

اکسیرالتواریخ

(تاریخ قاجاریه از آغاز تا سال ۱۲۵۹ ق)

تالیف

علیقلی میرزا اعتضاد السلطنه

باهتمام

جمشید کیان فر

تهران ۱۳۷۰

تبرستان
www.tabarestan.info



مؤسسه انتشارات ویسمن تلفن: ۹۲۴۳۳۵

اکسیرالتواریخ • تالیف: علیقلی میرزا اعتضادالسلطنه
باهتمام: جمشید کیانفر • چاپ اول ۱۳۷۰ • تیراژ: ۳۰۰۰
حروف چینی: ظریفیان • لیتوگرافی: تصویر • چاپ و صحافی هدی • تهران: نشر ویسمن

مندرجات

	پیشگفتار
۱	مقدمه
۵	فصل اول [اصل و نسب ایل قاجار]
۱۴	سلطان محمد حسن خان ابن فتحعلی خان شاهقلی خان ابن محمدولی خان ابن مهدی خان
۱۵	ذکر وقایعی که از اول جلوس خسرونامدار محمدحسن خان قاجار به صفحه روزگار آشکار شد تا هنگامی که از دست سبز علی نابکار در این دار فرار به دار قرار، قرار گرفت به تقدیر حضرت پروردگار
۱۸	ذکر رفتن نواب محمدحسن خان به شیراز و رفتن آزادخان افغان به تسخیر طبرستان و سایر احوالات آن زمان به تقدیر پاک یزدان
۲۱	[حسین قلی خان قاجار]
۲۲	ذکر وقایع احوال جهانسوز شاه از بدو عمر تا هنگامی که از دست یموت به تحریک قاجار مقتول شد به طریق اختصار به تقدیر کردگار
۲۵	فصل دوم [آقا محمدخان قاجار]
۲۸	ذکر احوال قهرمان ایران، آقا محمدخان از بدو عمر تا هنگام شهادت آن شهریار جهان به تقدیر حضرت کیهان
۳۴	ذکر محاربه شاه بزرگ بالشکر علی مرادخان و مخالفت مرتضی قلی خان ابن محمدحسن خان و فوت علی مرادخان و جلوس جعفرخان و سایر وقایع آن زمان به تقدیر حضرت سبحان

- ۳۹ ذکر رفتن شاه بزرگ به آذربایجان و در آمدن آن ملک به دست اولیای دولت
قاجار و کشته شدن لطف علی خان و فتح کرمان و سایر فتوحات آن زمان به
تقدیر حضرت کیهان
- ۴۶ ذکر محاربه آن خسرو نصرت مأنوس با سپاه روس و تسخیر تفلیس و سایر
احوال آن شهریار خدم برجیس بالتمام به تقدیرالملک العلام
- ۵۵ ذکر وزرای شاه بزرگ
ذکر شعرای شاه بزرگ
- ۵۶ ملاحسین مازندرانی
- ۵۷ سروش
- ۵۷ شیدا
- ۵۸ شهاب
- ۵۹ صباحی
- ۶۰ عزت الشمس سلیمان خان قاجار
- ۶۱ فانی لاهیجی
ذکر عرفانی که معاصر شاه بزرگ بودند
- ۶۱ رضا علیشاه هراتی
- ۶۲ فیض علیشاه
- ۶۲ معصوم علیشاه دکنی
- ۶۲ مظفر علیشاه
- ۶۳ مشتاق علیشاه اصفهانی
- ۶۴ نور علیشاه اصفهانی
- ۶۵ درویش ناصرعلیشاه اصفهانی
- ۶۷ فصل سوم سلطنت فتح علیشاه
- ۷۴ گفتار در وقایعی که بعد از خاقان شهید پدید آمد و جلوس میمنت مأنوس
خسروکیکائوس علم سکندرکوس در سال نیکوفال ۱۲۱۲
- ۸۲ گفتار در جلوس میمنت مأنوس حضرت اعلی فتح علیشاه در سنه ۱۲۱۲
- ۸۵ ذکر وقایع سال نیکوفال سنه ۱۲۱۳ سال دوم جلوس
- ۸۹ وقایع سال ۱۲۱۴ سال سیم جلوس

- ۹۲ وقایع سال ۱۲۱۵ سال چهارم خسرو سکندرکوس
- ۹۶ گفتار در وقایع سال ۱۲۱۶ سال پنجم سلطنت خسرو با همت
- ۹۸ گفتار در مجملی از عقاید عبدالوهاب و رفتار عبدالعزيز شیخ اعرابی
- ۱۰۱ گفتار در وقایع سال نیکوفال ۱۲۱۷ سال ششم خسرو انجم حشم
- ۱۰۲ گفتار در اتفاقات خیریت علامات ۱۲۱۸ سال هفتم سلطنت
- ۱۰۴ گفتار در وقایع سال همایون فال ۱۲۱۹ سال هشتم سلطنت جلوس
- ۱۰۷ گفتار در وقایع سال ۱۲۲۰ سال نهم جلوس شهریار
- ۱۰۸ گفتار در وقایع سال ۱۲۲۱ سال دهم جلوس
- ۱۱۱ گفتار در وقایع سال ۱۲۲۲ سال یازدهم دولت ابد مدت
- ۱۱۴ گفتار در حرکت نواب شاهزاده محمدولی میرزا به سوی هرات و محاربه با
فیروز میرزا و قتل صوفی اسلام و سایر وقایع آن ایام
- ۱۱۶ گفتار در وقایع سال ۱۲۲۳ سال دوازدهم جلوس
- ۱۱۸ گفتار در وقایع سال ۱۲۲۴ سال سیزدهم سلطنت شهریار
- ۱۲۰ گفتار در وقایع سال نیکوفال ۱۲۲۵ سال چهاردهم جلوس
- ۱۲۲ گفتار در وقایع سال ۱۲۲۶ سال پانزدهم سلطنت
- ۱۲۴ گفتار در وقایع سال ۱۲۲۷ سال شانزدهم جلوس
- ۱۲۵ گفتار در تحقیق و تصدیق ایام خجسته فرجام سال ۱۲۲۸ سال هفدهم سلطنت
- ۱۲۷ گفتار در شورش اهالی خراسان با نواب محمدولی میرزا و سرکشی
محمدزمان خان قاجار و گرفتاری آن نابکار
- ۱۲۹ گفتار در کیفیت سال ۱۲۲۹ سال هجدهم حضرت فلک رفعت
- ۱۳۱ گفتار در اتفاقات سال ۱۲۳۰ سال نوزدهم سلطنت
- ۱۳۲ گفتار در وقایع سال نیکوفال ۱۲۳۱ سال بیستم جلوس
- ۱۳۴ گفتار در بیانات و اتفاقات سال ۱۲۳۲ سال بیست و یکم سلطنت
- ۱۳۵ گفتار در وقایع بهجت سال ۱۲۳۳ سال بیست و دوم جلوس
- ۱۳۸ گفتار در وقایع سال ۱۲۳۴ سال بیست و سیم سلطنت
- ۱۳۹ گفتار در وقایع سال ۱۲۳۵ سال بیست و چهارم سلطنت
- ۱۴۱ گفتار در وقایع سال نیکوفال خجسته سال ۱۲۳۶ سال بیست و پنجم سلطنت
- ۱۴۴ گفتار در وقایع سال نیکوفال ۱۲۳۷ سال بیست و ششم جلوس

- ۱۴۵ گفتار در تحقیق و تصدیق سال خیریت سال ۱۲۳۸ سال بیست و هفتم سلطنت
- ۱۴۷ گفتار در ایام خجسته فرجام سال ۱۲۳۹ سال بیست و هشتم جلوس
- ۱۴۹ گفتار در اتفاقات سال ۱۲۴۰ سال بیست و نهم سلطنت
- ۱۵۰ گفتار در اتفاقات سال ۱۲۴۱ سال سی ام سلطنت
- ۱۵۶ گفتار در احوالات و مجادلات سال ۱۲۴۲ سال سی و یکم سلطنت
- ۱۶۰ گفتار در وقایع سال نیکوفال خیریت سال فرخنده سال ۱۲۴۳ سال سی و دوم سلطنت
- ۱۶۲ گفتار در کیفیت سال ۱۲۴۴ سال سی و سیم شهریاری شهریار
- ۱۶۳ گفتار در احوالات سال ۱۲۴۵ سال سی و چهارم جلوس
- ۱۶۷ گفتار در اتفاقات و احوالات سال ۱۲۴۷، سال سی و ششم سلطنت
- ۱۶۹ گفتار در وقایع و اتفاقات و ارادات و احوالات و کیفیت سال ۱۲۴۸ سال سی و هفتم جلوس
- ۱۷۲ گفتار در وقایع سال ۱۲۴۹ سال سی و هشتم سلطنت خسرو با همت
- ۱۷۴ گفتار در وقایع سال بدفال پر ملال ۱۲۵۰ سال سی و نهم سلطنت و رسیدن آن حضرت به رحمت احدیت
- ۱۸۰ گفتار در اشعار ابکار و افکار دربار شهریار روزگار خسرو ذوالاقدار فتح علیشاه قاجار
- ۱۸۳ در بیان اولاداحفاد خسرو نیکونهاد فتح علیشاه و تفصیل احوال شاهزادگان اعظم و اسامی امیرزادگان معظم
- ۱۸۴ محمد علی میرزا دولتشاه
- ۱۸۷ محمد قلی میرزا ملک آرا
- ۱۸۹ محمدولی میرزا
- ۱۹۱ عباس میرزا نایب السلطنه
- ۱۹۱ حسینعلی میرزا فرمانفرما
- ۱۹۲ حسنعلی میرزا شجاع السلطنه
- ۱۹۴ محمدتقی میرزا حسام السلطنه
- ۱۹۵ علی نقی میرزا رکن الدوله
- ۱۹۷ شیخ علی میرزا شیخ الملوک

چهار

۱۹۸	علیشاه ظل السلطان
۲۰۰	عبدالله میرزا
۲۰۱	امام ویردی میرزا سرکشیکچی باشی
۲۰۲	محمد رضا میرزا
۲۰۴	محمود میرزا
۲۰۷	حیدرقلی میرزا
۲۰۸	همایون میرزا
۲۰۹	الله ویردی میرزا
۲۱۱	اسمعیل میرزا
۲۱۲	احمد علی میرزا
۲۱۲	علیرضا میرزا
۲۱۳	کیقباد میرزا
۲۱۴	بهرام میرزا
۲۱۴	شاپور میرزا
۲۱۴	ملک قاسم میرزا
۲۱۵	منوچهر میرزا
۲۱۶	هرمرز میرزا
۲۱۶	ملک ایرج میرزا
۲۱۷	کیکاوس میرزا شهاب السلطنه
۲۱۸	شاهقلی میرزا
۲۱۸	محمد مهدی میرزا
۲۱۸	کیخسرو میرزا
۲۱۹	کیومرث میرزا ابوالملوک
۲۲۰	جهانشاه میرزا
۲۲۱	سلیمان میرزا
۲۲۱	فتح الله میرزا شعاع السلطنه
۲۲۲	ملک منصور میرزا
۲۲۳	بهمن میرزا بهاءالدوله

- ۲۲۳ سلطان محمد میرزا سیف الدوله
 ۲۲۴ سلطان سلیم میرزا
 ۲۲۴ سلطان مصطفی میرزا
 ۲۲۵ سلطان ابراهیم میرزا
 ۲۲۵ سیف الله میرزا
 ۲۲۶ یحیی میرزا
 ۲۲۶ محمد امین میرزا
 ۲۲۷ صاحبقران میرزا
 ۲۲۷ فرخ سیر میرزا نیرالدوله
 ۲۲۸ علیقلی میرزا اعتضاد السلطنه (مؤلف اکسیرالتواریخ)
 ۲۳۶ سلطان احمد میرزا عضدالدوله
 ۲۳۷ پرویز میرزا
 ۲۳۷ هادی میرزا
 ۲۳۷ کامران میرزا
 ۲۳۸ عباس قلی میرزا
 ۲۳۸ امان الله میرزا
 ۲۳۹ نورالله میرزا
 ۲۳۹ سلطان حسین میرزا
 ۲۳۹ سلطان جلال الدین میرزا
 ۲۳۹ حسین قلی میرزا
 ۲۳۹ اورنگ زیب میرزا
 ۲۴۱ ذکر وزرای حضرت اعلی
 ۲۴۲ میرزا محمدشفیع مازندرانی
 ۲۴۲ حاجی محمدحسین خان اصفهانی
 ۲۴۳ میرزا عبدالوهاب اصفهانی معتمدالدوله
 ۲۴۵ الله یار خان آصف الدوله
 ۲۴۶ عبدالله خان امین الدوله
 گفتار در مجملی از احوال و اشعار شعرای مشهور معاصر شهریار ذوالاقتدار
 ۲۴۷ فتح علیشاه قاجار

۲۴۷	بنده
۲۴۸	خاوری
۲۴۹	سحاب
۲۵۱	شرر
۲۵۲	ملک الشعرا صبا فتح علیخان کاشی
۲۵۷	طلعت
۲۵۸	ظریف
۲۵۹	مفتون
۲۵۹	مجمر
۲۷۳	مایل
۲۷۳	واله
۲۷۵	هما
۲۷۹	گفتار در ذکر احوال عرفای معاصر خسرو ذوالاستقلال فتح علیشاه قاجار
۲۷۹	میرزا ابوالقاسم شیرازی
۲۷۹	حسین علیشاه
۲۸۰	رونق علیشاه
۲۸۱	آخوند ملا عبدالصمد همدانی
۲۸۱	علیرضا میرزا (شاهزاده)
۲۸۱	کوثر علیشاه همدانی
۲۸۲	آقا محمدابن شاه نظر
۲۸۲	حاجی محمدحسین نائینی
۲۸۳	مجدوب علیشاه
۲۸۴	حاجی ملا محمد اخباری
۲۸۵	حاجی محمد ابراهیم خوئی
۲۸۵	اسامی حکمای معاصر فتح علیشاه
۲۸۶	اسامی علمای مشهور معاصر فتح علیشاه
۲۸۷	فصل چهارم عباس میرزا نایب السلطنه
	گفتار در وقایع و اتفاقات و واردات و تفصیلات مجادلات شهریار نامدار و

هفت

فریدون فلک اقتدار، افراسیاب صولت، اسفندیار شوکت حضرت نایب السلطنه العلیا السلطان عباس شاه

- گفتار در حرکت نایب السلطنه السلطان عباس شاه دیگر باره بسمت آذربایجان ۲۹۶
در سنه ۱۲۱۵ و بساط نشاط سور پر سرور آن حضرت
- ۲۹۷ هذه الرساله حکمت رخصت شراب نواب قمر رکاب نایب السلطنه
- گفتار در حرکت نایب السلطنه در سنه ۱۲۱۹ بارسیم به سمت آذربایجان و ۳۰۴
جدال و قتال آن خسرو میمنت مانوس با روس منحوس
- گفتار در مأمور داشتن حضرت نایب السلطنه مهدیقلی خان را به کوچانیدن ۳۰۶
ایلات ایروان و مجادلات با اشپخدر و تفصیلات آن ادان
- گفتار در اطاعت نمودن امیرالامراء العظام محمدخان ایروانی به حضرت ۳۰۸
سلطانی وجدال روسیه و سایر وقایع
- گفتار در اطلاع خسرو بهرام غلام در چمن سلطانیه از شکست لشکر اسلام و ۳۰۹
گردیدن صفحه آذربایجان مضرب خیام ظفر احتشام
- گفتار در مأمور داشتن حضرت اعلی نایب السلطنه را در سال نیکوفال ۱۲۲۰ ۳۱۲
بار دیگر به سمت آذربایجان و مجادلات آن زمان
- گفتار در محاربه حضرت نایب السلطنه در سنه ۱۲۲۱ با پولکونیک سردار ۳۱۵
روس در حوالی عسکران و سایر اتفاقات آن زمان
- گفتار در مأمور شدن حضرت نایب السلطنه از جانب حضرت اعلی به تسخیر ۳۱۷
گنجه و گرجستان و کوچانیدن رعایای گنجه را و سایر حالات و اتفاقات آن زمان به تقدیر خداوند جهان
- گفتار در شکست شفت یرنال در بادکوبه و حرکت نایب السلطنه به سمت مغان ۳۱۹
و قتل اشپخدر و سایر وقایع آن زمان
- گفتار در مأمور شدن بعضی از امرای آذربایجان از حضور نایب السلطنه به ۳۲۱
ایروان و اطمینان مصطفی خان حاکم طالش و سایر وقایع آن زمان
- گفتار در اطاعت نمودن ابراهیم خلیل خان جوانشیر شهریار قاجار درین سال ۳۲۳
نیکوفال ۱۲۲۲ و بدین سبب مقتول شدن وی در دست روسیه نابکار و محاربه نایب السلطنه با آن قوم بدشعار به تعزیر کردگار
- گفتار در محاربه روسیه با لشکر اسلام در سرکوچانیدن ایلات قراباغ و توجه ۳۲۶
نایب السلطنه به سمت شیروان و وقایع آن زمان

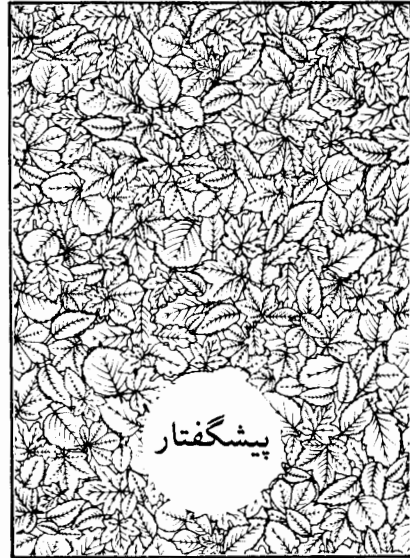
- ۳۲۹ بیان مراجعت موکب همایون ظفر کوکب السلطان عباس شاه از شیروان و بعضی حرکات و مجادلات روسیه در صفحه آذربایجان و وقایع آن زمان
- ۳۳۲ گفتار در مأمور داشتن حضرت نایب السلطنه بعضی از لشکر را به حرب روسیه و مبالغه گدویج سردار روس در مصالحه و سایر وقایع که در آن اوان شایع شد
- ۳۳۳ گفتار در نقض عهد گدویج در سال ۱۲۲۰ و آمدن او به سرایروان و محاربه نایب السلطنه با روسیه و کیفیت آن زمان
- ۳۳۶ گفتار در یورش آوردن روسیه بر سرایروان و ملاک ایشان در سایر وقایع
- ۳۳۸ گفتار در حرکت نایب السلطنه به سمت گوگجه و گنجه در سال ۱۲۲۴ و سایر وقایع
- ۳۴۱ گفتار در آمدن پولکونیک بارون ویردی از جانب طور مصوف برای اتمام مصالحه و ملاقات میرزا بزرگ نایب الوزاره طور مصرف را برای امر مذکور در این سال ۱۲۲۵ و اتمام نیافتن آن و دو لشکر در پی محارباشافتن
- ۳۴۳ گفتار در مأمور شدن فوجی از سپاه به ستیز و آویز روسیه شیخ آویز و گریز آن فرقه نحوست انگیز و سایر وقایع که بر تعذیر خداوند غفور در این سال نیکوفال ۱۲۲۶ به عرصه ظهور آمد
- ۳۴۵ گفتار در اطاعت جعفرقلی آقای جوانشیر وایل جبرئیل لو و دولت علیّه و اطلاع سپاه روس و محبوس ساختن جعفرقلی آقا و با اهل جبرئیل لو به کین پرداختن و بدین سبب حرکت نایب السلطنه به سمت قراباغ و محاربه سنگر سلطان بود و آنچه به تقدیر حی و دود بعرصه وجود آمد
- گفتار در اصرار و مبالغه ردیشجوف سردار تازه سپاه روس در مصالحه و حرکت نایب السلطنه به سمت طالش و تصرف لنکران و ارکوان و استیصال مصطفی خان در این سال نیکوفال ۱۲۲۸
- گفتار در گفت و شنید سردار روسیه با حضرت نایب السلطنه در باب مصالحه و انجام نیافتن متارکه و وقایع اصلاندوز و چشم زخمی که به تقدیر حی و دود به
- ۳۵۱ لشکر مسعود روی نمود
- ۳۵۴ گفتار در کارزار حسین خان سردار قاجار با روسیه نابکار و شکست آن قوم خیره شعار و حرکت شهریار ذوالاقتدار حضرت اعلی فتح علیشاه به جانب

- آذربایجان و مصالحه دولتین علیتین ایران و روس و آنچه از گردش آبنوس در این سال نیکوفال سنه ۱۲۲۹ به عرصه ظهور آمد
- ۳۵۷ گفتار در سوء سلوک سرحداران روم با مرزوبوم ایران و اولیای دولت قاهره، بدرفتاری و لجاج و حرکت رایت نصرت آیت حضرت نایب السلطنه در این سال نیکوفال ۱۲۳۶ بدان جانب
- ۳۶۱ گفتار در جنگ قلعه سنگ و فتح آن بلد بدون تأمل و درنگ و حرکت نایب السلطنه به سمت ارزنة الروم و مجادلات آن خسرو با فرهنگ با عساکر آن مرزوبوم
- ۳۶۴ گفتار در وقایع سال نیکوفال ۱۲۳۷ و جدال حضرت نایب السلطنه در توپراق قلعه با سرداران روم و شکست آن طایفه به یاری باری و نیروی بازوی شهریاری
- ۳۶۸ صورت صلح نامه مابین دولتین علیتین قاجاریه و عثمانیه
- ۳۷۲ گفتار در وقایع سال نیکوفال ۱۲۴۱ و برهم زدن سرحداران دولت روس عقد و عهد مصالحه را آمدن آقاسید محمد طباطبائی از کربلای معلی و کیفیت جهاد و جدال با آن قوم بدنهاد
- ۳۷۶ بیان وقایع سال ۱۲۴۲ عزل مدوف سردار سپاه روس و نصب پستاوایح حسب الحکم امپراطور و کیفیت مجادلات لشکر اسلام و عسکر کفار و فتح پستاوایح در جنگ و ستیز و تصرف کردن و یکسر آذربایجان را از تفلیس الی تبریز
- ۳۸۳ گفتار در رفتن نواب امیرزاده خسرو میرزا به سفارت روس و مراجعت وی و حرکت شجاع السلطنه به سمت یزد در سنه ۱۲۴۵ و استحضار نایب السلطنه و افراشتن رایت حرب بدانجانب و تصرف یزد و کرمان و سایر وقایع آن زمان به تقدیر ملک منان
- ۳۸۷ گفتار در حرکت نایب السلطنه به جانب خراسان برای دفع معاندین زمان در این سال ۱۲۴۷ و وزیدن نسیم نصرت بر پرچم رایات ظفر آیات حضرت عباسی و فتوحات قلعه جات آن جانب و قتل و غارت دشمنان بضرب تیغ الماسی
- ۳۹۲ گفتار در مراجعت نایب السلطنه از دارالخلافه به مشهد مقدس و قصه ملال انگیز وفات آن حضرت در این سال بدفال ۱۲۴۹

- گفتار در تعداد اولاد نایب السلطنه مرحوم ۳۹۵
- گفتار در بیان تفصیل احوال و زرای نایب السلطنه ۳۹۵
- فصل پنجم سلطنت محمد شاه قاجار ۳۹۹
- گفتار در بیان از محاسن آداب و اخلاق آن خسرو آفاق ۴۰۲
- گفتار در ذکر بعضی صنایع غریبه و بدایع عجیه ۴۰۷
- صنایعی که در قورخانه مبارکه احداث شده ۴۰۸
- گفتار در وقایع احوال شاهنشاه جهان پناه و خدیو انجم سپاه محمد شاه غازی ۴۱۱
- از زمان ولادت تا رسیدن آن حضرت به تقدیر احدیت به اعلی درجه سلطنت به طریق اجمال و تفصیل وقایع
- گفتار در قضیه پر ملال خسرو و بی مثال حضرت اعلی و جلوس نواب ظل ۴۱۸
- السلطان و سایر شورش ایران به تقدیر ملک منان
- گفتار در استماع حضرت شاهنشاه جهان پناه از وفات حضرت اعلی و جلوس ۴۲۳
- میمنت مأنوس خسرو کیکاوس علم سکندر کوس و حرکت به سمت دارالخلافه و تصرف مداین و بلاد به تعذیر حضرت رب العباد
- بیان جلوس میمنت مأنوس شاهنشاه جهان پناه مجدداً بر تخت کاوس و عفو ۴۲۸
- جرایم نواب ظل السلطان و رسیدن عرایض اطاعت شاهزادگان و مأمورداشتن احکام و عساکر نصرت مأثر بر فارس و اکناف ایران و سایر اتفاقات به تقدیر حضرت سبحان
- در ذکر وقایع سال فرخنده مال ۱۲۵۱ هجری مطابق قوی ثیل ۴۳۶
- گفتار در مخالفت میرزا ابوالقاسم قایم مقام با خسرو بهرام غلام و سیاست آن ۴۳۷
- تیره ایام و سایر انتظام مملکت و تفویض مناصب به حکام و امرا و وزرای دولت به تعذیر حضرت ابدیت
- گفتار در اتفاقات سال فرخنده فال ۱۲۵۲ مطابق پیچی نیلی سال دوم سلطنت ۴۴۲
- خسرو فلک رفعت و حرکت به سمت گرگان و تنبیه ترکمانان اتک
- گفتار در وقایع سال ۱۲۵۳ سال سیم جلوس خسرو میمنت مأنوس به سمت ۴۴۵
- دار السلطنه هرات جنت آیات و وقایع اتفاقیه
- گفتار در حرکت موکب منصور از چمن بسطام به سمت نیشابور و هرات و ۴۵۴
- تصرف غوریان و محاصره هرات و جدال با فرقه افغان یازده

- ۴۶۷ در ذکر وقایع ایت ایل موافق سال سعادت اشتمال ۱۲۵۴ سال چهارم جلوس
- ۴۷۵ گفتار در کیفیت احوال بلده هرات و بعضی اتفاقات در هنگام محاصره آن شهر
- ۴۹۳ گفتار در مجملی از احوال و عقاید طایفه انگلیس و نقض عمد آن فرقه ابلیس تلبیس با خسرو خدم برجیس و آمدن کشتی‌های جنگی ایشان به روی دریای عمان و تصرف جزیره خارکو و اغتشاش مملکت فارس و کرمان و حرکت شاهنشاه جهان به سمت دارالخلافه و سایر وقایع اتفاقیه به تقدیر ملک منان
- ۴۹۹ بیان فرمان به تحریر خسروگردون مناص برای خواص لباس نظام
- ۵۰۱ گفتار در فرمان قدر بنایان که شاهنشاه جهان و خسرو جم خدم سلیمان پاسبان به خط مبارک به لشکر ظفرنشان تحریر کرده
- ۵۰۶ گفتار در اتفاقات سال فرخنده فال ۱۲۵۵ سال پنجم سلطنت بیان حرکت موکب نصرت مقربه سفر دارالسلطنه اصفهان و وقایع اتفاقیه به تقدیر ملک منان
- ۵۱۲ در ذکر وقایع سیچقان نیل مطابق سال سعادت اشتمال ۱۲۵۶ سال ششم سلطنت
- ۵۱۷ گفتار در کیفیت مذهب و عقاید فرقه اسمعیلیان و بیان شورش آقا خان محلاتی و رفتن به جانب دارالامان کرمان و بعضی وقایع آن زمان
- ۵۲۰ بیان سال خیریت مال ۱۲۵۷ سال هفتم سلطنت و حکمرانی
- ۵۲۵ گفتار در فتوحات امیر توپخانه مبارکه و معتمدالدوله العلیه العالیه دارتحال نواب اشرف دالا قهرمان میرزا به دار بقا
- ۵۳۱ بهار آرائی سال خجسته فال ۱۲۵۸ که دشت دولت ابد مدت جاوید عدت
- ۵۳۵ گفتار در تفصیل اولاد شاهنشاه معدلت نهاد
- ۵۳۷ گفتار در کیفیت احوال خورشید آسمان جلالت و مشتری سپهر سعادت فاضل حاجی میرزا آقاسی
- ۵۴۵ گفتار در ذکر بعضی از احوال شعرائی که در عصر خسرو با تمکین قهرمان المادوالطین
- ۵۴۵ خاور
- ۵۴۷ سپهر

۵۴۹	شهاب
۵۵۲	صاحب
۵۵۵	عشرت
۵۵۶	فرهنگ
۵۵۷	فدا
۵۶۱	فروغی
۵۶۳	قاآنی
۵۷۰	نیاز
۵۷۲	نشاطی
۵۷۳	وصال
۵۸۸	هدایت
۵۹۲	یغما
۵۹۵	بیان کیفیت احوال عرفای با تمکین معاصر شاهنشاه زمان و زمین
۵۹۶	حاجی عبدالمحمد
۵۹۷	آقا محمود
۵۹۸	آقا سید محمد صالح کرمانی
۵۹۹	نصرت علیشاه
۵۹۹	سید محمد علی کرمانی
۵۹۹	گفتار در مجملی از احوال عارف کنوز معرفت... میرزا نظر علی حکیم باشی
۶۰۱	میرزا نصرالله صدر الممالک
۶۰۲	اسامی علمای معاصر شاهنشاه جهان پناه
۶۰۳	اسامی حکمای معاصر خسرو مهرافسر



تبرستان
www.tabarestan.info

بی شک هیچ یک از اعصار تاریخی ایران بقدر تاریخ معاصر مخصوصاً دوره قاجار منابع شناخته شده ندارد از این روی امر پژوهش در تاریخ معاصر بواسطه وفور منابع و اسناد بسیار آسان است و از طرفی بواسطه عدم انتشار خیل بی شمار این آثار که هنوز بصورت دستنوشته و نسخه خطی و یا اسناد در کتابخانه‌ها و مراکز آرشیوی منحصر هستند و خود مشکلاتی برای پژوهش و پژوهشگر در پیش دارند.

با وجود شناخته شدن منابع مهم عصر قاجار از قبیل «تاریخ محمدی» و «تاریخ ذوالقرنین» و صدها اثر شناخته شده، که توان عملی پژوهشگر را صد چندان می‌کند هنوز منتشر نشده‌اند. از میان این آثار منتشر نشده، کتاب «اکسیرالتواریخ» تالیف علیقلی میرزا اعتضاد السلطنه از فرزندان فاضل فتح علیشاه است. اعتضاد السلطنه از شاهزادگان فاضل و با فرهنگ قاجاری است که گروهی او را یکی از ارکان کاخ علم و دانش معاصر می‌شناسند و آثار و نوشته‌های بجامانده از او دلیلی بر این دعوی است.

کتاب حاضر بواسطه اهمیت و منحصر بودن نسخه بجا مانده از آن، ضرورت چاپ را لازم می‌نمود، از این روی اقدام به چاپ این اثر نفیس و گرانقدر شد. این اثر گرچه بر سایر آثار هم عصر خود، چون «روضه‌الصفای ناصری» تالیف رضا قلی‌خان هدایت یا «ناسخ التواریخ» تالیف سپهر و «منتظم ناصری» اثر نفیس و ارزنده اعتماد السلطنه متقدم‌تر است، ولی کمتر مورد توجه قرار گرفته است.

چهارده

اعتضاد السلطنه در سنین نوجوانی اقدام به تالیف این اثر ارزنده نمود و بعبارتی جلد اول (از کیومرث تا پایان دولت زندیه) را در سنین پانزده سالگی شروع به تالیف کرد و جلد دوم کتاب را در نوزده سالگی نگاشته و به همین دلیل گاهی دچار لغزشهایی در طرفداری و یا جبهه گیری بغلط از شخصیتی می شود مثلاً درباره میرزا ابوالقاسم قائم مقام دچار همین خطا می شود و از او در تمامی کتاب به بدی نام می برد، تا جایی که غرض وزی وی نسبت به قائم مقام بخوبی مشاهده می شود و اعتماد السلطنه در کتاب صدرالتواریخ خود بر این امر متعرض شده و چنین می نگارد:

... شاهزاده علی قلی میرزای اعتضاد السلطنه در «اکسیرالتواریخ» تصنیف خودشان در ذکر قائم مقام خیلی توهین می کند. عبارات زشت و دشنام سختی در حق او می نگارند که ما از نقل آن انفعال داریم.)

از مورخ خیلی غرابت دارد که نسبت به مردم لعن و دشنام بنویسد، خاصه مورخی که شاهزاده باشد و وزارت علوم یافته باشد، با کمال بی غرضی باید مطلب بنگارد. مورخ امانت و خیانت هرکسی را باید بنگارد و فسق و یا عبادت ابناء زمان را حق نگارش دارد، اما دشنام دادن به ایشان شأن تاریخ نگاری نیست و لعن دشنام این گونه مردم، همان سیاست و عقوبتی است که به کيفر صفات مذمومه خود می برند. غرض شخصی ربطی به تاریخ نویسی ندارد. (اعتماد السلطنه در دنباله نوشته خود علت این غرض ورزی را در کمک قائم مقام به محمد شاه برای رسیدن به سلطنت می داند) و می افزاید:

«... اعتضاد السلطنه فرزند خاقان مغفور بوده اند، طبعاً و عادتاً میل داشته اند که بعد از نایب السلطنه عباس میرزا، ولایت عهد به سایر اخوان تعلق گیرد، چون خاقان مغفور از کثرت میلی که به نایب السلطنه داشتند، بعد از حیات ایشان بر حسب وراثت پدری و پسری، خواستند که این امتیاز ولایت عهد و سلطنت در سلسله ایشان باشد، لهذا شاهنشاه غازی «محمد شاه» را ولایت عهد دادند و کلیتاً اعمام از این فقره دلتنگی داشتند، چنانکه بعضی ها را هم به سزا رسانیدند.

میرزا ابوالقاسم قائم مقام پیشکار یا وزیر عباس میرزا بود و در تبریز در تشکیلات عباس میرزا بسر می برد و بعد از پدر (میرزا بزرگ) عهده دار مشاغل او گردید و به همین سبب پس از مرگ عباس میرزا جانب محمد شاه را گرفت و پس از فوت فتح علیشاه با توجه به

پیمان ترکمان‌چای و با کمک روسها و انگلیسها زمینه سلطنت محمد شاه را فراهم آورد و اعتماد السلطنه مخالفت مؤلف اکسیرالتواریخ را حمل به «اقتضای طبیعت انسانی که حالت رشک و غیظ دارد» می‌داند، و معتقد است که اعتضاد السلطنه در صدد تلافی بر آمده از قائم مقام به بدی یاد می‌کند. (صدر التواریخ ۸-۱۴۶). (ذکر این نکته نیز ضروری است که اعتضاد السلطنه کتاب را بدستور محمد شاه نگاشته و بی شک میل شاهانه هم در مد نظر مؤلف بوده است و شاید از این روی دربارهٔ قائم مقام زیاده روی کرده است.)

از این یک فقره که بگذریم اعتضاد السلطنه کمتر چنین بدگوئی از شخصیتی در اثرش می‌کند و پاس حرمت دیگران را نگاه می‌دارد و بقول اعتماد السلطنه «امانت و خیانت هر کسی را [نگاشته] و فسق و یا عبادت ابناء زمان را [می‌نگارد].»

شرح حال مؤلف

(اعتضاد السلطنه فرزند چهل و هفتم^۱ فتح علی شاه از گل پیرهن خانم که اصلاً از ارامنه تفلیس بود ولی شهرت به گرجی داشت) بنابه نوشته خود اعتضاد السلطنه «در تاریخ بیست سوم (ربیع الاول سال ۱۲۳۸) مطابق ۲۶ آذر ماه جلالی ۷۴۴ برابر تیرماه قدیم ۱۱۹۴ ناقصه یزدگردی دو ساعت و چهار دقیقه از طلوع آفتاب گذشته به طالع دوازدهم درجه جدی در ارک دارالخلافه طهران از کتم عدم» (بوجود آمد). (اعتضاد السلطنه، اکسیرالتواریخ ص ۲۲۸).

گل پیرهن خانم به غیر از علیقلی میرزا فرزندان دیگری نیز از فتح علی شاه به دنیا آورد که از آن میان نورالله میرزا در عنوان جوانی در گذشت، بنوشته مؤلف، پس از عروسی خداوند فرزندی بدو عنایت کرد (۱۲۵۱ ق) و او نام اولاد جدید را به یاد برادر از دست رفته اش که در جوانی در گذشته بود، نورالله میرزا نهاد (همان ص ۲۳۰).

از میان فرزندان گل پیرهن خانم سه تن در این دار فانی سالها زیستند. نخستین مؤلف همین کتاب «اکسیرالتواریخ» یعنی علیقلی میرزا اعتضاد السلطنه، دومین عباسقلی میرزا و سومین خاور سلطان خانم که بعد همسر میرزا نظرعلی حکیم باشی شد، (سلطان احمد میرزا عضدالدوله. تاریخ عضدی، بکوشش دکتر عبدالحسین نوائی - تهران: بابک، ۱۳۵۵. ص ۳۶).

۱- اکثر مورخین و مؤلفین او را فرزند پنجاه و چهارم نوشته اند (لسان الملك سپهر، ناسخ التواریخ، باهتمام جهانگیر قائم مقامی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۳۷، ج ۱ ص. ۳۲۴)

(گروهی از مؤلفین و نویسندگان، تاریخ ولادت علیقلی را ۱۲۳۴ هـ ق نوشته‌اند (مهدی بامداد. شرح حال رجال ایران... تهران: زوار، ۱۳۵۷. ج ۲، ص ۴۴۲). و دیگران نیز به پیروی از او همین خطا را تکرار کرده‌اند. دسته دوم تولد او را ۱۲۳۷ هـ ق نوشته‌اند (محبوبی اردکانی. تاریخ مؤسسات تمدنی جدید در ایران. - تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۵۷. ج ۲، ص ۱۹).) محتملاً منبع اصلی دسته دوم حدیقه الشعراء تألیف سیداحمد دیوان بیگی شیرازی است، زیرا دیوان بیگی ذیل «فخری قاجار» - فخری تخلص علیقلی میرزا اعتضاد السلطنه بوده - ضمن شرح حال او می‌نویسد که در «هنگام فوت خاقان سیزده ساله بود» (دیوان بیگی شیرازی، حدیقه الشعراء؛ تصحیح و تکمیل و تخریص عبدالحمین نوائی. - تهران: زرین، ۱۳۶۵. ج ۲، ص ۱۲۹۱). با توجه بدین نکته که سال مرگ «خاقان» یعنی فتح‌علیشاه سال ۱۲۵۰ ق است، می‌توان گفت این خطا از کجا ناشی شده است؟ (در حالیکه مؤلف نیز معترف است که در زمان فوت پدر سیزده سال داشته است. (اکسیرالتواریخ ص ۲۲۸).)

(دوران کودکی و جوانی اعتضادالسلطنه در ایام سلطنت فتح‌علیشاه و محمد شاه قاجار سپری شده) و بنوشته مؤلف نخست میرزا نظر علی حکیم باشی از طرف خاقان به تربیت وی همت گماشت و «مدت هفت سال از این مرحمت و برکت همت آن بزرگوار با اینکه سفرأ و حضراً ملتزم رکاب شهریار ذوالاقتدار بودم، بعد از تعلیم ادب و فرهنگ به تحصیل آلات حرب و جنگ پرداختم و نواختن شمشیر و انداختن تفنگ و تیر سنجوق انا و لا غیر افراختم» (همان ص ۲۲۹)، پس از آن یک چندی به خواندن کتب فارسی از جمله دواوین شعرای متقدمین و متأخرین پرداخته و سپس به علم جغرافیا و نجوم، آنگاه به مطالعه تاریخ ایران مایل گشته و (در جنگ هرات که همراه محمد شاه بود «به تحریر چنین کتب [تاریخ] مایل» شد. به عبارت دیگر از سال ۱۲۵۳ ق «به تحریر این کتاب [اکسیرالتواریخ] پرداخته و آن را در سال ۱۲۵۸ به پایان رسانده است. «اکسیرالتواریخ ص ۲۳۰)، از ۱۲۵۱ بسرودن شعر مشغول شد و نخست قریب به «دویست بیت از احوال بوزاسف و بلوهر منظوم» ساخته و سپس «نصف کتاب کلیله و دمنه را به بحر تقارب» به نظم در آورده است و در سن ۱۹ سالگی قریب «هزار بیت غزل و رباعی و قطعه و معما گفته» که در دیوانی «علیحده موسوم به (جواهر منظومه) مندرج است» (همان ص ۲۳۱ و ۲۳۰).

(آنچه از فحوای نوشته اعتضادالسلطنه بر می‌آید در دوران حیات پدر و سلطنت برادرزاده‌اش محمد شاه در کار سیاست نبوده است و بیشتر عمر را به تحصیل و شعر و

شاعری می‌گذرانده است. بواسطه مادرش در حرمخانه سلطنتی بوده و در مراسم «جمعه سلام» محمد شاه که مخصوص اعضای حرم بود، همیشه شرکت می‌کرده است و از نزدیک با زنان حرم آشنائی داشته و بخصوص با همسر محمد شاه مهدعلیا (مادر ناصرالدین شاه) نزدیک بوده است. در زمان مرگ محمد شاه ۱۲۶۴ ق که مهدعلیا امور حکومت را تا آمدن فرزندش در دست گرفت، علیقلی میرزا سمت پیشکاری یعنی وزارت او را بر عهده داشت و این نخستین شغل سیاسی او محسوب می‌شود.

علیقلی میرزا در زمان محاصره هرات توسط محمد شاه در اردوی محمد شاه بود و از جانب او مأمور به تألیف اکسیرالتواریخ می‌شود.

(پس از رسیدن ناصرالدین شاه به تهران و واگذاری صدارت به میرزا تقی خان امیرکبیر در آغاز سلطنت ناصرالدین شاه در سلک مخالفین سیاست شاه قرار گرفت) زیرا تمامی نزدیکان علیقلی میرزا جزء مخالفین صدارت امیرکبیر بودند، از جمله خود مهد علیا مادر ناصرالدین شاه و از طرفی میرزا نظر علی حکیم باشی شوهر خواهر علیقلی میرزا یعنی خاورسلطان بود نیز با امیر میانه خوبی نداشت و همه عوامل دست بدست هم داده و او را در جبهه مخالف امیرکبیر یعنی میرزا آقاخان نوری و مهد علیا قرار داد.

(در دوران صدارت امیرکبیر، اعتضاد السلطنه، غالب اوقات خود را با شعرا و اهل علم و ادب بسر می‌برد) شعرائی چون قاضی، شعری، محرم، ذوقی از نزدیکان او بودند و شاهزاده غالباً با ایشان «محفلی» داشت که با حضور این جماعت به باده‌گساری و ساز و آواز و انشاد اشعار می‌گذشت. «از جمله مصاحبین دیگر او میرزا احمد طبیب کاشانی و میرزا عبدالرحیم هروی بود که هر دو متهم به بایبگری بودند. بدنبال «این معاشرت‌ها اعتضاد السلطنه به طرفداری از باب و بایه متهم شد» (محبوبی اردکانی؛ تاریخ مؤسسات تمدنی جدید ۲/۲۲) چون طایفه بایه در صدد سوء قصد به امیرکبیر و ناصرالدین شاه بودند در نتیجه امیرکبیر «محرمانه حرکات و معاشرت‌های او را تحت نظر داشت و هیچ وقت از جانب او غافل نمی‌نشت» (همان ۲/۲۲) و اعتضاد السلطنه خود در این باره می‌نویسد:

روزی چهار ساعت به غروب مانده رقعۀ ای از میرزا تقی خان امیر نظام که در آن وقت امارت نظام و صدارت ایران را داشت و ملقب به اتابک اعظم بوده... مضمون رقعۀ آنکه «دو ساعت به غروب مانده اگر مجالی دارید در دیوانخانه دولتی یا در خانه مرا ملاقات کنید که امری بس لازم است» من هم

وقت معین کرده در دیوانخانه دولتی امیر را ملاقات نموده، جمعی را که در کنارش بودند دور کرده دست به جیب نموده رقعهای در آورده به من داد. در آن رقعہ مفتشی از قبل وی نوشته بود که روز جمعه آینده بایها خیال دارند به هیئت اجتماع با شمشیر کشیده به مسجد شاه بریزند و میرزا ابوالقاسم امام جمعه را بقتل آورده، پس از آن با ذکر صاحب الزمان به ارک بریزند و فسادى بر پا نموده نسبت به شاهنشاه و اتابک اعظم سوء ادبی کنند و از جمله رؤسای این طایفه ملا شیخ علی است... پس از خواندن آن روزنامه به فکر فروشدم. امیر نظام مرا مخاطب ساخته گفت: شخص شما علاوه بر انتساب به سلطنت امروزیکی از رجال هستید، گرفتم در اعتقاد شما فسادى باشد ولی باید ملاحظه دولت را بر هر چیز مقدم دارید» (یادگار، سال دوم، ش ۱، ص ۶۰، ۶۱)

اعتضاد السلطنه در صدد دفاع از خود بر می آید و می گوید «... اما ملا شیخ علی به ذات پاک احدیت که نه او را می شناسم و نه می دانم مقصود او چیست» (همان ص ۶۲) و آنگاه می افزاید «چون کلام به پایان آمد به من سخت نگر است به قول عرب نظر اتی بنظره گفت» خوب جواب نگفتید این مفتش و گماشته من دورغ نمی گوید و سخنی نسجیده نمی نگارد. من با همه اختصاص و ملاحظه از مهد علیا این سه تن [میرزا احمد حکیم باشی کاشی، میرزا عبدالرحیم هروی و ملا شیخ علی] را از شما خواهم خواست» (همان ص ۶۲).

بهر صورت اعتضاد السلطنه ناگزیر به جستجو و دستگیری آنان بر آمدگر چه موفق به دستگیری ملا شیخ علی نشد ولی محمدحسین از خلفای او را گرفته به همراه میرزا عبدالرحیم و میرزا احمد حکیم باشی تسلیم امیر نمود. بر اثر تدابیر امیر سوء قصد از میان رفت تا اینکه در سال ۱۲۶۸ بایه به جان ناصرالدین شاه سوء قصد کردند و علیقلی میرزا بعدها ناگزیر کتابی درباره بایه نوشت و بدان وسیله خود را از اتهام بایی بودن مبرا دانست.

(علیقلی میرزا پس از عزل و قتل امیرکبیر دیری نپائید که صاحب مشاغل متعددی شده نخست در سال ۱۲۷۲ ملقب به اعتضاد السلطنه و کمی پس از آن ریاست مدرسه دارالفنون را به او واگذارند و در ۱۲۷۵ ملقب به وزیر علوم شد) و در همین ایام تعداد قابل معتنابهی از فارغ التحصیلان دارالفنون را جهت ادامه تحصیل به فرانسه فرستاد. بتدریج مشاغل اعتضاد السلطنه متعدد گشت چنانکه در سال ۱۲۸۳ وزارت علوم، صنایع، تجارت، ریاست مدرسه دارالفنون، اداره تلگرافخانه ها و معادن، روزنامه های دولتی و علمی، چاپخانه های دارالخلافه

بیست

و ولایات و کارخانه‌ها، حکومت ملایر و توسیرکان همه در عهده او بود و تمام این مشاغل را کم و بیش داشت تا آنکه در شب عاشورا ۱۲۹۸ در تهران در سن ۶۴ سالگی وفات یافت و در یکی از هجرات جنب مزار حضرت عبدالعظیم مدفون شد.)

سال شمار زندگی علیقلی میرزا اعتضاد السلطنه

۲۳ ربیع الاول علیقلی میرزا بدنیا آمد	۱۲۳۸ ق / ۱۸۲۳ م
پس از مرگ محمدشاه، مهدعلیا همسر او تا آمدن فرزندش ناصرالدین میرزا زمام حکومت را بدست گرفت و شاهزاده علیقلی میرزا را به وزارت خود برگزید.	۱۲۶۴ ق / ۱۸۴۸ م
ملتزم رکاب ناصری در سفر به اصفهان دریافت یک قطعه گل کمر مکمل به الماس	۱۲۷۱ ق / ۱۸۵۴ م
در ماه شعبان ملقب به اعتضاد السلطنه و مخلع به یک ثوب قبای ترمه تن پوش گردید.	۱۲۷۲ ق / ۱۸۵۵ م
ریاست کل مدرسه دارالفنون در ماه جمادی الاولی بدو واگذار و به خلعت همایونی سرافراز گردید.	۱۲۷۴ ق / ۱۸۵۷ م
یک رشته سیم تلگراف از عمارت سلطنتی به باغ لاله‌زار زیر نظر اعتضاد السلطنه کشیده شد (همکاران او کرشیش و میرزا زکی مازندرانی بودند).	
کشیدن سیم تلگراف از تهران به عمارت سلطانیه و از آنجا تا تبریز به مباشرت اعتضاد السلطنه	۱۲۷۵ ق / ۱۸۵۸ م
به پاداش کشیدن سیم تلگراف تا سلطانیه به دریافت یک قطعه نشان تمتال همایون [ناصری] مکمل به الماس و یک هزار تومان انعام سرافراز گردید.	
به منصب و لقب وزارت علوم منصوب و ملقب شد.	
بعضویت مجلس شورای دولتی برقرار شد.	۱۲۷۶ ق / ۱۸۵۹ م
در ازای کشیدن سیم تلگراف از سلطانیه به تبریز یک ثوب	۱۲۷۷ ق / ۱۸۶۰ م

بیست و یک

خرقه زری تن پوش شاهی و یک قبضه قمه مرصع دریافت داشت. وزارت تجارت و صنایع و معادن، علاوه بر وزارت علوم و سایر مشاغل (اختیار مدرسه‌های نظام، ریاست تلگرافخانه ناصری) بدو تعویض شد.

در نهم ربیع الثانی از شاگردان دارالفنون امتحان بعمل آمده، ۱۸۶۱ / ۱۲۷۸

نظر به رونق و ترقی کامل مدرسه، اعتضاد السلطنه یک قطعه نشان از مرتبه امیر تومانی با یک رشته حمایل مخصوص آن از داخل نظام و یک هزار تومان دریافت کرد.

ولایات ملایر و تویسرکان به اعتضاد السلطنه واگذار و مالیات ۱۸۶۲ / ۱۲۷۹

آن، اختصاص به مخارج و مصارف دارالفنون یافت

دریافت یک حلقه انگشتری الماس بسیار عالی
دریافت یک قطعه گل کمر مرصع به پاداش خط تلگراف از دارالخلافه تاگیلان

دریافت یک قبضه شمشیر مرصع ۱۸۶۵ / ۱۲۸۲

وزارت علوم، صنایع، تجارت و معادن، ریاست کل مدرسه ۱۸۶۶ / ۱۲۸۳

دارالفنون و تلگرافخانه، روزنامه دولتی و علمی، ریاست
باسمه خانه‌های دارالخلافه و ولایات، کارخانه‌جات و حکومت ملایر و تویسرکان مفوض به علیقلی میرزا شد.

کشیدن یک رشته سیم دیگر از سرحد بوشهر الی سرحد جلفا به منظور بر طرف شدن نیاز بیشتر مخابرات تلگرافی توسط علیقلی میرزا اعتضاد السلطنه. فوجی مرکب از دوست و پنجاه نفر از ملایر گرفته به ذوالفقارخان سرهنگ سپرد تا آنها را مشق دهد.

توسط اعتضاد السلطنه سیم تلگراف دولت ایران با سیم تلگراف دولت روس و انگلیس اتصال یافت.

بر حسب استدعای اعتضاد السلطنه، شاهزاده محمد امین ۱۸۶۸ / ۱۲۸۵

میرزا به نیابت حکومت ملایر و تویسرکان منصوب شد.

بیست و دو

از طرف ناصرالدین شاه، اعتضاد السلطنه به یک توب سرداری
شمه مرصع سرافراز شد. در سفرگیلان از جمله ملتزمین رکاب
ناصرالدین شاه بود. ۱۸۶/۱۲۸۶

نقشه اراضی شهر دارالخلافه ناصری راجعفرقلی خان رئیس
مدرسه مبارکه دارالفنون و میرزا عبدالغفار معلم کل علوم
ریاضی با بیست نفر مهندس کشیده به توسط اعتضاد السلطنه
وزیر علوم به حضور ناصرالدین شاه برده، به سه هزار تومان
انعام سرافراز شدند. اعتضاد السلطنه وزیر علوم به یک قطعه
نشان امیرنویانی مکمل به الماس با حمایل آن درجه اختصاص
یافتند. ۱۸۷۰/۱۲۸۷

عضویت در دارالشورای کبری.
پس از امتحان از متعلمین مدرسه مبارکه دارالفنون ...
اعتضاد السلطنه وزیر را یک قطع گل کمر الماس و جعفرقلی
خان رئیس مدرسه را نشان و حمایل سرتیپی اول...
حکومت بروجرد و توابع به عهده اعتضاد السلطنه وزیر علوم
مرحمت شد. ۱۸۷۱/۱۲۸۸

ملتزم رکاب ناصری در سفر به اروپا
عضویت در مجلس دربار پس از بازگشت از سفر اروپا روز
۱۸ شعبان مرکب معلی تشریف فرمای مدرسه مبارکه
دارالفنون و مریض خانه دولتی شد، وضع و انتظام این دو
دایرة جلیله پسند خاطر مبارک افتاد، نواب اعتضاد السلطنه
وزیر علوم رابه یک توب سرداری ملبوس مبارک مفتخر
فرمودند. ۱۸۷۳/۱۲۹۰

تشکیل شورای وزرای سته و عضویت اعتضاد السلطنه وزیر
علوم در شورای وزرای سته.
رسم تنظیمات حسنه در ولایات محروسه معمول و اجرای آن
بر عهده نواب اعتضاد السلطنه موکول آمد. ۱۸۷۴/۱۲۹۱

بیست و سه

- ۱۸۷۶ / ۱۲۹۳ مجلس تحقیق علاوه بر مجلس شورای کبری و مجلس خاص وزرا برقرار و اعتضاد السلطنه وزیر علوم نیز به عضویت مجلس تحقیق انتخاب شد.
- وزارت معادن ممالک محروسه رامجدداً بر عهده نواب اعتضاد السلطنه وزیر علوم موكول شد.
- ۱۸۷۷ / ۱۲۹۴ مجلس بررسی تحقیق اشیاء معدنی و فلزات به ریاست اعتضاد السلطنه وزیر علوم و معادن دایر و برقرار گردید.
- ۱۸۷۸ / ۱۲۹۵ اداره امور بنائی دارالخلافه باهره و سایر ممالک محروسه را بر عهده نواب اعتضاد السلطنه وزیر علوم موكول فرمودند.
- در این سال عمده مشاغل وزیر علوم، معادن و احکام دیوانخانه عدلیه عظمی نیز موكول به صحه و صوابدید ایشان [اعتضاد السلطنه] است.
- ۱۸۸۰ / ۱۲۹۷ پس از فراغت از امتحان دارالفنون، روز چهاردهم جمادی الاولی، سلام عادی در دارالفنون منعقد و ... اعتضاد السلطنه را به اعطای یک ثوب سرداری ترمه و شمه مرصع و یک هزار تومان انعام مباهی فرمودند...
- به موجب دستخط همایون خطاب به نواب اعتضاد السلطنه وزیر علوم در باب آبله کوبی اطفال به تمام ممالک محروسه غدغن و تاکید اکید شد.
- ۱۸۸۱ / ۱۲۹۸ شب غره محرم نواب اعتضاد السلطنه وزیر علوم شب عاشورا به رحمت الهی پیوست و ریاست مدرسه مبارکه دارالفنون دولتی و مریض خانه را به جناب مخبرالدوله علیقلی خان وزیر کل تلگرافخانه های ممالک محروسه واگذار شد [و] مجلس تألیف کتاب نامه دانشوران ناصری رابه مراقبت مؤلف [محمد حسن خان اعتماد السلطنه] مفوض داشتند^۱.

۱. سالشمار زندگی اعتضاد السلطنه از دو اثر (تاریخ منتظم ناصری و مرآة البلدان) اعتماد السلطنه نقل شد.

بیست و چهار

آثار اعتضاد السلطنه

نوشته‌های بجامانده از اعتضاد السلطنه جملگی احاطه او را به تاریخ، هئیت، نجوم، زبان عربی و فقه بخوبی نشان می‌دهند، اعتضاد السلطنه شعر می‌سرود و تخلص فحری داشته و مجالس ادبی با شعرای زمان خود مانند قآنی، میرزا طاهر شعری و میرزا عبدالوهاب محرم و غیره داشته است. آثار بجامانده از او فراوان است و اندکی نیز بچاپ رسیده و از این قرار است.

۱. اکسیرالتواریخ تألیف ۱۲۵۳ - ۱۲۵۹ مدت شش سال
۲. وقایع و سوانح افغانستان تألیف ۱۲۷۳ (یکبار بصورت چاپ سنگی و بار دوم بتصحیح هاشم محدث توسط انتشارات امیرکبیر)
۳. ترجمه و شرح آثارالباقیه عن القرون الخالیه که نخستین بار در پایان کتاب سوانح افغانستان بدان اشاره می‌کند (در سال ۱۳۵۲ بکوشش دانا سرشت بچاپ سپرده شد).
۴. تاریخ مراغه و تاریخ رصدخانه آن تألیف ۱۲۷۶ ق (حاوی مطالب مفصلی درباره تاریخ رصدخانه مراغه و هم چنین حاوی زیج‌های متعددی که تا زمان مؤلف بدست مسلمین نوشته شده‌اند).
۵. تفصیل عیون الاخبارالرضا تألیف ۱۲۷۷ و در شهر زنجان تألیف کرده است.
۶. فلك السعادة تألیف ۱۲۷۷ که در ۱۲۷۸ بچاپ رسیده است (کتابی است در احوال منجمین)
۷. همکاری در تألیف جلد اول نامه دانشوران تألیف ۱۲۹۴ که با همکاری چهار نفر از فضلاء آن عصر یعنی میرزا حسن طالقانی، حاجی میرزا ابوالفضل ساوجی، عبدالوهاب قزوینی و آقا شیخ محمد مهدی عبدالرب آبادی تألیف و بسال ۱۲۹۶ بچاپ رسید.
۸. المتنبین تألیف ۱۲۹۵ کتابی است در بیان ظهور بایه تا حادثه یکشنبه ۱۸ شوال ۱۲۶۸ یعنی سوء قصد بایه به جان ناصرالدین شاه را در بر دارد. این کتاب را اعتضاد السلطنه بعنوان تبرئه خود از اتهام به طرفداری از باب و بایه نگاشته است. (تصحیح دکتر عبدالحسین نوائی چاپ انتشارات بابک)
۹. شرح حال امامزادگان شهر ری ۱۲۹۶ (شامل شرح حال امامزاده حضرت عبدالعظیم، امامزاده عبدالله، امامزاده حمزه، در این رساله اعتضاد السلطنه از طرز ساختمان و سبک معماری مقبره‌ها مطالب جالب توجهی نقل می‌کند).

بیست و پنج

اعتضاد السلطنه رسائل متعددی نیز دارد که تعدادی از این رسائل در دو مجموعه یکی در کتابخانه ملی ایران و دیگری در کتابخانه مجلس شورای ملی است. این رسائل بشرح زیر است:

۱. سؤال و جواب با حاجی محمد کریم خان شیخی (کتابخانه ملی)
 ۲. رساله‌ای است که اعتضاد السلطنه از گفتگوی خود با امیر نظام گروسی در قریه حصار بوعلی درباره ایران و وضع این مملکت تألیف کرده است. (کتابخانه ملی)
 ۳. رساله در احادیث نبوی و اسامی قمر
 ۴. رساله‌ای در اوقاف و وقف‌های لازم در قرآن / رساله فی الاوقاف اللازمه (کتابخانه ملی و مجلس)
 ۵. فصولی در علوم متفرقه از قبیل: بحث در طریق تعیین انحراف بلاد، اختراع بالن، علت حدوث رنگین کمان و مسائل علمی جدید (کتابخانه مجلس)
 ۶. منظومه مثنوی پروزن لیلی و مجنون (کتابخانه مجلس)
 ۷. رساله در علم موسیقی (کتابخانه مجلس)
 ۸. اشعار و غزلیات (کتابخانه مجلس)
- اعتضاد السلطنه اضافه بر کتب و رسائل ذکر شده منشأ چند اثر فرهنگی دیگری نیز بوده که از آن میان چندین رساله را در قسمت شرح حال خود در همین کتاب ضبط کرده و هم چنین در ایام وزارت علوم و ایامی که امور چاپخانه‌ها و روزنامه (از ۱۲۷۸-۱۲۸۸) سپرده اوست چندین روزنامه زیر نظر او و بعضاً توسط خود او منتشر شده است:
۱. روزنامه ملت علیه ایران ۲ شماره
 ۲. روزنامه ملت سنیه ایران ۲ شماره
 ۳. روزنامه ملتی ۳۴ شماره
 ۴. روزنامه علمیه دولت علیه ایران ۵۳ شماره (به سه زبان: فارسی، عربی، فرانسه)

سخنی درباره اکسیرالتواریخ

(اکسیرالتواریخ کتابی در دو جلد که جلد نخستین آن از کیومرث شروع و به پایان دولت زندیان خاتمه می‌یابد و جلد دوم در حقیقت متن اصلی کتاب است از اصل و نسب قاجارها شروع و پس از آن به تشکیل دولت قاجار توسط آقامحمدخان و تاریخ سیاسی او همراه با

بیست و شش

دانشمندان و علما و شعرای عصر آقامحمدخان و بدین منوال شرح سلطنت فتحعلی شاه و اقدامات عباس میرزا و محمد شاه می پردازد، که فقط هشت سال از سلطنت محمدشاه را در بر دارد، در حالی که اعتضاد السلطنه تا سال ۱۲۹۸ هـ ق زنده بود؛ ولی هیچگاه به انجام آن نمی پردازد.

مؤلف کتاب علیقلی میرزا اعتضاد السلطنه در این باره می نویسد:

چون هنرهای دیگر موجب حرمان نشود... و این کتاب فضیلت انتساب که بین کتب تواریخ الحق اکسیرست نایاب موسوم است به اکسیرالتواریخ و مشتمل بر دو جلد. جلد اول در بیان احوال کیومرث است بطریق اجمال الی آخر دولت زندیه. و جلد دوم در تفصیل احوال سلاطین قاجار. و از حضرت کردگار توفیق اتمام مسئلت می نمایم.

مؤلف در سبب تالیف کتاب در مقدمه اش می نویسد:

...مؤلف این اوراق علیقلی ابن خسرو آفاق فتحعلی شاه قاجار چنین گوید: که این حقیر را نظر به اینکه در کتب اخبار و این علم بهجت آثار تبعی کامل حاصل بود، ملک عادل خسرو و باذل دریا دل . شاهنشاه جهان پناه در هنگام تسخیر هرات جنت آیات که مؤلف نیز از ملتزمان رکاب ظفرانتساب بود به تألیف کتابی مشتمل بر احوال سلاطین زمان از کیامرث الی شاهنشاه جهان بطریق قل و دل مایل گردید و مؤلف را از میان چاکران و از سلک بندگان برگزید. حسب المقرر خسروکیان مقرر در سال ۱۲۵۳ در ماه صفرازی تألیف این دفتر قلمی برداشتم و عزمی گماشتم (شعر)

عشق می روزم و امید که این فن شریف

چون هنرهای دیگر موجب حرمان نشود

محمدشاه قاجار پس از سرکوبی مخالفین خود در داخل ایران که قریب به دو سال طول کشید، آنگاه برای حمله به هرات تدارک لشکر دید و بسال ۱۲۵۳ برای تسخیر هرات حرکت کرد. گرچه در این حمله موفق نبود و نتوانست پس از دو سال محاصره و گلوله باران شهر هرات، آنرا به تسخیر در آورد، در ضمن محاصره اقدامات فرهنگی قابل ملاحظه ای بانجام رساند؛ زیرا به تعدادی از همراهان خود از جمله میرزا رضای مهندس باشی دستور داد که تاریخ ناپلئون را ترجمه کند و هم چنین در مدت محاصره هرات میرزا رضا بدستور شاه و وزیرش حاج میرزا آقاسی دو کتاب دیگر در زمینه جنگی ترجمه و تألیف کرد که اولی صواعق النظام و دومی رساله فشنگ بود و (به علیقلی میرزا نیز دستور داد که کتابی در تاریخ ایران تألیف کند

که ما حصل آن همین اکسیرالتواریخ است. علیقلی میرزا مدت پنج سال برای تالیف این اثر ارزنده وقت صرف کرد و قایع تاریخ ایران را از کیومرث تا پایان سال ۱۲۵۷ نگاشت و خلاصه‌ای از وقایع سال ۱۲۵۸ را به آن الحاق کرد. این قبیل اقدامات محمدشاه در محاصره هرات و یا بعد از آن کمتر مورد توجه قرار گرفته و جا دارد که توجه بیشتری بدان شود و متأسفانه مورخین اصلاً تاکنون توجهی نشان نداده‌اند!

نسخه اساس طبع

از کتاب اکسیرالتواریخ دو نسخه یافت می‌شود که نخستین آن در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران است و دومی در کتابخانه عارف حکمة مدینه است. که به شماره ۴۹۳ در ۴۵۰ برگ و در نشریه نسخه‌های خطی دفتر پنجم ص ۴۷۳ بشرح ذیل معرفی شده است.

نسخه اساس طبع نگارنده همان نسخه موجود در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران است که قبل از آن به کتابخانه دانشکده حقوق دانشگاه تهران تعلق داشته و زمانی که کلیه نسخ خطی کتابخانه‌های دانشکده‌های دانشگاه تهران را در کتابخانه مرکزی جمع آوری کردند این نسخه نیز به کتابخانه مرکزی دانشگاه منتقل شد.

بنوشته مجله یادگار (سال دوم. شماره اول، ص ۵۷) نسخه‌ای از کتاب اکسیرالتواریخ در کتابخانه آقای حکیمی (حکیم الملک) موجود بود که احتمالاً همین نسخه اساس طبع یا نسخه موجود در کتابخانه دانشگاه تهران است. بهر صورت فهرست نگاران نسخه دانشگاه تهران را چنین معرفی کرده‌اند (فهرست کتابخانه دانشکده حقوق ص ۱۹).

اکسیرالتواریخ در دو جلد: نخستین از کیومرث تا پایان دولت زندیه به اجمال. دوم در تاریخ پادشاهان قاجار است و تا حوادث ۱۲۵۸ به پایان می‌رسد. سرگذشت دانشمندان زمان و شعر و تألیفات و اشعار آنها را هم دارد. فهرست مطالب و نام مؤلف در کتاب و در دیباچه دیده می‌شود و آنگاه کتابشناسی نسخه را بدین شرح ادامه می‌دهند:

خط نستعلیق نصرالله تفرشی در تاریخ پایان صفر ۱۲۵۹، عنوان و نشان شنگرف، صفحات در دو جدول زر و لاجورد و شنگرف، دو صفحه نخستین حاشیه سازی شده به زر و گل و بوته سرخ و آبی با سر لوح آراسته به زر و لاجورد و شنگرف. کاغذ فرنگی آهار مهره. جلد روغنی آراسته با گل و بوته

بیست و هشت

رنگارنگ در درون و بیرون، زمینه بیرون سبز و زمینه درون سرخ. ۳۲۶ برگ

۲۰ سطری. آغاز نسخه:

افتاح سخن آن به که کند اهل کمال

به ثنای ملک الملک خدای متعال

ذکر این نکته ضروری است که چاپ حاضر فقط متن جلد دوم اکسیرالتواریخ است و به دلیل اختصار و اجمال جداول از چاپ آن صرف نظر شد و به لحاظ اهمیت جلد دوم که تاریخ مفصل قاجار از آغاز دولت قاجار تا پایان سال ۱۲۵۸ را در بر دارد اقدام به چاپ آن شد. امید که مورد قبول واقع افتد و از خطا و لغزشهای که در تصحیح رخ داده پوزش طلبیده و توقع یاری و نکته سنجی استادان و بزرگواران پژوهشگر را دارد.

سپاس.

اگر همت عزیزانی که مرا یاری کردند، نمی بود امر چاپ کتاب اکسیرالتواریخ هرگز به پایان نمی رسید. نخست از سرکار خانم مهرانگیز استخری سپاسگزارم که متن را با دقت و وسواس خاص به کمک نگارنده باز نویس کردند و از همسر مهربانم پروین استخری تشکر می کنم که اگر مساعدت های او در تصحیح و نمونه خوانی نمی بود و هم چنین در تهیه نمایه عام مرا یاری نمی دادند امر چاپ بعهدہ تعویق می افتاد. از کارکنان صدیق و زحمتکش حروفچینی ظریفیان که با حوصله و بردباری حروفچینی را به پایان رساندند ممنونم و از مسئولین انتشارات ویسمن که زمینه چاپ اثر را فراهم آوردند کمال تشکر دارم و در پایان از کارکنان چاپخانه هدی که عهده دار چاپ و صحافی کتاب بودند سپاسگزارم.

جمشیدکیان فر

دیماه ۱۳۷۰

مقدمه

بسم الله الرحمن الرحيم وبه ثقتی

باز شدم که خامه را مخزن گوهر آورم غیرت بحرو رشک کان دامن دفتر آورم
و از پی مغز خاکیان ساز کنم ترانه‌ای گرنه بخود روند از آن نغمه دیگر آورم
(نظم)

خدا یا جهان پادشاهی تورااست زما خدمت آید خدایی تورااست
بعد از حمد و باری و ثنای کردگاری و درود نامعدود بر حضرت رسالت پناه سلطان
فلک تختگاه باعث ایجاد امم نکته دان انا افصح العرب والعجم آنکه (نظم)

گوش جهان حلقه کش میم اوست خود دو جهان حلقه تسلیم اوست
خواجه مساح و مسیحش غلام آنت بشیراینت مبشر بنام^۱
همجو الف رااست بعهد و وفا اول و آخر شده بر انبیاء
یعنی محمد مصطفی صلوات الله و سلامه علیه (بیت)

ما خود که ایم تا ز ثنای تو دم زیم

در معرض لعمرك لولاك والضحي و برامیر البره و قاتل الكفره و قامع الفجره زوج
البتول و ابن عم الرسول اسد الله الغالب علی ابن ابیطالب که حدیث انا و علی من نور
واحد در وصفش دلیلی است که کافی و انا مدینه العلم و علی با بها برهانی است شافی
(شعر)

۱. متن: خواجه مسلح او مسیحش غلام آنت بشیرانت مبشر بنام

که من شهر علمم علیم دراست درست این سخن قول پیغمبر است
گواهی دهم کین سخن راز اوست تو گوئی دو گوشم بر آواز اوست
و دیگر بر یازده فرزند آن حضرت باد. بعد از حمد و دورود (لمؤلفه)

عنوان کنم این نامه به مدح شاه ایران تاغیرت دیباج شود هر ورق آن
یعنی آفتاب جهان تاب کشورگشائی و بدر منیر گیتی آرائی حضرت جمجاه فلک
بارگاه شاهنشاهی جهان پناه محمد شاه قاجار خلد الله ملکه و سلطانه [و]؟ افاض علی
العالمین بره و عدله و احسانه (نظم)

سزوار آن شاه بسا عدل و داد چه گویم خدایش نگهدار باد
در عهد جهانبانی آن برازنده افسر کیانی، دزدان پر کاروان منصب دیده بانی دارند و
گرگان در رمه منصب چوپانی (بیت)

جهان را خلعت امن آن چنان داد که تیغ از ننگ عربانی شد آزاد
ز عدلش جان مظلومان سحرگاه فراموش کرده تیراندازی آه
اما بعد از ذکر مجملی از احوال سیزده طبقه سلاطین سبق، اینک عنان خامه را به
تفصیل احوال قاجار منعطف خواهم نمود. (بیت)

گویی که کجا رفتند آن تاجوران، یکسر زایشان شکم خاکست آستن جاویدان
اگر چه به تفصیل احوال این ایل جلیل چندین مجلدات پرداختند و کلمات مرغوب
مانند گل و لاله در او کشته اند، این حقیر اگر وصاف صفت سخن راند مانند خار در
جنب گل است و جزء در پیش کل، اما (فرد)

فیض روح القدس از باز مدد فرماید دیگران هم بکنند آنچه مسیحا می کرد
خلاصه کلام (فرد)
سرگذشت عهد گل را از نظیری بشنوید عندلیب آشفته ترمی گوید این افسانه را
(العریبه)

استمع ماذا يقول العنديل

طبقه چهارم که در ایران علم شاهی افراختند و روی خاک را از لوث وجود اشرار
ناپاک، پاک نمودند و اهل ایران از خرد^۱ و کلان در عهد ایشان از صهبای امنیت



مقدمه □ ۳

طربناک بودند قاجار می‌باشند. بر رأی چمن پیرای ریاض اخبار و بر ضمیر نصارت بخش گلشن آثار پوشیده نماند که مراد از تألیف این رساله و تحریر این مقاله آن است که احوال ملوک نیکو سلوک قاجار را آنچه وقایع نگاران این روزگار در کتب اخبار نوشته‌اند و دیده شد، بی آنکه در مطلب تغییری رود یا حرفی اضافه شود سمت نگارش پذیرد. چون هر کلامی که آغاز شود ناچار باید به ذکر مقدمه‌وی پرداخت تا بر خوانندگان آشکار شود که اول او کیست و آخر او چیست؟ از این جهت اولی در این دفتر ذکر سلاطین سبق شد، مجملی از احوال ایشان ز دهقان دور گفته باستان در بیان آمد هذا کتابتا ینطق علیکم بالحق^۱.

تبرستان
www.tabarestan.info

تبرستان

www.tabarestan.info



تبرستان
www.tabarestan.info

فصل اول

اصل و نسب ایل قاجار



تبرستان
www.tabarestan.info



اصل و نسب ایل قاجار

تبرستان
www.tabarestan.info

اما قاجار به قولی اصل این طایفه از ایلات ترکمانند ولیکن به اتفاق اکثر مورخین اصل این طایفه از ترکستان است. در تسمیه ایشان به قاجار در اخبار روایت مختلف آمده، به عقیده قومی قاجار از نژاد قراجار نویان پدر چهارم امیر تیمور صاحبقرانند و قراجارنویان در عهد چنگیز خان و منگوقاآن به منصب امیرالامرائی سرافراز بود، چون در میان اتراک متداول است هر طایفه را به اسم بزرگ وی خوانند. چنانکه سلاجقه به اسم سلجوق بیک و جغتائی به اسم جغتائی خان پسر چنگیز و بیگدلی به اسم بیگدلی خان و قس علی هذا القیاس، این طایفه به قراجار مشهور شدند، از کثرت استعمال قراجار، قاجار شد. قول دیگر از اخبار اینکه در نواحی ترکستان، قصبه ای بود موسوم به ترکستان، این طایفه جلیله در آن قریه سکنی^۱ داشتند، ایشان پنج برادر بودند [و] در آن قوم رتبه سالاری و برتری داشتند، بزرگ آن پنج، قاجار خان بود به علتی که مذکور شد این طایفه موسوم به قاجار شدند، اگر چه جناب فضیلت انتساب ابوالعالی عبدالرزاق بیک در مآثر سلطانی در حسب و نسب ایل جلیل قاجار چنین گوید^۲: که سرتاق نویان پسر سابانویان اتابک آباقاخان بود و در هنگام طفولیت ارغون خان در خراسان و مازندران منصب امیرالامرائی یافت و پسری داشت قاجار نام، نسل قاجار و اصل این طایفه شہامت شعار از او است و ابتدای ظهور

۱. متن: سkena

۲. ر. ک مآثر سلطانی ص ۴ و ۵. به اهتمام صدری افشار. تهران: ابن سینا، ۱۳۵۱ ش.

ایشان در مازندران و استرآباد اتفاق افتاد. ولی به نظر مؤلف این روایت ضعیف است و قول صحیح این است که چون هلاکوخان مغول به حکم برادر خود منگوقاآن مأمور به قلع قلاع ملاحده شد، لشکر بسیار از مغول در موکب ظفر کوکب وی می آمدند، از سر حد ممالک ترکستان تا مصرو شام را بالتمام محافظت نمایند. از آن جمله این طایفه جلیله را بمفاد لکل بناء مستقر^۱ مأمور به سر حد شام فرمود و چون پیمان دولت مغول از صهبای سلطنت خالی شد، امیر تیمور را استقلالی در سلطنت پدید آمد، آن سلطان کامکار به اقطار عالم چنانکه در کتب تواریخ مسطور است علم شاهی برافراشت، در هنگامی که بر ولایت روم اقتدار یافت نظر به قومیت و ایلیت این طایفه جلیله را خواست روانه ماوراءالنهر به وطن اصلی نماید، چون ایشان عمری در آن مکان بسر برده بودند، این حرکت بر ایشان شاق می نمود و این مرحله تکلیف مالایطاق، بعضی به ناچار از جیحون عبور نمودند و جمعی در اران و حدود گنجه و بردعه ساکن شدند.

بعضی از مورخین را عقیده اینکه چون امیر تیمور به قاجار که در آن زمان به جلایر مشهور بودند تکلیف رفتن به ماوراءالنهر را نمود، ایشان در قبول آن کار نهایت انکار داشتند. امیر طوعاً و کرهاً محصلی با آنها گذاشته که ایشان را به ماوراءالنهر برد، در بین راه در دیار دامغان بعضی از ایشان با محصلان ستیزه نموده به جانب طبرستان فرار نمودند، محصلین به امیر نوشتند و با مردم گفتند به زبان ترکی «اولار قاجدلار» یعنی آنها فرار کردند. قاجدلار از کثرت استعمال قاجار شد، به نظر مؤلف این قول بسیار ضعیف است. باری چون فلک از امنیت بری شد، دولت امیر تیموریان سپری گردید، دست فتنه، گریبان اهل ایران فرو گرفت، از آشوب قره قوینلو و ازبکیه ایران ویران شد. قومی از صاحبان کتب تواریخ را اعتقاد آنکه سلسله آق قوینلو از این ایل جلیل و قبیله نبیله است. خلاصه کلام پس از چندی نسیم حکم حکیم علی الاطلاق برآفاق وزیدن گرفت، فراش قضا مسند فتنه را برچید، بساط حکومت صفویه را در بسیط زمین منبسط گردانید. شاه اسمعیل صفوی پای همت بر رکاب دولت نهاد، اهل جهان آسوده خاطر^۲ شدند، امیر پیر محمد قاجار با چند تن از بزرگان قاجار در رکاب آن شهریار نامدار خدمات نمایان نمودند. چون شاه اسمعیل

۱. سورة انعام، آیه ۶۷

۲. متن: خواطر

اصل و نسب ایل قاجار □ ۹

در گذشت سلطنت به ولد رشد او رسید، در عهدشاه عباس ماضی، شاهوردی خان قاجار و محمد خان زیاد اقلی^۱ قاجار و شاهقلی خان قاجار اعلی جد این خدیو عدالت شعار و جمعی دیگر از بزرگان این ایل جلیل قاجار از جانب آن شهریار مأمور به محاصره گنجه و قراباغ شدند. نظر به شجاعتی که در آن سفر از ایشان به عرصه وجود آمد شاه عباس را جبن طبیعت غلبه نمود، بعضی از این ایل جلیل را در ظاهر برای دفع فتنه ترکمانیه صاین خانی و در باطن برای تفرقه و پریشانی به قلعه مبارک آباد استرآباد و برخی را به مرو شاهجهان خراسان و آن سرحدات فرستاد و به شاهقلی خان قاجار هر چند سعی نمود به مضمون حب الوطن من الایمان خود به استرآباد قدم ننهاد، ولیکن آن خسرو با عدل و داد ایل و اقوامش را بدان جانب فرستاد و شاهقلی خان چون از جلای خویشان حالش پریشان بود سالی یک بار به استرآباد طی مراحل می نمود و در مدت توقف آن حدود با جنود استرآباد با ترکمانیه صاین خانی در می آویخت و خونشان را می ریخت و با وجود بودن وی در هر حراب صفحه رأیت به مضمون آیت و آن جندنا لهم الغالبون^۲ موشع می آمد و حاکم استرآباد عاشق جوانی و شیفته پهلوانی وی گردید و مبلغی گزاف می داد که در استرآباد همیشه سردار مصاف باشد و آن غازی بر این مطلب راضی نشد و مضمون آیه شریفه را ورد زبان داشت و لولا ان کتب الله علیهم الجلاء لعذبهم فی الدنیا^۳ (بیت) بشهر خود اندر به سلک خسان به از شهر یاری به شهر کسان پس از مدتی سالی که از گنجه به استرآباد قدم رنجه داشت، روزی نظرش بر ماه صورت خورشید صولتی افتاد که به محض دیدار دل از دست داد (فرد)

چنانش مهر در دل محکم افتاد که بر سنگ آن چنان نقشی کم افتاد هنگام مراجعت به گنجه چون حاکم استرآباد او را دیگر باره به ماندن تکلیف کرد شاهقلی خان گفت: ماندن من مضایقه نیست، ولیکن مشروط به اینکه دختر فلان موزه دوز را به عقد من در آوری. حاکم استرآباد شادمان شد و حکم کرده او را به عقد خان در آورند. پس از کابین چون مضمون آیه مبین وأوفوا بعهد الله اذا عاهدتم ولا تنقضوا^۴ بر سینه وی

۱. این کلمه با ضبط «او غلی» نیز آمده است.

۲. سورة الصافات، آیه ۱۷۳

۳. سورة الحشر، آیه ۳

۴. سورة النحل، آیه ۹۱

نقش بود خلاف عهد ننمود و در استرآباد توقف فرمود. بعد از سالی چند در آنجا بزیست به حکم خلاق جهان والی روحش دست تصرف از مملکت بدن کوتاه کرد. اولاد ذکور سه پسر داشت. اولی فضلعلی بیک، دوم فتحعلی خان، سیم مهرعلی بیک. بعد از شاهقلی خان حاکم استرآباد با میرزا احمد قزوینی به اتفاق بعضی از نفاق اندیش های قاجار غافل هر سه را گرفتند، نواب فتحعلی خان که در رشادت و جلالت از دیگر اخوان برتری داشت از حبس فرار نمود [ه] به بیان ترکمانیه یموت رفت، آن دو برادر به مضمون الاقارب کالعهقارب از تیغ کین ایل آشق باش مقتول شدند و ایل ترکمانیه خاصه یموت پاس خدمت نواب فتحعلی خان را نمودی. بعد از چندی نواب فتحعلی خان از ایشان استعانت جست به قلععه مبارک آباد استرآباد یا فوجی از ترکمان روان شد. محمدخان و میرزا احمد قزوینی را که مایه قتل اخوانش بودند مقتول ساخت. به تمشیت و مهم آن سامان می پرداخت تا هنگامی که چرخ کوس اقبال به نام شاه سلطان حسین فرو کوفت. نظر به علتی که در احوال وی مرقوم خامه نیک پی شد، محمود غلیجائی افغان به محاصره اصفهان پرداخت. کار بر شاه و سپاه تنگ ساخته، فتحعلی خان قاجار چون کار آن شهریار و جور افغان نابکار را چنین دید نظر به حق نمک این را نپسندید، با لشکر بیکران به اصفهان آمد، چون به آن بلد رسید با افغانه محاربه نمود جمعی را دستگیر و بعضی را مقتول ساخت. چون امنای دولت که در حقیقت خائنان آن خاندان بودند بر این واقعه اطلاع یافتند، هر یک درباره فتحعلی خان سخن های بی پا و کلمات بیجا گفتند. بالاخره شاه سلطان حسین به تقدیر پاک یزدان و تدبیر وزیران عذر فتحعلی خان را خواست که ما را به امداد تو حاجتی نیست. نواب فتحعلی خان چون چنین دید که از خدمات وی (مصرع)

سود نیامد که سر بسر ضرر آمد

روی به ولایت استرآباد نهاد.

بعد از چند روز سپاه افغان پیروز شد و شاه سعید شهید گردید، از جور افغان، ناله و افغان اهل ایران به فلک دوار رسید و افغانه بعد از تصرف اصفهان و قم و کاشان به دارالملک ری نیز باب اقتدار باز و دست تعدی دراز کردند و کوس استقلال زدند، و اهالی ری از نواب فتحعلی خان برای دفع فتنه چیان امداد جسته و سردار کثیر الاقتدار لشکر بی شمار فراهم آورده و کمیت حرب بر سر افغان راند و در حدود ری به آستین مخالفت چراغ دولت نشان را برنشانند. پس از آن بعرض سردار درآوردند که شاه

اصل و نسب ایل قاجار □ ۱۱

طهماسب ابن شاه سلطان حسین که قبل از استیلای افغان از اصفهان برای طلب امداد به آذربایجان رفته بود اینک در مرز دارالمرز [گیلان] به مرزبانی و حکمرانی قیام می نماید. فتحعلی خان به محض استماع به عزم ملاقات روان آمد در بین راه بعرض رسانیدند که نظر به مراجعت شما از اصفهان و نكندن بیخ و بن درخت اقتدار افغان، شاه طهماسب را اندک نقراری^۱ در دل است و دیدار شما بدون کارزار مشکل!

نواب فتحعلی خان چون چنین دید عازم استرآباد گردید و شاه طهماسب چون از آمدن وی اطلاع یافت از پی محاربه شتافت و نواب فتحعلی خان نیز پس از تهیه جنگ و ستیز از استرآباد حرکت و در حدود اشرف از دو طرف به مقابله پرداختند و رایت مقاتله افراختند و شاه طهماسب در میان لشکر گرفتار گشت به نزد سردار آوردند، مشاور الیه او را معزز و مکرم داشته افسر سلطنت به فرقه گذاشت و آنچه اسباب سلطنت و اوضاع نزاع بود، برایش مهیا ساخت و چندین بار با افغانه به کارزار پرداخت و منجوق نصرت افراخت. پس از این خدمات شاه طهماسب، فتحعلی خان را به منصب امیرالامرائی منصوب داشت و دولت شاه طهماسب اندک قوامی گرفت، با امنای دولت به تسخیر ارض اقدس و خراسان چون خورآسان روان شدند. در این حال نادرشاه افشار که از افشاریان قصبه ابیورد بود، اندک رتبه برتری بر آن دیار داشت به خدمت شاه طهماسب رسید و خدمت او را به ظاهر از دل و جان گزید، چنانکه میرزا مهدی خان در جهانگشا گوید: چون نواب فتحعلی خان را کارکنان شاه طهماسب چندان اطمینان ندید و بی سامانی لشکر را دست داد، ناچار از خدمت شاه طهماسب رخصت استرآباد گرفت که برود تهیه لشکر را دیده اول حوت مراجعت نماید. چون خصم در برابر بود و رخصت او در چنین حال موجب شکست دولت، امرا در پی دفع او افتادند خود به تنهائی از گرفتن او عاجز بودند، با نادرشاه مراد خویش را در میان نهادند و گفتند این کار به انجام نخواهد رسید (مصراع):

گر نه پای تو در میان باشد

نادرشاه در خلوت این مطلب را به خدمت شاه طهماسب عرض نمود، آن شهریار فرمود قتل وی با رسم انصاف منافی است، همان حبس و قید او را کافی. نادر گفت: اگر خاطر شاهی بر این مطلب راضی شود او را به کلات می فرستیم. مشروط به این که بعد از

فتح ارض اقدس او از حبس مرخص شود. شاه طهماسب بر این مطلب رضا شد، نادرشاه ایل جلیل قاجار را کوچانید، نواب فتحعلی خان را در چادر خود محبوس نمود. جمعی از نزدیکان شاه طهماسب که با نواب فتحعلی خان کینه دیرینه داشتند، مهدی قاجار یوخاری باش را که با فتحعلی خان خونی بود از جانب شاه طهماسب بقتل او مأمور ساختند، مأمورین در چهاردهم شهر صفر سنه یکهزار و صد و سی و نه به اتمام کار او پرداخته سرش را به حضور آوردند، بقولی این عمل به تحریک نادرشاه و به حکم شاه طهماسب اتفاق افتاد. بر ارباب دانش پوشیده نیست که جزای خدمات نواب فتحعلی خان نه این بود که داده شد، آری کار مردم روزگار چنین است جزاه کجاء الستمار جسد او را در ارض اقدس به محلی موسوم به خواجه ربیع دفن کردند. انا لله و انا الیه راجعون. فرزند فتحعلی خان نواب محمد حسن خان دو سال قبل از فوت نادر در استرآباد شوق افسرش به سراوفتاد (عریه)

نجوم سماء کلمات غاب کوکب بدت کوکب تاوی الیه کواکب و چنانکه میرزا مهدی خان نیز در اواخر جهانگشا در هنگام شورش ایران گوید که: ایل جلیل قاجار نیز در استرآباد بنای ستیز و شهر یاری نهادند و او را اشاره به محمد حسن خان است که انشاء الله مرقوم کلک بیان خواهد شد و از این ایل جلیل پنج نوبت شش تن بر هفت کشور زدند.

اول السلطان محمد حسن خان برازنده تخت فیروز بخت زور بازوی خصم افکنی و دلیری جوهر شمشیر گیتی ستانی و مملکت گیری.

دویم نواب حسینقلی خان موسوم به جهانسوز شاه که جهان سوزنده از برق تیغش بود.

(نظم)

به بزم اندرون آسمان وفا به بزم اندرون کید سرخ ازدها
به تن زنده بیل و به جان جبرئیل بکف ابر بهمن به دل رود نیل
سیم الخاقان السعید و السلطان الشهید آقا محمد خان شاه بزرگ که از بیم تیغ فلک
شکافش گاو زمین هفتمین سپر بر سر کشیده و چون او شاهی چشم فلک کمتر دیده.

(نظم)

چار چیز از چار چیزش خصلت یافتند تا که هر یک جا گرفتگی بر سریر اقتدار
مهر از رأیش ضیاء و ابر از کلکش سخا بحر از طبعش صفا و کوه از حلمش قرار
همین قدر در مدح او بس که با وجود آن سلطنت که کس را میسر نیست با سلسله

اصل و نسب ایل قاجار □ ۱۳

فقرا نهایت الفت داشت و در عهد او سرکشی در ایران باقی نماند. سعدی [گوید]:

به عهد عدل وی اندر تماند دست تطاول
به جز سواعد سیمین و بازوان سمین را
ظالمی را قوه ظلم بر مظلومی نبود (بیت)

چنان سایه گسترده بر عالمی
که زالی نیندیشد از رستمی
و قلعه گشائیهای آن خسرو بهرام غلام، به صمصام آتشبار کالشمس فی وسط النهار در
اقطار عالم سمت اشتهار دارد.

چهارم الخاقان فتحعلی شاه (بیت)

فرو مانده ام خیره در کار او
اگر ابر گویم گهر بارد او
اگر بحر پیدا نشد ساحلش
اگر مهر زیباتر آمد به چهر
اگر شاه بر وی سزاوار نیست
پنجم السلطان عباس میرزا ملقب به نایب السلطنه ولیعهد، شایسته افسر و اورنگ،
حکمران ترکستان و فرنگ.

ششم السلطان بن السلطان ابن السلطان و الخاقان ابن الخاقان ابن شاهنشاه
یگانه، خدیو زمانه خلد الله سبحانه و سلطانه محمد شاه قاجار خسروی که تا باری تعالی
انسان را به قابلیت و حملها الانسان منظور و نظر قبول کرد، چنین شاه صاحب کلاه به
روی ربع مسکون نیامد. (نظم)

نیامد برش دردناک از غمی
الهی تو این شاه درویش دوست
همی بر سر خلق پاینده دار
که بر خاطر پادشاهان غمی
الهی تو این شاه فیروز بخت
نگهدار در کامرانی بسی
دلش روشن از علم علم الیقین
که ننهاده بر خاطرش^۱ مرهمی
که آسایش خلق در ظل اوست
به توقیع دولت دلش زنده دار
پریشان کند خاطر عالمی
مراتب فرازنده تاج و تخت
مرفه به اقبال او هر کسی
تمام جهانش بزرنگین

۱. متن: خواطرش

اگر روزگار با وجود عدل آن شهریار شهرت عدالت نوشیروان را از خاطر فراموش کند موافق انصاف است! و اگر فلک دوار با وجود آن خسرو نامدار عطا‌های حاتم و مقل ابن زایده را از صفحه لیل و نهار محو نماید، از ملامت معاف. رسم سخاوتش و شیوه عدالتش^۱ نه در قوه تحریر و تقریر این فقیر حقیر است. (مصراع):

زبانم بر این نکته معذور باد

(نظم)

جنابش را بود دولت ملازم ز جوهر کئی عرض را انفصال است
به حمد الله که ذیل دولتش را به جنب روز محشر اتصال است
بعد از ذکر اسامی ایشان اینک عنان خامه مشکین ختامه را در میدان نامه به سوی
تفصیل احوال قاجار منعطف خواهم نمود، اگر کردگار لطف عمیم خود امداد فرماید انشاء
الله تعالی.

اول السلطان محمد حسن خان ابن فتحعلی خان بن شاهقلی خان ابن محمد ولیخان
ابن مهدی خان

مدت سی و نه سال سمند عمرش رام و یازده سال به اقتدار تمام و استقلال مالا کلام
لوی سلطنت به غمام افراشت، لیکن دو سال اول جلوس شاهی و دو سال آخر که از این
سرای آبنوس مأیوس شد به طریق آن هفت سال استقلال نداشت. مهام مملکت و زمام
وزارت او در کف کفایت محمد آقا پدر سلیمان خان قاجار بود و دریای نور که الماسی
است به وزن هشت مثقال و کسری و تاج ماه که شش مثقال وزن دارد، اینک در نزد
سلاطین از افسر افضل است و زینت بازوی پادشاهی است، احمدخان بغایری با جمعی از
خوانین خراسان به نزد آن شاهنشاه جهان به رسم هدیه آوردند.

اصل و نسب ایل قاجار □ ۱۵

ذکر وفایعی که از اول جلوس خسرو نامدار محمد حسن خان قاجار به صفحه روزگار آشکار شد تا هنگامی که از دست سبز علی نابکار در این دار فرار به دار قرار، قرار گرفت به تقدیر حضرت پروردگار

اما چون نواب فتحعلی خان به علتی که مذکور گردید جرعه کش پیمانۀ شهادت شد از نسل وی دو پسر بر صفحه روزگار یادگار بود: اول محمد حسین خان که در همان اوان از این جهان درگذشت، ثانی نواب محمد حسن خان که به جای پدر نشست. چون در عهد شاه طهماسب از چهره نواب فتحعلی خان آثار شهریارِ آشکار بود، اهل کینه و حسد چنانکه ذکر گردید بر قتل او تدابیر چند نمودند تا او مقتول شد و مراد ایشان آن بود که از ایشان کسی صاحب بزرگی نشود و تقدیر کردگار بر این قرار گرفت که از این سلسله سلاطین نامدار به فلک دوار اندازند، آری (مصراع):

کی تواند کس به تقدیر ازل تدبیر کرد.

(بیت)

آنجا که قضا خیمه تقدیر زند نتواند کس که لاف تدبیر زند
بایحال بعد از فوت نواب فتحعلی خان، نواب محمد حسن خان هنوز به سن رشد نرسیده بود، پس از او هم دولت نادری را استقلال تمام پدید آمد و شوکت او به سر حد کمال رسید چنانکه ذکر گردید. و ایل جلیل قاجار به علت قتل نواب فتحعلی خان که فلک بر سر ایشان خاک ماتم بیخت هم از یکدیگر گسیخت. نواب محمد حسن خان در مازندران با دوست و دشمن مدارا می کرد تا روزی او را با محمد زمان بیک قاجار ولد حسین بیک قراموسانلو^۱ قاتل شاه طهماسب ثانی و حاکم استرآباد بجهت اسبی منازعه افتاد، محمد زمان بیک به آن خسرو نیکو نهاد بعضی بی ادبی و نسبتها داد، این حرکت بر ایشان گران آمد و بعضی از اخلاص کیشان قدیم را فتحعلی خان گرد خود جمع کرد [او] خروج نمود، اوضاع محمد زمان بیک را پریشان ساخت و به قلعه استرآباد رأیت نصرت افراخت. محمد زمان بیک از بهبود خان که به امر نادرشاه به آن حدود سردار سپاه بود استمداد جست، او نیز لشکر بر استرآباد کشید، در کنار رود گرگان بزرگان دو

۱. متن: قراماسالوی

لشکر و شیرگان عسکر با یکدیگر درآویختند و شیران، خون گریان را ریختند و بر فرقاشان خاک فرار بیختند. چون نادرشاه از موصل مراجعت فرمود محمد حسین قاجار را با جنود نامعدود مأمور به آن ولا نمود تا ارمنیانی که نواب فتحعلی خان را باده شهادت چشانیده بود او را نیز به جرعه صها از بزم هستی بکوی مستی مقیم کند، از آنجا (نظم)

اگر تیغ عالم بجنبد ز جای نبرد رگی تا نخواهد خدای
محمد حسن خان به جانب دشت فرار کرد. یک سال و نیم در آن دشت مقیم بود که چراغ دولت نادری از صرصر روزگار خاموش^۱ گردید و زمانه رستاخیز بر پا شد، روزگار را روز کینه و ستیز آمد، تیغ ها آخته شد و دیار مسکین از یغمای غارتگران تاخت. (بیت)

تیغ خلاف از غلاف کرد برون روزگار مملکت آشفته شد، چون شکن زلف یار
هر کسی را هوسی از سلطنت در سر افتاد، آزاد خان افغان در آذربایجان به استقلال کوس اقبال می نواخت و کریم خان زند هم سمند دولت در میدان مملکت می تاخت. اهل طوس هم مشغول به خلع و جلوس سلاطین بودند و احمد شاه درانی در حدود قندهار و کابل حدیث حکمرانی در میان نهاد و سر را به افسر جهانبانی زینت داد و عازم تسخیر خراسان گردید. نواب محمد حسن خان هم استرآباد را به حیطة تصرف درآورده با لشکر بیکران عازم تسخیر خراسان شد، چون در آن حال استقلال خراسان [را] نه پادشاهی و صاحب کلاهی بود هر دم یکی قدم بر اورنگ سلطنت می نهاد و اهل آن بلاد به استعداد یکدیگر خسروان با افسر را از سلطنت معزول می ساختند و اگر قدر قلیلی هر یک را استعداد بود مکحول می نمودند و یا مقتول. و آن شهریار بعد از اقتدار بر آن دیار به مضمون اینکه (مصراع):

جای گل، گل باش و جای خار، خار

در عزل و نصب سلاطین اختیار پیدا کرد. چون میرزا سلطان محمد ملقب به شاه سلیمان ثانی در ارض اقدس به سلطنت و حکمرانی قیام نمود، از طرف دیگر کریم خان زند میرزا ابو تراب دخترزاده سلطان حسین را جلوس داد و او را شاه اسمعیل ثانی لقب نهاد و خود را به وکیل الدوله ملقب ساخت به عزم تسخیر استرآباد منجوق حرکت افراخت و نواب محمد

۱. متن: خاموش

اصل و نسب ایل قاجار □ ۱۷

حسن خان هم به جانب مازندران روان شد و قبل از نزول ایشان و پریشانی کار به دیار استرآباد قدم نهاد، و شاه اسمعیل با کریم خان زند در نواحی استرآباد فرود آمدند. نواب محمد حسن خان هر روز جنود نامعدود از استرآباد بیرون می فرستاد و ترکمانیه یموت نیز چنان راه را مسدود نمودند که از عدم آذوقه و گرانی، اهالی اردوی شاه اسمعیل به نیمه نانی جانی می دادند و به قدح آبی ملک جهانی (بیت):

این از پی گیاهی با خر به گفتگو وان بهر استخوانی با سگ به کارزار
چون کریم خان زند عاقبت کار را چنین دید به منظوق الفرار فی وقته ظفر عنان
سمند را به وادی فرار کشیده و شاه اسمعیل خود به پای حصار استرآباد آمد و حلقه
بندگی به گوش و غایشه خدمت به دوش انداخت و اکثر از عسکر او را ترکمانیه یموت
اسیر ساختند. نواب محمد حسن خان به شاه اسمعیل کمال الطاف فرمود و عسکر اسیرش
را موافق انصاف همه را خرید و آزاد نمود، بعد از آن از استرآباد به جانب اشرف قدم
نهاد و محمد ولی خان دوانلو قاجار را با لشکر بی شمار به ایل فرستاد که رفته اگر بنای
سرکشی دارند جمعشان را آشفته و آن سرزمین را از خس و خار وجود مفسدین رفته
نماید. اهالی آنجا با محمد ولی خان اطاعت نمودند و ابواب بندگی^۱ و سرافکندگی
گشودند. با چنین حال بنیاد بد سلوکی نهاد، قومی را از مناصب معزول نمود و جمعی را
مکحول ساخت و برخی را مقتول. از نهاد ایشان خروش برآمد لاعلاج در خیابان بار فروش
سنگر بستند، مستعد قتال شدند. در خلال این احوال نواب محمد حسن خان از اشرف عازم
حرب ایشان گشت علی الغفله (مصراع):

آتش بخار چون گذرد آن چنان گذشت.

و جمله آنها را به یک حمله کانهیم جراد منتشر^۲ پریشان ساخت و به اتمام آن قوم بی
سرانجام می پرداخت که خبر رسید احمد شاه افغان [درانی] بر خراسان استیلا یافت اینک
به تسخیر دارالمرز شتافت. آن شهریار به محض استماع این حرف دست از نزاع کشید،
محمد ولی خان دوانلو را با لشکر نامعدود به حرب افغانه نامزد فرمود و محمد ولی خان
بعد از حرکت با احمد شاه مقابل گردید و مقابله فریقین از جانب طریقین فریق فی الجنة

۱. متن: بنده گی

۲. سوره القمر، آیه ۷

و فریق فی السّعی^۱ شورا فکن چرخ اثیر آمد. محمد ولی خان پس از کشش و کوشش
فی الفور مظفر و منصور شد و عسکر احمد شاه منکوب و مخذول. (بیت):

همه تن چه پرویزن از زخم تیر همه رخ زانده به رنگ زیر
یکی خورده بر فرق گرزگران یکی شکسته به کوهان ران
یکی راشده خشک بر چهره خون یکی خسته از خنجر آبگون
رهسپار فرار گردیدند و احمد شاه روی به ارض اقدس آورد و نواب محمد حسن خان عازم
رشت گشت. بعد از نزول، حاجی جلال فومنی را که حاکم بود از منصب معزول کرد و
دیگر باره به توسط امنای دولت منصوب و از آنجا به تسخیر قزوین روان شد و آن بلد را به
یمن توجه خداوند زمان و زمین به حیطة تصرف در آورده عازم طبرستان شد، از آن جا به
سمت عراق و اصفهان توجه فرمود. در بین راه کریم خان زند با لشکر بی شمار به آن
شهریار والاقتدار دچار^۲ آمد و از آن جا لطف خداوندی شامل احوال وی بود منصور و
مظفر شد و کریم خان (مصرع):

گسته سلیح و شکسته کمر

به جانب شیراز فرار کرد.

ذکر رفتن نواب محمد حسن خان به شیراز و رفتن آزادخان افغان به تسخیر طبرستان
و سایر احوالات آن زمان به تقدیر پاک یزدان

اما چون کریم خان زند چنانکه ذکر گردید از دست لشکر قیامت اثر نواب محمد
حسن خان منهزم شد به شیراز فرار کرد، آن حضرت چندی در اصفهان به سر برد (فرد):
از آنجا سوی پارس لشکر کشید که در پارس بد گنج ها را کلید
در خلال این احوال آزادخان افغان اصفهان را به تحت تصرف در آورده به عزم تسخیر
طبرستان که مقرب سلطنت ایشان بود روان شد و آن خسرو گردون مقر به محض خبر،
دست از تسخیر فارس کشید [ه] عازم حرب آزادخان گردید، جمعی از عساکر منصوره را

۱. سوره الشوری، آیه ۷

۲. متن: دوجار

اصل و نسب ایل قاجار □ ۱۹

پیشتر از خود مأمور به دفع افاغنه فرمود. آزادخان صلاح در محاربه ندید، آری. (مصراع):
غایت جهل بود مشت زدن بر سندان را

از فیروز کوه به جانب قزوین فرار کرد، از آنجا به دارالاماره رشت شتافت، بر آن ملک استیلاء یافت. نواب محمد حسن خان از تعاقب وی سمنند دولت تاخت، آزادخان دیگر باره رأیت فرار افراخت، بنه و اوضاع وی به دست لشکر منصور به یغما رفت. نواب محمد حسن خان به استحقاق تمام قشلاق را در گیلان مقام نمود. در بهار آن سال که نیر اعظم و خسرو گردون چشم بر اورنگ حمل تکیه زد (نظم):
دیگر ره جهان ارجمندی گرفت ز نوروز فیروزمندی گرفت
بر آراست باغ از ریاحین سپاه به عزم زمین بوس درگاه شه
آن خسرو گردون خرگاه عازم آذربادگان شد، به جانب ارومیه توجه فرمود، یوسف خان که از جانب آزادخان افغان به حکمرانی آن بلد مأمور بود کاحاطة الهاله علی القمر محصور فرمود. در آن حال آزادخان افغان در فراهان به قلعه گیری مشغول بود، پس از استماع دست از نزاع کشید [ه] عازم حرب گردید! بعد از مقابله جانبین و مقاتله فتنین^۱ شکست فاحشی بر لشکر آزادخان دست داد، بی خیمه و خرگاه به اکراد یزیدی و بلباس پناه برد از آنجا آن بدنهاد به والی بغداد استمداد جست، دیگر باره از پی چاره به آذربایجان آمد باز از دست لشکر منصور منکوب و مخذول شد. آن شهریار دلیر ارومی را دستگیر و به تسخیر قلعه شوشه که در دست پناه خان جوانشیر بود روان شد، چون گرفتن آن بلد اشکالی داشت کارش را مهمل گذاشت، اطراف گنجه و قراباغ را غارت کرد [ه] به تبریز آمد. شهریار ذوالاقتدار و خسرو گردون حشم، برازنده اورنگ جم شاه بزرگ السلطان آقامحمدخان ولد ارشد خود را در آن بلد حاکم نموده او را به ولیعهدی سرافراز فرمود. (فرد):

نوبت خوبی بزن هین که سپاه خطت کشور دیگر گرفت لشکر دیگر شکست.
و بعد از تمشیت آن سامان و آن خسرو گردون فراز کمیت اقتدار را به جانب شیراز در تک و تاز آورد. چون ابواب دخول به شهر شیراز باز نمود در یک فرسنگی آن بلد اردوی کیوان شکوه فرود آمد، کریم خان زند به قلعه داری قیام نمود و آن خسرو بهرام غلام

۱. دو گروه، دو دسته از لشکریان

به محاصره اقدام، چون در آن حال جمعی از رؤسای فارس به اردو آمدند چهل روز ماندند و جمعی از افغانه که در رکاب بودند به بلده شیراز رفتند بنیاد فساد نهادند و جمعی از قاجار بنای سرکشی گذاشتند که هنگام معاودت به وطن است و رأیت فرار افراشتند، حال اهل اردو دگرگون شد (مصراع):

گفتا ز که نالیم که ازماست که برماست

نواب محمد حسن خان از این جهت لاعلاج دست از محاصره کشید، عازم طبرستان گردید. داخل شهر ساری شد از آنجا به استرآباد قدم نهاد که خبر رسید حسین خان دوانلو از مازندران به استرآباد و از آنجا بدارالملک دامغان شتافت و ابراهیم خان بغیری به او اتفاق نمود که با این سلسله جلیله در پی نفاق برآیند. السلطان محمد حسن خان بعد از تمشیت و مهم آن سامان با لشکر بیکران به جانب دامغان روان شد. حسین خان برج و بارو آراست و آن شهریار منجوق محاصره راست کرد که خبر رسید شیخ علی خان زند از جانب کریم خان به تسیخ طبرستان مأمور شده اینک او را ارودی باشکوه در فیروزکوه است. نواب محمد حسن خان دست از محاصره کشید [ه] عازم ساری گردید، چون بشهر ساری رسید ترکمانیه که در موکب ظفر کوکب وی بودند دست به یغما گشودند و خیمه و خرگاه را تاراج نمودند. نواب محمد حسن خان از بی اقتداری با چند تن خواص ناچار از شهر ساری رو به استرآباد نهاد شیخ علی خان بر ساری اقتداری پدید آورد، حسین خان دوانلو از دامغان به خدمت وی رسید. چون نواب محمد حسن خان داخل بلده استرآباد شد جمعی را فراهم آورد [ه] به اشرف آمد. شیخ علی خان نیز از ساری عازم حرب گشت در برابر یکدیگر سنگر بستند و از پی محاربه نشستند. شیخ علی خان را تدبیری به خاطر رسید، با جنود نامعدود از راه غیر معهود به جانب استرآباد توجه نمود. محمد حسن خان نیز از راه خیابان بصوب استرآباد روان شد، در محال کلیا به قتال اشتغال نمودند. (عریه)

عم السماء النقع حتی کانه دخان و اطراف الرماح شرار

بعد از ستیز و آویز به تقدیر پاک یزدان و بی همتی لشکر نواب محمد حسن خان گسسته عنان و شکسته سنان روی به ولایت استرآباد نهاد و در آن مکان محمد ولی خان و صادق خان با جمعی از اعیان یخاری باش [یو] خاری باش [ا] را که همیشه در پی اغشاش بودند مقتول نمود، خود عازم حرب شیخ علی خان شد. در خارج اشرف من محال موسوم به قورق مقاتله روی نمود اگراد بدنهاد که از عساکر محمد حسن خان بودند به جانب خراسان

اصل و نسب ایل قاجار □ ۲۱

رفتند، نواب محمد حسن خان شکست فاحشی خورد به هر نوعی که بود جان خود را از لشکرگاه بیرون برد و در میان جنگل اسب او به جلاب فرو رفت. سبزه علی نام دارالزنا کافر نعمت که خانه زاد آن دولت بود از راه حرام زادگی، نوکری شیخ علی خان را اختیار نمود با ده سوار از قفا رسید آن شهریار را به قتل آوردند به روایتی قتل آن شهریار در دست محمد علی بیک قاجار یخاری باش واقع شد خلاصه بعد از قتل آن شهریار کریم خان زند را اقتدار یکی بر هزار شد. (فرد):

یک قوم را ز تارک برداشتند تاج
این واقعه هایل در جمادی الثانی یکهزار و صد و هفتاد اتفاق افتاد. (نظم)

کجا است اکنون آن مردو آن جلادت و جاه
که زیر خویش همی دید برج سرطان را
بر بخت چنگش و فرسوده گشت دندان
چه تیز کرد بر او چرخ چنگ و دندان را
به ترس سخت ز سختی چه کار آسان شد
که چرخ زود کند سخت کار آسان را

آن شهریار را نه پسر بود، آقا محمد خان، حسین قلی خان و جعفر قلی خان و علی قلی خان^۱ و مهدی قلی خان و مرتضی قلی خان و مصطفی قلی خان و رضا قلی خان و عباس قلی خان؛ ولیکن دو نفر ایشان که محمد حسن خان را ارشد اولاد واعز اخلاف بودند، اعی شمس الملوک آقا محمد خان و معزالسلطنه حسین قلی خان بر اورنگ شاهی جلوس نمودند. (نظم).

سخای او شده امام عدل را قارون
عطای این شده فرزند جود را مادر
کمال یافت به دوران ملک او دیهیم
شرف گرفت به اقبال عدل آن افسر
و انشاء الله احوال ایشان اینک مرقوم کلک بیان خواهد گشت.

[حسین قلی خان قاجار]

دویم نواب حسین قلی خان ملقب به جهانسوز شاه مدت عمرش بیست و هفت سال بود و چهار سال در عهد کریم خان زند سمنند دولت در ملک طبرستان می تاخت و گاهی طبل ظفر در مملکت خراسان می نواخت. اینک خامه مشکین ختامه به ذکر تفصیل احوال او

۱. علی قلی خان در ابتدای سلطنت فتح علی شاه مدعی تاج و سلطنت شد.

خواهد پرداخت انشاء الله تعالى.

ذکر وقایع احوال جهانسوز شاه از بدو عمر تا هنگامی که از دست یموت به تحریک قاجار مقتول شد به طریق اختصار به تقدیر کردگار

اما چون در سنه مذکور فلک را آتش بلا تیز شد و ستاره را دیده شوخ فتنه انگیز رشته حیات نواب محمد حسن خان به مقرض اجل بریده شد و طاهر روحش از شاخسار بدن پریده این خیر در استرآباد به السنه و افواه افتاد. محمد علی خان قوانلو از ترس قاجار یخاری باش که بعضی محبوس و برخی مطلق العنان بودند به اتفاق آقا محمد خان ولد ارشد محمد حسن خان و جهانسوز شاه و سایر اولاد و احفاد آن خسرو نیکو نهاد از استرآباد خود را به میان ترکمانیه یموت کشیدند پس از چندی آن خسروان از مجالست ترکمانیه بری گردیدند. آری (مصراع)

جمع کی شد موش دشتی با پلنگ بربری.

و در آن حال استقلال کریم خان زند به سر حد کمال رسیده بود، ناچار به نزد کریم خان آمدند و آن شهریار قزوین را برای ایشان مسکن قرار داد و دو بدر افق برتری و دو آفتاب فلک سروری اعنی آقامحمدخان و جهانسوز شاه را بدارالعلم شیراز که مستقر ایالت او بود قرار و استقرار داد و امور دولت را به استشارة ایشان چاره نمودی و اگر حل مشکلی را نتوانستی به ناخن فکرت آن شهریاران گشودی. جهانسوز شاه پس از چند سال که در آنجا بزیست به اذن کریم خان روانه استرآباد شد، به قولی ایالت دامغان را به او تفویض نمود و او را از آن جا هوای سلطنت بر سر افتاد [ه] به استرآباد رفت. بعضی از قاجار یخاری باش را که خمیر مایه فساد بودند، طعمه تیغ آبدار کرد. مرتضی قلی خان و مصطفی قلی خان پسران نواب محمد حسن خان سر به اطاعتش فرود آوردند، بعد از آن از خاندان جلالت بنیان قاجار عزدانلو [عضدالدین لو] مریم سیرت خدیجه طویت فاطمه عصمت بلیقس عفت مهد علیا بنت مرتضی قلی بیک عزدانلو والده خسرو ایران السلطان فتحعلی شاه را به عقد خود درآورد از این سور پرسرور سیاوش زمان با فرنگیس یا سلیمان جهان با بلیقس، برجیس از پی خطبه آن شهریار روی زمین بر پایه ششمین بر آمد زبان را به ادای فسبحان الذی جعل الشمس قریناً للقمر گویا ساخت. (بیت)

اصل و نسب ایل قاجار □ ۲۳

مانند دو گوهر به یکی رشته کشیدند در مجلس عقد آمده چون هر مس و والیس^۱ بعد از این عیش جهانسوز شاه رهیمای دامغان شد محمد کریم خان دادو^۲ که از جانب کریم خان به مرزدارالمرز مرزبان بود با لشکر نمایان به طرف اشرف و قصد تسخیر توکده که در دست مرتضی قلی خان بود شتافت. جهانسوز شاه قاصدی به نزد برادر روانه نمود و مأمور به محاربه و جلوگیری محمدخان داود فرمود [ه] خود متوجه ساری شد، آن بلد را به تحت تصرف درآورده و محمدخان داود با جنود نامعدود چون به صوب توکده توجه فرود با مرتضی قلی خان محاربه نمود [ه] اسیر شد و از تیغ آن امیر در دست اجل دستگیر. چون به کریم خان زند این خبر رسید مهدی خان ولد او را به ایالت دارالمرز سرافراز نمود، دیگر باره جهانسوز شاه لشکر به حرب وی کشید مهدی خان را محبوس ساخت و کوس اقبال بر آن دیار به استقلال نواخت. بارها کریم خان زند عساکر موفور به حرب وی مأمور نمود آن حضرت به لطف خداوند غفور مظفر و منصور می شد. چون آن شهریار به همت کرد گار بر آن دیار اقتدار پدید آورد ارباب کینه و حسد بعضی از مفسدین را تحریک کردند که به اتفاق ترکمانیه که در رکاب بودند قلاع و اوضاع او را تاراج نمودند، الله وردی جاجرمی او را به جاجرم برده در آن جانصرالله میرزا ولد شاهرخ شاه ابن رضا قلی میرزا ابن نادرشاه از مشهد مقدس آمده او را ملاقات کرد که به اتفاق لوای کشوری برافرازیم در سلطنت شرکت نمائیم و چنانکه گفته اند. (فرد):

حسنت به اتفاق ملاحمت جهان گرفت آری به اتفاق جهان می توان گرفت
او را نظر به غروری که در سر بود شرکت قبول ننمود، عذر او را خواست بلی (مصراع):

غوغا بود دو پادشه اندر ولایتی

خود به رامیان آمده، [از] طایفه کوکلان جمعی را فراهم آوردند روانه تسخیر جاجرم شدند، جهانسوز شاه با ایشان بنیاد حرب نهاد که (فرد):

منهی اقبال درین کهنه دیر غلغله افکند که الصلح خیر
بنای مصالحه شد. (مصراع)

۱. سپهر ص ۱۷، ج ۱

۲. متن: دادو. دادو به معنی غلام است و شاید اجداد محمدخان از غلامان بوده اند و به این مناسبت است که او و خانواده اش معروف به دادو شده اند.

که آشتی به همه حال بهتر از جنگ است

جهانسوز شاه ایشان را نوازش نمود [ه] به خلعتهای رنگین سرافراز نمود. بالاخره قاجار یخاری باش چند تن از ترکمانیه یموت را تحریک نموده آن خسرو با افسر را در شب چهارشنبه بیستم ماه صفر سنه هزار و صد نود و یک در جامه خواب از تیغ آبدار به دار قرارش استقرار دادند. (رباعی)

هر کس به بهانه‌ای ازین دیر فنا شد عازم آن سرای جاوید بقا
باقی نبود کسی به عالم ابداء جز ذات خدائی که ندارد همتا
از نسل آن شهریار اولاد ذکور دو تن بر صفحه روزگار یادگار ماند. اول ملک الملوک جهان شاه گیتی ستان السلطان شاهنشاه انجم سپاه فلک خرگاه فتحعلی شاه اعلی الله درجاته. اینک تفصیل احوال آن خسرو با افسر نصرت یزک از هزار یک و از بسیار اندک مرقوم خامه تیز تک خواهد شد. دوم حسین قلی خان که ذکر احوالش در ضمن شاهنشاه جهان فتحعلی شاه سمت نگارش پذیرد و به جز این دو خسرو نیک نهاد او را اولاد نبود. (بیت)

اسیر ناخج آن گشته زنده پیلی مست مطیع خنجر این گشته شرزه شیری نر
سزد ز بیکر خورشید چتر این را طوق رسد ز شهپر سیمرغ تیر آن را پر



تبرستان
www.tabarestan.info

فصل دوم

آقا محمد خان قاجار



تبرستان
www.tabarestan.info



آقا محمد خان قاجار

تبرستان
www.tabarestan.info

سیم از سلاطین قاجار الخاقان السعید و السلطان آقامحمدخان شاه بزرگ ابن محمد حسن خان برادر صلبی و بطنی جهانسوز شاه و مدت عمر شریفش پنجاه و سه سال، و یازده سال آن شهریار اکثر ایران بل یک سر فرس کامرانی راند و صیت عدل و داد به گوش و هوش اعالی و ادانی رساند. از آثار آن خسرو نامدار و بناهای آن شهریار ذوالاقتدار تعمیر روضه منوره حضرت علی بن موسی الرضا علیه التحیه و الثناء و تذهیب قبر منوره ابا عبدالله الحسین علیه السلام (تاریخ)

کلک صباحی از پی تاریخ آن نوشت «در گنبد حسین علی زیب جست زر»
کلک صباحی از پی تاریخ آن نوشت (در گنبد حسین علی زیب جست زر)
و ضریح نقره مطلای نجف اشرف و مسجد دارالسلطنه قزوین و شهر تهران را تعمیر نمود و دارالخلافه فرمود و افسر اقتدار در آن دیار به فلک سود. اگر چه به طرز و قانون این کتاب باید ذکر ورزای آن خسرو مالک رقاب و معاصرین فضیلت انتساب در آغاز انجام پذیرد، لیکن چون مراد تفصیل احوال ایشان است، در انجام آغاز شد، اینک تفصیل احوال آن خسرو انجم احتشام تحریر می شود. انشاءالله به لطف الملك العلام



ذکر احوال قهرمان ایران، آقامحمدخان از بدو عمر تا هنگام شهادت آن شهربار جهان به تقدیر حضرت کیهان

چون نواب محمد حسن خان چنانکه مرقوم شد و بر خوانندگان معلوم گردید تار و پود وجودش از مخالفت روزگار معدوم [شد]، شاه بزرگ در دارالعلم شیراز گروی بود. چون روزگار از کردار ناشایسته خود بازگشت و به افعال نیکو دمساز آمد یعنی کریم خان زند را از دار دون مأیوس نمود و تخت کاوس را به شاه بزرگ مأیوس فرمود، چون این واقعه روداد شاه بزرگ با چند تن از چاکران و دو نفر از برادران جعفرخان و مهدی خان از شیراز به عزم شکار بیرون آمدند سه روزه به اصفهان رسیدند و از آن جا به طهران چندی توقف کرد که خان ابدال خان کُرد جهان بیگلو با پانصد نفر به خدمت رسید، خزاین و اسباب که از عراق به سمت شیراز می رفت تصرف نمود و به عساکر رکاب تقسیم فرمود و خزینة مازندران را نیز به همت پاک یزدان به تحت تصرف در آورد و تقی خان زند که از جانب کریم خان سردار سپاه فیروز کوهی محبوس فرمود [ه] او را مبلغی جریمه نمود و رها کرد. پس با اقتداری تمام به شهر ساری قدم نهاد و ابواب مکرمات بر اهل آن بلد گشاد. رضا قلی خان بن محمد حسن خان که سابق در استرآباد بود بعد از فوت کریم خان بنیاد شرارت نهاد و اظهار خود سری کرد و بنای سروری و شهریارگی گذاشت غافل از این که تدابیر در باب سلطنت هر چند به قدر بحر و به مقدار فلک باشد جملگی موج سراب و نقش بر آب است با صراحت آیه شریفه تبارک الذی بیده الملک^۱ (مصراع):

به زور رز میسر نیست این کار

پس از تهیه کارزار از آن دیار حرکت و با شهریار ذوالاقتدار کمر محاربه بر میان بست منطوق یوم التقی الجمعان^۲ بوقوع پیوست (نظم)

بدانسان که گل بشکفتد در بهار ز شاخ درختان گل آید بار
گرفت از سرنیغ نیلوفری همه رزمگه پیکر لاله زار
بعد از آویزش و خون ریزش فرار برقرار اختیار کردند و لشکر شهریار ذوالاقتدار

۱. سورة الملک، آیه یک.

۲. سورة آل عمران، آیه ۱۵۵.

آقامحمدخان قاجار □ ۲۹

کوس نصرت زدند. خلاصه در این زمان زکی خان عمزاده کریم خان را شوق افسر بسر افتاد، بجهت سکوت خلق اسم شاهی بر سر ابوالفتح خان ابن کریم خان نهاد و علیمرادخان خواهرزاده خود را با لشکر بی حد و مر بصوص عراق مأمور نمود و علیمرادخان با ایلات بختیاری و غیره وارد طهران و جمعی از لاریجانی با افغانه و لشکر موفور به حرب شاه بزرگ مأمور نمود و حضرت اقدس نیز پس از استماع، جعفر قلی خان را با هزار سوار جرار کرار نیزه گذار (نظم)

لشکری سیل موج و بحر شکوه ثابت و پایدار همچون کوه
همه بهرام طبع و کیوان جوش همه فولاد ترک و آهن پوش
به نزاع آن فرقه نابکار روانه فرمود، چون تلاقی فریقین واقع شد آتش مرگ از سیف و ترک ساطع فی الفور نور نصرت از چهره جعفر قلی خان طالع آمد، آن قوم را منهزم نمودند و دست به غارت خیمه و خرگاه گشودند و آن شهریار جهان بعد از نظم امور طبرستان [با] اردوی کیوان شکوه از راه فیروز کوه عازم عراق شد. در آن حال رضا قلی خان در استرآباد بنیاد شرارت نهاد [ه] به دستیاری جمعی از بدنهادان باب سلطنت گشاد، هر چند بزرگان آن دیار و کمترین^۱ قاجار او را از آن رفتار مانع شدند که به سد سکندری با لشکر یا جوج رخنه نتوان کرد و سلیمان زمان را بحشر مور شمار در قبضه اقتدار نتوان آورد. (مصراع)

چرا عاقل کند کاری که باز آرد پشیمانی

و او از شدت نخوت و غروری که داشته پند ایشان را نشنید و نصایح ایشانرا قبايح شمرد و به همان طریق رأیت سلطنت افراشته چون این خبر گوشزد آن خسرو کیهان مقرر شد، نخستین جعفر قلی خان را به سرداری با قومی از عسا کر منصوره به حرب او مأمور نمود، خود از تعاقب بصوص آن بلد توجه فرمود. چون رضا قلی خان کار را زار دید از روی حيله اظهار عجز و بندگی نمود [ه] به خاکپای اقدس مشرف شد و آن حضرت جرم او را کرم کرد [ه] و با خود به تهران آورد. (نظم)

از دشمن دوست رو بپرهیز چون هیزم خشک از آتش تیز
کارش به جدل چه بر نیاید خوش خوش در حيله برگشاید

در ثانی نقض عهد کرده، بالاریجانی و غیره اتفاق نمود بنیاد نفاق نهاد. آری (نظم):

درختی که تلخ است وی را سرشت گرش بر نشانی به باغ بهشت
و راز جوی خلدش به هنگام آب به پنج انگبین ریزی و شهد ناب
به هنگام کو بر بکار آورد همان میوه تلخ بار آورد

ملخص کلام دیگر باره در دست آن شهریار ذوالاقتدار گرفتار شد و از روی مرحمت و رأفت از جرم وی در گذشت و کمال الثفات به او فرمود و به این بیت مترنم بود (نظم)

با آن همه دشمنی که کردی باز آی که دوستی همان است
دیگر باره از خبث طبیعت و ناپاکی طینت، با سرکردگان لاریجانی و غیره طغیان ورزیدند، دربار فروش به جوش و خروش درآمدند نزدیک دیوانخانه حضرت اقدس از پی جنگ شلیک توپ و تفنگ نمودند. حضرت اقدس با چند تن از خواص در بادگیر قصر مرتفعی که نظیر آسمان بود پنهان شدند، هر چند ملحدین شیاطین صفت به تدابیر چند از یورش و غیره خواستند به ذات اقدس خللی رسانند و بر آن حضرت دست یابند ممکن نشد. شاه بزرگ آن شیاطین را به مصدوقه و حفظناها من کل شیطان رجیم الا من استرق السمع فاتبعه و شهاب مبین^۱ به ضرب تیر جگر دوز که نمونه شهاب ثاقب بود از خود دور نمود. از آن پس بر عمارت آتش زدند لطف حضرت یزدان آبی بر او زد و قدری از عمارت بسوخت لیک به حضرت اقدس خللی نرسید. آری تقدیر بر آن قرار گرفت تدبیر اهل روزگار کی به کار آید. (مصرع):

خشت بر دریا زدن بی حاصلی است.

سپهر آتش که دست قضا بر فروخت همه فکر و تدبیرها را بسوخت.

ملخص کلام چون تدابیر رضا قلی خان ابن محمد حسن خان در قتل شاهنشاه جهان بجائی نرسیده مایوس گردیده در بارفروش بر تخت سلطنت جلوس نمود. در آن حال خان ابدال خان که در ساری از جانب شاه بزرگ به حکومت منصوب بود به جمعی از معاندین در قتل آن حضرت اتفاق نمود و بنیاد نفاق نهاد که در آن حال حاجی جان خان و بعضی از حلال خوران متعهد شدند و آن ناسخ حاتم طی و وارث تخت کی را به بندی بردند و در حفظ وی سعی تمام و جهد و جد مالا کلام بعمل آوردند و رضا قلی خان به اتفاق خان

۱. سورة الحجر، آیات ۱۷ و ۱۸

آقامحمدخان قاجار □ ۳۱

ابدال خان روزی چند در بارفروش بر مسند حکومت متمکن شد که مرتضی قلی خان و علی قلی خان و مهدی قلی خان با جمعی از خوانین قاجار از پی انتقام آن شهریار بهرام غلام صمصام آتش ها برافراختند و با خان ابدال خان که با چهار صد نفر لاریجانی مأمورین رضا قلی خان بودند، لوای مخالفت بپاساختند. بعد از کشش و کوشش کوس نصرت نواختند و در کمال شعف و مسروری به بلده ساری داخل شدند. چون رضا قلی خان را چنین شکستی حاصل آمد انده بر سینه اش آکنده شد و عساكرش مانند هبآء منبثا^۱ پراکنده شدند، از روی حيله و مکر و تزویر و فکر از پی عذر گناه به بندپی به نزد شاهنشاه جهان پناه روان شد. آن شهریار او را به حضور بار نداد، چون رضا قلی خان از فیض حضور محروم آمد عازم اصفهان گردید و نزد علی مرادخان زند رفت. بعد از چندی با او نیز نساخت به شیراز لوای حرکت افراخت و از آنجا به خراسان رفت در آنجا به دیگر جهان انتقال کرد.

شاه بزرگ با حاجی جان خان و آقاسی خان به بلده بارفروش توجه فرمود، نظر به خدمتی که پسران السلطان محمد حسن خان در حرب رضا قلی خان نموده بودند هر یک را بدان درگاه فلک خرگاه به این واسطه رابطه سروری داشتند فیما بین منجوق قیل و قال افراشتند، پس حضرت اقدس هر یک را به نوازشی دلخوشی داد و چون خدمات مرتضی قلی خان در آن درگاه مقبول بود و چهار دانگ استرآباد و دو دانگ هزار جریب را به تیول او مقرر داشت و ایشان را به استرآباد مرخص فرمود. در آن اوقات که شاه بزرگ متوجه ساری بود، قادرخان عرب حاکم بسطام با لشکر بسیار بصوب دامغان و تصرف آن ملک روان شد، در آن حال دارای نیک رأی و اسکندر ملک آرای فرازنده رأیت جم و برازنده کسوت رستم، شیر بیشه جلادت و مرد میدان سعادت شاهنشاه جهان خاقان گیتی ستان حضرت ابوالنصر اعلی فتحعلی شاه از تربیت شاه بزرگ آن خسرو روزگار شمار عمر مبارکش با عدد شهور مطابق گشته و هم چون بدر از فلک جلال و نیر صفت از افق اقبال طالع شد. آری (فرد):

از آن پرهنر کم هنر چون بود که آموزگارش فریدون بود
چون حضرت اعلی در مراتب کمال و مراسم جدال عذیم المثال شده بود، شاه بزرگ

اسمعیل خان قوانلو قلعه زردی را با حاجی اسمعیل خان عراق که بیلو مالک ده ملارا به سرداری اعلی به حرب قادرخان عرب مأمور فرمود (بیت):

گوزنی بس قوی بنیاد باید که بروی شیر سیلی آزماید
بعد از مقابله و مقاتله (بیت):

به بازوی مردی برآورد دست سردشمنان کرده چون خاک پست
خرمن عمر آن فرقه نابکار به آتش کارزار سوخت. و اقتلوهم حیث و جد تموهم^۱ بر
گریبان حال آن تیره روز گاران دوخت و در نهایت شادمانی با یغما و غارت، به اردو
معاودت کرد. در آن حال علی مرادخان زند بر ملک فارس فرس دولت تاخت و بر کنگره
قصر عراق نیز کمند اقتدار انداخت و چون مالک آن ممالک شد، امیر گونه خان افشار با
لشکر بی شمار به تسخیر طبرستان و حرب خسرو نامدار و شهریار ذوالاقتدار مأمور نمود.
اهالی لاریجان به او اتفاق کردند، در سبزه میدان با آن حضرت صف نفاق آراستند و
دلیران از دو سو برخاستند چون هنگامه جنگ گرم شد و تنها از ضرب توپ و تفنگ موم
صفت نرم، مخالفان مانند خس و خار از صرصر و چون ثابت و سیار از طلوع نیز از پیش
بدر رفتند هر یک طرفی را گرفت امیر گونه خان افشار بصوب بلده طهران فرار برقرار
اختیار کرد. شاه بزرگ متوجه بلده سمنان شد؛ اگر چه اول اهل شهر محصور گردیدند،
لیکن بالاخره ابواب قلعه را گشادند و قدم اطاعت پیش نهادند و علی قلی خان ابن محمد
حسن خان به حکومت آن بلد مفتخر و سرافراز شد (بیت):

از آنجا برفتند یکسر مغان کشیدند لشکر سوی دامغان
و آن بلد به تأیید خداوند زمان به حیظه تصرف درآمد. از آنجا حرکت و دیار شاهرود و
بسطام مضرب خیام ظفر فرجام شد، رؤسای آن دیار با تحف و هدایای بی شمار به نزد آن
شهریار آمدند متقبل خدمتگزاری^۲ و جانسپاری گردیدند و قادرخان عرب مقرر خیانت
بدان درگاه کیهان مقر آمد به مفاد اینکه (فرد):

چه دشمنت پوزش کند بر گناه تو بپذیر و کین گذشته مخواه
حضرت اقدس قلم عفو بر جرایمش کشید و از الطاف وی سرافراز و مقضی المرام

۱. سوره نساء، آیه ۸۹

۲. متن: خدمتگذاری

گردید. جعفر قلی خان را به حکومت آن بلد منصوب ساخت و مرتضی قلی خان ابن محمد حسن خان را به تسخیر گیلان روانه نمود و علی قلی خان را به تسخیر طهران حکم فرمود. خود به استقلال بصوب استرآباد رأیت اجلال را گره از طره گشود و مرتضی قلی خان بعد از نزول به گیلان اهل آن سامان اوایل کروفری کردند، بالاخره متقبل پیشکش و خراج گردیدند. علی قلی خان در بلده طهران به محاصره پرداخت کاری نساخت چون شاه بزرگ به بلده استرآباد قدم نهاد ابواب عدل و داد بر روی صغیر و کبیرش و هر یک را به مراحم شاهانه دلخوشی داد. رحیم خان دوانلو را به بیگلر بیگی گری استرآباد سرافراز داشت و به جانب سایر بلاد و طبرستان لوای حرکت افراشت، از آنجا آن پادشاه جهانگشا را هوای تسخیر ولایت گیلان و استیصال هدایت خان بر سر افتاد، خود بصوب مقصود توجه نمود. خدیو گیتی ستان شاهنشاه جهان حضرت اعلی فتحعلی خان شاه را به انتظام امور مازندران و استرآباد و غیره امر به توقف فرمود، بعد از چشیدن جرعه صهبای مراد از ساغر آرزو و استیصال هدایت خان و سایر معاندین و تسخیر ولایت گیلان و دارالسلطنه قزوین عازم سلطانیه شد، آن بلد را نیز به حیطه تصرف درآورد. هدایت خان به جانب شیروان فرار کرد، شاه بزرگ را سمند عزیمت بصوب مرزدارالمرز سبک عنان آمد و در آنجا کرفس خان ارس را که به عزم تفرج دریا مشغول و مراد آن بدنهاد افساد بود به حبس امر فرمود، بعد از چندی از حبس مرخص و مخلّش نمود و به استدعای او ایلچی به نزد خورشید کلاه^۱ پادشاه روس فرستاد، بعد از آن سیمرغ عزیمت شاهانه بهوای تسخیر ولایت طهران جناح تمنا گشود (نظم)

سوی ری لشکر کشیدی باز احسنت ای ملک کوس را کردی بلند آواز احسنت ای ملک
چون اهل ری چند سال بود سر از اطاعت آن وارث کی کشیده بودند محصور
گردیدند، در خلال این احوال علی خان افشار حاکم خمره از روی بندگی و اطاعت احرام
بند کعبه حضور شد. موجب مراحم بیکران گردید. در آن اوان خبر رسید که مرادخان زند
از جانب علی مرادخان زند به قلمرو علی شکر آمده اظهار سرکشی می نماید. جعفر
قلی خان افشار و لشکر بی شمار به حرب آن فرقه غدار مأمور آمد، بعد از مقابله و مقاتله
شجاعتی که از آن شیر بیشه جلادت به عرصه ظهور آمد (مصرع)

۱. کاترین دوم امپراطور روسیه تزاری

فلک نحسین و تقدیر آفرین کرد.

عساکر ظفر مآب منصور شدند، مراد زند، نامراد گردید، فرار برقرار گزید. بسیاری از لشکر وی دستگیر و اسیر شدند غنائیم موفور بدست لشکر منصور آمد. جعفر قلی خان بعد از آن که کمر نصرت بر میان بست به اردو پیوست چون محاصره تهران به طول انجامید به علت عفونت هوا امراض شدید مانند وبا که خاصه آن ملک است (بیت) دیدم سحر گهی ملک الموت را به خواب بی کفش می گریخت زدست و بای ری و امراض دیگر در قلعه و اردوی کیوان شکوه پدید آمد،^۱ جمعی از طرفین فوت شدند، لهذا شاه بزرگ بصوب طبرستان عطف عنان کرد و در همین سال که سنه هزار و صد و نود و هشت باشد ابنیه و عمارات بسیار از شهر بارفروش با هفتاد تن از ذکور و اناث و اطفال از آتشی عظیم که نمونه نار جحیم بود محترق شدند.

ذکر محاربه شاه بزرگ با لشکر علی مرادخان و مخالفت مرتضی قلی خان ابن محمد حسن خان و فوت علی مرادخان و جلوس جعفرخان و سایر وقایع آن زمان به تقدیر حضرت سبحان

اما چون حضرت اقدس از بلده طهران بصوب طبرستان عطف عنان کرد، علی مرادخان زند سمند دولت بر ملک شیراز در تک و تاز آورد و استقلالش به سر حد کمال رسید، شیخ ویس خان ولد اکبر خود را با لشکر بی حد و مر به مرزدارالمرز و استیصال مرزبان جهان آقا محمدخان روان ساخته و خود را در اصفهان به امور سلطنت پرداخته، چون شیخ ویس خان بصوب مقصود عطف عنان نمود و مردی بود سخندان و چرب زبان، اهالی آن دیار را با خود یار ساخت [و] بدستیاری آن فرقه غدار به حرب شاه بزرگ پرداخت. در آن اوان مرتضی قلی خان برادر آن حضرت از جهالت و نادانی و بدنهادی شیوه بی وفائی پیش نهاد، با جمعی از بدنهادان به لشکر شیخ ویس خان پیوست. حضرت اقدس چون دید مردم را با علی مرادخان میل تمام است و پیوسته سمند اقتدارش رام،

۱. سپهر می نویسد: هوای اندرون قلعه (طهران) عفن گشت و بسیار کس مریض شد و از شهر بلشکر گاه اثر کرده، بسیار کس از لشکریان عرضه دمار و هلاک گشت ص ۲۴، ج ۱،

آقامحمدخان قاجار □ ۳۵

محاربه را بیرون از صلاح ایام دانست، روی به استرآباد نهاد و شیخ ویس خان به بارفروش شتافت بر آن بلد نیز استیلا یافت پس از آن عساکر موفور [را] به سرداری محمد طاهرخان به حرب آن معدلت نهاد به جانب استرآباد فرستاد (مصرع)

صید را چون اجل آید پی صیاد رود

چون لشکر الواریه به آن صوب آمدند حمزه نامی به هواداری شاه بزرگ با تفنگ چیان آن معبر از سنی و ترکمانیه یموت نیز از طرفی و عساکر رکاب آن خسرو گردون رقاب نیز از جانبی راه را مسدود و کار را بر اهل اردو چنان تنگ نمودند که از عدم غله طالب عدم شدند و مقدورشان نی که به وادی فرار یک قدم نهند به جای قرصه نان به سپر دلیران راضی بودند و قطره آب را طالب، اگر چه از سیف گردان غازی بالاخره هواداران اقدس از چندین طرف حمله نمودند، محمد طاهرخان را به کف آوردند و به تیر فنا هدف ساختند و با لشکر وی بقتل و غارت پرداختند. شیخ ویس خان بعد از استماع بنه و اوضاع را گذاشته بجانب ری مراحل طی کرد و آن خسرو آفاق عازم عراق شد، چون به علی مرادخان این خبر رسید رستم خان زند را با دوهزار سوار جرار به سمت فیروزکوه برای جدال آن خسرو با شکوه روانه نمود و آن حضرت نیز جعفر قلی خان را به دفع وی نامزد فرمود و بعد از مقابله فریقین و مقاتله طریقین و جعفر قلی خان (مصرع)

بگرفت ز برزوگرز بر شانه رستم زد

لشکر را از ستیز وی عنان طاقت از دست رفت و رستم خان با دل ریش راه طهران پیش گرفت (فرد)

به غمناکی گرفت آن راه در پیش دل از اندیشه می پیچید بر خویش
و آن حضرت ابواب حرکت گشود و سواد کوه را غارت نمود، از وقوع این امر فتوری عظیم در کار علی مرادخان پدید آمد، به مضمون آنکه (فرد)

چون نقش غم زدور ببینی شراب خواه شادی نموده ایم و مداوا مقرر است
از افراط خمر به مرض استسقا مبتلا شد، در آن حال جعفرخان برادرزاده او که حاکم خمسه بود به حرب وی لشکر کشید (مصرع)

افسوس که از شش جهتم راه را بیستند

علی مرادخان لاعلاج از ری به جانب اصفهان قطع مراحل و طی منازل کرد، چون به مورچه خار [مورچه خورت] اصفهان رسید به مرض مذکور از این سرای ناپایدار قرار استقرار

جست. (فرد)

بر هیچ آدمی اجل ابقا نمی‌کند سلطان مرگ هیچ محابا نمی‌کند
مرتضی قلی‌خان بعد از فوت وی به میان ترکمانیه آمد، بعد از چندی به نزد
خورشید کلاه پادشاه روس رفت او را به تسخیر ایران تحریک می‌نمود که در همان اوان
مرتضی قلی‌خان از این جهان درگذشت، نعش او را خورشید کلاه حسب الوصیت به نجف
اشرف فرستاد. بایحال بعد از فوت علی مرادخان جعفرخان در اصفهان خزاین زندیه را
متصرف شد و چند روزی بر سریر اقتدار نشست. چون حضرت اقدس خبر جلوس
جعفرخان را در اصفهان شنید در چهاردهم شهر ربیع‌الثانی سنه هزار و صد نود و نه از
دارالمرز عازم عراق گردید. در دارالمؤمنین قم با نجف‌خان زند که از جانب جعفرخان به
حکومت آن بلد مفتخر و سرافراز بود محاربه فرمود و او را مخذول و منکوب نمود و در
نصرآباد کاشان تقی‌خان و احمدخان پسران آزادخان افغان حسب الحکم جعفرخان چنگل
جلادت را تیز و سرپنجه‌یلی را خونریز ساخته با آن حضرت به ستیز و آویز پرداخته (نظم)
زهر سوشده تیر ناوک روان تو گفستی که بیک اجل شد دوان
روان گشته خون هر طرف همجو آب سر جنگجویان، درو چون حباب
و کبر و فرّ الوار حباب دار زود به پایان رسید، تقی‌خان مقتول گردید و اکثری از عسکرالوار
گرفتار گردیدند و بقیه‌السیف رهسپار دیار فرار و آن شهریار ذوالاقتدار نیز از ظفری
نمایان و فتحی چنان از تعاقب ایشان به جانب اصفهان روان آمد. جعفرخان بعد از استماع
دید که از فتنه‌انگیزی سمند زمانه آئینه بختش تاراست، و خرمن دولتش را صاعقه حوادث
آتشبار، با دل بریان و روی گریان از اصفهان روان شد. اموال و اوضاع زندیه به تصرف آن
حضرت درآمد، اصفهان را مقرر کوکبه اجلال نمود، وضع و شریف، قوی و ضعیف را به
لطف خود امیدوار ساخت، در آن وقت به عرض رسانیدند که طایفه بختیاری از پی
شهریاری و کوه نشینان فراهان و گلپایگان از پی نفاق و ستیز اتفاق نموده جمعی اینک در
چمن قهیزند^۱ و آن حضرت از پی گوشمالی و تفرقه آن فرقه عازم چمن قهیز کشته بعد از
ستیز و آویز بعضی را کشته و جمعی سر به اطاعت فرود آوردند به خلعت عفو مخلع
گردیدند، کمر به چاکری و جان‌نثاری بستند. در آن شهر، طهران را به علت دو صفت

۱. دنبلی آنرا «کهیز» ضبط کرده. ص ۱۹

آقامحمدخان قاجار □ ۳۷

یکی قریب بودن به طبرستان و ثانی بسیاری شکار برای مقر سلطنت حکم به تعمیر فرمود و عازم همدان گردید. در آن مکان، خسروخان والی کردستان عم خود را با تحف و هدایای بی شمار به درگاه آن شهریار فرستاد [ه] مورد لطف بی شمار گردید و اسمعیل خان فیلی والی طبرستان نیز برادر خود را با هدایای بی شمار بدان درگاه فرستاد و صهبای مراد از پیمانۀ الطاف شاهانۀ چشید و حضرت اقدس پس از انتظام امور آن سامان بصوب طهران روان شد.

در آن هنگام جمعی به عرض رسانیدند که جعفرخان زند بعد از انهزام از اصفهان با لشکر در قلمرو علیشکر آمد [ه] اظهار کر و فرسی نماید. شاه بزرگ خسروخان و علی خان خمسه را با خوانین قره گوزلو به محاربه و آویز وی فرستاد و جعفرخان بی مجادله و ستیز به جانب اصفهان رو به گریز نهاد، در آن مکان جمعی فراهم آورده و استعداد خویش را درست کرد. شاه بزرگ با لشکر ترک و عسکر سترگ بجانب فراهان و حرب جعفرخان روان آمد و آن بی سامان بعد از استماع از اصفهان به سوی فارس، فرس فرار در حرکت آورد و آن حضرت دیگر باره رأیت اقتدار بدان دیار افراخت و جعفر قلی خان ابن محمد حسن خان را حاکم اصفهان ساخت و خود سمند عزیمت بصوب قلمرو علیشکر تاخت و به مهم و تمشیت آن سامان پرداخت. علی خان خمسه که سر به سرکشی در آورده بود به اندک اشاره با تیشه حرب ریشه اقتدارش را از بیشه هستی بر کند و مانند خمسه متحیره در تحیر و تفکرش افکند نه پای قرار داشت و نه جای فرار، بالاخره به وادی اطاعت قدم گذاشت از حضرت شهریار بخشش جرایم و عفو افعال نامالایم خویش را مستدعی گردید. آن خسرو کیهان مقر به منطوق العفو زکوة الظفر قلم عفو بر خط خطایش کشیده به عطایش بنواخت و بی واسطه سمند عزیمت بجانب اسمعیل خان که بدستیاری جمعی در حدود بروجرد اظهار خود سری می کرد و لوای مخالفت برافراخت، تاخت. او را نیز در اندک زمانی مخدول و منکوب ساخت، بعد از آن بصوب طهران عنان عزیمت را منعطف فرمود. هدایت الله خان که سابقاً مرقوم کلک بیان گشت به شیروان رفته بود، جمعیتی فراهم آورده گیلان را محصور نمود، شاه بزرگ مصطفی خان دوانلو را به دفع او مأمور فرمود هدایت خان روزی دو مقابله بی مجادله را پای ثبات افشرد و طریق اقامت سپرد (فرد)

غالب آنست که دست و دل خود ریش کند هر که از روی جدل مشیت زند بر دیوار بالاخره از کردار فلک بیم دار فرار و هدف گلوله کارزار شد و آن حضرت حوت را در

طهران به سر برد (فرد)

محمل مهر چه آید به شبستان حمل لاله فانوس برافروزد و نرگس مشعل
اطفال چمن مانند مریم از دم روح القدس صبا آبتن شدند و معجز عیسوی از باد بهار
آشکار گردید (فرد)

عیسی خلال کرده از خارهای گلبن ادريس سبحة جسته از عنجه‌های نسترن
آن خسرو با افسر بعد از جشن نوروزی همای عزیمتش از طهران بصوب اصفهان
جناح گشود، بعد از نظم امور آن ملک در چمن سنگباران قدم نهاد، در آن حال والی
گرجستان تحفه‌ای بی پایان بدان درگاه فرستاد. چون طایفه بختیاری باز در مقام شرارت
بودند فوجی از راه بروجرد به همدان و بختیاری مأمور آمد که اهالی آن سامان و
خسروخان والی را اندک گوشمالی بدهند و برگردن مفسدین آن قوم بی‌فرهنگ پالهنک^۱
جفا نهند. مشارالیه بعد از استحضار اخبار و حکم شهریار ذوالاقتدار باز عم خود را با
هدایای بسیار از پی عذر گناه به آن درگاه فلک خرگاه فرستاد به خلعت عفو مخلع
گردید. چون امور بختیاری از یاری بخت حضرت اقدس نظام پذیرفت اردوی کیوان شکوه
عازم طهران گردید. جعفرخان زند از شیراز حرکت و به محاصره یزد پرداخت، بالاخره
نقی‌خان او را منهزم ساخت توپخانه و اموال امیرمحمد خان غارت کرد و او به جانب
شیراز فرار نمود و امیر محمدخان از پی تسخیر اصفهان در حدود وی قرار گرفت، بعد از
کَر و فرّ چند چون کاری از پیش نبرد دیگر باره به یزد رفت. پس شاه جهانگشای را
سرانگشت جهانگیری به آهنگ تسخیر ولایت شیراز نغمه پرداز شد، چون به آن بلد رسید
از اهالی آن دیار اظهار اطاعت ندید، حسب الحکم وی تخت جمشید تاراج گردید و
سمند دولت را از شیراز به اصفهان و از آنجا به طهران در تک و تاز آمد و دیگر باره
جعفرخان زند با سی هزار کس به هوس اصفهان از شیراز حرکت نمود. شاه بزرگ به
اصفهان روان شد، جعفرخان به محض استماع بی‌محاربه و نزاع با غم دمساز و رهپمای
شیراز آمد. شاه بزرگ از اصفهان به طهران که مقر سلطنت بود معاودت فرمود و از آنجا به
دارالمرز شتافت قشلاق را در آن بلد به سر برد چون نیر اعظم به عزم سیر حمل روان
گردید (نظم)

۱. یوغ، ریسمانی که در روز جنگ دست دشمن را بدان بندند.

آقامحمدخان قاجار □ ۳۹

شد چون کف موسی چمن شد چون دم عیسی سمن
 شد خاک چه مشک ختن شد دشت چه باغ ارم
 سرو سر کشید و غنچه پیرهن عصمت درید، فاخته بر سر و با ناله دل باخته (مصرع)
 ژاله بر لاله می چکد دم صبح
 بلبل با گل در غلغل (مصرع)

بلبلان را عشق بازی با گل است

و پروانه در گرد شمع به جولان درآمد، مانند دیوانه از آن خسرو فرزانه و خدیو زمانه از دارالعمرز به دارالخلافه طهران معاودت فرمود که خبیر فوت جعفرخان [۱۲۰۳ ق] و جلوس لطفعلی خان به سمع شریف رسید و عازم شیراز گردید و بعد از نزول بدان دیار لطفعلی خان با لشکر بی شمار با وی دچار و بنای کارزار نهادند و داد مردی و مردانگی دادند (نظم)

بدانسان که گل بشکفد در بهار ز شاخ درخشان گل آید ببار
 گرفت از سر تیغ نیلوفری همه رزمگه بیکر لاله زار
 و عسکر الوار از ضرب دست دلیران قاجار تاب قرار نیاورده روی به فرار نهادند. قریب هشت هزار پیاده از ایشان دستگیر گردید. این فتح در ماه ذی القعدة سنه مذکور [۱۲۰۳ ق] واقع شد. شاه بزرگ بعد از یک ماه محاصره شیراز به طهران باز گشت.

ذکر رفتن شاه بزرگ به آذربایجان و آمدن آن مُلک به دست اولیای دولت قاجار و کشته شدن لطف علی خان و فتح کرمان و سایر فتوحات آن زمان به تقدیر حضرت کیهان

اما چون لطف علی خان مانند طلّیعه صبح کاذب به نفس زدن آفتاب جهانتاب روی به فرار نهاد، شاه بزرگ به دارالخلافه معاودت فرموده به عیش و طرب و لهو و لعب مشغول شد! (بیت)

شه آمد و تکیه زد بر اورنگ از رزم به رزم کرده آهننگ
 چشمش همه سوی گردش جام گوشش همه سوی نغمه و چنگ
 چون در آن اوان از صمصام شرربار فلک مدار سرکشان بلاد و امصار مانند انجم که

به طلوع نیر اعظم غایب شوند، روی به وادی بوار نهادند و اگر جزئی سرکشان باقی بودند، مانند انجم که در روز به دیده خورده بینان در آید شاه بزرگ خدیو کامکار و شهریار فلک اقتدار حضرت اعلی فتحعلی شاه را به خطاب ولیعهدی مخاطب فرمود، زمام اختیار سلطنت بالمره در قبضه اقتدارش نهاد (نظم)

آن کام که ایام همی خواست برآمد آن وعده که تقدیر همی داد وفا کرد
ملخص کلام شاه بزرگ دو سال در دارالخلافه طهران مشغول عیش بود. چون از رنج سفر فراغت حاصل کرد، در سته هزار و دویست و پنج [۱۲۰۵ هـ.]^۱ رأیات ظفر آماب به عزم تسخیر آذربایجان در حرکت آمد، طالش و ماسوله را مفتوح ساخت از آنجا بر سر صادق خان شقاقی تاخت. مشارالیه به قراباغ فرار نمود، اموال شقاقی به غارت رفت، سراب خراب شد به عینه سراب از آنجا به اردبیل توجه فرمود، در آن حال مصطفی خان حکمران قراچه داغ با پیشکش نمایان به حضور اقدس آمد، ملتزم رکاب ظفر انتساب گردید. شاه بزرگ از اردبیل به قراچه داغ آمد حسین قلی خان دنبلی حاکم خوی از روی بندگی به اردو پیوست نظر به این خدمت از جانب حضرت اقدس به مسند حکومت خوی و تبریز نشست. محمد قلی خان حاکم ارومی از سطوت آن خسرو با شوکت اندیشناک شده از بیم هلاک به محال اشنو [اشنویه] رفته قلعه ارومی بدست آمد، کوچ و اموال وی به اردو نقل شد. بعد از چندی از پی عذر گناه بدرگاه شاهنشاه جهان پناه واسطه افکند. آن خسرو جهان بدین طریق بر زبان آورد و بیان کرد که محمد قلی خان چیست و کیست و امثال این خیانت ها در نظر عفو ما قابلیت چیست (مصرع)

این درگه ما در گه نومیدی نیست.

پس به خاکپای حضرت اقدس مشرف شده به خلعت عفو مخلع گردید. خلاصه کلام از شجاعت آن شیر بیشه جلادت هنوز صفحه آذربایجان عتاب گون است و آب ارس مخلوط به خون، از خجلت آن کارزار فلک بیمدار داستان مردانگی های اسفندیار را از صفحه لیل و نهار برچید و فلک دوار از شرمساری آن رزم عجایب آثار نامه کوششهای رستم را درید و در آن اوان که شاه بزرگ به تسخیر آذربایجان روان بود خسرو صاحبقران مرزبان جهان حضرت اعلی فتحعلی شاه را در خطه عراق والی به استحقاق کرد. محمد

۱. دنبلی تاریخ فوق را ۱۲۰۴ ذکر کرده است.

آقا محمد خان قاجار □ ۴۱

حسین خان و نصر الله خان قراگوزلو را سایه نشین ظل رأیت ظفر آیت آن خدیو گردون کفایت گردانید، در آن اوان لطفعلی خان زند بر ملک فارس سمند دولت می تاخت و گه گاه به نهب و قتل و غارت سایر بلاد می پرداخت، در آن اوان که میدان را از هموارد خالی دید و اعتنا بوجود حضرت اعلی فتحعلی شاه نکرد به خیال محال که از لوازم طبیعت است و از مراسم بشریت با بیست هزار سوار به تسخیر اصفهان با خاطر جمع روان شد (بیت)

هر بیشه گمان مبر که خالیست شاید که پلنگ خفته باشد
حضرت اعلی بعد از استماع از چمن گنذمان در روز سه شنبه بیست دویم ماه
ذی الحجه الحرام سنه هزار و دویست و پنج عازم محاربه شد، در خارج قصبه قمشه تلاقی
فریقین روی داد (فرد)

نفیر دلیران برآمد به اوج بهر گوشه می رفت خون موج موج
لطفعلی خان از شجاعت آن خسرو عادل خاطر غمناکش متزلزل آمد و خدنگ
اضطرابش تا پر بر دل دست امیدش از هر جهت گسیخت و فلک خاک اندوه بر فرقش
بیخت، لاعلاج از ستیز فلک خونریز بصوب شیراز رو به گریز نهاد و حضرت اعلی فتحعلی
شاه مسرور و دلشاد حکم به تاراج داد. مصطفی خان دوانلو با میرزا رضاقلی منشی نوائی را
به تصرف شیراز و تاراج زندیه مأمور ساخت. پس از چندی جان محمدخان از تعاقب ایشان
رأیت حرکت افراخت و لطفعلی خان از خشت و آن حدود قریب به چهار هزار کس
جمع آوری کرده در بیرون شیراز مکانی موسوم به منزل کریم مقیم شد. مصطفی خان دوانلو
چون به آن مکان رسید به محاربه مشغول گردید. کاری نساخت بنابراین لنگر اقامت
انداخت. در این اوان حاجی ابراهیم خان شیرازی که به کارگزاری^۱ آن بلد از جانب
لطفعلی خان مأمور بود، روزگار را با خود یار ندیده ناچار گردید امتناع از خدمت گزید،
لاجرم روی به دشتستان که از اتباع و نواحی شیراز است آورد در آن حال جان محمدخان
با لشکر بیکران و عسکر فراوان (نظم)

سپاهی بحر موج و سیل رفتار سپاهی ابر سیل و کوه دیدار
سپاهی از شمار اختر افزون سپاهی از حساب و عقد بیرون
بدان حدود نزول نمود. حاجی ابراهیم خان ما فی الضمیر را به آن امیر تقریر کرده و به

اتفاق وی روی به حرب لطفعلی خان آورده بعد از آویزش و خون ریزش لطفعلی خان مخدول و منکوب شده به شهر شیراز از محصور گردید. آن سپاه به تأیید خداوند غفور مذکور مظفر و منصور بازگشت، فتوحات مذکور و وقایعات مزبور از قفای یکدیگر در حضور فیض گنجور حضرت اقدس مذکور می شد، آن شهریار را وجد و سرور رخ نمود و دور گردون به مضمون این بیت رطب اللّستان آمد (فرد)

زمان تا زمان از سپهر بلند به فتح دگر باش فیروزمند
و حاجی ابراهیم خان که در مخالفت لطفعلی خان به جان محمد خان موافقت کرده بود
التجاء به درگاه آسمان جاه جست، صفحه موافقت زندیه را باب مخالفت شست. عرایض
مبنی بر این معنی و تحف بی شمار روانه ساخت و از جانب آن دولت به نوازشات شاهانه به
گردون گردن افراخت.

در این اوان صادق خان شقاقی از گناهان استغفار کرده به درگاه شهریار آمد جرمش
عفو گردید (فرد)

زبد اصل نیکی مدارید امید که زنگی بشتن نگرده سفید
و از جانب سلیمان پاشا والی بغداد عرایض و تحف های نمایان آمد. بعد از نظم امور
آذربایجان شاهنشاه گیتی ستان بصوب دارالخلافه طهران زلزله افکن زمین و زمان شد. در
سنه ۱۲۰۵ هـ.^۱ که خسرو انجم چشم اعنی نیر اعظم بصوب بیت الشرف عطف عنان کرد
(بیت)

صبابه سبزه بیاراست دار دنیا را نمونه گشت زمین مرغزار عقبا را
شاه بزرگ بصوب شیراز حرکت فرما شدند، به عادت معهود حضرت اعلی فتحعلی شاه را
در طهران به توقف امر فرمود، بعد از طی مراحل آن خسرو فریدون فر در منزل ایرج که از
محال شیراز است به استقلال فرود آمد و لطفعلی خان نیز با لشکر خون ریز از شیراز حرکت
نمود و در کمین کین بود (نظم)

شبی چون سیه روی شسته به قیر نه بهرام پیدانه کیوانه تیر
عساکر شیرگیر به اردوی آن شهریار فریدون سریر شیخون آورد از هر سوی هممه
و ولوله بر پا کرد، قراولان و سواران جلادت نشان و سران سپاه ظفر همراه علی سبیل

آقامحمدخان قاجار □ ۴۳

التَّعَجِيلُ از هر سو روی به حرب نهادند و از هر جانب در نهایت شتاب ابواب جدال گشادند (نظم)

بسی یک به یکدیگر آویختند بسی خون در آورد گه ریختند
و از طریقین چنان تلاقی فریقین واقع شد که زبان کواکب بر را کب و مرا کب در تحسین
است و چرخ برین در آفرین و تا به صبح آن لشکر به قتال و جدال اشتغال داشتند چون
(عریه)

بَدَتْ شَمْسُ النَّهَارِ غَدَاةً ضَحُو عَلَى وَجْهِ السَّمَاءِ بِلَاحِبَابِ
فَمَا شَهَتْهَا إِلَّا بَوْشَى عَلَى الْمَرْأَتِ مِنْ ذَهَبٍ مَذَابِ

لشکر اقدس منطوق آیه شریفه و کم من قرية اهلکناها فجآئها باسنا بیاتاً^۱ را خواندند و به گوش هوش ایشان رساندند و مانند خس و خارب با صرصر کار زارشان از پیش راندند. مصطفی خان بصوب کرمان راه نورد دیار فرار گردید. حضرت اقدس از آن منزل به استقلال بصوب شیراز همای عزیمتش بال گشود. حاجی ابراهیم خان با علما و شیوخ آن بلد آن حضرت را استقبال نمود و آن خسرو با عدل و داد بر تخت پیشداد بر آمد و کلاه کیقباد بر سر نهاد، خزاین و اوضاع زندیه به تصرف در آمد، جواهر آبدار که در تحصیل هر یک خاکها به باد رفته بود و آتشها زیانه کشیده ضبط گردید، احجار مرمر و بلور و دُر و گوهر مور به طهران نقل شد. آنها که در بلده شیراز به افساد دمساز بودند اظهار رشادت و شرارت می نمودند با کوچ و بنه به طهران و بلوکات آن فرستاد، اولاد زندیه ذکوراً و انثاً به بلده استرآباد و مازندران روانه نمود، حاجی ابراهیم خان که تار موافقت با فرقه زندیه مخالف زده بود، و با این دولت ابدی به راستی و درستی در پرده های مآلف نواخت از آن جانب به منصب امارت فارس پرداخت. بعد از تمشیت و مهم آن سامان شاهنشاه جهان به دارالخلافه طهران معاودت نمود به خواهش حضرت اعلی از ایل جلیل قارجار یخاری باش بنت محمد زمان خان را برای نواب فلک جناب حسینقلی خان به عقد نکاح در آورد. از این سور پرسرور گردون در گردش به مضمون این بیت دمساز شد و بلند آواز (فرد)

ای عیش تو و بزم تو و سور تو خرم می نوش درین عیش و درین بزم و درین سور

و حاجی سلیمان صباحی درین عشرت قصیده و تاریخی عرض کرده که ماده این است (تاریخ)

صبحی هم برسم تحفه انشا کرد تاریخی «بخرگاه سلیمانی» درآمد «مهد علیائی» لطفعلی خان بعد از انهزام، کرمان را مضرب خیام ساخت، نظر علی خان زند چون حالش را خراب دید و بحر اقتدارش را نمونه سراب بدستیاری کرمانی لوی حرب افراخت و او را منهزم ساخت. لطفعلی خان با چند کس امیر حسن خان حاکم طبس روان شد پنجاه روز در طبس توقف نمود، سیصد نفر از اهل طبس و اعراب امیر حسن به او کمک داد، از بیابان لوط عود به شیراز کرد، الواط یزد به اشاره تقی خان او را تعاقب کردند، ترسان و لرزان با دل بریان و روی گریان از بیم هلاک به تعجیل به خاک شیراز وارد شد. محمد صادق خان قاجار قوانلو از جانب اقدس به دفع آن ناکس با لشکر موفور مأمور، چون لطفعلی خان در ابرقوه بود، محمد صادق خان آهنگ آن بلد نمود، لطفعلی خان بعد از استماع و اطلاع، صلاح در نزاع ندید راه نورد دیار فرار شد. نصرالله خان زند در ابرقوه محصور گردید و محمد صادق خان به محاصره پرداخت و لطفعلی خان در گرد دارا مجرد کوس قلعه گیری نواخت. محمد صادق خان با محمد آقای قاجار ناظر شاهی که حسب الحکم خسرو کیهان مقر با لشکر به امداد عسکر وی مقرر شده بود تدبیر کار بر این دیدند که کار ابرقوه را مهمل گذراند و تخم مخالفت لطفعلی خان را در زمین دل کارند. بنابراین بدان جانب حرکت کردند و لطفعلی خان بی جنگ و ستیز بصوب نیریز راه گریز پیش گرفت. ایشان نیز از تعاقب وی روان، یازده روز در نیریز در ستیز بودند. شبی لطفعلی خان شبیخون آورد تیر تدبیر آن دیوانه به نشانه نیامد راه فرار پیش گرفت و بدر رفت. امیر اصلان خان اردلانی سپاه وی را بر هم زد، خسته تن و شکسته دل دست امیدش بر سر ماند و پای طلبش در گل، راه نورد طبس گردید.

بعد از جشن نوروز فیروز عالم افروز این سال فرخنده فال سنه هزار و دویست و هفت عزم سلطانی برای حرکت شیراز جزم آمد بعد از طی مراحل و قطع منازل (نظم)

به اسطخر شد تاج بر سر نهاد بجای کیومرث هم کیقباد فتح ولایت کرمان را در عهده حضرت اعلی فتحعلی شاه نهاد. آن حضرت با هزار سوار دلیر و پنج هزار پیاده شیرگیر روان شد به تقدیر ایزد کرمان و بم و نرماشیر را دستگیر نمود و معاندین را اسیر و از دم تیغ به زندان بئس المصیر فرستاد (بیت)

آقامحمدخان قاجار □ ۴۵

فتح و ظفر نصرت و پیروزی و اقبال در غزو شهنشاه قرین بودند امسال بعد از این فتوحات حضرت اعلی در عاشورا سته هزار و دویست و هشت به آستان عم فلک پاسبان مشرف شد و در روز دوازدهم صفر به هم عنانی خسرو با افسر لشکر به مقر خلافت عود نمودند از دارالخلافه به فاصله روزی چند شاهنشاه جهان به نهب و غارت ترکمان ساکن آب گرکان همت گماشت. بعد از ورود به آن حدود تیغ های زنگاری از خون ایشان گلناری شد، بالاخره آن قوم پریشان با بزرگ ایشان میزان اطاعت برداشتند و ملازم و گروهی در رکاب خسروی گذاشتند. حضرت اقدس در طبرستان به عشرت مشغول گردید. سلیمان خان قاجار را به تمشیت آذربایجان و احضار ابراهیم خلیل خان روانه نمود. چون سلیمان خان قاجار بصوب مقصود جناح تمنا گشود، محمدخان ایروانی حاکم ایروان و مضافات و صادق خان شقاقی و نصیرخان شاهسون و کلبعلی خان نخجوانی و جوادخان گنجه ای و احمدخان مراغه ای و اسحق پاشا مالک و حاکم بایزید در خدمات پادشاهی به صداقت خدمت سلیمان خان نمودند. بعد از اطاعت ایشان ابراهیم خلیل خان عمزاده خود را با تحف و هدایای نمایان به نزد سلیمان خان فرستاد و مستدعی گردید که قشلاق را در اینجا به سر برده بعد به خدمت خواهیم رسید. مسئولش به اجابت مقرون شد. سلیمان خان معاونت نمود.

اما لطفعلی خان بعد از انهزام از لشکر حضرت اقدس به هوش عبث به طبس رفت. چون روزگار و اهل آن دیار را یار ندید عازم قاین گردید و سر به جیب گمنامی کشید. اهاالی کرمان و مرتضی قلی خان حاکم کرمانی و ملاعبده الله پیشنماز که در نفاق خسرو آفاق بودند، در اطاعت لطفعلی خان اتفاق نمودند، عرایض مبنی بر این معنی ارسال داشتند. لطفعلی خان با جمعی از اقوام بنی اعمام و چند تن زندیه بی سرانجام به کرمان آمد. جمعی از افاغنه سیستان و بم و نرماشیر با وی همداستان شدند شورش یاغیگری برپا شد. شاه بزرگ از دارالمرز عازم تسخیر خراسان بود که کیفیت این واقعه عرض شد، خاقان شهید سلیمان خان قاجار را با لشکر به سرداری و سرحد داری به آذربایجان مأمور فرمود خود بصوب مقصود جناح گشود. خاقان گیتی ستان، حضرت اعلی فتحعلی شاه را به قلع نواحی کرمان مأمور و خود به تسخیر آن بلد همت گماشت. فرقه ای از لشکر را به پای قلعه مقابل شهر و قومی را بر پا نمودن سنجق حرب و جمعی را به حفر خندق مأمور ساخت و چون آن حصار متین از بلندی، سر به چرخ برین سودی، و آن حصن حصین از

رفت برتر از فلک هفتمین بودی (فرد)

ز سنگ انداز او سنگی که جستی پس از قرنی سر کیوان شکستی
حضرت اقدس مدت نه ماه به روایتی پنج ماه به محاصره کمر همت بست. پس از
مدت مزبور اهل قلعه در باطن یار شدند و از این جانب نیز به یورش حکم صادر آمد. در
روز جمعه بیست و نهم شهر ربیع الاول سنه ۱۲۰۹ هزار و دویست و نه آن بلد به قهر و
غضب مسخر شد. غازیان جرّار و سواران آشبار به غارت اسباب شتاب نمودند. تیغ‌ها
آخته شد و بر آن دیار تاخته، سرها بریده شد و پیکرها دریده. سه روز لیلاً و نه‌هراً
صبحاً و مساءً در تمام ایام قتل عام بود (مصرع)
همجو شمشیر قتل در بغداد

و از سر مردمان منارها بر پا شد که هنوز منارها سر بر آسمان است و آن سرها را با
فرقدین رازها در میان. خلاصه کلام لطفعلی‌خان بعد از تصرف شهر با دو سه نفر از خواص
(مصرع)

با ناله زیر راه بم پیش گرفت

اهل سیستان او را گرفته به حضور اقدس آوردند آن شهریار لطفعلی‌خان را نخست از
حلیه بصر عاری ساخت، بالاخره بقتلش پرداخت آری (شعر)
آتشی را که سوخت خلقی از آن جز بکشتن علاج آن نتوان

ذکر محاربه آن خسرو نصرت مأنوس با سپاه روس و تسخیر تفلیس و سایر
احوال آن شهریار خدام برجیس بالتمام به تقدیر الملک العلام

چون به لطف حضرت سبحان کرمان به تحت تصرف آن شاه جهان درآمد، حضرت
اعلی فتحعلی شاه نیز بلوکات و قلاع نواحی را قلع و به قهر و غضب به تصرف درآورد و
بعد از تمشیت کرمان حضرت اعلی به حکومت شیراز سرافراز گردید و شاه بزرگ به
استقلال بصوب دارالخلافه نزول اجلال فرمود و حاجی ابراهیم خان شیرازی به منصب وزارت
سرافرازی یافت و در پی آن شغل خطیر شتافت و شاه بزرگ بعد از چندی که در طهران به
سر برد (بیت)

اول اردی بهشت ماه جلالی بلبل گوینده بر منابر قضبان

آقامحمدخان قاجار □ ۴۷

بر گل سرخ از نم اوفتاده لاگی هم چو عرق بر عذار شاهد غضبان
ابر به زاری در آمد و سبزه به غمزه کاری، از دربار شهریاری به عساکر ظفر مآثر حکم
حرکت شد. چهل روز بعد از نوروز سپاه جهانسوز بصوب آذربایجان عطف عنان آمد و
میرزا محمد خان بیگلر بیگی قاجار که در قزوین باده حکومت و تمکین می‌چشید، احضار
و به حکومت طهران سرافراز گردید. شاه بزرگ بعد از طی منازل و قطع مراحل در اردبیل
نزول اجلال فرمود. سلیمان خان قاجار با دسته بروجردی به تعمیر پل خدا آفرین که بر روی
آب ارس واقع است [و] در آن حال به حکم روسیه صورت انهدام پذیرفته، مأمور گشته و
علیقلی خان قاجار به تسخیر ایروان روان گردید و مصطفی خان قاجار به گوشمال فرقه
طالبان که اگر بنای سرکشی دارند بالتمام را قتل عام نماید. چون طالبان قومی بسیار و فرقه
بی‌شمار بودند و مصطفی خان را با آن لشکر تاب مقاومت نبود مضمون این فرد به خاطر
مبارک‌خطور کرد (فرد)

مزن با سپاهی ز خود بیشتر که نتوان زد انگشت برنیشتر
لهذا محمد حسین خان قاجار با سه هزار کس و سلیمان خان قاجار با پنج هزار کس
به امداد مصطفی خان فرستاد. خلاصه کلام عساکر ظفر فرجام فرقه طالبان را بالتمام قتل عام
نمودند، بعضی جان بدر بردند و راه نورد دیار فرار شدند، اموال و اسباب ایشان را عساکر
رکاب ظفر انتساب حمل و نقل اردو کردند. کوچ و بنه آنها را به مازندران مکان داند
آری (مصرع)

که نتوان زد انگشت برنیشتر

بعد از این فتوحات شاه بزرگ به شادمانی در کنار ارس فرس کامرانی راند، چند
روزی با جنود نامعدود در کنار آن رود اطراق فرمود. قومی را به تاراج ارامنه مأمور نموده
عساکر ظفر مآثر بعد از مقابله از آن فرقه اسیر و مالی کثیر آوردند. از آنجا حضرت
اقدس قلعه پناه آباد مشهور به شیشه را محصور فرمود، ابراهیم خلیل خان از قلعه بیرون آمد
از پی مقابله صفوف متقارب شد و به اقتضای مقاتله سیوف متضارب (فرد)

گرفته همه روی آفاق خون شده عرصه آن زمین لاله گون
و ابراهیم خلیل خان کلمح البصر^۱ (مصرع)

۱. سورة النحل، آیه ۷۷، متن کلمح بالبصر

گسته عنان و شکسته کمر

به جانب قلعه پی سیر آمد و از عسکرش هزار نفر اسیر و دستگیر گردیدند. اهالی شیشه محصور شدند و عساکر ظفر مآثر به محاصره مأمور. خلاصه کلام پس از چند گاه محاصره که از ضرب توپ و تفنگ کار بر اهل شیشه تنگ آمد و شیشه طاقتشان به سنگ (بیت) شب که با آن شیشه دلها آن شهنشه جنگ داشت آسمان هم از کواکب دامنی پر سنگ داشت حضرت اقدس نامه به ابراهیم خلیل خان ارسال داشت و تکلیف اطاعت فرمود او در جواب این بیت را ارسال نمود (فرد)

گر نگه دار من آنست که من می دانم شیشه را در بغل سنگ نگه می دارد
بالاخره یکی از اقوام خود را به اردوی کیوان شکوه فرستاده متقبل پیشکش و متعهد خدمتگزاری شد. سلیمان پاشا والی بغداد تحف و هدایای مقبول که باید و شاید بدان درگاه فرستاد و خوانین آن سرحدات نیز هر یک به قدر قدرت از نقد و جنس و سیورسات لشکر به نزد آن خسرو با افسر آوردند. در آن سال تسخیر قلعه پناه آباد دست نداد، آن خسرو خدم برجیس بعضی از امرا و بنه و اوضاع را در مکان اردو به دست حاجی ابراهیم خان داد و خود به تسخیر تفلیس روان شد. در آغاز فرمانی به ارکلی خان والی آن اهالی بدین مضمون ارسال داشت: که چون سابقاً شهر تفلیس داخل و از آن ملک ایران بود، اینک باید نیز به طریق سابق و دستور لاحق واگذار نمائی والا (نظم):

نه آتش گذارم نه آتشکده شوم بر سر هر دو آتش زده.
مشارالیه را نظر به غروری که در سر بود تهیه لشکر دیده [ه] عازم حرب گردید. بعد از مقابله سپاه سلطان کبیر جلوگیر داخل تفلیس شدند. ارکلی خان کوچ و بنه خود را برداشت به دیار فرار قدم گذاشت. اموال بی نهایت و دختران ماه پیکر و پسران سیمبر و زنان گل رخسار قریب به پانزده هزار بدست لشکریان اسیر گردید به حکم اقدس درون کشیشان ریش آمد دست بسته در آب غرق شدند و بر کلیساها و آتشکدهها آتش حریق زدند (مصرع)

باره ای را سوخت آتش باره ای را برد آب

آری: اِنَّ الْمُلُوكَ اِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً اَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا اَعْوَةً اَهْلِهَا اَذَلَّةً^۱ و آن

حضرت نه روز در تفلیس به سر برد، پس از آن به گنجه قدم رنجه داشت و از آنجا به مغان علم حرکت افراشت. مصطفی خان دولو را در کنار ارس حضرت اقدس به دفع مصطفی خان شیروانی و به تسخیر شیروان روان فرموده بود، در آن حال شیروان را مانند شیر دستگیر نمود، چندی در آن بلد به حکمرانی به سر برده اهالی شیروان به حضور حضرت اقدس رفتند و گفتند چون خاطر شاهنشاهی به هرج و مرج به هیچ وجه راضی نبودند باید مصطفی خان را معزول نمایند و دیگری را منصوب فرمایند. بنابراین فرمانی از دربار شهریار به احضار مصطفی خان صادر شد و علیقلی خان برادر اقدس به انتظام امور شیروان با منشور از حضور فیض گنجور مرخص گردید. مصطفی خان دولو چون دریافت که معزول است به جانب اردو شتافت، اهل شیروان که از او کینه در سینه داشتند جمعیت نموده با وی بنیاد حرب نهادند، بالاخره خان معزول مقتول شد. علیقلی خان بعد از ورود به آن حدود اهل آن بلد متقبل باج و خراج گردیدند مراجعت کرده به اردو پیوست. کوکبه سلطانی به استقلال از مغان عازم خلخال شد، در خلال این احوال خسرو سیارگان به بیت الشرف نزول اجلال فرموده گفتی فراش قضا از پی قدوم حضرت اقدس در بسیط زمین فرش زمردی بگسترانیده و گنجور قدر اشجار به خلعت نوروزی مشرف گردانیده (نظم)

چمن آید به چمن بهر تماشای جمال بلبل آمد بر بلبل به تمنای غزال
از خلخال اردو حرکت فرمود. هجدهم شوال به درالخلافة نزول اجلال یافت، علما و فقها و رؤسا و حکام مملکت بالتمام به دربار شهریاری احضار شدند. خسرو گردون مدار بر اورنگ سلطنت برآمد (بیت)

بروز خجسته سرو مهر و ماه به سر بر نهاد آن کیانی کلاه
به تأیید یزدان به نیروی بخت خداوند کشور شد و تاج و تخت
در گنج بگشاد و لشکر بخواند بدامن زر و سیم و گوهر فشاند
هیاکل مروارید و باز و بند طهمورت دیو بند و کمر اردشیر و از کیخسرو سریر دریای نور
و تاج ماه که زینت بازوی شاهنشاه بود بر خود مرتب نمود. بعد از جشن، بزرگان هر بلد را به خلعت شاهانه مفتخر و سرافراز کرد. بر جمیع مملکت حکم قدر قدرت صادر شد که سکه زنند و خطبه خوانند. بعد از نظم امور کرمان و فارس و عراق و آذربایجان و مازندران و رشت در هفتم ذی القعدة سنه ۱۲۱۰ ق عازم زیارت قبله عالم و زیده آدم مقصود ایجاد امام امام ثامن ضامن علی بن موسی الرضا علیه التحیه و الثناء و نظم امور خراسان روان گشت، از

راه طبرستان به استرآباد آمد طایفه کوکلان که اندکی از سیاست قهرمان ایران غافل شده بودند گوشمالی داد به کالپوش آمد از آنجا به جاجرم رفت و از آنجا عازم خراسان گردید. در آن حال الله یارخان قلیچی حاکم سبزوار و ابراهیم گُرد شادلو حاکم اسفراین و امیرگونه خان زعفرانلو حاکم خوشان و ممش خان زعفرانلو حاکم چناران و لطفعلی خان حاکم اتک و جعفرخان بیات و صفر علی خان بغیری هر یک با لشکر به دربار شهریار حاضر شدند. جعفر قلی خان بیات به علت ناخدمتی با کوچ و بنه به طهران روان آمد.

در آن حال معروض داشتند که علامه زمان فرید دوران میرزا مهدی به اتفاق شاهرخ میرزا و قهار قلی میرزا به استقبال می آید. خسرو ذوالاستقلال نیز حسینقلی خان را در نهایت استعجال به استقبال فرستاد و ایشان شرف اندوز حضور اقدس گردیدند و هر یک به نوازشی دلخوشی یافتند. میرزا مهدی به مشهد مقدس مرخص شد. نادر میرزا ولد شاهرخ اذن رخصت خواست و از دربار شهریار با کوچ و بنه به جانب هرات جنت آیات توجه نمود و سلیمان خان قاجار با هشت هزار جرّار از جانب آن شهریار راهنورد آن دیار شد که اهالی مشهد را به الطاف شاهانه مطمئن سازد و ابراهیم خان شادلو به علت بعضی حرکات و اهمال در سیورسات با متعلقات و وابسته با دل شکسته عازم دارالخلافه گردید. حضرت اقدس با لشکر در دور مشهد مقدس لنگر اقامت انداخت و به عزم زیارت از راست خیابان به خاک ری تمام تضرع کنان همه جا روی عجز و نیاز بر خاک می سود و اظهار بندگی و شرمندگی می نمود تا به ضریح مقدس مطهر رسید مانند چاکر سر بر در و دست بر سر ایستاد و مضمون این بیت و رد زبانش بود (فرد)

بردردت ای شه گدائی می کنم زان گدائی پادشاهی می کنم
بعد از بیست و سه روز اقامت شاهرخ میرزا را با اولاد و احفاد به مازندران فرستاد و در حین راه شاهرخ از ضرب پیل اجل (مصرع):

از اسب پیاده گشت و رخ پنهان کرد

به دورد جهان نمود، اولادش به مازندران رفتند.

شاه مرادخان از یک به محض یک استماع آمدن طنطنه سلطانی به نامرادی مرو را خالی کرده به بخارا شتافت دست تعدی از سر ضعفا و فقرا کم شد. اسحق خان تربتی و محمدخان هزاره با سایر خوانین خراسان از پی چاره بدان درگاه سیاره حشم تکیه زن اورنگ جم آمدند هر یک با منشور و خلعت از حضور فیض گنجور به بلدی مأمور شدند.

آقامحمدخان قاجار □ ۵۱

چون امور خراسان به خاطر خواه شاهنشاه جهان پناه منتظم و مضبوط شد محمدحسن خان قره گوزلو با نامه و خلعت شاهانه به نزد زمان شاه افغان فرمانفرمای ملک کابل و فتوحات خراسان روان شد و اسمعیل آقای یساول مکرری را با مراسل الفت انگیز به نزد شاه محمود برادر شاه زمان والی ملک هرات ارسال داشت و خاطر مبارک بر کارهای بزرگ از قبیل تسخیر بلخ و بخارا در نظر انور بود ولیکن در آن حال از بزرگان آذربایجان عرایض رسید که خورشید کلاه سلطان روس بعد از تسخیر تفلیس به افسوس در آمده هشتاد هزار نفر لشکر روس منحوس و چهارصد عراده توپ به مغان فرستاده و فرستادگان به تسخیر بعضی بلاد پرداختند و کوس سلطنت نواختند باید به زودی چاره شود.

پس از این خبر محمد ولی خان قاجار با دو هزار سوار حرار به سرداری خراسان مفتخر و سرافراز گردید و فتحعلی بیگ کتول کوتوال به سرداری خراسان مفتخر و سرافراز گردید و فتحعلی بیگ کتول کوتوال حصار و ضابط اخذ و وجوه مالیات خراسان شد و کوکبه سلطانی از خراسان به دارالخلافه طهران نهضت فرموده از پی ناموس دین و دولت تهیه حرب سپاه روس منحوس را دید و از پی این اندیشه برآمد که با تیشه شجاعت ریشه آن فرقه بدپیشه را از بیشه هستی برکند. در آن اوان خورشید کلاه به داربقا جایگاه ساخت سپاه روس منحوس به مکان خویش معاودت نمودند اگر چه در بقا و فناء سلطان به حکم قانون و بدعت نظام طایفه روس باعث خلل عزم و تعویق رزم نمی شود. اما چون طنطنه سلطانی را استماع نمودند و بر کوکبه جهانبانی اطلاع یافتند دانستند که نه هنگام نزاع و نه وقت مقاومت است به مکان خویش شتافتند. پادشاه جمجاه ملک سپاه عازم آذربایجان شد در محل موسوم به آدینه بازار قریب به شیشه عساکر فرود آمد. در آن حدود شاه محمود ولد تیمور شاه پیشکش های نمایان و تحفه های بی پایان ارسال داشت و شاه بزرگ لشکر را به وزیر اعظم حاجی ابراهیم خان سپرد و خود به نفس نفیس با پنج هزار سوار و سه هزار پیاده به تسخیر شیشه روان شد، در آن هنگام رود ارس را طغیان آب بود تردد بی معبر از جمله عجایب است و از مقوله غرایب اما (مصرع)

چه باک از موج بحر آن را که باشد نوح کشتیان

سپاه به حکم شاهنشاه بسم الله مجریها و مرسیها^۱ گویان در آن بحر موج نهنگ آسا

۱. سوره هود، آیه ۴۱ متن:

رهپیمان شدند، دو شبانه روز لشکر بی معبر در آن بحر شناور بودند تا به ساحل رسیدند. چون ابراهیم خلیل خان دید آن آتش‌های سوزان از آب عبور نمودند و دانست که خاک هستیش را به باد فنا خواهند داد در خاطر گذرانید که به تهیه برج و بارو بپردازد باز مضمون این بیت به خاطرش خطور کرد (فرد)

ز منجنیق فلک سنگ فتنه می‌بارد تو ابلهانه گریزی در آبگینه حصار
از سطوت قهرمانی با کوچ و بنه به جانب داغستان فرار کرد. شاه بزرگ بی‌مانع داخل شیشه شد، اموال بسیار از مسلمان و ارامنه نابکار به تصرف شهریار درآمد. چون هر کمالی را زوالیست و هر اقبالی را وبالی (فرد)

رسد تخت و بخت ارب به اوج کمال چه خورشید تابانده یابد زوال
و کل نفس ذائقة الموت^۱ سه ملعون ولد الزنا صادق نامی گرجی و خداداد اصفهانی و عباس فراش خلوت از خوف جان که قهرمان ایران فرموده بود به عهدی صریح و سوگندی غلیظ که ایشان را بقتل خواهم آورد در شب شنبه یازدهم ماه ذی‌الحجه سنه ۱۲۱۱ هزار و دوست و یازده با خنجرهای آخته و تیغهای افراخته حقوق نعمت ولی نعمت را از خاطر فراموش ساخته در عین گستاخی به بالین آن خسرو زمان و زمین در تاخته به خنجر بیداد داور دادگر را پهلوشکافتند از این ماتم ماه را رنگ از رخسار پریده آمد و شفق را آستین پر خون از خون دیده ستارگان را رعشه بر پیکر افتاد و افق را تاج زرین مهر از سر (نظم)

یا رب چرا مقام بقا استوار نیست در گلشن زمانه امید قرار نیست
گردون همیشه چنگ جفا ساز می‌کند با هیچ هم نفس نفسی سازگار نیست
در گلشن زمانه ندیدم ستاره‌ای کز محنت و بال دل‌افگار نیست
و در تاریخ فوت آن حضرت گفته‌اند (تاریخ)

آن شاه که خون ریزیدی چون مریخ می‌کند نهال عمر عدوان از بیخ
در شیشه چه کشته شد عزیزی از من تاریخ سؤال کرد گفتم «تاریخ»
گویا حضرت اقدس هنگام استیلاء شیشه مضمون این مصراع ورد زبانش بود (مصرع)

یک شیشه شکستیم و جهان پر ز صدا شد

اِنَّ اللّٰهَ وَاَنَا لِيَه رَاجِعُونَ آن سه ملعون مجنون قاتل خاقان شهید و سلطان سعید از پی

۱. سورة آل عمران، آیه ۱۸۵ و سورة انبیاء، آیه ۳۵، متن: و کل شیء ذائقة الموت

آقامحمدخان قاجار □ ۵۳

نوید به نزد صادق خان شقاقی که در شقاقی به آن سه نفر پر نفاق اتفاق داشت رفتند و صورت ماجرا گفتند. صادق ایشان را صادق ندانست یکی از ایشان رفت دریای نور و تاج ماه را به نزد آن روزگار تباه آورد چون آفتاب با رخسار قیرگون و دیده پر خون از افق گردون بیرون آمد (نظم)

چه ناگه تیغ زد خورشید روشن جهان در سر کشید از نور جوشن
منور گشت ایوان معبر فلک نیلی شد و گردون معصر
قضیه غروب آفتاب دولت و اختفای بدر سلطنت در اردو منتشر شد، یکی دست به یغما گشود و یکی بیم جان نمود. هر کس به طرفی فرار کرد. نواب حسینقلی خان با سه شاهزاده والاگهر نواب مستطاب فلک رقاب السلطان عباس میرزا و نواب محمد قلی میرزا و نواب حسینعلی میرزا و ابن عم شاهنشاه ابراهیم خان و وزیر اعظم اعتماد الدوله حاجی ابراهیم خان و امیر کبیر سلیمان خان قاجار و ادیب ملک زادگان ملاعلی اصغر ملاباشی به اضطراب تمام و وحشتی زیاده از حد کلام روی به ولایت طهران نهادند. خلاصه کلام بعد از شاه شهید به تفصیلی که ذکر خواهد شد، دارای نیک رأی و اسکندر ملک آرای خسرو صاحبقران و شاهنشاه جهان حضرت فتحعلی شاه به جای وی بر اورنگ کی قدم نهاد (بیت)
زمام خویش به توفیق او سپرد قضا عنان خویش به تدبیر او گذاشت قدر
نه از متابعت او شتافت گیتی روی نه از موافقت او کشید گردون سر
و نعش شاه را حضرت اعلی چنان که به تفصیل در احوالش ذکر می شود به نجف اشرف فرستاد و قاتلین آن حضرت را به سزائی که باید و شاید بقتل آورد (مصرع)
این زمان قصه دیگر به زبان قلم است

تبرستان
www.tabarestan.info

ذکر وزرای شاه بزرگ

بدان که به امور وزارت آن حضرت حاجی ابراهیم خان شیرازی به اتفاق میرزا محمد شفیع صدر قیام می نمود چون (فرد)

به نزدیک اهل خرد روشن است که هم چشم هم چشم را دشمن است حاجی ابراهیم خان به تدابیر چند دست میرزا شفیع را از امور وزارت کوتاه ساخت و خود رأیت استقلال افراخت. و احوال میرزا محمد شفیع در ضمن احوال حضرت اعلی مذکور می شود. اما حاجی ابراهیم خان ابن میرزا هاشم شیرازی از نسل حاجی قوام الدین حسن است که در عهد شیخ ابواسحق در شیراز از بزرگان آن دیار بود و زبده اهالی روزگار و میرزا عبدالرزاق سمرقندی در مطلع السعدین شمه ای از نیکوئی افعال و خوبی احوال او را سراید و خواجه حافظ شیرازی در مدح او فرماید (نظم)

دریای اخضر فلک و کشتی هلال هستند غرق نعمت حاجی قوام ما در اوایل حال به وزارت لطفعلی خان مشغول بود، چون از گردش گردون دولت زنده و اثرگون شد و از رفتار روزگار سینه ایشان پر خون، جناب حاجی به دولت حضرت فریدون استعانت جست و از خدمات معقول مقبول آن درگاه شد. چندی به حکومت شیراز سرافراز بود، چون تدبیر مملکت داری و کارگزاری به حضور شهریار پسنده آمد امور وزارت را در کف کفایتش نهاد. آن وزیر ارسطو نظیر تا هنگام شهادت خاقان شهید به آن امر خطیر اشتغال داشت پس از آن آندو جانفزا در جلوس حضرت اعلی نیز خدمات نمایان نمود به

طریق سابق علم وزارت به فرق فرقدان سود، پس از چند گاه بنیاد بدسلوکی نهاد و غرور پیدا کرد. در مجالس و محافل سخن های بی پا و کلمات بیجا می گفت که افعال خسرو آفاق ناپسند است و کردارش نا ارجمند هر چند ناصحان پندش دادند که (نظم)

گدای گوشه نشینی نو حافظا مخروش صلاح مملکت خویش خسروان دانند
تأثیر نکرد. بالاخره پنج سال بعد از جلوس حضرت اعلی از شرف بینائی مایوس و از این دار دون کوس رحیل فرو کوفت (نظم)

شمع سان هر کس که سرکش افتاد می دهد چون شمع آخر سرب به باد
هر که پا از حد خود بیرون نهد سر دهد بترباد و تن در خون نهد

ذکر شعرای شاه بزرگ

ملاحمین مازندرانی. در عنفوان جوانی در همان سرزمین بهشت آئین در نزد علمای دارالمرز به تحصیل علوم مشغول گشته و در اندک وقتی از علمای دارالمرز مستغنی التحصیل شده روی به اصفهان جنت نشان آورده و در آن مکان استاد العلما و الفقها و افتخار الحکما و العرفا آقا محمدبید آبادی را شاگرد و جناب مولانا میرزا ابوالقاسم مدرس رحمهم الله را تلمیذ گردیده و از این تربیت و برکت خدمت ایشان به اعلی درجه علوم رسیده خاصه حکمت الهی و طبیعی که دمش شفا بخش بیماران چون بر اشجار باد ربیعی و پس از آن دست از تحصیل و تدریس بازداشت روی به آستان خسرو خدم برجیس گذاشت و از سلطان سعید شهید به مرتبه علیه ریاست علما و صدارت فقها سرافرازی حاصل کرده پس از وفات آن حضرت در سلطنت خسرو فلک رفعت نیز به طریق سابق و دستور لاحق مرتبه صدارت و منصب ریاست دریافت. در سنه ۱۲۱۳ هزار و دویست و سیزده به عالم عقبی شتافت و آن جناب گاهی بر سیل تفتن سخن منظوم می فرمود تا طبعش معلوم شود و تخلص به اسم مرقوم می داشت این سه فرد از ایشان است (فرد)

در صفا ریحان کجا مشکین خط جانان کجا این زگل رست آن زگلشن این کجا و آن کجا
بازو مساز رنجه به قصد هلاک ما خود می دهد به باد غمت مشت خاک ما

وله

شب مرگ است و آید یار چون غیرم به سرامشب چه بودی گراجل می داد مهلت تا سحرامشب

آقامحمدخان قاجار □ ۵۷

سروش. اسمش محمد باقر، اصلش از اصفهان و از شاگردان استاد عبدالمجید شکسته نویس و پیوسته با شاهد کمال انیس در خط شکسته استاد و در سنه یکهزار و دویست و بیست و پنج قدم از دار دون بیرون نهاد در نظم اشعار سیما غزل بد نبود دو فرد از ایشان مرقوم می گردد (فرد)

با تو گویم شمه‌ای از سرگذشت بی تو آب دیده‌ام از سرگذشت
وله

خواهیم بردن درد سر از کوی تو جای دگر با ما بساز ای بی وفا امروز و فردای دگر

شیدا. اسمش محمد علی، اصفهانی الاصل در بدایت عمر به جانب دارالعلم شیراز طی مراحل ساخت و در آن دیار رحل اقامت انداخت به مضمون اینکه (فرد)

آن که نشنیده است هرگز بوی عشق گو به شیراز آی و خاک ما ببوی
هر روز در شیراز، صبرش از مقراض عشق مه رخی چاک بودی و از هجر شکر لبی
جام صبرش به کام غمناک و گاهی مانند دیوانه از تعاقب دلبران به هر ویرانه روان و گه
بیگاه چون پی توشه به هر گوشه روان و بدین سان عمر خویش را در عشق دلبران گذرانید و
در نظم اشعار بسیار ماهر گردید. دیوانش قریب به شش هزار بیت است این چند فرد از او
منتخب گردید (غزل)

مرا بیگانه کرد از آشنایان بنام آن نگاه آشنایان را
وله

شتاب کن ز بی قتل من که می ترسم مباد ناز تو باعث شود درنگ تو را
وله

با غیر آمدی که تو را این ملال چیست تنها چه بینمت به تو گویم که حال چیست
وله

کنون به پیش خدا چون ز دست جور تو نالم که سالها ز خدا کرده‌ام طلب به دعایت
وله

جور بهر رقیب دارد یار رحم بهر خدا نمی داند
وله

همه درهای خوشنودی به رویم بست و خرسندم^۱ که یک در نیست دیگر تا به برویم آسمان بندد

شهاب. اسمش میرزا عبدالله از شعرای نامدار ترشیز خراسان است و در حسن گفتار انگشت نمای صغار و کبار خراسان و در عنفوان جوانی به تحصیل کمالات از قبیل عروض و ریاضی پرداخته و پس از تحصیل آنها لوای شاعری افراخته، مدتی در فارس و عراق به سر برده پس از آن هرات را محل اقامت گزید و از شاهزاده محمد افغان درآنی به لقب خانی سرافراز گردید. بعد از انقلاب هرات و تفرقه آن جماعت در تربت حیدریه با فراغت بال و مسروری احوال روزگار به سر می برد و در سته هزار و دویست و پانزده سوهان اجل نقش حیات از صفحه جسمش سترد. گویند دیوانش قریب به بیت هزار بیت می شود. مثنوی «بهرام نامه»، «یوسف زلیخا» و «خسروشیرین» و «رساله عقد گهر» در علم نجوم از تصانیف او است. غزلیاتش به نظر مؤلف نرسیده ولیکن چند قصاید آن جناب که دیده شد از یک قصیده دوازده فرد انتخاب گردید.

قصیده شهاب

دوش کاندلر خیمه مخروطی ظلّ زمین	دست فراش قضا گسترد فرش عنبرین
حجله اندر حجله شد طرف گلستان سپهر	برده اندر پرده شد صحن گلستان زمین
نه در آن قسمت فتوری از تصانیف شهو	نه در آن صورت قصوری از تحاوایل سنین
اختران چون گوهر گردون به کردار صدف	آسمان چون جنت و انجم به سان حور عین
گه شدی از مکحل شب چشم جوزا سر مه کش	گه شدی از خرمن مه دست عذرا خوشه چین
مجلسی دیدم پر از زیبا رخان گلعداد	خرگهی دیدم پر از سیمین تنان نازنین
زهره می خواند از شرف در پیش تخت آفتاب	شعر من در مدح شمع مجلس شرع مبین
کی جهان دولت و حشمت تو را زیر نگین	داغ حکمت توسن افلاک را نقش سرین
مستفاد از بوی لطفت نفحه روح القدس	مستعار از نقش کلک شهپر روح الامین
عین عزم باد سیرت سرعت آموز سپهر	حای حلم و قاف قدرت لشکر افزای زمین
سفره بذل تو را صد فضل و نعمان ریزه خوار	خرمن فضل تو را صد تیر و جوزا خوشه چین
پر تو رأیت سپهر ملک را ماه منیر	رشحه کلکت ریاض علم را ماه معین

۱. متن: خورسندم

آقا محمد خان قاجار □ ۵۹

اختراانت در نظرها هیچ نادیده نظیر آسمانت در قرانها هیچ ناورده قرین

صبحاحی. اسم شریفش سلیمان و اصلش از بید گل من محال کاشان، الحق شاعری بود سخندان و نکته سنجی خوش بیان در فن قصیده طرز خاصی گزیده و در ریاضی و هندسه مسلم اهل ایران گردیده و از اکثر شعرای متقدمین و متأخرین گوی سبقت ربوده و در عصر خویش لوای انا و لاغیری بر گردون سوده و یگانه سپهر آبنوسی محمد راوی فاضل خان گروسی در «انجمن خاقان» در ذکر احوال صباحی چنین مرقوم داشته که وی در سنه هزار و دویست و هفت رخ در خاک نهفت موافق تاریخی که سحاب برای تعیین سال وفاتش گفته و آن این است (تاریخ)

غرض کلک سحاب از بهر ضبط سال تاریخش رقم زد «آه کز ملک فصاحت شد سلیمانی» و این قول منافی است با قصیده‌ای که صباحی در جلوس میمنت مانوس حضرت اعلی فتحعلی شاه به سلک نظم کشیده که مطلعش این است (مطلع)

باز اقلیم جهان خسرو آزار گرفت دست گل بای تطاول ز کف خار گرفت
زیرا که جلوس حضرت اعلی به اتفاق در سنه ۱۲۱۱ اتفاق افتاد و خان فاضل این قصیده را هم نگاشته که از جمله اشعار صباحی پنداشته یا قول فاضل خان و تاریخ سحاب موج سراب است یا بودن این قصیده از صباحی نقشی بر آب بلاخلاف بیکی از این دو وجه باید اعتراف نمود (مصرع)

یک کار از این دو کار می باید کرد

خلاصه صباحی قصیده و مرایش از قطعه و غزل امتیاز دارد و از اشعار وی قدری از قصیده مزبور مذکور می شود.

قصیده جلوس فتحعلی شاه

باز اقلیم جهان خسرو آزار گرفت	دست گل بای تطاول ز کف خار گرفت
قطره زاله صفای صف صراف شکست	چهره لاله دل از دلبر فرخار گرفت
از پی خنده دهان غنچه خاموش گشود	از پی جلوه عصا نرگس بیمار گرفت
خاک از بوی سمن رایحه عنبر جست	باغ از بر تو گل گونه گلنار گرفت
غنچه انگشت زد و قبره ^۱ بر بط بناوخت	سرور در رقص شد و فاخته مزمار گرفت

چون تن دشمن شه در صف پیکار گرفت
 سده عالیش از سجده اخیار گرفت
 روز هیجا^۲ که دو صف جوش بیک بار گرفت
 دشت رفعت ز تن کشته چه کهسار گرفت
 گوشه مقنعه شقه دستار گرفت
 فتح آنجا که نوئی پرده ز رخسار گرفت
 گر ز تو روز جدل پیشه حقار گرفت
 کش توان در سلب کوتاه رفتار گرفت
 نطق بگشاد قلم بستد و طور مار گرفت
 بسته بر نغمه نه چون طایر طیار گرفت
 گونه عارض جانان و لب یار گرفت
 جای بر افسر شاهان جهاندار گرفت

لرزه بر پیکر بیدار نفس باد شمال
 صاحب تاج و نگین...^۱ که نشان
 روز کین کز دو سپه غلغله یک مرتبه خواست
 کوه پستی زسم رخسار چه هامون پدررفت
 زهره و مشتری از گرد سپه پیش عذار
 نصرت آنجا که نوئی رأیت اقبال افراخت
 تیغ تو روز دغا صنعت غسال آموخت
 خسرو قامت مدحت نه چنان است بلند
 خواست این بنده دهد زیب به نامت دفتر
 گر در آن بنگری آشفته گی خورده مگیر
 گل گیاهی است که چون ابر بر او سایه فکند
 لعل سنگی است که چون مهر بر او نور افشاند

عزت الشمس سلیمان خان قاجار ابن محمد آقا. اجداد آن نیک نهاد همیشه در قبیله نبیله قاجار از وزرای فخار و امرای کبار بودند و محمد آقا در عهد دولت شهریار عادل و خسرو باذل السلطان محمد حسن خان به تمشیت مهم وزارت مشغول بود و خدماتش در آن درگاه فلک خرگاه مقبول و سلیمان خان امیر سترگ در حضور شاه بزرگ به منصب وزارت درگاه و امارت سپاه مفتخر و سرافراز شد و چندی حسب الحکم آن خسرو گردون فراز ابواب حکومت در مملکت گیلان باز نمود و چندی سمند اقتدار در مملکت آذربایجان در تک و تاز آورد. پس از شهادت خاقان شهید در دولت حضرت اعلیٰ نیز کماکان معزز و محترم بود. محرم حرم و قابل انواع لطف و کرم، الحق در جمیع خصایل آن امیر فرزانه فرد و یگانه بود و در شجاعت و تدبیر در جهان نظیر نداشت و در سنه ۱۲۲۰ یکهزار و دویست و بیست قدم از دایره هستی بیرون گذاشت. گویند صاحب دیوان است لیکن به نظر نرسیده، قلیلی از اشعار ایشان در تذکره معاصرین دیده سه فرد و یک رباعی منتخب گردیده (فرد)

۱. متن اصلی سفید

۲. جنگ، نبرد

آقامحمدخان قاجار □ ۶۱

چشمم به جام باده و گوشم به بانگ چنگ
دستم به دست ساقی و دل پیش دلبر است
وله

من بودم و نیم جانی آنهم
از هجر لب تو بر لب آمد
وله

هر کاروان که بر سر کویت روان بود
دل چون جرس به همراه آن کاروان بود
رباعی

گر زهر چشاندم فلک و خوناب
گر ساغر زهرم دهد از باده ناب
خوشنود و غمین ز مهر و کینش نشوم
دانم که جهان تمام نقشی است بر آب

فانی لاهیجی، اسمش میرزا محمد باقر نواب از ربیعان شباب در دارالسلطنه اصفهان مقام داشت و در آن بلد به عزت و احترام به سر بردی چون سنین عمرش به هفتاد رسید در دارالخلافه طهران به خاک آستان شاهنشاه جهان فتحعلی شاه مشرف گردید. در آن اوان پیک اجل در رسید داعی حق را لبیک گفت و رخ در خاک نهفت. گویند قریب به سه هزار بیت از نتایج طبع دُرربارش به صفحه روزگار یادگار ماند؛ لیکن یک غزل از وی دیده شده که سه فردش انتخاب و در این کتاب ثبت افتاد (غزل)

شیشه خالی گشت و پر پیمانه‌ام
کاش راهی بود در میخانه‌ام
به شود دیوانه از زنجیر و کرد
زلف زنجیرش بتر دیوانه‌ام
تا کند عشقش دگر بارم خراب
در پی تعمیر این ویرانه‌ام

ذکر عرفائی که معاصر شاه بزرگ بودند

رضا علیشاه هراتی، اسمش رضا بود و در مرتبه فقر و فنا بی همتا بوده، [شاگرد] معصوم علیشاه بود و مرید نورعلیشاه قدس سره و در سفر کابل و زابل در حضور جناب سید معصوم علیشاه به خدمت اشتغال داشت و جناب سید به تربیتش همت می گماشت از باطن فیض موطن آن حضرت صاحب کرامات و خوارق عادات گردید. آری از تربیت مهر جهانتاب سنگ لعل ناب و خزف دُر خوشاب کرد و آخرالامر در سنه ۱۲۱۱ در کاظمین علیه السلام به رحمت ایزدی پیوست و آن زبده آفاق در رواق مدفون شد.

فیض علیشاه قدس سره اصلش از تون بود و در اصفهان مسکون، مرید جناب سید معصوم علیشاه بود و در فقر و نیاز و سوز و گداز از عرفای عصر امتیاز داشت (شعر)
 باطن فیض علی منبع فیض ملکوت فیض بخشنده مستان شراب جبار
 در عهد شاه بزرگ لوی عزیمت به عالم آخرت بر افراشت، مقبره اش در قبرستان
 تخت فولاد اصفهان است.

سید معصوم علیشاه دکنی، مروج سلسله نعمت الله القتیل فی سبیل الله طاب ثراه. بدان
 که چون کریم خان زند بر ملک ایران سمند دولت تاخت و کمند شوکت انداخت ایران لر
 بازار شد از بی مدرکی سلطان عصر به مضمون الناس علی دین ملوکهم به یکبارگی رسم
 سیر و سلوک برافتاد و دست گردون شیوه انسانیت را بر باد داد. شاه علیرضا مرید
 شمس الدین، آن سر حلقه اهل یقین را به ایران فرستاد تا سلسله نعمت اللهی را تجدید
 کند. جناب سید چون خاک ایران را به قدم مبارک گلستان کرد در اصفهان خلدنشان
 فیض علیشاه و نور علیشاه را ارشاد و منصب نیابت داد (نظم)

معصوم علی جلوه گر مهدی و هادی فیض علی و نور علی زوشده نایب
 و پس از چند گاه آن جناب را آقا محمد علی ابن آقا محمد باقر بهبهانی [بهبهانی] که از
 علمای ظاهر بود آن برگزیده قادر را ساحر و کافر خوانده حکم به حبشش صادر کرد،
 بعد از چندی به نیروی اعتماد الدوله حاجی ابراهیم خان شیرازی دستور خسرو ایران و به
 امداد مصطفی قلی خان ابن الله قلی خان زنگنه حاکم کرمانشاهان آن بحر عرفان را در رود
 قره سو غرق کردند به عقیده جمعی آقا محمد علی آن ولی را در باغ عرش برین شهید و
 همان جا ناپدید کرد.

مظفر علیشاه قدس سره اسمش میرزا محمد تقی ابن میرزا محمد کاظم کرمانی، اوایل
 حال در علم اجتهاد فرید عصر بود پس از چندی به مضمون این که (شعر)

علم رسمی سر به سر قیل است و قال نه از و کیفیتی حاصل نه حال
 دست از اجتهاد کشید و مرید مشتاق علی شاه گردید. عمرهای بسیار است و قرنهای
 بی شمار که مانند آن بزرگوار موجودی پا به دایره وجود ننهاد، نظیر مولانا جلال الدین
 رومی بود بلکه در بعضی مراتب بر ایشان زیادتى می فرمود. در عهد شاه بزرگ ملا عبدالله

آقا محمد خان قاجار □ ۶۳

قاتل مشتاق علیشاه در حضورا قدس اجازه قتل آن حضرت را خواست. شاه بزرگ اذن نداد بلکه پالهنک غضب بر گردن آن بی ادب نهاد. بالاخره اوایل دولت حضرت اعلی فتحعلی شاه آقا محمد علی کرمانشاهانی قاتل فرزند حیدر کرار به نیروی حاجی ابراهیم خان وزیر شهریار ایران آن ولی یزدان را محبوس و با رشته ستم دست و پایش را بست. بعد از چند گاه در سنه ۱۲۱۵ هـ در حبس به رحمت ایزدی پیوست، بعضی گویند مسموم شد. در همان اوان به حکم خسرو ایران نسل حاجی ابراهیم خان بر افتاد و گردون خرمن عمر آقا محمد علی بر باد داد (فرد)

لطف حق با تو مداراها کند چون که از حد بگذرد رسوا کند
و آن جناب در نظم اشعار مهارت کامل داشت و تصانیف کثیره بر صفحه روزگار گذاشت
من جمله «خلاصه العلوم» که در هر علمی فصلی نوشته و «کبریت احمر» در روش طاعت
قلبی و سلسله نعمت الهی را به طریق رمز بیان فرموده و کتاب «بحر الاسرار» به طریق
مثنوی مولوی و «دیوان مشتاقیه» و «رساله جامع البحار» دو رباعی بجهت تیمن و تبرک از
ایشان نوشته می شود (رباعی)

اول قدم عشق بود درد طلب	دویم قدمش بریدن از کل سبب
سیم قدمش بندگی و عجز و ادب	چارم چه وصول فهو نعم المطلب

رباعی

ای مست شراب عشق سرمد مددی	ای محرم خاندان احمد مددی
ای رند قلندر مجرد مددی	ای آینه علی اوحد مددی

مشتاق علیشاه اصفهانی. مرید فیض علیشاه، الحق مشتاق در مرتبه وحدت، در آفاق طاق بود و عمرهای بسیار است که دیده چرخ پیر نظیرش ندیده (بیت)

توجه دانی کمال مشتاقی که لسان علی است و صافش
آن بزرگوار را می بود و در مرتبه وحدت با شمس تبریزی و شاه قاسم انوار برابری می نمود
و ملا عبدالله واعظ کرمانی در بلده کرمان آن سر حلقه عرفان را مقتول ساخت، قبرش در
خارج شهر کرمان مشهور به مزار مشتاقیه می باشد و ملا عبدالله بعد از قتل آن جناب خود
از عمر خیر ندید و قهرمان ایران آقا محمدخان شهر کرمان را زیر و زیر کرد (فرد)
چون خدا خواهد که پرده کسی درد میلش اندر طعنه نیکان برد

جناب رونق علیشاه در «رساله غرایب» احوالش را به تفصیل در سلک نظم کشیده و مظفر علیشاه در کتاب «مشتاقیه» و «بحرالاسرار» از احوال آن بزرگوار نوشته و نور علیشاه در کتاب «جنات الوصال» کیفیت شهادت آن جناب به تفصیل منظوم نموده.

نور علیشاه اصفهانی قدس سره العزیز ابن فیض علیشاه، مرید معصوم علیشاه اگر چه مروج سلسله نعمت الله سید معصوم علیشاه بود؛ ولیکن جناب سید کسی را به جز دو نفر مذکور ارشاد نفرمود، هر که را جذبۀ شوق دامنگیر شدی حواله آن جناب می نمود. از این جهت سلسله نور علی شاهیه در سلسله نعمت الّلهی مشهور شد و در السنه و افواه مذکور شیوة فتوت آن بزرگوار کالشمس فی وسط النهار در اقطار عالم سمت اشتها دارد (نظم)

شمع محبت زدل افروختی هر چه به جز حق، همه را سوختی
و آن حضرت با احمد غزالی و سید نعمت الله ولی برابر بود؛ بلکه برتر و در سنه ۱۲۱۲ در بلده موصل به راز خداوند ودود این فرد را آغاز نمود (فرد)

گفتم که دهم به موصل عشقت دل اینک من و اینک دل و اینک موصل
پس از آن شاهباز روحش به سیرجان در پرواز آمد لفظ «غریب» نیز تاریخ وفاتش گردید و در مزار فیض آثار حضرت یونس در آن بلد مدفون شد و آن بزرگوار در نظم اشعار فرید روزگار بود و کتاب بسیار تصنیف نموده من جمله «جناب الوصال» در سه جلد به طریق مثنوی و رساله موسوم به «جامع البحار» قریب به وضع گلستان، اما بهتر از آن کتاب و کتاب دیگر در «اصول و فروع» و «تفسیر سوره بقره» منظوم و رساله منظوم موسوم به «کبرای منطق» و رساله «روضه الشهداء»، احوال سیدالشهدا علیه السلام را در سلک نظم کشیده و دیگر دو دیوان اشعار یکی را تخلص «نور علی» می فرمایند دیگر را به علت تقیه اهل سنت «نور» تنها می کند. چهار فرد و سه رباعی از ایشان مندرج می شود.

(غزل)

شکسته خاطر از آن گشته ام که بر رویت شکست دست صباطره چلیپا را
وله
ساقی ار گردش ساغر نبود باکی نیست گردش چشم تو بس گردش ساغر ما را
وله
تا عشق توزه گرد کمانی به کمینی یک صید نیا سود زمانی به زمینی

آقا محمد خان قاجار □ ۶۵

از روز ازل عشق ندادند به زاهد الحق نتوان داد چنانی به چینی

رباعی

ای مانده ز علم خویش در عین حجاب جز تفرقه‌ات چه حاصل از جمع کتاب
از شرح مطالع و مقاصد همه عمر در خواب شد طالع مقصد نایاب

رباعی

در چشم صفات جلوه گر ذات علی است دل‌های ضعیفان همه مرآت علی است
چون مهر رخس در دل و جان ورزیدم دیدم که جهان تمام در ذات علی است

رباعی

خوش آن که مجرد از علایق بودم و آزاد دل از بند عوایق بودم
بی تفرقه حواس با خاطر جمع پیمانه کش بزم حقایق بودم

درویش ناصر علی شاه اصفهانی اسم سامی و نام گرامیش میرزا محمد، اوایل حال چاکر
کبریم خان زند بود به علت پاکی طینت و نیکی فطرت به اوضاع دنیوی صیغه طلقت جاری
نمود و از چاکری شهریار دست کشید، مرید خاص نور علیشاه گردید. در عهد شاه
بزرگ داعی حق را لبیک گفت و در تخت فولاد اصفهان در مزار فیض آثار فیض علیشاه
مدفون شد.

این بود مجملی از احوال شهریار ذوالاقتدار آقا محمدخان و معاصرین آن بزرگوار از
هزار و یک و از بسیار اندک که مرقوم خامه تیز تک شد تمت العرفا و الله اعلم
بالصواب و الیه المستعان.

تبرستان
www.tabarestan.info



تبرستان
www.tabarestan.info

فصل سوم

فتح علی شاه



تبرستان
www.tabarestan.info

چهارم از سلاطین قاجار هو السلطان الاعظم الاکرم
 الافهم مالک الرقاب امم السلطان بن السلطان و
 الخاقان ماه فلک شهر یاری و آفتاب آسمان کامکاری
 فتحعلی شاه

آن سپهر مکرمت آن آسمان موهبت بی نشان فتحعلی شه خسرو خسرو نشان
 ابن حسینقلی خان مدت عمر شریفش شصت و پنج سال بود و مدت سی و نه سال و
 پنج ماه [او] نوزده روز به تأیید ربانی و گردش آسمانی بر تخت کیانی قدم نهاد و سر را به
 افسر جهانبانی زینت داد (شعر)

ز خاور و را بود تا باختر بزرگی و شاهی و ناج و کمر
 و چنان صیت عدلش در ملک جهان پیچیده که شاهباز ظلم از شاخسار ملک پریده و
 آهو با ذناب^۱ همخواب شده و شاهین با غراب و صعوه با باز هم آواز و در عهد
 شهریارش نه رعایا را از تیغ ظلم لشکریان عذری، نه لشکریان را از تیر آه رعایا خطری!
 (شعر)

چنان سایه گسترد بر عالمی که زالی نیندیشد از رستمی
 و در عهد جهانبانش هر غمناکی برگ شادی یافته و هر مغاکی رنگ آبادی گرفته.
 از بناهای آن خسرو کامکار و شهریار فلک اقتدار نه آن مقدار است که در قوه تحریر
 باشد، یا در عهده تقریر. اگر به ذکر همه پردازیم هر آینه طاوس خوش خرام خامه در
 رفتار اظهار عجز نماید لکن به منطوق مالا یدرک کله لایترک کله به نگاشتن بعضی از

ابنیه و عمارات رفیعہ و مساجد و مدارس منیعہ اختصار می شود. از آن جمله بارگاه مقدس و صحن اقدس حضرت سید الشهدا علیه اسلام به سعی جمیل و اهتمام جلیل آن خسرو بی عدیل صورت اتمام پذیرفت. قال الصبا فی التاریخ (تاریخ)

منشی طبع صبا از بهر تاریخش نوشت «شد طلا یوان شاه دین ز شاه دین پناه»
[۱۲۱۷ هـ.]

و مبلغ بیست هزار تومان ضریحی از سیم ناب ترتیب نمود و بر آن گنج سر ایزدی محیط فرمود. ملک الشعرا فتحعلی خان صبا قصیده غرا برای تاریخ سال در سلک نظم کشیده که مطلع و ماده اش این است (تاریخ)

تازمین شد ملک دارای زمان آمد خطاب ز آسمانش کی زمین یالیتنی کنت تراب
بهر تاریخش نیایش زد رقم کلک صبا «سرا یزد دید از شاهنشاه این سیمین حجاب»
[۱۲۱۳ هـ.]

و صحن جدیدی در زیر پای حضرت اما رضا علیه التحیه و الثنا بنا نهاد و مبلغ سی هزار تومان در خرج وی داد و پنج قندیل از طلای احمر به وزن چهارده من در روضه آن امام زمن بیاویخت و دری از طلای مینا در روضه آن امام ضامن در آویختند. و یک ضریح نقره که مبلغ ده هزار تومان خرج فرموده بود در مزار کثیر الانوار شاهزاده واجب التعظیم عبدالعظیم قرارداد و ضریح دیگر از نقره در روضه منوره شاه چراغ که از اولاد امام موسی بن جعفر است نهاد. و دیگر آثار رفیعہ و ابنیه بدیعہ تذهیب گنبد رفیع و ایوان منیع بضعه^۱ احمدی و سلاله محمدی حضرت معصومه علیها السلام است و صبا در تاریخ قصیده گفته که ماده این است (تاریخ)

جست از پیر خرد تاریخ تذهیبش صبا گفت «زرا این همایون قبه زیور یافته»
[۱۲۱۴ هـ.]

و به حکم آن اسکندر مهندسان هنرور و معماران نیک سیرت سدی سدید پدید آوردند که از طغیان آن در رواق اخلاص نشود و اهل آفاق در کلال و ملال نباشند و به حکم شاهنشاه معماران مهندس پیشه و کار آگهان درست اندیشه صحن حضرت معصومه را با حجرات و غرفات و گلدسته بنا کردند و مدرسه مسمی^۱ به فقیه با چهار ایوان رفیع البیان

۱. فرزند، جگر گوشه، پاره گوشت.

فتح‌علیشاه □ ۷۱

در پیش روی صحن سر به سپهر برین کشید و ادريس در آن مدرسه از پی تدریس.
(مصرع)

با خیل ملک گشته ثنا گوش به تقدیس

و به حکم حضرت اعلیٰ مدرسه دارالشفائی در آن بلد بر سر باشد و مبلغ صد هزار تومان در بناهای قم از خزینة عامره صرف کرده و به حکم آن خسرو با افسردو در از طلای احمر و مینا مرتب نموده یکی را در ضریح حضرت معصومه و دیگری را در رواق نهاد و ضریح نقره از برای مقبره زبده ناس حضرت عباس به حکم آن خسرو گردون اساس ساخته و پرداخته گردید و نظر به فحوای آنما یعمر مساجد الله من امن بالله والیوم الآخر^۱ در هر شهر و دیار مساجد و مدارس متعدده بنیاد نهاد و مسجد جامع طهران و مسجد قزوین و مسجد سمنان و مسجد کاشان و مسجد یزد و مسجد کرمان و مسجد شیراز و مسجد جامع تبریز از آن جمله است و رباط‌های متعدده در راه قافله بر پا کرد که از ولوله آسوده باشند و در اکثر ایران و هر مکان که آب و هوایش در نظر انور جلوه گر شد به حکم همایون و دستیاری معماران ستار کار شیده‌وش و نقاشان رسام رسم‌مانی مانند و مصوران لوشا عمل ارژنگ فعل، قصری رفیع و عمارتی وسیع سر به سپهر دوار کشید و ناسخ بناهای روزگار گردید و به حکم خسرو زمان و زمین در هر مکان که سنگش قابل بود و ماده‌اش با صفت استادان مقابل صورت خسرو با فرهنگ که رنگ آمیزی خامه و صور کم فاحسن صورکم^۲ بود با صورت شاهزادگان سنگ‌تراشان فرهادی بنیان در سنگها رنگ‌ها ریختند تا معلوم شود که صنعت فرهادی همان موج سراب است و نقش بر آب صورتهای سروش که محالی از چمن دلفروز فیروزه کوه است و چشمه علی طهران از آن جمله است. و دیگر به حکم محکم خسرو آفاق، یوسف‌خان سپهدار عراق در انتهای قصبه کزاز و ابتدای فراهان شهری موسوم به سلطان آباد بنیاد نهاد و مبلغ دویست هزار تومان دروی خرج شد و در ملزومات شهری به کمال است و در فین کاشان که از بناهای شاه صفی صفویه است به حکم آن شهریار عمارتی نیک و مکانی به دل نزدیک احداث کردند. خاوری در تاریخ قصیده‌ای گفته که مطلع و ماده‌اش این است (تاریخ)

۱. سورة توبه، آیه ۱۸

۲. سورة المؤمن، آیه ۶۴ و سورة التغابن، آیه ۳. متن: صور نا کم فاحسن صور کم

زهی عشرت‌گه خاقان خهی خرگاه خاقانی ندانم نقش ارژنگی تو یا صورت‌گه مانی
به پایان کاخ سلطانی که آمد خاوری گفتا «که جاوید از جلوس شاه بادا کاخ سلطانی»
[۱۲۴۲ هـ.]

و به حکم شهریار ذوالاقتدار در جانب شمال طهران کوهی را حفر نموده بر روی وی
عمارتی وسیع مبنی بر هفت طبقه بنیاد نهادند و مسمی^۱ به قصر قاجار شد قصر علیه تحیه و
سلام خلعت علیه جمالها الا یام. الحق قصری است که دیده چرخ پیر نظیرش ندیده و
هنوز از تماشای او سیر نگردیده و طراز صحنش غیرت افزای ارم ذات العماد^۲ و کنگره
ایوان رفیع البینانش مصداق التی لم یخلق مثلها فی البلاد^۳ و مبلغ چهارصد هزار تومان
در خرجش از خزینه عامره صرف گردید شعرای معاصرین هر یک در مدحش قصیده‌ای
انشاء نمودند، قال النشاط المعتمد (قصیده):

یا رب این قصریست از جنت به گلزار آمده یا نه گلزار است خود جنت پدیدار آمده
نیلگون دریاچه‌اش بین گردیدی تا کنون آسمانی گاه ثابت گاه سیار آمده
و قال الصبا وصفه و تاریخه (تاریخ)

رهبر عقل امامم شد و گفتا که صبا عرض کن در بر دارای جهان فخر امم
که صبا رفت به باغ ارم و سنبل چید گفت تاریخ که آباد بود «باغ ارم»
[۱۲۴۴ هـ.]

و دیگر باغ نگارستان است که استاد نگارخانه چین از آئین چنین در تحریر است و
معمار خورنق از طرح بیانش در تفکر (شعر):

خجل چار چیز است از چار چیزش در آن نیک بنگر گرت نیست باور
ز صحن دلارا ز باغ فرح‌زا ز آب مصفی ز خاک مطهر
یکی باغ رضوان یکی رنج رحمان یکی آب حیوان یکی مشک ازفر
و دیگر باغ لاله‌زار است که بهشت برین از رشکش داغ دارد و متصل به شهر است
(شعر):

طرح این باغ بیفکند درین ملک ملک که چه بخت ملکش باد درختان خرم

۱. سورة الفجر، آیه ۷

۲. سورة الفجر، آیه ۸

فتح‌علیشاه □ ۷۳

باغی آراسته چون باغ ارم بلکه بود بدل باغ ارم از غم او داغ الم
و دیگر در مابین شمال و مغرب دارالعلم شیراز در دامن کوهی عمارتی که مسمی به
تخت قاجار بنا گذاشت و انواع گل و ریاحین و اقسام میوه رنگین در آن سرزمین کاشت
(نظم):

سیب چون لعل جام‌های رحیق نار بر شکل در جهای عقیق
به چو گوئی پراکنیده به مشک بسته با خنده تر از لب خشک
رنگ شفتالو از شمایل شاخ کرده یاقوت سرخ و زرد و فراخ
(عریه)

نار نجنافوق الغصون کاتما شمس عقیق فی سماء زیر جدی
و عمارت دیگر در آن بلد قریب به مزار فیض آثار سالک مجذوب و مجذوب سالک
حضرت لسان الغیب خواجه حافظ قدس سرّه به حکم شاهنشاه مسمی به عمارت جهان نما
برپاشد و در ارک دارالخلافه طهران که مستقر خلافت بود قریب به چهل دست عمارت
احداث فرمود همگی مشتمل از آینه‌های چهار ذرعی و احجار بلور و مرمر تفصیلش بسیار
است ان خیر الکلام ما قل و دَلّ و خسرو دارا دریان را تختی است از طلای احمر مزین به
درّ و گوهر (عریه)

نری الشمس ضانت خلال لاله کما لاح شمس من خلال سجنجل
مسمی به تخت طاوس که آن خسرو کیکاوس علم سکندر کوس هنگام جلوس میمنت
مأنوس به آن تخت رخت بخت افکند و مبلغ دویست هزار تومان در وی خرج ساخت و جز
این نیز اورنگ‌های متعدده مزین به زر و گهر حسب الحکم آن خسرو با فرهنگ ساخته
گردید و تخت دیگر از احجار مرمر مرتب نمود الحق توانم برتر از طاق ویش خوانم. قال
الصبا فی مدحه (قصیده):

تختی از سنگ بیاراست و شد عرش اورنگ که ز غیرت زده بر شیشه ز گردون سنگ
و آن شهنشاه را چهار قطعه الماس است که زبان از وصفش الکن است: اول دریای
نور، دویم تاج ماه، سیم نور العین، چهارم اورنگ زیبی است و خراج یک ساله روی زمین
بهای دانه‌ای از او نیست و اکیلهای بسیار و بی‌شمار آن شهریار جلیل درست نمود و
کمرهای بی حدّ و مر، آن خسرو مهر افسر بیاراست و بر سر نهاد و بر میان بست که هر
یک رونق کلاه کیومرث و کمر اردشیر را بشکست. ملخص کلام خامه دو زبان از تفصیل

اوضاع شاهنشاه جهان الکن است. و این تفصیل خارج از حوصله خیال و مقال است (مصرع)

نه بحر بیکران در ژرف آید

مختصر این است که حضرت اعلی را آنچه در دفاتر ثبت گردید دویست کرور حاصل بود که یک صد کرور آن زر مسکوک به سکه همایون پادشاه روی زمین و یک صد کرور دیگر جواهر رنگین و لثالی ثمین هذا کتابنا ینطق علیکم بالحق^۱ و اشعار آن شهریار ذوالاقتدار و تفصیل احوال شاهزادگان عظام و وزیرای ذوالاحترام و شعرا و عرفا و علما بعد از احوال شاهنشاه از کلک فقیر به سلک تحریر خواهد آمد، بعون الملک المعبود آنه مفیض الخیر و الجود.

ذکر تفصیل احوالات سایه پاک پروردگاری و نور جلال الهی خاقان گیتی ستان و خسرو صاحبقران حضرت اعلی السلطان فتحعلی شاه قاجار از بدو دولت تا سنه هزار و دویست و پنجاه که خاقان به تقدیر پاک یزدان در رضوان مکان جست انشا الله.

گفتار در وقایعی که بعد از خاقان شهید پدید آمد و جلوس میمنت مأنوس خسرو کیکاوس علم سکندر کوس در سال نیکو فال هزار و دویست و دوازده.

بدان که شاهنشاه معدلت گستر و شهریار عدالت پرور حضرت اعلی فتحعلی شاه در شب پنجشنبه هجدهم شهر شوال المکرم سنه هزار و صد و هشتاد و پنج مطابق بارس ثیل میمنت دلیل دو ساعت و نیم بعد از غروب آفتاب در سیاه چال استرآباد از عدم قدم به ملک هستی نهاد. آسمان کهن سال از پی این تهنیت به مام روزگار سرائیدن گرفت (بیت): آنچه دلت در طلبش می شتافت در پس این پرده نهان بود یافت به عقیده قومی تولد آن خسرو آفاق در مولود خانه دامغان اتفاق افتاد. خلاصه کلام مدت بیست و شش سال در حضور فیض دستور عم کرام به مراسم شهریار و مرتبه تاجداری قیام نمود. چون در سنه مذکور مینای حیات شاه بزرگ در شیشه به سنگ ممات

فتح‌علیشاه □ ۷۵

شکسته شد و تار و بود وجودش به مقرض اجل گسسته، هر کسی را هوسی از سلطنت به سر افتاد. فرقه‌ای بوفاق و طایفه‌ای به نفاق عزیمت عراق نمودند. نواب حسینی‌خان اگر چه پاس دولت می‌فرمود لیکن در باطن برای خویش اساس سلطنت مهیا می‌نمود. بدین هوس عزم جزم داشتی و بر زمین دل تخم این آرزو کاشتی غافل از این که نه هر سری زبینه افسر سروری است و نه هر شهی شایسته خلعت شهریاری (شعر):

نه هر که طرف کله کج نهاد و تند نشست کلاه داری و آئین سروری داند
باری با این خیال خام به همراهی جمعی پریشان عازم دارالخلافه طهران گردیدند، میرزا محمدخان بیگلربیگی دارالخلافه به حکم وصیت خاقان شهید و تدبیر وزیر ارسطو نظیر میرزا محمد شفیع قرار کار بر این نهادند که احدی را به جز آن شهریار بدان شهر بار ندهند. و نواب حسینی‌خان را نیز مانع شدند. اردوی وی در محال دولاب فرود آمد که مگر از شتاب چرخ دولاب اسباب مهیا شود و علیقلی‌خان برادر خاقان شهید و عم حضرت اعلی به مضمون و کم عم یکون العم منه با هواخواهان خویش بصوب ری منازل طی کرد. چون میرزا محمدخان ابواب قلعه را نگشود ناچار در قلعه علیشاه عوض لنگر اقامت انداخت و صادق‌خان شقاقی که در شقاق و نفاق بود بعد از آن‌اندوه بنای تاراج نهاد و به هوس تخت و تاج برآمد و عبدالله‌خان خمسه‌ای بعد از نزول به خمسه به هوس شهریاری از اعوان و انصار از یمین و یسار لشکری فراهم آورد و ایل قراچورلو که خاقان شهید از آذربایجان در طهران مکان داده بود با شیرخان بزرگ ایشان، پس از این حکایت از محل اقامت حرکت نموده دست به غارت گشادند و بنای تاراج نهادند. خلاصه کلام آشوب آن ایام بسیار و بی‌شمار است این سخن را نگفتن بهتر و این داستان را نهفتن خوشتر (مصرع)
از هر چه بگذرد سخن دوست خوشتر است.

پس از شهادت خاقان سعید بابا یوسف شاطر که از قمر سریع‌السیرتر بود و از باد تند روتر، از شیشه شش روزه به جانب شیراز که در آن هنگام مستقر ایالت حضرت اعلی بود به جناح استعجال به پرواز آمد و این خبر محنت اثر را گوشزد آن خسرو فریدون‌فر نمود. در اندک زمانی این خبر به ولایت ایران سمت اشتهار پذیرفت. اهل عراق به اتفاق طور نفاق پیچیدند و ورق اختلاف را دریدند، سوره وفاق را خواندن گرفتند و آیه اتفاق را سرائیدن (مصرع)

آری به اتفاق جهان می‌توان گرفت.

بعد از کنکاش به اتفاق نامه به خسرو آفاق بدین مضمون ارسال داشتند که از گردش
فلک فتنه انگیز چنین آتش فتنه تیز شد اینک جز تسلیم خداوند کریم چاره نیست (مصرع)
غیر تسلیم و رضا کو چاره‌ای در کف شیر نر خونخواه‌ای
چون چنین است بخیز (مصرع)
آب شادی به آتش غم ریز.

(مصرع)

نی جای به غم نشستن و کاستن است.
باید به زودی در ری به جای عم بر تخت کی قدم نهی از ناله جز مقاله غم چیزی
نخیزد و از سوز جگر جز تأخیر در افسر جم چیزی نریزد. اگر بدری در مغرب اوفتاد
آفتاب عالم‌تاب طالع باد (بیت):

گر زرد شد گیاهی در خشکسال هجران پز مردگی مبادا آن نازه ارغوان را
حضرت اعلی بعد از استماع اگر چه خاطر شاد غمناک گردید و جان طربناک
اندوهناک، ولی تعویق عزم را باعث چندین رزم و آهنگ درنگ را علت چندین جنگ دید
و شیشه دولت بر سنگ، لاجرم با سیصد تن سوار از شیراز سر انگشت جهانگیریش به
آهنگ عراق نغمه پرداز شد. چون موکب فیروزی مآل به دارالسلطنه اصفهان نزول اجلال
فرمود اهل آن بلد از صغیر و کبیر شرف اندوز حضور آن خسرو گردون سریر شدند و هر
یک به قدر استحقاق به شمول اشفاق شهریار آفاق امیدوار گردیدند. بعد از دعای دولت
اذن و رخصت خواستند که سکه و خطبه را به نام نامی و اسم سامی حضرت اعلی زیب
تمامی بخشند. چون حضرت اعلی عهد فرموده بود که تا پریشانی دولت را به سامان نیاورد
و قتله سلطان مغفور را به حکم قصاص مقهور و از زندگی دور نسازد به امور سلطنت نپردازد
رخصت ادای خطبه و اجرای سکه به نام و القاب مستطاب نداد و از آن بلد چون آتش سیار
همه جا تا حوالی دارالخلافه پی سپار آمد. در منزل کنار کرد نواب حسینیقلی خان با همه
امراء و وزراء و اولیای دولت و امنای شوکت شرفیاب حضور فیض گنجور شدند و هر یک
علی قدر مرا تبهم از مواهب پادشاهی و مناصب شاهنشاهی بهره‌ور و کامیاب گردیدند.
حضرت اعلی در چهارم شهر صفر سنه هزار و دویست و دوازده بازیب خلد برین و زینت
فلک هشتمین به دارالخلافه طهران قدم نهاد، آسمان کهن سال شادی از سر گرفت و جهان
از قدوم مبارکش آبادی در بر (نظم)

فتح‌علیشاه □ ۷۷

از انتظار برست آسمان فایده‌جو بیامد آن چه همی بود قصدش از دوران در آن اوان به عرض اقدس رسانیدند که علیقلی خان با لشکر در قریه‌علیشاه عوض با دل پر غرض و سینه پر مرض فرود آمده. حضرت اعلی نواب حسینقلی خان را به احضار عم کرام در نهایت احترام با سیصد تن از غلام مأمور نمود طوعاً و کرهاً به حضور فیض گنجورش آرند، اضطراباً و الجاء به درگاه فلک خرگاهش کشانند. نواب حسینقلی خان به اجرای حکم و فرمان روان و عم نامهربان را پس از ملاقات به هیچ وجه امان نداد و به پایه سریر گردون نظیر حاضر ساخت چون بنای سرکشی و خود رائی داشت و به کینه حضرت اعلی همت می‌گماشت به تقدیر کردگاری و تدبیر شهریاری از حلیه بصر عاری شد و ساکن کنج ذلت و خواری. ذالک جزیناهم بما کفروا^۱ (بیت):

هر که با فولاد بازو پنجه کرد ساعد سیمن خود را رنجه کرد
اما صادق خان شقاقی که همواره با شقاق و نفاق هم مهد بود و با قتلہ خاقان شهید هم عهد، بعد از آن جسارت‌ها و ضبط جواهرات و تاج و تاراج اردوی کیوان شکوه با شقایان برای استخلاص عیال و اطفال خویش که شهریار زمان و زمین در قزوین مسکن داده بود، روان شد. چون به قزوین رسید اهالی آن سرزمین ابواب قلعه را بستند و دست به انداختن توپ و تفنگ گشادند، برای نام و ننگ داد مردی و مردانگی دادند. صادق خان با شقایان در خارج شهر قزوین لنگر انداخت و به تسخیر قلعه پرداخت و چندین کورت یورش برده کاری نساخت و لشکر شقاوت پیشه شقاقی در حوالی و حواشی قزوین آتش ظلم به هر گوشه برافروختند و در کلبه هر بینوائی آنچه از خوشه و توشه یافتند بسوختند. در خلال آن احوال نزول موکب فیروزی کوکب حشمت و اجلال قهرمان ایران، حضرت اعلی در حوالی جهان منتشر شد و اهالی قزوین از خبری چنین، مستظهر و قوی دل گشته، صادق خان شقاقی را خدنگ اضطراب بر دل آمد و پای امیدش در گل، نه پائی که بگریزد و نه دستی که به ستیز درآویزد. ناچار در آن دیار گوش به اخبار آن شهریار داد و دل را به امید کردگار نهاد (مصرع)

کز برده تقدیر چه آید بیرون.

و حضرت فریدون به لطف کردگار چون هر ساعت شوکت دولتش افزون می‌شد و

۱. سوره سبا، آیه ۱۷

حاسدین را سینه پر خون، چون صادق خان بر کم و کیف دولت اطلاع یافت ناچار از روی حيله و مکر و تزویر^۱ و فکر به بندگی و اطاعت شتافت، جاسوسی بر سبیل رسالت و عریضه مبنی بر بندگی و اطاعت ارسال داشت که چون لازمه ذات اشیاء خبط است و مقاومت با ولی نعمت غلط، ما را که جز آن حضرت ولینعمت نیست و غیر آن وارث کی پناهی نی. (فرد)

گر گناهی کرده‌ام الاعتذار الاعتذار و در خطائی رفت از آن الاجتناب الاجتناب ملتمس از حضرت اقدس آنکه از کردار ناپسند ما دیده پوشند و به افعال ارجمند خویش به عفو جرایم کوشند (لمؤلفه)

گر چه از فعل بدم گشت بسی کار نباه لیک محروم نیم از کرم حضرت شاه خلاصه کلام عرض بی غرض آن است که جواهر و نفایس و اسباب سلطنت را بالتمام با قاتلین خاقان مبرور به حضور فیص گنجور می فرستم و خود نیز تا زنده‌ام آن حضرت را بنده (فرد)

سر بر نیچم از راه خدمت رخ بر ندارم از خاک درگاه مشروط به این که کوچ و عیال مرا با سایر خوانین آذربایجان از قزوین اذن رخصت دهند تا این موهبت و مکرمت موجب اطمینان شود و باعث امیدواری از آن خسرو گیتی ستان. چون سایه حضرت سلطانی به تفرس خسروانی بر عیب و شقاق آن پر نفاق و اندیشه آن بد پیشه آگاهی یافت، در جواب چنین مقرر داشت که اگر معروضات وی از سر راستی و درستی است او نیز با امرای تبریز چون دیگران دست بعجل المتین دولت زند تا همه مسئولات وی از روی مرحمت به حصول موصول شود قل هاتوا برهانکم ان کنتم صادقین^۲ و الا این عرضها نیز از روی خدیت و حیلست (نظم)

چون خصم ضعیف آید، آن گاه عذر باید کو وقت همی باید، تو مست و توانائی چون فرستاده باز گشت و صادق خان را از فرمایشات شاهنشاهی آگاهی داد، دانست که راه نجات مسدود است و اسباب چاره مفقود. تحقیق تعداد لشکر آن خسرو با افسر را نمود. فرستاده گفت اکنون قریب بر پنج هزار سوار جرار حضور آن شهریار حاضر است.

۱. متن: تذویر

۲. سوره بقره، آیه ۱۱۱

فتح‌علیشاه □ ۷۹

چون برگرد آن نابکار از گوشه و کنار قریب به بیست هزار لشکر جمع شده بود از قلت سپاه و کمی استعداد شاهنشاه بر خود مغرور شده به قدر مقدور به ترتیب آلات حرب پرداخت و مضمون این مصراع ورد زبانش بود (مصراع)

چه نماید یک تنه باده سوار.

و آن جاهل از لطف خداوندی از این مضمون غافل که کردگار درباره پور آذر، نمرود با آن لشکر را به پشه هلاک ساخت و سمند اجل بر وی تاخت (نظم):

نمرود به عهد پور آذر، می گفت خدای خلق مائیم جبار به نیم پشه اورا، خوش داد سزاوما گواهییم
به آزر افسر به سر نیاید و باز در سلطنت مقدور نشود چون مشیت احدیت بر کاری
قرار گیرد به حکم کن فیکون در حال صورت پذیرد. ملخص کلام شهریار بهرام غلام پس
از چند روز توقف با پنج هزار لشکر که هر یک نظیر نریمان و سلم بودند و با صمصام
خون آشام صبح امید دشمن را تیره تر از شام می کردند، به دفع اشار شقاقی از دارالخلافه
تشریف فرما گشت (نظم)

چونکه زنان را درنده شیر خیزد از کمین چون تذروان را گرسنه باز پرد ز آشیان
تاخت دارا سوی ایشان با سپاهی فتنه سوز بخت و اختر در رکاب و فتح و نصرت هم عنان
اما چون خسرو آفاق در منزل قشلاق که فردای آن با خصم مجادله اتفاق می افتاد
نزول اجلال فرمود در خواب عم گرام شاه بزرگ را دید (مصراع):
خواب نی بل حالتی گواز کرامت برتر است.

که به فتح دشمن آن خسرو زمن را بشارتها داد و به مضمون این بیت مترنم بود (شعر):
تورا به سرزنش خصم مرزدها دادم شنیدم از دم جان بخش جبرئیل امین
و با هزار مهربانی کلاه کیانی و افسر جهانبانی را که سزای تارک سلطانی بود از
سربرداشت و بر فرق آن حضرت گذاشت. چون شهریار از خواب مؤید و مسرور بیدار
شدند خود را بر خصم مظفر و منصور دیدند و شجاعان لشکر را که به خصم افکنی موصوف
و صف شکنی معروف بودند خوانده به حرب دشمن تحریک می فرمود و لشکر را سه تیپ
نمود که از نهیب هر یک نشیب فراز و فراز نشیب می شد. تیپ قلب را بر آیت سلطانی که
بر اثر درفش کاویانی بود آرایش داده به نفس نفیس کفایت فرمود، میمنه را به نواب
مستطاب حسینقلی خان سپرد و میسره را به عهده امرای قاجار نهاد و صادق خان در مقابل
سپاه نصرت همراه هفده تیپ ترتیب نمود. چون از طرفین سپاه آراسته شد و دلیران از دو

طرف به خونریزی برخاسته شجعان لشکر به عرصه مصاف آمدند و تیغ‌ها از پی خلاف از غلاف کشیدند. شقایان پر شقاق در برابر خسرو آفاق پیشدستی نموده پای جلادت فشرده نهایت جانفشانی به تقدیم رسانیده؛ چون حضرت صاحبقران خیرگی خصم را ملاحظه نمود از طرف میمنه برادر والاگهر نواب مستطاب حسینقلی خان را امر به حمله فرمود و از جانب میسره بزرگان قاجار را به محاربه حکم نمود و از قلب لشکر خود به نفس نفیس کاللیث الجسور و التمساح الحصول بر سپاه دشمن زد و از نعره دلیران شور محشر عیان آمد سیل‌ها از خون روان شد و پشته‌ها از کشته عیان (بیت)

همه سنگ آن دشت از خون ناب شده لعل بی منت آفتاب و شقایان از تیغ فولاد پیکر لشکر آن خسرو با افسر که محکم‌تر از سد اسکندر بود یاجوج آسا رو برتاختند و ملایک از پی استماع خلق در عرش برین به مضمون آیه شریفه فخذوهم و اقتلوهم حیث ثقفتموهم^۱ را به کوس بشارت نواختند. چون صادق خان روی به انهزام نهاد اکثری از لشکر وی دستگیر گردید و به حکم خسرو معدلت مسیر از ضرب خنجر و تیر به زندان بش المصیر اسیر شدند و صادق خان با معدودی خود را به صد گونه عذاب به محل سراب که مسکن آن خانه خراب بود رسانید (شعر)

هر نیز مغز کوننشیند به جای خویش از تیغ حادثات ببیند سزای خویش و خداداد فراش که یکی از قاتلین خاقان علیین آشیان بود در زمین قزوین به دست افتاد، به حکم اقدس نواب حسینقلی خان از تیغ پاره پاره‌اش کرد و صادق گرجی از دهشت آن دار و گیر فرار کرده در قزوین به خانه پهلوان کبیر پناه برده او را با دست بسته به حضور آوردند. به حکم اقدس به دارالخلافه‌اش بردند که خادمان حرم را از ریختن خونی چنین تسلی خاطر حزینی حاصل گردد، اهل حرم خونس را ریختند و خاکش را بیختند و عباسعلی فراش به کرمانشاهان فرار نموده بعد از چند ماه اهل آن دیار از کردار آن نابکار استحضار یافتند، دست بسته به دربار جهان مدارش آوردند. به حکم آن شهریار او را آتش زدند به این سیاست شدید هرغ جان پلیدش به جهنم پرید و به درک اسفل رسید (بیت):

نبخشود هرگز خداوند هوش بر آن بندگان شد خداوند کش و خاقان کشور گشا مظفر و منصور از عرصه کارزار روی به دارالسلطنه قزوین آورده

و از میمنت قدوم سعادت لزوم دارالسلطنه قزوین رشک نگارخانه چین شد و غیرت گلزار خلد برین سران سپاه که در بازار جان بازی ترک سر کرده بودند، در راه خدمت کمال شجاعت به کار برده بودند از الطاف شاهانه سر به سپهر دوار کشیدند و فرق را از اوج فرقدان گذرانیدند. پس از این امورات از قزوین خسرو زمان و زمین رایات ظفر آیات بصوب زنجان با سر انگشت توجه گره از پرچم گشود. بعد از نزول بدان بلد محمدخان ایروانی را که از حکومت ایروان معزول بود دیگر یاره با فرمان به ایالت ایروان روان ساخت و جعفر قلی خان دنبلی را با منشور به حکومت تبریز و خوی مأمور نمود و فرمان قضا آئین از دیوان خاقان سلیمان تکین مصحوب ابراهیم خان عزدانلو قاجار شد. که نزد صادق خان شقاقی رفته اوضاع سلطنت را که از غلط بخشی های سپهردون و بوالعجب های چرخ دارون بدست آن ملعون مجنون آمده بود باز یافت نمایند. چون ابراهیم خان به سراب خراب رسید صادق خان اسباب سلطنت را به تفصیل تحویل ساخت و نواب مستطاب حسینقلی خان از دربار جهان مدار به حکومت شیراز از نشیب و فراز سرافراز گردید. چون در آن اوان به عرض رسانیدند که مصطفی قلی خان طالش حاکم ممالک رشت سالک طریق عصیان گشت، سلیمان خان قاجار به حکومت آن بلد مفتخر و سرافراز گردید، مصطفی خان فرار کرده مملکت گیلان بالتمام در قبضه اقتدار اولیای دولت قاجاریه درآمد. و ابراهیم خان عزدانلو قاجار برای حمل نعلش مطهر خاقان مغفور با منشور قضا دستور نزد ابراهیم خلیل خان به بند شوشی مأمور گردید؛ و لوای ظفر نگار از زنجان به بلده طهران در حرکت آمد. ابراهیم خان حسب فرمان به بند شوشی رفته بعد از چند روز توقف ابراهیم خلیل خان نعلش خاقان جنت مکان را با حفاظ قرآن و قرآء داود الحان و علما و فقهای آذربایجان روانه دارالخلافه طهران ساخت، چون آن جسد مطهر با تعظیم قریب به مزار عبدالعظیم رسید، خاقان کشورگشا حضرت اعلی و شاهزادگان والاجاه و وزراء و امراء و علما و فقها با دل غمناک و سینه چاک در پیش جنازه می رفتند و خسرو گردون رقاب حضرت اعلی چون نظرش بدان جنازه آفتاب وش افتاد، مانند ابر بهاری به زاری درآمد علما و امراء آن حضرت را به صبر و شکیبائی تحریص می کردند که الصبر مفتاح الفرج حضرت اقدس به مضمون این بیت مترنم بود (مصرع)

نه آن انیس جلیس از کنار من رفته است که بعد از این متصور شود شکیبائی
لیکن چون تقدیر خداوند بی چون را چاره ای نیست حضرت فریدون با رخ گلگون و

دل پر خون جسد مطهر شاه بزرگ را در شاهزاده عبدالعظیم به امانت نهاد و خود به دارالخلافه مراجعت فرمود. در بیست ششم شهر جمادی الاولی محمدعلی خان قاجار و ابراهیم خان قاجار با فوجی از سواران نیزه گذار و چاوشان و نسقچیان و یساولان و جارچیان و کشیکچیان و میرزا موسی منجم باشی و علامة العلماء ملامصطفی قمشه‌ای و حاجی قاسم کاشانی قاری با بیست نفر قراء و یک صد هزار تومان برای انعام فقرا با جسد مطهر شاه بزرگ به جانب نجف اشرف روانه فرمود. چون به حوالی بغداد رسید والی آن اهالی با بزرگان آن بلد به استقبال شتافتند، نهایت احترام به تقدیم رسانیدند. بعد از طواف کاظمین علیهما السلام و طواف مشهد حسین علیه السلام در ساعتی نیک در نجف اشرف جسد مطهر را مانند گنج در آن خاک پاک دفن کردند.

چيست از اين خوب تر، در همه آفاق کار دوست به پهلوی دوست، یار به پهلوی یار

گفتار در جلوس میمنت مانوس حضرت اعلی فتحعلی شاه در سنه ۱۲۱۲ هزار و دویست و دوازده

چون قتله خاقان علین آشیان در قعر جحیم مقیم شدند و ساقی بزم طرب پیمانه را از باده شادی لبریز ساخت و خرابی مملکت رو به آبادی نهاد یعنی در روز نوروز عالم افروز یکهزار و دویست و دوازده که سلطان چرخ برین و مفرح روی زمین مانند اسکندر ذوالقرنین بر دارالخلافه حمل محل یافت در دم بلینوس صبا جسم اشجار را طلسم کرد و در برابر آسیب یا جوج فلکی سدی سدید پدید آورد که آنها را بر ریاحین و طیور قوه ظلم از بیش و کم نباشد و اینها دمی دو در این بهار خرم با دل بی غم و سینه بی هم با هم شوند (شعر):

ای شاخ گل ببال که امروز روزگار بر مطلبی که دست ندارد شکست تو است
سلطان کل افسر بر سر گذاشت (بیت)

ز انعکاس لاله اندر آب صافی گفتمی تاج دارا عکس در مرآت اسکندر افکند
و ارسطوی شاخ در کاخ دی از ورق دفتر برداشت (لمؤلفه):

خلق چو وامق تمام واله و شیدا شدند باغ ز گلهای نغز عارض عذرا نمود
و بلبل در بساط چمن مانند سقراط ادیب طیور آمد و با شر و شور برای نشاط و شادی

می‌خوران چنین منادی نمود (نظم):

می‌خور به بانگ چنگ و مخور غصه گر کسی گوید تو را که باده مخور کو هو الغفور
در دم پنجه فلاطون خم سرخم کرد و آن را که از آن نمی یا قطره کمی چشید مانند
خضروالیاس عمر جاودان یافت و آن کس که در پیش نشافت رحیم خداوند علیم و آسمان
به مضمون این نظم رطب اللسان آمد (نظم):

حاشا که من به موسم گل ترک می‌کنم من لاف عقل می‌زنم این کار کی کنم
و درخت آزاد به بندگی ایستاد و فاخته و سار از شاخسار سرو شمشاد آهنگ شپور
نهادند و سوسن صد زبان به تهنیت و درود مسعودش گشاد. در آن ساعت که ساعات سعد
رهین او بودند و سعود قرینات قرین او سلطان جم خدم و خاقان فرشته حشم السلطان الاعظم
و الخاقان الاعدل الاکرم ملجاء الاکاسره و ملاذالقیاصره محی مراسم الشریعه الغراء و مشید
قواعد الملة البيضاء حضرت اعلی فتح‌علی شاه کلاه کیانی و افسر جهانبانی را بر فرق
فرقدان سای خود نهاد و حکم به ادای خطبه و اجرای سکه به نام و القاب مستطاب گردید
(نظم)

گردید سمر خطبه جاهش چه در افواه ای چرخ فراموش کن افسانه جم را
و در این تهنیت سلطانی صبای کاشانی قصیده عرض کرده و ماده تاریخ یکی از
قصاید این است (ماده).

«جلوس فتح‌علی شه بود به مسند جم».

و به مهر مبارک که غیرت مهر و ماه بود این فرد به ثبت افتاد.

مهر گرفت خاتم شاهی ز قدرت ازلی قرار در کف شاه زمانه فتح‌علی
در آن اوان محمود میرزای افغان ولد تیمور شاه با برادر خود شاهزاده فیروز و پسر
خود کامران میرزا با چند تن از امرای افغان برای تصرف مملکت افغان از راه یزد عازم
رکاب بوسی شاهنشاه جهان گردیدند. چون حضرت اقدس عزم سفر آذربایجان داشت
حکم فرمود که ایشان در بلده کاشان به عیش و طرب و لهو و لعب مشغول باشند تا موکب
فیروزی کوکب مراجعت نماید و چراغ‌علی خان نوائی به مصاحبت ایشان مقرر گردید. اما
چون بساط دولت زندیه به دست قهر قهرمان ایران آقا محمدخان طی شد و بهار دولتشان
دی، محمدخان ولد زکی خان زند بادیه گرد بیابان بی سرو سامان و مرحله پیمای وادی
پریشانی بود (مصرع)

هر روز به منزلی و هر شب جائی.

گاهی با روز تیره‌تر از شام در شام مقام داشت و گه گاه با روی تباه به بغداد پناه می‌برد، بعد از استماع قضیه شهادت خاقان شهید به آرزوی سروری به دیار فارس قدم نهاد به امداد طایفه ممسنی که از اشرار ساکنین فارسند، فارس میدان فتنه جوئی گردید. برخی از لشکریان که در آن سامان بودند به اتفاق جمعیت او را بر هم زدند آن خبیث به جانب خبیص^۱ فرار برقرار اختیار کرد، از آن جا به بهبهان رفت. اراذل بهبهان بر گردش جمعیت کردند عازم سیستان شد، عبوراً گزارش به خوراسگان من اعمال دارالسلطنه اصفهان اوفتاد، چند روزی توقف نمود. حکام و اعیان اصفهان در دارالخلافه طهران بودند، برادر حاجی محمد حسین خان که نیابت آن ولایت را متصدی بود بی تحقیق این مطلب که ایشان را سالار کیست و غرض از نزول ایشان به آن سامان سبب چیست با قلیلی از سواران خود را بر صف ایشان زد و گرفتار شد، همین حرکت موجب قوت ایشان در امور سلطنت گردید به اصفهان آمدند. چون الوار آن بلد را رسمی است که با دشمن نستیزند هر که را سروری باشد به خدمتش در آویزند خدمت محمدخان زند را اختیار نمودند و آنها در چند روز اموال تجار و بزرگان آن دیار از اجناس و دینار و درهم فراهم آوردند، میرزا عبدالوهاب مستوفی را نایب خود ساخت. چون این خبر گوشزد خسرو کیهان مقرر شد، حسینقلی خان قاجار دولو و مهر علی خان قاجار داشلو والله وردی خان قاجار عزدانلو و حسین خان قولر آقاسی را با لشکر بی‌پایان به دفع آن بدبختان مأمور فرمود و پس از نزول ایشان و صف آرائی از دو طریق و تلاقی فریقین بی‌استعمال آلات حرب زندیه به بحر فرار غریق شدند آری (بیت):

سپاه عقل گریزد ز پیش لشکر عشق به باز بنجه زدن لایق کبوتر نیست
لشکر اقدس آن سپاه نحوست بنیاد را تا سعادت آباد که مسکن آن قوم بدنهاد بود
تعاقب نمودند و محمدخان و همراهان فرار نموده یوسف خان بختیاری و نجف خان زند که
آتش این هیزم بودند به دست آمدند، به دربار جهان مدار آوردند. به حکم اقدس از دم
تیغ آبدار رو به وادی بوار نهادند. رستم خان برادرزاده نجف خان بعد از استماع به محل
سیلاخور که مکان باجلان بود شتافت و نظر علی خان باجلان بر سر محمدخان زند ریخته

۱. متن: خبیص. برابر مآثر سلطانیه اصلاح شد.

او را گرفته خواست با دست بسته و دل شکسته به رکاب ظفر انتساب بفرستد. مهدی باجلان مانع آمد، دار و گیر شدید پدید گردید. محمدخان رها شد دیگر باره فتنه سرگرفت، فرمان شاهی به محمد خان حاکم کزاز و ملایر و عباس آقا حاکم نهاوند و تقی خان بروجردی و حسن خان والی فیلی صادر آمد که با تیغ آبدار آتش فتنه آن نابکار را بنشانند و خاک هستی آن قوم بدنهاد را به باد دهند. محمدخان لشکری فراهم آورده در صحرای سیلاخور محاربه روی نمود. تقی خان بروجردی از زخم مهدی نام شیرخاه، جان به جان آفرین تسلیم کرد. الوار به دور آن نابکار جمع شده نایره فساد بالا گرفت تا انشاءالله بعد از این در محلش مذکور شود.

ذکر وقایع سال نیکو فال سنه ۱۲۱۳ سال دوم جلوس میمنت مانوس حضرت اعلی

اما چون هور در سپهر دوار از کاخ حمل نور بخشنده روزگار شد، زمانه با گلچین هم دست شدند و بدین اندیشه برآمدند که به یاری بادخزان ورق گل را ریزان کنند و چون یزک^۱ برگش نمودار گشت بر صفحه دی مضمون این نظم را ثبت دیدند (نظم)
ای شاخ گل ببال که امروز روزگار بر مطلبی که دست ندارد شکست تو است
در دم سر به جیب گمنامی کشیدند و باده موافقت چشیدند و در این عید سعید امیران و وزیران و بزرگان ایران را تن از خلعت فاخر گوناگون شد و دامان و جیب از نعمت وافر مشحون و پس از آن چون حضرت فریدون به مضمون حدیث العفو عن المجرم من مواهب الکرم و قبول المعذرة من محاسن الشیم زلال عفوش کرد. جرایم صادق خان شقاقی شست و به حکم خاقانی به حکومت سراب و گرم رود نشست و جعفر قلی خان دنبلی که از تربیت یافتگان این دولت ابد مدت جاوید عدت بود به ایالت ولایت خوی و تبریز سرافراز گردید. آن دو نمک به حرام در آغاز ایالت ما بین اندک نقاری داشتند، لیکن بعد از چند گاه برای خیانت شاهنشاه کینه را بدل به صلح و در طریق خیانت هم قدم گردیدند (مصرع):

۱. مقدمه لشکر، پیش قراول

افتاد صلح با هم گلچین و باغبان را.

و محمد قلی خان افشار ارومیه نظر به فحوای ثالثهم کلبهم ایشان را از جمله دوستان آمد و آن بد پیشه گان چنین اندیشه نمودند که اینک محمدخان زند خروج نموده حضرت اعلی را با او بنای حرب است با مایروای مبارزت ندارد.

یا بر مراد بر سرگردون نهیم یا یا مرده وار بر سر همت نهیم سر چون این خبر گوشزد خسرو کیهان مقرر شد ولی خان قاجار را به کارزار محمدخان زند نامزد فرمود و سلیمان خان قاجار را به انتظام امور آذربایجان مأمور نمود. از آن پس موکب اقدس چون سیل خروشان و آتش سوزان به جانب آذربایجان در حرکت آمد. صادق خان شقاقی به محض استماع به توسط سلیمان خان دست بحبل المتین دولت زده و اوضاع محمد قلی خان پریشان شد. حسینقلی خان افشار برادرزاده وی که به حکم خسرو گردون اساس مأمور حرب بود به اتفاق طایفه بلباس ارومی را تسخیر و آن نمک نشناس را دستگیر نمود و در ششم شهر محرم الحرام خطه ارومیه مضرب خیام زنگارگون و مقرالویه نصرت نمود. محمد قلی خان نظر به آن جسارت به سیاست شدید ناپدید گردید. بعد از آن حضرت اعلی از ارومیه در خوی منزل گزید و مکنون ضمیر الهام پذیر خاقان کشور گیر آن بود که از تیغ آتش سوز خس و خاشاک وجود فتنه انگیزان آن بلد بسوزاند که در آن وقت خبر سرکشی برادر محروم از کیاست و فراست حسینقلی خان به عرض اقدس رسید. تفصیلش آن است که چنانچه مرقوم شد حسینقلی خان نظر به رعایت حقوق اخوت از جناب اقدس منجوق ایالت فارس به عیوق رسانیده چون قلت سن و رقت عقل داشت در آن دیار بنای سروری و شهریاری گذاشت، با نزدیکان خویش استشارة این مطلب نمود به فحوای آیه کریمه ان الظالمین بعضهم اولیاء بعض^۱ جمله این کار خطا را صواب دانسته نواب حسینقلی خان در پی این خیال محال که به تصدیق نزدیکان در نظر وی سهل الوصول و قریب الحصول بود شتافت ما کل ما یتمنی المرء یدرکه تجری الریاح بما لا تشتهی السفن بعد از انتظام امور فارس به اصفهان آمد و در آن بلد آشوب و فتنه برپا کرد، از آنجا به تاخت و تاراج حوالی اصفهان پرداخت. اما حضرت اعلی چون سرکشی و نزاع برادر را استماع نمود، عازم عراق و سیاست اهل نفاق شد و خروج حسینقلی خان

۱. سورة الباقیه، آیه ۹۱، متن: ان الشیاطین...

باعث اشتداد فتنه آذربایجان گردید (مصرع)

هم بیک چشم زدن کار جهان کرد خراب.

در محال تبریز سواران خزل متوطن نهادند، کمند جفا بر گردن محمدخان زند انداخته با دیده کور به حضور فیض دستورش حاضر ساختند. خسرو آفاق همه جا تا عراق پی سپار آمد. محمدولی خان قاجار که مأمور بروجرد با لشکر ابوالجمعی به حسینقلی خان پیوست او نیز بر سمند مخالفت نشست. چون نوای مخالفت حسینقلی خان با حضرت همایون از شیراز گوشزد بزرگ و کوچک عراق و حجاز شد به ملکه آفاق به راستی یقین آمد که به حرف آن و این در حصار اصفهان نفیر مخالفت می‌نوازد، مهر مادری از دل به جوش و از غم در خروش آمد چندان کورت نامه‌های پند آمیز و پیغام‌های مهرانگیز از نصیحت و فضیحت ارسال داشت و به این نوا می‌سرود که افسوس (مصرع)

آنکه باید ناله من بشنود بیدار نیست.

آنگاه مهد علیا خود به دیدن فرزند روانه شد، در منزل چال سیاه او را ملاقات نمود، آنچه نصیحت فرمود سود نبخشود (مصرع)

بلکه از پندش قوی‌تر گشت بند.

از آنجا به منزل سارون فراهان آمد، حضرت اعلی را ملاقات کرد، عذر سرکشی فرزند خواست که فارس کفاف اخراجات وی را ندارد و شهر دیگری را بر او بیفزایند و حضرت اعلی در جواب چنین خطاب کرد که اگر برادر خرمن موافقت ما را بر آذر نهد و کوس مخالفت نزنند معلوم است که هر دو در یک درجیم و کوکب یک برج، مضایقه‌نی که با وی در ممالک محروسه کلاً شرکت نمایم و فرقه‌ش را به فرقدان بسایم. خلاصه کلام چون حسینقلی خان با اتباع گمراه در کمره کمر همت به نزاع بست و عزم رزم را جزم نمود حضرت اعلی لشکر را حکم فرمود به بقیه صفوف و تسویه‌الوف پردازند. میرزا موسی منجم باشی را برای اتمام حجت به نزد حسینقلی خان روانه ساخت، از معجزه موسوی سحرها از باطل السحر باطل و از در ارادت و بندگی و راه سرافکندگی درآمده، از پند دل پسند ناصح دانشمند از خواب پندار بیدار شد و از سکر غرور هشیار گشت، دانست که سیاهی در مقابل بیضائی نور است و عصفور در پنجه شاهین پیروز و منجم باشی به مضمون این بیت مترنم بود (بیت)

بیا که عفو شهنشه ثبات آن دارد که منهزم نشود از چنین هزار گناه

در وسط میدان پیاده شد مانند چاکر ایستاده و همچو ابر بهاری از دیده سیل سرشک
برگشود و به زاری می سرود (بیت):

اگرم به لطف خوانی و گرم به قهر رانی سر بندگی به خدمت بنهم که پادشاهی
قلب رقیق و خاطر شفیق شهریاری بسوخت، سیمای برادری را در آغوش کشید،
دستش را گرفته از میدان رزم به ایوان بزم آورد و می فرمود (شعر)

گر شود بیشه قلم دریا مدید رحمنم رانیست پایان امید
و حضرت اعلی به فیروزی این بشارت کسانی را که در آن مخالفت موافقت
حسینقلی خان نموده بودند عفو کرده تیغ سیاست به خون گناهکاری رنگین نفرمود و خنجر
غضب از خون تیره روزگاری خونین ننمود (نظم)

شهان برخورند از جوانی و بخت که بر زیردستان نگیرند سخت
و حضرت اعلی از راه کمره به قم آمد و به زیارت بضعة احمدی و سلاله محمدی که
مطاف حورالعین و اولیای طاهرین بود مشرف شد. محمد علی خان قاجار را مأمور مملکت
فارس نمود و در اواسط ربیع الاول به دارالخلافه قدم نهاد. ایالت سمنان را به نواب
حسینقلی خان داد و محمود میرزای افغان از شاهنشاه جهان مسئلت امدادی نمود که به
استمداد آن خسرو نیک نهاد، ملک موروثی به کف آورد، از این جهت به امرای مملکت
خراسان حکم قدر قدرت صادر شد که امدادی از او نمایند و محمود میرزا از راه یزد عازم
آن بلد گردید. جعفر قلی خان دنبلی که به قلعه ماکو پناه برده بود دشت به دشت و کوه به
کوه می گشت، به امداد اکراد یزیدی، حسین خان برادر ارشد خود را در خوی محصور
نمود مراتب را به عرض حضرت اعلی درآوردند. ابرهیم خان قاجار از دربار معدلت مدار با
فوجی از سواران نیزه گذار (نظم):

هر یکی را خنجری چون شعله آتش بدست هر یکی هر باره چون سد اسکندر سوار
آن به مردی داده راه بیجن و افراسیاب وین بجستی برده گوی از رستم و اسفندیار
به دفع اشرار نابکار مأمور شد و بعد از رسیدن بدان دیار حسین خان از خوی به وی ملحق
آمد از پی ستیز جعفر قلی خان بیرق جدال و سنجق راست کرد و او نیز صف ستیز آراست
(فرد):

نفیر دلبران برآمد به اوج بهر گوشه می رفت خون موج موج
و چون ابراهیم خان چندین ساعت دست به آلات حرب گشاد، جعفر قلی خان روی به

فتح‌علیشاه □ ۸۹

انهزام نهاد، بسیاری از لشکرش اسیر و دستگیر گردیدند، چنان که حضرت صاحبقرانی به الهام ربانی این فرد را دز آن مقام فرمودند (فرد)

عیب است که بال و پر گشاید در جرگه شاهباز عصفور
بعد از چند گاه حسین قلی خان قدم از دایره هستی بیرون نهاد، جعفر قلی خان طاقت از دست داد، خوی را متصرف شد. عریضه ارادت فریضه به حضور اعلیٰ عرض کرد، حکم اقدس چنین صادر شد که اگر پسر خود را بدین درگاه فلک خرگاه فرستاد [ی] باعث اطمینان ماست و الا فلا.

وقایع سال یکهزار و دویست و چهارده سال سیم
جلوس خسرو کیکاوس سکندر کوس

اما چون آفتاب عالم تاب روی برج شرف نهاد و لشکر شتا از طلعه سپاه ربیع پشت به هزیمت داد و لاله عباسی در صحن چمن چهره افروخت، خس و خار خزان از آذر رخسار گل حمرا بسوخت (شعر):

تنور لاله چنان برفروخت باد بهار که غنچه غرق عرق گشت و گل به جوش آمد
بعد از جشن عید سعید سلطانی رأی خاقان بر این قرار گرفت که شاهزاده آزاده کامکار و ملک زاده فریدون فر فلک اقتدار را که نو نهالان چمن عظمت و جلال بود و دوحه بوستان سعادت و اقبال شمس فلک گیتی ستانی و قره باصره جهانبانی شهریار بن شهریار و السلطان بن السلطان عباس شاه که به جودت طبع و داب ادب و شرافت حسب و نسب از دیگر ملک زادگان برتر و بهتر بود (بیت):

بحر شهی است پر زلالی شاهوار لیکن نکرده دست قضا چون وی انتخاب
به سعادت و اقبال ولیعهد دولت ابد مدت فرمودند و سلیمان خان قاجار را با فوجی از ترکان رزمجوی و انبوهی از شیران تندخوی ملتزم رکاب آن حضرت ساختند که آذربایجان را از وجود مخالفین پرداخته نماید و نواب حسینقلی خان از سمنان هوای خراسان کرده چاکرانش او را از این حرکت منع نموده به عرض اقدس درآوردند که سمنان کفاف اخراجات او را نمی دهد؛ لهذا بلده کاشان به او مرحمت شد.

چون رشته عمر شاهرخ شاه از هم پاشید، نادر میرزا ولد او عازم افغانستان گردید و

در آن بلده به سر می برد تا این که خبر وحشت اثر خاقان کیهان مقرر در خراسان منتشر شد. ولی خان با سپاهی که به حکم شاهنشاه حافظ آن بلد بود، روی به دارالخلافه آورد و نادر میرزا ولد شاه رخ که از بیم جان در بیغوله های هرات با غول های افاغنه با هزاران تعب شبی به روز و روزی به شب می آورد فرصت غنیمت دانسته خود را به مشهد مقدس و ارض اقدس رضوی علیه التحیه و الثنا رسانید و در آن زمین خلد آئین سبب فساد و فتنه گردید، اگر چه بعد از نزول از روی خدمت عرایض مبنی بر قبول اطاعت به پایه فلک مایه ارسال داشت، لیکن از حرکات او نسیم صدق و اخلاص به مشام امنای دولت گردون مناص نمی رسید لهذا لشکر بی حد و مر به التزام خدمت خسرو با افسر چون سیلاب بلا و طوفان فنا جوشان و خروشان از راه جاجرم و اسفراین بصوب خراسان خورآسان روان شدند. صادق خان شقاقی را با حسین خان قولر آقاسی و هزار سوار جرار به تسخیر چناران و دستگیری ممش خان مأمور نمود و چنین حکم فرمود که اگر ممش خان از راه بندگی و سرافکنندگی قدم اطاعت پیش نهد به امید الطاف شاهانه و اعطاف خدیوانه مطمئنش سازید و به مضمون این بیت مترنم شوید.

این درگه ما درگه نومیدی نیست صد بار اگر توبه شکستی باز آ
اگر خفاش وار از دیدن آفتاب سلطنت دیده فروپوشد و بخت بد دامنش را سخت گیرد قلعه ای را محصور و راه خروج و دخول او را مسدود کنید و منتظر حکم ثانی باشید و عساکر خسرو بهرام غلام از منزل بام کوچ بر کوچ وارد حوالی نیشابور شدند، چون اهل نیشابور دیده امیدشان از نور مرحمت کور بود محصور شدند. جعفر قلی خان با پسرش روی به کعبه نجات آورد، اهل قلعه آتش فتنه شان بیشتر از بیشتر شد. جعفر قلی خان خود ملتزم و متضمن گردید که اهل قلعه را به اطاعت هدایت نماید. بعد از ورود، دود فساد از دل بدنهاد خویش گشاد و حکم به استعمال آلات حرب داد. حضرت اعلی را بحر قهر به جوش آمد و موج به اوج رسانید. به حکم حضرت اعلی طلسم جسم پسر او را به ضرب تیغ آهن خای درهم شکستند و به نظر پدر بی مهرش رسانیدند و حسینقلی خان بیک که یکی از بنی اعمام جعفر خان بود به خلعت سنگین تنش را رنگین ساختند و سپاه به حکم شاهنشاه به تسخیر قلعه پرداختند. پس از چهل روز که از ضرب توپ و تفنگ جگر سوز روز صبرشان شام شد و کوکب طاقشان نهان در غمام ظلام به دستیاری حاجی روح الامین که از فضلی آن سرزمین بود به جاده اطاعت قدم نهادند و ابواب بندگی را گشاده اهل آن

بلد عفو گردیدند و ملاعلی اصغر ملاباشی به سفارت رفته جعفرخان را آورده خلعت عفو و منشور ایالت نیشابور بدو مفوض آمد و تراب‌خان بروجردی با ابوابجمعی خویش حافظ نیشابور شد و صادق‌خان شقاقی چون با لشکر کثیر به تسخیر چناران و دستگیری ممش‌خان روان شد، بعد از نزول به آن حدود، نظر به خبائث باطن که در آن نمک به حرام محقق بود و افعالش شاهدهی است صادق و کردارش دلیلی است ناطق (مصراع)

گواه عاشق صادق در آستین باشد

ممش‌خان را به مشهد مقدس روانه نمود. صید مقصودش به سنگ‌اندازی آن مفسد جاهل از دام تمهید پریده و آشیانه در شاخسار امان گزید و این عبارات را به نوع صدق به عرض اقدس رسانید. حکم چنین صادر شد که ماندن او در چناران صورتی ندارد، او نیز به لشکر جان محمدخان که در حوالی ارض اقدس است پیبوند و موکب قیامت آشوب علی سبیل التعجیل حصار مشهد مقدس را محصور نمود. بعد از چندی یورش را مصلحت ندید عازم دارالخلافت گردید. در منزل چناران میرزا محمد شفیع صدر اعظم را به جهت آوردن صبیّه امیر گونه خان افشار برای نواب شاهزاده آزاده حسینعلی میرزا روانه کرد و امرای خراسان هر یک علی قدر مراتبهم مخلع و مرخص شدند.

نواب مستطاب السلطان عباس شاه چنان که ذکر شد برای انتظام امور آذربایجان از درگاه شاهنشاه مأمور شده بود بعد از نزول به آن بلد فتح‌های نمایان و ظفرهای بی‌پایان از او صادر آمد، چنان که در احوال آن حضرت در مقام خویش بی‌کم و بیش مرقوم قلم شکسته رقم خواهد شد.

اما محمود میرزای افغان بعد از رخصت از حضور به تصرف ملک موروثی از راه یزد به قاین رفت و از آنجا به امداد امرای خراسان با قیصرمیرزا لوی مخالفت افراخت، چندین کثرت جدال نمود، بار اول مظفر شد، در ثانی روی به انهزام نهاده پناه به شاه مراد ازبک برد با تدارک تمام عازم طواف بیت الله گردید و کامران میرزا بعد از شکست از راه فراه به یزد آمد، از آنجا شرف آستان بوسی حضرت اعلی دریافت، بعد از چند گاه اصفهان را برای عیش و طرب و لهو و لعب مناسب دید، به حکم اقدس بدان بلد شافت. هم در آن اوان دختر امیر گونه خان را در ساعتی سعد به آسمان مجد و جلال و صبح افق عظمت و اقبال حسینعلی میرزا عقد مازجت بستند و آن پرده نشین عفت و مخدره عصمت (فرد):

شبی فرخنده‌تر از صبح دیدار هوا عنبرفشان چون طره‌بار

شرف هم خوابگی و سعادت هم خانگی^۱ شاهزاده آزاده را دریافت. در این بساط نشاط و سرور طبق های زرین و سیمین آکنده از دراهم و جواهر ثمین به اهل جهان از کهن و مهین رسید.

هم در آن زمان فرمانفرمای ممالک هندوستان به حکم پادشاه ذیجاء انگلیس، مهدی علی خان بهادر حشمت جنگ را با طرایف تحف هندوستان و ظرایف هدایای انگلیس به حضور خسرو خدم برجیس فرستاد، در اواخر شهر ربیع الاول وارد گردیدند. در خلال این احوال ایلچیان سخندان از جانب تیپو سلطان پادشاه دکن با هدایای بی شمار از آن جمله سه رنجیر فیل خوشرفتار به حضور اعلی رسید. در همان اوان خبر قتل پادشاه دکن و انتقال مملکت را به دولت انگلیس گوشزد اولیای دولت قاهره گشت. ایلچیان به موطن خویش معاودت نمودند. در اواخر همین سال الله یارخان سبزواری درخواست تفویض دختر خود نمود. میرزا اسدالله مستوفی به آوردن صبیّه او مأمور گردید.

وفایع سال یکهزار و دویست و پانزده سال چهارم جلوس خسرو سکندر کوس که از گردش فلک آبنوس اتفاق افتاد

اما چون پادشاه سیاره سپاه اعنی شمس معظم و نیر اعظم بر تخت حمل رخت بخت افکنده سبزه و سمن از پی تسخیر شهر بند گلشن گاه سمنند تاختند و گاه گاه کمند انداختند، بلبل در وصل گل، گوئی اندیشه جدائی و فصل داشت که می نالید و گل با این که در وصل بلبل بود، باز از کرشمه و عشوه و غرور معشوقیت برخود می بالید (شعر):

بلبلی برگ گلی خوش رنگ در منقار داشت و اندران برگ و نوا خوش ناله های زار داشت
گفتم اندر عین وصل این ناله و فریاد چیست؟ گفت ها را جلوه معشوق در این کار داشت

بعد از جشن نوروزی حضرت اعلی به سعادت و فیروزی همت والا نهمتش به عزیمت خراسان و تصرف آن سامان گماشته آمد. در آن زمان طره باز خان افغان به اشاره زمان شاه درانی از جانب نکودارخان^۲ وزیر اعظم به نزد حاجی ابراهیم خان دبیر معظم آمد. خلاصه

۱. متن: هم خوانگی

۲. دبلی «وفادارخان» ص ۶۳

فتح‌علیشاه □ ۹۳

مطلب این که حضرت اعلیٰ رأیات ظفر آیات را بصوب خراسان گره از پرچم نگشاید مملکت خراسان را با ملحقات آن در حق ما عنایت فرماید (شعر):

خیال حوصله بحر می‌بری هیهات چه هاست بر سر این قطره خیال‌اندیش
و حضرت صاحبقرانی به الهام ربانی در جواب زمان شاه درانی چنین مقرر داشت که
اگر این سخنان و این کلمات پریشان از روی راستی و درستی و مراد از این خیال‌اندیشی
قانون پیش است بر اهل خرد کالشمش فی وسط السماء روشن و هویدا است که
دارالملک خراسان سلاطین ایران و پدران ما را ضمیمه ممالک بود و فرد وجوهاتش در
دفاتر ما از جمله من ذلک و اگر آن کینه طلب این سخن را از روی غیظ و غضب می‌گوید
و راه مقاتله و مجادله می‌پوید به قوت کردگار عجز و انکسار از کارزار ندارم (نظم):

تو می‌دانی که من گر کینه‌خواهم نیارد کوه‌تاب یک سپاه‌هم
و گر لشکر کشم بر کشور روم نه کشور ماند و نه لشکر و بوم
و بحر غضب ظل الهی به جوش آمد به حکم اذا تغیر السلطان تغیر الزمان آفتاب
از خوف غضب آن خسرو سیاره غلام سر بر غمام ظلام کشیده فلک پیر از زندگانی طمع
برید و رسول مضمون آیه و ما علی الرسول الا البلاغ^۱ را سرانیدن گرفت، انگشت قبول
بر دیده نهاده رهپیمای موطن خویش گردید و از پیغامات زمان شاه حضرت اعلیٰ را
عزیمت توجه به جانب خراسان صورت تحقیق پذیرفت. و هم در آن اوان صادق خان شقاقی
از خباثت، خیانت او روز به روز بروز می‌کرد و در مقام حیل‌سازی و یا خون‌خویش در
بازی بود؛ لهذا در همان ایام به امر خدیو کامکار و خسرو ذوالاقتدار الم کوری را دید و
شریت ناگوار مرگ چشید.

در خلال آن احوال به حکم سلطان انگلیس فرمانفرمای ممالک هندوستان چرنال
[ژرنال] ملکم بهادر^۲ را با هدایای آن صفحات به خاک آستان معدلت بنیان شهریار که
فلک پیر تا دیده گشوده از تماشای او نغنوده و هر صبح و شام برای کسب شرف رخ بر
آن درگاه سوده فرستاد و به حکم خسرو بهرام غلام در هر منزل کمال احترام از ایلچی
انگلیس به جا آوردند و بعد از نزول به دارالخلافه هدایا و نامه‌های دولت خود را به نظر

۱. سورة عنکبوت، آیه ۳۹۲

۲. سرجان ملکم

اقدس رسانیده مشمول الطاف خدیوانه گردید و عهدنامه مبنی بر دوستی مابین دولتین صورت اتمام پذیرفت. و در آن هنگام سلیمان خان و ابراهیم خان و رضا قلی خان قاجار به التزام رکاب ظفر انتساب نایب السلطنه العلیا السلطان عباس شاه برای انتظام امور آذربایجان مأمور شدند و در دوم ماه ذی الحجه اعتضادالدوله ابراهیم خان را با ده هزار نفر (بیت)

سواران گردافکن شیرگیر خروشنده با جوشن و تیغ و نیز برای مهمات صفحه خراسان نامزد نمود. ابراهیم خان مستدعی زیادتى عسکر و افزونی تحمل لشکر شد. حضرت اعلی پاسخ فرمود یا ابراهیم اعرض عن هذا^۱ آنچه سزاوار آنی از مرحمت سلطانی کامیاب شدی خذ ما اتیتک و کن من الشاکرین^۲ بعد از توجه ابراهیم خان به جانب خراسان حضرت اعلی در پانزدهم ذی الحجه از دارالخلافه حرکت فرما و لوای ظفر نگار خسرو فلک پایه گردون مایه با شکوه تمام در چمن دلفروز فیروز کوه سایه انداخت. نواب حسینقلی خان را از رکاب با سواران نیزه گذار و غازیان جلادت شعار به تسخیر سبزوار نامزد فرمود و اردوی فلک شکوه کوچ بر کوچ در مزینان فرود آمد. اهالی مزینان را غول نفسانی به کینه صاحب قرانی راهزن شد و آتش بلا را دامن زن، غافل از تقدیر کرد گاری، به تدبیر الله یار خان سبزواری و استحکام قلعه امیدوار کشتند از راه بندگی انکار کردند در اندک زمانی از ضرب توپ قلعه کوب و نهیب خمپاره های دوزخ لهیب، اهل مزینان زبان به امان گشادند و قلعه را دست دادند و گردون به این بیت رطب اللسان آمد (بیت)

قوت پشه نداری جنگ با پیلان مکن همدم موری نشی پیشانی شیران مخار
پس از فتح آن بلد آقاخان قاجار با فوجی از عساکر جلادت دثار^۳ به حفظ حصار و توقف آن بلد مأمور شد و الله یار خان اضطرار به هم رسانید. میرزا اسدالله را با صبیۀ خود به درگاه فلک خرگاه فرستاد و چنین معروض داشت که اینک هفتاد سال از عمر این حقیر گذشته باید خاطر شهریارى از احضار این بنده کمینه در گذرد که چند روزه عمر را در گوشۀ انزوا از پی توشه عقبی^۴ به سر برد، زیرا که جرأت آستان بوسی حضرت اعلی را ندارم

۱. سورة هود، آیه ۷۶

۲. سورة اعراف، آیه ۱۴۴

۳. جامۀ روئین

فتح‌علیشاه □ ۹۵

و ز تقصیرات رفته را عذری توانم گذارم مگر لطف شهریاری عذر بد کرداری ما را نخواهد
(مصراع)

چیزی نخواستم که در آب و گل تو نیست

(بیت)

از کرم‌ت دور نیست گر بپذیری عذر گناهی که داد خواه ندارد
چون به منظوق ولا علی‌المریض جرح^۱ عاقلان از بیماران هذیان را معذور دارند و
فرزانگان از دیوانه افسانه را. خسرو زمانه گفتار وی را افسانه و بهانه پنداشت و به تسخیر
قلعه سبزوار همت گماشت. باز طره بازخان افغان از جانب زمان شاه درانی با تحف و هدایا
به حضور صاحبقرانی آمد ادای رسالت را جسارت ورزید و چنین معروض داشت که بر این
بنده آشکار و هویدا است که اگر از این جانب سخنی عرض و یا مطلبی نقل شود از رقت
عقل است زیرا که (مصراع):

صلاح مملکت خویش خسروان دانند.

لیکن استدعا این است که چون اهریمن نفس جعفرخان نیشابوری و الله یارخان سبزواری را
از راه خدمت راهزن شد، جرم ایشان را کرم فرمائید و خطای آنها را عطا، نیشابور و
سبزوار را سبزه وار لگد کوب سم ستوران نفرمائید موکب اقدس بعد از نزول به دارالخلافه،
ایشان شرف اندوز حضور خواهند شد. قبول استدعای آن پادشاه جلیل‌القدر در نظر انور
جلوه گر گردید لشکر را که در معسکر همایون از حد و حصر بیرون بود مرخص فرمود و
شاهزاده محمود که در آن زمان ملتزم رکاب مسعود بود عازم مقصود گشت. حکم نافذ
الفرمان به امرای خراسان صادر آمد که در امداد او اهمال جایز ندارند. ابراهیم خان و
نواب حسینقلی خان به اردو پیوستند و امرای خراسان از حضور اقدس مرخص و به عزم وطن
بر سمنند تیز تک نشستند و موکب ظفر کوکب همه جا تا سمنان پی سپار آمد، در آن بلد
برای عیش نواب محمد ولی میرزا بزمی شاهانه و مجلسی ملوکانه آراستند. مطربان از پی
نواای بریبط برخاستند از آهنگ چنگ فلک درنگ نمود و از بلبله جام در گردون ولوله
افتاد، در زمین و زمان جوش و خروش برآمد (مصراع)
صوفی قرا به کش شد و مفتی پیاله نوش.

بعد از این سور پر سرور در چهاردهم ربیع الاول خسرو زمان و زمین به طهران قدم نهاد، از آنجا به قزوین نزول فرمود و ابراهیم خان به انتظام امور رشت مأمور گشت و در آن بلد بزم خسروانه برای عیش شاهزاده آزاده کامکار و فریدون قر فلک اقتدار نواب مستطاب قمر رقاب نواب محمد ولی میرزا آراستند و اهل بزم بعزم طرب (مصراع) نشستند و گفتند و برخاستند.

بعد از فراغ از عیش روی توجه به جانب دارالخلافه آورد و در آن اوان السلطان عباس شاه از آذربایجان مراجعت و به حضور اقدس مشرف شد.

گفتار در وقایع سال هزار و دویست و شانزده سال پنجم سلطنت خسرو با همت که به تقدیر حضرت احدیت صورت پذیرفت

اما چون آفتاب عالم تاب برای اظهار عمل به برج حمل تکیه زد، سلطان بهار با شوکت تمام به تسخیر شهر بند گلشن از سبزه لشکر برکشید و از ساغر گل مل ظفر چشید و سرکشان وی که به رخنه گری باغ بودند از سم ستوران صبا سبزه وار لگد کوب شدند (شعر)

شد ابرنوبهاری اشک ریزان گل از باد صبا افتان و خیزان
خسرو جهان بعد از جشن عید سعید به انتظام امور سلطنت پرداخت چون از اطاعت الله یارخان و جعفرخان بیات نه اثری دیده شد و نه خبری شنیده، اعتضاد الدوله ابراهیم خان قاجار و نظام الدوله سلیمان خان قاجار به نهب و غارت سبزوار و نیشابور با عساکر موفور چون مار و مور مأمور ساخت و ایشان نیز در حوالی نیشابور و سبزوار لوای یغما افراختند و آن بلد را سبزه وار لگد کوب سم ستوران ساختند. در آن اوان اعتماد الدوله حاجی ابراهیم خان شیرازی به علت مخالفت ولی نعمت کوری را دید و لذت مرگ چشید. محمد قاسم بیرانوند که از دراویش مارگیر بود در این اوان نواب حسینقلی خان را در بلده کاشان به سلطنت ارشاد کرد آن ساده لوح به مفاد شعر خواجه (شعر)

بر در میبکده رندان قلندر باشند که ستانند و نهند افسر شاهنشاهی
گفتار آن مجهول النسب و کردار آن بلاحسب را از کرامات و خوارق عادات پنداشت،

خالی از مضمون آیه شریفه ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء^۱ باز بنای شهر یاری گذاشت. بعد از پریشان ساختن اهالی کاشان روی توجه به جانب دارالسلطنه اصفهان آورد، به شهرت اینکه نظام الدوله حاجی محمد حسین خان به حکم خسرو زمان و زمین از ایالت اصفهان معزول است و نواب محمد تقی میرزا منصوب، علی الفعله به شهر درآمد و حاجی محمد حسین خان تختی از طلای احمر و مزین به در و گوهر موسوم به تخت طاوس برای خسرو کیکاوس علم سکندر کوس درست می نمود جمله را نهاده قدم به جاده فرار گذاشت و اهالی اصفهان وقتی از شیادی استحضار یافتند که کار از دست رفته بود و تیر از شست. نواب حسینقلی خان در سعادت آباد نزول نمود سکه بر زر زد و افسر بر سر نهاد. چون این خبر گوشزد خسرو کیهان مقرر شد جان محمدخان و حسینقلی خان قاجار [دولو] را با جمعی از عساکر خنجر گذار به حرب نامزد ساخت و خسرو گردون اساس السلطان عباس شاه با میرزا محمد شفیع صدر اعظم در دارالخلافه برای حفظ سرحدات نهاد و موکب شهر یاری عازم اصفهان گشت. از ری الی اصفهان که هشت منزل است چهار روز طی کرد. آن گاه چون آتش بلا به کنار زنده رود سرخوش فرود آمد و از نواب حسینقلی خان نام و نشانی ندید. چون اموال وی در قلعه اصفهانک بود ابراهیم خان قاجار به تسخیر و دستگیری آن قلعه مأمور شد و موکب اقدس به سمت گلپایگان که از وی نشان داشت تعاقب کرد و اهل آن حدود به خاکپای اقدس چنین عرض نمودند که بعد از فرار از اصفهان روی به دیار بروجرد آورد و از اهل آن بلد نیز کسی به آن بوالهوسان فریادرسی نکردند. چون سلسله کار را از هم گسیخته دید به حدود کرمانشاهان گریخته و موکب اقدس نیز چون سیل خروشان از گلپایگان به جانب کرمانشاهان روان شد و نواب حسینقلی خان چون اهل آن دیار را یار ندید؛ بلکه در سینه ایشان کینه خود یافت از شدت هراس اسباب و اساس خود را نهاده با دل پر الم و سینه با غم به معصومه قم شتافت و موکب خسرو جم خدم در اواخر ربیع الاول به دارالامان قم نزول اجلال فرمود و چون عازم زیارت رواق فلک طاق بضعة بتول و سلاله رسول گشت در صحن اقدس و رواق مقدس نواب حسینقلی خان با دل پر غم سر بر قدم پادشاه اعظم نهاد و چندان سیل خونین از دیده بر جبین گشاد که حضرت اعلی را عرق حمیت اخوت در حرکت آمد از روی مرحمت به دست موهبت سرش را از

۱. سورة الحديد، آیه ۲۱ و سورة الجمعة، آیه ۴

خاک برداشت به اوج افلاک افراشت آری (بیت)
 چه تیره شود مرد را روزگار همه آن کند کش نیاید به کار
 چون حضرت اعلی از روی رأفت و مرحمت و نظر به آیه کریمه و الکاظمین الغیظ و
 العافین عن الناس^۱ از جرم حسینقلی خان درگذشت به خواهش وی و به استدعای ملکه
 آفاق حکم قدر قدرت صادر شد که در رواق حضرت معصومه به عبادات مشغول باشد و
 جمعی از طایفه بیرانوند و آجر- لوی متواضین سریند که خمیر مایه فساد بودند گرفتار کمند
 لشکر عدو بند گشته و به حکم اعلی از کشته ایشان پشته ها برپا شد. آری (مصرع)
 پادشاهان از بی یک مصلحت صد خون کنند.

و ظل رأیات ظفر آیات خسرو دریا دل فلک پایه را به دارالخلافه سایه انداخت و چون
 نواب حسینقلی خان در بلده قم باز خود را باز می پنداشت و عزم پرواز داشت حکم چنین
 صادر شد که از بلده قم انت معزول فقم و او را با عیال و اطفال در یکی از قراء شمیران
 مکان دادند و الله یارخان سبزواری چنان که محاریاتش مذکور شد بعد از ستیز بسیار و
 خون ریزی بی شمار گردون با وی از روی شقاق و نفاق شتافت و طاقت خود را طاق یافت،
 روی اطاعت به آستان فلک پاسپان نهاد، از پی نفع دنیا و عقبی به پایه خرگاه آن وارث
 کی آمد آری (شعر)

یار بردارد ز چشم روزگار افتاده را بر ندارد روزگار از چشم یار افتاده را
 به توسط السلطان عباس شاه جرایمش عفو شد و قریه اشتهاورد قزوین برای مدد معاش او
 مرحمت آمد (مصرع)

دولت درین سرای و گشایش درین در است.

گفتار در مجملی از عقاید عبدالوهاب و رفتار عبدالعزیز شیخ اعرابی

بدان که عبدالوهاب یکی از جمله اعراب است و در آغاز عمر در نواحی بصره نزد
 بوجهل نشانی، به محمد مشهور رفته، آری (مصرع)
 بر عکس نهند نام زنگی کافور.

۱. سورة آل عمران، آیه ۱۳۴

در نزد وی چندی تحصیل کرده چون خباثتش کمال نیافت به دارالسلطنه اصفهان شتافت عمری در مساجد و مدارس به تحصیل نحو و فقه و اصول مشغول گردید و اعتقادش این شد که بعد از حضرت خیرالمسلین قرآن مبین کافی است. چندی خلفای راشدین خلیفه بودند و عمری ائمه اثنا عشر علیهم صلوات الله الملك الاکبر چون مجتهدی بگذرد، دیگری به جای وی آید و از کلام خدا استخراج مسایل نماید و به مردمان اعلام فرماید و دیگر ساختن عمارات و قباب عالیه بر قبور و مزارات شریفه ائمه اطهار و برگزیدگان کردگار بی جا است، زیارت ایشان و طواف آن قبور عظیم الشان، بی پا ساختن مهر از تربت و نماز بر آن بدعت دین است و مثل افعال کافرین که حق تعالی فرماید به دست خویش بت سازند و گویند هولاء شفعاؤنا عندالله^۱. خلاصه پس از اعتقاد بدین سخنان از اصفهان روی به حجاز آورد و طایفه بی تمیزی که بزرگ ایشان عبدالعزیز بود دعوت کرد و چون عبدالعزیز را نیز در سر هوای سروری بود و می دانست که اختراع دین باعث اجتماع خلق است لکن جدید لذت خاصه عوام کالا نعام را که چیز تازه نزدشان لذت بی اندازه دارد، اگر چه اختراع دین باشد و بازار را آشفته می خواهند اگر چه خونریزی و کین. خلاصه عبدالعزیز دین عبدالوهاب را قبول کرد و اعراب را بدین مذهب دعوت نمود، جمعی کثیر به دورش گرد آمدند و در درعیه حصاری متین و حصنی حصین بنیاد نهاد. پس از وفات وی پسر ارشدش سعود به جای وی تمکن نمود، چندین بار لشکر بی شمار به نجف اشرف برای تخریب وی کشید به علت متانت قلعه و رشادت اعراب شیعه از خزاغه و غیر آن تیر تدبیرش به سنگ آمد و چون از هرج و مرج الوار و ظلم نادرشاه افشار جمعی کثیر از اهل ایران از امیر وفقی در روضه گردون سریر حسین بن علی علیه السلام جمع شده بودند، در روضه فلک رفعتی که جبرئیل از پی قرب خداوند جلیل مدام با ملایک بالتمام صلوات و سلام بر آن برگزیده خداوند احد و نور دیده احمد می فرستد و مسیح با زبان فصیح همیشه ورد تسبیح پیشه دارد و ادیس به تدریس و تقدیس مشغول تا مقبول درگاه احدیت شود؛ زایرین از خبث طبیعت و ناپاکی طینت خالی از مضمون فرد خواجه (فرد)

در مجلسی که خورشید اندر شمار ذره است خود را بزرگ دیدن شرط ادب نباشد

آن بد پیشه گان از خدا و رسول اندیشه ننمودند، شراب مدام و گردش جام را پیشه ساختند و حضرت ربّ العزت به منطوق اِنَّ الله یمهل و لایمهل به تیشه ظلم وهابی ریشه وجود ایشان را از پیشه هستی برکند آری. (مصرع)

همه جادوش بدوشند مکافات عمل.

قوله تعالی ولولا دفع الله الناس بعضهم ببعض لفسدت الارض^۱ سعود وهابی با وهابیان بر اسب همت نشست و برای خرابی کربلا کمر همت بست. در ماه ذی الحجة در کربلا و آن سرزمین کرب و بلا شور عاشورا برپا شد، ضریح سیمین عرش برین آن حضرت را به ظلم صریح از هم گسستند، دستها بستند و پایها شکستند، تیغها کشیدند و سرها بریدند و سینهها دریدند الاعراب اشد کفرأ و نفاقأ^۲ خلاصه کلام وهابیان در آن آستان ملایک پاسبان از علما و عرفا از زایر و سایر قریب به پنج هزار کس مقتول ساختند (فرد)

آتش چه به نیستان فروزد با هم تر و خشک را بسوزد
بعد از این مقدمه اسمعیل خان بیات از دربار معدلت مدار بطعن و ضرب سلیمان پاشای والی بغداد مأمور گردید و در منشور چنین ثبت افتاد که اگر احیای دولت عثمانیه و والی آن اهالی از کازار آن بد روزگاران عجز و انکسار دارد و از طنطنه لشکر و کوکبه عسکر خلل در دل راه نمی دهد، عرض افتد که به قوت کردگار از لشکر بی شمار و لوای ظفر آرای و ینصرک الله نصرأ عزیزأ^۳ قوم عبدالعزیز را از جنگ و ستیز گریز و هم در یک دم ایشان را در هم و برهم زنم و سلیمان پاشا در جواب چنین عرضه داشت که از دولت عثمانی حکم سلطانی به جمع عسکر و پریشانی آن بد سیر شده حاجتی به زحمت سپاه ایران نیست. نزدیک بود از قوه به فعل آید، سلیمان پاشا بدار بقا جایگاه ساخت نایره فساد آن بد نهاد بالا گرفت.

۱. سوره بقره، آیه ۲۵۱

۲. سوره توبه، آیه ۹۷

۳. سوره فتح، آیه ۳

گفتار در وقایع سال نیکو فال هزار و دویست و هفده سال ششم جلوس خسرو
انجم حشم کواکب خدم به زبان قلم بیان می گردد

اما چون خورشید در فلک مانند جمشید ملک از خلوت سرای حوت بر تخت فلک
رفت حمل تکیه فرمود تجدید جلوس میمنت مائوس نمود دیگر باره جهان پیر جوان شد و
صحن چمن رشک جنان. (نظم)

از پی خنده دهان غنچه خاموش گشود از پی جلوه عصا نرگس بیمار گرفت
خاک از بوی سمن رایحه عنبر جست باغ از برنو گل گونه گلنار گرفت
لرزه بر بیکر بید از نفس باد شمال چون تن دشمن شه در صف بیکار گرفت
خسرو اردی بهشت به تسخیر ارض اقدس چمن از سبزه و سمن لشکر برداشت و شاخ گل
سپر از برگ و از غنچه بر سر ترک گذاشت. ابر چون شیر دلیر جوشان شد و عرعر چون
ترک سترگ خروشان و حضرت اعلی جشنی به خاطر خواه بیاراست و پس از آن چون
مملکت خراسان که مملکتی است وسیع و اقلیمی فسیح کلاً به حیطة تصرف اولیای دولت
قاجاریه آمده بود به جز مشهد مقدس که نادر میرزا بر آن دیار اقتدار داشت. در آن اوان
امرای خراسان عریضه ها عرضه داشتند که باید در این نوبت به همت حضرت احدیت آن
بلد را به تصرف در آرید و برای حرکت اقدس به مشهد مقدس جد تمام و جهد مالا کلام
نمودند و خسرو زمانه گفتار آن فرزندگان را در میانه بهانه ساخت در نهم ربیع الاول اردوی
فلک شکوه مانند کوه البرز با نیزه و گرز و دوران فریبرز بصوب خراسان روان شدند و
ابراهیم خان قاجار قبل از حرکت به جانب آن مملکت مأمور موکب حضرت اعلی چند
روزی در چمن رادکان توقف نمود و در آن چمن امرای خراسان کلاً و طراً به خاک
آستان ملایک پاسبان مشرف گردیدند و از نوازشات فرق مباهات بر افلاک کشیدند.
جمله کمر جان نثاری را بر میان بستند (مصرع)

چشم بر حکم و گوش بر فرمان.

سلیمان خان قاجار و حسین خان قاجار با سواران جرّار به چناران مأمور و شاهزاده
محمد علی میرزا با اسحق خان به خاطر خواه مبارک و فوجی از لشکر با نیزه و بلارک به
اسم یزک، قبل از حرکت اردوی با شکوه به ارض اقدس مقرر و موکب شهریاری با لشکر
قیامت نشان و عسکر شرارت فشان چون پیل دمان جوشان و چون شیر ژیان خروشان همه

جا کوچ بر کوچ در خارج قلعه مشهد رضا علیه التحیه و الثنا فرود آمد. نادر میرزا محصور شد و لشکر به محاصره مأمور از صدمه لشکر دشمن روز روشن در نظر نادر میرزا و محصورین دود کلخن نمود. مدت احاطه قلعه به طول کشید اهالی ارض اقدس از برای دانه برنج به رنج و از عدم قوت قوت نفس کشیدن نداشتند. کار به جان و کارد به استخوان رسید علامه العلما میرزا مهدی مشهدی را که عالمی کامل و کاملی عالم بود از پی استخلاص اهالی آن بلد روی به آستان عدالت بنیان آورد، عرایض را در محفل فلک مماثل عرضه داشت و متضمن خدمت اهل مشهد شد تیر آرزویش به هدف اجابت رسید حضرت اعلی دست از محاصره کشید عازم دارالخلافه گردید. در آن زمان به عرض رسانیدند که محمود میرزای افغان به اسم و شهرت این که از پادشاه قاجار استمدادی دارم ملک موروثی را متصرف شد و قیصر میرزا با فیروز میرزا از بیم جان هرات را گذاشته پناه به درگاه فلک خرگاه آورده و در آن اوان ملکه زمان و مهدعلیای دوران والده حضرت خاقانی به مرض جسمانی مبتلا شد و به حکم آیه شریفه اذا جاء اجلهم لا یستأخرون ساعة ولا یستقدمون^۱ پیک اجل در رسید داعی حق را لبیک گفت. حسب الوصیت نعش مطهر آن مرحومه را در جوار امیرالمومنین به خاک نجف دفن کردند (شعر)

جانی که بدل به سرکه گردد می ناب بی شبهه گنه شود مبدل به ثواب
و قیصر میرزای افغان آستان حضرت اعلی را از حوادث روزگار کعبه نجات یافت با احرام تمام به کعبه حضور شتافت و محمود میرزا با امرای افغان بنیاد بد سلوکی نهاد جمعی از ایشان به عرض و داد آمدند. لهذا قیصر میرزا به تسخیر قندهار و دیار کابل از محفل فلک مماثل مرخص شده به امرای خراسان حکم صادر آمد که در امداد او اهمال نورزند.

گفتار در اتفاقات خیریت علامات یک هزار و دویست و هیجده سال هفتم سلطنت

اما چون خاتون یغما به جانب دارالمرز حمل لوای حرکت بپاساخت لشکر سلطان بهار با عسکر خسرو دی از پی تسخیر ارض اقدس چمن به کینه پرداختند، پس از کوشش و

۱. سورة اعراف، آیه ۳۴

فتح‌علیشاه □ ۱۰۳

کشش از خنجر سبزه و شش بر سه بر که خسرو دی بی روح شد و از هجوم سپاه ابرآذاری و قلعه کشائی جنود ریخ بهاری شهر گلشن مفتوح پس از آن (شعر)

گل سوار آمد بر مرکب یاقوتین لاله در پیشش چون غاشیه وار آمد

و حضرت خاقانی پس از ادای جشن سلطانی با شیران ژیان به سمت طبرستان و گوشمالی یموت و کوکلان ساکن آب گرگان روان شد و چون در استرآباد آن خسرو با عدل و داد قدم نهاد برای چاره سرکشی ایشان اندک اشاره فرمود، گرگان جنگی نشان و شیران نهنگی توان در دشت گرگان نخجیر جویان شدند. اهالی گرگان از رشادت نهنگان جنگی توان گله اندر گله در سلسله آمدند، گله اغنام و رمه‌های اغنام غنایم شیران یله (فرد)

چیت خود الّا حق این ترکمان زیر پای نره شیران ژیان

بعد از گوشمال آن فرقه جمعی گروی شدند و قومی ملازم. از آنجا موکب اقدس چهل روز با تخت فیروز در چشمه علی بلاغی مشغول عیش بودند، از آن پس به دارالخلافه قدم نهادند. در آن اوان حسین خان قاجار سردار خراسان که به تسخیر مشهد مقدس و گرفتاری نادر میرزا از جانب مأمور قدوم میمنت لزوم همایون نواب محمد ولی میرزا والی سمنان را مبارک و میمون یافت، عریضه عرضه داشت و نواب شاهزاده با سپاهی بدان جانب رأیت حرکت افراشت و در بلده نیشابور توقف فرمود. حسین خان را به حرب مأمور نمود و خوانین خراسان به اتفاق حسین خان هر کدام از پی ننگ و نام رکنی از ارکان حصار را محصور کردند و هر یک جد و جهد تمام می نمودند که در تسخیر قلعه مشهد لاحق آیند و با خاطر خواه موافق و اهل قلعه چندان که توانستند توپ و تفنگ انداختند و به استعمال آلات جنگ پرداختند. چون کارشان به تنگ آمد و از گرانی شیشه صبرشان بر سنگ، دانه‌ای غله در قله کوه به آشیانه نیافتند و قطره‌ای آب در چشمه‌ها و کهریز بلکه در چشم‌ها نیز ندیدند. نادر میرزا چون اسباب تحیات را مسدود دید و اوضاع چاره را به یک باره مفقود و تحریک این فتنه را از جانب جناب حقایق مآب و دقایق انتساب تحریر کامل و مدقق فاضل میرزا مهدی دانست روی به روضه امام ضامن آورد. چون خدمه بجهت محافظت آن مکان درهای آستانه را بسته بودند آن ذو ذنب بی ادب از غایت ضلالت و علت جهالت با لشکر چون نجوم به آستانه هجوم آورد، در را به ضرب گرز و عمود درهم شکست. میرزا مهدی در سر نماز روی نیاز به درگاه بی نیاز آورده بود، نادر کافر در رسید چندین زخم کاری از شمشیر و تیر بر آن شیر پیر زد و خود در حال بر اسب بادپیما سوار

روی به چناران آورد. در بین راه عساکر او را گرفته به نزد حسین خان آوردند و حسین او را با عیال و اطفال به دارالخلافه فرستاد و میرزا مهدی از زخم کاری نادر میرزا از این جهان روی به روضات جنان آورد و حضرت اعلی، نادر میرزا را به علت رو سیاهی که با خاندان رسول نموده بود با برادرانش به ضرب خنجر آبدار به دارالبوار فرستاد و فرزندانش [را] از حلیه بصر عاری ساخت و گوشه نشین کنج عزلت و خواری.

گفتار در وقایع سال هما یون فال هزار و دویست و نوزده سال هشتم جلوس میمون حضرت فریدون که به تقدیر خداوند بی چون از پرده بیرون آمد.

اما چون به حکم سبحانی شاهباز آسمانی به آشیانه حمل به پرواز آمد، سلطان بهار از پی تسخیر ایروان بستان کمیت شجاعت در تک و تاز آورد، لاله عباسی چهره افروز شد و مخالفان وی سیه روز و بلبلان خوش الحان که از جفای شتا آشیانه صبر ویران و پشت از بار غم دو تا شده بود روی به درگاه سلطان بهار نهادند و بر شاخ عزت و اعتبار خیمه زدند و پس از انقضاء جشن نوروزی چون امیرالامراء العظام محمدخان ایروانی به حکم سلطانی در بلدة ایروان حکمران بود، گاه گاهی به علت گمراهی از طوق اطاعت شاهنشاهی سر می پیچید و پیرامن وجوهات دیوانی نمی گردید و با اهل ایروان (شعر)

درشتی و بد خوئی آغاز کرد در فتنه بر مملکت باز کرد مراتب به عرض در آوردند. نایب السلطنة العلیا السلطان عباس شاه با اثاث سلطنت و سی هزار سوار و پیاده و چندین عراده توپ قلعه کوب به تقدیم خدمت مأمور آمد و میرزا محمد شفیع صدراعظم و سلیمان خان قاجار و سایر خوانین آذربایجان ملتزم رکاب آن حضرت شدند، اما چون نایب السلطنة با عساکر آتشفشان سرخوش به مملکت آذربایجان قدم نهاد، از قدوم میمنت لزومش آذربایجان رشک جنان شد و منشور قضا دستور به محمدخان ایروانی ارسال داشت و حکم به اطاعت فرمود. مشارالیه از راه نادانی تقریر پریشانی نمود که بر آن خسرو گردون سریر معلوم آمد که قبول اطاعت سلطانی ندارد لهذا به جانب ایروان روان و محمدخان نامه به اشپخدر سردار روس که به قوت پنجه گنجه را به حیطة تصرف در آورده بود و اهالی گنجه را از شکنجه به ستم رنجه داده ارسال داشت و تحریک به حرب آن شهریار نمود. اشپخدر با سپاه روس عازم حرب شدند. ما بین اشپخدر

فتح‌علیشاه □ ۱۰۵

و لشکر ترک دو بار مقاتله بزرگ و مجادله سترگ رو نمود، به تفصیل در احوال السلطان عباس شاه مرقوم می‌شود. چون نصرت احدیت با سپاه آن حضرت بود، محمدخان گردن به طوق اطاعت کشید پسر خود را از پی خدمت با هدایای بی‌حد و مر به حضور آن نیک سیر ارسال داشت، مقبول نظر کیمیا اثر اوفتاد. پس از آن جزئی شکست به لشکر نایب السلطنه روداد، در چمن سلطانیه به عرض شاهنشاه جهان در آوردند. اسمعیل بیک دامغانی قبل از حرکت مأمور آن بلد شد و از تعاقب وی موکب خاقانی در جنبش آمد از پی جدال روس مرس فرس را از ارس کشانید و در سه فرسنگی ایروان با نهنگان جنگی توان به اردوی السلطان عباس شاه نزول اجلال فرمود. السلطان عباس شاه در مقدمه حرب با لشکر کینه طلب که روز دشمن شب می‌ساختند حرکت فرمود و موکب شاهنشاهی پس از آن به حرب سپاه روس عازم گشت و در خارج قلعه ایروان آن روز تا شب دو سپاه در تعب جدال بودند. چون شب شد هر یک به آرامگاه آسودند و بعد از چند روز دیگر باره جدال نمودند. آن طایفه شوم به یکبارگی معدوم شدند، اسیر و دستگیر گردیدند و موکب حضرت اعلی در حرکت آمد. محمدخان ایروانی و کلب علی‌خان کنگرلو به حضور صاحبقرانی مشرف شدند در ازای زحمت رحمت دیدند، پسر محمدخان ملتزم رکاب گردید. از آنجا اردوی کیوان شکوه کوچ بر کوچ به دارالخلافه طهران نزول اجلال فرمود. اما چون سابقاً نگاشته آمد که چرنال ملکم بهادر از هندوستان به آستان ملایک پاسبان به سفارت آمده بود بعد از مراجعت حاجی خلیل‌خان قزوینی از جانب اقدس به اتفاق ملکم بهادر عازم رسالت هندوستان گردید چون به بندر بنبائی [بمبئی] رسید وزیر انگلیس [لرد ویلزلی] دویست نفر سالدات هند را از جهت تعظیم و احترام او به استقبال فرستاد یکی از ایشان تفنگی بی‌موقع خارج از نظام انداخت بزرگ آنها در مقام سیاست برآمد چاکران حاجی خلیل‌خان مانع شدند. چون بالسان هم آشنایی نداشتند، بی‌جا قیل و قال برپا شد در آن بین تفنگی آتش گرفت بر سینه حاجی خلیل خورد خلیل آتش گرفت و رخ در خاک نهفت. بعد از این واقعه وزیر انگلیس، بالیوز بصره [منستی] را به جهت عذرخواهی و ادای مطلب را کماهی به حضور شاهنشاهی فرستاد. فرستاده در حالتی که موکب اقدس در چمن سلطانیه قدم نهاده بود شرف اندوز شد، بعد آنکه دعای دولت را به مضمون این دو بیت ادا نمود. (بیت)

ای خسرو زمانه که از روی معدلت مسند فراز گنبد اخضر نهاده‌ای

باد ابلق زمانه تو را رام گر ظفر صد داغ بر جبین سرمه خور نهاده‌ای
ادای رسالت را جسارت ورزید تقدیر کرد گاری و روسیاهی خود را به حضور
شهریاری عرض داشت و حضرت اعلی در جواب چنین فرمود که ما را از قضا گریز نیست
و حکم خدا ستیز نه، چون امری اتفاق افتاد افسوس دیگر چه سود یا قصاص آن قوم چه
خواهد نمود (مصرع)

که تیر گذشته نیاید بشست.

محمدنبی خان خواهرزاده حاجی خلیل خان به امور سفارت مأمور شد بعد از نزول بدان بلد
نهایت احترام از او بجا آوردند. پنج ماه در بنائی بود و یک سال در بنگاله، مراجعت
نمود. اما بعد بدان که چون میر معصوم ملقب به بیک جان معروف به ولی نعمت و مشهور به
شاه مراد پسر دانیال اتالیق ابن حکیم اتالیق بعد از پدر به حکومت ماوراءالنهر نشست کمر
همت به ظلم و کینه رعایای مرو و خراسان بست. بیرام علی خان قاجار چندین بار به کارزار
آن نابکار لشکر کشید در کرت آخر مقتول گردید و امیر کبیر اعظم اعلم افهم فخر الدوله
حاجی محمد حسین خان که ارشد اولاد او بود مردی آراسته و به انواع کمال پیراسته (شعر)
در رزم چه آهن است و در بزم چه موم با دوست موافق است با دشمن شوم

به درگاه شاهنشاه شتافت رتبه‌ای که شاید و باید یافت، ندیم بزم جنت مقیم شد و
امیر آن پایه گردون سریر گردید. در آن اوان بیک جان از این جهان در گذشت. دو پسر
داشت میر حیدر، و ناصرالدین توره و مادرشان از نسل ابوالفیض خان است. میرحیدر که
مهتر بود به حکومت ماوراءالنهر نشست و ناصرالدین توره که کهنتر بود در مرو مانند سرو
کمر سلطنت بست و توره در لغت فرس قدیم به معنی شغال است، در لغت ترکی به معنی
قاعده و طرز است و یاسانامه چنگیزی را نیز توره گویند؛ لیکن حال مراد از توره درالسنه و
افواه اهالی آن بلد شاهزاده است. خلاصه کلام میرحیدر از روی تزویر و فکر، نامه به برادر
ارسال داشت و احضار حضورش ساخت. ناصرالدین فرستاده را پالهنک ستم به گردن نهاده
و به شرنک مخالفت آن سرهنگ را اذن رخصت داد و به مضمون این شعر مترنم شد (فرد):
برو این دام بر مرغ دگر نه که عنقا را بلند است آشیانه
چاره کار را جز توسل به درگاه آن خسرو زمان و زمین ندید، دست به حبل‌المتین
دولت زد نامه ارسال داشت و از جانب اقدس به نواب محمدولی میرزا والی حکم محکم
صادر شد که اگر او را به امداد حاجت باشد رخصت داری که از او استمداد نمایی.

گفتار در وقایع سال یک‌هزار و دو‌یست و بیست هجری سال نهم جلوس شهریار
که به تقدیر کرد‌گاری از قلزم تقدیر جاری شد.

اما چون شاهد روز از حمل چهره افروز شد (نظم)

دگر ره جهان ارج‌مندی گرفت زنوروز فیروز مندی گرفت
بیاراست باغ از ریاحین سپاه به عزم زمین بوس درگاه شاه
از قدوم میمنت لزوم نوروز فیروز عالم افروز ابر اشک ریزان شد و باغ رشک جنان
قمری بریط نان آمد و بلبل خوش زبان و نیک بیان غارتگر خزان از کوبه سلطان بهار از
چمن دوان و زاغ از هجوم مرغان در صحن باغ به ناله و افغان از چهره افروزی و ترک
مستوری سرو و گل غم و هم از دل فاخته و بلبل دوری جست، آن یکی را ناله زیر آمد و
آن دیگری را بم. اما چون پادشاه اعظم به مراسم نوروزی مشغول شد به سعادت و فیروزی به
اهل ایران مراحم بیکران فرمود و در آن زمان خبر طغیان محمدخان افغان در رسید و
تفصیلش آن است که محمدخان پسر اعظم خان افغان غلیجائی است و اعظم خان در اواخر
دولت احمد شاه بجهت نفاقی که ما بین غلیجائی و ابدالی شده به نزد کریم خان زند آمد و
کریم خان ایشان را در بم نرماشیر مکان داد. چون مملکت کرمان به اعتضاد الدوله عم زاده
آزاده ابراهیم خان مفوض آمد محمدخان از جانب خسرو گردون سریر امیر بم نرماشیر
شد. چون در آن بلد استقلال پیدا کرد، سر از اطاعت شهریار که در حقیقت طاعت
کرد‌گاری بود بتافت قال الله تعالی اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولوالامر منکم^۱.

مقارن آن حال قحط عظیم در آن بلد شیوع یافت. حکم به ممالک صادر شد که بدان
بلد غله و حبوبات برند و ابراهیم خان، اسماعیل خان عرب حاکم جندق را به حضور
موفورالسرو فرستاد که اقدس را از حرب آن کینه طلب استحضار دهد. اسماعیل خان عرب
مطلب به حضور عرض کرد، نوروزخان قاجار به دفع آن نابکار مأمور شد. محمدخان بعد
از استماع در آن حصن حصین تحصن جست و نوروزخان پس از ورود در زیر بم بساختن
سنگر پرداخت و لنگر اقامت انداخت، پس از چند روز محاصره بر آن مرز و بوم با لشکر
مانند نجوم هجوم آورد. محمدخان چند زخم کاری خورد، به بلوچستان فرار کرد. بم

نرماشیر در کف آن امیر دستگیر گردید، به فیروزی عنان عزیمت بجانب دارالخلافه کشید. در آن زمان نایب السلطنه العلیه با بیست هزار کس نهنگان پلنگ آهنگ با نیزه و خدنگ به جنگ سپاه روس منحوس روان آمد و موکب شاهنشاهی بعد از آن صیدجویان و تفریح کنان در چمن سلطانیه فرود آمد. پس از چند گاه حضرت اقدس اسمعیل خان دامغانی را با لشکر بی پایان به خدمت نایب السلطنه فرستاد که تابع رأی ممالک آرای قضا اقتضاء گردد، نواب علیشاه ظل السلطان را که با نایب السلطنه در یک درج و اختر یک برج بود در زنجان گذاشت و موکب اقدس به سمت آذربایجان رأیت حرکت افراشت و در آن اوان به عرض درآوردند که ابراهیم خان بنیاد نفاق نهاد [ه] خود را به دولت روسیه بسته در شیشه، شیشه اسلام را به کفر تبدیل ساخته به رسم مسیحا پرداخته، سبجه^۱ مسلمانی را به زنار بی ایمان مبدل. (مصرع)

در کفر هم صادق نئی رسوا مکن زَنار را.

از نسیم این حرکت خلاف، نایره غیرت شعله ور شد و شعله غضب خسرو با افسر سر به سپهر اخضر فرامین موکده به نواب نایب السلطنه صادر شد که از ارس فرس گذرانند، قلعه شیشه را به سنگ شجاعت درهم شکنند. السلطان عباس شاه حسب فرمان روان شد. جمعی از سپاه روس با وی بنای مجادله گذاشتند بعد از مقاتله طاقت نیاورده روی به انهزام نهادند، بسیاری از ایشان اسیر و دستگیر گردید، همه رابه پایه گردون سریر حاضر ساختند.

گفتار در وقایع سال یک هزار و دو بیست و بیست و یک سال دهم جلوس از هزار یک و از بسیار اندک که اینک مرقوم خامه تیز تک می شود

اما چون شاه طغان چرخ در تخت طاوس حمل مکان یافت حسب فرمان سلطان بهار باد وزیدن گرفت و ابر بنیاد باریدن نهاد، بدین سبب شیشه اقتدار عساکرو وی را شکستند و ایشان قلعه کوه را از حوادث روزگار پناه جستند و نشستند. باد صباستان را از خس و خار وی رفته و سنبل طره طرار را آشفته، نستر در بستر ناز خفته، معجز عیسوی در نفس باد

فتح‌علیشاه □ ۱۰۹

بهار و از چهره گل حمرا آتش موسوی آشکار شد، بلبل شیدا پرده از کارها برداشت تا
لاله عباسی بی پرده در صحن چمن قدم گذاشت (مصراع)

مقدمش یا رب مبارک باد بر سرو سمن.

و حضرت اقدس (لمؤلفه):

از آن پس در گنج‌ها را گشاد بهر کس بداد آنچه بایست داد
چون نایب السلطنه عباس شاه از جانب خسرو گردون اساس با تیشه شجاعت به
ریشه کنی اهالی شیشه مأمور شده بود با لشکر در حوالی آن قلعه لنگر اقامت انداخت و به
حرب آنها پرداخت خسرو سکندر کوس نیز در تخت طاوس فرود آمد و بولومک سردار
روس به امداد ایشان با طنطنه نایب السلطنه جدال کرد و روی به انهزام نهاد با چند زخم
کاری از خوف شهریاری قله کوهی را از حوادث روزگار یار خود یافت و شافت، و در آن
هنگام به عرض رسانیدند که اسپنخدر سردار روس با نیزه و تیر چون شیر پیر به امداد اقوام
ابراهیم خلیل خان جوانشیر می‌آید. اسمعیل بیک دامغانی با ابواب جمعی به دفع و رفع
آنها مأمور آمد. چون موکب اقدس در تخت طاوس همدوش سپهر آبنوس بود، مهدی
قلی خان از ایروان بدین مضمون عریضه نگاشت و به صحابت رسول مرسل داشت که
محمدخان مجدداً فوجی از سپاه گمراه روس را به ایروان طلبیده و آن جماعت وارد قریه
تالین شده بودند که اسمعیل خان قاجار به اقتدار به شهر ایروان در آمد و از آن نزول
محمدخان را کار از دست رفت و بر صفحه تدبیرش شکست آمد و حضرت خاقانی
اشرف خان دماوندی را با تفنگ چیان دماوندی و کرمانی و طهران به محافظت ایروان و
دفع فتنه محمدخان ایروانی مأمور فرمود و در جواب مهدیقلی خان چنین خطاب نمود که
محمدخان را نگاهداشته خود به تمشیت امور بپردازد. (مصراع)

گهی مهر بازد گهی کینه سازد.

در آن زمان شفت یرنال روس با دوازده فروند کشتی مملو از صالداًت به تسخیر رشت و
دستگیری رشتی عازم گشت مقیمان دربار جهان مدار را این واقعه استماع شد و از این خبر
اطلاع یافتند از اثرش هولناک و از ثمرش اندوهناک شدند اگر چه (شعر)
سگ کبست رویاه نازورمند که شیرژیان را رساند گزند
ولیکن (فرد):

سرچشمه باید گرفتن به بیل چه پر شد نشاید گذشتن به پیل

لهذا میرزا یوسف مستوفی و میرزا موسی منجم باشی با فوجی از جان نثاران مأمور به محافظت آن بلد گردیدند (مصراع)

تا بینیم که از پرده چه آید بیرون.

و حکم محکم به السلطان عباس شاه صادر شد که به گنجی قدم رنجه دارد و از قوت پنجه اهالی آن بلد را بکوچاند و به مکان دیگر نشاند و نواب مستطاب نایب السلطنه حسب فرمان به گنجی روان شد جدالی با اشیخدر در بین راه نمود و به گنجی قدم رنجه فرمود، مسلمانان آن بلد را به اردو فرستاد. دیگر باره با سپاه روس قتالی کرد و از آن جا به استقلال تمام به ایروان درآمد. حاجی محمدخان قره گوزلو را به نزد حضرت اعلی فرستاد و خدمات را بالتمام عرضه داشت و حضرت اعلی در ازای این، مملکت آذربایجان که رکن بزرگ ایران است و پایه سترگ جهان به تیول ابدی و سیورغال سرمدی او مرحمت فرمود (مصراع)

حوریان رقص کنان ساغر شکرانه زدند.

و حضرت اعلی اهالی گنجی را به خاک پاک فرح انگیز تبریز فرستاد. از آن پس شاهباز رأیت ظفر طراز به دارالخلافه در پرواز آمد. اما چون شفت یرنال روس که آشفته تر از پیل مست بود و با وجود شجاعتش قوت سام و رستم بست با دوازده کشتی صالادات و توپهای اثر در در و آتشیخانه خورشید نشانه تسخیر رشت در انزلی نزول نمود و میرزا موسی منجم باشی در محلی موسوم به پیره بازار سنگرهای مستحکم بست و لشکر از یمین و یسار پیره بازار از پی گیرودارنشست (فرد)

سحرگاهان که زد چرخ به کوکب ز زرین کوس، کوس رحلت شب شفت یرنال روسی با پیاده ها و عراده ها به تصرف سنگر پیر بازار عزم کارزار جزم نمودند عساکر ظفر مآثر که در سنگرهای بسته در کمین کین نشسته بودند در جنگل به یک بار گرم جنگ و کارزار شدند. دود توپ و تفنگ به کره ناز رسید. سپاه روس چون به خود پرداختند علاوه بر هزار تن نیافتند، روی به انزلی نهادند و ابواب فرار گشادند. در مقام انصاف چنین رشادت که از قوت بازوی میرزا موسی صادر شد کس از رستم و برزو به خاطر ندارد. چون خسرو خورشید شعاع برین نزاع اطلاع یافت به میرزا موسی و آنان که در بازار جهانبازی ترک سرگفته بودند و پای ثبات افشردن انعامات وافر و تکریمات متکثر نمود و شفت یرنال روس چون در رشت کاری نساخت مقابل باد کویه لنگر اقامت

انداخت.

امرای آن حدود به حکم نایب السلطنه بر آن سپاه نامحمود مسعود شدند و در آن زمان اشپخدر از گنجه عازم شیروان گشت و مصطفی خان از نایب السلطنه استعانت جست و موکب فیروزی کوکب آن شهریار به جانب شیروان چون شیر روان. در خلال آن احوال اشپخدر از شیروان عزیمت باد کوبه کرد و آن بلد را محاصره نمود. پس از چندی با حسینقلی خان حاکم باد کوبه بنای مصالحه گذاشت. در آن بین ابراهیم خان که یکی از بنی اعمام وی بود اشپخدر را به خواری^۱ و زاری از نور جان عاری ساخت. پس از آن علی سبیل التعجیل به حضور شهریار شتافت و سر آن بد سیر را در دارالخلافه به نظر کیمیا اثر رسانید [ه] مورد مراجع شاهانه گردید (مصراع)

بفتح دگر باش فیروزمند.

چون در این محاربات کبری و مجادلات عظمی به زور دست نایب السلطنه سر دشمنان چون خاک پست شده در این احوال قلیل ذکر شد و در احوال نایب السلطنه به تفصیل مذکور خواهد گردید.

گفتار در وقایع سال یک هزار و دویست و بیست و دو سال یازدهم دولت ابد مدت
جاوید عدت.

اما چون شاه آماسیه به زور دست بر دارالسلطنه حمل نشست (بیت)
علم دولت نوروز به صحرا برخاست در چمن بلبل شوریده به غوغا برخاست
لاله نعمان در دامان کوهساران چون خون یلان بجوش آمد و مرغان در صحن بوستان
مانند نای ترکان گرم نعره و خروش و صوفی معمم نارون از روی تزویر به تسبیح و تهلیل
ذاکر شد، بدین سبب جمعی را چاکر خود ساخت و با خسرو بهار به کینه پرداخت، در دم
سبزه برای خنجر غنچه خنجر کشید، ابر مانند هژبر در ناله شد و برای دریدن شکم لاله
ژاله چکانید (شعر)

چنگل دراج به خون تذرو سلسله‌ها ریخته برپای سرو

و خسرو جم خدم در این روز نوروز به اهل عالم چندان کرم کرد که روح جم تازه شد و نام کرمش در فلک بلند آوازه. در این هنگام عبدالرحمن پاشا والی شهر زور به علت سوء سلوک علی پاشای وزیر دارالسلام بغداد به این دولت ابد مدت استعانت جست و خسرو رئوف ایلش را که قریب به پنج هزار کس می شد در نزدیک کردستان به مکان نیک مقام داد و هر روز مراجع شاهانه درباره او بروز می کرد. بعد از چندگاه میرزا صادق مروی وقایع نگار را حضرت شهریار به رسالت به نزد علی پاشا والی بغداد فرستاد. در منشور چنین ثبت افتاد که چون مدت صد سال است که سلسله بابانیان^۱ به شهرزور با منشور پاشایان بغداد مأمورند، سلسله قدیم اند و مانند چاکران در آستان دولت عثمانیه مقیم. آن جناب اگر خواهد به یکباره ورق دولت ایشان را پاره کند با رسم انصاف منافی است. چون به این دولت توسل بسته عذر گناهش همین کافی و اگر جز این پیشه سازی پس از این از روی خلاف رسول تهیه مضاف است و رسالت صغیر خدنگ سینه شکاف (مصراع) گفتیم والسلام علی تابع الهدی.

میرزا صادق بعد از نزول به آن دیار و علی پاشا پس از استحضار به ظاهر چنین می گفت. مرا نه آن مایه که از سخن آن خسرو فلک پایه در گذرم ولیکن اجرای حکم شاهنشاه را در عهد تعویق می اندخت و در باطن به خیال این که سپاه نصرت مأنوس را از طرفی با روس مجادله است و از جانبی با قندهار و افغانه آن دیار گیر و دار است البته اردوی همایون از مردان کارزار خالی است. (شعر)

هر بیشه گمان مبر که خالیست شاید که پلنگ خفته باشد
بدین خیال محال با سی هزار لشکر و چندین توپ اژدر در از بغداد با سینه پر شقاق و دل مملو از نفاق اهل عراق از راه ذهاب در منزل طاق نزول کرد. چون این خبر گوشزد خسرو آفاق شد نواب مستطاب فلک رقاب شاهزاده والاجاه و ملک زاده گردون دستگاه محمد علی میرزا با چندین تن از امرای اعظم و امنای معظم من جمله ابراهیم خان و محمد علی خان شامبیاتی و نوروزخان ایشیک آقاسی باشی و فرج الله خان نسقچی باشی و امان الله خان والی کردستان و چندین هزار لشکر از سواره و پیاده با چندین عراده توپ در نهایت استقلال به جدال علی پاشا مأمور شد و نواب شاهزاده آزاده بعد از طی منازل و قطع

۱. طایفه بابان از طوایف کرد.

فتح‌علیشاه □ ۱۱۳

مراحل عنان سمند را در منزل کردند کشید و فرج‌الله‌خان با فوجی از راه سلیمانیه برای دفع چشم زخم مأمور گردید. علی‌پاشا، سلیمان‌پاشا که با دوازده هزار سواره و پیاده به حرب عبدالرحمن‌پاشا که در منزل دیزه بود که اول سرحد کردستان است مأمور نمود که به ضرب تیر و نیزه او را ریزه ریزه نماید و سلیمان‌پاشا به فکر این که قبل از استحضار سپاه ایران خاطر مجموع عبدالرحمن‌پاشا را پریشان نماید و به حرص جنگ بیست و سه فرسنگ را در یک شبانه روز طی کرد.

هنگام طلوع صبح عبدالرحمن‌پاشا از کارزار استحضار یافت، کس به تعجیل به نزد فرج‌الله‌خان فرستاد و خود با ایل خویش در مقابل سلیمان‌پاشا صف آراست و او نیز با سپاه از پی خون‌ریزی برخاست و فرج‌الله‌خان بعد از رسیدن نامه و اطلاع بر هنگامه نزاع به آن جانب شتافت، وقتی رسید که عبدالرحمن‌پاشا منهزم گردیده آن شیران‌نر با جوش و غریو تیغ‌ها افراختند و بر آن دیو صفتان تاختند. دو لشکر یک ساعت و نیم با یکدیگر به جدال پرداختند. گفתי از نعره دلیران در آن کارزار فلک دوار ساکن آمد و زمین ثابت سیار بعد از گیرودار کارزار به نیروی بخت صاحب تاج و تخت سپاه بغداد رخت فرار در بر کشیدند و سپاه منصور چون طی السجل ورق ناموششان را دریدند. سه هزار کس از لشکر بغداد روی به وادی بوار نهاد و سلیمان‌پاشا که با سه هزار کس اسیر گردید و عساکر ظفر متأثر ایشان را به نظر کیما اثر شاهزاده رسانیدند و عبدالرحمن‌پاشا به زور دست فرج‌الله‌خان به حکومت زور [شهرزور] نشست. پس از انعامات و تکریمات لایق بر آنان که بر دشمن فایق آمده بودند، نوروزخان ایشیک آقاسی باشی به خرابی ذهاب مقرر آمد و بعد از نزول بدان بلد فتاح‌پاشا به تمنای این که چون با نوروزخان کوشد [و] راح فیروزی نوشد، پیشدستی نموده به تعبیه صفوف و تسویه‌الوف پرداخت و طبل جنگ نواخت. بعد از گیرودار کارزار در خود طاقت قرار نیافته به وادی فرار شتافت و علی‌پاشا بعد از این کردار ناهنجار با خسرو آفاق فلک را با خود در شقاق دید و اهل بغداد را در کینه و نفاق (مصراع)

افسوس که از شش جهتم راه بیستند.

از کرده پشیمان شد و پشت دست به دندان گرفت آری (فرد)

گشاید از در میخانه هر در کاسمان بندد مبادا در به روی هیچ کس پیر مغان بندد
شیخ جعفر خزاعی را از بغداد طلبیده و از پی عذر گناه در ری به نزد شاهزاده والا جاه

فرستاد که در درگاه فلک خرگاه شاهنشاه جهان پناه ملتمس او به اجابت مقرون گردد و به مضمون این بیت مترنم شده (بیت)

گرما مقصریم تو دریای رحمتی جرمی که می رود به امید عطای تو است
و شیخ جعفر چون در ری به نزد شاهزاده والا گهر رسید به واسطه وی تکیه زن مسند کی از
جرایمش درگذشت و سلیمان پاشا که به حکم خسرو سکندر کوس محبوس بود مخلع و
مرخص بغداد گردید.

در آن زمان ابراهیم خلیل خان دست توسل به دامن السلطان عباس شاه زد و بدین
سبب فرقه روس ناگاه بر وی تاختند، و جسمش را از شرف روح مایوس ساختند و چون در
اوایل سلطنت از قرال فرانسه از جانب ناپلئون که در فرنگستان برتر از فریدون بود دو نفر
فرستاده آمد که ما بین دولتین عهد نامه مشعر بر دوستی صورت اتمام پذیرد. در آن اوان
حاجی ابراهیم خان رأیت وزارت افراخته بود نظر به اهمال یا بسیاری اشغال به عرایض ایشان
نپرداخته جواب بیجا و خطاب بی پا به ایشان داد و آنها با دست پر باد مراجعت نمودند.
در این سال موسی ژبو [موسیو آمده ژوبر] نام، دیگر باره از پی چاره به حضور خسرو خدم
سیاره آمد و عرض دولت فرانسه این بود که چون دولت ما با روس منحوس کوس مخالفت
می نوازد و اینک فرقه روس با خسرو سکندر کوس به محاربه می پردازد، اولی این که دولت
ایران را با قرال فرانسه عهدنامه دیرینه تازه شود و کینه روسیه در سینه ها بی اندازه، اگر از
شما حکمی آید از ما مضایقه نشاید و اگر از ما عرضی رود از شما اهمال نشود (بیت)

عهدی که نخست با تو بستم آن عهد بجاست تا که هستم
موسی ژبو [ژوبر] چون در سلطانیه شرف آستان بوسی سدره مرتبه را دریافت عرایض
دولت خود را به نظر کیمیا اثر رسانید جملگی پسند و مقبول و مورد الطاف شاهانه گردیده
بصوب فرانسه شتافت و میرزا محمد رضای قزوینی وزیر نواب محمد علی میرزا به تبلیغ
رسالت با یرلیخ سلطنت عازم فرانسه گشت.

گفتار در حرکت نواب شاهزاده محمدولی میرزا به سوی هرات و محاربه با فیروز
میرزا و قتل صوفی اسلام و سایر وقایع آن ایام.

اما چون در این ایام به حکم خسرو بهرام غلام نواب مستطاب شاهزاده آزاده محمد

ولی میرزا والی مملکت خراسان با لشکر چون فرات به تسخیر هرات جنت آیات حرکت فرمود و فیروز میرزا والی هرات پنجاه هزار کس فراهم آورده باتفاق صوفی اسلام که مرجع دین و دنیای آن بی سرانجام بود و اهالی آن حدود حکم او را چون کن فیکون می دانستند و تدبیر وی را چون تقدیر خداوند بی چون، و آن امام بد ایام کالمیت بین یدی الغسال در تحت تصرف صوفی اسلام بودند (فرد)

چون گزیدی پیرهن تسلیم شو هم چو موسی زیر حکم خضرو
خلاصه کلام صوفی اسلام با پنجاه هزار کس از جانب فیروز میرزا در شکیبان که
شش فرسنگی هرات است فرود آمدند. (شعر)

صوفی نهاد دام و سر حقه باز کرد بنیاد مکر با فلک حقه باز کرد
و نواب محمد ولی میرزا در قریه شاده^۱ که یک فرسنگی شکیبان است برآمد و دو
سپاه را بی درنگ جنگ مغلوبه شد در اندک ساعتی سپاه شاهزاده مؤید و مسرور بر افاغنه
مظفر و منصور شدند شش هزار کس به اشاره شاهزاده در پای محمل صوفی اسلام کشته و
هشت هزار کس را رشته عجز بر گردن افتاد و دستگیر گردیدند (مصراع)
فلک تحسین و تقدیر آفرین کرد.

فیروز میرزا با دو تن به جانب هرات فرار نمود و صوفی اسلام مقتول گردید و به حکم
شاهزاده جسد او را به آتش سوزانیدند. آری (شعر):

صوفی ار باده به اندازه خورد نوش باد ورنه اندیشه این کار فراموش باد
و در حقیقت نفس الامر مدت های مدید است که دیده روزگار پیکاری بدین نکوئی
از نیزه و شمشیر یاد ندارد و سپهر ناپایدار بایستی فتحنامه های سلاطین کیان و پورستان
را از خود محو کرده رقم این فتح را بجای ایشان نگارد.

باری چون علی پاشا از لشکر نواب محمد علی میرزا منهزم شد اهالی بغداد با آن
والی بنیاد نفاق نهادند و به اتفاق ابواب سرکشی گشادند، در اواسط ربیع الاول از تیغ بی
دریغ دو غلام بهار عمرش به آخر آمد. سلیمان پاشا کهیا را اهل بغداد برگزیدند.
در خلال آن احوال میرزا رضای قزوینی که به رسالت ناپلئون رفته بود با چرنال
غاردان [ژنرال گاردان] ایلچی آن دولت بدرگاه حضرت فریدون حاضر شد. و خلاصه



۱. سپهر: قلعه شاهده. ص ۹۵، ج ۱ و منتظم ناصری ص ۱۴۸۶ ج ۳.

مطلب ناپلئون این بود که حضرت همایون با این سه گاه نشینان دول خارجه اعنی فرانسه و انگلیس و روس که هر یک در پی توسل بدین دولت هستیم با ما نفیر موالفت را به سپهر پیر رساند و با آنها موج مخالفت را به اوج، در ازای این مرحمت از پی خدمت (مصرع) بهر چه حکم کنی بنده ایم فرمان را.

ولیکن دیگر باره عسکرخان افشار به سفارت فرانسه مأمور گشت و نظر به جهات چند استحکام مصالحه به عهده تعویق افتاد.

در آن اوان سلطان مصطفی در روم بر تخت سلطنت جلوس نمود و خسرو سکندر کوس برای مبارک باد و تهنیت آقا ابراهیم شیخ الاسلام خوئی را مأمور آن بلد فرمود که زبان حالش به این مقال گویا شود (شعر):

افسر سلطان گل پیدا شد از طرف چمن مقدمش یارب مبارک باد بر سرو سمن

گفتار در وقایع سال هزار و دویست و بیست و سه سال دوازدهم جلوس میمنت
مأنوس حضرت اعلی فتح علی شاه قاجار

اما چون چهره فروزنده خاور از حمل جلوه گر آمد سبزه بنای غمزه کاری نمود و
فاخته بر سر سرو همی می سرود (فرد)

دیگر ز شاخ سرو سهی بلبل صبور گل بانگ زد که چشم بد از روی گل به دور
و قمری از سر بید مخالف نغمه مؤالف برداشت و این را رونق کار پنداشت و ساکنان
چمن از خوف حریف خریف در قدوم میمنت لزوم سلطان بهار جان و دل نثار کردند و
پرویزن صبا بر سرش مشک بیخت و ابر بهاری در قدمش دانه مروارید ریخت و هنگام
تحویل سال فرخنده فال خسرو رحیم خلاع فراوان بر ساکنان قلاع ایران تقسیم کرد و هر
یک را بر دیار و ینقلب الی اهله مسروراً^۱ مقیم و در این زمان گدوچ سردار روس از پی
فکر و تزویر و مکر و تدبیر و به خیال این که با دشمن سخن از مصالحه می گویم آنگاه راه
مجادله می پویم، از سخن تدبیر دشمن را خام کنم، آنگاه به ضرب شمشیر تمام (مصرع)

زین فکر در گذر که بجائی نمی رسی

فتح‌علیشاه □ ۱۱۲

با نواب نایب اسلطنه حرف مصالحه در میانه گذاشت و در حضور خسرو بحر کف این کار شکر و اتمام این امر ژرف را در عهده چرنال غاردان [ژرنال گاردان] ایلچی فرانسه نهاد و او نیز به حضور خسرو صاحب قران عرضه داد و حضرت اعلی در جواب فرمود بر من اظهر من الشمس است که گدویچ را مراد از حرف مصالحه بنای کینه سازی است و کین پردازی (شعر)

کارش به جدل چه بر نیاید خوش خوش در حیل به برگشاید
چون در این سخن اصرار داشت آن شهریار سر تسلیم گذاشت. از جانبین برای مصالحه عزمی گماشتند و دبیران قلمی برداشتند، یرلیخ صلح از جانب شهریاری جاری شد و تیغ بیدریغ در غلاف رفت. گفتی مگر آفتاب میخ شد و گدویچ بر این خیال بر آمد که از گفتار نرم سر آن شهریار را گرم کردم و از سخن سخنه دشمن را پخته، اینک وقت است که تخته پاره مراد دلشاد بر ساحل عمان نهم و داد مردی و مردانگی دهم. (مصرع)
کارم بکام است الحمد لله

بعد از این تدبیرات و پس از این تزویرات با لشکر بی حد و مر بجانب ایروان روان گردید. بعد از گیرودار کار زار سه هزار کس از لشکر روس مقتول گردید و باقی زخم‌دار روی بدیار فرار نهادند و اکثر در بین راه از شدت سرما در قعر سقر^۱ مقرر یافتند و شاهنشاه جهان بر اهالی آذربایجان هر یک علی قدر مراتبهم مرحمت فرمود و التفات نمود. در آن ایام آقا ابراهیم شیخ الاسلام با خلعت و انعام از روم مقضی المرام به حضور خسرو بهرام غلام مراجعت کرد و سلیمان پاشا کهیا والی بغداد باز برای تصرف شهر زور بنای شر و شور نهاده. عبدالرحمن پاشا فرار نموده به نواب محمد علی میرزا توسل جسته. اما چون دولتین علیتین ایران و فرانسه با مهر و دوستی هم مهد شدند و به کین دول خارجه هم عهد، دولت انگلیس را از این سازش اضطراب تمام و وحشتی زیاده از حد کلام روی داد دیگر باره از پی چاره سره‌ر فرد جنس [فوردد جونز] را به ایلچی گری روانه ایران ساخت و حاجی محراب خان افشار که مردی بود آراسته و به انواع کمالات پیراسته و در درگاه فلک خرگاه به منصب نایب نسقچی باشیگری سرافراز و از دیگر چاکران در نظر اقدس نهایت امتیاز داشت به مهمانداری مأمور آمد و در هر منزل کمال احترام از وی به

حکم وارث کی بجا آورد^۱. چون وارد اصفهان گشت چرنال غاردان ایلچی فرانسه اندوه بر سینه اش آکنده شد و خاطر مجموعش پراکنده از روی لجاج لاعلاج از ری به جانب تبریز مراحل طی کرده از آنجا عازم فرانسه گشت. چون این حرکت بدون اذن ناپلئون بود اقتدارش کم شد و پشتش از بار محنت خم. ملخص کلام چون فرستاده دولت انگلیس به حضور خسرو خدم برجیس رسید عریضه آن دولت را با هدایای بی حد و مر به نظر اقدس رسانید که از جمله هدایا الماسی به وزن نود قیراط و پنج رشته تسبیح مروارید و سی هزار تفنگ برای جنگ و بیست عراده توپ قلعه کوپ و صد هزار تومان نقد بود و خلاصه خواهش انگلیس این که چون دولت ایران با فرانسه عهد جدید بستند و آبگینه عهد ما را به سنگ نقض شکستند و عهد دولّین فرانسه و ایران این شده که اگر ایشان را برای رزم هند از راه ایران عزم جزم شد، شما را سخنی نباشد و آنها نیز در ازای این سالی مبلغی دهند و مملکت ترکستان را به آنچه باید و شاید به شما رد نمایند و دولت ما را، غرض این که (شعر)

جز آستان نوام در جهان پناهی نیست سر مرا به جز آن در حواله گاهی نیست
ما نیز آن چه هر ساله دولت فرانسه می دهند دو برابر آن از عهده برآئیم و اگر شما
را برای تسخیر ترکستان حرکت شود همت می نمائیم تا در قبضه اقتدارت نهیم. چون به
امنای دولت علیه ایلچی انگلیس تعارفات بی پایان نموده بود آنها نیز در اتمام این امر سعی
نمودند تا انجام گرفت؛ لیکن خلاف سخن انگلیس در احوال شاهنشاه جهان پناه محمد شاه
غازی مرقوم می گردد تا معلوم شود (شعر)
پیر مغان حکایت معقول می کند معذورم از حدیث تو باور نمی کنم

گفتار در وقایع سال هزار و دویست بیست و چهار سال سیزدهم سلطنت شهریار
فلک اقتدار که به تقدیر پروردگار در روزگار اتفاق افتاد

اما چون خسرو گردون مانند طالع میمون و بخت روز افزون حضرت فریدون از دارالسلطنه حوت حرکت و برای اظهار عمل به برج حمل تکیه فرمود، تازه نهالان بوستان را

هنگام خودنشانی شد و عندلیبان چمن را وقت پرفشانی و نغمه خوانی^۱ لشکر دی و عسکر خزان از گلشن دوان شدند، زغن را همدم خار و خاره آمد و عکه را تکه تحمل باره (فرد)
 شد چون کف موسی چمن شد چون دم عیسی سمن
 شد خاک چون مشک ختن شد دشت چون باغ ارم
 بعد از عیش نوروزی خرگاه پادشاهی به عزم سفر آذربایجان سر به ماه کشید و پایش به ماهی رسید و با لشکر بی‌شمار تا چمن سلطانیه پی سپار آمد و نواب محمد علی میرزا را احضار حضور موفور السرور ساخت و نواب شاهزاده بعد از نزول حضرت اعلی بیست هزار لشکر از سواره و پیاده و ده عراده توپ تسلیم وی ساخته که باید صفحه آذربایجان را از وجود مخالفین پرداخته نمائی و به مضمون این بیت مترنم بود که باید (بیت)
 کمان را از کجی پیوسته باشد پشت بردشمن خدنگ از راستی بال و پر باز ظفر گردد
 نواب شاهزاده بعد از رخصت از پی خدمت از راه ایروان به جانب تفلیس و انهرام آن فرقه خبیث روان آمد بعد از جدال و قتال بضرب تیر و شمشیر بعضی از روس و قزاق و طایفه بزچلو^۲ را اسیر و برخی را دستگیر نمود به جانب اردو توجه فرمود (شعر):
 بالید ازین نشاط تن تخت بر زمین بگذشت ازین نوید سر تاج از آسمان
 آنگاه از آستان ملایک پاسبان بجانب کرمانشاهان اذن رخصت یافت و شتافت و فرج‌الله خان نسقچی باشی برای انتظام امور شاهسون اردبیل مأمور گردید و حکم چنین شد که اگر فرقه شاهسون در حقیقت شاهسونند و درین باب عذری نهند دست از پا و ز دست خطا مساز، بلکه با ایشان رسم عطا باز، و اگر آن قوم را شومی دامنگیر است هر یک به قوت شمشیر لاف خلاف می‌زنند و ادعای مصاف (شعر)

آن یکی گوید ایرجی کمرم وان زدعوی که مرد پرهنرم
 بزرگ ایشان را دست با کمند و بند ببند مانند لوند به صحبت نوند به حضور فرست تا به مضمون آیه شریفه من يعمل مثقال ذرة خیراً یره و من يعمل مثقال ذرة شراً یره^۳ تیغ بی‌دریغ بر گردنش نهم سزای اعمالش به نوعی که باید و شاید و هم فرج‌الله خان بعد از نزول به اردبیل، وجود نظر علی‌خان شاهسون و فرج‌الله خان شاهسون را با لجاج و عناد

۱. متن: خانی

۲. متن: یزجرلو

۳. سوره الزلزله، آیه ۷ و ۸

دید و خمیر مایه فساد، لهذا ایشان را با دست بسته و بال شکسته بدرگاه شاهنشاه فرستاد. در این زمان ترکمانیه تکه که یک تازان عرصه کارزار بودند، هوس تاراج اموال تجار و مترددین آن دیارشان به سر اوفتاد، کیفیت به عرض شاهزاده والا گهر نواب محمد ولی میرزا والی خراسان رسید و به اندک اشاره تکه تحمل طایفه تکه را پاره کرد و موکب شاهنشاه جهان بعد از اطمینان از امور آذربایجان از چمن اوجان به دارالخلافه طهران نورافشان شد. در آن اوان طور مصوف سردار لشکر سپاه روس پولکونیک بارون ویردی [را] به خدمت نواب نایب السلطنه فرستاد^۱ که اینک از جانب سلطان روس به مصالحه مأموریم از مخالفت و مخاصمت دور. اگر رأی آن شهریار قرار گیرد به اهالی آذربایجان حکم فرمایند که یک چندی تیغ خلاف در غلاف نهند و پای از مصاف بیرون کشند و به حضور شاهنشاه جهان نیز عرضه داریم که دولت روس را خواهش این که این صلح در کف کفایت صدراعظم میرزا محمد شفیع و نایب الوزارت قایم مقام میرزا بزرگ صورت اتمام پذیرد و نواب نایب السلطنه نیز کیفیت را عرضه داشت و حضرت اعلی در جواب چنین خطاب فرمود که وجود میرزا محمد شفیع صدراعظم در پیشگاه معظم لازم است بلکه جازم، ولی میرزا بزرگ در بهار برای اتمام متار که عازم.

گفتار در وقایع سال نیکو فال یک هزار و دویست و بیست و پنج سال چهاردهم جلوس میمنت مانوس خسرو فریدون فرمونوچهرچهر

اما چون عروس خاوری به حجله خانه حمل شد و منافقان خزان و دی را سمند حیات پی آمد از مشاطگی ابر چهره شاهد گل چون رخسار یار شگفت و بلبل چون عاشق زار از اندوه هجران سخنی می گفت هر یک از عشاق بر سر دلبر خویش خزید یار بالید و آن دیگر نالید (مصرع)

گل ز بلبل شمع از پروانه سرواز فاخته

و خامه مشکین شمامه چون عاشق دلباخته بر صفحه نامه تحریر پیشه ساخته، گوئی برتر از

۱. در منابع دیگر آمده: پولکونیک بارون ویردی و اصبصور میخائیل برادرزاده طور مصوف نزد نایب السلطنه آمدند. دنبلی ص ۲۲۲؛ سپهر ۱۱۰ ج ۱.

بلبل بوستان است که بدین داستان دستان (لمؤلف)

یک بلبل آزرده چو من زار ننالید^۱

و در این جشن سلطانی اهالی ایران بدرگاه خاقانی شتافتند و هر یک انعامات بی حد و جامه‌های زربافت یافتند و در آن ایام رئیس افندی با سلیمان پاشا وزیر دارالسلام کوس مخالفت نواخت و به قوت شمشیر کارش را تمام ساخت و در این ایام میرزا بزرگ قائم مقام برای انجام مصالحه و اتمام متارکه به مضمون این که (شعر)

همی تا برآید به تدبیر کار ممدارای دشمن به از کارزار
طور مصوف سردار روس را حسب الامر خسرو سکندر کوس ملاقات کرد و از جانبین برای صلح دولتین سخن‌ها گفتند و شفتند چون طور مصوف به فکر اینکه خسرو آفاق را از کار زار عجز و انکسار است سخن‌های شاق و تکالیف مالایطاق نمود، لهذا از طرفین موآلف مخالف شد (فرد):

بی مصلحت مجلس آراستند نشستند و گفتند و برخاستند^۲
نایب‌الوزاره خدمت نایب السلطنه مراجعت کرد.

در خلال آن احوال ملکم بهادر ایلچی دولت انگلیس چندین لوله توپ و گلوله و افسر و استادان در این فن ماهر از راه فارس برای حضرت اعلی پیشکش آورد. چون نواب نایب‌السلطنه العلیا السلطان عباس شاه آلات حرب را طالب بود از این رو بر خصم غالب، آن توپخانه رعد نشانه را که در یک دم کاشانه‌ها ویرانه نمودی و ویرانه‌ها کاشانه، به آن یگانه زمانه تفویض آمد.

در اواخر شهر ذی‌الحجه الحرام یسین زاده [یاسین چی زاده] عبدالوهاب افندی و شاکر افندی و حیرت افندی که از جانب سلطان روم برای رسالت مرز و بوم ایران مأمور بودند وارد حضور گردیدند و از التفات آن حضرت فرق مباهات به اوج سموات کشیدند. چون دوستی ما بین دولتین مزید آمد، فرستاده به حضور نایب السلطنه خزید و حضرت اعلی پس از چند گاه که به عیش و عشرت بسر برد و در جمادی الاولی با عساکر کرد به عزم چمن سلطانیه مراحل شمرد و چون چمن سلطانیه از قدوم میمنت لزوم سلطان جهان

۱. متن: یک بلبل آزرده چه من زار ننالید

۲. خواستند

(مصراع)

نمونه گشت همی مرغزار عقبا را.

برای نوباوگان گلزار سلطنت و دوحکان چمن عظمت و شوکت اعنی نواب مستطاب
 شیخ علی میرزا و نواب قمر رقاب عبدالله میرزا بزم سلطانی و عیش خاقانی بیاراست و اهل
 طرب به عزم بزم برخاست (لمؤلفه):

ز یک سوبه کف ساقیان جام می که یک قطره اش به زدیهم و کی
 ز یک سوره از مطرب زلف چنگ به افلاک شد نغمه عود و چنگ
 در فالی نیک و ساعتی بدل نزدیک (فرد)
 ماه را مهر میهمان کرده زهره با مشتری قران کرده

گفتار در وقایع سال یک هزار و دویست و بیست و شش سال پانزدهم سلطنت و
 اقتدار شهریار روزگار یکی از هزار و اندکی از بسیار که به تقدیر کردگار
 آشکار شد

اما چون فواره زرین در حمل جاری شد (نظم)

دگر باره جهان از بخت فیروز طراوت یافت چون ایام نوروز
 بهار دلگشاز از کامرانی نشاط افروز چون روز جوانی
 فراش باد صبا در دشت و کوه فرش حریر گسترد و سلطان بهار دمار از روزگار
 سرکشان دی برآورد و ابر از بانگ جوش و خروش پیراهن طاقت غنچه را درید و نیلوفر با
 شوکت و فرّ بر سرشاخ مقر گزید، حسن گل بی اندازه شد و عشق بلبل تازه سنبل را طره
 طرار تابدار آمد و سوسن ده زبان از دعای دولت شهریار شکر بار بگفتار (فرد)
 شد صحن باغ در نظر مرد هوشیار آئینه که نیست در و غیر عکس یار
 و آن خسرو میمنت مائوس بر تخت کاوس برآمد و ابواب مکرمت گشاد، گنج
 قارون را به گدای زیون داد، چندان انعام و اکرام بر اهالی جهان فرمود که کس زر به زور
 نگرفتی، واحدی سیم به ستم قبول ننمودی (مصراع)

ره نشین سرکوی کرمات حاتم طی

در بهار این سال نواب مستطاب محمد ولی میرزا والی خراسان برای گوشمالی

فتح‌علیشاه □ ۱۲۳

کامران والی آن صفحات و اهالی هرات عازم شد، بعد از گیرودار کارزار و عجز و انکسار آن فرقه نابکار نظر به جهات چند از هرات عنان سمند به مقر ایالت کشیده عازم ارض اقدس گردید.

و در این اوان عبدالرحمن پاشا که به شهر زور مأمور بود و حقیقت در اسم و رسم چون عبدالرحمن ملجم مرادی بود، از بدنهادی، مراحم شهریاری را از خاطر فراموش کرده با شاهد نفاق هم آغوش، پسر خود محمود پاشا را به ولایت کوی و حریر^۱ که بدایت ولایت ایران است و نهایت ملک آن سامان فرستاد و نواب محمد علی میرزا کیفیت را به حضرت اعلیٰ عرضه داشت و نواب شاهزاده والاگهر با لشکر و جمعی از امرای اکبر با عسکر از جانب آن خسرو با افسر به حرب آن بدگهر مأمور شدند و نواب محمد علی میرزا در ذهاب محمود پاشا را بدست آورد از آنجا چون به شهر زور رسید عبدالرحمن پاشا محصور گردید و لشکر بنای شر و شور نهادند. عبدالرحمن پاشا چون کار را چنین دید با بزرگان آن بلد شمشیر به گردن و کلمه توبه در دهن وارد اردوی آن یگانه‌زمن شد و درگاه فلک خرگاه شاهزاده جبهه ندامت را به ذکر فهل الی خروج من سبیل^۲ بر زمین سائیدند و به این بیت مترنم گردیدند (بیت)

اگر هلاک پسندی و گرسفا بخشی به هر چه حکم کنی نافذ است فرمانت
نواب شاهزاده از روی رأفت و مرحمت وی را به شهرزور کماکان مأمور نمود و به مقر ایالت مراجعت فرمود.

و موکب حضرت اعلیٰ با لشکر اعظم و عسکر معظم از سلطانیه حرکت نمود و با دولت و اقبال و شوکت و اجلال هفتم شهر شوال المکرم زمین دارالخلافه از قدوم مبارک لزومش سر به تارک افلاک کشید و میرزا ابوالحسن خان همشیره‌زاده حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله که سابقاً به رسالت دولت انگلیس تعیین شده بود و مشارالیه چون بدان مملکت رسید، مدتی در لندن ساکن، با احترام و اکرام مقضی المرام عازم ایران گردید. بعد از مراجعت سرگوراوزلی برونه را سلطان انگلیس به رسالت خسرو خدمت برجیس فرستاد، در این ایام به دارالخلافه قدم نهاد. حضرت خاقانی نیز ابواب مرحمت و مکرمت را

۱. متن: کوه حریر

۲. سوره مؤمن، آیه ۱۱

به رویش برگشاد.

و در این اوان نواب مستطاب قمر رقاب فلک جناب نایب السلطنه العلیا السلطان عباس شاه با روس منحوس مجادلات عظمی و مقاتلات کبری فرمود، در احوال آن حضرت به تفصیل مذکور خواهم نمود. آری لکّل مقال مقام (مصرع)
هر سخن جانی و هر نکته مکانی دارد.

گفتار در وقایع سال یکهزار و دویست و بیست و هفت سال شانزدهم جلوس
میمنت مائوس خسرو آفاق که بصفحه روزگار اتفاق افتاد.

بحکم خلاق بنده نواز شاهباز فلک به آشیانه حمل پرواز آمد، خار چمن از خوف
خزان دست بدامن گل و سمن دراز کرد بحکم ایشان نستر سپر و سه برگه شش پر
برداشت و فارس صبا فرس جفا بر وی در تک و تاز آورد تا مظلومان چمن را از دست
ظالمان خلاص کرد، آنگاه (نظم)

زمین گسترده مهد خسروانی بگیتی زد صلاهی شادمانی
نسیم نوبهاری عطرساگشت هوای گلستان عشرت فزاگشت

اطراف و اکناف اشجار و جویبار صفت جنات تجری من تحتها الانهار^۱ شد و درین
عید سعید سلطان جهان بطرز ملوک نیکو سلوک سابق جشنی لایق آراست، پس از آن به
عزم تفرج جانب سلطانی از جای برخاست.

در این سال نیز نواب نایب السلطنه با روسیه محاربات عظیم فرمود و چون عبدالرحمن
پاشا خود را عبد عبید این دولت ابد مدت دید به بندگی و سرافکندگی پرداخت، دیگر
مجادله و مقاتله پیشه نساخت. این رفتار و کردار خلاف رأی عبدالله پاشای والی دارالسلام
بود؛ لهذا در این سال غبار فساد آن بدنهاد اوج گرفت و نجار عناد موج، قومی از اعراب
را بدفع و رفع عبدالرحمن پاشا به شهرزور مأمور کرد که سینه او را پردرد کنند و خاک
هستیش را گرد. مأمورین ینجر [ینی چری] در شهرزور بنای شروشور نهادند. عبدالرحمن
پاشا را در آن حال معدودی لشکر بود چون کار را تنگ دید به مضمون اینکه (عریه)

اذا بئس الانسان طال لسانه كسئور مغلوب يصول على الكلب
 چاره را جز جنگ ندید، لهذا از جانبین به حکم مجادله صفوف متقارب شد و به اقتضای
 مقاتله سیوف متضارب اللهم اشغل الظالمين بالظالمين (مصرع)
 زهر طرف که شود کشته سود اسلام است.

عبدالرحمن پاشا دمی دو پای ثبات افشرد، چون در خود طاقت قرار نیافت بوادی
 فرار شتافت. در دارالدوله کرمانشاهان خدمت نواب شاهزاده آزاده محمد علی میرزا رسید،
 مورد مراحم خسروانه گردید و نواب شاهزاده مهدی خان کلهر را به نزد عبدالله پاشا
 فرستاد که با وجود رابطه که مابین دولتین است و واسطه امور عبدالرحمن پاشا به شهر زور
 مائیم، چرا باید آن جناب بکردار ناصواب او را از منصب موروثی افکند و عهد ما را
 شکند. از افعال خویش عذرخواه و بر این گناه بگو استغفرالله. شهرزور را به عبدالرحمن
 پاشا واگذار و دیگر تخم کینه او را در سینه مکار والا (شعر)

تو دانی به مردی دل و جنگ من به جنگ اندرون کردن آهنگ من
 سنگ جنگ بر شیشه ناموست زخم و بعد او را پایمال سم ستوران کنم (فرد)
 من آنچه شرط بلاغ است با تو می گویم تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال
 عبدالله پاشا بعد از استحضار از گفتار آن یگانه روزگار اعتناء ننموده جمله را موج
 سراب و نقش بر آب پنداشت و حضرت اعلی به انجام و اتمام این امر همت گماشت. نواب
 شاهزاده قدم به جاده بغداد نهاده او را محصور و حکم به تاراج داده، عبدالله پاشا وقتی
 بخود آمد که نه از آبادی وجودی و نه نشانی از موجودی یافت. این دو را چون موج سراب
 و نقش بر آب دید به توسط شیخ جعفر نجفی نواب شاهزاده پنجاه هزار تومان حق القدم
 گرفته از گنااهش درگذشت با علم ظفر از آن سفر به دارالدوله کرمانشاهان برگشت. این
 مراتب را به عرض مقیمان پادشاهی رسانیدند. این بشارت بشیر مبشر آمد.

گفتار در تحقیق و تصدیق ایام خجسته فرجام سال نیکو فال هزار و دویست و
 بیست و هشت سال هفدهم سلطنت و آنچه در این سال واقع گشت

اما چون خسرو سیاره پریشانی جهان را مشاهده نمود، دیگر باره چاره کار را تکیه بر
 حمل یافت و بسوی بیت الشرف شتافت، سحاب در شتاب بر اطراف و اکناف باغ مروارید

بارید و سبزه در زمین فرش زمردی بگسترانید، قامت سرو چمن شهرت سرو کاشمر را پست کرد و چهره گل صفحه حسن خوبان کاشغر را شکست (شعر)

مرجان عود سوز و درو شاخ نسترن مینای مشک سای و درو برگ ضیمران
در دست باد عنبر سا رای بی قیاس در چشم ابر لولؤ لالای بیکران
و شاهنشاه جهان در این عید سلطان به اهالی جهان مراحم بی کران فرمود. بدانکه
خواجه کاشغر پسر محمد امین خواجه ابن الشمس یوسف که سلسله شان در ترکستان از
زمره اقطاب محسوبند و به اهالی آن مملکت وجود ایشان مطلوب. خواجه کاشغر بعد از
فنائی پدر فلاح و سیاح گردید، چندی در روم بوم صفت بیاسود و عمری آن بد نهاد در
بغداد افساد نمود، چون زراقی و شیادی و بد نهادی آن نابکار در هر دیار کالشمس فی
وسط النهار آشکار شد ناچار روی به دارالخلافه طهران نهاد، چون در تدبیر دیگر یگانه
دهر بود و در تزویر و فکر فرید عصر چنان که میرزا محمد تقی علی آبادی صاحب تخلص
می فرماید (شعر).

یکی نستوه دیوی کاشغر به نگاه کز ریوش ز سیماب آتش رخشان ز آتش ضیمران خیزد
فسونگر همجو دستان تیغ زن چون رستم دستان که از دستان رزمش صد هزاران داستان خیزد
در دارالخلافه با قریال قلیچ ترکمان که مرید و عبید آن پلید بود یک عهد شد که
باتفاق خسرو آفاق هم مهد شوند و به اتفاق وی عازم دشت ترکمان گشت. در آن مکان از
طایفه یموت و کولان بر گردش فراهم آمدند نایره ارشاد فساد مرید و مراد بالا گرفت.
حضرت اعلی، ذوالفقارخان سردار را از طرفی و محمد ولی میرزا والی خراسان را از جانبی
و محمد قلی میرزا حکمران طبرستان را نیز به دفع وی مأمور فرمود. مأمورین ابواب جدال به
روی آن فرقه بدنهاد گشاد [ند] و سزای مرید و مراد را به نوعی که باید و شاید دادند.
(بیت)

هر که پا از حد خود بیرون نهد سر دهد بر باد و تن در خون نهد
در آن زمان خسرو صاحبقران عزم سفر آذربایجان را جزم فرمود نواب محمد تقی
میرزا با لشکر مقدمه الجیش ساخت، از عقب آن محمود میرزا با عسکر مسعود لوای
حرکت افراخت، بعد از آن شاهزاده تاجدار و ملک زاده فلک اقتدار نواب علیشاه با سپاه به
سمت اوجان در حرکت آمد، از آن پس موکب اقدس با جدل آموزان لشکر چون آتش
سوزان به جانب اوجان گره از پرچم گشود (شعر)

فتح‌علیشاه □ ۱۲۷

ای سپاهت را ظفر لشکر کش و نصرت یزک نه یقین بر طول و عرض لشکرت واقف نه شک
چون صفحه اوجان از مبارکی قدوم شاهنشاه جهان رشک جنان شد، نواب نایب
السلطنه شرف اندوزی حضور را دریافت و میرزا ابوالحسن خان ایلچی از جانب خسرو زمانه
به چمن گلستانه روانه شد که ردیشجوف سردار روس را که در مصالحه مبالغه دارد ببیند و
به نوع خوش و طرز دلکش به اتمامش همت گمارد و همی می فرمود و آن جنحوا للسلام
فاجنح لها^۱ و میرزا ابوالحسن خان بعد از نزول نبوغ خوش صورت اتمام داد و از جانبین
سخن از دوستی و یک پوستی گفتند و شتفتند ولیکن (شعر)
دشمن اگر لاف مودت زند صاحب عقلش شمارد به دوست
مار همان است بسیرت که هست گرچه بصورت بدر آید ز پوست
بعد از این اصلاح خسرو عالم بجانب تبریز توجه فرمود و در مرحمت گشود و به هر
یک علی قدر مراتبهم مرحمت نمود. چندی در آن بلد آسود و از آنجا با شوکت کیتباد به
دارالخلافة قدم نهاد.

گفتار در شورش اهالی خراسان با نواب محمد ولی میرزا و سرکشی
محمد زمان خان قاجار و گرفتاری آن نابکار

اما در این اوان اهالی خراسان که به فتنه‌انگیزی معروفند و به خونریزی موصوف، نه
مردمانی عاقل و نه طریقه عقلشان حاصل، نقطه را از خط و صحیح را از غلط تمیز ندهند.
بی سبب با نواب محمد ولی میرزا کینه طلب شدند و کینه را در سینه بحدی رسانیدند که
تدبیر در قتل آن امیر نمودند. چون تدبیر با تقدیر موافق نیامد تیر تدبیرشان با هدف
سنگ مطابق در دمی بی سامان شدند و جمعشان پریشان، هر دیوانه به ویرانه رفت و هر
بی توشه به گوشه، دیگر باره فسادشان چاره نشد، غول‌ها از بیغوله‌ها بیرون شدند در ساعتی
بی چه و چون سلسله گسیخته با یک دیگر در نفاق در آمیخته قال رسول الله صلی الله علیه
واله، الفتنه نایمة لعن الله من ایقظها مراتب را به عرض اقدس در آوردند و امنای دولت
به این فرد مترنم شدند (شعر)

حذر کن ز بیکار کمتر کسی که از قطره سیلاب دیدم بسی
حضرت اعلی از پیغامات سخت و سخته ایشان را پخته، مهر را با قهر به یکدیگر
آمیخت. لهذا سلسله جمعیشان را گسیخت. (شعر)

گر شود ذرات عالم پیچ پیچ با قضای ایزدی هیچ اند هیچ
بعد از نظم امور موکب خسرو آفاق با لشکر موفور به چمن خوش ییلاق عازم شد. در این
اوان محمد زمان خان قاجار که از جانب خسرو عالم حاکم استرآباد بود از بی باکی و
ناپاکی با ترکمانان دشتی برای زشتی عمل عازم گشتی. اهالی استرآباد که از جان نثاران و
چاکران دولت ابد مدت جاویدتند، در نفاق وی با وارث کی اتفاق نکردند، اکثر بل یک
سر به کمند و بند در آمدند. جمعی از قوم شوم که بوم صفت در ویرانه ها برای چنین بها نه
آسوده اند برگرد خویش فراهم نموده آن دیوث مانند کاوس با چهار کرکس مردار خوار
میل عروج افلاک و خروج از خاکش به سر افتاد هیئات، هیئات با صراحت آیه شریفه قل
اَللّٰهُمَّ مالک الملک توتی الملک من تشاء و تنزع الملک من تشاء و تعز من تشاء و
تذل من تشاء^۱ این چه فکر خام است که در سر عوام است. خلاصه کلام مراتب را به
عرض خسرو بهرام غلام درآوردند، بنای شهریاری در فرستادن لشکر و مأمور کردن
عسکر بود که میرزا محمد شفیع صدراعظم در پیشگاه معظم به این بیت عذب الیان آمد و
رطب اللسان (بیت):

حاجت به غمزه نیست دل از دست برده را با ساریان بگوی که اشتر رهانده است
خسرو گردون سریر اتمام امر را در عهده وزیر ارسطو نظیر میرزا محمد شفیع نهاد و
او نیز نامه های پند آمیز به اهالی استرآباد فرستاد، جمله از خواب بیدار شدند و
همگی از سکر غرور هشیار، مانند نجوم بر سر محمد زمان خان هجوم آوردند، دستش را
بستند و بالش را شکستند، در منزل نمکه به حضور موفورالسروش آوردند، نظر به خیانت
شهریاری از حلیه بصر عاری شد. (شعر)

هر سری شایسته تاج بزرگی کی بود گر نسازی باقضا سر در سر سودا کنی
و در آن اوان لشکر کامران حکمران هرات به تسخیر قوریان پرداخته از کارزار کار
بر محمد خان تربتی ولد اسحق خان تنگ ساخته، اسمعیل خان سردار با لشکر چون فرات به

کارزار هرات عازم گشت بعد از نزول کامران در خود طاقت مقاومت نیافت از راه اطاعت شتافت. اسمعیل خان با لشکر مسعود مراجعت نمود، چون اهالی خراسان باز با نواب محمدولی میرزا والی در هر احوالی کینه می‌ساختند و نرد نفاق می‌باختند حضرت اعلی تقاضای وقت را در عزل نواب محمد ولی میرزا دید و معزول گردید. پس از این عزل اهالی خراسان، نامه‌ها^۱ به والی ارگنج ارسال داشتند که اینک وقت است که از گردش سرای سپنج بی‌درد و رنج گنج خراسان را به کف آری و تخم عدالت بکاری. (مصرع)

گر ترحم می‌کنی وقت است وقت.

آن بی‌مایه به حرف دو سه تن بی‌پرومایه به اتمام این امر ژرف و انجام این کار شگرف از ارگنج حرکت کرده چون به خراسان رسید دید (مصرع)

خود غلط بود آنچه او پنداشته

این سخن محض خلاف است نه هنگام جدال است و نه موقع مصاف، باز به ارگنج بازگشت (مصرع)

کس ندانست چرا آمد و برگشت چرا.

در این اوان موکب شهریاری برای صید و شکار عازم قم و کاشان گردید، بعد از صید وحوش با جوش و خروش دیگر باره به دارالخلافه طهران نزول اجلال فرمود.

گفتار در کیفیت سال هزار و دویست و بیست و نه سال هجدهم سلطنت حضرت
فلک رفعت کیوان شوکت برجیس حشمت فتحعلی شاه قاجار

اما چون یوسف زیب نقاب در دارالخلافه حمل بیدق قرار و سنجق اقتدار افراخت، روزگار به دفع سرکشان چمن پرداخت، جهان پیر را به رسم معهود خرمی تازه شد و مشاطه ابر چهره شاهد گل را غازه کرد، عشق بلبل بی‌اندازه شد و صوتش در حریم چمن بلند آوازه، عیبه جام مدام به کف در گرفت و بید مجنون، مجنونی از سر حسن یوسف چون حسن یوسف عزیز و زلف عروسان بسان زلف عروسان دل آویز (فرد)

زمانه کرد آهنگ طرب‌ساز در عشرت به روی خلق شد باز

و خسرو گردون فراز به روی اهالی ایران ابواب کرم باز کرد. چون میرزا ابوالحسن خان وزیر دول خارجه در هنگامی که موکب فیروزی کوکب شهریار ایران در چمن اوجان بود، برای مصالحه با سردار روس جزئی گفتگو نمود و از جانبین سخن صلح گفته شد و سینه‌ها از خس و خار کینه رفته، چون این امر به خاطرخواه حضرت همایون استحکام نداشت سرگوراولی ایلچی بزرگ دولت انگلیس که در هر امور بی مشورت دولت به انجامش مأمور بود و از آستان ملایک پاسبان شهریار فلک اقتدار استدعا کرد که اتمام کار به وی واگذار شود تا به خاطرخواه شاهنشاه کار را بسازم و به نوع خوش و طرز دلکش پردازم. چون صلاح مبارک در مصالحه بود و میل اقدس متار که، میرزا ابوالحسن خان را به اتفاق ایلچی انگلیس مأمور ساخت که از راه تفلیس برای اتمام این امور عازم شوند (مصرع):

تا خود فلک از پرده چه آید برون

در این زمان اکراد بد نهاد که در حوالی طوس مسکن دارند کوس مخالفت نواختند و به تاخت و تاراج پرداختند. اسمعیل خان سردار، پس از استحضار به اندک اشاره روزگارشان را تیره کرد و دیده‌شان را خیره، اندوه جهان بر سینه‌شان آکنده شد و جمعیتشان کاتهم جراد منتشر^۱ پراکنده، در خلال آن احوال محمد قاسم خان امیر کبیر با عساکر دلیر و لشکر شیرگیر به اتفاق الله یار خان قاجار نامدار و عیسی خان امیر آخور باشی به حکم محکم خسرو عالم اسباب ترکمانیه را غارت نمودند و از انعامات و اکرامات اقدس فرق مباحات بر فرقدان سودند و پس از این فتوحات، حضرت اقدس برای نواب گردون جناب امام ویردی میرزا و نواب مستطاب شاهزاده آزاده محمد رضا میرزا و نواب فلک رقاب حیدرقلی میرزا و نواب کف سحاب محمود میرزا بزمی مسعود برپا نمود از کف ساقیان مایه گنجینه خم برطرف آمد و از همت مطربان راز درون چنگ از پرده بیرون شد. (شعر):

در اطراف جهان از هر طرف برخاست آوائی که بر پا شد ز شاه کامران عیش دل آرائی و در شب خرم چون بهاره روشن، چون نهمار آن دلبران طرار با شاهزادگان روزگار همخانه و همخوابه شدند و در این اوان بجای سرگوراولی ایلچی جدید از دولت انگلیس وارد گردید و در این وقت ابراهیم خان هزاره‌ای و حاجی آقاخان وزیر فیروز میرزا از

فتح‌علیشاه □ ۱۳۱

جانب فیروز میرزا که به قوت حضرت اعلی در هرات و آن صفحات رتبه برتری و سروری داشت شرف اندوز حضور موفورالسّور گردیدند. پس از انعامات وافر و اکرامات متکاثّر به حکم حضرت اعلی ابراهیم خان هزاره در دارالخلافت ساکن شد و میرزا صادق مروی وقایع نگار به اتفاق وزیر فیروز میرزا با منشور و خلعت عازم آن صفحات گردید و در این زمان از میرزا ابوالحسن خان خبر خیریت اثر در رسید که در روز ورود او عزتی که فوق مرتبه‌اش بود، سلطان روس بجای آورد و امور مصالحه به خوبی صورت اتمام پذیرفت.

گفتار در اتفاقات سال یکهزار و دوست و سی سال نوزدهم سلطنت خاقان فلک آستان ملایک پاسبان به طریق اجمال در بیان آید

اما چون آفتاب جهانتاب دیگر باره به حکم حضرت رب الارباب مانند افراسیاب بر توران حمل بر آمد فرنگیس گل به آغوش سیاهش بلبل درآمد، سبزه مانند چمن در صحن چمن دشنه کشید و نسترن نستین صفت سپرش بر سر (شعر)

چنگل در آج به خون تذرو سلسله‌ها ریخته در پای سرو
و خسرو میمنت مائوس چون کیکاوس بر تخت طاوس خرامید از درون صدای شعرا آواز
برون، آواز کرنا و کوس ولوله به گوش فلک آبنوس انداخت و آن حضرت حاضران حضور را علی قدر مراتبهم از خلعت و انعام موفور مسرور ساخت. اما بعد چنان که مرقوم قلم شکسته رقم شد، حضرت اعلی به اقتضای وقت نواب محمد ولی میرزا [را] از حکومت خراسان معزول ساختند، دیگر باره نواب محمد ولی میرزا با منشور ایالت به خراسان نزول کرد و بعد از استقلال در حکومت بقای اسحق خان قرائی را سبب فای خود پنداشت؛ لهذا اسحق خان و پسرش حسینقلی خان را از میانه به چندین بهانه برداشت. ولدان دیگرش که در بلد تربت حیدریه بودند از استماع این خبر از پی نزاع در قلعه را بستند و در پشت دیوار مخالفت نشستند، نواب شاهزاده به حرب ایشان پرداخت، کاری نساخت. امرای خراسان بالمره در عزل وی همت گماشتند و عرایض مشعر بر امتناع از خدمت نواب شاهزاده به حضور حضرت اعلی ارسال داشتند، چون وجود مبارک که سبب آسایش هر موجود است به محض استماع که وجود نواب محمد ولی میرزا در خراسان سبب بی‌سامانی و پریشانی اهالی آن سامان است، اسمعیل خان سردار حافظ خراسان شد و امان‌الله خان

افشار برای احضار نواب محمد ولی میرزا مأمور گردید. و نواب شاهزاده آزاده بعد از استحضار از اخبار آمدن امان الله خان افشار همه جا پی سپار به حضور شهریار ذوالاقتدار مشرف شد. از این پس موکب فیروزی کوکب حضرت اقدس با نهنگان گردافکن و شیران لشکرشکن (عریه)

فوارس لایمَلَوْنَ المَنایا اذا دارت رمی الحرب زیون
به عزم سفر خیریت اثر خراسان در حرکت آمد، همه جا پی سپار موکب خسرو آفاق با طمطراق تمام در چمن خوش ییلاق اطراق کرد (فرد)
فروشد به ماهی و برشد به ماه بن نیزه و قبه بارگاه
در آن مکان اسمعیل خان سردار خراسان به دفع و رفع اکراد بد نهاد مأمور گردید (مصرع)

آتش بخار چون گذرد آن چنان گذشت.

و آنچه از ایشان مقدور بود از شرف حیات دور ساخت و باقی متقبل باج و خراج به صاحب تخت و تاج شدند و موکب حضرت اعلی با دولت و اقبال و نصرت و اجلال دویم شهر شوال به دارالخلافه نزول اجلال فرمود. پس از چند گاه موکب شهریار برای زیارت حضرت معصومه و صید شکار به جانب بلده قم پی سپار آمد. (شعر):
که شکار افکن من رخت به صحرا فکند ماهیان را نتوان داشت به رنجیر در آب

گفتار در وقایع سال نیکو فال یک هزار و دویست و سی و یک سال بیستم جلوس
میمنت مأنوس قهرمان الماء و الطین خسرو زمان و زمین

دیگر ره آفتاب عالم افروز	بر اقلیم زمانه گشت پیروز
زمانه کرد آهنگ طرب ساز	در عشرت به روی خلق شد باز
بهم پیوسته شد عقد شب و روز	نوا عیش و عشرت داد نوروز
زمین گسترد مهد خسروانی	به گیتی زد صلاهی شادمانی
نسیم نو بهاری عطرسا گشت	هوای گلستان عشرت فزا گشت

و چون ابواب گنج چمن در دست خسرو بهار مفتوح شد و عسکر بهمن از لشکر اردیبهشت بی روح لاله بدون اندوه افسر بر سر گرفت و اطفال باغ چون چاکرش در بر

فتح‌علیشاه □ ۱۳۳

گل ازل ساغر بر گرفت و نیلوفر شوکت و فر شکوفه بادام، دام دلها شد و چشم عبهر فریب جانها دربارگاه شاهنشاه مجلس عید آراسته شد و حاشیه غم از دل پیر و جوان برخاسته و قبل از این مذکور گردید، بعد از سرکشیهای اهالی خراسان با نواب مستطاب محمد ولی میرزا والی ارگنج را به نامه‌های مهرآمیز و پیغامات محبت‌انگیز به جنگ و ستیز خسرو پرویز غلام چاکر بهرام تحریک کردند و مشارالیه بعد از حرکت فرصت جدال نیافت، بی نیل مرام به ارگنج شتافت. در این زمان دیگر باره به تحریک امرای خراسان با شصت هزار سوار جرار نیزه گذار به سرحدات استرآباد نزول کرد، حسب فرمان قدر بنیان ذوالفقارخان سردار و فرج‌الله‌خان افشار و مهدیقلی‌خان قاجار حاکم استرآباد و مطلب‌خان دامغانی با هشت هزار کس به دفع نایره فتنه آن بوالهوس نهضت نمودند. پس از مقابله طرفین صفوف آراسته گردید و شجعان لشکر برای مصاف برخاسته از جانبین جنگ مغلوبه شد. روز روشن شب دیجور آمد و دیده خورشید مانند چشم دشمنان دولت بی نور، سپاه ارگنج از ضرب دست لشکر شیرگیر از روی مراکب مانند برگ رزان از باد خزان افتادند. والی ارگنج وقتی به خود نگریست که دید (مصراع)

کار رفت از دست و آب از سر گذشت.

فرار را بر قرار اقوی دید و ناچار راه نورد دریا فرار گردید و به منطوق و ان یکن منکم مائة یغلبوا الف^۱ اموال شصت هزار کس غارت هشت هزار نفر گشت (مصراع)

بسوخت عقل ز حیرت که این چه بوالعجبی است.

آری با لطف حضرت احدیت پشه لنگی، نمرود با آن شوکت را هلاک کند و جهان را از خبانت وجودش پاک (شعر)

بهره کی بیند ز دولت بی‌ادب بی‌ادب محروم ماند از فیض رب ذوالفقارخان سردار که مایه آن فتح بود، پایه مرتبه‌اش از سطح فلک در گذشت. پس از این بشارت موکب حضرت اعلی به چمن سلطانیه در حرکت آمد، شاهزادگان معظم و امیرزادگان اعظم در هر مکان بودند، در آن چمن بهشت نشان شرف اندوزی حضور شاهنشاه جهان را دریافتند و بی درون ریش، حدیث باده پیمائی پیش نهادند و ساقیان زلف چنگ جام عقیقی که از لعل گداخته رشک یاقوت رمانی بود برگرفتند و مطربان

بادف و چنگ سخن ها گفتند و شفتند. (شعر)
 بزمی و جمعی اندر آن دست بدست هم که هان شیوه کبک جو که من رسم کبوتر آورم

گفتار در بیانات و اتفاقات سال یک هزار و دویست و سی و دو سال بیست و یکم
 سلطنت خسرو با افسر و خاقان کیهان مقرر

اما چون زرده کامران در حمل مکان جست و عرصه جهان از محنت حریف حریف
 رست، باد نوروزی از طرف چمن برخاست و مشاطه بهارستان را به نقش نگار آراست، بلبل
 در حجله چمن به وصل شاهد گل شتافت و عروس باغ از نوید بهجت مزید و انبتنا فیها
 من کلّ زوج بهیج^۱ ابتهاج یافت. (شعر):

باد گوئی مشک سوده دارد اندر آستین باغ لولی لعبتان جلوه دارد در کنار
 نسترن لؤلؤ لالا دارد اندر مرسله ارغوان لعل بدخشی دارد اندر گوشوار
 و شاهنشاه سیاره سپاه به جشن نیک و عیش بدل نزدیک نوروزی اشاره کرد و اهل ایران را
 از الطاف شهریار ذوالاقتدار جامعه غم پاره. در این زمان نواب مستطاب حسنعلی میرزای
 شجاع السلطنه با طنطنه لشکر و کوکبه عسکر به عزم تسخیر هرات جنت آیات عطف عنان
 فرمود، کامران میرزا را محصور ساخت و لشکر به محاصره پرداخت. عساکر ظفر مآثر
 آتش تاراج به هر گوشه برافروختند و در حوالی آن ملک آنچه از خوشه و توشه یافتند،
 بسوختند. چون کامران ناکام بی سامان شد از جان خود هراسان گردید به توسط حاجی
 فیروز پنجاه هزار تومان و شهر قوریان که تصرف داشت وا گذاشت. شجاع السلطنه به ارض
 اقدس و مشهد مقدس بازگشت و در این وقت به حکم خسرو جم خدم برای نواب علیشاه
 ظل السلطان و نواب الله وردی میرزا عیش ملوکانه و جشن خسروانه برپا شد. زهاد خود بین
 روزی دو در دکان خودپرستی بستند و می فروشان روزی سه و چهار در پای خم نشستند.
 (شعر)

دگر رامشگران دف برگرفتند به کف ماه و بده اختر گرفتند
 دلی در زیر پا دارند گوئی کزین سان از زمین پا برگرفتند

فتح‌علیشاه □ ۱۳۵

در ساعتی که ساعات سعد رهین او بود و مسعود قرینات قرین او، سلیمان با بلیقس انیس شد و سیاوش با فرنگیس جلیس آمد. بعد از این امورات موکب شهریاری به چمن سلطانیه در حرکت آمد و در آن مکان میرزا ابوالحسن خان وزیر دول خارجه^۱ [با] یرمالف چرنال سردار سپاه روس به خاک بوس مشرف شدند، بعد از الطاف بی‌پایان و مراحم بی‌کران امور مصالحه به حکم خسرو عالم محکم بسته شد و رسم مهر در سینه‌ها نشسته. از آنجا حضرت اعلی به دارالخلافه تشریف فرما گشت. چون سر حضرت فریدون از قیل و قال خالی شد، به مضمون این بیت از دارالمرز خیالی به سرش افتاد (بیت)

که مازندران شهر ما یاد باد همیشه بزو بامش آباد باد
روی توجه به دارالمرز نهاد. باب عدل و داد بر اهالی آن بلاد گشاد (شعر)

مورد دولت شود چون سایه پر همای بر هر آن بامی که تو ظل همایون گستری

گفتار در وقایع بهجت مال هزار و دویست و سی و سه سال بیست و دوم جلوس سلطان کامکار و شهریار فلک اقتدار فتح‌علی شاه قاجار

اما چون مهر منوچهر چهر و شیرسوار جلد عرصه سپهر خیرگی بهمن و سرکشی زاغ و زغن را در صحن چمن ملاحظه کرد به فیروزی روی به حمل آورد، سلطان بهار با روزگار کهن سال به کینه وری برخاست و از جنود اشجار و لشکر ریاحین صف کین آراست، سپهدار چنار بلند اقتدار قد راست کرد و از لشکر شتا انتقام خواست، بستان افروز در نفاق شد و شقایق با شقاق، بدین سبب لشکر دی را انهزام حاصل شد و از آن جوش و خروش مقدار بام و شام مقابل (شعر)

مقدار شب از روز فزون بود بدل گشت زاید همه این را شد و ناقص همه آن را
و حضرت اعلی به فیروزی روز نوروز انعام بی‌کران و اکرام بی‌پایان به اهل جهان فرمود.
در این وقت فتحی خان^۲ افغان با بیست برادر در هرات و کشمیر و قندهار امیر و

۱. متن: خوارجه

۲. سپهر این نام را فتح‌خان ص ۱۷۸ ج ۱، اعتماد السلطنه و هدایت، فتح‌خان ضبط کرده‌اند. روضه ج ۹ ص ۵۵، منتظم ج ۳ ص ۱۵۳۹

سردار مشیر و مشاور بودند بی اذن کامران با لشکر بی پایان به تسخیر خراسان توجه نمودند. چون کماهی مطلب به حضور ظل الهی عرض شد، سلاله الاطیاب معتمد الدوله میرزا عبدالوهاب برای مشورت امور خراسان و اتمام شر و شور فتحی خان به حضور شجاع السلطنه مأمور گردید. بعد از آن رأیت عقاب پیکر شهریاری برای دشمن شکاری به سمت مملکت خراسان بال گشا آمد و منشور قضا دستور به نواب مستطاب شجاع السلطنه ارسال داشت که چون فرقه افغان که از دست اهل ایران همیشه در ناله و افغان بودند از الطاف ما اندک برتری و سروری یافتند در پی نفاق شتافتند، از تیرگی بخت و خیرگی ایام اهل خلاف شدند و مرد مصاف، تیغ بی دریغ از غلاف بیرون آر و دمار از روزگار ایشان بر آر. (شعر)

نواز تخم بهمن و نسل کی چرا نرسی از آن سگ ست پی
به دست غلامان مستش بده به چوب شبانان شکستش بده
چون لطف خداوند بی چون است سرداران خراسان از افزونی لشکر و بسیاری عسکر آزرده خاطر نباشند دمی دو پای ثبات افشرد در پی جدال شتابند که به آیت ظفر بر آیت انا فتحنا لک فتحاً مبیناً^۱ به فتحی خان ظفر یابند هذه تذکرة فمن شاء اتخذ الی ربه سبیلاً^۲. چون شجاع السلطنه و اهل خراسان از وصول فصل الخطاب مستطاب پادشاهی که منطوق و ما ینتطق عن الهوی^۳ بود آگاهی یافتند بر قالبشان جان آمد و بر تنشان روان. فی الفور به قدر مقدور به تربیت عساکر پلنگ چنگ نهنگ آهنگ که هر یک چون مومیائی که بحیر بها المحبض جنگ دیده و رزم سنجیده بودند پرداختند و علم نصرت برافراختند. با لشکر بی شمار تا حوالی کافر قلعه پی سپار آمدند و در آن مکان با فتحی خان و کهندل خان و شیردل خان درآویختند، سرها ریختند و خاک ها بیختند. اگر فلک دوار به او و این کارزار از داستان مردانگی اسفندیار و رستم سخنی گوید ستم عین و عین ستم است (مصراع)

منکر این قول در عالم کم است.

۱. سورة فتح، آیه یک

۲. سورة دهر، آیه ۲۹

۳. سورة نجم، آیه ۳

فتح‌علیشاه □ ۱۳۷

پس از کوشش و جوش و خروش لشکر خراسان با عسکر افغان به منطوق کم من فئة قليلة غلبت فئة كثيرة باذن الله^۱ در دمی و ساعت کمی آنها را شاهد ظفر هم آغوش شد و این‌ها را باده مرگ نوش ریشه بر پیکرشان آکنده شد و جمعشان چون هباً منبثاً پراکنده. فتحی خان زخم منکر برداشت و قلیلی از لشکر که از کمند و بند خلاصی دیدند، عنان سمند به جانب هرات کشیدند. فلک دوار به طنطنه شجاع السلطنه چنین خطاب می‌کرد (لمؤلفه):

ز عقل دور بود با تو پنجه افکندن به شیر مست نه مور ضعیف بستیزد
و میرزا عبدالوهاب معتمدالدوله که قدمی جز به فتوی استخاره بر نمی‌داشت و به چاره کاری جز استشاره همت نمی‌گماشت اسیر و دستگیر قوم هزاره شد (لمؤلفه)

شد هما آخر اسیر کرکس مردار خوار دستگیر بوم بی‌مقدار شاهین کشت حیف
مژده این فتح عظیم در هنگامی که اردوی فلک شکوه در چمن دلفروز فیروز کوه مقیم بود به عرض واقفان حضور رسید (نظم)

ورنه اقلیم فلک شکرانه این مزده را مسرعان عالم علوی برسم مزده خواه
می‌ربایند از سر خورشید یاقوتی کله می‌گشایند از بر افلاک فیروزی قبا

خسرو بهرام غلام بعد از انعام و اکرام شجاعان لشکر و دلیران عسکر انجام شور و شر والی تربت و اتمام امورات اهالی آن بلد را در عهده شجاع السلطنه نهاد و معتمدالدوله چون بدست هزاره دستگیر گردید کامران را استحضار از این اخبار پدید آمد. بعد از چندی معتمدالدوله را با عریضه عبودیت فریضه با عذرخواهی به حضور شاهنشاهی فرستاد و در عریضه چنین ثبت افتاد که چون فتحی‌خان از بیباکی و ناپاکی و کمی خرد غافل از لفظ اولوالامر در آیه مبارکه از جاده اطاعت چنین شهریار ذوالاقتدار قدمی بیرون نهاده ابواب بلا را به سوی خویش گشاده زیان معذرت ندارم که تقصیرات رفته را عذری توانم گذارم عذر گناه استغفر الله عفی الله عما سلف و من عاد فینتقم الله^۲ (مصراع)

اگر خلاف کنم تیغ خسروی حکم است

معتمدالدوله شرف اندوز حضور موفور السرور گردید و موکب شهریاری در راه

۱. سورة بقره، آیه ۲۴۹.

۲. سورة مائده، آیه ۹۵.

اسفراین و جاجرم عزیمت بام و سیاست جرم سعادت قلی خان فرمود چون قلعه بام مضرب
خیام ظفر احتشام شد سعادت قلی خان از قوت لشکر خسرو بهرام غلام بام دولت را شام
دید و آفتاب عمر نهان در غمام، غلام به توسط امیر محمد قاسم خان قاجار به ذکر
(مصرع)

طلبل پنهان چه زنم طبل من از بام افتاد

اصطبل خاص خسرو گردون مناص را از حوادث روزگار کعبه نجات یافت و شتافت.
موکب اقدس از بام، عزم خبوشان را جزم کرد. رضا قلی خان خود را به قلعه شیروان
انداخت، محمد تقی میرزا به محاصره پرداخت. پس از چند گاه رضا قلی خان از شیروان و
نجفقلی خان از قوچان گروی و ملازم شدند. امور خراسان به خاطر خواه مبارک آراسته و
پیراسته گردید. ولاتذر علی الارض من الکافرین دیاراً^۱. بعد از این فتوحات خسرو
آفاق از خراسان عازم عراق شد. (شعر)

حاصل شده ز دولت انواع کامرانی آماده و مهیا اسباب شادمانی

گفتار در وقایع هزار و دویست و سی و چهار سال بیست و سیم سلطنت خسرو
معدلت مسیر و شهریار گردون سریر

اما چون خسرو انجم چشم و دارای کواکب خدم اعنی نیر اعظم از حوت به دارالشرف
عود فرمود، اشجار از نفس باد بهار مانند باغ ارم سرسبز و خرم شدند (فرد)
برگ درختان سبز در نظر هوشیار هر ورقش دفترست معرفت کردگار
بلبلان خوش الحان که از فراق یار با دل داغدار قفل لالی بر زبان نهاده بودند، زبان
گشودند و به مبارک باد قدوم گل سرودند، نی غلط گفتم (مصرع)
آن گل که بلبلان به خروش آورد یکست

ماء من شیء الا یسبح بحمده^۲ به مبارک باد روز نوروز اهل جهان طبق های
گوناگون از گوهر مشحون نثار فرق حضرت فریدون کردند و بالای مردمان از خلعت

۱. سوره نوح، آیه ۲۶

۲. سوره بنی اسرائیل، آیه ۴۴

فتح‌علیشاه □ ۱۳۹

همایون سرو موزون آمد، بعد از جشن نوروزی موکب خسرو آفاق به سعادت و فیروزی به جانب چمن سلطانیه حرکت فرمود. چون چمن سلطانیه از قدوم میمنت لزوم حضرت فریدون غیرت جنت و رشک گردون شد، در آن اوان اهالی گیلان به خاک پای شاهنشاه جهان مشرف گردیدند و زبان از زیان خسروخان به گیلان گشادند و متفق القول گفتند که قدم او باعث عدم ماست و ما را ترک حیات و میل به مرگ انطباق است از این که خسروخان منصب یابد. چون بود جهان از نمود تو است و وجود مردمان از وجودت، البته خاطر شهریاری نخواهد پسندید که گرگی به گله غنایم بزرگی یابد، چون خاطر شهریاری بهر حال آسایش را مطلوب بود خسروخان را معزول و نواب محمد رضا میرزا را منصوب فرمود. پس از تمشیت امور گیلان و اتمام شر و شور خسروخان (شعر)

ریخت بر اطراف بساطین شجر از نفس برد خزان برگ و بر
گل ز غم هجر نسیم بهار بر زبر خاک بیفتاد زار
موکب شاهنشاه جهان با کوبه اقبال و طنطنه اجلال در کمال استقلال به دارالخلافه نزول
اجلال کرد. در آخر همین سال برای زیارت حضرت معصومه که مطاف حورالعین و اولیای
طاهرین بود و صید آن سرزمین و تفرج فین که در مقام انصاف غیرت فلک هفتمین است
و رشک بهشت برین عازم گشت و هنگام عید سعید مراجعت فرمود.

گفتار در وقایع سال هزار و دویست سی و پنج سال بیست و چهارم سلطنت

اما چون آتشین زمزم از حمل چهره فروزنده عالم شد از شتاب سحاب جهان پیر را
عهد شباب به خاطر آمد و از چهره گل مظهر آتش آنی انا الله ظاهر لاله از ساقی الاله
الخلق پیاله لبریز ژاله داشت و بنفشه از مداد صبغة الله بر الواح خطی نغز نگاشت عبهر
پیاله کشی پیشه کرد و بلبل با وصل گل از حریف خریف در اندیشه (مصرع)

هرکسی را هوسی در سر و کاری پیشه

هریک به طریق مأمور وجد و سرور رخ داد (مصرع)

حیرت اندر حیرت آمد زین قصص

که فاخته از عشق سرو دلباخته است (فرد)

سرو را خود بی‌قراری از کجا است باد را آشفستگی یارب چراست

و بلبل از عشق گل در غلغل (فرد)

چاک گریبان گل از دست کیست باز پریشانی سنبل ز چیست
از پیر عقل بانگی شنیدم که ما من شیء الا یسبح بحمده^۱ (نظم)

جمله ذرات در رهش پویان وحده لاشریک له گویان
برای شادی روز نوروز امرا و بزرگان اشراف و اعیان از وضع و شریف، قوی و
ضعیف، ترک و تاجیک از دور و نزدیک، عرب و عجم به خلاع فاخره خسرو جم خدم
منخلع آمدند. در این زمان عبدالصمدخان افغان از جانب شاه محمود با تحف لایق شرف
اندوز حضور گردید و چنین عرضه داشت که نواب مستطاب شجاع السلطنه در هرات و آن
صفحات برای فتنه ناس هر دم اساس دیگر برپا می نماید، از انقلاب وی بر ما آرام و
خواب حرام شده چون ما تابع این دولت ابد مدت شدیم حضرت شهریار او را از این
حرکت مانع آید (مصراع)

خواجه آنست که باشد غم خدمتکارش

بعد از چند گاه لوای ظفر آرای خسرو جم خدم به جانب چمن سلطانیه گره از پرچم
گشود. در آن چمن بهشت نشان از جانب سلطان روس، ایلچی با تحف و هدایا از آن
جمله حوضی از بلور که هر دم به افق گردون از وی نور تنق می کشید و آینه سه ذرع طول
و یک ذرع عرض. هدایای سلطان روس از نظر خسرو سکندر کوس در گذشت و حضرت
شهریار بعد از عیاشی و قلاشی سرمستی و باده پرستی مانند آفتاب به دارالخلافه شتاب
کرد. اما چون نواب مستطاب شاهزاده آزاده محمد رضا حاکم رشت گشت، نظر به
آیات بینات و احادیث فخر کاینات که در انیسی درویشان و جلیسی بی خویشان و مدح
ایشان وارده شده قال رسول الله صلی الله علیه و اله. راغبوا ابداع اهل التصوف واصحاب
و الجوع و العطش فان الله ينظر اليهم و يسرع اجابتهم. قال رسول الله: من اراد یجلس
مع الله فلیجلس مع اهل التصوف. قال مولوی فی مثنوی:

هر که خواهد همنشینی خدا تا نشیند در حضور اولیاء^۲
قال رسول الله: لا طعنوا علی اهل التصوف و الحرق فان اخلاقهم اخلاق الانبیاء و

۱. سورة بنی اسرائیل، آیه ۴۴

۲. متن: هر که خواهد همنشینی با خدای گونشینی اندر حضور اولیای

فتح‌علیشاه □ ۱۴۱

لباسهم لباس الانبیاء در حدیث دیگر وارد شده: الجوهر فقر و سوی الفقر عرض الفقر و شفاء و سوی الفقر حرص. (شعر)

کار درویشی و رای فهم تو است سوی درویشی بمنگرسست^۱ است
هست درویش چه بالا بین طبق از همه بردند درویشان سبق
الفقر کنز من کنوز الله، نواب شاهزاده دین را در این و ایمان را در آن یافت، کمر
همت برای توشه عقبی بست و با درویشان در گوشه انزوا نشست. جناب مجذوب علیشاه
همدانی را که مقرب یزدانی و برگزیده ربانی بود برای ارشاد گیلانی به گیلان احضار
نمود. رسم تصوف در گیلان شایع شد و نواب شاهزاده آن جناب را تابع. بدین سبب در
مالیات تأخیر افتاد و گیلانی در خدمت سلطانی تقصیر کردند و اهل کینه و حسد نیز به
حضور صاحب قرانی عرضه داشتند که نواب شاهزاده را سبب مجالست درویشان طلب
کیمیا است و از تدبیر کیمیا اسیر آنها و قومی گفتند که از نفس درویشان هوس سلطنت
دارد و جمعی سرائیدند (شعر)

اهل باطن رخنه در دین کرده‌اند وز بدع تجدید آئین کرده‌اند
که در گیلان دین تازه احداث شده و کینه شریعت در سینه‌ها بی‌اندزه (شعر)
ای که انکار کنی صحبت درویشان را تو چه دانی که چه سودا به سراسر ایشان را
و خسرو آفاق همیشه تفرج جانب گیلان را طالب بود، بعد از استحضار این اخبار عزیمت
واجب آمد عازم گیلان شد نواب شاهزاده شرف اندوز حضور گردید. خسرو عالم به برهان
آلهی او را از این عقیده منع فرمود از آن پس عزیمت دارالخلافه نمود.

گفتار در وقایع سال نیکو فال خجسته مآل هزار و دویست و سی و شش سال بیست
و پنجم سلطنت سلطان السلاطین و خاقان الخواقین خسرو ماء و الطین شهریار زمان
و زمین

اما چون چشمه نوربخش بجانب حمل رخس کشید و عرصه زمین را ح طربناکی
چشید و بنیاد سرکشان خزان برافتاد و دست فلک خرمن حیات مخالفان وی را بریاد داد،

۱. متن: کار درویشی و رای فهم توست سوی او منکر بمانی سست سست.

هوا مشکین دم آمد و خاک مظهر معجزات پور مریم سرو را پای طلب در گل و شمشاد را طبع بر عونت مایل، سار بر شاخسار به زاری شد و بلبل افسرده مصحف گل پژمرده را قاری، نسترن را پنبه در گوش شد و سوسن ده زبان خاموش، شاهنشاه اعظم ملک ملوک العالم بر فراز تخت جم رخت بخت انداخت به زرفشاندن و کامرانی پرداخت. چون امور عید سعید تمام گردید، شاهباز رأیت حضرت همایون به جانب خراسان در پرواز آمد. بعد از عیش چمن دلفروز فیروز کوه موکب خسرو آفاق عازم انجمن خوش ییلاق شد و نواب شجاع السلطنه درباخرز دچار بنیادخان هزاره‌ای گردید، از جنگ و کارزار آن یگانه روزگار آن بدنهاد بر باد رفت و قلعه‌های آن طرف باخرز که در تصرف بنیادخان بود به تصرف اولیای دولت جاوید بنیاد در آمد. (مصرع)

کشور مسخر آمد و دشمن هلاک شد

و نواب شجاع السلطنه برای مژده فتح بنیادخان رسولی به حضور خسرو با عدل و داد فرستاد و چندی قبل از این حضرت اعلی نواب ملک آرا را با ذوالفقارخان سردار به غارت ترکمانان و گوشمالی اهالی آن سامان مأمور فرمود (شعر):

نهنگان شمشیر و جوشن گداز به گردن کشی کرده گردن دراز
گشاده بخار از تن کوه درز زمین را فتاده براندام لرز
سپاه ظفر همراه خونهای بسیار ریختند و آن شیران نر خاک گرگان را با خون گرگان به یکدیگر آمیختند و آن صفحه عناب گون آمد و آب گرگان به خون چپاول قابل از گله‌های اغنام و رمه‌های انعام به تصرف لشکر خسرو مه غلام آمد فرستادگان شاهزادگان که مبشر اخبار نصرت و منتشر آثار رحمت بودند دو ساعت از یکدیگر فاصله به اردوی فلک شکوه رسیدند. آن یکی مورد تحسین آمد و آن دیگر موجب آفرین. (مصرع)

فلک تحسین و تقدیر آفرین کرد

چون در این زمان از سوء سلوک ملوک روم پای رفتار تجار مرز و بوم ایران لنگ آمده بود و کار بر حجاج بیت الحرام تنگ و شیشه ایمان بر سنگ، السلطان عباس شاه به حکم خسرو گردون اساس مأمور به گوشمالی اهالی آن سامان شد. بعد از حرکت آن چه لایق آن حضرت بود و با مصلحت دولت مطابق صادر آمد آن داستان دل پسند احوال آن حضرت انشاء الله وحده العزیز نگاشته قلم مقال خواهد شد. سائلوا علیکم منه ذکراً. اما چون محمود پاشای بابان که خود و پدر آن بد سیر عبد عبید آن دولت جاوید

فتح‌علیشاه □ ۱۴۳

مدت بودند از بی‌باکی و ناپاکی طینت و خباثت، طبیعت، شیوه خیانت آن حضرت آشکار ساخت و بر نفاق خسرو آفاق پرداخت، خود را به دولت عثمانیه بست و شیشه عهد دولت ایران را شکست (مصرع)

هست بازیها نهان در پرده نیلوفری

حسب‌الحکم شاهنشاه جهان حسام نیام دلاوری و ضرغام کنام دشمن شکاری، گوهر بحر خلافت و ثمر نهال سلطنت نواب مستطاب شاهزاده آزاده محمدعلی میرزا با امان‌الله‌خان والی کردستان و بیست و هزار لشکر (نظم)

ملک مانند و دبو آئین، فلک تأثیر و کوه آهن نهنگ آسیب و شیر آفت، پلنگ آشوب و پیل افکن
دلیرانی که از گردون، بنوک رمح سیاره ربودندی چه گنجشکان، بمنقار از زمین ارزن
بحرب آن قوم شوم مأمور فرموده و حسب‌الامر محمود پاشا، محمد کهیا نیز با سی هزار
عسکر خونریز عازم جنگ و ستیز شد. در ماه ذی‌الحجه در یاسین تپه عسکرین با یکدیگر
دچار و نایره بلا با نواب والا بالا گرفت (فرد)

نف تیغ و خنجر چنان بر فروخت که در چشمه ماه ماهی بسوخت
در اندک ساعتی غریو مصاف و ربو سفیر خدنگ سینه شکافت. در نظر آن قوم بی‌انصاف
چنان نمود که شهاب ثاقب در نظر اهرمن و برق خاطف در بر خرمن فی‌الفور سمنند فرار
تاختند و سپاه نصرت همراه، به غارت و یغما پرداختند. بیست هزار نفر از آن لشکر اسیر
و طعمه شمشیر آمد و فلک پیر می‌سرائید (مصرع)

آفرین باد آفرین کز هر چه گویم برتری

پس از آن نواب شاهزاده به محاصره بغداد پرداخت و کار بر اهل آن دیار تنگ ساخت، چون گرمی هوا بشدت اعلی بود (نظم)

ز گرما آن چنان می‌شد نفس گرم که لب از تاب او چون شمع می‌سوخت
ز باد گرم پنداری که تقدیر به عالم دوزخی دیگر برافروخت
اندک تکسری در مزاج شاهزاده پدید آمد. رفته رفته مرض شدید شد مصلحان خیراندیش
قدم خیر پیش نهادند نواب شاهزاده مراجعت فرمود چون اختر کج رفتار را خیره شعاری
پیشه است و سپهر خیره شعار را کج رفتاری اندیشه در منزل طاق گرا (طاق کسری) پیک
یا آیتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیه مرضیه^۱ در رسید، داعی حق را لیک

گفت و آفتاب دولت در نقاب سحاب رخ نهفت. (فرد)

پنجی نشان که دولت جاوید بر دهد کین باغ عمر گاه بهار است و گه خزان
آنا لله و انا الیه راجعون. خسرو عالم را از این ماتم دل آزرده آمده و خاطر افسرده و
شاهزادگان موی کنان و مویه کنان شدند و گردون در گردش به این بیت رطب اللسان
(بیت)

ای دریغای دریغ دریغ گشت پنهان آفتابی زیر میغ
کلمه «انار الله مضجعه»^۱ ماده تاریخ است در حین تحریر فوراً به خاطر فاطر گذشت
گویا از الهامات غیبیه است تخمده الله بغفرانه و اسکنه بحیوة جنانه.

گفتار در وقایع سال نیکو فال یک هزار و دویست و سی و هفت سال بیست و
ششم جلوس ملک الملوک عالم زبده آدم سلطان الافهم الاکرم مالک رقاب امم

اما چون جرم نیر اعظم به نقطه مرکز اعتدال ربیعی در آمد مزاج جهان که از حریف
خریف افسردگی یافته بود و نبات پژمردگی، سلطان بهار دیگر بار جهان را خوشتر از عهد
شباب ساخت و سرو صنوبر با لباس اخضر قد دلارا به خود نمائی برافراخت چکاوک و سار
بر شاخسار به نغمه سازی شدند و هزار داستان نغمه ساز حجازی و مرغزار زمین از طراوت
فروردین رشک بهشت برین شد (شعر)

چمن آمد به چمن بهر تماشای جمال بلبل آمد بر بلبل به تمنای غزل
و خسرو با عدل و داد قدم بر سریر سلطنت نهاد دست به نثار درم و دینار برگشاد بعد از
عیش روز نوروز رأیت عقاب پیکر با لشکر دشمن سوز (شعر)

چو شیر پر دل و در زیر بارهای چو پیل چو مور بی حد و در دست نیزه های چو مار
چود باد حمله برد همچو کوه حمله پذیر چو رعد نعره زنان همچو برق نیزه گذار
به جانب چمن سلطانیه در حرکت آمد. چون عمرها می رفت که حضرت همایون را
مشاهده نجف اشرف و کربلای معلی و مشهد شهدا در سر بود (مصرع)
بهر نثار مرقدشان جان و دل به کف

۱. ماده تاریخ فوق ۱۲۳۶ ق. اعتماد السلطنه و دبلی تاریخ فوت محمد علی میرزا دولتشاه را ۱۲۳۷ نوشته اند.

فتح‌علیشاه □ ۱۴۵

در این سفر باطن ائمه اثنا عشر علیهم صلوات الله الملك الاکبر تسخیر مرز و بوم بغدادش به سر افتاد و تصرف ملک روم در نظر و همی می‌سرائید (لمؤلفه)

تا جان بودم با نکشم از سر کویت با جان دهم آخر به تمنای تو یارا
خلاصه کلام شاهنشاه جهان نواب محمد حسین میرزا حشمت الدوله را که بر قلمرو
شاهزاده مرحوم کماکان حکمرانی می‌فرمود ارشد اولاد و اعزّا خلاف بود به خلاف و
مصاف بغدادیان مأمور نمود و امیر محمد قاسم خان قاجار با سپاهی مقرر آمد که برای
فصل بغداد به لشکر حشمت الدوله وصل شود. پس از آن نواب عبدالله میرزا حکمران
خمسه را با ذوالفقارخان سردار و مطلب‌خان از عقب محمد حسین میرزا روانه ساخت. بعد
از آن کوکبه سلطانی درفش کاویانی برافراخت کوچ بر کوچ در منزل به فارسینج^۱
اسفند آباد نزول اجلال کرد. در آن اوان خبر فتح مندلیج از کف کفایت محمد حسین
میرزا به عرض زمان و زمین رسید. چون تقدیر فلکی با تدبیر ملکی موافق نیامد در اردوی
نواب عبدالله میرزا و بای عظیم افتاد لشکر خمسه مانند خمسه متحیره تحیر و تفکر بر
سپنه‌شان آکنده شد و جمعیشان چون بنات النعش پراکنده. از این بلای هالک جمعی
سالک دیار فنا شدند و در ممالک ایران از این بلای عظیم سلسله‌ها بی‌سامان شد و
جمع‌ها پریشان. شاهنشاه جهان چون چنین دید ففرّوا الی الله را سرائید و متوکلاً علی الله
عازم دارالخلافه گردید و در این زمان ترکمانان تکه علی الغفله حوالی ارض اقدس را
تاختند. نواب شجاع السلطنه بعد از استماع ایشان را تعاقب نمود و جمعی را طعمه شمشیر
و قومی را اسیر و دستگیر فرمود.

گفتار در تحقیق و تصدیق سال خیریت مآل هزار و دویست و سی و هشت سال
بیست و هفتم سلطنت و آنچه در این سال واقع گشت

اما چون قبه زرین در حمل نصب گردید سلطان بهار به نصرت شهر بند گلشن رسید،
پیر نارون معمم از غنچه نستر سبجه جست و گل داودی چون رخسار راهبان از زمین رست
و بر نارون تکیه کرد. گل نار، نار افروز شد و گل به، به از روز (شعر):

۱. ناسخ التواریخ: چمن یا رسنچ. ج ۱، ص ۲۰۲

برگ درختان سبز در نظر هوشیار هر ورقش دفتری است معرفت کردگار
و حضرت شهریار برگاه سلطنت قرار یافت چندان دست به نثار درم و دینار گشاد که
رونق بازار حاتم و معن ابن زائده پست شد از وجود آن وارث کی دیاری را به دینار احتیاج
نبود و دینار درد فقیر زار را علاج نی (شعر)

دست جودش نگذارد که شود زر مجموع ز آن پراکنده بود حرف زار از یکدیگر
لابالف الدرهم المضروب صرتنا لکن یمر علیها وهو منطلق
اما چون شهر مندلیج به تصرف اولیای دولت قاجار برآمد شیخ موسی نجفی استدعای
این که آن قلعه دیگر باره به احبای دولت عثمانیه واگذار شود، شرف اندوز حضور شهریار
ذوالاقتدار گردید. حسب الحکم خسرو عالم به منطوق اکرموالضیف امنای دولت نهایت
مهرسازی و مهمان نوازی از او بعمل آوردند و در خانه امین الدّوله اش محل دادند. جناب
شیخ بعد از اقامت از تقریر امنای دولت و نظر به مضمون. (مصرع)

تا بریشان نشود کار به سامان نرسد

مصلحت را آن جناب در انقلاب آن صفحات دید و شرحی به داود پاشا مرقوم نمود
و او نیز بی تحقیق این تصدیق مصرف افندی را به تصرف مندلیج مأمور ساخت. سپاه بغداد
غافل از استحضار کوتوال قلعه بی حرب و جنگ و تحمل اورنگ گوهر مرادشان به چنگ
آمد. شاهزاده حشمت الدّوله بعد از استماع این خبر و اطلاع این اثر به جمع آوری لشکر
و ترتیب عسکر پرداخت و خسرو عالم، خسروخان گرجی را با سپاه ظفر همراه به امداد
شاهزاده روانه ساخت. لشکر بی شمار تا حوالی مندلیج پی سپار آمدند و آن دیار را به
یورش و کوشش در اندک ساعتی متصرف شدند. (شعر)

قلعه و قلعه نشین از مدد ایزد پاک آن مسخر شده بی زحمت و این گشت هلاک
و تفصیل فتح را به پایه سریر گردون مصیر عرضه داشتند. در ازای زحمت رحمت دیدند و
در ادای محنت محبت و داود پاشا نیز رسولی و عریضه عبودیت فریضه مرسول داشت که ما
را از نزاع مندلیج به هیچ وجه اطلاع حاصل نشده این کردار قبیح از اهالی آن بلد سرزده
(مصرع)

من لاف عقل می زنم این کار کی کنم.

این امر بسته به الطاف سلطانی است، کرم ببخشی رأفت و اگر باز ستانی مرحمت (مصرع):
رأی آنچه تو اندیشی حکم آنچه تو فرمائی

فتح‌علیشاه □ ۱۴۷

و جناب فضیلت انتساب شیخ موسی نیز در واگذاردن مندلیچ سعی تمام و جهد مالا کلام نمود. چون خسرو زمان و زمین را نظر به احادیث مسرور رسل و هادی سبل که در مدح علمای دین وارد شده قال رسول الله: علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل و در حدیث دیگر وارد شده العلماء ورثة الانبیاء به رعایت جانب ایشان نه چندان همت گماشتی که اگر جناب شیخ در واگذاردن مملکت محروسه استدعا داشتی وا گذاشتی هذا کتابنا ینطق علیکم بالحق^۱ خلاصه کلام خسرو مه غلام نظر به استدعای شیخ در دادن مندلیچ به هیچ وجه عذری ننویشد و والی بغداد راح کامرانی نوشید (مصرع)

سهل باشد زبان مختصری.

گفتار در ایام خجسته فرجام سال یک هزار و دوست و سی نه سال بیست و هشتم
جلوس خسرو بهرام غلام

اما چون لشکر کش عرصه سپهر مهر اعنی منوچهر مهر بر دارالسلطنه حمل فرود آمد به حکم خلاق جهان از نیرنگ آب بی رنگ صد هزاران رنگ در خاک و سنگ پدید گردید و از مزمار منقار هزار دستان ترانه موسیقار پدیدار گشت، سحب مشغول قطره باری شد و اصحاب کرم مشغول میگزساری، مرغان را به نواهای خوش خاطر قرین طرب آمد و بستان را از گل های رنگین حدیث روضه جنان بر لب (شعر)

چمن آمد به چمن بهر تماشای جمال بلبل آمد بر بلبل به نمنای غزل
امیران و سپهسالاران ایران به پا ایستاده زبان به تهنیت عید سعید گشاده (مصرع)

کسری ز مدین تاخه سنجر ز سنجار آمده

بعد از جشن عید موکب شاهنشاه جهان چون آتش سوزان و آب روان به جانب سلطانیه روان آمد، در آن چمن بهشت نشان اهالی گیلان از خدمت شاهزاده محمد رضا میرزا امتناع جسته با حالی خسته و بالی شکسته کلاً و طراً نعمت بی نهایت خود را در عزل شاهزاده دیدند و جملگی بر این قول متفق گردیدند. لهذا سالک مسالک طریقت و محی مراتب حقیقت شاهزاده محمد رضا میرزا از ممالک رشت معزول گشت. چون اهالی آن بلد

۱. سورة جائیه، آیه ۲۹

را وجود معتمد الدوله منوچهرخان مطلوب بود نواب یحیی میرزا به اتفاق وی منصوب آمد . پس از آن شاهنشاه جهان عزیمت دارالخلافه فرمود همه جا تفرج کنان بهر کششی گشتی کرد و به هر دشتی گذشتی. (شعر)

بهر منزلی کرد آسایشی بهر مسکنی کرد آرامشی
دوازدهم ذی الحجه به دارالخلافه قدم نهاد . اما چون نواب شجاع السلطنه از کارزار دشمنان سیر آمد و از رفتار اهل خراسان دلگیر، مکانی را طالب شد که آب و هوایش راحت روح باشد ، نه مایه اندوه و منزلی را مایل که جنت از هوایش خجل (فرد)

بتی نار پستان بدست آورد که برنار پستان شکست آورد
در حضور حضرت اعلی از خدمات خراسان در سال قبل امتناع جست جانی نیک و مکانی بدل نزدیک جست و نشست (مصرع)

از رزم به بزم کرده آهنگ

و نواب علی نقی میرزا به لقب حجة السلطان ملقب آمد و به مملکت خراسان نصب چون شاهزاده بود رقیق القلب و سلیم النفس با کسش هوس جدال نبود و با احدی میل قتال نداشت ، ناله چنگش خوشتر از هزار هنر جنگ بود و چین زلف دلبنش بهتر از زخم کمند و شعاع مدامش برتر از برق تیغ در روز نزاع (فرد)

نیغ فراسیاب چه ، خون سیاوشان کدام در قدح گلین نگر ، عکس گلاب عنبری
خلاصه کلام چون با سینه از کینه خالی والی خراسان شد ، اهالی آن سامان که فتنه طلبی را طالب بهانه و به جزئی بهانه بر هم زن صد هزار کاشانه ، چون وجود شاهزاده را مبنی اثر ندیدند و اثرش را باعث ثمر نی ، از خارج و داخل ارض اقدس و مشهد مقدس راه عبور و مرور بسته آمد و سرکشان خراسان در پس دیوار مخالفت نشست . چون حجة السلطان چنین دید به حضور خسرو صاحبقران عرضه داشت که کمال شفقت و منتهای مرحمت دولت ابد مدت این است که مرا از مصاف این اهل خلاف معاف دارند (مصرع)

مرد این بارگران نیست تن مسکینم

با این تیره روز گاران و خیره کرداران قوه کارزار را ندارم و مردی هم نیستم که پای در عرصه مصاف گذارم بر شهریار بالاستقلال مشخص است که نه شخص قتالم و نه مرد جدال. (فرد)

گفتی که به روز عجز دست گیرم عاجزتر ازین مخواه کاکنون هستم

فتح‌علیشاه □ ۱۴۹

خسرو عالم بعد از استحضار دیگر باره شجاع السلطنه را که از رفتار اهل آن دیار استحضار داشت، در جدال و قتال همت می‌گماشت عازم خراسان ساخت آری (بیت):
شرح مجموعه گل مرغ سحر داند و بس که نه هر کوورقی خواند معانی داند

گفتار در اتفاقات سال هزار و دویست و چهل، سال بیست و نهم سلطنت دولت
فلک شوکت ملک رفعت ابد مدت جاوید عدت

اما چون بادیه پیمای فلک در دارالسلطنه حمل نزول اجلال کرد (فرد)

نوبت خرمی بستان شد عهد سرو سمن و ریحان شد
صنوبر را حسن جمال به حد کمال رسید، سرو سر کشید و بید مجنون از ساغر عبهر باده
مجنونی چشید. دست صبا پیرهن ناموس غنچه را درید و خار بردیده گل خلیل، قمری را از
دل غم دوری جست و فاخته لوای انا و لاغیری برافراخته (مصراع)
بلبلان را عشق بازی با گل است.

خلاصه حرف حضرت [اقدس] بز می‌شگرفت و عیشی ژرف برپا کرد و از انعام و
اکرام آن چه لایق سلطنت بود بجا آورد، پس از آن علم حرکت به جانب اصفهان که
وصفها لایتم بالقلم برپا فرمود. چون حاجی هاشم خان اصفهانی در آن اوان حکمرانی
اصفهان می‌نمود و آن بدصورت نظر بر خیانت سیرت دست فتنه و فساد بر رعایا و برایای
آن دیار گشاد، و سیما به اولاد هاشمی و نسل محمدی صلی الله علیه و آله که بهترین
عالمند و زبده آدم باعث ایجاد خاکند، مشرف بر تشریف و لولا که لما خلقت الافلاک
گذشته از این موج مخالفت حضرت همایون را نیز به اوج رسانید، حق نعمت ولی نعمت را
از خاطر فراموش کرده و یک نفاق خسرو آفاق در سینه‌اش جوش زده و بعد از نزول
شاهنشاه جهان به حدود اصفهان حسب الحکم وی عسا کر ظفر مآثر علی الغفله دستش را
بستند و دلش را خستند از دیده کور شد و روز روشنش شب دی جور مایوس از شرف
باصره آمد و خسرو الدنیا و الآخرة آری (شعر)

پای اردت آن که ازین آستان کشید صد گونه انتقام خود از آسمان کشید
بعد از تمشیت امور اصفهان خسرو بهرام غلام به استقلال تمام در غره شوال به
دارالخلافت نزول اجلال کرد، چند گاه در ری تکیه زن مسند کی بود. از آن بعد خسرو زمن

در طالع سعد به مطالعه چمن سلطانی و سیر سبزه و سمن روان آمد و در آن مکان مرزاویچ وکیل دولت روس به خاک بوس مشرف شد و السلطان عباس شاه نیز شرف اندوز حضور خسرو گردون اساس گردید و چنین عرضه که یرملوف سردار روس از قلاشی و ییلاشی در سرحدات طالش اغتشاشی برپا می نماید. آنچه پندش دادم سودمند نیامد و لجاجش علاج نشد و آنچه سرودم سود نبخشود (مصراع)

آن که البته بجائی نرسد فریاد است

خسرو با عدل و داد میرزا صادق مروی وقایع نگار را با فرمان و خلعت به نزد یرملوف روان ساخت که به اتفاق حدود ممالک مشخص سازند و درخت نفاق را از سینه براندازند، بعد از عیش سلطانیه نواب مستطاب السلطان عباس شاه به مقر ایالت از حرم حضور دور شد و خسرو عالم نیز در ماه محرم به مستقر خلافت مرور نمود. در این اوان رحمن قلی توره با لشکر از خوارزم عزم رزم خراسان را جزم کرد و بی خبر در حوالی ارض اقدس لشکر را برای تاراج آراست و خواست لوای یغما راست کند که در دم سرمای عظیم شد (مصراع)

در لحاف فلک افتاده شکاف

برف باریدن گرفت و برق جستن و باد وزیدن و لشکر خوارزم از سردی دلشان پر درد و از شدت برف امرشان شگرف گردید، خرمن عمرشان را قدری ز برق سوزانید و قلیلی را گردون به باد داد و ما بقی سراسیمه نیمه جانی به کران آن بیابان کشانیدند. چون رحمن قلی والی خوارزم به حوالی سرخس رسید دیگر باره دو هزار سوار جرار به تاراج مأمور ساخت. مأمورین در حوالی ارض اقدس به تاخت و تاراج پرداختند همه برپا ساخته نواب شجاع السلطنه طنطنه شجاعت بر ایشان تاخت (مصراع)

آتش بخار چون گذرد آن چنان گذشت

هزار و پانصد نفر مغلول و مقتول آمدند (شعر)

لطف حق با تو مداراها کند چون که از حد بگذرد رسوا کند

گفتار در اتفاقات سال یک هزار و دویست و چهل و یک، سال سی ام سلطنت

شهریاری و جهانبانی و جهانداری

اما چون فرمانفرمای نجوم برای رفع هموم جهان به سرای حمل فرود آمد از قدوم

میمنت لزومش (نظم)

آراست باد گلشن و گسترد سبزه فرش آورد ژاله باده و پر کرد لاله جام
برخاست سرو بید فرو برد سر به زیر بگشود دیده نرگس و بر بست غنچه کام
گلزار و ابر گوئی معشوق و عاشقند کین تا بگرید آن دیگر آید در ابتسام
سرو طوبی منش آمد و آب کوثر و ش، هوای صحن چمن چون بهشت برین خوش فیهما
مثل الجنة التي وعد المتقون و از وعظ بلبل در ورق گل زاهدان از توبه انکار کردند و
رندان از قول ایشان استغفار (شعر)

به غیر عشق اثر نیست ورنه چیست که واعظ به صد حدیث نگوید که بلیلی به خروشی
و رسول خسرو بهار با هدیه مشکبار بار وصول به پایتخت سلطان گلزار گشود و سرو
شکست در رفتار پیدا نمود و خسرو بهرام غلام (نظم)

خاقان دهر فتح‌علی شاه کز ازل جودش رهین کف شد و فتحش قرین نام
به قاعده قدیم بر سریر سلطنت مقام گرفت به حکم شاهنشهی برای بذل اهالی ایران
گنجینه‌های مالامال از دینار تهی آمد و مخزن‌های آمال خالی از درهمی و در آن زمان
جناب فضیلت مآب تحریر کامل و کامل فاضل غوث الاسلام و المسلمین فخر العلماء و
المجاهدین مقتدی الانام حجة الاسلام آقا سید محمد طباطبائی از کربلای معلی با عالمی
علما و فضلا وارد دارالخلافه گردیدند در روز ورود او، خلق نامعدودی به استقبال شتافتند
و جناب سید چون به حضور فریدون رسید نخستین سخن چنین گفت (لمؤلفه)

که ای فخر افلاک بر بنده کیست گلستان شده عالم از زنده کیست
مکان بر سر ماه شد گاه تو چه خادم بود خور بدرگاه تو
در این نعمت عظمی و مرحمت کبری که حضرت ربّ العزت به اهل ایران کرامت کرده
است چگونه حمد و سپاس او را خواهند گفت. الحمد لله الذی هدانا لهذا (شعر)

ما نتوانیم حق حمد تو گفتن با همه کرویایان عالم بالا
اسلام را رواج دادی و خرمن کفر را به تاراج جمیع امور انتظام پذیرفت جز امر جهاد که
اینک فرقه روس منحوس بر بعضی بلاد اسلام شدادی می کنند و طبل جفا می زنند نظر به
فرموده خداوند داور و پیغمبر و ائمه اثنا عشر جهاد کفار و کین آن بد روزگار اصل اسلام
است و فرع دین قوله تعالی الا تقاتلوا قوماً نکثوا ایمانهم^۱ و قوله تعالی فقاتلوا ائمة

۱. سوره توبه، آیه ۱۳،

الکفر انهم لا ايمان لهم لعلهم ينتهون^۱ از خسرو با تمکین نثار درهم و دینار و از اهل ایران جدال و کارزار و همچنین نیز می‌سرائید (مصرع)

صلاح مملکت خویش خسروان دانند

ما کان معدّبین حتّی نبعث رسولاً و حضرت اعلی در جواب چنین خطاب فرمودند که اگر اهل ایران همت نمایند و از پی حرب بیایند در نظر ما زر با خس و خار برابر است، خاصه در راه دین که اگر جان نرود دل پر غم است و اگر سر رود کم (مصرع)

سرو جان را نتوان گفت که مقداری هست

جناب سید، گفت اقدس را سند کرده بر منابر و مساجد بر آمد و مردم را به جهاد تحریک کرد و می‌فرمود که هر کس در این امر خیر دیر خیزد و با روس منحوس در نیاویزد در پیش خداوند عالم مجرم است و نظر به منطق آیه شریفه. هذه جهنم الّتی یکذب بها المجرمون^۲ در قعر سقر مقر یابد و آن کس که پای ثبات افشوده نوای موافقت در پرده جهاد با آن فرقه بدنهاد مخالف زده نظر به مضمون آیه شریفه متکین علی فرش بطاننها من استبرق و جنا الجنتین دان^۳ هم آغوش حور و غلمان است و میل شهریار روزگار نیز در جهاد با کفار است و انهزام آن فرقه نابکار جمله سرائیدند (شعر)

ما بند گان شاه جهانیم و نیک عهد جز نیک عهد نبود نزدیک شهریار و خسرو عالم چون ایشان را متفق القول دید یک کرور زر مسکوک از خزینه عامره برای این راه خرج آمد، سپاه آراسته و پیراسته گردید. جمله جدال را در پی اشارتی بودند و جانبازی را برای خویش بشارتی (فرد)

ببینیم تا چرخ ناپایدار ز پرده چه بازی کند آشکار بعد از آن که جناب سید اهل ایران را به شوق جنان و خوف از نیران به جهاد کفار تحریک کرد و خسرو عالم نیز زر را از خزینه چون ریگ بیرون ریخت از شرق تا غرب لشکر از پی حرب آراست و دلیران رزمجوی و ترکان تندخوی که در نبرد شیریں غیور بودند و پلنگی جسور قد راست کردند، پس از آن دریاهاى لشکر بجانب سلطانیه بجوش

۱. سوره توبه، آیه ۱۲

۲. سوره الرحمن، آیه ۴۳.

۳. سوره الرحمن، آیه ۵۴.

آمد و نفیرهای زرین در نعره و خروش، چندی قبل اسکندریا ولیچ [الکساندر پاولیچ]^۱ امپراطور روس از این دایره درون، کوس رحیل فرو کوفت. بعد از اغتشاش ما بین برادران نکولای [نیکلا]^۲ بجای وی نشست و به آرایش ملک کمر بست و امپراطور در هنگام حیات حوضی از بلور^۳ و بعضی از تحف و هدایا به جهت حضرت اعلی بنای فرستادن داشت که قدم از دایره هستی بیرون گذاشت. نکولای بعد از سلطنت آن هدایا را کما هو حقّه به مصحوب کیناز [منشیکو/منچیکوف]^۴ ایلچی روانه دیار شهریار روزگار ساخت. فرستاده در سلطانیّه به حضور رسید بعد از رسانیدن هدایا و تحف به دولت خویش باز گردید.

خلاصه کلام جناب آقا سید محمد با چند تن از علمای مشهور من جمله آخوند ملا احمد نراقی و ملا علی بروجرودی و حاجی ملا محمد جعفر استرآبادی و خلقی موفورتر از مار و مور در سلطانیّه متوقف آمدند، جملگی کینه روس را طالب و جهاد آن فرقه منحوس را بر خود واجب؛ و حضرت اقدس، نواب اسمعیل میرزا را با ده هزار لشکر مقدمه الجیش فرمود و محمدقلی خان قاجار را با خواجه وند^۵ عبدالملکی به حرب روس روانه نمود و گوش بر قضای فلکی نهاد. (شعر)

ببیند که تا مهر و کین قضا
نوازد کرا خوار سازد کرا
از سلطانیّه موکب ظفر خیز بجانب تبریز توجه فرمود از آنجا با لشکر پیل نشان به سوی اردبیل میل نمود. در آن مکان اخبار مبشر و گفتار منشر از سرداران لشکر و بزرگان عسکر در رسید، من جمله محمدخان قاجار و حسین خان سردار از سپاه گمراه روس منحوس قدری کشته و قلیلی با غل و رشته به حضور خسرو فرشته سرشته فرستاده و نواب اسمعیل میرزا را در جناقچی با هزار صالادات تلافی فریقین واقع شد (نظم)

ببازوی مردی برآورد دست
سر دشمنان کرده چون خاک پست
جمیع آن پیاده با چهار عراده توپ گرفته آمد و آن سرزمین از خس و خار وجود ایشان

1. Aleksandr pavlovitch

2. Nicolas Pavlovitch

۳. سپهر و اعتماد السلطنه آنر تحت بلور ضبط کرده‌اند.

4. Alexandre Sengueevitch Menshikov

۵. متن: خاجوند

رفته و میرحسین خان طالش قلعه لنکران را مفتوح ساخت و به ایالت ولایت طالش پرداخت و قلعه سالیان نیز به نیروی اقبال خسرو بی همال به تصرف آمد و در اردبیل از آن سرها مناره ها ساخته آمد و مناره ها را سر به اوج فرقدان افراخته تا آیندگان و بینندگان ببینند و دانند که (فرد)

چنین کنند بزرگان چه کرد باید کرد چنین نماید شمشیر خسروان آثار و به حکم حضرت نایب السلطنه در این زمان گنجه پرگنج بی درد و رنج به تصرف آمد و ولایات شیروان نیز ملک خسرو صاحبقران شد و آصف الدوله الله یارخان در این زمان بخدمت نایب السلطنه و تصرف شوشی روان آمد (مصرع)
به احتیاط روان کنون که آبگینه بدستی

اما چون ما بین کامران و شاه محمود پدر و پسر اندک نقاری پدید آمد، افاغنه چون اتفاق ایشان را بدل به نفاق دیدند و کارشان به تیغ و کارد انجامید از میان دو سنگ آرد برداشته سرائیدند کماللهم اشغل الظالمین بالظالمین (شعر)
چه در لشکر دشمن افتد خلاف تو بگذار شمشیر خود در غلاف
این افسانه را در میانه بهانه ساخته و حمل بر اخذ و عمل نمودند گاهی شیشه عهد او را بظاهر شکستند خود را به کامران بستند و گفتند (مصرع)
امروز در قلمرو دل دست، دست تو است

و گه گاه شاه محمود گفتند که به این چنین سرائیدیم (فرد)
بجائی که دریاست تو کیستی گر او هست حقاً که تو نیستی
و آن دو شهریار را تا نثار درهم و دینار بود اهالی روزگار را در روزگار سخت دیدند، گاهی او را حمل بر اقبال و گه گاه به نیروی بخت نمودند و از سخریه ایشان فخریه که کردند، چون از دینار و درهم دست کشیدند از رفتار افاغنه درهم شدند و دیاری را یار ندیدند فهمیدند (مصرع)

مگسانند گرد شیرینی

کامران برای شکست پدر پیشدستی نمود خود را به شجاع السلطنه بست، نواب شاهزاده آزاده چون کامران را بنده دید و از نفاق دل کننده موافقت آن بدسیر را در مخالفت پدر لازم؛ لهذا از نیشابور بجانب هرات عازم گشت. چون کامران از ورود مسعود شاهزاده استحضار یافت در نهایت استعجال به استقبال شتافت و بعد از ورود نظر به کینه ای

فتح‌علیشاه □ ۱۵۵

که از پدر در سینه داشت کلید خزینه و دفینه دیرینه خود را پیش گذاشت. نواب شاهزاده بعد از سیر هرات جنت آیات ارغوان میرزا ولد خود را در آن بلد نهاد و بجانب مشهد مقدس عطف عنان کرد. از الطاف شجاع السلطنه وجود نابود کامران مؤثر شد و بر مصاف پدر کینه‌ور (مصراع)

تا کار قضا چه باشد و حکم قدر

خلاصه کلام (مصراع)

همانا فرض تر زین کار دارم

اما چون نواب نایب السلطنه اکثر بلاد متصرف فیه روس را متصرف ساخت، پس از آن به تسخیر شیشه پرداخت و نظر به فریب بد اندیشه گان آن بلد اندکی اهمال پیشه کرد، مدد فد سردار روس گنجه را متصرف شد و به حکم نایب السلطنه طالبان جهاد به گنجه قدم رنجه داشتند، از جانبین به مقاتله دست برگشادند و تیغ آبگون آشبار بر هم نهادند از دم توپ و دهان تفنگ مهرهای آتشین باریدن گرفت، نوک ناوک و نیشتر سنان رگ جان را خاریدن و آنها که کین روس را اصل دین می دانستند و می سرائیدند و اقاتلو هم حیث وجد تموم چون آن چه خواستند نتوانستند جملگی متفق القول گفتند که الفرار ممّالا یطاق من سنن المرسلین در حال افتان و خیزان گریزان شدند و روسیه را مضمون این بیت ورد زیان (شعر)

شیخ تشریف ببر، بزم شراب است اینجا دامن تر نشود، عالم آبست اینجا
حضرت ظل آلهی که در طویله شاهی مقام داشت بعد از استحضار به مقدار پر کاهی
اندوه در دل شاهی راهی نیافت و فرمود (بیت)

چنین است رسم سرای سپنج گهی پر ز مهر و گهی پر ز رنج
دیگر باره بعضی از شاهزادگان با افسر را با سرداران لشکر به حضور نایب السلطنه و چاره روسیه مأمور داشت و خود بجانب طهران رأیت حرکت افراشت و تفضیلات آن مجادلات در احوال نایب السلطنه مذکور خواهد شد. در این اوان الله قلی توره پسر رحیم خان و برادر رحمن قلی توره به راهنمایی محمدخان قرائی کوره نفاقش شعله‌ور شد و با اهل خراسان وادی حرب را پی سپرد [ه] با عسکر خویش در حوالی خراسان بنای تاراج نهاد، شجاع السلطنه لشکر مستعد را در مشهد رضا حاضر آورد. الله قلی توره بعد از استماع که شاهزاده از نزاع اطلاع یافت چون دیوان از خاتم سلیمان و غولان از اسم رحمن

گریزان شد، آری (مصراع)

دیو بگریزد از آن قوم که قرآن خوانند

و در این وقت ابراهیم خان ابن مهد قلی خان عم زاده آزاده حکمران کرمان که مضمون این بیت از زبان اقدس درباره او همیشه وقوع داشت (بیت)

تو دامادی و نیک خواه منی ستون سپاه و پناه منی
در طهران شرف اندوز حضور گردید و هم در آن مکان دست اجل دامن حیاتش را درید و
به مضمون کلی شیء یرجع الی اصله رخ در نقاب تراب کشید (مصراع):
ما چه از خاکیم آخر خاک می باید شدن

آری. آری (فرد)

آنچه از دریا به دریا می رود از همان جا آمد آن جا می رود

گفتار در احوالات و مجادلات سال یک هزار و دویست و چهل و دو، سال سی و یکم سلطنت خسرو فلک شوکت کیوان رفعت ملک حشمت

اما چون سلطان یک سواره گردون سمند عزم در میدان حمل در تک و پو در آورد
صحن چمن از سبزه و سمن خرم شد و گلزار جنان از رشکش داغدار گردید و بهشت
برین از شرف بر قدمش جبین سائید (شعر)

طارم خضرا از عکس چمن حمرا گشت بسکه در طرف چمن لؤلؤ لالا برخاست
و دردنوشان دوش بر دوش در اطراف چمن خزیدند و با جام مل هم آغوش گردیدند و
بلبل در سر گل به این مضمون در غفل آمد.

خونریزی سپهر ببین از ره ستیز ساقی تو نیز خون رز اندر پیاله ریز
و در سرای شهریار بعد از نثار درهم و دینار به اهل روزگار در خزینه را بستند و بزم
طرب آراستند، مطربان نشستند ساقیان و رقاصان برخاستند (بیت)

بزمی و جمعی اندر آن، دست بدست هم که هان شیوه کبک جو که من، رسم کبوتر آورم
و به حکم شهریاری رامشگران مؤلف در پرده مخالف زدند (مصراع)

از بزم به رزم کرده آهنگ

ارقام قضا نظام به سرحدات ایران صادر آمد که در انجام امور روسیه جد تمام و جهد

فتح‌علیشاه □ ۱۵۷

مالاکلام نمایند و در این زمان چند کشتی مملو از سرباز به فتنه‌سازی قباد نام ترکمان
یموت از اطراف مازندران بر سر آب خضر جلوه‌گر شدند و ترکمانیه را به خاطر خطوط
کرد که تیر نفاق با شهریار جهانگیر در کمان گذارند. بدیع الزمان میرزای صاحب اختیار
فرزند ارشد ملک آرا بعد از استحضار، جمعشان را پیرشان کرد و چنان بر آنها فرس
شجاعت راند که از ایشان نشانی نماند. روسیه چون چنین دیدند به مکان خویش باز
گردیدند (فرد)

کلاغی تک کبک را گوش کرد تک خویشتن را فراموش کرد
در این وقت مددوف سردار روس بحکم دولت معزول شد و پسقاویچ [پسکوویچ]^۱
منصوب و در این زمان عزیمت قضا ضمیمت و همت والا نهمت حضرت شهریار با لشکر
بی‌شمار (نظم)

همه کمانکش و رزم آزمای و تیرانداز همه مبارز و آهن‌گداز و جوشن‌در
همه فکنده تن اندر مفاکهای هلاک همه نهاده دل اندر نشانهای خطر
بجانب آذربایجان گماشته آمد و علم دولت افراشته و چون قبل از این بحکم نایب السلطنه
اعلی‌حضرت فلک بسطت کیوان خرم قمر عزم خورشید بزم مریخ رزم دست آستین نه بر
دستی صورت معنی هستی (بیت)

جهان‌گیر و جهان‌بخش و جوان‌بخت قضا حکم و قدر امر و فلک تخت
ظل الله شاهنشاه جهان پناه محمدشاه قاجار به اتفاق حسن خان ساری اصلان^۲ جدال
روسیه را مأمور بودند که دیده دولتشان را کور نمایند در کنار ارس بر ایشان فرس
شجاعت تاخت، پانصد سر برید و در منزل میانج به نظر کیمیا اثر رسانید و پس از آن
پسقاویچ خواست به سربازهای ایروان آزوقه و قورخانه برساند، بین راه سپاه شاهنشاه با
ایشان دچار آمد، نهضت فریقین از جان طریقین فریق فی البتة و فریق فی السعیر
شورافکن چرخ اثر شد، جمیع آن پیاده تن به هلاکت داده و چون حضرت فریدون روی به
خوی آورد نواب نایب السلطنه شرف حضور دریافت و پس از گفتگو حکم چنین آمد که
نواب رکن الدوله و حسن خان سارواصلان به اتفاق نایب السلطنه یکران شجاعت در میدان

1. Paskiewitch

۲. متن: صاروسلان

کشند و امور روسیه را یکرو نمایند (نظم)

تا قبضه شمشیر که بالاید خون تا آتش اقبال که بالا گیرد
خلاصه سخن این است که السلطان عباس شاه بعد از مرخصی از حضور مشخص آمد
که پسقاویچ را در کنار ارس مکان است، مرس فرس را بدان جانب کشانید و بعد از مقابله
عظیم روی داد مرج البحرين يلتقيان از بام تا نزدیک به شام حسام نیک فام در ضرب بود
و دو لشکر در حرب، نزدیک بود که سپاه روس بالتمام از حیات مأیوس شوند که اهل
ایران را از باده فرار مستی پدید آید رو به سستی نهاده، چون نواب نایب السلطنه چنین دید
کمند شجاعت به انگشت گرفت و شمشیر رشادت در مشت، پشت به دنیا کرد و روی به
عقبی بینهما برزخ لایبغیان به مضمون این نظم (فرد)

مردن کس به نیک فرجامی بهتر از زندگی بید نامی
کالتیث الجسور و التماسح الحصول به روسیه در آویخت، خاک ایشان را بیخت به
اندک اشاره فواره خون زمین را گلگون کرد و به جزئی میل پایمال پیل مرگ شدند (فرد):
چه شب بر سر آورد کحلی پرند سر مه درآمد به مشکین کمند
گردان از میدان رو گردان شدند بعد از آن پسقاویچ عباس آباد را متصرف شد و
خسرو گردون اساس عزیمت دارالخلافه فرمود و نواب رکن الدوله در محال جرس
[چورس] برابر سپاه روس کوس حرب نواخت و نواب نایب السلطنه به انتظام امور ایروان
پرداخت. بعد از نظم آن دیار عزم اباران^۱ فرمود و جمعی از رزمجویان لشکر را به
اوچ کلیسیا مقرر داشت. روسیه اوچ کلیسیا با روسیه اباران متفق گشته در قریه اشترک
ایروان با السلطان عباس شاه بنای حرب گذاشته از جانبین به مقاتله دست برگشاده از
سحاب دخان تگرگ آتشین باریدن گرفت و از تگرگ آتشین لاله های خونین روئیدن
(نظم)

صف جوشنوران بر روی صحرا چه کوه اندر میان موج دریا
به موج اندر دلبران چون نهنگان به کوه اندر سواران چون پلنگان
در اندک ساعتی فتوری عظیم به کار روسیه پدید آمد، جمعی بی روح و قومی مجروح با
موج غم خودی به اوچ کلیسا کشانیدند. پسقاویچ بعد از استحضار از کارزار مخوف

۱. اباران

گشت، یرنال‌ارسطوف را در عباس آباد نهاده خود عازم ایروان شد. نایب السلطنه به آغری داغ خودی کشانید، پسقاویچ فتح‌ایروان کرد[ه] به اوچ کلیسا رفت و از اوچ کلیسا عازم تسخیر سردارآباد شد و السلطان عباس شاه با اساس نصرت به جانب عباس آباد روی نهاد. ارسطوف با لشکر دلیر آن حضرت را جلوگیر کرد و پس از داروگیر ارسطوف را پلاس عجز بر گردن افتاد و السلطان عباس شاه را لباس نصرت بر تن. و خسرو دشمن شکن، بعد از این فتح در بلوکات خوی متوقف آمد. خلاصه کلام به تفصیلی که در احوال آن حضرت از کلک فقیر به سلک تحریر منتظم خواهد آمد، روسیه ایروان و سردارآباد را متصرف شدند. به سرداری ارسطوف از راه بام میل تبریز کردند و در دو فرسنگی تبریز اهل آن بلد به مضمون اذّا جاء القدر عمی البصر اهل آن بلد مقدم روس مقدم بر ناموس دانستند به استقبال برخاسته سپاه گمراه روس منحوس در دهخوارقان متوقف آمدند. پسقاویچ از ایروان به نخجوان و از آنجا به تبریز آمد، خوی و اکثر بلوکات را نیز متصرف شده یرنال‌رازن را به میانج فرستاد و خسرو عالم به شاهزادگان حکمران ممالک ایران حکم فرمود که هر یک با لشکر مستعد در دارالخلافه حاضر شوند^۱. یرنال‌رازن کیفیت را بر پسقاویچ مرقوم داشت و بر آن میشوم معلوم آید که (مصراع)

این رشته سر دراز دارد

مصالحه را بر مجادله اقوی دید و به متار که مایل گردید. به نواب نایب السلطنه و قائم مقام رسایل چند ارسال داشت (بیت)

منهی اقبال درین کهنه دیر غلغله افکند که الصّٰلِح خیر
السلطان عباس شاه از ارومی به دهخوارقان که پسقاویچ را مکان بود عود فرمود، در روز ورود اعزازی که شأن ملکوک است پسقاویچ سلوک کرد. بعد از کنکاش از مکانی که خاطر مبارک از ایشان رنجیده و در ترازوی عمل سنجیده (فرد)

خوش بود گر محک تجربه آید به میان تا سیه روی شود هر که در او غش باشد
امنای دولت روسیه واگذارند و دوازده کرور زر مسکوک باز ستانند. هشت کرور به استحضار میرزا ابوالحسن خان وزیر دول خارجه و قائم مقام و منوچهرخان معتمدالدوله و حکیم صاحب انگلیس، پسقاویچ دریافت و چهار کرور دیگر به موعدی مقرر آمد.

(مصراع)

این عهد دگر شکستی نیست

آری، دریای موج را جذر و مد لازم است و آفتاب جهانتاب را طلوع و غروب جازم، شکست در زلف بتان باعث زیادی حسن ایشان است و شمع بخشنده نور در حالت پریشان، هر کسی را پیوسته دست در آغوش آرزو و هوسی نیست (بیت)

ز رنج و راحت گردون مرنجان دل مشو خرم که آئین جهان گاهی چنین گاهی چنان باشد چون امور مصالحه به خاطرخواه مبارک اتمام پذیرفت بلارک خلاف در غلاف رفت، نواب شجاع السلطنه به حکومت کرمان و اغتشاش آن سامان مأمور شد و نواب احمد علی میرزا والی خراسان گردید و السلطان عباس شاه نظر به مجادلات سپاه روس چندی بود از شرف حضور مأیوسی داشت، عزم آستان بوسی را جزم کرد.

گفتار در وقایع سال نیکو فال خیریت مآل فرخنده سال یک هزار و دویست و چهل و سه، سال سی و دویم سلطنت و استقلال خسرو بی همال و شهریار دشمن مآل

اما چون غزال خاوری بر آشیانه حمل قدم گذاشتند، خازن صبا سرتاسر دشت نیلوفری را به مشک انباشته سلطان بهار از دل زمین محنت حریف برداشته، آری هر غمی را شادی در کار و هر خزانی را بهار اذاعسعس اللیل کاد النهار. خلاصه چون (فرد) گل مکان بر زیر شاخ گزید سرو سراز کنف باغ کشید بلبل و فاخته که با ماده مهیا آماده و ایستاده بودند چهره افروزی آن باعث فغان اندوزی این شد و چون سرو قد افراخته، فاخته دل باخته ناله پیشه ساخت (بیت)

رست از زمین زمرد و بیجاده از درخت برخیز تا به ساحت بستان کشیم رخت و خسرو فیروزبخت بر تخت جم قدم گذاشت و جشن نوروزی به سعادت و فیروزی همت گماشت، پس از آن طالب زیارت حضرت معصومه شد و راغب تفرج بلوکات فراهان. بعد از حرکت از دارالخلافه و زیارت حضرت معصومه به سلطان آباد قدم نهاد. چون تفرج قدوم میمنت لزوم شاهنشاه جهان اهل آن سامان را مفرح الصوم شد، دیگر باره همای عزیمتش بال گشای دارالخلافه گردید و چون سلطان روس را با خسرو سکندر کوس مصالحه شد، گریایدوف را امپراطور اعظم به جهت استحکام عقد و عهد مصالحه و

توقف دارالخلافة به ایران روان ساخت و حکم قدر قدرت صادر آمد که در هر منزل و محفل عزت فوق مرتبه‌اش البته بجا آرند و بعد از ورود به طهران آن سفیر ناآموزده راه به یاد پی با شهریار جهانگیر پیموده خسرو عالم به منظوق اکرمو الضیف ولو کان کافراً متعرض غرض و مرض آن نگردید. گریایدوف چنین پنداشت که شهریار روزگار از رفتار وی مخوف است، آن سفیر را نفیر بی‌ادبی به سپهر پیر شد، بر این مطلب بر آمد که زنان ارامنه که چندین سال قبل از این از گرجستان آورده بودند به من سپرده که به ولایت گرجستان برده به کیش خویش باشند. اهل طهران را از رفتار مسیحیان کار به جان رسید و کارد به استخوان، میرزا مسیح که از اکابر علما بود به مضمون این که (نظم)

گر همه سر دهند در ره عشق باز زاهد به فکر دستار است
با ورد تسبیح بر منبر بر آمد و با زبان فصیح گفت آیها الحضار اقبل الکفار، کار در سر دولت و دین و اسلام و ناموس است، وقت کین است نه هنگام افسوس با تیغ بی‌دریغ اهل روس را از حیات مأیوس نمائید (فرد)

چون ضرورت هست در دین اجتهاد قلع ایشان باید از تیغ جهاد
عوام چون چنین دیدند مانند نجوم به خانه آنها هجوم آورد [ند]. هر چند امنای دولت به مضمون این که (فرد)

در آئین شاهان و رسم کیان پیام آوران ایمنند از زیان
مانع شدند که این بلای عظیم را از روسیه دفع کنند، مبادا قتل ایشان واقع شود، سود نبخشد (مصراع)

چه سیل خانه کن آمد بنا چه سخت و چه سست

خلاصه گریایدوف با چهل نفر نوکر از تیغ مسلمین صدرنشین اسفل السافلین شدند. ملسوف صاحب نایب ایلچی با چند نفر دیگر به پناه عالیجاه محمد جعفرخان کاشانی وزیر ظل السلطان جانی به سلامت بردند، بعد از چندی حضرت اعلی ملسوف صاحب را با نعش مقتولین به اعزاز تمام به آذربایجان فرستادند. السلطان عباس شاه نیز از تبریز نعش ایشان را روانه ساخت و کیفیت را به امپراطور و پساوویچ ارسال داشت که این کار خام جز ابلهی عوام و شورش فضلی اسلام نبود، ملسوف صاحب بر این مطلب شاهد است.

گفتار در کیفیت سال یک هزار و دویست و چهل و چهار، سال سی و سیم شهر یاری
شهر یار فلک اقتدار و خسرو مه رخسار

اما چون خسرو افلاک برای نشاط اهالی خاک بر بساط حمل محل یافت (بیت)
همه عالم بهار شوشتری جایگاه نذر و کبک دری
بلبل از روی گل نغمه خوان فارسی و حجازی و فاخته از سر سرو سهی ترانه ساز لسان
پهلوی، زمین از لاله نعمانی غیرت کارگاه آسمانی شد و بوستان از سحاب نباتی رشک
کارخانه مانی (شعر)

دمید باد از اطراف عنبر سارا کشید ابر بر آفاق دیبه شوشتر
چون ناف آهو آمد همه هوا رنجور چو پر طوطی آمد همه هوا ز خضر
و خسرو با افسر زمام خزاین و دفاین را به اهل ایران سپرد و هر کس به قدر خویش از
اندک و بیش برد در این زمان نظر به استحکام مصالحه و جسارت اهل دارالخلافه به
گربایدوف نواب خسرو میرزا را نایب السلطنه به پدر بورغ [پطرز بورگ] پایتخت سلطان
روس فرستاد، در احوال آن حضرت مرقوم خواهد افتاد و حضرت اعلی بعد از چند گاه
فرس شوکت بجانب فارس در حرکت آورد [ه] پس از زیارت حضرت معصومه و تفرج
فین، خسرو زمان و زمین عازم صفاهان شد و گردون به این بیت رطب اللسان (بیت)

ای صفاهان شاد باش و شاد زی شاه سویت میهمان آید همی
و خسرو زمان بعد از تفرج اصفهان که عبارت از نیمه جهان است سرانگشت
جهانگیریش به آهنگ شیراز نغمه پرداز شد (شعر)

آن که نشنیده است هرگز بوی عشق گو به شیراز آی و خاک ما ببوی
چون شیراز از قدم مبارک بر فلک سرافراز شد حکم خسروی صادر آمد که نواب
مستطاب نایب السلطنه در همدان تا هنگام ورود متوقف آید و میرزا مهدی ملک الکتاب را
که وکیل امورات و مهمات آذربایجان بود به اصفهان مأمور نمود که ایلچی جدید دولت
روس را به همدان برده موکب شاهنشاهی را آماده باشند. خلاصه چون آن حضرت در شهر
شیراز که (فرد)

فضایش عجز بخش و عشوه ساز است هوایش مایه عجز و نیاز است
گاهی به خاک مصلا و گه گاه به سیر آب رکن آباد که مشک اذفر است و زلال کوثر

مشغول شد (فرد)

بده ساقی می باقی که دز جنت نخواهی یافت کنار آب رکن آباد و گلگشت مصلاً را حضرت سلطانی را چندین روز به فیروزی فال و خوبی احوال در آن شهر ارم مثال عشرت و کامرانی بسر آمد، برای دفع و رفع بد کرداری بختیاری عازم خوزستان و لرستان گردید. بعد از سیر شوشتر و نظم آن جانب در ساعت مناسب همه جا صید کنان و نخجیرجویان اواخر حوت به خرم آباد قدم نهاد (مصراع)

خرم ولاتی که تو در وی گذر کنی

گفتار در احوالات سال یک هزار و دویست و چهل و پنج، سال سی و چهارم جلوس حضرت اقدس به تخت آبنوس

اما چون باعث خرمی جهان به حمل مکان گزید و سلطان بهار بر مسند اقتدار متمکن گردید و تازه نهالان چمن با یکدیگر به آویز پرداختند و رأیت ستیز افراختند، بید مخالفت به خلاف سرو بر آمد و گل حمرا گونی (مصراع)

چنگل درآج به خون تذور

شقایق شقاق یافت و صنوبر کینه و نفاق سبزه را چنگل جلادت تیز شد و لاله را سر پنجه یلی خونریز و خسرو چاکر پرویز بعد از آن که از انعام موفور اهل جهان را خرم و مسرور گردانید و ساقی طرب بزم ارم نظم را برجید، از خرم آباد عزم قلمرو علشکر را جزم کرد، با دل از غم رسته همه جا پیوسته به پیرامون کوه و هامون صید کنان و نخجیر جویان در ساعت خوش پرتو افکن ساحت همدان گشت و در آن مکان بهشت نشان نواب نایب السلطنه شرف اندوز حضور موفور السرور شد و خسرو عالم را از دیدار او بهجت و سرور حاصل آمد مانند (مصراع)

ابری که در بیابان بر تشنه بیارد

خلاصه السلطان عباس شاه برای نظم امور قلمرو کرمانشاهان و سرحدات بغداد چند روزی در همدان اذن توقف حاصل نمود و حضرت اعلی بجانب طهران عطف عنان فرمود. چون شهریار نامدار از شیراز بازگشت مملکت خوزستان و لرستان که در حیطه تصرف شاهزاده رضوان مکان محمدعلی میرزا بود و بعد از آن به ولد ارشد او محمدحسین میرزا

منتقل شد، چندی قبل از این محمد تقی میرزا حسام السلطنه حکمران بروجرد در قبضه اقتدار آورده و در این اوان اهالی آن دیار جملگی به اتفاق با حشمت الدوله اظهار وفاق کردند و با حسام السلطنه بنیاد نفاق. نواب شاهزاده گوشمالی اهالی آن دیار را لازم دید و حرکت به آن جانب را جازم، لهذا از بروجرد عازم گشت همه جا پی سپار به الشتر تشریف فرما گردید و از آن جا...^۱ ده و حشمت الدوله به اعتقاد و اعتماد پادشاهی و استمداد و امداد نایب السلطنه با لوای کاوه حرکت فرمود و نواب شیخ علی میرزای شیخ الملوک حکمران ملایر چون حسام السلطنه را به حرب و ستیز دید با لشکر مستعد جلوریز بروجرد را محصور ساخت و به محاصره پرداخت چون حسام السلطنه را این خبر استماع افتاد به مفاد (فرد)

من از خصم برون پرهیز کرده عدو در خانه خنجر تیز کرده
از گفتار نرم مصالحه بر حشمت الدوله را کرده و خود عزیمت بروجرد فرمود، در محلی مشهور به زواریان مدفن اخنوخ نبی علیه السلام از جانب طریقین مقاتله فریقین رخ نمود، مهرهای آتشین توپ و تفنگ باریدن گرفت و نایره حسام از مطلع خلاف برای مصاف درخشیدن (نظم)

توان خسته هر جا در آن دشت کین دوان باره هر سونگون سارزین
پراکنده هر جا در آن کوه و در کمند و کمان و سنان و سپر
از طعن سنان لشکر نامی و ضرب حسام عسکر حسامی لشکر ملایر جمعی قتل شدند و برخی در ذل کمند گرفتاری ذلیل، شیخ الملوک سلوک فرار را بر قرار اقوی دید با سایر لشکر علی سبیل التعجیل مانند طایر عازم ملایر شد. چون حسام السلطنه را این چنین فتحی میسر آمد شوق حرب حشمت الدوله اش به سر افتاده تهیه و تدارک لشکر دید. با بلارک و ناوک و سنابک باطالع مبارک به جانب خرم آباد روان شد در صحرای جنب خرم آباد مشهور به شاه آباد از جانبین روی به حرب نهادند و از طرفین دست به آتش فشانی گشادند. خروش نای زرین و تبیره روئین گوش زمان و زمین پر طنین نمود (نظم)

ز گرد گردان گردون شده به لون زمین ز نعل اسبان هامون شده به شکل قمر
غبار تیره چه ابر و خدنگ چون باران سنان نیزه چه برق و تبیره چون تندر

۱. در متن سفید است.

بعد از کشتش و کوشش لشکر حشمت الدوله ایشان را چون طی السجل بهم پیچید و عسکر حسام السلطنه منهزم گردید و نایره غضب خسرو با افسر حضرت اعلی را از نزاع ایشان با یکدیگر شعله‌ور شد و شعله غضبش سر به سپهر اخضر، غلام حسین خان سپهدار را بجهت محافظت بروجرده مأمور نمود و نواب الله ویردی میرزا با آوردن شیخ الملوک روانه ساخت و نواب کیامرث میرزای ابوالملوک را به احضار حسام السلطنه. چون جملگی در درگاه فلک خرگاه پادشاه جم‌جاه ملایک سپاه لازال مقبلاً بالسفاه حاضر شدند زبان ضراعت اتهلکنا بما فعل السفهاء منا برگشادند. خسرو عالم عقاب آنها را ثواب فرمود [ه] جرمشان را کرم و خطایشان را عطا، هر یک با دل خرسند به ملک خویش سمند کشانیدند.

اما چون نواب شجاع السلطنه حاکم کرمان گشت و خسرو عالم از شیراز باز گردید، شجاع السلطنه با لشکر مقدور به تسخیر یزد که به حکم خسرو آفاق و نیابت عبدالرزاق خان ملک ظل السلطان بود عازم شد، عبدالرزاق خان سرکشی نمود [ه] ابواب قلعه نگشود، برای نام و ننگ دست به انداختن توپ و تفنگ گشود و شجاع السلطنه به محاصره اقدام فرمود. نواب ظل السلطان بعد از استحضار، سیف الدوله فرزند خود را با قلیل جمیعتی به امداد عبدالرزاق خان روانه ساخت و فرمانفرمای شیراز نیز تیمور میرزا پسر خود را به استمداد شجاع السلطنه فرستاد. نایره فساد بالا گرفت نواب ظل السلطان به سلطان عباس شاه عرضه داشت و چنین نگاشت (نظم)

ای همه هستی ز تو پیدا شده / خاک ضعیف از تو توانا شده
نواب شجاع السلطنه [را] از روی خلاف با ما مصاف است وقت لطف است و هنگام الطاف (فرد):

امروز باید از کرمی می‌کند سحاب / فردا که تشنه مرده شوی لای گوی مغیز
و این نیز ثابت است که اگر در آمدن اهماال فرمائید و در این نزدیکی با لشکر بهادران چون صرصر خزان بر خازن وجود عنان وزان نشوید، اهل یزد از نبرد شجاع السلطنه چون برگ رزان از باد خزان درهم و برهم خواهند خورد و یثیت الله الذین آمنوا بالقول الثابت نایب السلطنه العلیا به محض استماع با لشکر جهانسوز به آذراندوزی جان ایشان از آذربایجان چون آتش سوزان و آب روان به جانب طهران روان آمد، بعد از آنکه به حضور خسرو صاحبقران مشرف گردید و عساکر پیل پیکر و توپهای نهنگ صور اژدر اثر

کَالْثِيثِ الصَّائِلِ وَالْغَيْثِ السَّائِلِ چُون پیل دمان جوشان و چُون شیر ژیان خروشان به
جانب یزد روان آمد. اول نوروز سلطانی با دولت و اقبال وارد یزد شد. چُون آفتاب اقبالش
کالبد در فی الدّجیة و الشّمس فی الضّحی پرتو افکن ساحت یزد گردید، نواب شجاع
السلطنه افتان و خیزان یک زمان رو به گریز نهاد (مصرع)
مهر عالمتاب طالع بین و غارب ماه را

گفتار در وقایع سال نیکو فال یک هزار و دویست و چهل و شش، سال سی و پنجم
جلوس میمنت مانوس خسرو سکندر کوس

اما چون خسرو خاوران به ایوان حمل منزل گزید، برید بهاری برای استحضر
دوشیزگان چمن سرائید (بیت)
باز وقت است که از طبق تقاضای فلک افکند بر سر ایوان چمن گل توشک
سلطان بهار باز بساط نشاط در صحن چمن بگسترانید، سبزه به غمزه کاری سنبل را
چون بتان فرخار طره طرار تابدار آمد و بلبل با گل به زاری و دلداری با هم بی هم شدند
(مصرع)

مهربانان روی بر هم از حسودان بر کناری
و حضرت خاقانی بر گاه سلطانی برآمد و از انعام و اکرامش محنت اهل جهان سرآمد
و نایب السلطنه العلیا السلطان عباس شاه شاهباز رأیت ظفر طرازش از یزد به کرمان به پرواز
آمد (مصرع)

منقارش از نصرت نگر و زفتح بین بال و پرش

همه جا چون آتش سیار تا حوالی کرمان پی سپار، نواب شجاع السلطنه که در خراسان بل
اطراف جهان به شجاعت مشهور بود و شیر صفت درالسنه و افواه مذکور مانند پشه ضعیف و
موری نحیف در نهایت استعجال به استقبال شتافت آری، قطره را کجا لاف نیل است و پشه
را مصاف پیل، در معرضی که خورشید رخشان را عرصه وجود و بدر تابان را نادب نمود
نیست، ذره زهره مرور و سها را بهره ظهور نخواهد بود (بیت)

گفتن بر خورشید که من چشمه نورم دانند بزرگان که سزوار سها نیست
و السلطان عباس شاه بعد از نزول به کرمان اگر چه شجاع السلطنه پاس خدمت آن

فتح‌علیشاه □ ۱۶۷

حضرت را بی اندازه داشتی به ظاهر به بندگی و سرافکندگی همت گماشتی ولی به منطوق
 ام حسب الذین فی قلوبهم مرض ان لن یخرج الله اضغانهم^۱ او را در نهایت احترام به
 دارالخلافه فرستاد که در آستان ملایک پاسبان مقام داشته باشد و بعد از چند گاه شاهنشاه
 جهان پناه به جانب اصفهان سبک عنان آمد از راه گلپایگان و قصبه خوانسار شتافت و با
 لشکر خونریز در چمن قهیز تمکن یافت، ارقام قضا نظام از مصدر خلافت صادر آمد که
 نایب السلطنه العلیا السلطان عباس شاه [از] کرمان و فرمانفرما از شیراز به درگاه گردون
 فراز حاضر آیند، از آن مکان مانند بحر مواج به گشت شهر اصفهان و سیر نهر زاینده رود
 توجه فرمود. حضرت نایب السلطنه با فرمانفرما به درگاه مشرف گردیدند، چون نایب
 السلطنه را به دارائی مملکت خراسان و تمشیت آن سامان شوقی سرشار بود و ذوقی بسیار،
 خسرو بهرام غلام تسهیلا للمرام و تحویلا لتلك المهام مملکت خراسان را بالتمام بر
 آذربایجان و کرمان علاوه داشت و گردون بر فرقتش لوای و گاه برافراشت و به مضمون این
 نظم در گردش آمد (نظم)

شد ارشد فریدون زرینه کفش به فتحش قوی کاویانی درفش
 ولیکن خسرو عالم را از نایب السلطنه خواهش آمد که زمستان توقف و بهار را بجانب
 خراسان حرکت فرما شوند. بالاخره رضای سعادت‌مند را امضاء داشتند و شاهنشاه جهان با
 فر کیوان به دارالخلافه طهران که مقرر خلافت بود قدم گذاشتند.

گفتار در اتفاقات و احوالات سال یک هزار و دویست و چهل و هفت، [سال] سی و
 ششم سلطنت و اقبال خسرو بی همال و شهریار ذوالاستقلال

اما چون نیر اعظم و خسرو انجم چشم به حکم خداوند عالم برای فرح آدم بر
 دارالسلطنه حمل قدم نهاد، صنوبر از کر و قرعر عنان طاقت از دست داد (فرد)

سمر از بوی گل اینک سر دیوانگی دارد صبا بندد از آن پیوسته اش زنجیر بر اعضا
 ابر بهاری و باد نوروزی اطفال باغ و نوحه‌روسان را غ را دایه و مشاطه گردیدند. از آن
 پس از باد بهار معجز عیسوی آشکار شد، اطفال چمن مانند مریم از دم روح القدس صبا

۱. سورة محمد، آیه ۲۹

آبستن شدند و به اندک اشاره گل بلبل را چاره از دست رفت (بیت)
 گل به زیر لب نمی‌دائم چه می‌گوید که باز بلبان بینوا را در فغان می‌آورد
 و خسرو کیوان رفعت فلک شوکت برای میمنت و سعادت دولت ابد مدت جاوید
 عدت موهبت بی‌نهایت به اهل جهان فرمود و حضرت نایب السلطنه صاحب تخت و تاج
 ما یحتاج فی الحرب را آماده ساخت با افواج جهان تاراج (عریه)
 عفاریت ترمی بالشهاب لدی الوغا و قد رمی العفریت بالشهب فی الفلک
 و توپخانه فلک آماج چون دریای موج از راه سمنان و بسطام بجانب خراسان بعون الله
 المجیب عمّا قریب در حرکت آمد (مصرع)
 تا حکم کردگار چه و کار روزگار

اما چون در این اوان نواب حشمت الدوله بر لرستان و عربستان قادر علی ما یشاء
 گردید غرور موفور پدید آورد (فرد)
 درشتی و بدخوئی آغاز کرد در فتنه بر مملکت باز کرد
 قومی را از حلیه بصر عاری ساخت و جمعی را گوشه نشین کنج عزلت و خواری، اهالی آن
 دیار از رفتار ناپذیرش دلگیر شدند و از کرد کار ناشایسته‌اش دل شکسته با حشمت الدوله
 لوای مخالفت افراشتند و به حسام السلطنه عریضه‌ها عرضه داشتند از دور و نزدیک به
 حریش تحریک کردند. نواب حسام السلطنه رسولی و ده هزار تومان پیشکش به حضور
 خسرو صاحبقران فرستاد و اذن خواست که با حشمت الدوله لوای مخالفت راست کند و
 شهریار ذوالاقتدار به یکبار از این کار انکار فرمود. حسام السلطنه با ناله و افسوس از امداد
 شهریار مایوس شد ولی طایفه بیرانوند که به فتنه‌خیزی معروفند و به خونریزی موصوف
 گوش بر بانکی دارند تا جنگی نمایند و چشم بر حرفی تا کار شگرفی به پا سازند و در
 آن میانه طرفی بندند. آری مثلی است مشهور «دزد بازار آشفته می‌خواهد» حسام السلطنه
 را فریفته ساختند و به طرف لرستانش حرکت دادند و امنای دولت علیه که نظر به نفع از
 حشمت الدوله در هر بلیه یارش بودند نامه‌ها به مضمون فرمان به اطراف و اکناف ایران
 فرستادند و به یاری حشمت الدوله تحریک کردند که در حریش شریک باشند. خسروخان
 والی کردستان نیز هزار سوار خونریز به امداد حشمت الدوله و ستیز حسام السلطنه فرستاد و
 نواب حشمت الدوله برای پریشانی وی در اندک زمانی لشکر بی‌پایانی آماده ساخت و علم
 جنگ برافراخت در هرسین اول خاک لرستان با ابوالفتح میرزا پسر حسام السلطنه دچار

فتح‌علیشاه □ ۱۶۹

آمد بعد از ستیز و کارزار و انهزام آن امیرزاده ذوالاقتدار با لوای نصرت از آنجا حرکت و در چمن بیرزا^۱ ما بین او و محمد تقی میرزا مقابله مجادله و مقاتله رو داد (فرد)
 نفیر دلیران برآمد به اوج به هر گوشه می‌رفت خون موج موج
 کلمح بالبصر حشمت الدوله را سمند ظفر رام آمد و حسام السلطنه را حسام اقتدار در نیام
 و به تعجیل تمام روی به بروجرد آورد و حشمت الدوله تا دارالسرور او را تعاقب کرد. آری
 خلاف حکم شهریاری را اثر جز این نیست و اثرش را ثمر همین (مصراع)
 چون تو می‌خواهی خدا خواهد همان

خلاصه شاهنشاه جهان غلامحسین خان سپهدار را عازم بروجرد ساخت که حشمت الدوله را
 به ملک خویش فرستند و حسام السلطنه را روانه دارالخلافه نمایند و مضمون این بیت را
 سرائید (بیت)

طمع ز فیض کرامت میر که خلق کریم گنه ببخشید و بر بندگان ببخشایند
 و غلامحسین خان سپهدار حسب الحکم شهریار حشمت الدوله را به لرستان فرستاد و
 حسام السلطنه را روانه طهران ساخت و چون به حضور حضرت اعلی رسید مضمون این بیت
 می سرائید (بیت)

گر به تشریف قبولم بنوازی ملکم گر به تازانه قهرم بزی شیطانم
 خسرو عالم از تقصیرش در گذشت و با خاطر شاد عازم بروجرد گشت.
 در این اوان طهماسب میرزا ولد شاهزاده مرحوم محمد علی میرزا که به مصاحبت
 نایب السلطنه مفتخر و سرافراز بود با توپخانه رعدنشانه و عساکر ظفر مآثر از آذربایجان
 وارد دارالخلافه گردید، پس از شرفیابی حضور بجانب خراسان روان آمد.

گفتار در وقایع و اتفاقات و ارادات و احوالات و کیفیت سال یک هزار و دو بیست
 و چهل و هشت، سال سی و هفتم جلوس میمنت مآنوس و خسرو کیکاوس علم
 سکندر کوس بر تخت آبنوس

کرد از عهد جوانی یاد زال‌روزگار ساخت نو پیرانه سر پیرایه پیر از دیار

۱. ناسخ التواریخ: بیرزاد.

چون خسرو فلک هرمرز صفت بر مداین حمل تکیه کرد از اهتزاز نسیم سحری غنچه شگفته گردید و صحن چمن از خس و خار رفته، بلبل بارید شعار قمری نکيسا آثار گل شیرین شمایل چمن پرویز محفل نسیم شاپور بنان خیابان ارمن نشان (شعر)

اگر مطالعه خواهد کسی بهشت برین را بیا مطالعه کن گو به نو بهار زمین را
و خسرو با تمکین بر مسند سلطنت تمکن گزید و به اهل جهان خلعت های زر تار و انعام درهم و دینار بخشید و در این اوان حضرت نایب السلطنه عباس شاه با سپاه فتنه انگیز که از بدو ایجاد عالم تا کنون چشم زره بسان آن پیل تنان ندیده و گوش کمان کیش مردی مانند شان نشنیده پشت کمان خمیده به اعتضاد تنان راست و قامت چرخ از صدمت یک حمله شان دو تا است و با طرز ما النصر الا من عند الله بجانب امیر آباد قدم نهاد به تفصیلی که در احوال آن حضرت مرقوم قلم شکسته رقم خواهد شد، از طنطنه لشکر منصور نفخ فی الصور فجمعتنا هم جمعاً آن بلد را به یورش و کشش و کوشش متصرف شد (فرد)

بالید از این نشاط تن تخت بر زمین بگذشت ازین نوید سر تاج از آسمان
و فرمانفرمای فارس در این سال عزم بنادر فرمود که محمد علی خان ایلخانی و مرتضی قلی خان ایل بیگی خلف جانی بیک شقاقی با بیست هزار خانوار ایل میل ملاقات سیف الملوک میرزا پسر ظل السلطان کردند و به کرمان رفتند. نواب فرمانفرما بعد از استماع بجانب کرمان و نزاع ایشان توجه فرمود. بعد از ورود به آن حدود ایلخانی و احشام بستگی به سیف الملوک را رستگی ندیدند و از سلوکش شایستگی نی، بخدمت فرمانفرما رسیدند و اهالی کرمان نیز نظر به کندی کار و تندی گفتار سیف الملوک میرزا جمله به خدمت فرمانفرما آمدند و نواب سیف الملوک میرزا به مضمون (مصراع)

تنها مانی چه یار بسیار کشی

دیاری را در کار خویش از اندک و بیش یار ندید، ناچار بخدمت فرمانفرما رسید و گرفتار گردید، فرمانفرما او را به طهران فرستاد و در وقت عبور در یکی از قلاع ما بین یزد و فارس و اصفهان به بلای طبیعی مبتلا شد. سیف الدوله میرزا پسر ظل السلطان و حکمران یزد جمعی را برداشته و به استخلاص برادر همت گماشته بعد از طی مسافت او را از حبس خلاص کرد و به یزد آورد. خلاصه نواب فرمانفرما بعد از روانه کردن سیف الملوک میرزا شهر کرمان را بدست آورد علی نقی خان پسر محمد حسین خان قره گوزلو وزیر سابق شاهزاده مرحوم محمد علی میرزا که سرهنگ یک فوج همدانی بود و

فتح‌علیشاه □ ۱۷۱

حسب الحکم نواب نایب السلطنه ساخلوی کرمان می‌نمود به اتفاق صبیّه مرضیه نواب نایب السلطنه که زیب و زینت همخوابه و همخانه نواب سیف الملوک بود اگر چه به زینت مشهور ولیکن رقعۀ شجاعت بر سینه‌اش مسطور، در اسم زن ولیکن رشید تراز اکثر مردان در صف برزن (شعر)

شیراگر نر بود اگر ماده بهلوان است و بهلوان زاده
برای حذر از خطر در باغ نظر کرمان محصور شد و عساکر حسب الحکم فرمانفرما به محاصره مأمور، مدت محاصره به طول انجامید، در بین جنگ نقبی که بجهت تصرف باغ نظر اخراج کرده بودند نواب ارغوان میرزا پسر شجاع السلطنه که جوانی آراسته بود، در فنون سپاهی پیراسته هنوز بیست سال از عمرش نگذشته به غرور جوانی چنان که افتد و دانی، خواست از راه نقب به اندرون رود. قلعگیان از کسان علی نقی خان او را هدف گلوله کردند، سه روز زنده بود و به رحمت ایزدی واصل شد. آری (فرد)

مرغ پرنارسته چون پرن شود طعمۀ گنجشگ هر بازان شود
خلاصه کلام بعد از کشش و کوشش ما بین دو لشکر مصالحه را بر مجادله اقوی دیدند، علی نقی خان صبیّه نایب السلطنه را برداشت و از کرمان علم حرکت افراشت و فرمانفرما کرمان را به هلاکو میرزا پسر شجاع السلطنه وا گذاشت و خود به شیراز باز گردید. ملخص سخن نایب السلطنه عباس شاه پس از تصرف امیرآباد بجانب قوچان توجه فرمود و آن بلد را نیز تصرف نموده از آنجا به سمت سرخس رو نهاد و چنانکه در احوال آن حضرت مرقوم خواهد افتاد (بیت)

قلعه و قلعه نشین از مدد ایزد پاک آن مسخر شد بی زحمت و این گشت هلاک
فد مژنا علیهم ما کان لهم من ناصرین با دولت و اقبال و شوکت و اجلال مرس فرس را بجانب ارض اقدس و مشهد مقدس کشانید (بیت)

ماهیجۀ چتر او قلعه گردون گشاد مورچۀ تیغ او ملک سلیمان گرفت
اما چون امور خراسان به نیروی اقبال شاهنشاه جهان آراسته شد و حاشیه غم از دل پیر و جوان برخاسته برای دوحه عظمت و نو نهال چمن شوکت نواب مستطاب سیف الدوله سلطان محمد میرزا حکمران اصفهان جشنی خوش و عیشی دلکش برپا کرد، زاهدان را هنگام خانه و میخواران وقت میخانه (مصراع)

از سر پیمان گذشت بر سر پیمانه شد

(فرد)

مطربان را و ندیمان را آواز زدند تا سماعی خوش عیشی به نو اندر گیرند
 بعد از هفت شبانه روز که هر روزی چون نوروز و هر حالی به خوبی فال، چون سالی
 از خطیب فلک بانکی بر آمد که (فرد)
 ای عروس هزار بخت حکایت منما حمله حسن بیارای که داماد آمد
 و خسرو مسعود چندان بذل وجود فرمود که گدای زیون لاف قارونی می زد و هر
 فقیری ادعای امیری.

گفتار در وقایع سال یک هزار و دویست و چهل و نه، سال سی و هشتم سلطنت
 خسرو با همت

اما چون گیتی نورد فلک در منزل حمل جمیل افکند روزگار را نوبت عمل شد و با
 وصف بهار حالش سیاه تر از جرم زحل، زنبق را در دماغ خط آمد و از قلم بید مجنون بر
 صفحه لاله آثار سفاهت مثبت، قمری را طوق قرایقرا بر گردن شد و گل را هزار خنجر از
 خار بر تن و بر بلبل گلشن تنگ تر از قافیه بنفشه شد و حال بنفشه آشفته تر از سنبل دلبران
 گردید و خسرو عالم با بخت خرم بر فراز تخت جم رخت افکند و به دستور همیشه را پیشه
 ساخت و گنج های مالا مال از درهم و دینار پرداخت و حضرت نایب السلطنه عباس شاه در
 رواق اقدس مشهد مقدس برای این که مقبول درگاه احدیت شود به عبادات و زیارات
 مشغول بود، بعد از چند گاه به عزم آستان یوسی خسرو عالم به سمند آهو سم گوزن سرین
 (نظم)

چون فلک عالم نورد و چون قمر منزل گذار چون ثوابت رهنما و چون عطارد کاروان
 بر نشست چون فلک سیار تا حوالی دارالخلافه پی سپار آمد بعد از ملاقات شهریار
 ذوالاقتدار چندی در حضور خسرو رحیم در دارالخلافه مقیم بود، از آن پس از حضور
 اقدس مرخص شد و بجانب مشهد مقدس عازم (مصراع)

نه چنان رفت که دیگر بصدا باز آید

بعد از ورود به آن حدود خسرو زمان و شاهنشاه جهان پناه محمد شاه غازی خلد الله
 ملکه و مکانه را که خلاق جهان در روز الست بر یکم نصر من الله و فتح قریب را با

فتح‌علیشاه □ ۱۷۳

خاکش سرشته و آتا فتحنا لک فتحاً مبینا را بر سینه‌اش نوشته به جانب هرات جنت آیات و نجات مسلمانان با لشکر چون فرات روانه فرمود. آن حضرت بعد از حرکت قلاع آن صفحات را قلع نمود و مرز و بوم هرات ویران و به عینه مسکن بوم (بیت)

حسن تو هر جا که طبل عشق فرو کوفت بانک برآمد که غارت دل و دین است کامران را از غریو جنگ و نیزه و خدنگ کار تنگ شد و شیشه طاقت بر دم سنگ که از کج رفتاری فلک دوار و خیره شعاری ثوابت و سیار به منطوق کلّ من علیها فان، و یبقی وجه ربّک ذوالجلال و الاکرام^۱ حضرت نایب السلطنه السلطان عباس شاه والی روحش دست تصرف از ملک بدن کوتاه کرد (فرد)

بازیچه ایست طفل فریب این متاع دهر بی عقل مردمان که بدان مبتلا شدند و خورشید فلک گویا به نعش مطهر آن ملک چنین خطاب می کرد (رباعی)

شاهها فلک از سیاست می لرزید پیش تو به طوع بندگی می ورزید
صاحب نظری کجا است تا در نگیرد تا آن همه سلطنت به این می ایزید
چون خبر وحشت اثر منتشر شد اهل جهان بر فرق خاک کردند و شاهزادگان پیرهن چاک (لمؤلفه)

مجو از من شکیب از هجر رویش بعد ازین یارا که من بیراهن صبر و شکیبائی قبا کردم
و خسرو عالم را دل غمناک آمد، امرا و علمای آن حضرت را به مفاد الصبر مفتاح
الفرج به صبر و شکیبائی تحریص می کردند. خسرو عالم در جواب آنها چنین خطاب
می فرمود که چگونه صبر پیشه سازم که گردون با من ابواب غم گشاد و سلطنتم از ثمر
افتاد انّ لكلّ شیء ثمرة و ثمرة الفواد الولد (عریه)

صَبَّتْ عَلَىٰ مَصَائِبِ لَوَائِهَا صَبَّتْ عَلَىٰ الْآثَامِ صَرْنِ لِيَالِيَا
از مقالات حکما است که مصیبت بی صبری سخت تر است از مصیبت بی فرزندی.
آری با مقادیر ازلی نتوان کوشید و از قضا لم یزلی سر نتوان کشید لا رآد لقضائه ولا
معقّب لحکمه بعد از ناله و زاری حضرت شهریار نامی به شاهنشاه جهان پناه ارسال داشت
که از هرات باز گردد و بر مسند ولیعهدی تمکن یابد و شاهنشاه جهان پناه حسب الحکم
حضرت اعلیٰ مبلغ بسیاری از کامران باز یافت نمود و به ارض اقدس شتافت.

گفتار در وقایع سال بد فال پر ملال هزار و دوست و پنجاه، سال سی و نهم
سلطنت و رسیدن آن حضرت به رحمت احدیت

(اشعار)

همه بوستان زیر برگ گل است	به کوه اندر آن ناله بلبل است
به بالیز بلبل بنالد همی	گل از ناله او بیالد همی
شب تیره بلبل بنالد به باغ	گل از باد و باران فروزد چراغ
من از ابر بینم همی باد دم	ندانم که نرگس چرا شد دژم
بخندد همی بلبل از هردوشان	چه بر گل نشیند گشاید زبان
ندانم که عاشق گل آمد در ابر	که از ابر بینم خروش هزیر
بدرد همی پیش پیراهنش	درخشان شود آتش اندر تنش
به عشق هوا بر زمین شد گوا	به فرمان خورشید فرمانروا
که داند که بلبل چه گوید همی	
نگه کن سحرگاه تا بشنوی	ز بلبل سخن گفتن پهلوی
همی گوید از مرگ آن شهریار	ندارد بجز ناله زار کار

چون جشن عید تمام گردید هر کسی از شاهزادگان را هوسی از ولیعهدی بسر افتاد.

(فرد)

آن یکی گفت ایرجی کرم و آن زدعوی که مرد پرهنرم
یکی گفتی این منصب مرا باید و آن دیگر سرائیدی (مصراع)

جوانی دارم و صاحب کلاهی

ولیعهدی جز من کس را شاید و خسرو عالم هر یک را از گفتار بسیار و اندک که سکه
سلطنت بنامت شود و عروس ملک به کامت، دلگرم ساخت و تن نرم. تا این که آفتاب
جمال خسرو بی همال شاهنشاه جهان پناه محمد شاه غازی از افق دارالخلافة طلوع کرد،
مانند انجم که به طلوع نیر اعظم غیب شوند آنها که در دل خلافت داشتند در پرده مخفی
گشتند (فرد)

فتح‌علیشاه □ ۱۲۵

آفتاب دولت از اوج کمال آمد پدید روزگار خصم داران را زوال آمد پدید
همه جا خاموش شدند و سر تا پا گوش و حضرت اعلی برای کمال سلطنت به منطوق الیوم
اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم^۱ شاهنشاه جهان پناه را بجای پدر بزرگوار نشانید و
ابواب خزاین و دفاین در حضورش گشائید (فرد)

آن کام که ایام همی خواست برآمد آن وعده که تقدیر همی داد وفا کرد
و دیگر از اولاد نایب السلطنه نواب مستطاب قهرمان میرزا والی اهالی خراسان شد و
نواب فریدون میرزا نایب الایاله آذربایجان. پس از آن شاهنشاه جهان پناه به جانب
آذربایجان عطف عنان فرمود چون ساقی فلک نظر به فتوت نایب السلطنه در ساغر اهل
جهان زهر ریخته بود مبدل شهد شد. اعنی شاهنشاه جهان پناه ولی عهد حضرت اعلی
فتح‌علی شاه بجانب اصفهان جناح تمنا گشود بعد از طی منازل و قطع مراحل در
هفت دست بر اورنگ شاهی نشست و کمر همت به انتظام امور اصفهان و فارس بر میان
بست بعد از روزی سه چهار از ستیز ستاره خونریز و جور فلک آن رشک ملک به مرض
ذات الجنب مبتلا شد. علاج حکیمان بر مزاجش سودمند نیفتاد، بعد از روزی دو در این
سال بد فال یونت‌ئیل سنه ۱۲۵۰ هزار و دویست و پنجاه در روز پنجشنبه نوزدهم شهر
جمادی الثانی دو ساعت قبل از غروب در هفت دست اصفهان اجل گریبان آن خسرو جهان
را بسوی جنان کشید و گریبان آسایش خلق را درید اسکنه الله الغفور فی دارالسور
(شعر)

سپهر خاتم دولت ربود از کف جم زمانه ساغر جمشید زد به سنگ فنا
بسی ناسزاوار و نادلکش است جهانی که فتح‌علی‌شاه کش است
آری هر آغازی را انجامی است و هر نهایی را بدایتی و هر شادی را غم است و هر
پیشی را کم، هر بلندی را پستی است و هر هستی را نیستی (فرد).
پس بگردید و بگردد روزگار دل به دنیا در نبندد هوشیار
کل نفس ذائقة الموت (مصرع)

آن که نمرده است و نمیرد خداست

کل شیء هالک الاوجه (شعر)

دلا نیست دایم بقا و حیات که عالم ندارد قرار و ثبات
 رسد تخت و بخت ار به اوج کمال چه خورشید تابنده یابد زوال
 بیانا بگویم به آواز نی که جمشید کی بود و کاوس کی
 و شاعری در فوت آن حضرت تاریخ گفته (تاریخ)

جستم از پیر عقل تاریخش گفت «سلطان» ز «تخت» بیرون شد
 خلاصه آسمان بعد از این جسارت هراسان شد و زمانه پس از این گستاخی
 سرگردان. بروج فلک را اندوه در سینه آکنده شد و چون بنات النعش پراکنده، زحل را
 رخسار سیاه شد و روزگار تباه، چون اثر را چنین دید پای ثبات افشرد. دیگر بسیاری اقدام
 نبرد و مشتری را گفתי بر جانش نشتری آمد و مریخ خاک ماتم بر فرق بیخت و فلک بر
 اثرش نحوست ریخت شاه فلک را بلارک از کف اوفتاد چون چنین دید هر ساله منکسف
 گردید و خیاگر فلک چنگ را از چنگ رها داد و شیشه طاقت بر دم سنگ (لمؤلفه)
 مات چه آن شاه در این نطع شد تیر فلک را قلمش قطع شد
 و قمر از این اثر در کلفت شد و این ثمر هر ساله منخسف، آوخ چکنم که پرویزن
 سپهر خاک اندوه به فرق بیخت و شهد شاد کامیم را به زهر مصیبت آمیخت (عریه)
 اَیْنَهَا النَّفْسُ أَجْمَلَى جِزْعاً اِنَّ الَّذِیْ نَحْذِرِنْ قَدْ وَقَعَا
 (بیت)

نمی دانم در این ماتم چه سازم دل مجروح را مرهم چه سازم
 خوشتر آن که صبر بزم و سخن را به اختصار اندازم (مصراع)
 سخن که غم فزاید مختصر به

خلاصه کلام چون طایر روح خسرو گردون فراز از قفس قالب پرواز کرد نواب
 شاهزاده آزاده محمد رضا میرزا به محض اتفاق این امر با ولد خویش رضا قلی میرزا علی
 سبیل التعجیل عازم آذربایجان و شرفیابی حضور شاهنشاه جهان محمد شاه غازی گردیدند
 و نواب مستطاب شاهزاده عبدالله میرزا سمند عزیمت به جانب خمسه تافت که شاید کمند
 اقتدار به کنگره وی تواند انداخت و نواب قمر رقاب شاهزاده سیف الدوله سلطان محمد
 میرزا حکمران اصفهان به خیال این که مباد از اهل اردو به وی اذیتی رسد و عسا کرش نیز
 کلاً و طراً در چهار محال و فریدن بود، با برادر بطنی خویش سلطان احمد میرزا و چند تن
 از غلامان بدان جانب روان آمد و نواب رکن الدوله علی نقی میرزا که در آن مکان ارشد

فتح‌علیشاه □ ۱۷۷

شاهزادگان بود و افهم ملک زادگان چون با دیده عبرت بر حال روزگار نگرست دانست که ناله و فسوس را ثمر نیست، نخستین حرم محترم را از نکردن گریه و زاری به آواز بلند به خدا و خداوند سوگند داد و آن گاه شاهزادگان اعظم و امیرزادگان معظم و خواجه سرایان حرم را به برهان آلهی و روح پر فتوح شاهنشاهی که و آنه لو تعلمون لقسم عظیم قسم داد که امروز و امشب این خبر را در اردو منتشر ن سازند مبدا العیاذ بالله اراذل اردو از ناپاکی و بوالهوسی به دودمان عصمت دسترسی کنند و سنگ جهالت بر شیشه ناموس ما زنند (مصراع)

تا ببینم که از پرده چه آید بیرون

و شاهزادگان هر یک رو به سراپرده خویش آورده (نظم)

چه شد در قیروان خورشید غرقاب برون برد از مسام چرخ سیماب
جهان را چهره قیراندود کردند ز ماهی تا به مه پردود کردند
نوبت های سلطنت را به طریق همیشه نواختند و هر یک از چاکران مشغول مشغله خویش و کشیکچیان مشعل ها افراختند. چون پاسی از شب گذشت شاهزادگان به طریق سایر ایام برای اکل طعام روی به حرمسرای خسرو بهرام غلام نهادند و در اطراف ایوان کیوان پاسبان صف زدند و برای دفع شک اهالی اردو، به آواز بلند به جواب سؤال شاهنشاه جهان مشغول شدند. چون قریب به شش ساعت از شب گذشت. نواب رکن الدوله سواری برای آوردن تابوت به تخت فولاد فرستاد و نعلش مطهر آن خسرو با افسر را شاهزادگان بر سردست گرفته در سر حمام هفت دست گذاشتند و دو عالم فاضل که انواع فضلشان حاصل بود و ادیب نواب رکن الدوله بودند در سر حمام آمدند و قریب یک ساعت و نیم به اتفاق شاهزادگان به غسل و کفن آن شهریار ذوالاقتدار مشغول شدند. پس از فراغت از کار نعلش آن خسرو جم خدیو را به درون بردند و به حرم محترم سپردند و هر یک از شاهزادگان به سراپرده خویش رفتند و نقالچیان به دستور سایر شب بنیاد نقل نهادند و کشیکچیان زبان بیدار باش گشادند و نواب رکن الدوله پس از فراغت از تکفین خسرو با تمکین در چادر خویش آصف الدوله الله یارخان و سپهدار غلام حسین خان و سایر امنای دربار معدلت مدار را به حضور احضار کرد. پس از مصلحت و کنکاش قرار کار براین نهادند که در این شبانه نامه به عالم یگانه و فاضل زمانه حجت السلام مجتهد الزمانی جناب حاجی سید محمد باقر نگارند و کیفیت را به تفصیل مرقوم دارند تا ببینیم که چگونه

دستورالعمل خواهد داد. آن گاه دیگر باره ابواب مصلحت باید گشاد و نواب رکن الدوله مراسله نگاشت و روانه داشت و جناب سید پس از مطالعه در جواب نامه بعد از دلداری و صبر به تقدیر پروردگاری مرقوم نموده که اردوی جهان سوز سه روز دیگر باید در هفت دست نشست تا ما بفرموده پاک یزدان تعزیت و سیم خاقان خلد آشیان را تمام کنیم و نواب رکن الدوله این حرکت را محال دانست و درنگ بیشتر از دو روز را در بین مصلحت نتوانست. علی الصّباح که شاهباز صبح از نشیمن افق بال ضیاء بگشاد و نواب رکن الدوله در سعادت آباد قدم نهاد، سرکردگان سواران جلالت نشان و سرتیپان افواج فلک تاراج و سران سپاه ظفر همراه را احضار حضور کرد و پس از جمع شدن آنها به حضور موفور السرور به آواز بلند بانگ برآورد که آیها الناس کلّ من علیها فان و یبقی وجه ربّک ذی الجلال و الاکرام (نظم)

خورشید حیات کی بود پاینده دایم نبود نور بقا تابنده
چه شه چه گدا، چه خواجه چه بنده باشد همه را به یک اجل آینده
اینک از ستیز زمانه فلک آتش بلا تیز شد و ستاره را دیده شوخ فتنه انگیز، خاقان در قصور
جنان نشست و بحلّ المتین درجات اخروی پیوست. حال اگر شما را حق حقوق آن خسرو
فلک سنجوق منظور نظر است دست از گریه و زاری بردارید که این دو چون آب در هاون
سودن و آفتاب به گل اندودن بی ثمر و دقیقه چند گوش به نیوشم دارید. جملگی گفتند:
به هر چه حکم کنی بنده ایم فرمان را

دیگر باره نواب رکن الدوله فرموده که (بیت)

المنّت لله که چهل سال شد اکنون کز عدل وی ایران شده چون دامن الوند
حال مدت چهل سال است که از عدالت خسرو ذوالاستقلال در ایران هر غمناکی
برگ شاهی بافته و هر مفاکی رنگ آبادی گرفته و سرزمین ایران را با صرصر کارزار از
خس و خار فتنه رفته، اینک ما را در ازای الطاف دارای فریدون فراز شما دو چیز توقع
است نخستین این که جسد انور و نعش مطهر آن حضرت را در معصومه قم به خاک سپارید
و ثانی عیال و اطفالش را به دارالخلافه رسانید (مصراع)

ازین دو چون گذری کلّ من علیها فان

و مرا خواهش دنیا و دین همین است نه سلطنت روی زمین و نی اقتدار و تمکین (فرد)
چون چتر سنجری رخ بختم سیاه باد با فقر اگر بود هوس ملک سنجرم

فتح‌علیشاه □ ۱۷۹

آن گاه تابع آن شوید که به نیروی بازوی باده سلطنت نوش و به کابین جوهر شمشیر عروس ملک را در آغوش گیرد، سران ایران و شجعان و دلیران جملگی متفق اللفظ گفتند که چندان که جان در تن و رمق در بدن باقی است نخواهیم گذشت که چشم زخمی به عیال آن حضرت رسد یا عملی قبیح از اهل اردو صادر شود. پس از آن نواب رکن الدوله حکم فرمود تخت طلای حضرت اعلا را با مجموعه‌های متعدد و بادی‌های متعدد زرین و سیمین اسباب دارالنظاره شکستند و بر سر ساکنان بادی‌ اطاعت قسمت کردند و عساکر به تهیه حرکت فردا پرداختند و جارچیان نیز این مضمون را ادا ساختند و پس از انتشار این خبر از لطف حضرت احدیت و باطن خسرو با حمیت و همت نواب رکن الدوله هر کس بجای خویش نشست و کمر همت به کاری از اندک پیش بست. گویا وجود فایض الجودش باقی بود که احدی از آحاد نه کار شاقی نمودند و نه تکلیف مالایطاقی و جزئی حرکات اراذل اردو این که طایفه شاهسون به محض استماع این سخن شتران اهالی اردو را که در صحرا بود تاراج نمودند و سربازان عراقی تابعین غلام حسین خان سپهدار، بعد از انتشار این اخبار سراپرده گلابتون دوزی که بر گرد سعادت آباد بود چنان یغما نمودند که هر پاره‌اش به دست یکی افتاد. پس از آن از بی باکی و ناپاکی خواستند به اموال پادشاهی نیز راهی یابند از سر حمام هفت دست به درون شاهی عود کردند. هنوز روی به کاری نیاوردند که این خبر گوشزد محمد حسین خان سرتیپ فیروز کوئی و عباسقلی خان سرکرده لاریجانی شد آن دوشیر بیشه جلادت و حسام نیام رشادت روی به درون هفت دست نهادند و با آن قوم بدنهاد ابواب ستم گشادند. چند تن را مورد سیاست ساختند تا ایشان لوای فرار افراختند.

خلاصه جناب امین الدوله عبدالله خان که روزی دو قبل از این حکایت حسب‌الحکم خسرو مهر رأیت عازم مملکت فارس برای نظم سرحدات بود و تحصیل مالیات، در دو منزلی اصفهان این خبر محنت اثر گوشزد شد دیگر باره عنان سمند بجانب اصفهان کشید و در خانه غلام فهم سلاله السادات العظام حاجی سید محمد باقر متوقف گردید. باری پس از سیاست عسکر عراق دیگر هیچ یک از لشکر در پی نفاق نیامد و سران ایشان به اتفاق آن شب را نیز با هزاران تعب بسر بردند و هنگام طلوع آفتاب یزکی معین کردند و بار اردو و عسکر زیاد را به وی سپردند و پس از آن نواب رکن الدوله عساکر رکاب را چهار تقسیم کرد. قومی را برای حفظ زر و سیم به سکه همایون پادشاه روی زمین معین ساخت و

جمعی را حافظ صندوقخانه اجناس و جواهر رنگین و لآلی ثمین، فرقه‌ای را با نعش مطهر کرد و طایفه‌ای را حافظ حرم محترم خسرو با افسر و بعد از آن جواهری که خاقان جهان بر خود نصب می کرد کلاً را در سر تخت روان گذاشتند و تابوت را در میان تخت و علمداران علم افراشته با قرای داود الحان از هفت دست قدم برداشتند و در منزل به دستور خسرو فلک محفل از دود توپ و زنبورک دیده مهر کور بود و از آواز کرنا و شیپور راحت از ساکنان فلک دور تا قریب به قم رسیدند. اهالی آن بلد از علما و قضات و فقها و سادات و سایر مردم کلاً با دل پر غم و سینه پرالم نعش مطهر را در نهایت استعجال استقبال کردند و در شب جمعه در ساعت خوش مانند گنج در آن خاک پاک در مکانی که بجهت همین امر پرداخته بود مدفون ساختند (فرد)

چيست از اين خوب تر در همه آفاق کار دوست به پهلوی دوست یار به پهلوی یار
سبحان الله التفات خدائی به چه پایه و باطن خسروی به چه مایه که نعش او را به عزتی
آوردند که خسروان به استقلال را در زندگی چنین عزتی نکردند و در کتب اخبار از هیچ
یک شهریاران ذوالاقتدار دیده نگردید که پس از وفات به این عزت به مقر تدفین رسیده
(مصراع)

شهنامه بسی خواندم و افسانه فراوان

و گردون به این حرکت محال احتمال نمی برد و به رکن الدوله چنین خطاب می کرد
(مصراع)

که این معجز کم از شق القمر نیست

وقایعی که بعد از فوت خاقان مغفور اتفاق افتاد در احوال شاهنشاه جهان پناه محمد
شاه غازی نوشته خواهد شد (بیت)

خاموش که قصه گفتنی نیست و ر گفته شود شنفتنی نیست

گفتار در اشعار ابکار و افکار درربار شهریار روزگار خسرو ذوالاقتدار فتحعلی شاه
قاجار

بدان که ظل الله فی الارضین خسرو زمان و زمین حضرت اعلی فتحعلی شاه بگفتن شعر
و در جمیع فنونش قادر، تخلص «خاقان» می فرمودند، تحقیقات متینش را فضلالی عهد در

مؤلفات خود ضبط نموده‌اند، معین است و اشعار رنگینش ورد داوین متعدده مدون و نظر به
منطوق کلام الملوك. ملوك الکلام در نظم و نثر یگانه دهر بود و فرید عصر، بجهت زیب
و زینت این دفتر قدری از اشعار آن خسرو با افسر مرقوم قلم شکسته رقم می‌گردد (فرد)
این طوطی شکر شکن از آشیان او است وین ماه مشتری نظر از آسمان او است
اشعار من کلام خاقان

(غزلیات)

ای که از روز قیامت سخنی می‌گوئی گوئیا از شب هجران خبری نیست تورا
خار بلا هست بپا دست جزع بر دعا یا بکشد مدعی یا بنوازد خدا
بار دادی غیر را در بزم و هست بر دل خاقان ازین غم بارها
نهال عشق را باشد ثمر وصل ولی دستی نجید است این ثمر را
وله ایضاً

دهنت تنگ‌تر از دیده مور دل من تنگ‌تر است از دهنت
ناله را پای بکویت باز است گریه دامان نرسد دست منت
عالمی در شادی و ما را غم است این غم ما از برای عالم است
روزگارم زخم‌ها بسیار زد زخم تو آن زخم‌ها را مرهم است
دلگشایی یارزندان بلا است هر کجا یار است آنجا دلگشا است

ر چشم مست تو نرگس کرشمه دام نمود ز لعل ناب تو یاقوت رنگ و آب گرفت
لاف دانش چون زند پیری که دل از کف او کودکی نادان گرفت
عجز من از حد فزون جور تو بی‌منتها است نیست جز این چاره‌ای صحبت شاه و گداست

بر هر هدفی خطا است تیرت تا سینه ما نوراست آماج

شانه در دست تو گر شحنه طراران بود یک جهان دل به خم زلف تو پیدا می‌کرد
ناشاد کسی کز ستمت شاد نباشد آزاد دلی کز غمت آزاد نباشد
کوشی چه به تعمیر دل این خانه عشق است آبادیش آنست که آباد نباشد
کمال مهر نظر کن که از غم فرهاد هنوز ناله شیرین ز بیستون آید

دلم به مرتبه تنگ شد که می ترسم خدا نکرده غمت از دلم برون آید
ای کاش آن که بر رخ خوبان نظر کند دل را نداده جان دهد و مختصر کند
شب مرگ است و به بالین من زار آمد ای اجل دست نگه دار که دلدار آمد
فتنه ها از چشم جادو می کنند صید شیران را به آهو می کنند
وله ایضاً

از جان گذشته ایم و به جانان رسیده ایم و ز درد رسته ایم و به درمان رسیده ایم
در بزم تو پروانه صفت سوخته بودم ز آن آتش آهی که خود افروخته بودم
گرمی زنی به تیرم دل از تو برنگیرم چون پر شکسته مرغی در دام تو اسیرم
جز گفتگوی کویت حرفی نه بر زبانم جز آرزوی رویت فکری نه در ضمیرم
وله ایضاً

یک امشب با دل زارم بصد منت مدارا کن به بالینم بیا بنشین و جان دادن تماشا کن
خواهی که سر غیب شود بر تو آشکار زاهد بیا به میکده و جام جم ببین
وله ایضاً

با غیر همراه آمدی از وصل به هجران تو صد بار بر دل به بود از درد تو درمان تو
سینه هدف ساختم پیش تو من سالها ماند به دل عاقبت حسرت یک تیر تو
وله ایضاً

به امیدی که امیدم بر آری سپردم جان زهی امیدواری
مگو از هجر من چون زنده ماندی که من خود مردم از این سرمشاری

رباعی

شوخی که ز زلف ماه او هاله گرفت از بت گل رویش صفت لاله گرفت
من از تب شوق خال او می سوزم کام از لب جان فزاش تبخاله گرفت

از درگه تو اگر جدائی کردم در بندگی تو بی وفایی کردم
من خاک ره سگی که مقبول تو شد خاکم به دهن که خودستانی کردم

بازم زده آتش آتشین رخساری خورشید قصب پوش قبا گلناری
ناوک فکنی کمان بدستی مستی زیبا پسری ستمگری خونخواری

در بیان اولاد و احفاد خسرو نیکونهاد فتحعلی شاه و تفصیل احوال شاهزادگان اعظم و اسامی امیرزادگان معظم



بدان که از بدو ایجاد عالم تا حال احدی از بنی نوع آدم به کثرت اولاد و وفور احفاد آن حضرت نیامده آن چه از صلب وی به عرصه ظهور آمده از ذکور وانات مرده و زنده و سقط شده، دویمست و پانزده نفر است. نبایر و نتایج اگر چه مقدارش بر مؤلف ثابت نیست ولیکن بنا بر قول میرزا تقی علی آبادی صاحب تخلص در کتاب «کلام الملوک» در هنگام وفات خاقان مغفور یک هزار و سیصد نفر بود، و در وقت وفات خاقان علیین آشیان اولاد صلبی زنده آن حضرت از ذکور وانات صد نفر بود پنجاه و شش پسر و چهل و چهار دختر. اگر مؤلف این رساله و محرر این مقاله به ذکر تفصیل احوال جمیع آنها بپردازد (مصراع):

دفترم هفتاد من کاغذ شود

بایحال تفصیل احوال پنجاه و هشت پسر آن حضرت مرقوم گشت به این ترتیب اول نواب محمد علی میرزا؛ دویم ملک آرا نواب محمد قلی میرزا، سیم نواب محمد ولی میرزا؛ چهارم نایب السلطنه السلطان عباس شاه؛ پنجم فرمانفرما نواب حسین علی میرزا؛ ششم شجاع السلطنه نواب حسن علی میرزا؛ هفتم حسام السلطنه نواب محمد تقی میرزا؛ هشتم رکن الدوله نواب علی نقی میرزا؛ نهم شیخ الملوک نواب شیخ علی میرزا؛ دهم ظل السلطان نواب علی شاه؛ یازدهم نواب عبدالله میرزا؛ دوازدهم سر کشیک چی باشی نواب امام ویردی میرزا؛ سیزدهم نواب محمد رضا میرزا؛ چهاردهم نواب محمود میرزا؛ پانزدهم نواب حیدر

قلی میرزا؛ شانزدهم نواب همایون میرزا؛ هفدهم نواب الله ویردی میرزا؛ هجدهم نواب اسمعیل میرزا؛ نوزدهم نواب احمد علی میرزا؛ بیستم نواب علی رضا میرزا؛ بیست و یکم نواب کیقباد میرزا؛ بیست و دوم نواب بهرام میرزا؛ بیست و سیم نواب شاپور میرزا؛ بیست و چهارم نواب ملک قاسم میرزا؛ بیست و پنجم نواب منوچهر میرزا؛ بیست و ششم نواب هرمز میرزا؛ بیست و هفتم نواب ملک ایرج میرزا؛ بیست و هشتم شهاب السلطنه نواب کیکاوس میرزا؛ بیست و نهم نواب شاه قلی میرزا؛ سی ام نواب محمد مهدی میرزا؛ سی و یکم نواب کیخسرو میرزا؛ سی و دوم ابوالملوک نواب کیومرث میرزا؛ سی و سیم نواب جهانشاه میرزا؛ سی و چهارم نواب سلیمان میرزا؛ سی و پنجم شعاع السلطنه نواب فتح الله میرزا؛ سی و ششم نواب ملک منصور میرزا؛ سی و هفتم بهاء الدوله نواب بهمن میرزا؛ سی و هشتم سیف الدوله نواب سلطان محمد میرزا؛ سی و نهم نواب سلطان سلیم میرزا؛ چهلم نواب سلطان مصطفی میرزا؛ چهل و یکم نواب سلطان ابراهیم میرزا؛ چهل و دوم نواب سیف الله میرزا؛ چهل و سیم نواب یحیی میرزا؛ چهل و چهارم نواب محمد امین میرزا؛ چهل و پنجم نواب صاحبقران میرزا؛ چهل و ششم نیرالدوله نواب فرخ سیر میرزا؛ چهل و هفتم بنده حقیر علیقلی میرزا؛ چهل و هشتم عضدالدوله نواب سلطان احمد میرزا؛ چهل و نهم نواب پرویز میرزا؛ پنجاهم نواب محمد هادی میرزا؛ پنجاه یکم نواب کامران میرزا؛ پنجاه و دوم نواب عباسقلی میرزا؛ پنجاه و سیم نواب امان الله میرزا؛ پنجاه و چهارم نواب نورالله میرزا؛ پنجاه و پنجم نواب سلطان حسین میرزا؛ پنجاه و ششم نواب سلطان جلال الدین میرزا؛ پنجاه و هفتم جهانسوز شاه حسینقلی میرزا؛ پنجاه و هشتم نواب اورنگ زیب میرزا و هر یک به منطوق الولد سراجیه (شعر)

سپهدار گردن کش پیل تن نکو روی بارأی شمشیر زن
اینک به تفصیل احوال ایشان خواهیم پرداخت انشاالله تعالی.

اول نواب محمد علی میرزا. اعز احفاد بود و ارشد اولاد و آن عماد خیمه داد در هفتم ربیع الاول سنه ۱۲۰۳ از عدم قدم به ملک هستی نهاد و در عنفوان جوانی به حکم سلیمانی مدت هفت سال در بلدة قزوین به حکمرانی قیام می نمود، پس از آن نظر به فطرت اصلی و استعداد جبلی حکومت کرمانشاهان و سلیمانیه و ذهاب ستقر و همدان و لرستان و بختیاری و خوزستان درباره او مقرر شد و مدت هجده سال ابواب عدل و داد چنان بر اهل آن بلاد

فتح‌علیشاه □ ۱۸۵

گشاد که بر زنجیر نوشیروان لرزه افتاد و چون به عزم تسخیر بغداد پای همت به رکاب دولت نهاد، بعد از مقابله و مقاتله والی بغداد را دیده‌غرور به خاک جدال کور آمد و شاهزاده مظفر و منصور منجوق محاصره افراخت و بر تسخیر آن بلد پرداخت و در آن اوان تکسری در مزاج آن صاحب تخت و تاج پدید آمد بنابراین پس از کنکاش امنای دولت و امرای حضرت قرار کار را به مصالحه دادند و مصلحان خیر اندیش از طرفین قدم خیر پیش نهادند. والی بغداد تحف بی‌شمار و هدایای بسیار به نزد آن وارث جم حق‌القدم فرستاد و آن خسرو نیک نهاد از بغداد قدم بیرون نهاد. چون گردون را جز کینه وری اثری نیست و نخل فلک را جز جفا ثمری نه در شب پنجشنبه بیست سیم ماه صفر سنه ۱۲۳۶ در طاق کرا [کسری] به مقر کبری قرار گرفت (مصرع)

خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود

و میرزا محمد تقی علی‌آبادی صاحب تخلص در وفات وی قصیده‌ای انشاه نموده که مطلعش این است الحق کمال فصاحت و بلاغت به کار برده (مصرع)

جهانی طرفه بی‌مهر و وفا بدخوج‌جهانستی چرا با مهربانان بی‌سبب نامهربانستی
و تاریخ وفاتش چنانچه سابق مرقوم گردید با عدد «انار الله مضجعه» موافق است و مدت عمرش سی و سه سال بود و نعش او را حسب الوصیت در عتبات عالیات دفن کردند و شاهزاده مرحوم را برادر بطنی نبود و اولاد ذکور او هفت تن باقی است: اول حشمت الدوله نواب محمد حسین میرزا؛ دویم مؤیدالدوله نواب طهماسب میرزا؛ سیم والی نواب نصرالله میرزا؛ چهارم نواب اسدالله میرزا؛ پنجم نواب امام قلی میرزا؛ ششم نواب جهانگیر میرزا؛ هفتم نواب نورالدین میرزا و آن شاهزاده جوان بخت لایق افسر و تخت به آبادی بلاد و شادی عباد شوقی سرشار و ذوقی بسیار داشت و در مدت اقتدار و تمکین وی شاهین با غراب همنشین بود و بره با ذاب همدم یک بالین و از بناهای وی در شوشر و دزفول و جمیع خوزستان و قزوین بسیار باقی است. از جمله ابنیه و آثار غریبه وی یکی سد گرگر شوشر است که احاطه آن رود به آن شهر است و آن پل از جمله عجایب دهر و از وجود نواب شاهزاده در [آن] حدود. دوم به اهالی آن مرز و بوم آرام حرام بود و خواب‌گوئی عقاب و آن حضرت بارها با والی بغداد به محاربه پرداخت و پیمان‌ه‌حرب را از باده‌ظفر تا خط بغداد لبریز ساخت، رأیت قتل و غارت افراخت. اگر الطاف خسروی درباره‌اهالی بغداد نبود، سلسله جمعشان را چنان پاره می‌کرد که تقدیر را در بستن وی چاره نبود با

وصف این همیشه وی در کاوش بود و آنها در کاهش. آری در رزم رستم بود و در بزم
آسمان مهر و کرم (شعر، عربیه)

اذا عد المکارم کان فیها بمنزلة الجبال من الوهاد
اذا ذکر الاکارم کان جمراً مضرمة و کانوا کالرماد

و نواب شاهزاده را در علم نجوم و تاریخ و فن عروض و قافیه و ضبط علوم غربیه
ید طول بود، شعر را خوب می فرمودند سیما غزل و تخلص را «دولت» می نمودند. دیوان
ایشان از قصیده و غزل و رباعی قریب ده هزار بیت می شود چند فردی از ایشان بجهت
تیمن و تبرک ثبت و مندرج شد (فرد)

این زلال از منبع آن خاطر دریا وش است این بخار از مجمر آن طبع هم چون آتش است
غزل من کلام دولت

باشد از سوز درون افروخته رخسار ما تربیت از برق می باید گل گلزار ما
از سواد تیره بختی های ما نبود عجب تیره گردد گرفت خورشید بر دیوار ما
زان رو نکنم فرش رخت دیده که ترسم مجروح نماید مزه ام آن کف پا را
دولت منم ای مرغ گرفتار که بستند با تار محبت ز ازل بال و پرم را
افغان ز سخت گیری صید و روزگار آندم قفس شکست که بشکست بال ما

وله ایضاً

از جرم بنده خواجه ما در خجالت است وز خواجه نیست بنده خجل این چه حالتست
چه غم ز کشتن ما گر کسی نشد آگاه گواه را به قیامت غرور قاتل ما است
شکوه شام غمش گفتم به محشر سر کنم ساعتی افزون نبود آنهم به صد غوغا گذشت
یک دو روزی پیش و پس بود ارنه از دور سپهر بر سکندر نیز بگذشت آن چه بر دارا گذشت

وله ایضاً

پسندم آن چه صیادم پسندد به جز کز دام آزادم پسندد
از سینه تنگم دل یوانه گریزد دیوانه عجب نیست که از خانه گریزد
من از دل و دل از من دیوانه گریزان دیوانه ندیدیم که از دیوانه گریزد
نه بیم ز برقی و نه منت ز سحابی خوش آن که چو من دانه درین خاک ندارد
جز به دشنام اگر یار نکرد از ما یاد جای شکر است که یک باره فراموش نکرد

وله ایضاً

ز تیغ و تیر تو در خاک و خون شد و درویش
به پیش پای سر از تیغ دشمن اولی‌تر
هنوز آن به نیام و هنوز این در کیش
که پیش دوست بمانی سر از خجالت پیش
وله ایضاً

من زنده و داری تو سر گشتن اغیار
فراق دیده گواهی دهد به صدق مقال
از رشک اگر جان برم از عار بمیرم
که من به زندگی خویش طعم مرگ چشیدم
به جان خریدم و نفروشم به عالمی آری
به مفت می‌ندهم از گفت چه مفت خریدم
وله

گفت تیرم را کجا جا می‌دهی گفتم به دل
گفت روشن‌تر ز دل جای دگر گفتم بچشم
وله

ندارد در من درمان کجائی ای اجل رحمی
این خوشی‌ها بس است که بعد از هلاک من
مکن شرمندۀ ام‌زین پیش از روی پرستاران
دامن کشان ز نار بیائی به خاک من
وله

با عجز و شرمساری و زاهد غرور و عجب
گفتی ز چیست دیده دولت مدام تو
افتد کدام‌زین دوندانم پسند تو
از آرزوی لعل لب تو نوشخند تو
وله

ای باد چشم ما را چشم عنایت از تو
ای ابر رحمت از من غافل مشو خدا را
بر گشتم از تباری بر خرمنم شراری
باشد گناه افزون از آن که بر شماری
ز بس در حسن و خوبی بی‌مثالی
در آینه عجب گر عکست افتد

دویم ملک آرا نواب محمد قلی میرزا. در روز چهارشنبه بیست و دویم رمضان المبارک سنه یک هزار و دویست و سه تاج حیاتش تبارک آمد و در سنه ۱۲۱۴ از جانب اعلی به مرز باقی دارالمرز رسید و پس از چندگاه نظر به رفتار به اهالی مملکت و رعایت با رعیت بر استرآباد و گرگان نیز حکمران گردید و مدت سی و شش سال کمال استقلالش میسر بود و افسر اقتدارش بسر، در سنه یک هزار و دویست و پنجاه که خاقان خلد آشیان در رضوان مکان جست و شاهنشاه فلک خرگاه ملایک سپاه محمد شاه غازی به تخت سلطنت نشست و نواب ملک آرا حسب الوصیت حضرت اعلی بدون حرف بی‌پا و سخن بیجا از

دارالمرز حرکت و در دارالخلافه به حضور ساطع النور رسید و به نوازشات خسروانه خرم و مسرور گردید و شاهنشاه جهان پناه نظر به بیماری ملک آرا و نیکی آب و هوا همدان را برای مسکن وی مقرر داشت چنان که شاعری گفته (بیت)

همدان جای شهان از قبل آب و هواست در جهان خوشتر از آن بقعه خرم نبود
اینک که سنه ۱۲۵۷ است^۱ در آن دیار به دعای دولت و بقای شوکت حضرت فلک
رفت کیوان حشمت مشغول است و به مضمون این مصراع مترنم است (مصراع)

تورا صاحب سلامت گفتم و خود را دعا کردم

مدت پنجاه و چهار سال از عمرش گذشته و علت پیری بر مزاجش نشسته بلی (فرد)
پس از پنجه بماند تندرستی بصر کنده نماید پای سستی
و ایشان را برادر بطنی از صلب خاقان مغفور نیست و اولاد ذکور اینک بیست و سه
نفر باقی است. به این ترتیب: اول نواب تیمور میرزا؛ دوم نایب الایاله نواب اسکندر میرزا،
سیم صاحب اختیار نواب بدیع الزمان میرزا؛ چهارم نواب نوذر میرزا؛ پنجم نواب قهرمان
میرزا؛ ششم نواب اردشیر میرزا؛ هفتم نواب سلطان حسین میرزا؛ هشتم نواب داراب میرزا؛
نهم نواب نصرالله میرزا؛ دهم سردار نواب سلطان حسن میرزا؛ یازدهم نواب سام میرزا؛
دوازدهم نواب نورالدین میرزا؛ سیزدهم نواب بابر میرزا؛ چهاردهم نواب کیومرث میرزا؛
پانزدهم نواب عبدالله میرزا؛ شانزدهم نواب مظفر علی میرزا؛ هفدهم نواب لطف علی میرزا؛
هجدهم نواب ملک جمشید میرزا؛ نوزدهم نواب شاهپور میرزا؛ بیستم نواب شاه منصور
میرزا؛ بیست و یکم نواب محمد رحیم میرزا؛ بیست و دوم نواب بهادر میرزا؛ بیست و سیم
نواب بهمن میرزا و نواب مستطاب ملک آرا در شجاعت و رشادت بهری وافر و حظی
متکثر داشت و بارها با ترکمانیه لوای مخالفت افراشت خود به نفس نفیس کاللیث
الجسور با ایشان در آویخت، خون گریان را با خاک گریان به یکدیگر آمیخت. سیما
در فتنه خواجه کاشغری که شجاعتی از آن شیر بیشه سروری آشکار شد که اسم رستم را
پست کرد و صفحه شهرت اصفندیار را شکست؛ ولیکن ایشان را امساک بر سخاوت غالب
بود و بر جمع نمودن زر و سیم طالب و بهترین شهوات دنیوی انبوهی زر و سیم پنداشتی و
نیکوترین لذات جهان را جمع نمودن گوهر و درّ یتیم انگاشتی و همیشه مضمون این رباعی

فتح‌علیشاه □ ۱۸۹

را ورد زبان داشتی (رباعی)

ای زر توئی آن که جامع لذّاتی محبوب خلایق به همه اوقاتی
بی شک نه خدائی تو ولیکن به خدا ستار العیوبی و قاضی الحاجاتی
و ایشان حسب فرمان و تقریر خاقان خلد مکان کتابی مبنی بر احوال ایل جلیل قاجار
و کیفیت حال اجداد شهریار روزگار نوشته، گویند تخم فصاحت در زمین دل کشته ولیکن
تا حال به نظر نرسید و تذکره در بیان احوال شعرای فصاحت قرین از متقدمین و متأخرین و
معاصرین تألیف نموده و ایشان گاه گاهی بل سال و ماهی جزئی اشعار بر لوح خیال
می‌نگارند، با وصف این طبع خوشی دارند و تخلص را خسروی می‌فرمایند. چند فردی از
وی ثبت شد (فرد)

این بکر لطیف از حرم و فکرت اوست وین در یتیم از صدف فطنت اوست

غزل من کلام خسروی

دل کرد ز مهر آن بت مهوش طلب از ما گر جان ندهیم از پی این پس عجب از ما
وله ایضاً

مران بیگانه وارم از در خویش که این بیگانه روزی آشنا بود
وله

من خود آلوده دامنم ز چه رو منع رند شراب خواره کنم
در شب هجر تو از خویش ندارم خبری ز آن که تاروز در اندیشه فردا باشم
وله ایضاً

به امید عبادت کردنت عمریست بیمارم خوشم این آرزو پیوسته در بالین بیماری

سیم نواب محمدولی میرزا. در روز جمعه غره شهر شوال المکرم سنه ۱۲۰۳ به تقدیر
پاک یزدان روی به اقلیم وجود نهاد و به اسم اعلیٰ جدّ شهریار محمدولی خان قاجار موسوم
شد و در سنه ۱۲۱۴ از دربار شهریار با منشور به حکومت سمنان مأمور آمد و در سنه
۱۲۱۸ حکمران خراسان شد و در سنه ۱۲۳۲ از خراسان معزول و در دربار شهریار به
خدمات مشغول گردید. مدت چهار سال در دارالخلافه آرمید. در سنه ۱۲۳۶ به منصب
حکومت یزد سرافراز شد و در سنه ۱۲۴۳ نظر به جهات چند از سمنند حکومت فرود آمد،
معزول به دارالخلافه نزول نمود، اینک سنه ۱۲۵۷ است بی درون ریش و بی‌اندوه از بیگانه

و خویش در نهایت احترام در دارالخلافه طهران در ظل رأیت خسرو بهرام غلام مقام دارد. پنجاه و چهار سال از عمرش گذشته و مدت چهار سال در سرزمین سمنان تخم اقتدار کشته و مدت چهارده سال به استقلال در خراسان ایالت نمود و هفت سال در یزد افسر اقتدار بر فرق قمر سود و ایشان را برادر بطنی نبود. اولاد ذکور ایشان که حال حیات دارند به غیر از نبایر و نتایج بیست و پنج نفر است به این ترتیب: اول نواب نصرالله میرزا؛ دوم نواب محمد میرزا؛ سیم نواب رضا قلی میرزا؛ چهارم نواب تیمور میرزا؛ پنجم نواب چنگیز میرزا؛ ششم نواب جهانگیر میرزا؛ هفتم نواب اسمعیل میرزا؛ هشتم نواب باقر میرزا؛ نهم نواب هادی میرزا؛ دهم نواب جلال الدین میرزا؛ یازدهم نواب آقا کوچک؛ دوازدهم نواب شیر محمد میرزا؛ سیزدهم نواب امیرخان؛ چهاردهم نواب حسن خان؛ پانزدهم نواب موسی خان؛ شانزدهم نواب شاهرخ میرزا؛ هفدهم نواب عباسقلی میرزا؛ هجدهم نواب اسکندر میرزا؛ نوزدهم نواب طهماسب میرزا؛ بیستم نواب احمد میرزا؛ بیست و یکم نواب مسعود میرزا؛ بیست و دوم نواب مهدیقلی میرزا؛ بیست و سیم نواب خسرو میرزا؛ بیست و چهارم نواب جعفر قلی میرزا؛ بیست و پنجم نواب عظیم خان و نواب مستطاب شاهزاده آزاده محمدولی میرزا خسروزاده با تدبیر است و رأی زن و ملکزاده صاحب شمشیر و لشکر شکن (نظم)

لشکر کش آن سان که به ایران در گودرز حیلست گر چونان که به توران در پیران در اطراف و اکناف خراسان به شجاعت و جلالت معروف است و به مضمون الحرب خدعة در حرب به خدعه و حيله موصوف، در اکثر جدال با افاغنه و جمشیدی و هزاره‌ای نهایت جلالت ظاهر ساخت. سیمّا در حرب صوفی اسلام که در شجاعت رأیت انا و لاغیری افراخت و ایشان در امر معروف و نهی از منکر سعی بی حد و مر دارند سخنی جز حکم خدا و قدمی جز فتوی رسول الله نگذارند و در اقسام علوم از فقه و اصول و تاریخ و ریاضی اعلم زمانند و افهم دوران. سیمّا در علم ریاضی که امروز نظیر نصیرالملک والدین است و یگانه روی زمین (فرد).

دی خبر دادی به فکر روشن و رأی منیر آن چه فردا منتقش گشتی بر الواح ضمیر و نواب علیرضا میرزا در کتاب تذکره خویش موسوم به «بساتین الخاقان» ایشان را از شاهزادگان شاعر و یک فرد از وی نوشته و تخلص را خسروی داند. قافیه سنج و گوینده روی و نواب محمود میرزا در گلشن محمود تخلص ایشان را والی نوشته ولیکن محمد راوی

فتح‌علیشاه □ ۱۹۱

فاضل خان گروسی در انجمن خاقان ایشان را از شاهزادگان شاعر ابراز ننموده و نواب شاهزاده نیز خود به شاعری اقرار ندارند بل در این کار انکار.

چهارم نایب السلطنه العلیه العالیه ولیعهد السلطان عباس شاه شهریار جامه بود که خیاط روزگار بر قامت او دوخته و آذر سلطنت از چهره‌اش افروخته و پادشاهی آیتی در شان او منزلت شده و طبال بهر آبتوس کوس اقتدار او را برتر از کاوس زده و در عهد جهانبنایش در صفحه آذربایجان (نظم)

آهوز یمن عدلش هم طعمه با هزیر بره ز فردادش هم‌خوابه با ذاب
باران کجا شود به صدف در شاهوار تا ما به از کفش نبرد به صدف سحاب
چون بندگان دولت و اقبال هم عنان چون چاکرانش نصرت و اقبال هم رکاب
بحر شهی است پر زلالی شاهوار لیکن نکرده دست قضا چون وی انتخاب
ذکر تفصیل احوال آن شهریار در ضمن سلاطین قاجار مرقوم قلم مشکبار خواهد شد.

پنجم فرمانفرما نواب حسین علی میرزا. ولادت با سعادت آن ملکزاده در روز پنجشنبه دوازدهم ماه ذی‌الحجه الحرام سنه ۱۲۰۳ اتفاق افتاده و در سنه ۱۲۱۴ حسب‌الحکم خسرو گردون فراز بر مملکت شیراز از نشیب و فراز فرمانفرما گردید و مدت سی و شش سال ناظم سرحدات هندوستان و جزایر بحر عمان بود و در کمال استقلال و شأن. در سنه ۱۲۵۰ که خسرو آفاق از گردش فلک نه طاق جهان فانی را طلاق گفت این اندوه جانگداز در شیراز منتشر شد، نواب فرمانفرما به خیالی و فکری خارج از حوصله خیال که مراسم بشریت است و از لوازم طبیعت به سر اوفتاده و به تأکید شجاع السلطنه نواب حسنعلی میرزا سکه برزر و افسر بر سر نهاد. چون ملک الملوک نیکو سلوک سلطان السلاطین خسرو زمان و زمین معزالدنیا والدین شاهنشاه جهان محمدشاه غازی به تأیید خداوند احد بدون جهد و جد بر تخت سلطنت قدم زد، فوجی از سپاه را به سرداری برادر کهنتر فیروز میرزا به حرب مأمور داشت و شجاع السلطنه نیز حسب‌الفرمان فرمانفرما با فیروز میرزا الوای مخالفت افراشت. بعد از ستیز و حرب و طعن و ضرب شجاع السلطنه روی به هزیمت گذاشت، نواب فیروز میرزا به اتفاق سران سپاه نواب فرمانفرما و شجاع السلطنه هر دو را گرفت با دل شکسته و دست بسته به دارالخلافه آوردند. نواب فرمانفرما پس از چند گاه در سنه

۱۲۵۱ به اجل محتوم مرحوم شد و از این دار دون محروم و نعش او را حمل به نجف اشرف کردند و در آن زمین خلد آئین به خاک سپردند و مدت عمرش چهل و هشت سال بود و او با شجاع السلطنه حسنعلی میرزا برادر بطنی بودند^۱ و نواب مستطاب شاهزاده آزاده فرمانفرما در آبادی مملکت و شادی رعیت چند بار جد و جهد کشید که زهر ثمر تریاق و حنظل کام شهد بخشید. از بناهای وی در مملکت فارس بسیار است از آن جمله باغ فرمانفرما که قریب به شیراز است و بهترین بناهای روزگار و ایشان مدام مشغول شرب مدام بودند و همیشه گردش جامش چند و عمر گرانمایه را در این زمانه پر بهانه به عیاشی و قلاشی بسر برد و طریق لهو و لعب سپرد و در تذکره‌های معاصرین ایشان را نیز شاعر نوشته‌اند و کلاً تخم همین یک فرد را از وی در زمین کتاب خویش کشته (فرد) عید گنه کار سزاوار چیست لایق آتش زدن و سوختن

ششم شجاع السلطنه نواب حسنعلی میرزا. در روز جمعه غره شهر ذی الحجة الحرام سنه ۱۲۰۴ مولود مسعودش اتفاق افتاد و مدت هجده سال در طهران در ظل رایت خاقان جنت مکان بسر برد و در سنه ۱۲۲۰ به حکومت دارالخلافه سرافراز گردید و مدتی رأیت اقتدار بر سر بسطام و طهران هر دو برپا کرد و چندی یزد را نیز به تحت تصرف آورد و در سنه ۱۲۳۲ از حکومت دارالخلافه معزول شد و با منشور ایالت [به] مملکت خراسان نزول نمود بعد از چندی نظر به بعضی جهات فرمان قضا بنیان به عزلش صادر، به شیراز نزد فرمانفرما رفت پس از یک سال در شیراز باز به حکومت خراسان سرافراز گردید. در سنه ۱۲۴۲ دیگر باره از حکومت خراسان معزول شد و به ایالت کرمان منصوب، پس از چند گاه لشکر بی پایان از کرمان برداشت و به شهر یزد که در تصرف ظل السلطان بود قدم گذاشت. چون این خبر گوشزد السلطان عباس شاه گردید، از آذربایجان حرکت وارد دارالخلافه، از آنجا بجانب یزد رأیت حرکت افراشت، چنان که در وقایع آن سال مرقوم خامه مشکین شمامه گردید. به محض نزول نایب السلطنه به کرمان در سنه ۱۲۴۶ او را گرفته روانه دارالخلافه کرد و دو سال و تنیم هم در طهران مقیم بود. در سنه ۱۲۴۹ حسب الحکم شاهنشاه جهان روی به حکومت کرمان نهاد، در سنه ۱۲۵۰ از جانب فرمانفرما عازم حرب

۱. در متن چند سطری بعد از این سفید است.

فتح‌علیشاه □ ۱۹۳

شاهنشاه جهان پناه محمدشاه غازی شد، پس از آویزش و خون ریزش فرار را برقرار برگزید و در شیراز در دست عساکر ظفر مآثر گرفتار گردیده و به دارالخلافه‌اش آوردند. نظر به جهات چند که در احوال شاهنشاه جهان پناه مرقوم می‌شود به تقدیر کردگاری و تدبیر شهریاری از حلیه بصر عاری شد و حسب‌الحکم شاهنشاه جهان پناه شجاع السلطنه را با شش تن از شاهزادگان نواب حسام السلطنه محمد تقی میرزا و رکن الدوله نواب علی نقی میرزا و شیخ الملوک نواب شیخ علی میرزا و سرکشیکچی باشی نواب امام و یردی میرزا و نواب محمود میرزا و نواب اسمعیل میرزا و دو تن از امیرزادگان حشمت الدوله نواب محمد حسین میرزا ابن شاهزاده مرحوم محمد علی میرزا و صاحب اختیار نواب بدیع الزمان میرزا ابن ملک آرا نواب محمدقلی میرزا که پیوسته افساد را طالب بودند و به تحریک خلق راغب، روانه اردبیل که از ملک آذربایجان است نمود که در آن دیار به عزت و احترام مقام فرمایند و خود را در دولت ابد مدت متهم نمایند. نواب شجاع السلطنه اولاد ذکور که حال حیات دارد پنج نفر است. اول نواب هلاکو میرزا؛ دوم نواب ابوسعید میرزا؛ سیم نواب آباقا آن میرزا؛ چهارم اوکتافا آن میرزا؛ پنجم جعفر قلی میرزا و نواب مستطاب شجاع السلطنه از خداوند بی‌نیاز به تشریف عدالت سرافراز بود و در این خصالت از سایر ملکزادگان در نهایت امتیاز و عموم رعیت به وجود وی چنان مایل بودند که ماهی به آب و مور به تراب، و وی بسیار شجاع و دلیر بود و در این صفت میان اخوان بی‌نظیر به ضرب مشتی شتری کشتی و به سر پنجه مردی درختی از جا کندی در فر و برز برتر از طوس و فریبرز بود و در قوت بازو برتر از رستم و برزو، شجاعتی که از وی در جنگهای خراسان خصوص در فتح فتحی خان به عرصه ظهور آمده فلک رقع آفرین بر سینه‌اش مسطور ساخت تنها به تن‌ها زد و خلقی موفور را بدست خویش به خاک هلاک انداخت؛ ولیکن اواخر دولت خسرو فلک حشمت به علت مرض عقلش زایل شد، بدین سبب بعضی حرکات ناشایسته را مایل گردید بجائی که باید رسید و وی اشعار نیک و افکار بدل نزدیک بر لوح خیال می‌نگاشت. الحق در فن غزل طبع خوشی داشت تخلص را «شکسته» می‌فرمود، دیوان ایشان قریب به هشت هزار بیت می‌شود قدری از اشعار وی نوشته شد. (فرد)

این‌نگین از خاتم تحقیق اوست وین‌درم را سکه از تلفیق اوست
اشعار من کلام شکسته

شد جور تو حاصل دل ما این بود ز عشق حاصل ما

ناصر اگر به دیده انصاف بنگرد داند ز دوست منع نشاید نگاه را
وله

بوی مشک آرد ز چین عنبرین مویت نسیم یا ز چین آید پیایی کاروان مشک ناب
از دام تمنای رهائی دیگرم نیست نازم سر صیاد که بی بال و پرم کرد
دل سودا زده آسوده ز سودا نشود تا به ساغر می گلرنگ زمینا نشود
وله ایضاً

کی دل تنگ من گشاده شود تا تو را در بغل نگیرم تنگ
وله

دیگران در توبه حسرت نگران من ز حسرت نگران بردگران
با وجود تو کشانید چرا دیده بر غیر تو صاحب نظران
وله

هیچ آگاهی از آسایش آفاق ندارد آن که از یار بریچهره ندیده است گزند

هفتم حسام السلطنه نواب محمد تقی میرزا. در ششم شهر صفر المظفر سنه ۱۲۰۶ از کتم عدم به وجود آمد و اوایل سن حضرت اعلی او را بجای فرزند به نواب حسین قلی خان مرحمت نمود نظر به سرکشیهای مذکور که از خاقان مزبور به عرصه ظهور آمد به مضمون من حفر بشرالاحیه فقد وقع فیہ از شرف بینائی دور شد. نواب محمد تقی میرزا با منشور ایالت به دارالسرور بروجرد مأمور گردید و مدتی مدید در آن دیار رأیت اقتدار برافراشت و در سنه ۱۲۴۱ حضرت اعلی حکومت ایلات بختیاری از هفت لنگ و چهار لنگ در قبضه استقلالش گذاشت و در اواخر دولت چندین بار با حشمت الدوله در سر مملکت عربستان لوای نزاع افراشت ولیکن کاری از پیش نبرد و در سنه ۱۲۵۰ که شاهنشاه جهان پناه محمد شاه غازی بر تخت کاوس جلوس میمنت مانوس نمود و حسام السلطنه شرف اندوز سلطنت گردید، پس از چندگاه در سنه ۱۲۵۱ با چند تن از شاهزادگان مذکور که در سینه کینه اقدس داشتند و به تحریک خلق همت می گماشتند عازم اردبیل گردید اینک نیز در آن دیار در کمال احترام مقام دارند و او را برادر بطنی نیست و اولاد ذکورش که در حال حیات دارند سیزده نفرند به این ترتیب: اول نواب ابوالفتح میرزا؛ دوم نواب شجاع الملک میرزا؛ سیم نواب اورنگ زیب میرزا؛ چهارم نواب محمد صفی میرزا؛ پنجم نواب امیر تیمور

فتح‌علیشاه □ ۱۹۵

میرزا؛ ششم نواب طهمورث میرزا؛ هفتم نواب جلال الدین میرزا؛ هشتم نواب سنجر میرزا؛ نهم نواب عالمگیر میرزا؛ دهم نواب اسحق میرزا؛ یازدهم نواب امیر شیخ میرزا؛ دوازدهم نواب داراب میرزا؛ سیزدهم نواب اکبر میرزا و نواب مستطاب حسام السلطنه شاهزاده صاحب وقار است و زیده ملکزادگان و در زمان استقلالش رعیت در کمال فراغت بود و خود در خدمات شاهی با درستی و صداقت بسیار شجاع و دلیر است و باقی بناهای کثیر منجمله عمارات و بروج متعدده در بروجرد و یک دست عمارت عالیه و باغشاه که نیم فرسنگی بروجرد است و طولش قریب به یک فرسنگ می‌شود و قلعه فتح آباد به نام ارشد اولادش ابوالفتح میرزا و بارو و خندق به گرد شهر بر او کرد و ایشان گاهی غزلی مذکور می‌سازند طبعشان خالی از سرور نیست و تخلصش «شوکت» است (فرد)

این نور از آن چراغ است وین قطره از آن سحاب است
این بوی از آن گلاب است وین جرعه از آن شراب است
غزل من کلام شوکت

اگر گیرد به کف ترکم کمان را شکست آرد کمان آسمان را
بی بها آمد ز اول نرخ کالای وفا با که در شهر شما این جنس ارزان بود هاست
وله

برو شوکت وفا کن بانگویان که چیزی از وفا بهتر نباشد
وله

قفی خوشتر مرا از گلشن آمد، زانکه اندروی گهی خوشوقت دارد از نوید قتل صیادم

هشتم رکن الدوله نواب علینقی میرزا. تولد آن شاهزاده اعظم و ملکزاده معظم در روز پنجشنبه نوزدهم شهر شوال المکرم سنه ۱۲۰۷ اتفاق افتاد و در سنه ۱۲۲۲ از جانب سلطان السلاطین معزالدین والدین خسرو زمان و زمین مسند نشین حکومت قزوین گردید و در سنه ۱۲۳۸ لقب حجة السلطنة یافت و به حکومت خراسان شتافت نظر به جهات چند که در وقایع آن سال گذشت در سنه ۱۲۳۹ از خراسان معزول گشت دیگر باره خسرو مسعود قزوین را به تیول ابدی و سیورغال سرمدی او مرحمت فرمود و در سنه ۱۲۵۰ به اتفاق خسرو آفاق به سفر بدائر اصفهان روان شد و پس از وفات خاقان خلد آشیان چنان که مرقوم شد به نعلش مطهر و حرم خسرو با افسر کارهای نمایان و خدمات بی پایان نمود. پس از ورود

به دارالخلافه طهران به دست خویش تاج کیانی و افسر جهانبانی را به فرق ظل السلطان نهاد و لوای سلطنت برای او افراخت و خود را به تاج بخش ملقب ساخت. بعد از این حرکت از پی مصالحه عازم آذربایجان به نزد شاهنشاه جهان پناه محمد شاه غازی گردید، پس از شرفیابی حضور ساطع النور حضرت اقدس قول او را موج سراب و نقش بر آب پنداشت و بجانب دارالخلافه منجوق حرکت افراشت بعد از جلوس میمنت مائوس نواب رکن الدوله را نیز با شاهزادگان مذکور در ماه صفر سنه ۱۲۵۱ روانه کاشانه اردبیل نمود و نواب رکن الدوله در آن بلد به سر می برد تا سنه ۱۲۵۳ که شاهنشاه جهان پناه عازم هرات جنت آیات گردید به اتفاق ظل السلطان نواب علیشاه و سرکشیکچی باشی نواب امام ویردی میرزا از درون اردبیل بر برون قلعه نقبی زدند به تفصیلی که در احوال شاهنشاه جهان پناه مرقوم می شود هنگام شام به اسب بادپیما نشسته از راه نقب به جانب ملک روس کمر همت بسته چون به آن دولت رسیدند از پی امداد حرب ایران دستی زدند و پائی کوبیدند دیدند (مصرع)

سود نیامد که سر به سر ضرر آمد

چون از دولت روس مأیوس شدند به مرز و بوم روم رفتند و شرف طواف بیت الله الحرام دریافتند از آنجا به عتبات عالیات شتافتند. اینک نیز در آن دیار با الطاف خندگار [خداوندگار] روم قرار و استقرار دارند و نواب رکن الدوله با سرکشیکچی باشی نواب امام ویردی میرزا و نواب سلطان ابراهیم میرزا برادر بطنی است و اولاد ذکورش هفده نفر است به این ترتیب: اول نواب سلطان بدیع الزمان میرزا؛ دوم نواب محمد زمان میرزا؛ سیم نواب اسکندر میرزا؛ چهارم نواب جهانگیر میرزا؛ پنجم نواب انوشیروان میرزا؛ ششم نواب اسحق میرزا؛ هفتم نواب داراب میرزا؛ هشتم نواب محمد کریم میرزا؛ نهم نواب نصرالله میرزا؛ دهم نواب شکرالله میرزا؛ یازدهم نواب رضا قلی میرزا؛ دوازدهم نواب محمد رحیم میرزا؛ سیزدهم نواب افراسیاب میرزا؛ چهاردهم نواب حمزه میرزا؛ پانزدهم نواب امان الله میرزا؛ شانزدهم نواب سیاهش میرزا؛ هفدهم نواب محمد شریف میرزا و نواب قمر رقاب رکن الدوله شاهزاده ای است سلیم النفس و رقیق القلب حلیم و بردبار رحیم و نیکوکار، در سخاوت و علوهمت دستش چون ابر بهمن بود و در حسن صورت رویش تازه تر از گل و سمن، مدت العمر رأیت عدالت می افراشت و در قزوین ویرانه ای باقی نگذاشت و گاهی به گفتن اشعار میل می نمود لیکن در این فن چندان استادی نداشت مؤلف یک فرد از وی

برگزید و در این دفتر ثبت گردید تخلص ایشان «والا» است (فرد من کلام والا)
دل‌تنگم از زمانه به قدری که وهم را ره نیست در دلم که خیالی توان نمود

نهم شیخ الملوک نواب شیخ علی میرزا. در شب دوشنبه چهاردهم شهر رجب المرجب سنه ۱۲۱۰ از صدف مکرم و جلال و لجه سلطنت و اقبال لایح شد و در هنگام طفولیت مدّت‌های مدید در حضور ساطع النور خاقان جنت مکان بیاسائید، چون به حد رشد رسید حکمران ملایر و توپسرکان گردید تا آخر دولت ابد مدت در آن بلد با عزت و شوکت به سر می‌برد و در سنه ۱۲۵۰ به حضور شاهنشاه جهان پناه قدم به دارالخلافه نهاد، حضرت شهریار او را نیز با شاهزادگان مرقوم به اردبیل فرستاد و نواب شیخ الملوک را برادر بطنی نیست و اولاد ذکورش این است: اول نظرعلی میرزا؛ دویم احمد میرزا؛ سیم الب ارسلان [میرزا]؛ چهارم قزل ارسلان میرزا؛ پنجم سلطان سنجر میرزا؛ ششم محمد رحیم میرزا؛ هفتم سلطان یوسف میرزا؛ هشتم طغرل تکین میرزا؛ نهم اسحق میرزا؛ دهم محمدزمان میرزا؛ یازدهم شاه مراد میرزا؛ دوازدهم محمد کریم میرزا؛ سیزدهم فضل‌الله میرزا؛ چهاردهم محمد جعفر میرزا؛ پانزدهم محمد ولی میرزا؛ شانزدهم محمد هادی میرزا؛ هفدهم محمد طاهر میرزا؛ هجدهم یعقوب میرزا؛ نوزدهم جلال الدین میرزا؛ بیستم اسکندر میرزا؛ بیست و یکم عبداللطیف میرزا؛ بیست و دویم عبدالرشید میرزا؛ بیست و سیم علیقلی میرزا؛ بیست و چهارم شیخ سیف الدین میرزا؛ بیست و پنجم امام قلی میرزا؛ بیست و ششم حسین پاشا میرزا؛ بیست و هفتم امان‌الله میرزا و نواب مستطاب شیخ الملوک در محل ایالت علانیه و آشکار مطربان چنگ در چنگ و ساقیان زلف چنگ با باده و بنگ در حضورش ایستاده بجای کنج سجاده پنج باده خوردی و به عوض ورد شراب درد مداوم نمودی و به مضمون این فردرطب اللسان بودی (فرد)

می حرام است ولی اهل خرد را نسزد ترک کاری که یکش عیب و هزارش هنر است

مصرع

عیب می جمله بگفتی هنرش نیز بگو

الحق شیخ الملوک شاهزاده نیک سلوک بود در فرط شجاعت و دلیری و تهور مشهور و در عالم علم است و در حسن کتابت بی نظیر و صاحب سیف و قلم. چون حسب الحکم خسرو نیک نهاد به ملایر قدم نهاد در دارالاماره آن سرزمین که قلعه مشهور به چوبین بود

خراب و ویرانه جغد و دیوانه را آشیانه و آفتاب جهانتاب برج سلطنت و گوهر خوش آب درج خلافت نواب شاهزاده محمد علی میرزا حصنی حصین بر گردش طرح انداخت و او را به دولت آباد مسما ساخت، نواب شیخ الملوک نیز در آبادی وی همت گماشت و قریب به وی باغی مشهور به باغشاه بنیاد نهاد که آن چه از مدحش مرقوم سازم و کمیت فصاحت تازم هنوز کماهو حقه فصاحت مدح وی را نتوانم داد و نواب شیخ الملوک خود را شاعر داند ولیکن طبعش امتیازی ندارد و تخلصش «شاپور» است این چند فرد از وی مسطور (فرد)

این قدح را ساقیان لجه او داده‌اند این خلف را دختران فکرت او زاده‌اند

من کلام شاپور

کرده با مهر تو یک باره فراموش مرا دل ما را ستم سنگدلی در کار است
عجب از جنس وفا آیدم و طالع خویش که درین شهر نگارش خریدار آمد

وله

آمدم تا که ز دام تو رهانم دل را او را نداشته، من نیز گرفتار شدم

دهم ظل السلطان نواب علیشاه. آن شاهزاده اعظم در روز سه شنبه ششم شهر شعبان المعظم سنه ۱۲۱۰ به امر ملک معبود مرحله پیمای کشور وجود شد و در سنه ۱۲۳۲ حسب الخواش السلطان عباس شاه حسب الحکم حضرت اعلی حکمران ری و حافظ تختگاه کی گردید و در اواخر نیز چندین سال دارالعباد یزد را به تحت تصرف داشت و پسر خود سیف الدوله را به نیابت آن بلد گذاشت و در سنه ۱۲۴۹ که نایب السلطنه العلیادر مشهدرضا روی به دار بقا آورد، نواب ظل السلطان جهدهای فراوان و سعی‌های نمایان نمود که شاید تاج ولیعهدی به فرقش فرود آید. حضرت اعلی بر این مطلب راضی نشده و محمد شاه غازی را ولیعهد ساخت. پس از وفات خاقان خلد آشیان چنان که در احوال شاهنشاه جهان پناه به تفصیل مرقوم خواهد شد به همت سرکشیکچی باشی نواب امام ویردی میرزا و تأکید رکن الدوله نواب علینقی میرزا تاج کیانی و افسر جهانبانی را بر فرق خویش نهاد حکم به اجرای سکه به نام علیشاه و ادای خطبه به نام عادلشاه داد. رکن الدوله برای مصالحه به آذربایجان و سرکشیکچی باشی را برای مقاتله به محل عبور عسکر شاهنشاه جهان فرستاد ظرفای ری در این باب سجع مهری گفته‌اند «الحق فصاحت به کار برده» (شعر)

ز تأکیدات رکن‌الدوله نه از تأیید ربانی ورامین تا کرج زیر نگین ظل‌سلطان شد چون نواب رکن‌الدوله در آذربایجان در باب مصالحه حرفش به جائی نرسید و سرکشیچی باشی نیز در بین راه به اردوی شاهنشاه ملحق گردید عالیجاه جلالت دستگاه محمد باقرخان قلعه بیگی ابن رکن‌الدوله میرزا محمدخان بیگلربیگی قاجار دولو خالوی شاهنشاه جهان حسب‌الاشاره آن حضرت ظل‌السلطان را با جمیع چاکران و خدمتگزاران در یک دم گرفته محبوس ساخت. چون خسرو کیکاوس علم سکندر کوس رأیت سلطنت افراخت، از ظل‌السلطان نهایت عزت بجای آورد و او را در دیار سرور متوقف کرد. بعد از چندی بعضی فکرهای خام و کردار عوامش به سزا افتاد، اذن رخصت بیت‌الحرام را در خواست و شاهنشاه جهان پناه نیز به ظاهر او را مرخص کرد و چون قریب به همدان رسید حسب‌الاشاره شاهنشاه جهان او را به مراغه آذربایجان بردند، چندی در آن جا ساکن و از آن جا به اردبیل برده او را به حافظان شاهزادگان سپردند. در سنه ۱۲۵۳ چنان که در احوال رکن‌الدوله قلیلی ذکر شد و در احوال شاهنشاه جهان پناه به تفصیل مرقوم خواهد گردید، از اردبیل فرار نمود [به ملک روس رفتند و از آن جا راه ملک روم پیش گرفتند] [طایف بیت‌الله الحرام شدند و زایر قبور پیغمبر و ائمه هدی علیهم صلوات الله الملك العالم]. اینک که سنه ۱۲۵۷ است در آن بلد مقام دارند. نواب ظل‌السلطان چهل و هفت سال از عمرش گذشته و بیست و سه سال لوای حکومت دارالخلافه افراشته و چهل روز به اعتقاد خود تخم سلطنت در زمین دل کشته و با السلطان عباس شاه برادر بطنی است (فرد) دو شمشیر برننده از یک نیام دو شاهین برننده از یک کنام اولاد ذکورش که حال حیات دارند بغیر از نبایر و نتایج ده نفر است به این ترتیب: اول نواب سیف‌الملوک میرزا؛ نواب محمد حسین میرزا؛ سیم نواب سیف‌الدوله میرزا، چهارم نواب محمد طاهر میرزا، پنجم نواب شجاع الدوله میرزا؛ ششم نواب داود میرزا؛ هفتم نواب یعقوب میرزا؛ هشتم نواب ابوالقاسم میرزا؛ نهم نواب ابوالحسن میرزا؛ دهم ابوالفضل میرزا^۱ و نواب مستطاب ظل‌السلطان شاهزاده رحیم است و ملک‌زاده حلیم، مدامش سر به جیب تفکر و همیشه پیشه وی تذکر و در هر علمی بی‌بهره نیست و در بذل وجود در عالم شهره و او را صاحب تذکره این عصر در سلک شعرا نوشته‌اند متخلص به

«عادل» این فرد و یک رباعی از ایشان است (فرد)

این زلال عذب از چشمه ادراک اوست این نهال از بوستان خاطر ادراک اوست

اشعار من کلام عادل

من خسته عشقم و خدا را دست من بینوا بگیرید

رباعی

مائیم که شد مسخر ما یکسر اقطاع جهان ز باختر تا خاور
بدریده ز بیم ما دلیران خفتان بگرفته به یاد ما حریفان ساغر

یازدهم نواب عبدالله میرزا در روز جمعه بیست و چهارم ماه جمادی الاولی سنه ۱۲۱۱ به اقتضای قضای ربانی از مطلع سلطنت و کامرانی طالع گردید، در هنگام طفولیت خسرو فلک رفعت فرج الله خان افشار نسقچی باشی را به تربیت آن شاهزاده کامکار مأمور داشت. چون به حد رشد رسید به حکومت ولایات خمسه، سجاس رود و شهرود و ابهر و سلطانیه و زنجان مأمور گردید و پس از چندین سال حکومت به استقلال در سنه ۱۲۴۴ با منشور قضا دستور از حکومت معزول و به دارالخلافه شتافت، در آن بلد تمکن یافت و در سنه ۱۲۵۰ پس از فوت حضرت اقدس عازم بلده خمسه شد، با نواب شجاع السلطنه در نزاع بود که طنطنه سلطانی با اثر درفش کاویانی رسید و ملحق به اردوی آن حضرت گردید. اینک در دارالخلافه در دربار معدلت مدار شهریار روزگار کمال اعتبار دارد و ندیم درگاه ساطع النور خسرو ایران است و داخل واقفان بزم حضور موفور السرور و او را برادر بطنی نیست و اولاد ذکورش به غیر از نواده نه نفرند. اول نواب محمد محسن میرزا؛^۱ دوم نواب ابوطالب میرزا؛ سیم نواب اسحق میرزا؛ چهارم نواب یعقوب میرزا؛ پنجم نواب لطف الله میرزا؛ ششم نواب خلیل الله میرزا؛ هفتم نواب عبدالحمید میرزا؛ هشتم نواب عبدالمجید میرزا؛ نهم نواب عبدالرشید میرزا^۲ و نواب مستطاب شاهزاده آزادۀ عبدالله میرزا در مدت

۱. از میان فرزندان عبدالله میرزا، فرزند ارشد او محمد محسن میرزا بعدها به «شاهزاده میرآخور» اشتها یافت در شعر و نثر شهرتی یافت و منشائی از او بچاپ رسیده است که بنام او معروف است
۲. فرزندان عبدالله میرزا را سپهر ده نفر نوشته و از ابوطالب میرزا نامی نبرده و بجای او از دو نفر انوشیروان میرزا و ابوسعید میرزا نامی می برد. فرزندان عبدالله میرزا بیست پسر و ده دختر بوده اند.

فتح‌علیشاه □ ۲۰۱

ایالت ملک خمسه را رشک خمسه متحیره و غیرت سبعة متعلقه ساخت به بنای عمارات عالی و باغهای جنت مثالی پرداخت، یکی از آن جمله منظر داراست که حسب‌الحکم وی در بلوک طارم برپا است و نواب شاهزاده حریفی است خوش سیاق و ظریفی است نیک مذاق، در علم نجوم ربط کاملی دارد و در نظم اشعار سیما غزل میان اخوان بی‌بدل است دیوانش قریب به یازده هزار بیت می‌شود تخلص او «دارا» ست (فرد)

این نهال از بوستان طبع معنی دار اوست
وین زلال از منبع گفتار گوهر بار اوست
غزل من کلام دارا

بعد از هلاک ماگذری گر به خاک ما
آهسته نه قدم به دل دردناک ما
انداخته بر روی چه مه زلف دو تا را
تا تازه کند غصه دیرینه ما را
از بانک جرس راه به مقصد نتوان برد
کو دل که شود خضر ره و راهبر ما
تا دید زلف یار دلم بی‌قرار ماند
با دل چنین نبود از اول قرار ما

وله

زاهد دهمد بیم ز فردای قیامت
با عشق تو امروز چه اندیشه فرداست
جز غم و محنت متاعی نیست در دکان دهر
سود برد آن کو درین بازار از سودا گذاشت

وله

درد ما مستفنی از درمان بود
عشق هم درد است و هم درمان درد
من که از روز ازل مست و خراب آمده‌ام
گو به ساقی که بده باده به هشیار دگر

وله

بکویش چون روم با پاسبانش فتنه آغازم
مگر سازند ازین غوغا ز حال من خبردارش

وله

رفت تا عرش برین ناله‌ام از زاری دل
چکنم گر نکنم ناله ز بیماری دل
روز و شب بر یاد وصلت خاطری داریم شاد
دوریم باد از تو گر اندیشه دیگر کنم
چه حالت است که جرم از رقیب سرزد و من
ز شرم پیش رخت چشم بر زمین دارم

وله

یا دل بیرحم سنگین را ترحم یاد ده
یا زبانم را بپر یاقوت فریاد ده

دوازدهم سرکشیکچی باشی نواب امام وردی میرزا. در شب چهارشنبه چهاردهم شهر

شوال المکرم سنه ۱۲۱۱ چون ماه تمام از شرق سلطنت و تاجداری هویدا شد. چون به حد رشد رسید ایلخانی ایل جلیل قاجار گردید و سرکشیکچی باشی سواران جلادت دثار و مدت العمر ملتزم رکاب شهریار فلک اقتدار، سفرأ و حضرأ، لیلاً و نهارأ برای محافظت حرم خسرو با افسر چون بخت دولت بیدار بود و برای حفظ زر و گهر چون کوکب سلطنت تا بنده از هر گوشه و کنار و در سنه ۱۲۵۰ چون خسرو سکندر کوس از این دار دون مأیوس شد و نواب ظل سلطان جلوس نمود و به اوضاع سلطنت پرداخت، نواب سرکشیکچی باشی در بین راه به اردوی اقدس ملحق شد و شاهنشاه جهان پناه بعد از جلوس او را نیز به اتفاق شاهزادگان به اردبیل فرستاد و از آنجا در سنه مذکور به ملک روس فرار نمود، اینک در ملک روم مقام دارد و او را اولاد ذکور سه است: اول نواب امام قلی میرزا؛ دویم سردار نواب محمد حسین خان؛ سیم مهدی قلی میرزا^۱ و نواب مستطاب سرکشیکچی باشی شاهزاده وقور است و ملکزاده غیور در میدان رزم کالیث الجسور و در ایوان بزم کالملک و الحور و در اقسام کمال تمام بود سیما عصمت که در این صفت برتر از اکثر بل یکسر خسروزادگان و ممدوح زبان خاقان جهان، آری (مصرع)

نبود خیر در آن خانه که عصمت نبود

و ایشان بی طبع نیستند، گاهی غزل فرمایند و تخلص «داور» نمایند (فرد)

این عنبر از آن مجمر وین نافه از آن آهوست وین باره از آن ساعد وین مهره از آن بازواست
غزل من کلام داور

منع ما دلشدگان می ننمائید خدا را خود ببینید کنون آن مه انگشت نما را
گذشت آن که به زلفت چه می وزید صبا دلم چه زلف پریشان تو پریشان بود

وله

تا عشق تو جا در دل ویرانه ما کرد جز مهر توام آنچه به دل بود برون شد

وله

دل بیماری داده ام کز درد دل آگاه نیست در کمند زلفی افتادم که او را راه نیست

سیزدهم نواب محمد رضا میرزا. در روز دوشنبه سیم شهر ذی العقدة الحرام سنه ۱۲۱۱ به



۱. سپهر نام فرزندان او را بدین ترتیب ذکر کرده است: سه پسر و هشت دختر، پسران: امامقلی میرزا، محمد حسن خان، علیمحمد میرزا.

فتح‌علیشاه □ ۲۰۳

مشیت خداوند و دود مرحله پیمای مملکت هستی و رهنورد کشور وجود گردید و در سنه ۱۲۳۴ حسب‌الفرمان خسرو صاحبقران حکمران گیلان شد و در سنه ۱۲۴۰ معزول از آن سامان. پس از آن تا اواخر دولت در دارالخلافه طهران مکان داشت و در سنه ۱۲۵۰ از هفت دست اصفهان به آذربایجان به نزد شاهنشاه جهان روان آمد و به اتفاق آن حضرت وارد طهران شد و چندی به منصب شاهزاده باشی گری سرافراز بود، پس از آن معزول ولیکن اینک نیز در نزد خسرو گردون فراز از اکثر ایشان ممتاز و با نواب علی رضا میرزا برادر بطنی است و او را اولاد ذکور ده نفرند. اول نواب رضا قلی میرزا؛ دوم نواب علیقلی میرزا؛ سیم نواب محمد زمان میرزا؛ چهارم نواب سلطان حسام‌الدین میرزا؛ پنجم نواب محمد جعفر میرزا؛ ششم نواب محمد هاشم میرزا؛ هفتم نواب محمد باقر میرزا؛ هشتم نواب محمد اسمعیل میرزا؛ نهم نواب اکبر میرزا؛ دهم نواب جمال‌الدین میرزا و نواب مستطاب محمد رضا میرزا شاهزاده صوفی نهاد است و ملکزاده پاک اعتقاد مرید عارف ربانی حاجی محمد جعفر قره‌گوزلو مجذوب‌علیشاه همدانی و مدت‌العمر با عارفان جلیس بود و به مضمون حدیث نبوی من اراد یجلس مع الله فلی جلس مع اهل الصوف با صوفیان انیس و موافق انصاف نواب شاهزاده را بر اهل تصوف حق تربیت چنان است که مهر را بر کان و سحاب را بر عمان و ایشان در انواع علوم بهره‌وافر و حظی متکثر دارند سیما در حکمت طبیعی که سقراط زمانند و بقراط دوران و در فنون شعر سیما غزال سرائی با رانی متین و فکری زرین او را تخلص «افسر» و مجملی از غزلیات وی مرقوم قلم مشکین رقم می‌شود (فرد)

این می‌از خم‌خانه اسرار اوست وین زلال از ساغر گفتار او است

غزل من کلام افسر

به جام باده هستی هر آنچه می‌نگرم بغیر جلوه ساقی در آن هویدا نیست
تا بسوزم تن و بر باد دهم خرمن عمر آتش از تندی خوی تو به جانم هوس است
تا نباشد فلک از ناوک آهم ایمن تیری از شصت بت سخت کمانم هوس است

وله ایضاً

ز درد بی کسی بنگر دل بیمار نالان را پرستاری توقع می‌کند از چشم بیمارش
مکش تو خط خطا بر وجود ناقص ما که ما به دفتر عشاق فرد و منتخیم
تا دل به سر زلف دلاویز تو بستم سر رشته مهر از همه آفاق بریدم

در بزم غمت شیشه ناموس شکستم در عشق رخت جامه سالوس دریدم

چهاردهم نواب محمود میرزا. روز سه شنبه دوازدهم شهر صفر المظفر سنه ۱۲۱۴ هنگام غروب آفتاب، آفتاب وجودش از مطلع سلطنت وجود طالع شد و در هنگام طفولیت حضرت اعلی، میرزا محمد شفیع صدر اعظم [را] به تربیت آن شاهزاده معظم حکم فرمود. چون در دبستان وزارت نشو و نما یافت و به حد کمال شتافت، در سنه ۱۲۳۰ حسب فرمان خاقان زمان کمند حکومت بر کنگره قصر نهادند انداخت و در سنه ۱۲۴۱ سمند اقتدار در مملکت لرستان و فیلی تاخت و در سنه ۱۲۴۲ معزول شد [و] در دارالخلافه طهران به خدمات پادشاهی پرداخت و در سنه ۱۲۵۰ در سفر بد اثر اصفهان او نیز ملتزم رکاب حضرت اعلی بود. پس از آن واقعه هایل به دارالامان قم به اتفاق نعلش مطهر بود و از آن بلد روی به حدود لرستان آورد و در آن سامان اکراد او را مقید روانه دارالخلافه کردند و شاهنشاه جهان پناه او را نیز با شاهزادگان مزبور روانه اردبیل ساخت، اینک نیز در آن دیار قرار و استقرار دارد و با نواب همایون میرزا و نواب احمد علی میرزا و نواب جهانشاه برادر بطنی است و اولاد ذکورش نوزده نفرند به این ترتیب: اول نواب مسعود میرزا؛ دویم نواب محمد زمان میرزا؛ سیم نواب سیاوش میرزا؛ چهارم نواب سلطان تکش میرزا؛ پنجم نواب سبکتکین میرزا؛ ششم نواب کیان میرزا؛ هفتم نواب قان میرزا؛ هشتم نواب عبدالباقی میرزا؛ نهم نواب سلطان جهان میرزا؛ دهم نواب خسرو میرزا؛ یازدهم نواب سلطان ابراهیم میرزا؛ دوازدهم نواب شکرالله میرزا؛ سیزدهم نواب نعمت الله میرزا؛ چهاردهم نواب محمد میرزا؛ پانزدهم نواب میتنوش میرزا؛ شانزدهم نواب حیدر میرزا، هفدهم نواب عطاء الله میرزا؛ هجدهم نواب محمد صفی میرزا؛ نوزدهم نواب جمشید میرزا^۱ و نواب مستطاب شاهزاده محمود میرزا بسیار عادل و باذل، صاحب کمال و ارباب وجد و حال و کتب فراوان در هر علمی تصنیف نمود و مایه و راغب به مذهب غالی و بانی بناهای عالی، من جمله از بناهای وی در نهادند آنچه خودش در کتاب «تاریخ صاحب قرانی» و «تذکره السلاطین» نقل می کند این است قریب به شهر نهادند کوهی را حفر نموده و بر سر وی

۱. سپهر تعداد پسران او را هفده تن و یازدهمین را بنام مبارک میرزا نوشته و هم چنین میتنوش میرزا را مینک توش میرزا ضبط کرده است.

فتح‌علیشاه □ ۲۰۵

قلعه ساخته در کمال رفعت و موسوم به روئینه دز و ملک الشعرا فتح‌علی خان صبا قصیده در اتمام او گفته که ماده این است (ماه تاریخ):

که «بود ثانی روئینه دز این حصن حصین» [۱۲۳۲ ق]

و مدت هفت سال او را به پایان آورده و مبلغ هفتاد هزار تومان در وی خرج کرده و در وسط همان شهر مسجدی موسوم به مقام محمود بنیاد نهاد و مبلغ دو هزار تومان در خرج وی داد و مدرسه نیز در همان قلعه بنا کرد مسما به مدرسه محمودیه و در طرف غربی روئینه دز بازاری پیاساخت مشهور به بازار ضیا و تیمچه در یسار بازار بنا کرد موسوم به تیمچه همایون و در روئینه دز حمام‌های متعدد و کاروانسراهای بی‌عدد بنا کرد و قریب به آن شهر از جانبین دو باغی بنیاد نهاد یکی مسما به کاخ همایون و دیگر مشهور به باغشاه و عمارتی در وسط او است مسما به روضه خاقان و در طرفین باغ در سر در دو عمارت دارد یکی مسما به دلگشا و دیگری به دلنشین و بیرون هر در باغ یک چمن مملو از سرو و بید و سمن دارد یکی مشهور به چمن گل و دیگری به چمن بلبل و عمارتی در سرمزار کثیر الانوار شاهزاده احمد بنا گذاشت و بقعه در سر مزار شیخ ابوالعباس نهادی و بنا کرد و سرش را به سپهر افراشت. از کتابهایی که نواب شاهزاده محمود تصنیف نمود یکی «تاریخ صاحبقرانی» است که مشتمل است بر ذکر حسب و نسب ایل جلیل قاجار و ذکر احوال اجداد شهریار روزگار و سی و هشت سال وقایع سلطنت خسرو ذوالاقتدار فتح‌علی شاه قاجار و دیگر کتاب «سفینه‌المحمود» و «گلشن محمود» ذکر احوال شاهزادگان با تمکین و شعرای معاصرین و دیگر کتاب «تذکره السلاطین» ذکر احوال شهریاران روزگار از کیا مرث تا فتح‌علی شاه قاجار به طریق اختصار و کتابی دیگر در جمیع امراض عموماً و در مرض وبا خصوصاً نوشته موسوم به «ضیاء‌المحمود»^۱ و دیوانی



۱. محمود میرزا را آثار دیگری است که عبارتند از: منتخب‌المحمود (در احادیث و معجزات نبوی) ۲- مخزن‌المحمود (در کیفیت احوال عرفا) ۳- درر‌المحمود (قصاید و غزلیات و رباعیات و...) ۴- بیان‌المحمود (در ذکر اشعار فتح‌علی شاه و شاعران معاصر وی) ۵- محمود نامه (رساله در توضیحات دلکش و حکایات خوش و نصایح...) ۶- رؤیای صادقه (در باره خوابی که فتح‌علی شاه دیده و...) ۷- نصیحة‌المسعود (در اندرز به فرزندش مسعود میرزا) ۸- سنبلستان (در ذکر احوال برخی از نساوان) ۹- پرورده خیال (رساله‌ای در مکانات عاشقانه... به خواهش تاج‌الدوله یکی از دختران فتح‌علی شاه) ۱۰- نقل مجلس (در اشعار و احوال زنان حرم فتح‌علی شاه) ۱۱- مقصود جهان (در احوال... طوایف لرستان) ۱۲- صاحب‌نامه، ۱۳- تحفه شاهی، ۱۴- مبکی‌العیون (در مراثی)، ۱۵- کتاب حدیث، ۱۶- مرآت محمدی (در شرح حال رجال،

نیز در شعر دارد. الحق در نظم اشعار دستی قوی داشت و در فن غزل میان اخوان لوی انا
ولا غیری افراشت و تخلص را محمود گذاشت (فرد)

این نهال بلند از چمن است وین نگین عقیق از آن یمن است
غزل من کلام محمود

یک عمر ما بکام فلک گشته ایم او یک لحظه نشد که بگردد بکام ما
به محشر خون ناحق گشتگان پامال خواهد شد اگر ایزد به چشم ما ببیند قاتل ما را
کسی به بازوی هنر نتواند از ما دست برد لیک نتوانیم بستن بازوی تقدیر را
گر آستین نگذارم دو چشم گریان را ز آب دیده کنم محو نقش امکان را
ساقیا می از سبویم ده که دست روزگار پر کند پیمانه ام تا پر کنی پیمانه را
وله ایضاً

روز محشر دهیم وعده دیدار خوشم گر میسر بشود وصل تو آن هم زود است
دستی به دل از دست تو دستی به گریبان از بهر سر آوخ که مرا دست دگر نیست
به خم زلف توأم دل به کمند آمده است محکمش دار که دیوانه به بند آمده است
امشب حدیث زلف تو در بزم در گرفت روزش سیاه باد که این قصه سر گرفت
وله ایضاً

هر که در دل ز خدنگ تو نشانی دارد غیر ازین جان به تن از زخم تو جایی دارد
عیش مکن از دل نکنند وصف لبث را تعریف گهر رسم خریدار نباشد
از هجوم خلق می ترسم که گردد پایمال خون من گر او بدین خونی به محشر بگذرد
آنکه از دیدن تو منع دل ما می کرد کاش از دیده ما بر تو تماشا می کرد
آه ازین برق جهان سوز که از خرمن ما دورتر هر چه رود بیشترم می سوزد
پیش ما درد کشان بندگی پیر مغان بهتر از خواجگی کون و مکان خواهد بود
تن زخمی شمشیر تو ای عهد شکن شد افسوس که مقصود دلم قسمت تن شد
منع آنان نتوان کرد که یاری گیرند نیست کاری به ازین تا بی کاری گیرند
وله ایضاً

فتح‌علیشاه □ ۲۰۷

این خیال و خواب آرد تا چه‌ها ما را به سر
خاطری داریم خوش از خواب گاهی از خیال
وله

دست بر سینه از آن در صف محشر دارم
که نیفتد دل صد پاره ز چاک کفتم
به راه دوستی آخر بریخت خونم و شادم
که غیر جرم محبت نبود هیچ گناهم
وله ایضاً

به پیش گفته محمود بستند
لب از گفتن همه شیرین زبانان
به پایش سر نهادم تا که گویند
خراباتی نه سر دارد نه سامان
وله

با من نه تو همراهی و از من نه جدائی
خود گوی خدا را که توای دوست کجائی
از غایت رشک است که نالیدن مجنون
نگذاشت که لیلی شنود بانگ در آئی

پانزدهم نواب حیدر قلی میرزا. روز جمعه پانزدهم شهر صفر المظفر سنه ۱۲۱۴، اختر
وجودش از مشرق سلطنت و جهاننداری هویدا گشت و در سنه ۱۲۳۶ حسب‌الفرمان خسرو
زمان حکمران گلپایگان گردید و در سنه ۱۲۵۰ پس از وفات خاقان خلد آشیان از
گلپایگان بجانب فارس روان آمد و به اتفاق فرمانفرما با شاهنشاه جهان پناه فارس میدان
کارزار گردید و چون طنطنه اقدس لشکر شجاع السلطنه را شکست دادند و به فارس قدم
نهادند [او را نیز به اتفاق فرمانفرما و شجاع السلطنه بدست آوردند و به دارالخلافه طهران
بردند و شاهنشاه جهان پناه به مضمون آیه الکاظمین الغیظ والعافین عن الناس^۱ با زلال
عفو کرد، جرایمش را بخشست و در دارالخلافه طهران بر مسند عزت و اعتبار به طریق سایر
شاهزادگان کبار نشست. اینک که سنه ۱۲۵۷ است چهل و سه سال از عمرش رفته، مدت
چهارده سال در جر فادقان بر بستر اقتدار خفته و آن سرزمین را از خس و خار وجود فتنه
انگیزان رفته، او را برادر بطنی نیست و اولاد ذکورش هشت نفرند: اول نواب مرتضی قلی
میرزا؛ دوم نواب نصرالله میرزا؛ سیم نواب امان الله میرزا. چهارم نواب نورالله میرزا؛ پنجم
نواب شکرالله میرزا؛ ششم نواب اسدالله میرزا؛ هفتم نواب علی محمد میرزا؛ هشتم نواب
علی اکبر میرزا و نواب مستطاب شاهزاده آزاده، آزاده حیدر قلی میرزا با دستی است

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۳۴.

گشاده در نهایت بلندی بسیار افتاده، در رزم دشمن مال است و در بزم دشمن مال در نظم
اشعار خصوصاً غزل و مرثی با دستی قوی و استاد در قافیه و سجع؛ و وی دیوانش به قدر
ده هزار بیت می شود و تخلص «خاور» (فرد)

این نکته از نتایج طبع و بیان او است وین رقعہ از بدایع کلک و بیان او است
غزل من کلام خاور

نه وعده قتلی نه امید شب وصلی یا رب به چه خرسند کنم جان غمین را
گر خاک قدم تو نیارند رفیقان دیگر به چه بندند ره چشم ترم را
[وله]

جای عشقت شد دل ویرانه ام بین چه سان گنجید بحری در حباب
وله

هر آن دلی که گرفتار زلف جانان است خوش است در همه عمر اگر پریشان است
گفتم که شب وصل کنم شکوه برت لیک شب کوتاه و افسانه هجر تو دراز است
ثمرش جور و نهالش ستم و برگ جفا است وای بر حالت مرغی که درین گلزار است
وله ایضاً

حالتی داشتم از مردن و نگذاشت رقیبت آمد و دادن جان نیز به ما مشکل کرد
با سر زلف تو اش کار افتاد کار دل بین که چه دشوار افتاد
دانی دل شوریده ام از عشق تو چون شد از عشق رخت خون شد و از دیده برون شد
تا مرغ دلم را به کمندت گذر افتاد آزادی صحن و چمنش از نظر افتاد
در دهر نبود است نشان مهر و وفارا یا بود به عهد تو ستمکار بر افتاد
مرغ دل من است که از جور روزگار یک دم امان نیافت که سر زیر پر کند
وله

امشب از دست غیر آن طرف دامن است و بس بعد ازین دست من و چاک گریبانست و بس
وله

نگذاشت سر شک ار نه جهان سوخته بودم ز آن شعله آهی که من افروخته بودم
ای پیر خانقاه مران از درت که ما حرفی ز عشق خوانده و خطی نوشته ایم

شانزدهم نواب همایون میرزا، مولود همایونش به تقدیر ایزد بی چون در شب جمعه بیست

فتح‌علیشاه □ ۲۰۹

و هشتم شهر جمادی الثانی سنه ۱۲۱۶ اتفاق افتاد و در هنگام طفولیت خسرو نیک نهاد او را به اتفاق نواب محمود میرزا برای تربیت به صدر اعظم داد و در سنه ۱۲۴۱ که نواب محمود میرزا حاکم لرستان شد نواب همایون میرزا به تمشیت امور نهادند مأمور آمد و اهالی آن بلد از قدوم میمنت لزومش خرم و مسرور و تا سنه ۱۲۵۰ رقعہ حکومت بر سینہ اش مسطور بود. در سنه مذکور شاهنشاه جهان پناه محمدشاه غازی منشور قضا دستور به عزلش صادر ساخت او نیز در دارالخلافه لنگر انداخت، اینک نیز در این دیار در کمال احترام مقام دارد و اولاد ذکورش شانزده نفر است به این ترتیب: اول نواب اکبر میرزا؛ دوم نواب محمد شفیع میرزا؛ سیم نواب جوان بخت میرزا؛ چهارم نواب محمد رحیم میرزا؛ پنجم نواب سلطان سیامک میرزا؛ ششم نواب مظفر میرزا؛ هفتم نواب ابوالفیض میرزا؛ هشتم نواب ابوالنصر میرزا؛ نهم نواب محمد حسن میرزا؛ دهم نواب محمد حسین میرزا؛ یازدهم نواب نجفقلی میرزا؛ دوازدهم نواب غضنفر میرزا؛ سیزدهم نواب اصغر میرزا؛ چهاردهم نواب نورالدهر میرزا^۱ و نواب مستطاب همایون میرزا شاهزاده خوش خلق و نیک رو و سخن سنج و بذله گو، ملک زاده صاحب جلالت و شوکت در نظم اشعارش تخلص «حشمت» (فرد)

وین در شاهوار از آن بحر زاهر است وین نقد با عیار از آن گنج فاخر است

غزل من کلام حشمت

به پشت از جفاهائی که کردی شکوه می کردم ز قتل من حدیثی گفتی و بستی زبانم را

وله

هر دل که نه از تیغ جفای تو هلاک است گر زنده جاوید بود لایق خاک است

در دلم درد و غم از بسیار است شاد از آنم که غم دلدار است

وله

خواری من عزت اغیار خواهی بر درت گرچه رسم عزت و خواری نمی دانی هنوز

هفدهم نواب الله ویردی میرزا. در شب سه شنبه بیست و هشتم^۲ شهر رمضان المبارک



۱. سپهر فرزندان او را بیست تن، یازده پسر و نه دختر نوشته است

۲. سپهر: ۲۳ رمضان

سنه ۱۲۱۶، از تنگنای عدم قدم به صحرای وجود نهاد و در هنگام رضیعت، ذوالفقارخان سردار به تربیت آن شاهزاده والا تبار مأمور شد و چون تکاور عقلش رام آمد خسرو بهرام غلام، شاهرود و بسطام را به وی مرحمت نمود. پس از چندین سال حکومت حسب فرمان برگزیده خداوند ودود، نواب شاهزاده معزول به دارالخلافه نزول کرد و تا آخر دولت عمر خویش را در رکاب ظفر انتساب سفرأ و حضراً به پایان آورد و در سنه ۱۲۵۰ پس از وفات خاقان خلد آشیان نواب ظل السلطان پس از جلوس او را به دارالاماره قم حکمران ساخت و او چون رأیت اقتدار افراخت که خبر رسیدن شاهنشاه جهان با شوکت انوشیروان وارد و آن مسموع افتاد به محض استماع به رکاب آن حضرت روان آمده به اتفاق آن حضرت وارد دارالخلافه طهران و در سنه ۱۲۵۱ که شاهنشاه جهان شاهزادگان مذکور را بنای فرستادن به اردبیل داشت نواب الله ویردی میرزا و ابوالملوک نواب کیامرث میرزا به محض استماع این خبر ارکان وجودشان متزلزل شد و خدنگ اضطرابشان تا پر بر دل بر سمند بادپیما نشستند و روی به عتبات عالیات نهادند. نواب الله ویردی میرزا پس از چندی که در آن بلد بسر می برد به جانب قسطنطنین [استانبول] مرحله شمرده، به نزد سلطان محمود قیصر روم شتافت احترام که باید و شاید یافت. اهالی آن بلاد از آمدن خسرو پرویز به روم و فتوحات گشتاسب در آن مرز و بوم نامی شنیدند ولیکن او را برتر از ایشان برای العین دیدند و سلطان محمود قیصر روم عاشق جوانی و شیفته پهلوانی وی گردید و مبلغی گزاف به مقرر او معین ساخت او نیز از قسطنطنین حرکت و در بغداد لنگر اقامت انداخت و او [را] برادر بطنی نیست و اولاد ذکور یک پسر است مسما به نواب رستم میرزا. و نواب مستطاب الله ویردی میرزا شاهزاده متین و موقر و اندوخته روی زمین در نظر همتش چتری محقر، انواع علوم را خوب دانستی و اقسام خطوط را مضبوط نوشتی و در حسن صوری نیز رویش چون آفتاب جهان نما تمام بود و انگشت نمای خاص و عام «ای تو ثانی مه کنعانی، نی تو اول مه کنعان ثانی» و چون رویش برتر از بیضا بود و در میدان سخنوری نیز ید و بیضا نمود متخلص به «بیضا» شد (فرد)

این طوطی شکر شکن از آشیان او است وین ماه مشتری نظیر از آسمان اوست

غزل من کلام بیضا

خوش خریدیم غمش را به دل و جان آری به دو عالم نفروشیم غم جانان را

فتح‌علیشاه □ ۲۱۱

جهان دریا و کشتی عمر و ساحل عالم باقی^۱
 من این هستی باقی یافتم از نیستی یکسر
 از زهد ندیدم ثمری خواهم از این پس
 به بالین می‌رسد گویا طیب جسم زار امشب
 ز عقل ناخدا باید بجویم راه ساحل را
 چه از خود نیست گشتم یافتم هستی کامل را
 یک چند کنم بندگی پیر مغان را
^۲

وله

گر ببیند تاب مویت در چمن سنبل نروید
 هزار بار چه پروانه پیش شمع جمالت
 سر و با قدت سخن از راستی هرگز نگوید
 اگر بسوزیم از نو برآورم پر دیگر
 بساز از پی اسرار عشق دفتر دیگر
 رموز عشق نگنجد به دفتری که تو داری

هجدهم نواب اسمعیل میرزا، در شب جمعه چهاردهم شهر شعبان المعظم سنه ۱۲۱۷ به امر ایزد لایزال از مشرق سلطنت و اقبال طالع شد و از اوایل سن مدت‌های مدید شجاع السلطنه نواب حسنعلی میرزا حسب الحکم خسرو فلک رفعت از روی مرحمت به تربیت وی کوشید، چون راه حکومت خراسان نوشید پس از عزل نواب الله ویردی میرزا نواب اسمعیل میرزا را نیز سمند حکومت شاهرود و بسطام رام آمد و تا آخر دولت خسرو بهرام غلام در آن دیار باده اقتدار به کام داشت و در سنه ۱۲۵۰ به اتفاق شاهزادگان مزبور به توقف بلده اردبیل مأمور آمد، اینک نیز آن شاهزاده ذوالاقتدار را در آن دیار استقرار است و او برادر بطنی ندارد و اولاد ذکرش چهار نفر است: اول نواب سلطان ادریس میرزا؛ دوم نواب محمد میرزا؛ سیم نواب اسدالله میرزا؛ چهارم نواب ابوالقاسم میرزا^۳ و نواب مستطاب اسمعیل میرزا شاهزاده شمشیر زن بوده و ملک‌زاده لشکرشکن و از وی در جنگ و ستیز مکرر به شجاعت بی‌حدومر به عرصه ظهور آمد سیما در رزم روس منحوس که فلک آبنوس شهرت شجاعت رستم و طوس را از خاطر فراموش کرد و عروس تحسینش در چرخ برین در آغوش و از توقف وی در بسطام و شاهرود، ترکمانان آن حدود در خور

۱. متن: جهان و باد کشتی عمر و ساحل عالم باقی

۲. مصرع دوم ندارد (در متن نبود)

۳. سپهر فرزندان او را ۱۴ تن، نیمی دختر و نیمی پسر ذکر می‌کند پسران به ترتیب عبارتند از: ۱- سلطان اویس میرزا؛ ۲- اردشیر میرزا؛ ۳- محمد میرزا؛ ۴- غلامرضا میرزا؛ ۵- غلامحسین میرزا؛ ۶- ابوالقاسم میرزا؛ ۷- اسدالله میرزا.

گمان رهزنی نداده و جمله را کمان اقتدار از کف افتاده؛ و از وی بناهای بسیار در آن بلد باقی است، از آن جمله ارکی با یک دست عمارت عالیّه در جنب بسطام.

نوزدهم نواب احمد علی میرزا. در روز جمعه ششم شوال المکرم سنه ۱۲۱۸ از کتم عدم بوجود آمد و مدت العمر در رکاب خسرو مسعود مرحله خدمتکاری طی نمود و در سنه ۱۲۴۲ رأیت حکومت خراسان بر فلک سود، قریب به یک سال کمال استقلال حاصل داشت که نواب نایب السلطنه به دارائی خراسان مفتخر آمد و به دارالخلافه قدم گذاشت. اینک نیز در ظل رأفت شاهنشاه جهان در طهران مکان است. او را اولاد ذکور پنج تن^۱ است. اول نواب یعقوب میرزا؛ دوم نواب سلطان حسین میرزا؛ سیم نواب نادر میرزا؛ چهارم نواب شاه گلدیخان؛^۲ پنجم نواب عزیز الله میرزا^۳. و نواب مستطاب شاهزاده آزادۀ احمد علی میرزا در خط نستعلیق بسیار پخته نویس است و نویسندگان جهان را سر حلقه و رئیس القلم، خطی چنانکه که اگر ابن مقله زنده شود «تراشه قلمش را به چشم بردارد» در مقامات ادبیه و عربیه و اقسام علم ریاضی قادر است و در علم حکمت سیما طبیعی ماهر و صاحبان تذکرۀ عصر او را نیز شاعر دانند و تخلص ایشان به اسم است. چند فردی از وی مسموع افتاد این یک فرد منتخب شد.

فرد من کلام احمد

مزن بر سینه ام خنجر که می ترسم کنی ظاهر درین پایان عمر رفته راز سینه ما را

بیستم نواب علیرضا میرزا. تولدش در شب شنبه ششم شهر ذی القعدة الحرام سنه ۱۲۱۸ اتفاق افتاد و در هنگام حکومت برادر بطنی ارشدش نواب محمدرضا میرزا او نیز به گیلان قدم نهاد و در محال فومن [من] اعمال گیلان ابواب اقتدار گشاد و پس از عزل شاهزاده به دارالخلافه قدم نهاد، در پی لذات دنیوی شتافت به لهو و لعب و عیش و طرب اشتغال یافت. اینک نیز که سنه ۱۲۵۷ به عمر سی و نه سال قدم می گذارد همان شیوه ذمیمه را در

۱. سپهر فرزندان احمد علی میرزا را یازده تن می نویسد که چهار تن پسر و هفت تن دختر

۲. سپهر: خان گلدیخان

۳. متن: پنجم و ششم عزیز الله میرزا

فتح‌علیشاه □ ۲۱۳

دارالخلافة پیشه دارد و اولاد ذکور ندارد و در غزل سرائی زبده آفاق است و میان اخوان طاق و در قصیده نیز با بهره و المختلص به «شهره» و کتاب تذکره در بیان احوال شعرای معاصرین و منتخب اشعار ایشان مسمی به «بساتین الخاقان» در چند مجلد تصنیف کرده و بعضی از اشعار آن شاهزاده و الاتبار انتخاب شد و ثبت گردید (فرد)

این غناب از تاک او است وین رطب از نخل او است
وین شکر از مصر او است وین عسل از نحل او است

غزل من کلام شهره

اگر نخست به دل داشتی جدائی را بدین دو روزه نبایست آشنائی را
چرا ز بنده خود آنقدر گریزانی ز خواجگان نشنیدم گریز پائی را
کار شد مشکلم از وسوسه شنج مگر کند آسان ز کرم پیر مغان مشکل را

وله

چو شمع روی دلبر دارم امشب فراغ از ماه و اختر دارم امشب
گر گذارت اوفتد بر هم وزن آن زلف را ای صبا هر تار مویش آشیان صد دلست
شنیدم می دهی کام دل ای دوست کنون ای کاش ما را هم دلی بود

وله

در کنار دیده‌ام گر جا کنی نبود عجب می نماید سرو را جا خوش به طرف جویبار
از آب دیده کوی تو را بسکه تر کنم خاکی نماند تا زفراقت به سر کنم
کند هر دم به نوعی آن جفا جو قصد آزارم به پاداش وفاداری ازین افزون سزاوارم

بیست و یکم نواب کیقباد میرزا در شب نوزدهم ماه صفر سنه ۱۲۴۱ قدم به عرصه وجود نهاد از آغاز عمر در دولت خسرو نیک نهاد فتحعلی شاه و این دولت ابد بنیاد همیشه ساکن خانه است و در وصال دلبران و گردش پیمانه خم کمندش زلف دلبد و بجای خنجر و سیف از راح دو ساله در کیف و به مضمون این بیت رطب اللسان است (بیت)

صحبت قضا ندارد و نقد روان بقاء ساغر طلب چه تکیه بر اوقات کرده‌ای
و در خط نسخ نهایت استادی به کار برده و بسیار از اشعار شعرای متقدمین را به حفظ سپرده با شهاب السلطنه نواب کیکاوس میرزا و نواب کیخسرو میرزا برادر بطنی است،

اولاد ذکور یک پسر دارد و مسمّا^۱ به احمد میرزا.

بیست و دویم نواب بهرام میرزا. در سنه ۱۲۲۱ چون مهر تابنده از مشرق سلطنت و تاجداری برآینده شده و در رضیعت خسرو فلک رفعت محمد حسین خان قاجار سرکشیکچی باشی را به تربیت او و برادر بطنی نواب هرمز میرزا مقرر داشت و خان مشارالیه نیز تا هنگامی که رأیت عزیمت به عالم آخرت افراشت تخم تربیت بر زمین سینه ایشان می کاشت و نواب بهرام میرزا در سنه ۱۲۵۴ حسب الحکم خسرو بهرام غلام به طواف بیت الله الحرام و زیارت قبور ائمه امام علیهم صلوات الله الملك العلام مشرف شده و اینک نیز در دارالخلافه بر بستر استراحت تکیه زده و او با نواب هرمز میرزا برادر بطنی است. اولاد ذکورش دو نفر است. اول نواب امیر اصلاخان؛ دویم نواب شکر الله میرزا. و نواب مستطاب قمررقاب بهرام میرزا شاهزاده افتاده است و سر بر زانوای تسلیم نهاده، درست و نیکوکار، متین و خوش رفتار.

بیست و سیم نواب شاپور میرزا. در شب چهارشنبه سیزدهم شهر صفر سنه ۱۲۲۲ به مشیت خداوند و دود از عالم غیب روی به مملکت شهود نهاد و اوایل سن مدتی مدید امیرالامراء العظام محمد قاسم خان قاجار حسب الحکم شهریار به تربیت وی کوشیده، تا راح کمال و حال نوشید و از اوایل عمر در دولت خسرو ذوالاستقلال الی حال سر در پای خم و پای بر فرق انجم می نهاد. او را برادر بطنی نیست و اولاد ذکور یک پسر است مسمی به نواب مهدی قلی میرزا.

بیست و چهارم نواب ملک قاسم میرزا. در روز چهارشنبه دویم جمادی الاولی سنه ۱۲۲۷^۲ به حکم ملک معبود مرحله پیمای کشور وجود گردید و پس از چند گاه ولادت با سعادت خسرو مهر رأیت او را به نایب السلطنه عباس شاه عنایت کرد که در ظل رأفت و حرمت وی بسر برد و طریق بندگی و سرافکنندگی شمرد و چون نواب شاهزاده در خدمت آن حضرت به حد رشد رسید، حسب الحکم وی به حکومت بلده ارومیه مأمور گردید و

۱. سپهر پسران او را سه تن و سومی را اسدالله میرزا می نویسند.

۲. سپهر: جمادی الآخر سنه ۱۲۲۲ هـ. ق احتمالاً در نسخه اکسیر اشتباه کاتب است.

پس از چند سال معزول به دارالسلطنه تبریز نزول کرد و تا وفات آن حضرت سفرأ و حضراً عمر خویش را در زکاب آن حضرت به پایان آورد و در سنه ۱۲۵۵ شاهنشاه جهان پناه دیگر باره او را به حکومت ارومیه مأمور ساخت و او نیز تا حال که سنه ۱۲۵۷ رأیت استقلال می‌افرازد و کمیت اقتدار در آن دیار می‌تازد و با نواب ملک منصور میرزا برادر بطنی است و از اول عمر تا حال نطفه از وی بسته نشده و به عرصه ظهور نیامده و او شاهزاده بسیار شجاع و دلیر است و در پهلوانی و حسن جوانی میان اخوان بی‌نظیر، به عیاشی و قلاشی شایق و اقسام الطاف سلطانی را لایق و در کتب اهلای فرنگ بسیار تأمل و درنگ کرده و در نجوم و حکمت ایشان گوی سبقت از اکثر فرنگیان برده و زبان اهل فرنگ از اروپا و نمسه و فرانسه و روس را نیکو داند [او] نویسد و خواند و عمر خویش را در تتبع فرنگیان و ساختن ظروف مصروف داشت، و هیچ امری را بدون استحضار باقی نگذاشت.

بیست و پنجم نواب منوچهر میرزا. در شب جمعه چهارم شهر جمادی الاولی^۱ سنه ۱۲۲۲ گوهر وجودش از صدف سلطنت و شهریاری عیان و ظاهر شد و عمری در خدمت حسام السلطنه نواب محمد تقی میرزا مقیم بود و به طریق سایر ملکزادگان به التفات شاهنشاهی سرافراز و به لطف مخصوص حضرت نایب السلطنه ممتاز. برادر بطنی ندارد و اولاد ذکورش چهار نفر است: اول نواب اسدالله میرزا؛ دوم نواب سلطان عیسی میرزا؛ سیم نواب محمد کاظم میرزا؛ چهارم نواب محمد حسین میرزا؛^۲ و نواب مستطاب منوچهر میرزا خط نستعلیق را پاکیزه نگارد و اکثر اوقات ازین دیو مردمان دوری دارد و در زمان خسرو با افسر و این شهریار کیهان مقر، دهاتی چند برای صرف معاش درباره‌اش مقرر است و او نیز گاهی به زراعت و گه گاه به مشق و درس عمر خویش را بسر برد، مراحل عمر را در گوشه انزوا شمرد. آری (نظم)

از این دیو مردم که دام و ددند نهان شو که همصحبان بدند
پی‌گور کز دشتبانان کم است زنا مردمی‌های این مردم است

۱. سپهر، جمادی الآخر

۲. سپهر پسران او را پنج تن می‌نویسد و نفر دوم را سلطان یوسف میرزا و نفر پنجم را علی محمد میرزا.

بیست و ششم نواب هرمز میرزا. ولادت مقرون به خیر و سعادتش در شب دوشنبه چهاردهم شهر جمادی الاولی سنه ۱۲۲۲ اتفاق افتاد و خسرو نیک نهاد او را برای تربیت و انجام خدمت به محمد حسین خان سرکشیکچی باشی داد و او نیز بعد از رسیدن به حد کمال از خسروزادگان ذوالاستقلال گردید و چهار سال آخر دولت به حکم ملک الملوک شهریار نیک سلوک به حکومت بلوک شهریار و ساوجبلاغ رسید و نواب ظل السلطان پس از جلوس او را به محاربه شاهنشاه جهان پناه مأمور داشت او نیز به طریق سایرین زمام اطاعت به اردوی خسرو بهرام غلام کشید و باده مرحمت از ساغر الطاف آن حضرت چشید. او را اولاد ذکور پنج پسر است: اول نواب فرخزاد میرزا؛ دوم نواب فریدون میرزا؛ سیم نواب نصرالله میرزا؛ چهارم نواب فرج الله [میرزا]؛ پنجم نواب روح الله میرزا.^۱ و نواب مستطاب هرمز میرزا از جمله شجعان روزگار است و در رزم ثانی رستم و اسفندیار، و خط شکسته را درست می نویسد.

بیست و هفتم نواب ملک ایرج میرزا. روز پنجشنبه غره جمادی الثانی سنه ۱۲۲۲ از افق سلطنت و جهانبنایی طالع شد و آن شاهزاده ذوالاقتدار را از اول ولادت عالیجاه جلالت دستگاه رفیع جایگاه خانلر خان ابن علی مراد خان زند که بطناً از نسل السلطان محمد حسین خان قاجار بود مربی رفتار و ادیب کردار آمد و آن شاهزاده در دولت شهریار ذوالاقتدار اکثر اوقات ملتزم رکاب نصرت شعار بود، اینک نیز در دارالخلافه قرار و استقرار دارد و با نواب سلطان مصطفی میرزا برادر بطنی است. اولاد ذکورش شش تن است: اول نواب خانلر خان؛ دوم نواب سلطان سنجر میرزا؛ سیم نواب غلام حسین میرزا؛ چهارم نواب محمد قلی میرزا؛ پنجم نواب جعفر قلی میرزا؛ ششم نواب علی خان و نواب مستطاب ملک ایرج میرزا یک‌تاز میدان رزم است و نغمه ساز ایوان بزم در زدن شمشیر و انداختن تفنگ و تیر یگانه زمانه است و در تحریر خط نستعلیق شهرت میر در نزدش افسانه (بیت)

لطف لفظش داده با هم آب و آتش را قرار حسن خطش کرده با هم نور و ظلمت را قرین
قادر مرتبتین و صاحب منقبتین سیف و قلم است و در شجاعت و احسن و خط در عالم

۱. سپهر فرزندان او را شش تن، دو دختر و چهار پسر می نویسد که نام روح الله میرزا در کتاب او نیست.

فتح‌علیشاه □ ۲۱۷

علم لغات فرس قدیم و اشعار شعرای عرب و عجم او را ضبط و کالتنقش فی الحجر در سینه‌اش ثبت و در حکمت طبیعی صاحب ربط و در نظم اشعار سیما هجا فرید روزگار است و یگانه فلک دوار (فرد)

چه نفرین بود بولهب را ز یزدان و را هجو گفتن پشیمان ندارد
تخلص وی «انصاف» است و موافق انصاف در نظم اشعار حضرت اعلی را برتر از
کبر اخلاف، خلاصه حال التحریر اشعار وی به نظر حقیر نرسیده، حسب المرام ثبت
نگردید ولیکن دو فرد از غزلیات وی دیده شد و مرقوم گردید (فرد)

این خوشه از آن خرمن وین جرعه از آن صهبا است
وین ذره از آن خورشید وین قطره از آن دریا است
غزل من انصاف

از فراق دو دیده پر از خون نشسته‌اند این مردمان دیده بین چون نشسته‌اند
از دست ساغری که به کف بر نهاده عشاق جمله با دل پر خون نشسته‌اند

بیست و هشتم شهاب السلطنه نواب کیکاوس میرزا. تولد آن شاهزاده معظم در روز جمعه هجدهم شهر شوال المکرم سنه ۱۲۲۲ اتفاق افتاد و مدت‌های مدید حسب‌الحکم خسرو آفاق به مسند حکومت دارالامان قم قدم نهاد و ابواب آبادی و عدل و داد بر اهل آن بلد گشاد و در سنه ۱۲۵۰ نواب ظل‌السلطان پس از جلوس نواب کیکاوس میرزا [را] از وصال حکومت مایوس ساخت و الله ویردی میرزا با شاهد حکمرانی مائوس که در حال خسرو کیکاوس علم سکندرکوس رأیت سلطنت افراخت و نواب کیکاوس میرزا مسند حرکت به جانب دارالخلافه تاخت. در سنه ۱۲۵۳ به اذن اقدس به طواف بیت‌الله و زیارت قبور ائمه اطهار پرداخت، اینک نیز بر مسند عزت و احترام مقام دارد و روی به کاری که خلاف فرموده الهی و منافی طبع شاهنشاهی نیارد. اولاد ذکرش شش نفر است. اول نواب شاهویردی خان؛ دویم نواب سلطان قزل ارسلان میرزا؛ سیم نواب اسمعیل میرزا؛ چهارم نواب سلطان سنجر میرزا؛ پنجم نواب اسدالله میرزا؛ ششم نواب انوشیروان میرزا^۱.



۱. سپهر پسران او را پنج تن بدین ترتیب ذکر می‌کند: ۱- شاهویردی خان؛ ۲- قزل ارسلان؛ ۳- اسدالله میرزا؛ ۴- اسمعیل میرزا؛ ۵- ذوالفقار میرزا.

بیست و نهم نواب شاهقلی میرزا. در روز چهارشنبه یازدهم ماه محرم الحرام سنه ۱۲۲۳ به امر ملک العلام چون ماه تمام از افق سلطنت طالع گردید و به اسم اعلی جد شهریار شاهقلی خان قاجار موسوم آمد و عمر گرانمایه را در التزام خدمات خسرو فلک پایه گذرانید و پس از وفات اقدس در هنگام جلوس نواب ظل السلطان به منصب ایشیک آقاسی باشی گری سرافراز شد؛ در سنه ۱۲۵۲ حسب الاذن شاهنشاه جهان پناه محمد شاه غازی به مکه معظمه و قبور ائمه متبرکه مشرف گردید و در سنه ۱۲۵۵ حسب فرمان شاهنشاه جهان حکمران قصبچه اردستان شد و بعد از یک سال معزول به حکومت شاهرود و بسطام قیام نمود و او را برادر بطنی نیست و اولاد ذکورش پنج نفر است: اول نواب اردشیر میرزا؛ دوم نواب محمد هاشم میرزا؛ سیم نواب حاجی خان؛ چهارم نواب خلیل الله میرزا؛ پنجم نواب داود میرزا^۱.

سیام نواب محمد مهدی میرزا. در شب یکشنبه غره شهر شوال المکرم سنه ۱۲۲۳ قدم به عرصه وجود نهاد و خسرو با عدل و داد او را به اسم اعلی جد خویش محمد مهدی خان قاجار موسوم ساخت، او نیز مدت العمر در دارالخلافة سنجق قرار و بیدق اقتدار افراخت الان کماکان و او با نواب محمد امین میرزا و نواب محمد هادی میرزا برادر بطنی است و اولاد ذکورش پنج نفر است: اول نواب کریم خان؛ دوم نواب صادق خان؛ سیم نواب محمد رحیم خان؛ چهارم نواب لطف علی خان؛ پنجم نواب ابراهیم خان^۲.

سی و یکم نواب کیخسرو میرزا. در شب پنجشنبه سیزدهم ماه صفر المظفر سنه ۱۲۲۴ شرف حیاتش میسر شد و چندی در دارالسلطنه قزوین در خدمت رکن الدوله نواب علی نقی میرزا بسر برد و در ظل رأفت خسرو مهر افسر در کمال امساک با خاطری طریناک بود و او از نداشتن اسباب و اثاث و صف نزدن عساکر در دم کریاس باک ننمودی، اینک نیز به قاعده قدیم ممسک است ولیکن پوینده صراط المستقیم.

[او را هشت فرزند است، سه تن پسر و پنج تن دختراند، اما پسران: اول محمد

۱. سپهر پسران او را سه تن می نویسد: ۱- اردشیر میرزا؛ ۲- محمد علی خان؛ ۳- خلیل الله میرزا

۲. سپهر فرزندان او را ۹ تن، پنج دختر و چهار پسر می نویسد: ۱- محمد کریم خان؛ ۲- محمد صادق خان؛

۳- محمد رحیم خان؛ ۴- لطفعلی خان

فتح‌علیشاه □ ۲۱۹

صادق خان؛ مادرش دختر محمد باقرخان بیگلربیگی دارالخلافة است؛ دوم مرتضی قلی خان؛ سیم محمد حسین میرزا؛ این دو برادر از یک مادرند.^۱

سی و دویم ابوالملوک نواب کیومرث میرزا. در روز سه شنبه بیست و پنجم شهر جمادی الثانی سنه ۱۲۲۴ از خالق بی نیاز به خلعت وجود مخلع و سرافراز شد و از آغاز عمر الی مدتی در دارالسرور بروجرد در نزد نواب محمد تقی میرزا انباز راز بود، پس از آن روی به دارالخلافة آورد و در رکاب حضرت اعلی سفرأ و حضراً کمیت اقتدار برتر از اکثر شاهزادگان در تک و تاز داشت. پس از وفات حضرت اعلی و جلوس ظل السلطان چون شاهنشاه جهان پناه از دارالسلطنه تبریز حرکت و از قزوین بدین جانب قدم گذاشت، نواب ابوالملوک حسب الحکم ظل السلطان با عسکر بیکران به حرب اقدس از دارالخلافة رأیت حرکت افراخت و به اردوی خسرو آفاق الحاق شد. در سنه ۱۲۵۱ چنان که مذکور شد به اتفاق نواب الله ویردی میرزا فرار نمود و رو به عتبات عالیات نهاد و از آن جا به بیت الله الحرام ابواب حرکت گشاد برای دو نان منت دونان روم را نکشید، افکنده گی سر را در نزد قیصر به طبع بلند و همت ارجمند خود نپسندید، پس از زیارت قبور ائمه اطهار و طواف خانه کردگار در سنه ۱۲۵۳ در هنگامی که شهریار ذوالاقتدر به جانب هرات روان بود به مضمون این نظم را به اقدس نگاشت و به دارالخلافة قدم گذاشت (فرد)

ز خاک پای نورفتم اگر به نادانی کنون ببخش که باز آمدم به مسکینی
از فرمان قدر بنیان و خلعت خسرو جهان چشم را منور و تن را همدوش سپهر اخضر
ساخت، بار دیگر به اذن خسرو مهر افسر به عتبات عالیات رأیت حرکت افراخت. او را برادر بطنی نیست، اولاد ذکورش پنج نفر است: اول نواب هوشنگ میرزا؛ دویم نواب سلطان آقا؛ سیم نواب ادریس میرزا؛ چهارم نواب محمد اسمعیل میرزا؛ پنجم نواب محمد علی میرزا^۲. و نواب مستطاب شاهزاده آزاده ابوالملوک با سبحة عبادات و خرقة اجتهد درونش میرا از نقصان است و برونش معراً از عصیان، با طبعی بلند است و همتی ارجمند، تابع فرمان نبی و پیرو احکام خداوند و در مقدمات ادبیه عربیه با دستی قوی و زبده اولاد

۱. در متن سفید بود که از سپهر نقل شد. ج ۱ ص ۳۲۲.

۲. سپهر فرزندان او را شش تن، دو دختر و چهار پسر بشرح ذیل می نویسد: ۱- هوشنگ میرزا؛ ۲- سیامک میرزا؛ ۳- سلطان احمد میرزا؛ ۴- ادریس میرزا

خسروی از پی فایده در حلقه درسش برجیس چون جواب تو بسی خواست که حاضر باشد .
در تحریر انواع خطوط صاحب سر رشته همت و در استعمال آلات حرب نیز چرب دست و
با وجود شجاعتش قوت سام و رستم پست.

سی و سیم نواب جهانشاه میرزا در سنه ۱۲۲۵ چون ماه تمام از غمام نیستی پرتو افکن
اقلیم هستی شد و در نزد برادر بطنی ارشدش نواب محمود میرزا تربیت یافت و چون آن
شاهزاده به حکومت نهاوند شتافت او نیز عازم آن بلد گردید ، چون نواب محمود میرزا به
حکومت لرستان رسید و نواب همایون میرزا در نهاوند میزان حکومت سنجید . آن شاهزاده
در نهاوند در کمال استقلال به فراغت بال و میمونی احوال در خدمت همایون میرزا بسر
برد و در سنه ۱۲۵۰ به اتفاق وی بسوی دارالخلافه به حضور خسرو آفاق مراحل شمرد و در
سنه ۱۲۵۱ از ستیز زمانه بی وفا به مرض و با بمرد و جان به جان آفرین سپرد (فرد)

دل بر این گنبد گردنده منه کین دولاب آسبائی است که از خون عزیزان گردد
مدت عمرش بیست و شش سال بود و اولاد ذکورش شش نفر است . اول عادلشاه ؛
دویم نواب فاضل شاه ؛ سیم نواب جهاندار میرزا ؛ چهارم نواب قنبر میرزا ؛ پنجم نواب
محمد هاشم میرزا ؛ ششم نواب محمد حسن خان . و نواب مستطاب جهان شاه شاهزاده حلیم
و سلیم بود و خسروزاده رحیم و کریم ، انواع خطوط سیما نسخ را نیکو نگاشتی و در نظم
اشعار خصوصاً غزل طبعی خوش داشتی و تخلص را «جهان» گذاشتی .

این خوشه از آن خرمن وین جرعه از آن صهبا است
وین ذره از آن خورشید وین قطره از آن دریاست

غزل من کلام جهان

باز شد بر سر هوای وصل یار تا چه آید زین هوس بر سر مرا
گذر ز کوی تو جانا نمی توان کردن ز بس به کوی تو دل بر سر دل افتاده است
مگر تغافل من بعد از این کند کاری که هر چه مهر کنم او به جور افزایشد
وله ایضاً

ای صبا کن گذری از شکن طره یار به من آور خبر از حال گرفتاری دل
حرف شیرین نشنیدم ز تو شیرین اما به جفایت که وفادارتر از فرهادم
نمانده هیچ دگر عقده به تار محبت ز کینه بس که تو نا مهربان گستی و بستم

فتح‌علیشاه □ ۲۲۱

سی و چهارم نواب سلیمان میرزا. در روز سه شنبه چهارم شهر محرم الحرام سنه ۱۲۲۶^۱ قدم بر بساط هستی نهاد و از آغاز تولد الی آخر خسرو با عدل و داد ابواب شفقت و مرحمت بر وی می‌گشاد چنان که عمارت عالیّه سلیمانیّه^۲ را که در رود کرج واقع است به نام وی بنیاد نهاد و آن شاهزاده خورشید ملک از آغاز رشد حسب الحکم ملک فلک سر بنواختن شمشیر و ناچرخ و گرز مشغول بود و تحصیل شجاعت و فرو برز و به مرتبه لوی شجاعت افراخت که رستم دستان از داستان حریش سپر انداخت و افراسیاب به محض استماع اسمش زهره آب شده و گیو را سرچشمه شجاعت نمونه سراب. (نظم).

به هنگام کین آن یل ارجمند به شمشیر و نیزه به گرز و کمند برید و درید و شکست و بیست یلان را سرو سینه و پا و دست ملخص کلام چون در سنه ۱۲۵۰ خسرو بهرام غلام را آفتاب عمر در غمام ظلام پنهان شد نواب سلیمان میرزا در آن سفر بد اثر ملتزم رکاب ظفر انتساب بود، پس از وفات اقدس و حرکت حرم محترم از هفت دست نواب سلیمان میرزا به فکر حرکت به سمت شیراز در اصفهان نشست، بعد از روزی چند چون جلوس نواب ظل السلطان مسموع افتاد از اصفهان حرکت و به دارالخلافه قدم نهاد و در آن مدت قلیل توقف داشت. چون نواب ظل السلطان به کمند گرفتاری ذلیل شد یکه و تنها از طهران فرار و روی به شیراز آورد و از آن جا به اتفاق شجاع السلطنه با لشکر شاهنشاه بنیاد نفاق نهاد، پس از انهزام شجاع السلطنه او نیز به سمت عتبات عالیات فرار بر قرار اختیار کرد. اینک نیز در آن دیار قرار و استقرار دارد و او با نواب سلطان سلیم میرزا برادر بطنی است و اولاد ذکور یک پسر دارد مسمی^۳ به داود میرزا.

سی و پنجم شجاع السلطنه نواب فتح‌الله میرزا. در روز چهارشنبه نهم ماه رجب المرجب سنه ۱۲۲۶ به مشیت خداوند اکبر آفتاب رخسارش از فلک عزت و سروری عیان و به اسم برادر حضرت اعلیٰ فتح‌الله که مرحوم شده بود موسوم آمد. در سنه ۱۲۴۵ حسب الحکم خسرو صاحبقران حکمران زنجان شد و پس از وفات حضرت اعلیٰ و حرکت شاهنشاه



۱. سپهر تولد او را سه شنبه چهاردهم محرم سال ۱۲۲۵ نوشته است.

۲. عمارت سلیمانیّه در حال حاضر در دانشکده کشاورزی کرج قرار دارد.

۳. سپهر فرزندان او را سه تن، یک دختر و دو پسر: نورالدهر میرزا و ابراهیم خان نوشته است.

جهان از آذربایجان در بین راه بندگی شایان و خدمات نمایان از وی به عرصه ظهور آمد و مقبول حضور ساطع النور و حسب الحکم آن خسرو قضا دستور به تمشیت امور زنجان به طریق سابق مأمور شد و مدت دو سال نیز درین دولت در کمال استقلال به حکومت آن بلد اشتغال داشت. در سنه ۱۲۵۲ از زنجان معزول و رأیت حکومت در همدان افراشت و پس از دو سال حکومت از همدان نیز معزول شد و در سنه ۱۲۵۵ الی حال که سنه ۱۲۵۷ در دارالمؤمنین کاشان به مسند حکمرانی قدم می گذارد و برادر بطنی ندارد و اولاد ذکورش پنج نفر است: اول نواب نورالله میرزا؛ دوم نواب شکرالله میرزا؛ سیم نواب ذبیح الله میرزا؛ چهارم نواب روح الله میرزا؛ پنجم نواب یدالله میرزا. و نواب مستطاب شاهزاده آزاده شعاع السلطنه رویش رخشان چون آفتاب است و مویش چون سنبل در پیچ و تاب، الحق در حسن صوری بی نظیر است و انگشت نمای صغیر و کبیر و انواع علوم را به قدر قوه تحصیل نمود و در خط شکسته گوی سبقت از اکثر معاصرین ربود و در تعریف خط وی گفته اند (رباعی)

بر صفحه خط شکسته بنگاشته‌ای از خامه لوای معجز افراشته‌ای
ننوشته کسی شکسته را چون تو درست از طره خویش نسخه برداشته‌ای

سی و ششم نواب ملک منصور میرزا. [۲۲ رجب] سنه ۱۲۲۶ قدم به عرصه هستی نهاد و مدت العمر در رکاب ظفر انتساب خسرو آفاق ابواب خدمتگزاری می گشاد. پس از وفات آن حضرت و جلوس خسرو با افسر به اذن شاهنشاه به آذربایجان به نزد برادر بطنی ارشدش نواب ملک قاسم میرزا روان آمد و اینک نیز آن سرزمین بهشت نشان او را مکان. و نواب ملک منصور میرزا بسیار شجاع و دلاور است و در دریای پهناور شجاعت شناور و در تاختن تکاور و نواختن شمشیر بی نظیر و مدتهای مدیدی به مشق خط شکسته مشغول گردید و به اعلی درجه خوش نویسی رسید؛ ولیکن نظر به درنگ و اهمال در مشق به منطوق العلم والخط وحشیان اذا ترکایمشیان بر صفحه خوش نویسش شکست آمد و غبار بد نگاری بر خطش نشست و استاد فخلقنا العلقه مضغة^۱ از صلب وی صورتی در کارگاه تکوین نقش نیست.

۱. سوره مؤنون، آیه ۱۵

فتح‌علیشاه □ ۲۲۳

سی و هفتم بهاء‌الدوله نواب بهمن میرزا. [یکشنبه ۲۳ شوال] سنه ۱۲۲۶، روی به انجمن وجود گذاشت. مدت‌های مدید متوقف دارالخلافه بود پس از آن در دارالملک سمنان و دامغان رأیت حکومت افراشت و مدت دو سال نیز در زمان شاهنشاه جهان به حکومت سمنان اشتغال داشت و در سنه ۱۲۵۲ حسب فرمان شاهنشاه جهان روی به حکومت دارالمؤمنین کاشان آورد و مدت دو سال نیز در آن دیار به اقتدار حکومت کرد و در سنه ۱۲۵۴ از کاشان معزول و مدت یک سال متوقف دارالخلافه بود و در سنه ۱۲۵۵ حسب الحکم خسرو با عدل و داد به دارالعباد یزد قدم نهاد، اینک نیز کمیت اقتدارش رام و شاهد حکومتش به کام و با نواب سیف‌الله میرزا برادر بطنی است. اولاد ذکورش پنج نفر است: اول نواب ساسان میرزا؛ دویم [مهدیقلی خان، مادرش دختر] بیگلر بیگی نواب مهدیقلی خان؛ سیم نواب داراب میرزا؛ چهارم نواب فریدون میرزا؛ پنجم نواب جمشید میرزا^۱. و نواب مستطاب بهاء‌الدوله بسیار عادل و باذل است و کمال عدلش حاصل و از شدت عدالت وی سرزمین سمنان و دامغان رشک جنان است و خرم چون معبد مغان و بناهای وی در آن بلاد بسیار است. منجمله ارکی با یک دست عمارت عالیه در سمنان می‌باشد.

سی و هشتم الدوله نواب مستطاب سلطان محمد میرزا. در روز پنجشنبه ششم شهر ذی‌القعدة الحرام ۱۲۲۸^۲ سمنند وجودش رام آمد و در سنه ۱۲۴۰ به حکم شهریار فلک غلام به امور حکومت اصفهان قیام نمود و پس از وفات خسرو ایام چنان که مذکور شد روی به فریدن و چهار محال نهاد و بعد از حرکت اردوی فلک شکوه دیگر باره، باره اقتدار بجانب اصفهان تافت و در آن دیار رأیت استقلال افراخت و عرایض مبنی بر بندگی و اطاعت به پایه فلک مایه شاهنشاه جهان پناه ارسال داشت و از الطاف حضرت فریدون به گردون گردن افراشت و چون شاهنشاه جهان پناه عساکر ظفر مآثر به جدال شجاع السلطنه مأمور نمود، نواب سیف‌الدوله در بین راه از عهده سیورسات لشکر و خدمات برادر کهتر اقدس فیروز میرزا نیکو بر آمد و پس از خدمات چنان و شش ماه حکومت اصفهان حسب فرمان شاهنشاه

۱. سپهر فرزندان او را چهار تن ذکر کرده و نامی از جمشید میرزا نبرده است.
 ۲. سپهر تولد او را روز پنج‌شنبه بیست و ششم جمادی الاول ۱۲۲۸ نگاشته است.

جهان روی به دارالخلافه طهران نهاد و خسرو با عدل و داد ابواب مرحمت و مکرمت مافوق تصور به روی گشاد، اینک نیز سفراً و حضراً ملتزم رکاب شاهنشاه جهان است و تکیه زن مسند امن و امان و او با نیرالدوله نواب فرخ سیرمیرزا و عضدالدوله نواب سلطان احمد میرزا برادر بطنی است و او را اولاد نیست. نواب مستطاب سیف الدوله در سخاوت و علوهمت به مرتبه نهایت اسراف است و بسیار فیض رسان کسان موافق انصاف (عریه)

لا یالف الدّرهم المضروب صرّتنا لکن یمرّ علیها وهو منطلق
بزعم مؤلف پس از شاهزاده مرحوم نواب محمد علی میرزا و نایب السلطنه العلیا السلطان عباس شاه هیچ یک از ملکزادگان را به طریق وی استقلال در حکومت و اساس سلطنت و اسباب شوکت از خزاین و دقایق وامتنه و اقمشه و جواهر رنگین و لآلی ثمین حاصل نی. توپخانه رعد نشانه و عساکر ظفر مآثر بسیار داشت و بناهایی که در اصفهان گذاشت منجمله مدرسه‌ای در تخت فولاد و خلوت سرپوشیده با ده، دوازده دست عمارت عالیه در جنب عمارات صفویه بنا نهاد و به نظر مؤلف بدون حرف قریب به دویست هزار تومان در بناهای اصفهان صرف آمد.

سی و نهم نواب سلطان سلیم میرزا. تولد وی در شب پنجشنبه بیست و ششم شهر شوال المکرم سنه ۱۲۲۸ اتفاق افتاد و از آغاز عمر حسبالحکم خسرو با عدل و داد روی به دارالسلطنه قزوین نهاد و در ظل رأیت رکن الدوله‌اش مقام و پیوسته فرس اقتدارش رام و چندی حسبالحکم نایب السلطنه در میانج حکمرانی کرد، پس از آن دیگر باره روی به قزوین آورد. اینک نیز در قزوین مقام دارد و عمر خویش را در آن سرزمین با عزت و تمکین به پایان آورد و او را اولاد ذکور سه پسر است: اول نواب سلطان آزاد میرزا؛ دوم محمد حسین میرزا^۱.

چهلّم نواب سلطان مصطفی میرزا. در شب جمعه یازدهم ماه ذی القعدة الحرام سنه ۱۲۲۸ حسام روحش در نیام جسم آمد و مدت العمر به خدمات خسرو چاکر بهرام قیام می نمود و

۱. سپهر فرزندان او را چهار تن، دو دختر و دو پسر ذکر می کند. در متن پس از نام اولین فرزند سفید بود و نام فرزندان دیگر نیامده است.

فتح‌علیشاه □ ۲۲۵

اینک نیز متوقف دارالخلافه و کمیت اقتدارش رام و راح طربش همیشه به جام و اولاد ذکورش دو نفر است. اول نواب سلطان صیغور میرزا؛ دویم نواب سلطان محمود میرزا.

چهل و یکم نواب سلطان ابراهیم میرزا. در [شنبه ۱۹ جمادی الاخر] سنه ۱۲۲۸ از کتم عدم بوجود آمد و در ظل رأفت خسرو مسعود عمر خویش را صرف نمود و پس از وفات اقدس در سنه ۱۲۵۲ به اذن شاهنشاه جهان پناه به زیارت قبور ائمه اطهار و طواف بیت الله مشرف شده و روی به دارالخلافه آورده و او را اولاد ذکور که اینک موجود است پنج نفر است.^۱ اول نواب حسینقلی خان؛ دویم نواب اکبر میرزا؛ سیم نواب اسحق میرزا؛ چهارم نواب اسدالله میرزا؛ پنجم نواب فرج الله میرزا.

چهل و دویم نواب سیف الله میرزا. در روز شنبه چهارم شهر رجب المرجب سنه ۱۲۳۱^۲ از فلک سلطنت و شهریاری و آسمان شوکت و تاجداری طالع گردید و چون به حد رشد رسید به سمنان به نزد برادر بطنی ارشدش بهاء الدوله قدم گذاشت و حسب الحکم وی در دارالملک دامغان علم حکومت افراشت. در سنه ۱۲۵۲ که بهاء الدوله حسب الحکم شاهنشاه جهان روی به حکومت کاشان نهاد، حضرت اقدس سمنان و دامغان را نیز به نواب سیف الله میرزا داد و مدت چهار سال ابواب استقلال در آن بلاد می گشاد و در سنه ۱۲۵۶ به حکم مثال قدر مثال دست از حکومت و استقلال کشید و متوقف دارالخلافه گردید و او را اولاد ذکور دو پسر است: اول نواب نصرالله میرزا؛ دویم نواب سلطان جهان بخش میرزا. و نواب مستطاب سیف الله میرزا شاهزاده خوشخو و ملکزاده نیکورو، و حلیم و بردبار و سلیم و نیکوکار، دلیر و شجاع است و پایدار در روز نزع و چون روزگار، روزگار، روزگار نگرداند (مصراع)

این قیامت که آن زمان باشد

چون رکاب را بجنبانند در صف نادر و بی همال است و صاحب جمال و کمال در اقسام علوم تمام و در حسن صوری صد یوسفش غلام.

۱. سپهر فرزندان او را چهار تن، سه دختر و یک پسر که نام او را حسینعلی میرزا ذکر می کند.
۲. سپهر تولد او را سه شنبه ۱۴ رجب سنه ۱۲۲۹ نگاشته است.

چهل و سیم نواب یحیی میرزا. در شب سه شنبه غره ماه محرم الحرام سنه ۱۲۳۳ تولد آن غره باصره جهانبانی و غره ناصیه کشور ستانی اتفاق افتاد و در سنه ۱۲۴۰ روی به حکومت گیلان نهاد و الان کماکان. و او با جهانسوز شاه نواب حسینی میرزا برادر بطنی است و اولاد ذکورش چهارنفر است^۱: اول نواب محمد علی میرزا؛ دوم نواب احمد علی میرزا؛ سیم نواب محمد حسین میرزا؛ چهارم نواب حسینعلی میرزا.

چهل و چهارم نواب محمد امین میرزا. در روز شنبه دهم شهر ربیع الثانی سنه ۱۲۳۴ متولد شده و از اول عمر الی حال در دارالخلافه در کمال استقلال مقام دارد و تحصیل کمالات از عروض و قافیه و تاریخ و دواوین شعرا مشغول است^۲ و در نظم غزل صاحب طبع متین و المتخلص به «امین» (فرد)

این زرا از آن معدن است وین نم از آن کوثر است
این گل از آن گلشن است وین می از آن ساغر است

غزل من کلام امین

گر ساعتی از مهر نشیند برم آن ماه کارم همه از گردش افلاک به کام است
دی تو به نمودم که دگر باده ننوشم اما چکنم بر کف معشوق چه جام است
گفتم که حلال است به من بوسه ز لعلت گفتا که به صاحب نظر این عیش حرام است

وله

غیر زلفین تو دل را خم ز ناری نیست جز به رخسار تو جان را سر دیداری نیست
تو بر آن دل که خوری خون من بی سرو پا من بر آن سر که مرا غیر تو غمخواری نیست

وله

چون نگه کردم به مزگانش به دل خارم خلید آری آری گلبن نورسته با خار آمده است
شهر شد پر مشتری آفاق شد پر آفتاب یوسف کنعان من گویا به بازار آمده است
تا بمالد چهره خود را به خاکپای تو بر سر کویت امین با چشم خونبار آمده است



۱. سپهر فرزندان او را یک تن دختر نگاشته است.

۲. نامبرده صاحب کتابی است با عنوان «قمارنامه» که پس از مرگ او، میرزا مشتری از شعرای عهد ناصری کتاب مزبور را بسرقت برده و سراسر آن را به نام خویش کرده است. حدیقة الشعراء ج ۳، ص ۱۶۵۲، راهنمای کتاب سال ۱۸ ش ۹-۷ سال ۱۳۵۴ ص ۶۲۸.

فتح‌علیشاه □ ۲۲۷

چهل و پنجم نواب صاحبقران میرزا، مولود مسعودش در شب چهارشنبه بیست و یکم رمضان المبارک سنه ۱۲۳۴ اتفاق افتاد و نظر به اینکه مهین صبیہ مرضیہ حضرت اعلی بلقیس دوران و زبیده زمان فخرالدوله نظیر خویش در آئینه خیال ندیده و از زوج دوری گزیده و به شجاعت و سخاوت نام همای و اسم آزرمت دخت از زبان اهلالی جهان معدوم کرد شهرت نامش مشهور فرنگ و روم (نظم)

شیراگر نر بود اگر ماده پهلوان است و پهلوان زاده
خسرو نیک نهاد به محض تولد نواب صاحبقران میرزا [را] بجای اولاد به وی عنایت کرد^۱ و اواخر دولت مدت چهار سال حسب الحکم خسرو مسعود مشغول نظام و امیر توپخانه مبارکه بود و پس از وفات حضرت اعلی حسب الحکم ظل السلطان روی به محاربه شاهنشاه جهان پناه محمد شاه غازی نهاد و به محض حرکت از دارالخلافه ابواب اطاعت گشاد و به اردوی آن خسرو با عدل و داد قدم نهاد و اینک نیز در دارالخلافه با الطاف خسرو چاکر پرویز در ضمن عساکر شاهنشاه انتظام دارد و برادر بطنی ندارد و او را یک پسر است مسمی به نواب محمدحسن خان.

چهل و ششم نیرالدوله نواب فرخ سیرمیرزا، در ماه محرم الحرام سنه ۱۲۳۸ از کتم عدم قدم برداشت و به عرصه هستی گذاشت و مدت چهار سال حسب الحکم حضرت اعلی در همدان منجوق حکومت افراشت و مدت شش ماه نیز در دولت شاهنشاه جهان در همدان تخم حکومت بر زمین دل می کاشت و در سنه ۱۲۵۵ حکمران گلپایگان شد و پس از یک سال حکوت معزول [او] ساکن طهران. و او را یک پسر است مسمی به نواب سلطان حسن میرزا و نواب مستطاب نیرالدوله در حسن صوری به حد کمال است و نیر آسمان حسن و جمال یوسف مصر است و سیاوش عصر (فرد)
تا صبا نکستی از سنبل نیر دارد جمعی آشفته و خلقی متحیر دارد

۱. آلاگوز خانم مادر صاحبقران میرزا در اداره والده شعاع السلطنه بود و به این مناسبت بعد از فوت او، صاحبقران میرزا را، که در آن وقت در مهد رضاع بود، فخرالدوله همشیره شعاع السلطنه به فرزندپ نگاهداشت و هم بدین سبب تقرب وافی در خدمت پدر بزرگوار بهم رسانیده به منصب امارت توپخانه مفتخر گردید. ص ۸۹ تاریخ عضدی، تصحیح دکتر عبدالحسین نوائی.

چهل و هفتم محرر این اوراق علیقلی میرزا متخلص به فخری ابن فتحعلی شاه ذوالاقتدار و
چاکر آستان شاهنشاه جهان پناه محمد شاه قاجار (لمؤلفه)

بورشاه و خادم شاهنشهم فخر ازین باشد به خورشید و مهم
بدان که این فقیر حقیر در روز یکشنبه بیست و سیم ماه ربیع الاول سنه ۱۲۳۸ ناقصه
هجریه مطابق با روز بیست ششم تشرین الآخر رومی سنه ۲۱۳۲ ناقصه اسکندریه، مصادف با
روز ششم تیرماه قدیم سنه ۱۱۹۴ ناقصه یزدجردیه موافق با روز بیست و ششم آذر ماه،
جلالی سنه ۷۴۴ دو ساعت و چهار دقیقه از طلوع آفتاب گذشته به طالع دوازدهم درجه
جدی در ارک دارالخلافه طهران از کتم عدم بوجود آمدم (بیت)

سزد گربنازم به عهدش چنان که سید به دوران نوشیروان
و حضرت اعلی مؤلف را به اسم عم مکرم خویش علیقلی خان ابن محمد حسن خان
موسوم ساخت و مدت سیزده سال در طفولیت از یمن مرحمت والد بزرگوار نقش غم از
سینه ستردم و در ظل رأفت آن شهریار دادار قاجار بسر بردم و در سنه ۱۲۵۰ (فرد)

آفتاب طربم بر سر دیوار رسید عمرها بود که از روز چنین ترسیدم
از خیره شعاری فلک کجرفتار و کجرفتاری ستاره خیره شعار مینای حیات اقدس در
هفت دست اصفهان به سنگ ممات شکسته شد و تار و پود وجودش به مقراض اجل گسسته
(فرد)

آن قدر بود که شد کلبه ما زود خراب ورنه آن قصر کدام است که ویران نشود
گل عیشم از صرصر غم پرمرده شد و خاطر شادم افسرده، سر به گریبان اندوه
فرورده که پس از فوت آن شهریار (شعر)

ببینیم تا چرخ ناپایدار ز پرده چه بازی کند آشکار
از غایت تحیر انگشت تفکر به دهان و مضمون این بیت ورد زبان (عریه)

ایکائی الدهر و یاربما اضحکنی الدهر بما یرضنی
که ناگاه از لطف پروردگار عنایت بی غایت حضرت کردگار آنچه مقصود دل بود از
پرده تقدیر جلوه گر شده کوکبه سلیمانی و طنطنه قآنی حضرت ظل الله هویدا گردیده
(بیت)

شکوه ملک و ملت رونق آئین دین آمد محمد شاه غازی صاحب تاج و نگین آمد
چون آن خسرو نیک نهاد بر سریر کیقباد قدم نهاد به اولاد و احفاد خاقان جنت

فتح‌علیشاه □ ۲۲۹

مکان نهایت رأفت و مرحمت مبذول داشت که مافوق آن تصور نتوان نمود و در آن میانه سیما به محرر این اوراق که از بدر وجود از چاکریش سرافراز بودم و میان اخوان همینم مابه‌الامتیاز و یکی از جمله الطاف بزرگ حسب‌الحکم آن خسرو سترک انتسابی است که ما بین مؤلف با جناب شوکت مآب فضیلت انتساب بقراط دوران و سقراط زمان ارسطوی عصر و ابوذر جمهردرهر، صاحب ذوالریاسین و حاوی ذوالجلالتین که در پیش حکما فیلسوف است و نزد عرفا به شیخیت موصوف، صاحب صفات حمیده و اخلاق پسندیده جناب میرزا نظر‌علم حکیم باشی اتفاق افتاد و آن جناب نیز ابواب تربیت بروی این حقیر گشاد و درین مدت هفت سال از یمن مرحمت و برکت همت آن بزرگوار با این که سفرأ و حضراً ملتزم رکاب شهریار ذوالاقتدار بودم بعد از تعلیم ادب و فرهنگ به تحصیل آلات حرب و جنگ پرداختم و در نواختن شمشیر و انداختن تفنگ و تیر سنجوق انا و لاغیری افرایتم (فرد)

بیا تا چه داری ز شمشیر و جام که دارم در این هر دو دستی تمام و پس از خواندن کتب فارسی از آن جمله دواوین شعرای متقدمین و متأخرین و تتبع در آن و این علم جغرافیا و علم ادوار را دیدم و علم نجوم را سنجیدم. پس از آن که در پی این علوم شتافتم و به حکم کتب و ثقل به قاعده طبیعت و عقل چنین یافتم که به منطق العالم متغیر و کلّ متغیر حادث عالم متغیر است و به مفاد کلّ نفس ذائقه الموت آدم در عالم متحیر و بقای موجود در عالم وجود محال است و این فکر خارج از حوصله خیال و عن قریب است که خیاط اجل جامه مرگ بر تن ما دوزد و خرمن عمرمان را از برق اجل سوزد، پس بقای نام لازم است و تحریر کتب جازم. در آغاز چند جزوی از کتابی موسوم به مناقب الاولیا و ذکر آن برگزیدگان خدا را از کلک فقیر به سلک تحریر منتظم آمد (بیت)

من به سر منزل عنقانه به خود بردم راه

قطع این مرحله با مرغ سلیمان کردم و پس از انجام این کتاب اگر خداوند به لطف عمیم خود امداد فرماید انشاء الله به اتمام وی خواهیم کوشید و چون احوال سلاطین از کیومرث تا شاهنشاه جهان پناه را هیچ یک از مورخین حسب المرام و به خواهش کلام قلّ و دلّ به تربیت نقل نکرده بودند، در هنگام تسخیر هرات جنت آیات حضرت اقدس به تحریر چنین کتب مایل گردید. از جمله چاکران و از سلک منشیان این حقیر را از روی رأفت و مرحمت برگزید و نظیر به علت

مذکور و منشور آن برگزیده خداوند غفور در سنه ۱۲۵۳ در حوالی هرات (مصراع)

زهر خرمنی خوشه‌ای یافتم

و به تحریر این کتب شتافتم. اینک که سنه ۱۲۵۷ است مدت پنج سال چیزی کم است
که روز و شب از تحریر و تقریر رنج و تعب کشیدم و پرده فصاحت و صاف را دریدم (نظم)
بسی رنج بردم درین سال پنج

که شاهم ببخشد به پاداش گنج

ز من گشت دست فصاحت قوی

بپرداختم دفتر بهلولی

(لمؤلفه)

کو آنکه عرض حضرت سلطان کند که من

دارم ز پادشاه امید عنایتی

و بنده با نواب عباسقلی میرزا و نورالله میرزا برادر بطنی‌ام، مؤلف را یک پسر است^۱
که در این سال نیکو فال یکهزار دویست و پنجاه هفت بعرضه ظهور آمد و به اسم برادر
بطنی نور الله میرزا که بجوار رحمت ایزدی رفت موسوم گردید (مصراع)

یکی می‌رود، دیگر آید بجای

(شعر)

عالیست همت همه وقت چون فلک

صافیست نسبت به همه نوع چون هوا

بر همت من است سخن‌های من دلیل

بر نسبت من است هنرهای من گوا

و پس از تتبع علم عروض و قافیه در سنه ۱۲۵۱ به گفتن اشعار قادر شدم و در جمیع
فنونش سیما غزل ماهر و حال التحریر که نوزده سال تمام از عمرم گذشته قریب به دویست
بیت از احوال «بوزاسف و بلوهر» منظوم ساختم و نصف کتاب «کلیله و دمنه» را به بحر

۱. اعتضاد السلطنه پسر دیگری داشت بنام محمد حسین میرزا که به شاهزاده پیشخدمت مشهور بود و در سال
۱۳۰۹ ق ملقب به معتضد السلطنه گردید. نامبرده از حیث معلومات، عرضه، کفایت، درایت، حیثیت و احترام
به هیچ وجه به پدر خود شباهت نداشت. شرح حال رجال ایران، ج ۲ ص ۴۴۷.

فتح‌علیشاه □ ۲۳۱

تقارب به نظم در آوردم و قریب هزار بیت از غزل و رباعی و قطعه و معما گفته‌ام و در دیوان
 علی حده موسوم به «جواهر منظومه» مندرج است و اینک (شعر)
 ملک الملوک نظمم، به فضیلت معانی
 زمی و زمان گرفته، بمثال آسمانی
 سر این جریده بگشا، در این قصیده بر نه
 که برند رقعہ رقعہ، فضلا به ارمغانی
 اشعار من کلام مؤلف المتخلص به «فخری» (غزل)
 گرافکند ز چهره مه من نقاب را
 نتوان دگر ستود به حسن آفتاب را
 زاهد تو را هوای بهشت است و حورما
 جوئیم یار و باد و چنگ و رباب را
 مطرب فدای چشم تو بنواز چنگ و عود
 ساقی به بانگ چنگ بیاور شراب را
 دادی به خواب وعده و صلح ولی چه سود
 در دیده‌ام خیال تو نگذاشت خواب را
 جز صبر نیست چاره هجر تو چون کنم
 کز دل ربود چشم خوشت صبر و تاب را
 خواهم که علیرغم رقیبان جفا جو
 بردیده کشم خاک کف پای تو یارا
 سودای سر زلف تو دارم من و دانم
 سر می‌رود اندر سر سودای تو یارا
 دشنام همی گوی که باشد سخن تلخ
 شیرین ز لب لعل شکر خای تو یارا
 فخریست سراسیمه چه وامق به در دوست
 از فرقت آن عارض عذرای تو یارا
 وله ایضاً

ز بس دارد دل از شوق وصلت اضطراب امشب
 چه مرغ نیم بسمل باشد اندر پیچ و تاب امشب
 سراپا سوخت دل از آتش هجر تو زان هر دم
 زخم بر آتش دل از می دوشینه آب امشب
 چنین شب کی کسی در خواب می بیند عجب دارم
 به دیوان قضا آید چه شبها در حساب امشب
 ز هجرش فخریا می سوزم و ز آن بیش می سوزم
 که گردد غیر از آن دلدارید خو کامیاب امشب
 غزل

ز رخ افکند چون آن ماه بی مهر نقاب امشب
 به بزم من تو گوئی گشت طالع آفتاب امشب
 همه چشم پی نظاره روی خوش ساقی
 همه گوشم برای نغمه چنگ و رباب امشب
 بنال ای مطرب فرخنده ام کامد دم شادی
 بیار ای ساقی گلچهره ام جام شراب امشب
 بوجدند از شعاع روی ساقی عارف و عامی
 برقصند از سماع قول مطرب شیخ و شباب امشب
 نخواهم تا قیامت سرخوش و هوشیار گردیدن
 چنین کزدست ساقی گشته ام مست و خراب امشب
 شب قدر است و بزمی خوش حریفی مهوش و دلکش
 ز شب تا روز محشرای فلک مگسل طناب امشب

غزل

وصل تو گفتم شود پیش ز غیرم نصیب
 در سر کویش مکن ناله و بیداد غیر
 آه که شد بر خلاف شاد به وصلت رقیب
 کی گل بی خار دید در چمنی عندلیب
 لاجرمش لازم است رنج فراز و نشیب
 کعبه مقصود را هر که طلب کار شد

غزل

نتوان گفتم که روی تو شبیه قمر است
 که به صد روی ز خورشید فلک خوبتر است

فتح‌علیشاه □ ۲۳۳

که همه دلبری و عشوه نازش ثمر است
که مرا ناله جانسوز امید اثر است

غزل

خواهش زخم دگر دارم و قاتل بگذشت
باقی عمر به بیهوده و باطل بگذشت

غزل

روز من تیره کار من تبه است
داستان فقیر و پادشه است
پادشاهی بین که بی سبه است
دو جهانیش کمینه بارگه است

غزل

شب تا به سحر ناله بسیار و دگر هیچ
از حسرت آن عارض گلنار و دگر هیچ
کار من و دل عشق رخ یار و دگر هیچ
ما معتکف خانه خمار و دگر هیچ
رخسار تو خورشید و لبث ذره کمر هیچ
فخری بود اندر بر او در و گهر هیچ

غزل

به غیر سینه رازمنش مباد آماج
مجو که شاه نخواهد ز ملک ویران باج
که آفتاب جهانتاب در دل شب داج

وله

یافتم دولت جاوید به نیروی قدح
که زمانیش گذارند به پهلوی قدح

وله

وز دو ابرو به ستم کشته شمشیرم کرد
کاسمان در غم آن تازه جوان پیرم کرد

قامت در چمن حسن درختی است بلند
وعده کردی که پی قتل من آئی صد شکر

زخم کاری به من آن شوخ زد و رفت دریغ
عمر آن بود که در راه غمت کردم صرف

زان رخ ماه طره سیه است
من چه سازم که قصه من و دوست
عالمی را به یک کرشمه گرفت
وسعت ملک عشق بین که ز قدر

مائیم بدل داغ غم یار و دگر هیچ
مردیم و نبردیم جز اندوه فراوان
از خلق جهان هر که ببینی پی کاری
زاهد شب و روز است به مسجد پی طاعت
در حیرتم از خلقت مطبوع تو ای ماه
این درّی را که تو در ریشه کشیدی

تو را چه تیر شود از کمان رها ای کاج
به تنگنای فراق ز دل شکیبائی
رخت میان دو زلف سیه بدان ماند

رستم از هر دو جهان و به صنم پیوستم
فخر یا مرده حیات ابدی می یابد

آخر آن ترک ز مژگان هدف تیرم کرد
اول عمر من و با که توانم گفتن

وله ایضاً

در سر سودای زلفت دوش دل شبگیر کرد بود سودائی از آتش زلف در زنجیر کرد
از بنا گوش تو خط حسن تا سر بر زده نسخ خط گلرخان خطه کشمیر کرد
جز دو چشم مست آن زیبا پسر فخری کسی در جهان نادیده کاهویی شکار شیر کرد

وله غزل

عشق باز آمد و در خانه دل منزل کرد عقل منزل نتواند دگر اندر دل کرد
گر رود سر نرود مهر تو از سر که خدا مهرت اندر ازل آمیخته ام با گل کرد
ساقی مجلس ما دوش چه می ریخت به جام که به یک جرعه مرا بیخود و لایعقل کرد
زاهد ار دست دهد گرد می آن رخ بپسند آن چه از طاعت صد ساله خود حاصل کرد

وله غزل

خود حیوان است هر که دوست نگیرد مرده دلست آن که هیچ یار ندارد
هر که به دریای عشق غرق بلا شد هرگز اندیشه کنار ندارد
جان به فدایت نمود فخری بی دل چیز دگر قابل نثار ندارد

وله ایضاً

لشکر غم بر دل محزون شبیخون می زند زان جهت بر دیده ام دل هر شبی خون آورد
مردم چشمم به یاد عارض گلرنگ تو هر دمی بر صفحه رخ اشک گلگون آورد

وله

نیست کس را چه درین مرحله امکان خلود
خرم آن کس که درو رحل اقامت نگشود
به غنیمت شمر این دولت ده روزه عمر
که دگر می ندهد هیچ پشیمانی سود
عمل ما همه زشت است ولیکن داریم
چشم امید به فضل و کرم رب و دود
همه بد کردم و نیکی به سزا می طلبم
عجب است این که به جز کشته خود کس ندرد

وله ایضاً

نغمه سر کن مطربا، بریط نواز و نی بیار ساقیا آسوده تا کی، خیز و جام می بیار

فتح‌علیشاه □ ۲۳۵

گر نگویم، می بیار اکنون، بگویم کی بیار
می بیاد لعل جانان، ساقیا هی بیار
بس به من پیغامی از، شکر لبان می بیار

وله

آشوب جهانی و جهانی به تو مایل
تا پرده برانداختی از گوشه محمل
... یا خبر آسوده ساحل
زائل شد و منسوخ احادیث اوایل
از بخت سعید خود و از طالع مقبل

وله

شراره دل و خونابه جگر دارم
به دل ز آتش عشقت بسی شرر دارم
کزو فراغتی از شمس و از قمر دارم
وفا کردم جفا دیدم، جفا دیدم وفا کردم
به دست کودکی نادان اسیر و مبتلا کردم
مرنج از من نگارینا غلط گفتم خطا کردم
از آن زهدی که در سی روز از روی ریا کردم

وله

خالی خم از باده و لبریز دل از خون
من چون کنم از بخت بد و طالع وارون
هر چند بود، سلطنت عالم مسکون
کین بندگی از خواجه گی افزون بود افزون
صد بار به از تخت جم و تاج فریدون
ما و قد یار و چمن و باده گلگون
تقدیر چنین شد نتوان گفت چه و چون
نومید نباید شدن از رحمت بی چون

یار در بر، فصل گل، بلبل به گلشن بذله گو
مرغ خوش الحان، به هر شاخ گلی هوهو زنان
یا بریدالحی بلغ اهلها منی السلام

جانا تو بدین زلف و رخ و شکل و شمایل
شد تیره رخ مهر جهانتاب ز حسرت
حال دل افسرده چه دانی که نداند
تا عشق من و حسن تو شد شهره آفاق
امروز که دیدم رخت ای دوست به شکر

ز هجر روی تو ای دوست دیده تر دارم
عجب نباشد اگر آهم آتشین باشد
مرا به سر هوس روی ماه رخساریست
به آن نامهربان، ناخویشتن را آشنا کردم
دریغا آخر عمر من و نقد دل خود را
سر زلف دلاویز تو را مشک ختن گفتم
درآمد عید ساقی حالیا می ده که دلتنگم

دردا که بود از حرکات فلک دون
نه بخت مرا یار و نه یار است موافق
از هر چه به جز یار، دلا قطع نظر کن
رو بندگی پیر مغان کن به ازادت
در مذهب ما خدمت رندان خرابات
زاهد تو و طوبی بهشت و می و کوثر
در مسجد محراب تو و ما به خرابات
فخری گرت جرم ز اندازه برون است

وله

ای از کمال قد تو طوبی کنایتی وز بر تو جمال تو خورشید آیتی
در وصف حسن روی تو دم کی توان زدن حسنت به هیچ روی ندارد نهایتی
درویش در مندم و بس کار مشکل است آن را که مونس نبود در ولایتی
کو آنکه عرض حضرت سلطان کند که من دارم ز پادشاه امید عنایتی
گم گشتگان وادی عشقیم گو بچشم به گمراهان عشق نماید هدایتی

وله ایضاً

ای دوست فراق تو زمین گیرم کرد در عهد شباب دوریت پیرم کرد
باز آ باز آ که هجرت ای مونس جان از اهل جهان دور جهان سیرم کرد

رباعی

آن خال که بر کنج لبیت جا کرده عالم همه را واله و شیدا کرده
گوئی به کنار چشمه آب بقا زنگی بچه منزل و مأوا کرده

چهل و هشتم عضدالدوله نواب سلطان احمد میرزا. در شب دوشنبه بیست و سیم شهر محرم الحرام سنه ۱۲۳۹^۱ به فرمان ملک معبود از عالم غیب روی به ملک مشهود نهاد و خسرو با عدل و داد از شدت محبت و غایت مرحمت دیار کاشان را به نیابت غلام حسین خان سپهدار به وی مفوض داشت و برتر از اکثر بل یکسر ملکزادگان با او رأیت لطف افراشت و در سنه ۱۲۵۰ که خاقان جهان در قصور جنان قدم گذاشت او نیز ملتزم رکاب ظفر انتساب بود و پس از این واقعه در اصفهان توقف نمود، تا این که شاهنشاه جهان پناه را رقم قدرشیم به احضارش شرف صدور یافت، او نیز به دارالخلافه شتافت. و نواب سلطان احمد میرزا در نهایت و جاهت است و اعلی درجه صباحت، رویش آفتاب رخشان و لبش لعل بدخشان، ابرویش چون چاچی کمان و قدش سروی چمان، دیده آفتاب از پرتو حسنش خیره و چهره ماه از شرم رخسارش تیره، روضه رضوان از جمال عالم آرایش بی صفا و چشمه حیوان از لعل جانفزایش بی بهار (عریه)

۱. سپهر تاریخ تولد او را جمعه ۱۹ ذی قعدة ۱۲۳۴ نوشته است؛ در حالیکه خود عضدالدوله در تاریخ عضدی می گوید بهنگام فوت فتح علیشاه ده ساله بوده، پس تاریخی که سپهر یادداشت کرده غلط است.

فتح‌علیشاه □ ۲۳۷

فقیالکاس من فم مثل خاتم من الذرلم بهمم بتقبیلله خال
(فرد)

این مدح بی نهایت کز حسن یار گفتم حرفی است از هزاران کارندر عبارت آمد
و گذشته از حسن صوری نیز رایش چون رویش و خویش چون مویش و در اقسام
کمالات ظاهر تمام است و پیوسته شاهد علمش به کام، اگر چه عمر خویش را به نظم
اشعار مصروف ندارند ولیکن جسته جسته طبع خوشی دارند تخلص ایشان اول «فیض» ولی
اینک «سلطان» است (فرد)

این خوشه از آن خرمن وین جرعه از آن صهبا است
وین ذره از آن خورشید وین قطره از آن دریا است
غزل من کلام سلطان

با طلوع سینه از چاک گریبانت کجا می توان دست تأمل در گریبان داشتن
چهره بنما طره بگشا بر رخم خواهی اگر خاطر ما را چه زلف خود پریشان داشتن
زیر پای توسن حسن تو سنگ آتش فشاند گفت نتوانم به دل سوز تو پنهان داشتن
تا نگارم گفت «سلطان» خاک پای من نوئی ننگم آید آسمان را جای دربان داشتن

چهل و نهم نواب پرویز میرزا. در ماه ربیع الاول سنه ۱۲۳۹ به بساط هستی مکان گزید و
حال که هجده سال تمام از عمرش گذشته از الطاف شهریاران جهان و خسروان زمان مقضی
المرام گردید و او را برادر بطنی نیست و اولاد ذکور یک پسر دارد مسمی به نواب خسرو
میرزا. و نواب پرویز میرزا خسرو زاده شیرین کلام است و در حسن صوری تمام (شعر)
مبهوت بماندیم که با روی تو ما را نی جای سکوت است و نه یارای عبارت

پنجاهم نواب هادی میرزا. در سنه ۱۲۳۹ متولد شد بسیار شاهزاده معقول است و به
تحصیل علوم مشغول و او را یک پسر است مسمی به نواب محمدقلی خان.

پنجاه و یکم کامران میرزا در سنه ۱۲۴۰ قدم به عرصه وجود گذاشت و علم هستی
افراشت و حضرت اعلی او را بسیار گرامی داشتی و به تربیت وی سعی بی حد گماشتی.
بلی (فرد)

از آن پره‌نر کم‌هنر چون بود که آموزگارش فریدون بود
الحق آنچه نگارم هنوز پیش است و تیر متانت و رشادتش در کیش و با نواب اورنگ
زیب میرزا برادر بطنی است اولاد ذکور یک پسر دارد مسمی به نواب سلطان فرود میرزا.

پنجاه و دویم نواب عباسقلی میرزا در شب شنبه هفدهم شهر رجب المرجب سنه ۱۲۴۱ به
مشیت سبحانی از افق سلطنت و جهانبانی طالع شد و نور رشد از زایچه طالع و چهره‌اش
ساطع، حضرت خاقانی به علت این که او را به نایب السلطنه السلطان عباس شاه به چاکری
عنایت کردی و دیگر به اسم عم گرام خویش عباسقلی خان ابن محمد حسن خان او را به
عباسقلی میرزا موسوم ساختند و رأیت عیش و عشرت افراختند و آن شاهزاده ملک سیر در
نزد خسرو با افسر به التفات خاص اختصاص داشت و قدم بر مسند و عزت و شوکت
می گذاشت، اینک نیز در درگاه گردون مناص به مضمون این که (فرد):

کسان کز بخت دولت سرفرازند قدیمی بندگان را می‌نوازند
ملتزم رکاب ساطع النور سرافراز لطف بی حد و التفات موفور. حال که سنه ۱۲۵۷
شانزده سال از عمرش گذشته و تخم متانت و جلادت در زمین دل کشته، شاهزاده
افراسیاب صولت و فربرز شوکت، پرویز روی، کیخسرو خوی و صاحب رأی متین و فکری
زرین و زیده ملکزادگان روی زمین و در مقدمات عربیه و علم ریاضی و عروض و قافیه و
ضبط اشعار شعرای قدیم عذیم النظیر است (مصرع)

او ز حق پیر است نه از ایام پیر

و او را یک پسر است مسمی به رضا قلی میرزا، گاهی به مقتضای طبع صائب به نظم
اشعار راغب و از اشعارش چند بیت ثبت شد. از ایشان است (غزل)

اگر پروانه می‌سوزد ولی دارد وصالی را	خلاف من که می‌سوزم نمی‌بینم جمالی را
همیشه تابع پیران جوانانند و این مشکل	که پیران در قفا افتند طفل خردسالی را
همیشه صید شیران آهوانند و عجب دارم	که گردد صید شیران جهان رعنا غزالی را

پنجاه و سیم نواب امان‌الله میرزا. در سنه ۱۲۴۳ مولود مسعودش اتفاق افتاد و در ظل
تربیت حضرت اعلی و شاهنشاه جهان پناه مقام داشت و دارد، گاهی به تحصیل علوم و گه
گاه مشق نگارد.

فتح‌علیشاه □ ۲۳۹

پنجاه و چهارم نورالله میرزا. در سنه ۱۲۴۳ بدر صفت از مشرق سلطنت به در آمد و از صر صر جفای روزگار گلبرگ عمرش نشکفته فرو ریخت، پس از وفات حضرت اعلی در سن هفت سالگی در ماه شوال المکرام سنه ۱۲۵۱ شاهباز روحش به سیر گلگشت جنان به پرواز آمد. (مصراع)

آری چکنم آفت دور قمری بود

(لمؤلفه)

فخری آهسته بکش آه از آن می‌ترسم که شود زیر و زیر چرخ زسوز آهت
(فرد)

توان کشید به یک آه انتقام ز گردون ولی چه سود که در دل نمانده قوت آهی

پنجاه و پنجم نواب سلطان حسین میرزا. در سنه ۱۲۴۵ متولد شد.

پنجاه و ششم نواب سلطان جلال‌الدین میرزا. تولد آن شاهزاده اعظم در روز شنبه دوازدهم شهر شعبان المعظم سنه ۱۲۴۵ اتفاق افتاد و خسرو آفاق ابواب مرحمت به روی وی ما فوق تصور می‌گشاد.

پنجاه و هفتم جهانسوز شاه نواب حسینقلی میرزا. در سنه ۱۲۴۶ به عالم هستی شتابان شد و از افق سلطنت تابان و شهریار ذوالاقتدار اسم والد بزرگوار خویش را به وی نهاد مهر و اکلیلش را نیز به او داد نظر به حرمت این اسم در صفت شاهزادگان صدر نشین بود در سن کهن؛ ولیکن در مرتبه و منیت برتر از مهین. اینک نیز در نزد شاهنشاه زمان و زمین از سایرین به الطاف خواص اختصاص دارد و تخم حرمت و عزت بر زمین دل کارد.

پنجاه هشتم نواب اورنگ زیب میرزا. در هجدهم جمادی الاخر سنه ۱۲۴۷ بر ارونگ حیات مکان گزید و زیب دامان خاقان خلد آشیان گردید. کهن اولادست و آخرین نسل خسرو با عدل و داد. این بود برخی از احوال شاهزادگان ذوالاستقلال.

تبرستان
www.tabarestan.info

❁ در ذکر وزرای حضرت اعلی

بدان که (بیت)

خسرو ذوالجلالتین از ملکی و سلطنت مستحق الخلائین از بلواج و تنگری
اعنی ناظم مناظم عالم مداری و صالح مصالح ذوالاقتداری، رأیت دادش سر به ثریا و
فرمانفرمای اعدلو هو اقرب للتعوی حضرت فتحعلی شاه در مدت سلطنت چهل سال امور
دولت و شغل مملکت در کف کفایت وزیران بی حد و دبیران بی عد بود که هر یکی در
امور ملک برتر از خواجه نظام الملک و مقتدرتر از یحیی برمکی بودند و لوای اقتدار به
گردون می سودند، اگر به ذکر آنها پردازیم سخن از فصاحت دور شود و دیده کلام از
حیلة ان خیر الکلام ما قل و دلّ بی نور، بنابراین به ذکر شش تن از وزرای آن خسرو با عقل و
رأی که در اقتدار و تمکین از سایرین پیش بودند و پیوسته تیر اقتدارشان در کیش
منی پردازیم: اول اعتماد الدوله حاجی ابراهیم خان شیرازی؛ دویم صدر اعظم میرزا محمد
شفیع مازندرانی؛ سیم نظام الدوله حاجی محمد حسین خان اصفهانی؛ چهارم معتمد الدوله
میرزا عبدالوهاب اصفهانی؛ پنجم آصف الدوله الله یارخان قاجار؛ ششم امین الدوله عبدالله
خان اصفهانی. و تفصیل احوال اعتماد الدوله حاجی ابراهیم خان در ضمن احوال خسرو
ایران آقا محمدخان مرقوم کلک بیان گردید و تفصیل احوال آن پنج نفر اینک مرقوم خامه
تیز تک خواهد شد.

اول صدر اعظم. اسمش میرزا محمد شفیع اصلش از طبرستان، اجداد ایشان در اصفهان خلدنشان مکان گزیدند و صدر اعظم چاکری شاه بزرگ را اختیار کرد و پس از چندی آن شهریار ذوالاقتدار نظر به زیرکی و فطانت و درستی و متانت وی بعضی از امور وزارت را به کف کفایتش داد و او نیز چندی ابواب وزارت می گشاد و اعتماد الدوله حاجی ابراهیم خان شیرازی که در آن حال به استقلال وزارت می نمود، این امر بر وی شاق بود و این مرحله تکلیف مالایطاق به تدابیر چند دست او را از امور وزارت شاهنشاه جهان پناه کوتاه ساخت و خود به اقتدار بدان امر خطیر پرداخت و آن وزیر فرزانه از کردار زمانه در خانه معزول نشست (مصرع)

در سرای فروسته از خروج و دخول

و بعد از پنج سال که حاجی ابراهیم خان وزارت حضرت اعلی فتحعلی شاه را نمود نظر به جهات مذکور مقتول گردید (نظم)

هم مهر علم داشت به فرقی که تو بشتاب هم تیر قلم داد به دستش که تو بنویس
الحق در امور وزارت نظیر بوذرجمهر و ارسطاطالیس بود و با خسرو آفاق همیشه
جلس انیس و اوقات حیاتش هفتاد و پنج سال و هیجده سال امور وزارت را انجام دادی. در
سنه هزار و دویست و سی چهار از این دار فرار راه نورد دیار قرار شد و نعش او را به حکم
حضرت اعلی به کربلای معلی بردند و در آن سرزمین بهشت آئین به خاک سپردند و نواب
شاهزاده آزاده محمود میرزا در تاریخ وی گفته (تاریخ)

«صدر بر صدر جنان کرده مکان» [۱۲۳۴]

دویم نظام الدوله. اسمش حاجی محمدحسین خان و اصلش از نیمه جهان اصفهان و در
هنگامی که شاه سعید شهید گردید، حضرت اعلی فتحعلی شاه را همای همت از شیراز به
جانب دارالخلافه طهران به عزم صید سلطنت به پرواز آمد، چون ابواب دخول به شهر
اصفهان باز نمود حاجی محمدحسین خان خدمات معقول نمود که در نظر کیمیا اثرش
چون قربانی خلیل در نزد خداوند جلیل مقبول بود، از این رو بدان درگاه شتافت و به مسند
حکومت اصفهان و یزد و بروجرد و قم و کاشان تمکن یافت و بعد از وفات صدر اعظم به
صدارت و وزارت و حکومت و امارت رسید و ذوالریاستین گردید. الحق موجودی بدین
سقاوت و علو همت عمرهای بسیار است و قرنهای بی شمار که پا به دایره وجود نهاد و

فتح‌علیشاه □ ۲۴۳

در نظر خاک را با زر و گهر را با حجر برابر دید و گنج قارون را به گدای زبون می‌بخشید و در حقش و مصداق (مصرع)

ره نشین سر کوی کرمت حاتم طی

به وقوع انجامید و او بانی بسیاری از اعمال خیر گردید. گذشته از بناهای عتبات و قبور عالیات امامزاد گاه و در دارالسلطنه اصفهان مساجد و مدارس متعدده بنا نهاد و دو چهار باغ که وصفها لایتم بالقلم یکی در درون دروازه خواجه و یکی در بیرون برپا ساخت و بنای عمارتی نیز در نهایت رفعت و متانت قریب به چهل ستون پرداخت و مدت شصت و پنج سال را حیات چشید و پنج سال به استقلال عنان وزارت در مملکت کشید چون در سنه ۱۲۳۹ به عالم جاوید خرامید و حسب الحکم حضرت اعلی در نجف اشرف مدفون گردید.

سیم معتمد الدوله العلیه العالیه میرزا عبدالوهاب اصفهانی (نظم)

سینه‌اش گنجینه اسرار عشق دیده‌اش آئینه دیدار عشق و آن جناب از مریدان قطب الاقطاب میرزا ابوالقاسم شیرازی قدس سره العزیز بوده، عمری سالک مالک طریقت بود و چندی مرحله پیمای وادی حقیقت، گاهی از زیادی ایمانش فقهای ظاهر کافرش خواندی و گه گاه از بسیاری عقلش حکمای عهد با شاهد ضمیر دلش هم مهد دانستندی. چنان که خود در کتاب «گنجینه» فرماید: مقتدای مسلمانان کافر خواند و پیشوای طیبیان دیونام داند در جمع همگان به سستی و ناتوانی معروفم و در کارها به اهمال و ناتوانی موصوف، زهی حیرت که از عالم غیب با این همه عیب (مصرع)

مقصود دوستانم و محسود دشمنان

انتهی کلامه. باری در هنگام آغاز سلطنت حضرت اعلی که محمدخان زند در اصفهان و سامان سمند سرکشی در تک و پو در آورد و جمعی در مخالفت شهریار با او موافقت نمودند و حضرت اعلی بعد از خاموش ساختن آتش فتنه وی مخالفین را احضار کرد جناب معتمد نیز یکی از ایشان بود و خسرو مهر افسر به محض یک نظر کیمیا اثر دانست که اهل کمال است و ارباب وجد و حال، اکلیل عفو بر فرقش نهاد و سایر مقصرین را سزائی که باید و شاید داد و جناب معتمد به اصفهان معاودت نمود. دیگر باره شوق

حضور اقدسش دامنگیر شد، عریضه بی نقطه در کمال فصاحت که در «گنجینه» مسطور است به تحریر آورد و روانه حضور گردید. بدین سبب حسب الحکم شاهنشاه جهان در سلک منشیان سمت انتظام پذیرفت و بعد از چند گاه نظر به رشد طبیعت و پاکی طینت خسرو فلک رفعت امور منشی الممالکی را در کف کفایتش گذاشت و زمان قلیلی نیز لوای وزارت خراسان برافراشت، پس از آن به استقلال تخم وزارت ایران را در زمین دل کاشت. الحق از کمالات معنوی و صوری در وی قصوری نبوده و در انواع خطوط قادر و در خط شکسته چنان ماهر بود که رونق درویش را شکسته و بدین جامعیت عمرهای بسیار است و قرن های بی شمار که دیده روزگار ندیده، فصاحت و صاف بر بلاغتش اوصاف است و اشعار لسان الغیب در جنب شعرش پر عیب (مصرع) شاهد از خواهی جمال آفتاب

کتاب فضیلت مآب «گنجینه» که از تصانیف آن جناب است و هر ورقش گنجینه ای است از اسرار، برهانی است آشکار و آن جناب را در نظم اشعار تخلص «نشاط» است و گفتارش نشاط بخش هر بساط و به جهت زیب و زینت این کتاب مجملی از غزلیات آن جنب مرقوم می گردد.

غزلیات من کلام نشاط

می روم تا چه کند مکرمت باده فروش نقد جانی به کف و حسرت جامی است مرا
وله

رخی بغیر رخ دوست در مقابل نیست ولی چه چاره که بیچاره دیده قابل نیست
وله

راه بیرون شدن از هر دو جهانم هوس است خیمه بیرون زدن از کون و مکانم هوس است
تن ناپاکم و این جان هوسناکم گشت زندگانی نفسی بی تن و جانم هوس است
خرفه در خانه نهم موزه و دستار به راه گذری تا به در پیر مغانم هوس است
سود بازار جهان گر همه این است نشاط من سودا زده زین مایه زیانم هوس است
وله ایضاً

پیمانه چه غم گر شکند محتسب شهر مستیم از آن باده که پیمانه ندارد
وله

می کنند زلف تو گر سلسله داری زینان عقل ها بر سر سودای جنون خواهد شد

فتح‌علیشاه □ ۲۴۵

وله

ملامت گو چرا باید زبان بیهوده بگشاید
نه او از وی خبر دارد نه من از خود خبر دارم
کشیدم آهی و زخم دگر زد بر سر زخمم
به آه خویشتن زین بیشتر چشم اثر دارم

وله

پیر میخانه کند بر رخ اگر در بازم
حاصل هر دو جهان از قدمش در بازم

وله

ظلم است که بر بام تو بالی نفشاند
آن مرغ که در دام تو رسته است پراو

وله

زلف مشک افشان بر آن عارض پریشان کرده‌ای
با عیان در ظلمت شب آفتاب آورده‌ای

وله ایضاً

نه جای سایه شاخی نه پا به حلقه دامی
نه پر شکسته به سنگی نه بر نشسته به بامی
تمام سوخته دودی نداشت بر سر آتش
تو گر جفا به خروشی خموش باش که خامی
ندانم این چه غرور است در دیار نکوئی
که خواجگان به نگاهی نمی‌خرند غلامی

وله

عقل را بین که لاف زند در بر عشق
شرم از جلوه سیمرغ ندارد مگی

وله

به غیر عشق اثر نیست ور به چیست که واعظ
به صد حدیث نکرد آنچه بلبلی به خروشی

چهارم آصف الدوله الله یارخان. ابن اجل الامراء و اعظم الوزراء رکن الدوله حافظ تختگاه ری و خازن خزاین کی، میرزا محمدخان بیگلر بیگی قاجار دولو، و بیگلر بیگی چنان که مذکور شد در جلوس میمنت مائوس خسرو کیکاوس علم سکندر کوس خدمات معقول نمود و از الطاف آن خسرو مسعود لوای اعتبار به گردون سود و پس از وفات وی که هر یک از اولاد و احفادش به منصبی سرافراز شدند و در نظر اقدس از سایر چاکران در نهایت امتیاز، آصف الدوله که وزیری رازین بود و امیری لشکر شکن، امیر صاحب اساس شد و ایشک آقاسی کریاس گردون مناص و مدت دو سال نیز در نهایت استقلال به منصب وزارت خاص اختصاص یافت. پس از آن، آن امیر عذیم النظیر از وزیری به منصب قدیم آمد؛ لیکن خسرو آفاق حل هر مشکل را به اتفاق وی می‌نود و به استشاره او هر کاری

چاره می‌شد آری سلیمانی چنان را آصفی چنین باید (شعر)

شنیدی حدیث سلیمان و آصف بیا تا سلیمان و آصف ببینی
و اینک مدت شش سال است که از جانب شاهنشاه جهان پناه به حکومت جمیع
مملکت خراسان از دامغان الی کلات و از مرو شاه جهان الی هرات سرافراز است، والی آن
اهالی است و سینه‌اش از کینه خالی و ایشان گاه گاهی پس از فراغت از خدمات شاهی به
نظم اشعار طالب‌اند و تخلص در کلام «حاجب» اگر چه اشعار وی به نظر نرسید ولیکن
این دو رباعی در تذکره فاضل خان «گلشن خاقان» دیده شد ثبت گردید.

رباعی من کلام حاجب

دیدم خجل آفتاب از افسر خویش پرورده آسمان گریبان سرخویش
اینها همه ز آن است که شاهنشاهم بگزیده به سالاری بار درخویش
(رباعی)

ای خاک در شه‌نشه عرش اورنگ چون روز چه شب رخ به تو دارد آهنگ
از آب رخم به چشمه مهر آتش در خاک درم به شیشه گردون سنگ

پنجم امین الدوله عبدالله خان، ولد نظام الدوله حاجی محمد حسین خان اصفهانی بعد از
فنا‌ی پدر نیک سیر چندی در اصفهان تکیه زن مسند حکمرانی و پس از آن رهرو برزن
مستوفی الممالکی دیوانی، بعد از آن به امور وزارت کل مشغول شد، و در آن بین مدت دو
سال از منصب معزول دیگر باره از گردش سیاره دردش چاره شد، امور وزارت در کف
کفایتش آمد. الحق در امور وزارت و تمشیت مملکت یگانه دهر و فرید عصر بود و تا
هنگام وفات خسرو بهرام غلام به انتظام مهام وزارت مشغول و چون خاقان خلد آشیان در
رضوان مکان جست، امین الدوله از خوف این و آن، در خانه عالیجناب فضیلت انتساب
قدسی طینت قدوسی خلفت علامی فهامی سلاله السادات العظام حجت الاسلام جناب
حاجی سید محمد باقر سلمه الله تعالی عن الافات پنهان شد و حضرت اقدس شاهنشاه
جهان پناه به آمدن حضور تکلیف نمود منشور منصب مزبور را به نزدش فرستاد و او راضی
نگردید و علت پیری را در میانه عذر نهاد و در آن مکان بسر می‌برد تا هنگامی که
شاهنشاه جهان به تسخیر هرات جنت آیات اشتغال داشت او از اصفهان فرار کرده به عتبات
عالیات قدم گذاشت و اینک نیز در کمال شأن و تمکین در آن سرزمین بهشت آئین است.
تمت الوزرا.



گفتار در مجملی از احوال و اشعار شعرای مشهور معاصر شهریار ذوالاقتدار فتحعلی شاه قاجار

بنده: اسمش میرزا محمد رضی ولد میرزا محمد شفیع است که در دولت نادر بر دفتر استیفا و وزارت آذربایجان قادر بود و میرزای مزبور در زمان دولت خاقان سعید و سلطان شهید آقامحمدخان از جمله صاحبان مناصب بود و خراج مملکت را محاسب در زمره معاشران محسوب و مناشیر دولت را با مباشر و پس از ارتحال اقدس به دار فنا و جلوس حضرت اعلی فتحعلی شاه به منصب مزبور مأمور شد و رقعہ الطاف شاهنشاهی بر سینه اش مسطور و حسب الحکم آن خسرو قضا دستور به تصنیف کتابی موسوم به «زینت التواریخ» پرداخت. الحق لوای فصاحت و بلاغت در وی افراخت و وی انواع خطوط را مضبوط نوشتی خاصه نستعلیق و شکسته را که در آن ایام تخم انان و لاغیری بر زمین دل کشتی و در نظم و نثر یگانه دهر بود و فرید عصر و نثرش برتر از نظم و در نظم نیز بزمش بهتر از رزم. چند فردی از یک قصیده اش مرقوم گردید. (قصیده)

گوئی سپهری شد زمین، مهر و مه و اختر همه	یا روضه خلد برین، لعل و در و گوهر همه
هر ماهی ازوی در کلف، هر مهری ازوی در شرف	حوران در آن از هر طرف، مه روی مه پیکر همه
گریست گردون از کجا بخیل ملک را گشته جا	و رنه بهشت آمد چرا، خاکش بود عنبر همه
آری بود اوج فلک، جولانگه فوج ملک	و ندر جنان نی هیچ شک، شکست خاکستر همه
شد بزم عید آراسته، اندوه و غم برخاسته	گیتی ز گنج و خواسته، پر زیب و پر زیور همه
بر تخت زرشاه جهان چون خوربه تخت آسمان	پروین صفت بردور آن شهزادگان یک سر همه

بر سر همه افسرزده، بر لاله مشک تر زده ز ابوان شه سر بر زده، چون مهر از خاور همه
فرمانده ملک عجم، کھف الوری غوث الامم شاهانش یک سر چون قدم بنهاده سر بر در همه

خاوری. اسمش میرزا معصوم و اصلش از قریه کوزه کنان تبریز است و نسبش به قدوة العارفین و قبله السالکین شیخ شمس الدین تبریزی منتهی می شود که آن جناب مرشد مولوی معنوی است و شاهد بزرگوارش اشعار گهربار مثنوی. باری میرزای مشارالیه پس از تحصیل مقدمات ادبیه عربیه به عزم تفرج بلاد دنیا سیما زیارت علی بن موسی الرضا علیه التحیه و الثنا از وطن جلا گزیده و در دارالمؤمنین کاشان به خدمت استاد البلقاء و سلطان الفصحاء فتحعلی خان ملک الشعرا رسید، چندی با یکدیگر انیس بودند و عمری جلیس و نظر به نفس سلیم و طبع حلیم وی یکی از برادرزادگان خود را به عقد وی در آورد و او نیز از بسیاری الطاف ملک الشعراء کاشان را وطن گزیده و در اواسط عمر به طواف بیت الله الحرام مشرف شده و در بین راه کتابی مسمی به «تحفة الحرمین» به سلک نظم در آورده گویند نیکو گفته ولیکن به نظر نرسید و آن جناب را کفاف معیشت از زراعت و تجارت بود، نی عمل دیوانی و چاکری سلطانی و از اشعار وی دو قصیده و قدری از غزلیاتش به نظر رسیده غزلیاتش که چندان امتیاز نداشت ولیکن از یک قصیده اش چند فرد منتخب شد و قلم شکسته رقم علم تحریر افراشت (قصیده)

صبح است در شاخ چمن بلبل نواخوان آمده
بر شاخ سرو نارون قمری در افغان آمده
هم دلگشا گلشن شده هم مرغ دستان زن شده
هم شمع گل روشن شده هم غنچه چندان آمده
افلاک چرخ آفاق چه دلوی دو از وی مهر و مه
زیر و زیر بی گاه و گاه این رفته و آن آمده
ز آن دلوچه از کهکشان رودیست در گردون روان
زان گشت زار آسمان اینگونه گریان آمده
گردون مگر از مردمی در مدح خسرو زد دمی
گر گوهر انجم همی آکنده دامن آمده

فتح‌علیشاه □ ۲۴۹

سحاب. سید محمد حسینی اصفهانی والاشان و شاعر ماهر سخندان ساکن شهر کاشان
اسمش میرزا سید محمد ولد آقا سید احمد هاتف است، مدت العمر از خمر عشق
سرمست و شیشه حیاتش از سنگ عشق مهرویان می شکست (مصراع)
پهرن چاک و غزل خوان و صراحی در دست

در اواسط عمر بیت الله الحرام را طایف شد و از خالق امام خایف از لاف مشرب و
عشق بتان سیم غیب دوری جست و به مفاد ترک الدنيا للدنيا بر سجاده و عبادت نشست
به توسط فتحعلی خان ملک الشعرا و بدین واسطه رابطه و به این وسیله حضور اقدسش
میسر شد و پس از چند گاه به الطاف سلطانی و داروغگی دفترخانه دیوانی مفتخر. الحق
اشعار سحاب در قلوب احباب فرح چنان دارد که سحاب در بیابان بر تشنگان ببارد.
شعرش شیرین و مضامینش رنگین و پیوسته با فصاحت قرین و در اقسام شعر تمام بود؛ لیکن
غزلش بهتر از سایر کلام و دیوانش قریب بهشت هزار بیت می شود و رساله مسمی به
«سحاب البكاء»^۱ در مرثی سیدالشهدا نوشته نظماً و نثراً بسیار خوب تصنیف کرده و به
تألیف تذکره در احوالی شعرا مشغول بود که بهار عمرش را در سنه ۱۲۲۲ نوبت خریف
آمد. قدری غزلیات و گفتار بکر وی ذکر می شود.

غزلیات من کلام سحاب

جان و دل بی تاب زلفی تابدار آمد مرا	بی قراری آفت صبر و قرار آمد مرا
کار تا مشکل نشد در عشق مرگ آسان نشد	عقدهای کار من آخر به کار آمد مرا
نیست ناز و غمزه در فرمان او چون خسروی	کز خرابی منع نتواند سپاه خویش را
من ندانستم بود کشتن سزای جرم مهر	ورنه زو پنهان نمی کردم گناه خویش را

وله

دانی چه اثر داشت دعای سحر ما	این بود که نگذاشت به عالم اثر ما
نیغ از میان کشید و از دل کشید آه	گشتی از آن و دادی از این خونبهای ما

وله ایضاً

روی تو در خواب ببیند چشم من	چشم من گر بی تو بیند روی خواب

۱. میرزا علی اکبر نواب صاحب «دلگشا» نام کتاب را روضه البکا نوشته است و هم چنین کتاب دیگر او
«رشحات سحاب» نام دارد که قبل از مرگ به پایان آورده است.

رحم ازو طاقت زمن هرگز مخواه
سردی از آتشی مجو آب از سراب
وله

یا مرگ یا وصال ای کاش عنقریب
یا این دهد خدا یا آن کند نصیب
جز از لب نواش درمان نمی توان
درد مرا اگر عیسی شود طبیب
وله

از آه و اشک ای لبثت از خوی چو می در آب
جان تا بکی در آتش و تن تا بکی در آب
مینای می بر آن لب عکس لبش به جام
این همجو آب در می و آن همجو می در آب
وله ایضاً

یاد روی تو بدل رشحه ابر است و گیاه
غم عشق تو به جان پرتو ماه و قصب است
یکی است جور وفا گر چه پیش غیر دوتا است
دوتا است عشق و هوس گر چه پیش یاریکی است
به قصد صید دلم هر کس افکند تبری
چه شد که این همه صیاد را شکار یکی است
دانم اگر این است مرا قوت پرواز
وقتی که به گلشن رسم از گل اثری نیست
آسودگی ز وصل مجوز آن که هیچ که
بلبل به بی قراری فصل بهار نیست
دل به فغان کرد دل دوست نرم
شیشه ببیند که خارا شکست
وله ایضاً

حسنت ز حد افزون شد و غیرت نگذارد
کز چشم بد خلق سپارم به خدا یت
وله

هر زمان دامن به خون بی گناهی تر کند
چون رسد نوبت به من اندیشه از محشر کند
تواند ک شغل پیران پیشه کن من شیوة طفلان
و گرنه صحبت پیر و جوان مشکل که در گیرد
دیدارت ای بیداد گرفتد به فردای دگر
مانند امروزم اگر دور از تو فردا بگذرد
از دیدنت سهل است این گر بگذرد زاهد ز دین
شاید گرت ای نازنین بیند ز دنیا بگذرد
همه اطفال روند از پی دیوانه مگر
دل دیوانه من کز پی اطفال رود
تصدیق به غوغای قیامت نتوان کرد
گر جلوة آن قامت چالاک نباشد
بگو که بی خودی ما نقاب دینده ما است
چرا جمال نهان در نقاب می سازد
وله ایضاً

ناصح به نگاهی است چنان شیفته که امروز
عشاق زبان باز گشادند به پندش
شب وصل است و می نالم که شاید چرخ پندارد
که باز مشب شب هجراست و دیر آرد به پایانش

فتح‌علیشاه □ ۲۵۱

وله ایضاً

چنان در بزم غیر امشب غمین از وصف جانانم
 که هر دم شاد سازند از نوید روز هجرانم
 خواهم اگر به کوی تو خاکی به سر کنم
 باید نخست چاره‌ای این چشم تر کنم
 تا شوق این نوید هلاکم کند سحاب
 گوید پس از هلاک به خاکت گذر کنم
 از دل دیوانه‌ام دیوانه‌تر دانی که کیست
 من که دایم در علاج این دل دیوانه‌ام
 اگر چه نیست امیدی به عهد سست تو اما
 به این خوشم که زمانی بود به دست تو دستم
 کجا اندیشه از چشم بد ایام می‌کردم
 در ایامی که در میخانه می در جام می‌کردم
 کنون نه وصل صیاد و نه امید گرفتاری
 به این روزم فکند آن شکوه‌ها گر دام می‌کردم
 کنون دانم که هر عشقی که با غیر تو ورزیدم
 هوس بوده است و من بیهوده عشقش نام می‌کردم

وله ایضاً

گو یک نظر به چاک گریبان او ببین	ناصر که طعنه زد به گریبان چاک من
یار من یار کسی گشته و دلدار کسی	چه شدی گر نشدی یار کسی یار کسی
به ترک باده پیمان بسته‌ام با زاهد اکنون	برای امتحان من یکی پیمانه بایستی

شرر. اسمش حسین علی بیگدلی ولد جناب حاجی لطف علی بیگ آذر تخلص
 مؤلف کتاب «آتشکده» است و اجداد ایشان در زمان دولت صفویه از امرای کرام و راتق و
 فاتق بعضی از مهام بودند و سایر احوالات اجداد ایشان را جناب آذر با احوال خویش از
 اندک و پیش در آتشکده مرقوم داشته و طالبان به مطالعه آن رساله حواله و جناب شرر از
 هنگام ولادت تا وفات در ولایت قم رأیت توقف می‌افراشت و در غزلسرائی دستی قوی

داشت. گویند حریفی نیک بود و ظریفی به دل نزدیک و به تألیف تذکره در اشعار شعرا بدان احوال پرداخت و اشعار خویش را نیز دیوانی مرتب ساخت، قدری از غزلیات وی نوشته می شود.

غزلیات من کلام شرر

کند ناخون ز غیرت هم دل او هم دل ما را مدام از غیر می گیرد سراغ منزل ما را
داده ام بیهوده من زنجیر زلفش را زدست باز می خواهم که داند هر کسی عاقل مرا
وله ایضاً

در بهاران دیگر از جستن برقم چه زیان هر کجا شعله ای افروخته از خرمن ماست
از مدد کاری اشک آن که به ما دشمن بود این زمان قطره خونی است که در دامن ماست
مرا ز غیر الم به که همگنان به تسلی مرا ز خصم ستم به که دوستان به شفاعت
همان کسان که به سر سایه شان همای فکندی به غیر قوت هماشان کنون نمانده بضاعت
گفتم که خورم خون جگر بی تو و غافل کز آتش هجران تو خون در جگرم سوخت
تازه می گویند با بیگانه پیمان بسته است همچو پیمانی که دستم با گریبان بسته است
خال کنج لبش آلوده شد از باده ناب چشم بد دور که آتش به سپند افتاده است
وله

تا عشق بتان را دل من در هوس افتاد سنگی به سبب آمد و برقی به خس افتاد
هر چه زخم زنی از تیغ تو بازم هوس است این چه آبی است که از وی عطشم افزاید
باد باید به بریشانی آن زلف نکوشد یا به عطار بگوئید که عنبر نفروشد
آب چشمم نگذارد اثری از تف آهم وای بر اهل سموات اگر این چشمه نجوشد
وله ایضاً

گر برندم به جنان زادم آخر یاد است خویش را باز به آن حیل به کویت فکنم
به زیر حلقه های زلف پیدا عارضش گوئی دکان گل فروشان است در بازار عطاران
نشکفت اگر ز خطش بارد ز دیده اشکم چون ماه هاله بندد باشد دلیل باران

ملک الشعرا صبا فتحعلی خان کاشانی. قال النشاط المعتمد فی مدحه دریائی ژرف
است اذا سکت عمیق و اذا تکلم مواج ابری شگرف است اذا توجه ظلیل و اذا تخاطب

فتح‌علیشاه □ ۲۵۳

هژدال اگر دانش آسمانستی اینک آفتابش و اگر هنر بوستان است اینک سحابش، صباح
معنی طرازی را صیائی روح آمیز و رواح سخن سازی را راحی نشاط انگیز انتهی کلامه.
الحق ملک العشرا شاعری بلند پایه بود و سخن سنجی گرانمایه، به عقیده حقیر پس
از آن چهار استاد نیک نهاد (مصراع)

که ایزدشان به استادی فرستاد

ملک الشعرا از اکثر بل یکسر شعرای متقدمین و متأخرین برتر بود و در فرق جملگی
افسر، اگر چه اکثر صاحبان کمال این زمان بنا بر مصلحت ایام ما برغم ایشان صدق کلام
در کتب خویش سیما فاضل خان گروسی در «انجمن خاقان» ملک الشعرا [را] در مثنوی
بحر تقارب بالاتر از فردوسی طوسی داند؛ بلی طریق تعقل را میدان وسیع است و بارگاه
تخیل را ساحت فسیح (مصراع)

هر کسی حرفی ز جانی می‌زند

ولیکن به زعم مؤلف این سخن از اهل انصاف بسیار دور است و دیده کلام از حلیه
حق بی نور و فاضل خان در تقدم ملک الشعرا بر فردوسی دلایل چند اقامه کند و برهان
قاطعش این است که فردوسی با وصف این که حسب الحکم سلطان محمود سبکتکین
ساکن باغ بود و همیشه در وصل دلبران و نوش کردن ایاغ درسی سال چهل هزار بیت
شاهنامه گفت و گوهر فصاحت سفت چنان که خود نیز در هجو سلطان اشاره به این مطلب
کرده (فرد)

بسی رنج بردم درین سال سی عجم زنده کردم بدین پارسی
و این استاد قادر با وجود التزام رکاب خسرو فلک رقاب و زحمت سفر و حرارت
آفتاب مدت سه سال چهل هزار بیت «شاهنشاه نامه» را به نظم درآورد و خود نیز در دو
بیت اشاره به این مطلب کرد (نظم)

به سی سال این پهلوانی سخن گر آراست فردوسی انباز من
بگفتم من از فرشه خواستم به سالی سه آن مایه آراستم
بلی چنین است ولیکن عمده مطالب فصاحت نظم است نه تندی عزم؛ بلاغت اشعار
است نه تیزی گفتار (مصراع)

نگو کو اگر دیر گوئی چه غم

اگر چه اشعار ملک الشعرا از اکثر اشعار شعرای روزگار ممتاز است ولیکن افکار

فردوسی قریب به اعجاز و از جمله کتابها که ملک الشعرا نظم نموده و گوی فصاحت در میدان بلاغت ربوده یکی «یوسف زلیخا» و کتاب مستطاب «شاهنشاه نامه» است که ذکر نسب و حسب و غزوات و جدال اجداد خود خسرو ذوالاستقلال را در چهل هزار بیت مندرج ساخته و شهریار ذوالاقتدار به صلۀ هر فردی مثقالی زر بوی عطا فرمود و به وعده محمودی وفا و زیان فردوسی ازین ماجرا می سراید (مصراع)

چرا که وعده تو کردی و او به جا آورد

و دیگر کتاب «خداوند نامه» در بیان احوال و جدال شیر بیشه وحدت و گوهر صدف نبوت، ثمر نهال امامت و شافع روز قیامت قاتل الکفره و قانع الفجره وصی بلافضل پیغمبر آخر الزمان امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه و آله افضل الصلوة و السلام و او نیز سی هزار بیت می شود و دیگر «دیوان قصاید و غزلیات و مدایح» شاهزادگان و حضرت فریدون و هجویات بد نهادان و اراذل دون است. مؤلف مشکین شمامه در میان قصاید آن شاعر تیز خامه قصیده جلوس سلطنت خسرو میمنت مأنوس را که مشهور به قصیده لوام است و در میان قصاید وی بی توأم و از نوک بیان معتمدالدوله در کتاب «گنجینه» آن قصیده منتخب گردیده و به نظر حقیر نیز خوب تر از جمله قصایدش مرقوم شد.

هذا قصیده من افکار ملک الشعرا فتحعلی خان صبا

یکی به کاخ حمل شد یکی به گاه کیان
یکی مکاشف اسرار ربط چار ارکان
یکی فروغ تجلای موسی عمران
یکی به چشم یقین دیده محو رنگ کمان
یکی خلاصه آثار رحمت یزدان
طفیل ذات یکی شد حدوث کون و مکان
ز خاک خاتر آمد از این نتایج آن
روایح کرم این بود مفرح جان
و زین مواکب شاهان همه گسته عنان
هم از مکارم این گاخ پر در و مرجان
ز عدل این شده گیتی چه روضه رضوان
فقیه از کرم این همیشه خازن کان

دو آفتاب کز و تازه شد زمین و زمان
یکی مباشر آثار سیر هفت افلاک
یکی چراغ شبستان عیسی مریم
یکی به نور جبین کرده پاک رنگ ظلام
یکی نتیجه انوار قدرت ایزد
مطیع سر یکی شد ظهور لیل و نهار
ز خار پر گهر آمد از آن دفا این این
فواید اثر آن بود مرپی جسم
از آن کواکب تابان همه کشیده لگام
هم از مآثر آن شاخ پر گل و نسرين
ز فیض آن شده عالم چه عرصه جنت
غنی ز تربیت آن مدام ساحل بحر

فتح‌علیشاه □ ۲۵۵

که تا ز شرک نبینی زیان ازین حرمان
 کزین کمال مشاهد شود از آن نقصان
 یکی شمایل خلقتش به جسم آرد جان
 یکی زمان حیانتش بود حیات زمان
 چه طعنه‌ها که زند رأی این به طلعت آن
 که بوده بهر حدوث زمان این پویان
 به ظل رأیت منصور او گزیده مکان
 به پیشگاه جلالش چو پیشکار میان
 به وحدت آمده در ملک گیریش برهان
 چه آورد ز یمین از یسار برق یمان
 به حضرتش لب ابرار عهد بوسه زنان
 ز عدل رحمت او در نوشته دور زمان
 صحیفه‌های موسم به اسم نوشیروان
 خیال آب حسامش به سینه شجعان
 نهان چه لجه دریا به شعله نیران
 زند به تخت کیان تکیه خسرو کیهان
 که چون سپهر به خورشید شد فروغ افشان
 گر آفتاب شدی از فراز عرش عیان
 گر آسمان نه نگون بودی و نه سرگردان
 چگونه نسبت این تخت گوهرین بتوان
 به کان اشقه مهر و به مهر گوهر کان
 که ساحری است از ایشان به سامری بهتان
 گرفته جا به یمین و یسار شمشه آن
 به صد هزار سلیمان رموز ملک بیان
 از آن معجز معراج منکران ایمان
 که زیر پا سپرد فرق ازدهای دمان
 بدید هر گهرش چون بر آسمان کیوان

ازین مدایح توام دلا خموشی به
 میان این دو چه نسبت یکی مشاهده کن
 یکی نظاره رویش ز چشم بارد اشک
 یکی بقای شبایش دهد شباب بقا
 چه رشکها که برد روی آن به خاطر این
 به این دقیقه مگر راه مدح آن پویم
 گزیده فتح‌علی شاه آن که نصرت و فتح
 جهانگشای خدیوی که خسروان بستند
 یگانه ملک ستانی که هم چو بار خدای
 زند به قلب یلان آتش از یمین و یسار
 به خدمتش رخ احرار دهر سجده کنان
 ز فضل و حشمت او محو کرده سیر سپهر
 صحیفه‌های مرسوم به رسم اسکندر
 فروغ آتش تیغش به دیده ابطال
 عیان چه شعله نیران به لجه دریا
 به روز عید همایون ز یمین بخت سعید
 به حکم نافذش آراستند تختی را
 شبیه شمشه آن کشتی آفتاب منیر
 نظیر پایه آن بودی آسمان بلند
 به چرخ و عرض و به کان و به مهر چون نبود
 به چرخ رفعت عرش و به عرش کوکب چرخ
 ز زرگران بدایع نگار زرین چنگ
 چهار هد هد عرش آشیان زد و گهر
 تبارک الله از این چار هد هدی که کنند
 در آن دو پله اژدر مثال کاوردند
 اشارتی است که این تخت شاه شروانی است
 بر آن سریر گهر دور مسندی که بود

و یا فشانده به کیمخت چرخ از پی زیب
 نشست خسرو گیتی به یمن بخت سعید
 مسیح وار چه جا شد به تخت خورشیدش
 چه مهر مهر ضیا بخش تخت عرش نظیر
 به پایتخت شهی شاهزادگان جسته
 همه بر اوج سپهر جمال بدر منیر
 همه به فکرت و ادراک سالخورد و کهن
 تمام یوسف عهد و تمام عیسی مهد
 سحاب برتر از انجم کسی ندید و ببین
 ز یک طرف وزرا در نظام ملک زمین
 چه در جناب فلک سای موسوی هارون
 به بارگاه و شاقان به نظم مجلس عید
 زمین بدر نمین از نوال شاه زمن
 ز بوسه لب شاهان چه طعنه ها که رسد
 ز نقش چین چنین صحن خرگهش دارد
 ز هر طرف برد اسکندری برغم خضر
 چه سطح یار که آئینه سپهر به چشم
 پرند پوش در آن هر کنار پرویزی
 در آن نشاط همای نشاط سایه فکن
 به باد رفته در آن گنجهای باد آورد
 ز شوق این که به جای درم فشانندش
 ز شرم آن که طبق های زر به گردش آید
 گذشت آن که بناچار بود صوفی را
 گذشت شیخ ز دستار چون ننوشد می

هر آن گهر که پیرورد در صدف عمان
 صباح عید چنین برقرار گاه چنان
 به یک سپهر همانا دو مهر کرد قرآن
 چه مهر مهر جهان تاب تاج مهر نشان
 چه قدسیان مقرب به پای عرش مکان
 همه به صحن ریاض کمال سرو روان
 همه به فطرت و اقبال خرد سال^۱ و جوان
 همه چه گوهر عقل و همه چه جوهر جان
 فراز این همه انجم سحاب شاد روان
 ز یک طرف شعرا در نئای شاه زمان
 چه در رکاب همایون احمدی حسان
 چه لعبتان بهشتی به جلوه گاه چنان
 چه سطح چرخ برین پر کواکب رخشان
 زمین حضرت او را به گنبد گردان
 عیان به خاک روان بخش موج آب روان
 ز فیض خاک درش آب چشمه حیوان
 ملون آمده از عکس جامه الوان
 که اطلس فلکش گشته گوشه دامن
 اگر به بزم سلیمان طیور در طیران
 به خاک رفته اگر از گلیم گنج روان
 به صبح دست فلک شد از آن ستاره فشان
 به شام قرصه خور گشت از آن به خاک نهان
 به دلق ژنده مباهات و خرفه خفتان
 که داده بارگران در بهای رطل گران
 چه سودها که به زاهد رسید ازین نقصان

.....

گلوی نای غریوان و نای کوس توان
که آسمانش گوئی است در خم چوگان
ز توپهای شرر بار برکشیده فغان
هزار دوزخ تهنیده در فضای جنان
پدید پرتو بیضا و پیکر ثعبان
کشیده بختی افلاک کوه بر کوهان
به ساکنین زمین هر یکی گشاده زبان
به بارگاه جهاندار حضرت سلطان
چنان که در بر یوسف بضاعت اخوان
چه ز آفتاب جهانتاب اختر تابان
جواهری که بماند به دهر جاویدان
جواهری که نیاید ز بذل جاویدان
قدم به گاه کیان زد چو شاه کی دربان
«نهاد فتح‌علی شد قدم به گاه کیان»
ز عهد عید سعید است تا نشاط زمان
سعید باد چه این عید عهد شاه جوان

ز جام‌های زر اندوده جام زرین گشت

.....

برون بارگه او وسیع میدان
به صحتش اژدر تندر فغان طنین دم
در آن فضای ز خمپاره‌های آتشبار
گلیم دار هوا را شد از شراره دود
ز دود اژدر آتشفشان به جای جهاز
به روز تهنیت عید قاطنین فلک
ز هر دیار طبق‌های گوهر آوردند
چه بود در نظر او بضاعتی مزجات
دمی ز دست گهر پاش شاه یافت زوال
رهی که بود تهی دست بردر افشاندش
بلی لثالی منظوم بحر طبع صبا است
غرض به طالع میمون به صبح عید سعید
نوشت کلک صبا از برای تاریخش
ز تخت و بخت ملوک است تا طرار زمین
بلند باد چو این تخت و بخت عالم پیر

طلعت. آقا محمد اصفهانی آدمی وش و خلقش خوش و صحبتش دلکش، از نجبای
آن سرزمین بود، شغلش تجارت و تاجر صاحب امانت و دین. در نظم اشعار سیما غزل
سرائی فرید روزگار قریب به پنج هزار بیت از وی یادگار و چند فرد از نتایج طبع
گوهر بارش مرقوم می‌شود.

غزل من کلام طلعت

درون جان مرا موبموا اگر بشکافی
نمی‌شود سرموئی به غیر مهر تو پیدا
به قفس شادم و با درد گرفتاری خوش
نیست با نغمه سرایان چمن کار مرا
وله ایضاً

تابع حسن است عشق و لازم عشق است رشک
با تو هر کس دوست باشد عالمی رادشمن است

[وله]

هر که برون ز کوی تو باد صبا رود من جان دهم ز رشک که آبا کجا رود
مرا دیوانه کرد آن حلقه زلف که زنجیر من دیوانه کردند
عاشقان را بود آن درد که بی درد نشست و رنه آن نیست که اندیشه درمان نکنند
در هلاکم که اجل این همه سرگردان بود مشکلی بود که در پیش غمت آسان بود

[وله]

در آن کور بخت از بس خون مردم چشم بی باکش به خون بنشست آخر در عزای مردمان خاکش
وله
نهم ز حلقه زندان چگونه پا بیرون که پند پیر مغان حلقه ایست در گوشم
با همه محرومیم هر شب در آن بزم است جا می خورم خون دل اما خون به دلها می کنم
به مستی یارم امشب خواند و جاد در بزم وی دارم نمی دانم ز وی این دولت امشب باز می دارم

[وله]

به شهر خود ز دیار تو می روم اما به حسرتی که به غربت رود کس از وطنی
ثابت قدم نشین به ره عشق همچو خاک تا توتیای دیده اهل نظر شوی

ظریف. میرزا محمد حسن از معارف دارالسلطنه اصفهان است مردی متعارف و چرب زبان در سرکار نظام الدوله مستوفی دیوان بود مقیم بزم و ندیم ایوان. به طبع و طینت پاک و کثرت ادراک معروف است و در انواع خطوط خاصه ترسل به پخته نویسی بین الامثال و الاقران موصوف و در فن شعر سیما غزلسرائی استاد و این چند بیت از وی ثبت افتاد.

غزل من کلام ظریف

دم مرگ است خدا را نفسی جانان را بسپارید به من تا بسپارم جان را
وله ایضاً

پای بگذار که تا سر بنهم در پایت تا نگویند سرم هست و سرانجام نیست
ای شیخ مگو توبه ام از باده کزین پیش زین توبه مرا توبه از پیر مغان است
وله ایضاً

جز کوی تو دل را نبود منزل دیگر گیرم که بود کوی دگر کو دل دیگر
اشک سرخی به رخ و چهره زردی دارم نالم از درد و ندانم که چه دردی دارم

مفتون. عبدالرزاق بیک ابن نجف قلی خان دنبلی بیگلر بیگی تبریز و ایشان از زمان دولت نادر تا آخر دولت زندیه نسلأ بعد نسل به حکمرانی تبریز و مضافات آن قادر بودند و جناب عبدالرزاق بیک پس از فنای پدر تن از خرقه چاکری بدر آورد و برای توشه آخرت عزلت تمکن کرد، به تحصیل مقدمات و فقه و اصول و حکمت و ریاضی مشغول. در اشعار شعرای عرب و عجم تتبع کامل نموده چنان که مانند جنابش در این فن کمتر در زمانه ادیبی بوده. کتابی نیز مشحون به «درروغر» شعرای عرب و عجم نوشته که با وجود مطالعه آن رساله آدمی مستغنی از اکثریت کتب و دواوین است و مصنفات فضلای زمان و زمین و با جناب فضیلت مآب میرزا محمد رضی در تألیف کتاب «زینت التواریخ» اتفاق داشت و دیگر کتاب بسیار در صفحه روزگار باقی گذاشت متجمله کتاب «مآثر سلطانیه» در وقایع احوال حضرت خاقانی به طریق اجمال و جدال و غزوات نایب السلطنه العلیا السلطان عباس شاه به تفصیل و کتابی موسوم به «ناز و نیاز» منظوم کرده و به طواف بیت الله الحرام نیز مشرف شده و در نظم اشعار بسیار استاد است و داد فصاحت داد ولیکن چون حال التحریر بسیار از اشعار وی به نظر نرسید دو سه فردی که دیده شد ثبت گردید.

غزل من کلام مفتون

گر یافتی خضر از ازل قدر شراب ناب را	بگذاشتی عمر ابد برداشتی این آب را
بندی به پای مرغ دل بنهاده بر چین کاکلت	آزادیش هرگز مباد از قید مشکین کاکلت
به مژگان رفته‌ام خاک درش اما پشیمانم	که شاید در رهش افتاده باشد خار مژگانم

مجموعه اسم شریفش سید حسین از سادات طباطبائی زواره اردستان است و در نظم اشعار صاحب دستان و مدتی مدید در دارالسلطنه اصفهان به تحصیل علوم متفرقه مشغول بود و در صنعت تذهیب نیز استادی حاصل نمود، پس از آن به توسط جناب معتمدالدوله میرزا عبدالوهاب به درگاه فلک جناب شرفیاب شد و نظر به لیاقت اشعار و فصاحت افکار از دربار شهریار به لقب مجتهد الشعرائی سرافراز شد و در نظر اقدس از سایر چاکران در نهایت امتیاز و آن حضرت او را به شیر بیشه جهاندار و تیر جعبه دشمن شکاری شجاع السلطنه نواب مستطاب شاهزاده حسن علی میرزا که در آن حال حافظ تخت گاه ری

و خازن خزاین کی بود سپرده که او را ندیم حضور و مقیم بزم ساطع النور کند و مشارالیه از غایت عنایت خسرو خور رأیت و شاهزاده آزاده به اعلی درجه فصاحت قدم نهاده و در سنه ۱۲۳۵ ابواب حرکت به عالم آخرت گشاد، الحق دست فلک سنجق فصاحت و بیدق بلاغت به نام او افراخت و ملک سخن را از گوهر وجود خویش مشرف ساخت. پس از ملک الشعرا فتحعلی خان صبا توانم گفت وحید العصر و فریدالدهر یگانه آفاق است و استاد علی الاطلاق. اگر نه زمانه ستیزه گر به آن زودی چنگل مرگ را به قصد وی تیز نکردی، در فنون شعر استادان اربعه در نزدش سپر انداختند و دهن را مملو از خاک ساختند و قصیده و غزل هر دو استاده است ولیکن حقیر آنچه از غزلیات وی منتخب دید ایراد کرد.

غزل من کلام مجمر

زند هنگام قتلیم بر کمر آن طرف دامن را

که می ترسد به زیر تیغ گیرم دامن آن را

به هر کامی درین وادی برانم تادهم جان را

مگر راهی به کوی یار باشد این بیابان را

به جز ملک محبت تا کنون نشنیده‌ام باشد

رعیت را فغان از این که جوری است سلطان را

چنان از شوق وصل و بیم هجرش بی خودم مجمر

که شناسم ز هم روز وصال و شام هجران را

زنم هر شب هزاران بوسه پای پاسانش را

که تا بگذارم یک بار بوسم آستانش را

مراگر ضعف نبود قوت آه و فغان گیرم

که روزی افکند گردون به چنگ من عنانش را

نیایی در درون این دل آزرده‌ام چیزی

به جز چنگان بیدادش شکافی گر میانش را

به غیر از این که گردد طایری بی خانمان دیگر

چه حاصل این که می سوزی توای برق آشیانش را

از آن بگذشت آن بیدادگر بر تربت مجمر
که چون نی باز اندر ناله آرد استخوانش را

نگذاشت که بر روی تو افتد نظر ما
دیدي که چه‌ها کرد به ما چشم‌ترما
شادم که زبامش نتوانیم پریدن
بشکست گر از سنگ جفا بال و پرما
امشب همه مجمر سخن از سوختگان گفت
گویا خبری داشت ز سوز جگر ما

به امیدي که آید یار هر دم رهگذارش را
زنم از دیده آب و رویم از مژگان غبارش را
مرا در خون کشد صید دگر بندد به فتراکش
فغان از دست صیادی که شناسد شکارش را

از چمن پیش است در دامش پرافشانی مرا
این پرافشانی به دامش باد ارزانی مرا
تو به بی‌غم رانی و من با دعا می‌خوانمت
با چه می‌خوانم تو را و با چه می‌رانی مرا
گشت از ویرانیم آباد شهر ده که بود
موجب آبادی یک شهر ویرانی مرا
نیست باکی از جفای آن بت هر جائیم
لیک مجمر می‌کشد رشکی که می‌دانی مرا
به جای خویش کومفر است بر بالین رفتنش را
که گر چه بی‌خود است اما شناسد دل‌طبیبت را
فغان بلبل از بیداد گلچین است ورنه گل
چگونه می‌تواند دید نالان عندلیبت را

مگر درمان ندارد درد مجمر ای پرستاران
که بردید از سر بالین به نومیدی طبیبش را

من با تو زخم پنجه ز افتاده چه خیزد
جز آن که زند بوسه به بازوی توانا
راه همه زد لعلش و ترسم که به یک بار
غارت زدگان دست گشایند به یغما
وله ایضاً

غمّت ز پاچه در آرد چه پادشه چه گدا
جهان ز سیل سر شکم خراب گشت و هنوز
چه پیل خانه کن آمد بنا چه سخت و چه ست
ز دیده نقش خیالت نمی توانم شست

شکوه ام از بخت نافر جام نیست
گر بر آید بانگ بدنامی ز خلق
هر که را عشق است او را کام نیست
در دیار عشق صبح و شام نیست
مردم گر آنست کارامیش هست
عاشقان را پس چرا آرام نیست

بتی که بستن عهدش به شرط و سوگند است
ز جوشش مگس این گونه مردمان ترسم
قسم به عهد مودت که ست پیوند است
خبر شوند که اندر دکان ما قند است
ز خون دیده ام ار سرخ شد رخ زردم
خوشم از این که به رخسار دوست مانند است

دیده تا اشک فشان شد اثر از دل نگذاشت
منم آن نخل که بارم همه از باران ریخت

شد باده گران و هر کسی مست
امشب اثری در آه ما نیست
یاران مددی به این تهی دست
افسرده دلی درین میان هست
تا بر سر راه او نشینند
زاهد به بهانه سبّحه بگست
من مرده از انتظار و گویند
مجمر به ره افتاده سرمست
بر آن دلی که جراحت رسیده از تیرت
کدام مرهم ازین به که زخم شمشیرت

فتح‌علیشاه □ ۲۶۳

مگر که آه دل من شود عنان گیرت
بگو گر چه بر آید ز دست تدبیرت

در هر چه باز جستم و جویم هوای تو است
دستم بر آسمان و لبم بر دعای تو است

خسته درد تو را رنج پرستاری نیست
لیک چه سود این که یار خانه نگهدار نیست
ز آن که به دوران شه ناله سزاوار نیست
یار به پهلوی غیر گل به کف خار نیست
وله ایضاً

حلقه بر در آشنائی می‌زند
گشته در خون دست و پائی می‌زند
هر کسی حرفی ز جائی می‌زند
بوسه بر دست گدائی می‌زند

در همه عمر نشیند سر انگشت بخاید
چشمه پیدا است که چون پاک شد آتش بفراید
زشت رو عشوه کند تا که دل از کف بریاید

که باز آباد شد ویرانه‌ای چند
مداوا باید از پیمان‌های چند

ماهی هلال را به رخ آفتاب دید
هر تربیت که دید ز فیض سحاب دید
مسکین کسی که عمر خود اندر شتاب دید

نمی‌رسد به عنان تو دست مظلومان
به جز نشانه تیر بلا شدن مجرم

گر با درون شاه و وگر با دل گدا
هر شب بر آسمان ز تو دستم ولی چه سود

نالم و شب تا سحر هیچ کسم یار نیست
ساختم بهر او از دل خود خانه‌ای
نالم و بر ناله‌ام به که نبخشد کسی
«فتحعلی شه» که ملک گشت به عدلش چنان که

بر در دل غم صدائی می‌زند
نیغ ناپیدا و قاتل ناپدید
از حقیقت هیچ کس آگه نشد
خرم آن کشور که سلطانی درو

نوش لب بین که لبش هر که به انگشت نماید
تا دل از دیده فرو ریخت فزون گشت سرشکم
حاجت عشوه نباشد پی دلبر دانم او را

مگر دیوانه شد فرزانه‌ای چند
گوارا بادم آن دردی که او را

ساقی هلال عید به روی شراب دید
کو رخ نهان ز چشم پر آبم مکن که گل
هر کس که بگذرد به من او را درنگ نیست

نالۀ مرغ گرفتار نشانی دارد
هر که از چشم تو افتاد نشانی دارد

نه گرفتار بود هر که فغانی دارد
شدم انگشت نما در همه شهر مگر

این هوسناکان به خود بس کارمشکل کرده‌اند
تا درین وادی کدامین خیل منزل کرده‌اند
کس نمی پرسد که ما را از چه بمل کرده‌اند
فتنه را از زلف خوبان در سلاسل کرده‌اند

از نگاهی کام دل عشاق حاصل کرده‌اند
خار این صحراز جان و خاکش از دل کرده‌اند
هر که بگذشت آفرین بر ناوک صیاد خواند
دادگر فتح‌معلی شه آن که اندر عهد او

یک چند کسی عزیز است کز سفر آید
کز هر طرفی نالۀ مرغ سحر آید
بارش همه خونی است که از چشم تر آید
کشتی همه ره بر سر خون جگر آید
از پای درافتد ز همه بیشتر آید

روزی دو نگهدارش ار دل ببر آید
یک ناله شبی در غم او کردم و عمریست
آن نخل که پروردش از خون دل اکنون
راهم بد یاریست ازین ورطه کز آنجا
تا چیست ندانم که درین قافله هر کس

یک گریبان که کسی در غم ما پاره کند
شاد کز رخنة آن روی تو نظاره کند
بیشتر جا به دل مردم بیچاره کند

بسکه شد چاک درین شهر ز دست تو نماند
تو ازین شاد که شد سینه ما چاک و دلم
عشق را چاره محال است ندانم که چرا

عود از بهر چه سوزد مشک از بهر چه ساید
تابع عشق است محرومی ولی ما را نشاید

آن که در بزمش تو آئی آن که در بزم تو آید
لازم حسن است مستوری ولی او را نزیبد

دل به شبهای غم از دیده به دامانم کرد
شکرها دارم ازین سیل که ویرانم کرد

دیده هر خون که بدل در غم جانانم کرد
نه در اندیشه تاراج و نه در بیم خراج

به هر جا خوب رویان خانه کردند
بنای مسجد از میخانه کردند

نمی دانم چرا ویرانه کردند
به این رونق نبایستی همانا

فتح‌علیشاه □ ۲۶۵

نتواند به زبان نام زلیخا ببرد
با همه درد اگر نام مداوا ببرد

کجا شیرین ز غیرت از سر فرهاد برخیزد
ز سنگ آن ناله‌ها کز تیشه فرهاد برخیزد
اگر دانم بتی از فرقه زهاد برخیزد
عجب نبود اگر یار از سر بیداد برخیزد
به چشم خویش گر بنشانمش تا شاد برخیزد
که از نالیدنم رحم از دل صیاد برخیزد
ز وحشت صید چون اول به خاک افتاد برخیزد

نشوی غافل از آنها که اثرها دارد
عشق نخلی است کزین گونه ثمرها دارد

چنین هم می‌توان دردی دوا کرد
پس از آبادیش ویران چرا کرد
به درد آوردم و گفتم دوا کرد
که با من هر چه کرد این ناله‌ها کرد

مگر از خاک سرکوی شما می‌آید
کاروانی مگر از سوی خطا باز آید
گفتم ای دل که تو را عقده گشا می‌آید

خاموشی دل مرا به فریاد
در دیده آدمی پریزاد
کآزرده شود روان فرهاد
تا خود چه کند کسی که نهاد

حرمت عشق نگر کز پی نفرین یعقوب
به سلامت نرید خسته عشق تو دمی

ز رشک از جان خسرو گرد و صد فریاد برخیزد
جدا آنهم غمی باشد ز شیرین بر دل خسرو
کنم با این همه افکار عمری خدمت ایشان
نه بیدادش چنین کز دل مرا فریاد برخیزد
به زیر تیغ گر بنشاندم دلشاد بنشینم
ندارم میل آزادی و گرنه آن چنان نالم
نه از سختی است گر خیزم به تیرم چون زنده مجمر

ناله‌هائی که دلم از تو سحرها دارد
رشک غیر و ستم یار و غم تنهائی

به دشنامی علاج درد ما کرد
ندانم آن که شهر دل بنا کرد
به رنج افزودم و گفتم شفا داد
بر آن درگه منال این گونه مجمر

بوی جان از نفس باد صبا می‌آید
غافل از کوچه هر کس گذری می‌گوید
تو گشائی گره از طره مجمر از دل

فریاد من از تو نیست کآورد
پنهان ز منی از آن که ناید
آهسته گذر به خاک شیرین
ما سر به کمند او نهادیم

وله ایضاً

صد شکر که خواجه به بازار
مطرب غزلی که رفتم از دست
شب کوتاه و دل پر از شکایت
نالم همه شب ز ناله دل
آورد و نشد کسی خریدار
ساقی قدحی که ماندم از کار
معشوقه به خواب و غیر بیدار
دل از تنو و من ز دل در آزار

یک دست بر دل یک دست بر سر
ما خاک یاران بر سرفشاندم
اشکی و سوزی است با چه خیزد
نخلم دو تا شد از بار عشقش
از کوی او رفیت بیچاره مجمر
تا خاک ما را ریزد که بر سر
به آتش دل ز دیده تر
دیدم که ما را بازی شد این بر

دارم ز توای ترک جفا جو گله بسیار
پرسی ز دل گمشده ام چند که عمریست
با روی تو مه چیست که در دفتر حسنت
از بهر چراغان شب وصل تو مجمر
با آن که به جورت بودم حوصله بسیار
افتاده میان من و دل فاصله بسیار
می باشد ازین سان ورق باطله بسیار
افروخته ز آه سحری مشعله بسیار

وله ایضاً

بتی کین ذوق می بخشد خیالش
بر آن سر چشمه آخر جان سپردیم
به راه عشق کردم ترک سر در اولین گامش
به سنگم می زند صیاد و من بنشینم و خیزم
ندانم چیست این عشق جهانسوز آنقدر دانه
کشد هجر از من تا کام مجمر انتقامش را
دلم بیمار و من با ناتوانی ها پرستارش
ندانم ره به کوی کیست یا رب این بیابان را
نمی دانم چه باشد در وصالش
که می گفتند جان بخشد زلالش
بود آغاز عشق این تا چه خواهد بود انجامش
همی بر بام از دیوار از دیوار بر بامش
که گه اسمش گذارم درد و گه درمان کنم نامش
ز وصل خوب رویان هر که حاصل می شود کامش
پرستاری که باشد این چنین چون است بیمارش
که بوی خون صد چون من شهید آید زهر خارش

می خواست تا که غیر نشیند مقابلش
شد روزگار من سیه ای چه روز تو
در بزم از آن نشاند مرا در کنار خویش
فکری بکن به روز من و روزگار خویش

فتح‌علیشاه □ ۲۶۷

گفتم به اختیار خود از کوی او روم
از کار دیار هر دو جهان آن کس آگه است
غافل از این که نیست به کف اختیار خویش
کاگه نگشت هیچ گاه از کار و بار خویش

امشب که یار ساقی و ساقیست باده نوش
بالعل می پرستش و با گفت جان فروش
من با حضور دوست ز خود غایم رفیق
تو اگر صاحب نوشی و اگر ضارب نیش
به چه عضو تو زخم بوسه نداند چه کند
بر سر سفره سلطان چه نشیند درویش
مطرب گرفته چنگ و چه چنگ است درخروش
ساقی منوش با ده و مطرب بدار گوش
برگو فسانه که مگر آردم به هوش
دیگران راست که من بی خبرم با تو ز خویش
وله ایضاً

بیرون نرود مهر تو گر خون رود از دل
افسانه شد از بی خردی در همه شهر
گفت آن که عشق به افسون رود از دل
عمری است که پیوسته مرا خون رود از دل
یک قطره خون بیش نبود این دل مجمر
وله

نباشد عشق غیر از رشک و آه و ناله و افغان
چه سازم با چنین دردی که می باید نهان دارم
سرشک از دیده برهامون و آه از سینه برگردون
به جستجوی او از هر طرف پیکی روان دارم
به او کردم سخن در محفلم از بی خودی اما
ندانم شکوه یا شکرش کدامین بر زبان دارم
درم ای باغبان بگشانه گلچین نی تماشائی
ز دام افتاده پیغام با هم آشیان دارم
یک امشب کو کناری گیرد از من جان و دل مجمر
که من با یاد او راز نهانی در میان دارم
بری تا گشتم از مهر بتان اندر هوای شه
ولی آسوده از فریاد و جانی از فغان دارم
سپهر برتری فتح‌علی شه آن که تا سودم
به خاک در گهش سر پا به فرق فرقدان دارم

زمین سان که خاک از غم عشقت به سر کنم
 مشکل که روز حشر سر از خاک بر کنم
 دردا که زنده ماندم و شوق وصال تو
 نگذاشت در فراق تو فکر دگر کنم
 گه دستم از تو بر دل گاهی بر آسمان
 آن فرصتم کجا است که خاکی به سر کنم
 چشمی به راه صبحم و چشمی به راه غیر
 کو چشم دیگرم که به رویش نظر کنم
 هر شب بنالم از تو به گردون که تا شبی
 زان ساکنان حضرت شه را خبر کنم
 دریای جود فتحعلی شه که با کفش
 خاکم به سر که قصه کان و گهر کنم

سر زلف یار در دست و نظر به ماه دارم
 که حذر ز روز روشن به شب سیاه دارم
 همه آتشم چه ترسم که سر عذاب داری
 همه زحمتی چه بینم که چرا گناه دارم
 تر و خشک عالمی سوخت ز عشق سادگی بین
 که به پیش برق دستی و بسر گیاه دارم
 نه اگر زنی نشینم که یکی به صلح خیزد
 نه اگر کشی پسندم که یکی گواه دارم
 مگر آن ستاره صبح دمید خواهد امشب
 که گهی نظر به پروین و گهی به ماه دارم

گفتم یقین که با منت این عهد محکم است
 خوردی قسم به جان من و بد گمان شدم

بی طاقتی نگر که همان قاصد از برم
گامی نرفته بود کش از بی روان شدم
در عشق مجمر از غم هجر و امید وصل
صد بار پیر گشتم و صد ره جوان شدم

از غمش نخمی که در دل کاشتم
حاصلش خوناب دل برداشتم
تا نماندم زنده دور از او دمی
مرگ را افسانه می بنداشتم

حاصل صد ساله که اندوختم
ز آتش عشقش به دمی سوختم
از تو من این درد که درمان نداشت
از چه خریدم ز چه نفروختم

به کام دل به سر خاکی ز دست یار می کردم
دو روزی گر علاج دیده خونبار می کردم
مرا می کشت از جرم وفاداری و من هر دم
به زیر تیغ او بر جرم خود اقرار می کردم
چه دانستم که خاری صحبت گل در میان دارد
و گرنه در قفس کی یاد از گلزار می کردم

من اگر رندم اگر شیخ زهر فرقه که هستم
چه تفاوت کنم چون دل و دین رفت ز دستم
گشت کوتاه چنان رشته مهرت که ز دستم
شد رها عاقبت از بس که تو بگستی و بستم

نه غم از نعمت امروز نه از حسرت فردا
 کز سر هر دو جهان خواستم و با تو نشستم
 من اگر نیکم اگر بد که بس از این همه رندی
 به نخواهم شدن ای شیخ همین است که هستم
 مردمان عیب کنندم که چرا خود بیپرستی
 دوست چون من شد و من دوست چرا خود بیپرستم

به دامش گرچه ماندم لیک شادم ز آن که می آرد
 گهی از بهر صید دیگران تا بر لب بامم
 به خون گفتم کشم بال و پری غافل که صیادم
 کشد روزی که ریزد بال و پر در گوشه دامم
 به دیر و کعبه گیر و مؤمنم خوانند و زین غافل
 که من نی در طریق کفر و نی در کیش اسلامم
 تو را ساغر به دست و جام می بر کف مرا باشد
 دل خونین و چشم خونفشان آن ساغر این جامم
 تو گر در دلبری آشوب شهر و فتنه خیلی
 من اندر عاشقی رسوای خاص و شهره عامم

ز بس اندر قفس نالیدم آخر گشت صیادم
 نبود این لطف ازو بود این هم از تأثیر فریادم
 دلش را نرم نزدیک است سازم ز آه گرم خود
 تو هم وقت است گر خود می کنی ای ناله امدادم
 خرابم کرده بودی سیل جور او نمی بودی
 گر از خشت و گل مهر و محبت بیخ و بنیادم

چه حالت است ندانم به جستجوی تو ما را
 که گشت قوتم افزون هر آنچه پیش دویدم

تو را کمند ز پروانه ما بلندتر آمد

که باز رشته به دست تو بود هر چه بریدم

وله

ترسم که ماند از دست جانان سرها به جیب و پاها به دامن
با کوی لیلی مجنون ندانم بهر چه بگذاشت سر در بیابان

وله

گر او طبیب است خواهد فزودن داغم ز مهرم دردم ز درمان
صد جان بها شد یک بوسه ات را کالانیدم زین گونه ارزان

وله ایضاً

زد ره من نرگس جادوی تو شیرشکار آمده آهوی تو
پنجه شیران همه در پنجه ات تا چه کند قوت بازوی تو
تیرگی زلف تو از روز من روشنی چشم من از روی تو
جهان گفתי چنین ویران چرا شد مگر غافل ازین چشم تری تو
نمی دانم کرامی جوئی ای دل کزین در چون روی بر آن دری تو
زدی آتش به جان عالم ای برق مرگ آه درون مجمری تو

وله ایضاً

دردا که اکنون می باید و نیست در دیده ام اشک در سینه ام آه
از کین زاهد، با ما چه خیزد او پیر جاهل، ما رند آگاه
دستی که باید، بر دامن دوست دردا که دارم، در پیش بدخواه
یا خواندم یار، یا راندم غیر رفتم به کویش الحکم لله

وله ایضاً

گر بهر گوشه گذارند پی صید تو بندی همه در بند بیاری و نیفتی به کمندی
به چه دست از تو بنالم به چه پا از تو گریزم که تو دست همه برستی و از پای فکندی
به کدامین طرف ای سیل روانی تو که دیگر خانه نیست که بنیاد وی از بیخ نکندی
مجمر و درگه دارای جهان فتحعلی شه تا که گفت از ستم چرخ مبیناد گزند

اگرچه گردش چشمت بالای جان من است مبادا آن که زمن این بلا بگردانی

مگر بدیده کشم خاک مقدمت ورنه
بنالم از تو اگر بر دلم ببخشائی

چسان بدیده درآید وجود ریحانی
برنجم از تو اگر خاطر م برنجانی

ز زهد افسرده ام جام شرابی
دلم جای غم او شد که می گفت
دلم زد پنجه با عشقش نگه کن
عمریست که از پی نگاهی
فریاد که نیست اندرین شهر
از وصل تو گرچه نا امیدم

گیاه خشک را رشح حبابی
نمی گنجد محیطی در حبابی
ستیزد صموهای چون با عقابی
هر لحظه نشسته ام به راهی
نه داد رسی نه دادخواهی
شادم که توام امید گاهی

با نهادی بسر بستم از مهر زمانی
خواستی خواست ز سوز دل من آتش حسرت
گر چه خوبند نکویان همه در چشم من اما
یاری و رسم وفاداری و آئین محبت
باز گویم که بتابم ز تو چون روی ندانم
کاروان رفته و من گم شده ای یاد چه باشد

که مرا نیست پی عذر قدوم تو زیانی
بنشین تا مگر این آتشم از دل بنشانی
چون به روی تو ببینم همه جسمند و تو جانی
همه دانی تو که دانم همه دانم که ندانی
به که آرام که به سوی تو بود روی جهانی
که صدائیش به گوش از من گم گشته رسانی

[رباعیات]

یا رب به سبو کشان مستم بخشای
بر این منگر که باده بر دست من است

بر مغیچگان می پرستم بخشای
بر آن که دهد باده به دستم بخشای

وله

گر از کرم خدایت انکاری نیست
می نوش و نیندیش که جز رحمت او

رو باده بخور که هیچ آثاری نیست
در حشر کسی را به کسی کاری نیست

وله

این سرو سهی قامت یاری بوده است
این سبزه که بر طرف چمن می بینی

این سنبل تر زلف نگاری بوده است
خطی است که بر گرد عذاری بوده است

وله

گفتم نخرم به جان و دل مهر مهی

دل گفت گهی با من و جان گفت گهی

فتح‌علیشاه □ ۲۷۳

روزی دو نگاه دارمان کز نگهی
من خاک رهی کردم آن خاک رهی
وله

تا چند ندانم که چه گردون دورنگ
با ما ز میانه این دورنگی بردار
وله
گه بر سر صلحی و گهی بر سر جنگ
یارومی روم باش یا زنگی زنگ

یا رب به صفای بزم عرفانم بخش
هر چند که در ظلمت کفریم ولی
بر روشنی چراغ احسانم بخش
بر پرتو نور شمع ایمانم بخش

مایل. میرزا محمد علی ابن میرزا محمد کاظم آشتیانی قمی است که در دولت شدید الشوکت سلطان سعید و خاقان شهید شاه بزرگ آقا محمدخان اهل استیفا و قلم را سر حلقه بود و در زهد و عرفان صاحب سبحه و خرقه و میرزای مشارالیه پرورده خوان نعمت خسرو فلک رفعت است و مریای دولت ابد مدت جاوید عدت و در حضور نایب السلطنه خدمات نزدیک و دور را متکفل بود مشورت لشکر و انتظام امور به خسرو مهر افسر را متحمل یک چند نیز در سرکار خسرو عدو بند شاهنشاه جهان پناه محمدشاه غازی در هنگام حکومت همدان کمند اقتدارش بر کنگره قصر وزارت بند بود، الحق در حسن کتابت عموماً و ترسل خصوصاً عربیاً و فارسیاً و نظماً آن پایه فخر بر همگنان داشت که آفتاب را بر کواکب و کمیت را بر مراکب. چند فردی از قصیده وی و یک فرد از غزلیات وی نوشته شد.

قصیده من کلام مایل

کامران آمد و فرخنده به فیروزی فال
موکب جاه شهنشه به مقام اقبال
غور حزمش به عیان بیند آن را که نهان
عون عزمش به وجود آرد آن را که محال
قدر گیتی همه کم آمد و جاه تو فزون
نقش هستی همه نقص آمد و ذات تو کمال
خسروان عیش گذارند چه آرائی جشن
ملکان ملک سپارند چه افزای بال

غزل

یار بر حال زار گریست
حال دل بین که بر او یار گریست

واله. آقا محمد کاظم اصلش از اصفهان جنت بنیان است و صاحب فصاحت و بلاغت

در بیان و بنان چندی در عراق عرب و آن حدود به تجارت مال و زیارت برگزیدگان حضرت ذوالجلال مشغول بود، پس از آن روی به موطن اصلی آورد و در مدرسه جده به تحصیل کمال جهد و جد تمام کرده و حجره‌اش مرجع انام شد و مجمع امرا و علمای ایام. آری شخصی خلیق بود و رفیقی شفیق، نغمه ساز و عیاش بود و سخن پرداز و قلاش^۱. جناب جلادت مآب نظام الدوله حاجی محمدحسین خان حکمران اصفهان او را مافوق مرتبه معزز و محترم داشتی و به رعایت جانب وی همت بی حد گماشتی، چنان که از پرتو وی نیز جمعی از فقرا و مساکین مستغنی شدند و هم در زمان حیات وی تکیه به اسم او موسوم به والهیه بنا نهاد که صحنی بدان صفا و روضه‌ای چنان دلگشا کمتر دیده شده و چون در سنه ۱۲۲۹ قدم از دایره هستی بیرون نهاد در تکیه مرقوم مدفون شد و این چند بیت از منتخب غزلیان وی ثبت و مندرج آمد.

غزل من کلام واله

تا از که داشت پیغام این باد صبحگاهی کآورده در ترانه مرغان نغمه خوان را
از بس که در گلستان ذوق اسیریم بود شکل قفس نهادم بنیاد آشیان را
وله ایضاً

آمد به سرم یار هنوز از ره حیرت چشم به ره قاصد و گوشم به پیام است
به دورت چرخ مستان را نمی آزارد ای ساقی مگر از گردش افتاد آسمان از گردش جامت
عشق از رشک طبیبی است که می افزاید درد بیمار خود آنجا که پرستاری هست
به شاخ سدره و طوبی قرار کی گیرد به شوق دام تو مرغی کز آشیان برخاست
وله ایضاً

کوته شده است دست من اندر غمش چنان گر کوتهی به چاک گریبان نمی رسد
چه اشکم از غم آن روی لاله گون بجکد ز خاک لاله بروید ز لاله خون بجکد
بالی نگشودیم به گلزار که امروز باید به مکافات به کنج قفس افتاد
وله ایضاً

غنی ز درگه هر شاه و هر گدا می باش گدای پیر مغان باش و پادشاه می باش
ز آشنا به تو گفتم میباش بیگانه نه گفتمت که به بیگانه آشنا می باش

وله

منم آن درخت بی بر که شکست شاخ و برگم به امید سایه هر کس که نشست در پناهم

ستم آن بود که آن کرد در ایام وصال گریه آن بود که من در شب هجران کردم
دردی که بر دلم تو نهی بادگار خود گر خود طبیب دل شویم کی دوا کنم
مدتی شد کز دل من تیر خود داری دریغ من به امید چه بیکان تو از دل برکشم

به جای وعده یک بوسه صد جان دادم و شادم نمی‌دانم گرم یک بوسه می‌دادی چه می‌دادم

با من چه جفا است کار یارم چکنم با یار وفا است چون شعارم چکنم
چون نیست جفا به اختیارش چکند چون نیست وفا به اختیارم چکنم

هما، میرزا محمد صادق مروزی اصلش از آن سرزمین بهشت آئین است و در رأیت
امیر کبیر فخرالدوله حاجی محمدحسین خان سایه نشین و آن یگانه امیر زمان و زمین در
آن بلد سایه رأفت بر فرق هما چون پر هما گسترد و او را به تحصیل کمالات ادبیه و عربیه
و مقدمات مأمور کرد و ساعتی التفات بی نهایت فرو نگذاشت و یک دم لطف خویش را
کم نداشت تا سنه ۱۲۱۹ اتفاقات در شورش مرو و افتادن سر و حیات بیرام قلی خان^۱ قاجار
والد حاجی محمدحسین خان از صر صر جفای بیگی جان از یک از پا درون سلسله پرو لوله
شد و طایفه ایشان پریشان، هر یک از وطن جلا گزیدند و عازم بلدی گردیدند، حاجی
محمدحسین خان دست توسل به حبل المتین دولت حضرت اعلی انداخت و
میرزا محمدصادق هما رأیت حرکت به عتبات عالیات افراخت. چون توقف عراق عربش
طول کشید و از مجالست اعراب ملول گردید، وی به عراق عجم نهاد و در کاشانه کاشان
در خدمت صباحی ابواب توقف گشاد و پس از آن نظر به انتساب با یکی از اکابر شهر قم
در آن دیار توطن اختیار کرد و بعد از چندگاه به توسط و تصدیق امنا و امرا خاصه جناب
ملک الشعرا فتحعلی خان صبا از چاکران درگاه شد و ندیمان بزم شاهنشاه و به منصب

۱. در بعضی از منابع بیرامعلی ضبط شده است

وقایع نگاری و داروغگی دفترخانه مبارکه مفتخر و سرافراز گشت و وقایع بیست ساله دولت خسرو جهانگشا را در تاریخی مسما به «جهان آرا» به طرزی خوش و عبارتی دلکش تألیف کرد که وصافست اوصاف جهان آرا و جوینی به جوینی بها و دیگر رسایل عدیده تألیف کرده که دیده جهان چون وی کمتر دیده. من جمله «زینت الماثر» و «زینت المدايح» و «قواعد الملوك» و «تحفه عباسی» و «شیم علیه [شیم عباسی]» و هر یک عمانی مشحون به درّ و گهر، کانی محزون لعل و زر و تمام فضلالی ایام و امرای و شعرای ذوالعز و الاحترام مدح آن کتب را پیشه دارند و قرینه وی گوهری در خزینه اندیشه نیارند. دبیری محقق بود و امیری مدقق، با ذهن سلیم و سلیقه مستقیم. در فنون شعر استاد است و دیوانی نیز مشحون به قصیده و غزل و رباعی دارد ولیکن نثرش به نظم به هیچ وجه مشابهت نداشت گوئی بدری بود که نثرش نور و نظمش ظلمت. این فرد از غزلیات وی ثبت شد.

غزل من کلام هما

مرا گوئی چرا دادی دل از دست مگر از دست خوبان می توان رست
جهانی دل به موئی بسته دیدم که با موئی جهانی می توان بست

چون توان پیچید سر از خط جانان کز ازل عشق او سرگشته ما را اندرین پرگار دشت
دارد هوای دام کسی ورنه مرغ دل در آشیانه این همه اش اضطراب چیست
گر ندادت ره به گلشن باغبان ای دل منال بهر ما حسرت نصیبان رخنه دیوار هست

وله

نیستم آگه ز حال دل ولی دانم که دوش طایری در ناله بود و ناله اش جانگاہ بود

وله

تا نور ایار دیدم از همه کس دوختم هم چو باز دیده باز
دل محمود را پریشان کرد آن که آشفته ساخت زلف ایاز

رباعیات

بیوند نجسته بخت جز بر در تو سوگند نخورده چرخ جز بر سر تو
با نصرت و فتح و ظفر انباز آمد شمشیر تو و تیر و خنجر تو

فتح‌علیشاه □ ۲۷۷

وله

چون نرگس بیمار تو زاریم همه هم چون زلف تو بی قراریم همه
 خونبار ز دیده آتش افشان زدلیم در هجر تو بنگر به چه کاریم همه
 تمت الشعرا .

تبرستان
 www.tabarestan.info

تبرستان
www.tabarestan.info



گفتار در ذکر احوال عرفای معاصر
خسرو ذوالاستقلال فتحعلی شاه قاجار

میرزا ابوالقاسم شیرازی. در آغاز عمر که جذبه عرفاتش دامنگیر شد و از مجالست اهل ظاهر سیر در پی پیری کامل بود و مرشدی عاقل تا این که گوشزد وی گردید که در نائین^۱ که از بلوک یزد است پیری کامل سلوک عرفان پیش دارد و قدم به جاده عبادات و خوارق عادات گذارد و جناب میرزا ابوالقاسم از شیراز حرکت و در نائین به خدمت جناب حاجی عبدالوهاب نائینی رسید و از مریدان خاص الخاص آن حضرت گردید. مدتی در نائین ساکن بود، گاهی که قلزم عرفان آن جناب در تلاطم آمدی او نیز قطره‌ای یافتی و از خورشید فضلش هنگام طلوع او را هم ذره، پس از آن روی به شیراز آورد و سر به جیب تفکر فرو کرد، اجتماع اصحاب و تعلیم ادعیه و کتاب را آرایش بازار و رنق کار پنداشتی و طریق سایر اهل ظاهر را پیشه نداشتی، بسیار خاموش بود و سرتاپا گوش. بلی هر که را خاموشی پیرایه نیست در عبادت او را هیچ مایه نیست (فرد):

گوش تو دو دادند و زبان تو یکی یعنی که دو بشنو یکی بیش مگو

حسین علیشاه. (مصراع)

هر که قانع شد به خشک و تر شه بحر و بر است

حاجی محمد حسین ولد شیخ زین الدین و الد ایشان جامع علوم عقلی و نقلی بود و به امامت جمعه قیام می نمود و حسین علیشاه پس از تحصیل علوم ظاهر و پوشیدن خرقة عباد و رسیدن به حد اجتهاد در پی پیری کامل شتافت و از خدمت جناب سید معصوم علیشاه شرف حضور یافت و حسب الحکم جناب نورعلیشاه به ارشاد آن حضرت پرداخت و او را به ذکر خفی و جلی مشرف ساخت، دیگر باره روی به اصفهان آورد ولیکن به طریق سایر علمای ظاهر سبحه اش بر دست بود و با دستار سریر سر متبر نشست. در هنگامی که جناب نورعلیشاه از اصفهان عازم عتبات عالیات بود بعضی از اهل آن مکان که از مریدان بودند و بر دور وی مانند پروانه بر گرد شمع جمع آمدند، آه و ناله سرودند که پس از شما که را خلیفه دانیم و بر خویشتن بزرگ خوانیم؟ آن حضرت به حسین علیشاه اشاره فرمودند. جملگی جامع صبر پاره کردند که ما را بزرگی خرابائی باید، مناجاتی نشاید! آن حضرت به این شعر خواجه مترنم شد (شعر)

ای دل طریق رندی از محتسب بیاموز مست است و در حق او کس این گمان ندارد
و بعد از آن به حکم آلهی بر سلسله نعمت آللهی رئیس شد و خاک قدومش شرف
فرق برجیس بر گزیده و مقرب باری بود و ثانی خواجه عبدالله انصاری از ابنای زمان زحمت
بی شمار کشید و باده رنج و تعب چشید و به مضمون این نظم رطب اللسان گردید (نظم):
ما طرح قناعت و رضا افکنندیم از دوست به هر چه می رسد خرسندیم
و در سنه ۱۲۳۴ در کربلای معلی جناب مجذوب علیشاه را به جای خویش نشانید و
خود در همان سال در شب چهارشنبه یازدهم ماه محرم الحرام حین قنوت نماز مغرب داعی
ارجعی را لبیک گفت انا لله و انا الیه راجعون در خارج دروازه نجف اشرف هنگام بیرون
آمدن از طرف چپ مسافت دویست و هفتاد گام از دروازه دور مدفون گردید.

رونق علیشاه. اسم شریفش میرزا محمد خلفت الصدق میرحسین، اصلش از دارالامان
کرمان و از مریدان خاص الخاص جناب نور علیشاه قدس سره العزیز است و از آن حضرت
شریف خلافت مشرف و مدت العمر از اهالی زمان سیما حکام کرمان ساغر جور و محتش
به کف و در سنه ۱۲۲۵ سینه اش تیر مرگ را هدف آمد و در کرمان در مزار مشتاقیه
مدفون شد و آن جناب را نظماً و نثراً قریب سی هزار بیست بر صفحه روزگار یادگار ماند،

فتح‌علیشاه □ ۲۸۱

من جمله دو جلد بر سه جلد «جنات الوصال» نور علی‌شاه افزود و دیگر رساله «مرات المحققین» نظماً و نثراً شیطان را دیده و ازو سؤالات نموده.

آخوند ملا عبدالصمد همدانی. فاضلی بزرگوار است و از بزرگزادگان آن دیار، پس از آن که مدت سی سال بر مسند اجتهاد نشست و کمر هدایت خلق به طریق مستقیم بر میان بست به مضمون این شعر

علم کز تو ترا به نستانند چهل از آن علم به بود بسیار
از علوم ظاهر بهره نیافت و در پی باطن شتافت. در عتبات عالیات به خدمت سید معصوم علی‌شاه و نورعلیشاه رسید و حسب الحکم ایشان حسین علی‌شاه او را به ذکر خفی و جلی مشرف ساخت. گل رویش از شبنم عرفان تازه و در ارشاد صاحب اجازه، الحق پیری کامل بود و کمال عرفانش حاصل. با شیخ سری سقطی و شیخ احمد جام مقابل و کتاب «بحرالمعارف» بر بزرگواری وی دلیلی است آشکار (فرد)

فارس میدان توکل شده خیمه به صحرای قناعت زده

نواب شاهزاده آزاده علیرضا میرزا. در «تذکره بساتین الخاقان» ایشان را از جمله شعرا انگاشتی و چند شعری مرقوم داشته ولیکن با وجود آن فضیلت، شاعری دون مرتبه ایشان است. در فن شعر نیز نه چندان خوش بیان. و آن جناب در سنه ۱۲۱۶ در عتبات عالیات از تیغ جور وهابی پلید شهید گردید. در آن وقت عمر شریفش از شصت سال متجاوز بود، رحمت الله علیه.

کونر علی‌شاه همدانی. اسم شریفش حاجی ملامحمد رضا ابن ملا محمد امین و از نجبای آن سرزمین و چون در عنفوان جوانی از علوم ظاهر آراسته و پیراسته گردید به جویا شدن طریق عرفان برخاسته به دلالت مجذوب علی‌شاه به خدمت سید معصوم علی‌شاه و نورعلیشاه رسید و حسب الامرایشان از مریدان خاص حسین علی‌شاه گردید و چون از علمای ظاهر ایام و عوام کالانعام زحمت‌های بیکران و اذیت‌های بی‌پایان دید و هر دم رشته آسایش از تیغ جور آنها می‌گسست، خود را به خسرو بهرام غلام السلطان عباس شاه بست، به سنگ اندازی آن صیادان جاهل ناچار از آشیانه پرید و در حرم عدالت مسکن گزید و آن

شهریار نسبت به آن بزرگوار کمال عزت و احترام به جای می آورد و مافوق تصور با وی التفات می کرد. در سنه ۱۲۴۷ که آن شهریار عام تسخیر کرمان بود آن جناب نیز ملتزم رکاب ظفر انتساب، در بین راه به رحمت رب الارباب پیوست و در کرمان در مزار مشتاقیه مدفون شد. آن جناب را نظاماً و نثراً تصانیف بسیار است من جمله تفسیری در فارسی که چون او تفسیری کمتر نوشته شده و «رساله در رد شبهات پادری نصرانی» و ثبات نبوت پیغمبر آخر الزمان محمد مصطفی (ص) به غایت خوب نوشته و در نظم اشعار از قصیده و غزل ید طولی داشته. مؤلف دو فرد از غزلیات وی را نگاشته (غزل)

زین گونه جفا را ضمیم آمد بسر دل یک مرتبه گریار بیاید ببر دل
ما را خبری از دل خود نیست مگر هست اندر بر دلدار خدا را خبر دل

آقا محمد ابن شاه نظر. الحق دیده دوران نظیرش در آئینه زمانه ندیده و دایه زمان مانندش طفلی در مهد کنار نپرورده و آن جناب را در دارالسلطنه قزوین مقام بود و در گهش خلاق را باب المرام و ملک زاده ای فرد و ن فر، خسرو زاده کیهان مقرر شاهزاده مرحوم محمد علی میرزا نورالله مضجعه از مریدان آن برگزیده حضرت رب الارباب بود و اکثر اوقات در خدمت آن جناب و از وی کرامات و خوارق عادات بسیار به عرصه ظهور آمدی و به اسرار روزگار به الهام کردگار قبل از وقوع آگاه شدی و سایر احوالات آن حضرت در ضمن احوال خلف الصدقش جناب وزارت مآب جالینوس رفتار بطلمیوس کردگار جناب میرزا نظر علی حکیم باشی حفظ الله تعالی مسطور است و آن جناب در سنه ۱۲۳۱ به عالم بقا انتقال نمود و در شهر قزوین در مزار کثیر الانوار شاهزاده حسین مدفون شد اعلی الله درجاته.

حاجی محمد حسن نائینی. اوایل حال بلده تبریزش وطن مالوف بود عمر خویش را به تجارت مصروف داشتی ولیکن همیشه اوقات به طلب پیری کامل همت گماشتی، وقتی باز به جهت فروش به بلده یزد می رود و چون به قصبه نائین رسید او را مسموع افتاد که جناب حاجی عبدالوهاب نائینی که پیری موحد است و مرشدی مجرد در نائین بر مسند عرفان ساکن و به قولی مردمان اویسیان را سلسله جنبان ولیکن خود منکر این قول و گفتمانی نه نعمت اللهیم و نی اویسی، بل از پیر عشق نمایم بیان (فرد)

فتح‌علیشاه □ ۲۸۳

نی مگیم ونه ازدمشقم ناقوس کلیسیای عشقم
 بآیحال جناب محمدحسن به محض استماع روی به قصبه نائین نهاد، پس از شرفیابی
 حضور جناب حاجی عبدالوهاب هر چند سعی موفور به جای آورد که بلکه قطره‌ای از قلزم
 عرفان که کنایه از کیمیا و وجود عنقا آنست بر وی فشانند شاید آتش جذبه‌اش را باب کرم
 نشانه شود نبخشود. آن حضرت او را کمافی السابiq به تجارت مأمور فرمود. او نیز به جانب
 یزد مراحل نمود بعد از ورود شبی چنانش جذبه شوق دامنگیر شد که از حیات خویش در
 دم سیر، آن چه امتعه و اقمشه که به جهت فروش آورده بود در میان اطایق نهاد و بر آن‌ها
 آتش افروخت و پیاده روانه نائین شد، مدتی در آن دیار در ظل تربیت آن بزرگوار نشست
 و آن جناب دختر خویش را نیز به وی عقد بست و از برکت خدمت و یمن همت وی به
 غایت تصوف و اعلی درجه ولایت رسیده، الحق دایه روزگار مثل آن بزرگوار طفلی در مهد
 کنار کمتر پروریده (بیت)

صبر بسیار ببايد پدر پير فلک را نا دگر مادر گیتی چه تو فرزند بزاید
 و آن جناب در سنه ۱۲۴۷ در نائین به رحمت حضرت بی چون پیوست و در همان
 سرزمین مدفون شد. اعلی الله درجاته. در این سالها شاهنشاه جهان پناه محمد شاه غازی
 خلدالله ملکه بر سر مزار فیض آثار او عمارتی احداث کردند.

مجدوب‌علیشاه. حاجی محمد جعفر ولد حاجی صفرخان ابن حاجی محمدجعفرخان،
 آن جناب از خاندان بزرگ و دودمان سترک ایل قراگوزلو ساکن همدان بود و اباعن جد
 سنجق ایالت و بیدق امارت به گردون می‌سودند و مشارالیه کمال حکمت را برویال
 حکومت و رنج عزلت را بر کنج عزت ترجیح داد و قدم بر مسند تحصیل نهاد و چون در
 فقه و اصول و حکمت الهی و طبیعی و ریاضی و جمیع کمالات صوری استاد شد جناب
 میرزا ابوالقاسم قمی رحمت الله علیه او را اجازه اجتهاد داد و او خود در قبول انکار وی به
 انکار نهاد و دریافت نمود که (نظم):

علم رسمی سر بسر قیل است و قال	نه از و کیفیتی حاصل نه حال
زو نگردد بر تو هرگز کشف راز	گر بود شاکر تو را صد فخر راز
طبع را افسردگی بخشد مدام	مولوی باور ندارد این کلام
علم نبود غیر علم عاشقی	مابقی تلخیص ابلیس شقی

جذبه من جذباتش ربوده مدتی در بیابان بی سرو سامانی مراحل پیموده تا این که به خدمت معصوم علیشاه و نور علیشاه رسید و از مریدان حسین علیشاه گردید و از سایر مریدان در نهایت امتیاز و به منصب خلیفه الخلفانی سرافراز، به زعم حقیر آن جناب نظیر شیخ معروف کرخی و سید نعمت الله ولی و شیخ صدرالدین قنوی [قونیوی] بود. باید جمیع اهل عرفان به وجود ذیجود آن جناب فخر نمایند و او را کتب مفیده در شریعت و حکمت و طریقت و حقیقت بسیار است من جمله تألیفات که بر اکثر کتب «کفایت المقصد» و «مدارک الاحکام» و «شرح لمعه» نوشته و دیگر «شرحی بر زیارت جامع» و «رساله عقاید» و کتاب «مراحل السالکین» در علم سلوک. وفات آن ولی دین در سنه ۱۲۳۹ در آذربایجان اتفاق افتاد و در مزار فیض آثار امامزاده حمزه مدفون شد، قبرش مشهور است و زیارتگاه نزدیک و دور.

حاجی ملا محمد اخباری. اصل آن جناب از بلدة نیشابور بود ولیکن در اکبر آباد هند قدم به عرصه هستی نهاد و چون به حد رشد رسید به جانب عتبات عالیات ابواب حرکت گشاد و در شریعت مرتبه اعلی داشت و در طریقت هم سلسله خود را به مهدیه می رسانید و به طریق اخبار و حدیث عمل می نمود. اجتهاد را بی پا و ظن در کلام خدا را خطا می دانست و علمای اصول را قدح و مذمت می کرد که انّ الظن لا یغنی عن الحق شی و ان بعض الظن اثم بنابراین علمای دین کینه او را در سینه داشتند و او را تکفیر و خلق را به اذیت وی می گماشتند. آن جناب چون توقف کربلا را کرب و بلا دید عازم عراق عجم گردید، به صحبت شهریار ایران حضرت اعلی فتحعلی شاه شتافت و در خدمت ظل الهی کمال عزت و احترام یافت و در دارالخلافه از وی کرامات و خوارق عادات به عرصه ظهور آمد یکی از آن جمله این که در آن هنگام اشپخدر سردار سپاه روس با خسرو سکندر کوس، کوس مخالفت می نواخت و از ظفر و شکست آذربایجان را ویران می ساخت جناب حاجی ملا محمد متعهد گردید که پس از مدت چهل روز در فلان ساعت سراسپخدر در دارالخلافه حاضر خواهد شد و پس از مدت مزبور آن چه مذکور ساخته بود کما هو حقّه به عرصه ظهور آمد. آری (فرد)

وی خبر دادی به فکر روشن و رأی منیر آن چه فردا منتقش گشتی بر الواح ضمیر
خلاصه کلام آن جناب مدت چهار سال در دارالخلافه در ظل رأیت حضرت اعلی مقام

فتح‌علیشاه □ ۲۸۵

داشت و لوای عزت و احترام می‌افراشت پس از آن اهل کینه و حسد چنان که گفته‌اند (فرد):

خدای نسل حسود از زمین براندازد اگر حسود نبودی جهان گلستان بود
طبع شهریاری را یاد به غیر دادند، مجتهدین نیز از عزت وی بنای شورش نهادند و
آن جناب دیگر بار ناچار روانه عراق عرب شد و در آن دیار به حکم و فتوای علمای اصول
یکی از آن جمله آقا سیدعلی آن جناب را با یک پسر و یک شاگرد شهید کردند و در
کاظمین نزدیک به قهوه‌خانه مدفون شد، رحمت الله علیه. در وقت شهادتش سن شریفش از
صد متجاوز بود و او قبل از وفات رساله‌ای [نوشت و در او وقایع شهادت را با تاریخ زمان
وفات خویش ثبت و مندرج ساخت.

حاجی محمدابراهیم خوئی، یکی از خلفای حسین علیشاه طیب الله ثراه و او را بر سر
صوفیان آذربایجان در تربیت حق عظیم است و مدت العمر بر مسند شیخ الاسلامی مقیم و
چون جامع کمالات صوری و معنوی بود حسب الحکم حضرت اعلی فتحعلی شاه به سفارت
روم مأمور شد و بعد از مدتی مراجعت و در سنه ۱۲۰۳ مخالفان دون آن برگزیده حضرت
بی چون را مسموم ساختند. تمت العرفا.

اسامی حکمای معاصر فتحعلی شاه

بدان که حکمای معاصر آن شهریار ذوالاقتدار بسیار بودند که هر یک یگانه روی
زمین و در حکمت (مصرع):

داغ حکمش توسن افلاک را نقش سرین

منجمله شیخ الشیوخ شیخ احمد لحسانی مؤلف «شرح زیارت جامعه» و «حیوة
النفس» و رسایل کثیره در رد شخصی از منکران توحید و کتابی هم در «توحید» و
«شرحی بر مشاعر ملاصدرا» و دیگر شیخ علی بن شیخ احمد لحسانی و خاتم الحکما
آخوند ملاعلی نوری مؤلف «رساله در نبوت رد بر شبهه پادری» که یکی از اهل فرنگ بود
و «حاشیه بر کتاب اسفار» ملاصدرا و دیگر ملاسمعیل اصفهانی مصنف «حاشیه بر
شوارق» و «حاشیه بر شرح تجرید».

اسامی علمای مشهور معاصر فتحعلی شاه.

علامه العصر آقا سیدعلی طباطبائی مؤلف شرح متعدده در فقه از آن جمله «شرح اکبر» و «شرح کبیر» [و] «شرح متوسط» [و] «شرح صغیر». و دیگر آقا سیدمهدی بحر العلوم مؤلف «وافیه در علم اصول» و «منظومه» و «مصایح» در فقه. جناب فضیلت مآب میرزا ابوالقاسم قمی اعلی الله درجاته مصنف «قوانین» در علم اصول و «غنائم» و «منهاج» و «سؤال و جواب در فقه» و «اصول الدین» در علم حکمت و کلام «معین الخواص مرشد العوام» ایضاً در فقه. و دیگر شهید ثالث میرزا مهدی خراسانی و شیخ جعفر نجفی مؤلف «کشف الغطاء» در فقه و «رساله در اصول». و آقا سید محمد طباطبائی ابن آقا سید علی مؤلف «مناهل» و «اکمال الاصلاح» در فقه و «مفاتیح الاصول» و «مسائل» در فن اصول. و دیگر سلطان العلماء حاجی محمد حسن امام الجمعه و الجماعة در اصفهان و آخوند ملامهدی ابن ملا ابوذر نراقی مؤلف «محرق القلوب» در مصائب اهل بیت و «تجريد الاصول» در فن اصول و «لوامع» در فقه. و ملا احمد نراقی پسر ملامهدی نراقی مؤلف «مصایح» و «اساس الاحکام» در علم اصول و «عوائد الايام» در قواعد کلیه فقه و اصول و «مستند الشیعه» در فقه و «مناهج الاصول» و «شرح تجريد» در اصول و «کتابی در اخلاق» و «سیف الامه» در نبوت، «رد بر شبهه پادری» که یکی از اهل فرنگ بود و «کشکول» در علوم متفرقه و «شرحی بر تورا» و «دیوانی در شعر». و آقا سید مهدی طباطبائی پسر آقا سیدعلی مزبور مؤلف «رساله ای در فقه» و «کتابی در اصول». و شریف العلماء آخوند ملا شریف مازندرانی مؤلف «کتابی در علم اصول» و «کتابی در علم فقه».

خلاصه کلام چون در زمان آن شاهنشاه جهان ایران چنان آبادان بود که دزد بدرقه کاروان شدی و گرگ مزدور شبان، مردمان در چنین آسایش به تحصیل کمالات مشغول شدند و شعرا و حکمای طبیعی و الهی و علما و معماران و نقاشان و خوش نویسان چندان بعمل آمدند که ذکر جمیع ایشان تفصیل سخنان است و نفرت مطالعه کنندگان. از خوشنویس مشهور نیز یکی میرزا زین العابدین کاشانی و دیگر آقا مهدی کتیه نویس طهرانی، هر یک در خط نستعلیق بی نظیر و در تحیر برتر از میر. این بود مجملی از احوال فتحعلی شاه قاجار و معاصرین آن شهریار یکی از هزار و اندکی از بسیار.



تبرستان
www.tabarestan.info

فصل چهارم

عباس میرزا نایب السلطنه



تبرستان

www.tabarestan.info



عباس میرزا نایب السلطنه

www.tabar.com

پنجم از سلاطین ذوالاقتدار از ایل جلیل قاجار الملک العادل و شهریار باذل دریا دل
(فرد)

حضرت عباس شاه آن که در ایوان ملک دست چه دریای او ذخیره گاه برد
ابن فتحعلی شاه، مدت عمر شریفش چهل و شش سال بود. در عنفوان جوانی به حکم
سلطانی به دارالخلافه طهران که مقرر خلافت بود مستقر سلطنت به حکومت قرار و استقرار
یافت، چون مدت هجده سال از عمر مبارکش گذشت و چنان که تجربه شد در هر جنگی
خلاق جهان رقه آن فتحنا لک فتحاً مبیناً بر سینه اش نوشت و در آن حال روس منحوس
در آذربایجان خروج کرده بودند و بر اورنگ صنم عروج حسب الحکم خسرو نیک پی
حضرت اعلی فتحعلی شاه آن شاهزاده با طنطنه به لقب نایب السلطنه ملقب آمد و مملکت
آذربایجان را که اقلیمی است وسیع و مملکتی است فسیح به وزارت میرزا بزرگ قایم مقام
به وی داد و تاج سلطنت آن دیار بر فرقهش نهاد. آری رفع غولان را خاتم سلیمان باید و
دفع دیوان را اسم رحمن و چون آن شهریار در مملکت آذربایجان کسواد العین فی
بیاضها قرار گرفت (فرد)

در معدلت آن چنان باز شد که گنجشگ هم خوابه باز شد
و رأی قضا اقتضای آن شهریار در عزل و نصب حکام ایران با اقتدار بود که هر که را
خواستی، توانستی و چهار سال قبل از آن که قدم از دایره هستی بیرون گذاشت حضرت

اعلی فتحعلی شاه مملکت کرمان و خراسان را به وی وا گذاشت و عنان عدل و داد در آن بلاد گشاد و خرمن فتنه را به تاراج داد، از همت وی و اقبال خسرو نامی سپاه نظامی پذیرفت و رعیت انتظامی، کار قوامی و ملتزمان رکاب مقامی. از جمله کارها که ایران را تازه کرد و نام ملک الملوک فتحعلی شاه را در هفت فلک بلند آوازه نظام جدید است که از همت وی پدید گردید و به فضیلتش آن است که در عهد سابق و زمان لاحق اعنی زمان پیشدادیان و کیان امور لشکرشان به نظام انتظام داشت چنان که از قول حکیم فردوسی طوسی که درباره آنها معتمد علیه است معلوم می شود و مجادلات آنها را به طریق نظام مرقوم می نماید و لفظ شیور را در چندین مکان مذکور و این رسم قابل در ایران متداول بود چون آفتاب یثرب و بطحا (رباعی)

امی لقبی کز انبیاء اعلم بود احمد نامی که سرور در عالم بود
به منطوق.

ما کان محمداً با احد من رجالکم ولکن رسول الله و خاتم النبیین
از مدینه طالع شد و از قدوم مبارکش شرع مبین شایع. چون از مکه متبر که هجرت فرمود و ساحت مدینه منوره را از انوار رخسار رشک فلک دوار ساخت، صحابه دین و پیروان حضرت خیر المرسلین کمر اجتهاد بطریق نظام به غزا و جهاد بستند و شیشه عمر مخالفین را شکستند (مصرع)

شاهد از خواهی جمال آفتاب

آیه کریمه ان الله يحب الذین یقاتلون فی سبیلہ صفاً کانهم بنیان مرصوص^۱
منصوص او است و بعد از فوت آن حضرت نیز چندی این رسم شایع بود و سلاطین طریق نظام را تابع، بدین سبب لشکر اسلام پادشاهان اطراف را منکوب کردند و ممالک ایشان را از فتنه جهان آشوب لگد کوب، شریعت غرا و امت بیضا رواج یافت و خرمن کفر به تاراج، پس از آن اهل ایران به امور نظام سستی آوردند و بدین سبب فتور تمام و شکستی در کارشان پدید آمد. اهل فرنگ در نزاع و جنگ این اساس را اقتباس کردند بدین سبب آنها قوی گردیدند و اینها ضعیف، آنها دلیر و اینها نحیف، تا در عهد سلطان حسین میرزای بایقرا، ملاحسین کاشفی واعظ طرح تفنگ که در اروپا و سایر قراال فرنگ دایر بود

به ایران نمونه آورد به تدریج می ساختند و می پرداختند. چون شاه اسمعیل صفوی از افق دولت طلوع کرد بنای کارش بر اخلاص و ارادت مریدان بود و مریدان کالمیت بین یدی الغسال در تصرف آن پادشاه بالاستقلال بودند، در این زمان حضرت نایب السلطنه به مضمون کل شی یرجع الی اصله قاعده قدیمه را ضمیمه ارادت صمیمه اهل ایران ساخت و بر دربار معدلت مدار شاهنشاهی عرضه داشت.

حسب الاشاره خسرو خدم برجیس معلمان قاعده دان از قرال فرانسه و انگلیس آورد، در مدت دو سال پانزده هزار سرباز قدر انداز در نظر مبارک جلوه ساز گردید. و دیگر از مخترعات آن حضرت ساختن تفنگ به رسم انگلیس و طریق روم و آن مرز و بوم است و دیگر ساختن توپ است که به استادی مستر لنزی ایلچی انگلیس اهالی آذربایجان این رسم قابل را حاصل نمودند و به اندک زمانی صد قبضه توپ جهان آشوب صخره کوب از کوره بیرون آمد و توپچیان قاعده دان برتر و بهتر از اهل فرنگ طریق توپ اندازی و رسم جنگ آموختند و خرمن عمر دشمنان را سوختند. و دیگر حضرت نایب السلطنه رسم های نیک و طریق به دل نزدیک در ایران رواج داد. از آن جمله رسم دارالطباعة که مشهور به باسمه خانه است و در اندک ساعت بی حد و چون کتب بی نهایت بیرون می آید و دیگر وضع چاپار خانه است که از دربار شهریار برای چاپار مواجی و اسبی جداگانه مقرر شود. چون که قبل از این، این نیز تحمیلی بر رعایا و برایا بود و دیگر طریق مهمان خانه است. خلاصه کرد گارخوش و رفتار دلکش آن شهریار نه چندان است که مجملی از مفصل و مختصری از مطول؛ بلکه از هزار یک و از بسیار اندک در این رساله نگنجد. و از وجود فایض الجود آن شهریار ویرانه های آذربایجان که دیوانه مسکن نگزیدی و در آن بیغوله اگر غول را راه عبور بود جان از بدنش دور می شد، چنان آباد گردید که بهشت جنان بر قدمش جبین سائید. من جمله از بناهای آن شهریار یکی قلعه عباس آباد است که آن خسرو با عدل و داد در یزد آباد نخجوان آن قلعه رفیع و حصار منیع را بنیاد نهاد (بیت)

باره کز رفعت برجش که نظاره شد آسمان را افسر زرین خور از سربله
و دیگر حصاری به حکم شهریاری در اردبیل در نهایت استحکام به طرح قلعه های
فرنگ ساخته گردید (مصراع)

که ز غیرت زده بر شیشه نه گردون سنگ

و دیگر قلعه خوی است که به حکم آن خسرو چاکر بهرام و استادی مهندسان سنماز

غلام آن قلعه در نهایت استحکام سر به غمام کشید و دشمن از گرفتنش طمع برید و دیگر حصارالنجیق که قلعه قزل ارسلان چنان که شیخ سعدی در بوستان گفته عبارت از آن است (نظم)

قزل ارسلان قلعه سخت داشت که گردن به الوند بر می فراشت
نه اندیشه از کس نه حاجت به هیچ چه زلف عروسان رهش بیج بیج
در آن هنگام چنان ویرانه بود که در آن مرز و بوزم مسکن دیوانه و بوم و حضرت
نایب السلطنه حصاری متین برای النجیق طرح افکنده و خندق عمیق برگردش کنده
(مصرع)

فرو شد به ماهی و بر شد به ماه

و دیگر تعمیر قلعه ایروان است و ساختن حصار تبریز و آن حضرت در اوجان قصری درست کرد که بر قصر جنان شکست آورد و آن شهریار فرزانه و آن خسرو یگانه در قریه میانه کاشانه بنیاد نهاد که با وجودش قصر خورنق افسانه است در میانه و خلعت پوشان در دو فرسنگی تبریز و باغ صفا و باغ شمال در حوالی تبریز به حکم آن خسرو بالاستقلال ساخته و پرداخته کردید و دیگر ریاطهای خراب ایران را آباد کرد و مترددین غمین را دلشاد. آنچه نویسم کم است و از کمیش دل پر غم (مصرع)
زین سخن بگذر که پانیش نیست

گفتار در وقایع و اتفاقات و واردات و تفصیلات مجادلات شهریار نامدار و
فریدون فلک اقتدار افراسیاب صولت اسفندیار شوکت حضرت نایب
السلطنه العلیا السلطان عباس شاه

از بدو عمر تا سنه ۱۲۴۹ هزار و دویست و چهل و نه که از این دار دون رست و به بهشت جاودان مقام جست بدان که در ایل جلیل قاجار دو طایفه را رتبه برتری و سروریست: اول آشاق باش و ثانی یخاری باش. طایفه یخاری باش را همیشه به تحریک بدپیشگان و منطوق الاقارب کالعقارب با طایفه آشاق باش کینه پیشه داشتند و اینها نیز به کینه آنها همت می گماشتند، چنان که مرقوم گردید و برخوانندگان معلوم و نواب فتحعلی خان که بزرگ طایفه آشاق باش بود به تحریک نادرشاه و حسب الحکم شاه طهماسب

عباس میرزا نایب السلطنه □ ۲۹۳

جمعی از یخاری باش لوای مخالفت افراختند و تیغ‌ها آختند و نواب محمدحسن خان نیز به قول حاجی لطف علی بیک آذر مؤلف «آتشکده» مهدی یخاری باش حرام‌زاده از دم تیغ آبدار آتش به خرمن عمر آن شهریار زده و شهریار نامدار السلطان حسینقلی خان والد بزرگوار حضرت اعلی فتحعلی شاه قاجار نیز به تحریک یخاری باش طایفه یموت بی شرم آن حضرت را به پیمانۀ شهادت سرگرم ساختند و السلطان محمدحسن خان هم در هنگام سلطنت میان یخاری باش تیغ بی دریغ نهاد. (مصرع)

همچو شمشیر قتل در بغداد

و نواب حسین قلی خان نیز به طریق اولی چون سریر سلطنت از فرّ قدوم شاه بزرگ آقا محمدخان رشک هفت آسمان شد آن حضرت بعد از استقلال در سلطنت دریافت نمود که نفاق میان طایفه باعث پریشانی و بی سامانی است قوله تعالی: ولا تنازعوا فتفشلوا و تذهب ریحکم^۱ به طایفه یخاری باش چنین خطاب فرمود. (فرد)

بیا که نوبت صلح است و دوستی و عنایت به شرط آن که بگوئیم از آنچه رفت حکایت کینه دیرینه را در سینه دور سازیم، نفاق را به وفاق و به اتفاق به تسخیر آفاق پردازیم (مصرع)

آری به اتفاق جهان می توان گرفت

اگر شما از ویرانی و هلاک یکدیگر مراد املاک ایران است و صاحب اختیاری خاک این سامان شما را در سلطنت از اندک و پیش شریک خویش می سازم تا سینه‌ها از کینه یکدیگر ریش نشود دختری از شما به حضرت اعلی فتحعلی شاه می دهم مولود مسعود مکه از کتم عدم به وجود آید تاج سلطنت بر فرقش فرود می آوریم. (مصرع)

تا بگوئید پس از من که بسر برد وفارا

بنابر آن دختر فتحعلی خان برادر جان محمدخان را به حضرت اعلی در ساعت خوش عقد مازجت بستند و شیشه نفاق را شکستند، بعد از چند گاه در روز چهارشنبه چهارم ماه ذی الحجة الحرام در سنه ۱۲۰۳ بعد از گذشتن سه ساعت از طول فجر نسیم لطف حکیم علی الاطلاق بر آفاق وزید حضرت نایب السلطنه العلیا السلطان عباس شاه از عدم قدم برداشت و پرتوافکن اقلیم وجود گردید و شاه بزرگ آقا محمدخان در هنگام رضیعت آن

۱. سورة انفال، آیه ۴۶.

حضرت را رقم ولیعهدی بمشت داد و انگشتر مشتری آسای نیابت سلطنت به انگشت؛ و چون بنحو مذکور اسم شاه بزرگ از دفتر هستی محو شد حضرت اعلی فتحعلی شاه بعد از جلوس میمنت مائوس لقبی که خاقان شهید داده او نیز افسر نیابت بر فرقش نهاده و به وزارت میرزا بزرگ قایم مقام در ری تکیه زن مسند کی شد. در سنه ۱۲۱۴ خسرو بهرام غلام حضرت علی فتحعلی شاه نایب السلطنه را به وزارت میرزا بزرگ قایم مقام و اتفاق نظام الدوله سلیمان خان قاجار و پانزده هزار ترکان رزمجوی و شیران هنر بر خوی (بیت)

همه را با رماح خطی شغل همه را با سیوف هندی کار به انتظام امور آذربایجان مأمور فرمودند و آن حضرت بعد از طی مراحل و قطع منازل با پلنگان فتنه خیز و شیران خونریز در تبریز متوقف آمدند. چون پلنگان رستم غلام و شیران خون آشام در کنام خویش آسایش و آرام گرفتند، شاهزاده چاکر بهرام عزیمت بام فرمود و چون جعفر قلی خان بعد از ارتحال برادرش حسین خان روی به ایالت بلد خوی آورد ولد خود را به درگان آسمان جاه ظل الله فتحعلی شاه فرستاد، متعهد خدمت و متقبل عبودیت شد. حضرت نایب السلطنه در آن هنگام برای صدق کلامش رقم قضا شیم به افتخارش نگاشت و به صحابت رسول مرسول داشت که اگر در قول خویش صادق و به عهد سابق هستی شیشه وفاق را به سنگ نفاق شکستی برسیدن نامه به خنگ بی تحمل و درنگ بنخیز (مصرع)

آب شادی بر آتش غم ریز

محرم حرم حضور گرد و به شمول الطاف گوناگون خرم و مسرور التفاتی که فوق مرتبه اش باشد البته از مصدر سلطنت صادر خواهد آمد، برخوی و اکثر آذربایجان قادر شوی، والا اگر به راهزنی نفس اماره به یک باره چاره از دست دادی و روی به کینه ما آوردی مهای جدال باش و آماده قتال. (فرد)

سرت را نخواهد همی تن ز جای میانجی کن اکنون که مرده است رای چون جعفر قلی خان آئینه ارادتش به یکباره از رنگ استکبار تیره بود و دیده عقیدتش بالمره از غبار انکار خیره، از طنطنه نایب السلطنه اندیشه نکرده و دیگر باره کینه آن حضرت را پیشه ساخت؛ لهذا ریشه کن اندیشه با تیشه شجاعت از بیشه هستی بر حضرت نایب السلطنه لازم آمد، از بام به جانب خوی عازم گشت. چون جعفر قلی خان از نزول شاهزاده والا گهر به آن بوم و بر باخبر شد، یکی از برادران خود را در قلعه خوی گذاشت

و خود به جمع آوری لشکر از اکراد بدنهاد یزیدی و سلماس و غیره همت گماشت. در این اوان قلعه هودر که یکی از قلاع متین آن سرزمین است و کمند هیچ یک از سلاطین بر بامش بنده نشده، در استحکام بنا سر به سپهر برین افراخته و دیده بان بروزش با دختران سپهر همرازی پیشه ساخته به استحکام حصار و امداد از جعفر قلی خان نابکار مطمئن گردیده از اطاعت شهریار سرپیچیده لهذا به حکم محکم السلطان عباس شاه توپ های قلعه کوب بر آن قوم شوم بستند و در اندک ساعت دلشان را خستند. پس از آن عساکر ظفر متأثر به عزم کشش و کوشش سر به سپهر برین صفت را بر سر کشیدند، برای یورش دامن زرین را بر کمر جمله به یک باره حمله آوردند و در یک لحظه متصرف شدند و تیغ آتشبار بر آنها نهادند. چون امور هودر به نیروی اقبال خسرو بحر و بر صورت انجام پذیرفت، حضرت نایب السلطنه به گوشمال جعفر قلی خان و اهالی خوی حرکت فرمود و جعفر قلی خان نابکار با پانزده هزار سوار جرّار نیزه گذار با جنود مسعود دچار آمد، ما بین خوی و سلماس در محلی موسوم به بیلقان، جعفر قلی خان را نایره بلا با نواب والا بالا گرفت. جوش و خروش نفیر و زفیر به فلک اثیر رسید، (بیت)

درفش درخشنده بالا گرفت سرنیزه اوج نرّیا گرفت
در دمی و ساعت کمی اکراد بدنهاد یزیدی و سلماس از سپاه خسرو گردون اساس
السلطان عباس شاه هراس برداشته و اساس و اثاث^۱ بگذاشته قرار را بدل به فرار اقبال به ادبار و به دیار فرار همت گماشته سپاه ظفر همراه یغما و غارت بی نهایت کردند. جعفر قلی خان پس از این شکست راه دیار ماکو را پیمود و حضرت نایب السلطنه در ساعت سعد به خوی نزول اجلال فرمود، پیر قلی خان شامیاتی را حاکم نمود، از آنجا با لشکر ظفر خیز بی اندازه و درد به خاک فرح انگیز تبریز نزول اجلال کرد و شجاعان لشکر که از سر گذشته بودند و اکثر از عسکر دشمن را کشته به حکم شهریار ذوالاقتدار فتحعلی شاه قاجار خلعت های زر تار پوشیدند و خمر بی خمار التفات و اعتبار نوشیدند و به حضرت نایب السلطنه حکم صادر آمد که بعد از انتظام مهام آذربایجان به شرف حضور مشرف گردد و او نیز آنچه شاهنشاه جهان حکم فرمود همان نمود.

گفتار در حرکت حضرت نایب السلطنه السلطان عباس شاه دیگر باره به سمت
آذربایجان در سنه ۱۲۱۵ و آن چه منشی قضا در آن سال رقم زده و بساط نشاط و
سور پر سرور آن حضرت فلک رفعت

اما چون حضرت نایب السلطنه بعد از فتوحات آذربایجان به دارالخلافه عطف عنان
کرد چون امور آن صفحات به خاطر خواه شاهنشاه انتظام نیافته دیگر باره حضرت نایب
السلطنه را با لشکر موفورتر از مار و مور به التزام خدمت سلیمان خان قاجار و ابراهیم خان
و رضاقلی خان قاجار و انتظام امور آن صفحات مامور فرمود. در این سفر خیریت اثر امور
نخجوان و برخی از مهمات آذربایجان انتظامی یافت و کار ایروان هم اندک نظامی پذیرفت
پس از آن به آستان بوس خسرو اسکندر کوس مشرف گردید و بعد از چند گاه در سنه
هزار و دویست و هفده حکم محکم خسرو عالم فتحعلی شاه به ممالک صادر آمد که اهل
ایران از خرد و کلان برای سور پر سرور السلطان عباس شاه در دارالخلافه حاضر شدند
پس از آن از ایل جلیل قاجار یگانه گوهر صدف عصمت و زیبا مخدره خدر عفوت بلیقس
زمان و خدیجه دوران فاطمه روزگار و رابعه پرهیزکار مریم طهارت انتساب و آسیه خدارت
مآب که زبان در وصفش چنین رطب اللسان است (عریه)

ولو كان النساء بمثل هذى فضلت النساء على الرجال
آنکه (نظم)

در زمان عفتش بی پرده ابراز حیاء غنچه دوشیزه در مهد چمن رو و انکرد
سرفرا گوش کنیزانش نیارست آورید لولو کافور و ش تا نام خود لالا نکرد
اعنی مهد علیا صبیّه مرضیه مقرب الخاقان و معتمد السلطان امیر الامراء العظام رکن الدوله
میرزا محمد خان بیگلر بیگی دارالخلافه طهران و والده معظمه هو السلطان الاعظم و الخاقان
الاعدل الاکرم زیده بنی آدم مالک رقاب امم ملک الملوک عالم مولی العرب و العجم
شاهنشاه جم جاه فلک دستگاه سیاره خدم ستاره حشم السلطان محمد شاه غازی را با شهریار
فلک اقتدار واسطه عقد ملک و ملت و ماشطه شاهد دین و دولت السلطان [عباس شاه^۱] در
ساعتی که ساعات سعد رهین او بود و سعود قرینات قرین او، عقد مهازجت بستند. گفتی

سیاوش با فرنگیس جلیس شد یا سلیمان با بلقیس انیس (فرد)
مانند دو گوهر به یکی رشته کشیدند در مجلس عقد آمد چون هر مس و والیس
در هفت شبانه روز که هر روزی جشن بهار داشت و هر شبی روشنی نهار (فرد)
بیران چنگ پشت و جوانان چنگ زلف در چنگ جام باده و در گوش بانگ چنگ
و زهره از آسمان (مصراع)

بیا افتادن ساقی به سر غلطیدن مینا

نظاره کنان و گردون به این بیت رطب اللسان (بیت)

ای عیش تو و بزم تو سور تو خرم می نوش درین عیش و درین بزم و درین سور
و حکم صادر آمد که محتسبان روزی دو سه گریبان میخواران که در میخانه بنده
پیرند نگیرند. و ابوالمعالی معتمدالدوله میرزا عبدالوهاب اصفهانی را در این باب
رساله ایست چون آنچه نویسم در مقابل وی چون ذره در برابر بیضا است و قطره در مقابل
دریا، دست از این مقاله برداشتم و رساله آن جناب رابی کم و زیاد نگاشتم.

الرساله هذه حکمت رخصت شراب نواب قمر رکاب نایب السلطنه عباس میرزا

شبى چون صباح صبحى ز دکان مایه فتوح و دمى چون رواح راح رسیدگان مفرح
روح در کنجى نشسته و دیده بر خواب غفلت بسته بودم نه بر سر از درد، دردانگیز شهوات
نفسانى خماری و نه بر خاطر از هوای گردآمیز تعلقات جسمانى غباری؛ نظری به کار
خویش کردم و روزگار پیش به خاطر آوردم با خود گفتم عمرى وادی تعب سپردى و
روزگارى رنج طلب بردى، در هر قدم منتظر مقدمى و در هر گام منتهز گامى بودى، از آن
چه سود و از این چه گشود. نه دمى از طلب آسودى و نه قدمى بر ساحت مراد سودى، یک
چندى بى علاقه گاهى در حجره تحریر ریاضى کرسى نشین حلقه تدریس و گاهى در پرده
تصور الهى وحدت بین تسبیح و تقدیس ناطقه را منطق منطقى آموختى و طبع را از طبیعى
طبع ها سوختى، از مشارق اشراق لامع و با مسالك شرع تابع و خلاف نشأتین را به صوف
تصوف جامع شدی، استخبار اخبار به استبصارى وافى کافى کردی و استفسار تفاسیر به
ضمیری بیضاوی صافی، سحرى نگذشت که در دعای بى اثرى از اشک خونین و آه
آتشینت رخساره خضاب و کف الخضیب در اضطراب نرفت و روزی نیامد که گوش پند

نیوشت، از سخن زاهدان بهره یاب و از نصایح جانگهاست دل درمندان در عذاب نبود. این طرفه که طرفه غافل نشست و از هیچ طرف طرفی برنبستی ندانم با این همه تک و پو محرمان حرم قدس بچه جرم چون مجرمانت در حریم حرمان نشانند و با این همه آمد و شد آشنایان خلوت یگانگی به کدام جنایت از جنابت چون بیگانگان رانند، از تلف عمر سلف دلتنگ و از ظلف^۱ علوم صلف^۲ با بخت خود در جنگ بودم ناگاه سروش غییم به گوش این نکته خواند و پیک قدسم به هوش این گفته رساند (بیت)

برآستان بنشین گر به خانه راهی نیست کجا روی که جز این آستان پناهی نیست
ولی در مجلس مستان جز می پرستان را راه نیست و از راز بیدلان جز دلدادگان آگاه
نه، برهان دور و تسلسل مسلسل گفتم و شنیدی؛ ولی از سلسال^۳ مهر سلسله مویان دوری
نکشیدی، حرفی به زبان بی زبانی نگفتم و رمزی از دفتر آشنائی نشنیدی. اکنون ورق ماسبق
بشوی و ازین ورق سبقی بجوی، ازین باده جامی نوش کن و هر چه دانی فراموش. آن گاه
در حریم حرم محرمی و دم قدسیان را همدم، پس از این بشارتم به جامی اشارت رفت
برگرفتم و گفتم (عریه)

شربت ولکن لامن الکاس اشرب طربت ولکن لامن الخمر اطرب
به دستیاری مستی از پابست هستی رستم و به جمع حق پرستان پیوستم، سرتاسر کون
را از این باده سرمست دیدم ولی بی خبر از مستی و جمله جهان را در دست نیستی یافتم؛
ولی با نهمت هستی به هر که دیدم در عین خاموشی ذکرش ورد زبان و به هر چه رسیدم در
بین فراموشی یادش مونس جان، هم مجلس افلاکیان از باده شوقش پرشور و هم محفل
خاکیان از پرتو مهرش پرنور، خمخانه سپهر را در گشاده دیدم، مجرّه چون پری پشت خم
در پیش خم ستاده، سیارگان را صلاهی باده داده ساقی دوران در پیمودن شراب چندان
شتاب داشت که درد و صاف باده یک ماهه را به ساغر ماه ریخته نور غره اش با کلف
آمیخت، عطارد را گوئی شراب ممزوج داد که به عادت دبیران، چون از نظر کمی برفت
مزاج دیگری گرفت، مشتری چون متاع زهد را خریداری ندید چون زاهدی در مجلس

۱. زنگوله

۲. خودپسندی و تکبر

۳. آب شیرین و روشن و گوارا

رندان لاحول زنان به کنجی خزید، مریخ از نیافتن باده کهن چون ترکان موکب شاه سریر خاش داشت و کیوان به رسم هندوان خرگاه دیده بر راه انتظار باز گذاشت، باده فروش چون مجلسیان باده نوش را از فقدان شراب در خروش دید از تحریک چون شهاب به تدبیر شراب آفتاب پرداخته یک چند خم مشرق را سر به خشت ظلمت انباشت، پس از زمانی به دستیاری نسیم سحری آستین از ساعد سیمین بر گرفته قدح زرین را از راح ریحانی لبریز و شمیم نسیم را از روایح آن مشکبیز کرد، ناهید که هرگز از اطراف خم باده جدا نیفتاده بود به مژده گوئی باده جویان از صبح صادق و شفق بریطی و بطی بر کنار و پیش گرفته در کنار افق آهنگ این ترانه ساخت (شعر)

بیا دور ساقی بگیریم جامی که دوران گردون نگرده به کامی
روشان از آن باده هنوز نوشیده به خواب مستی در حجاب مستوری چشم پوشیده
خفتند و طایران بوستان از آن پرده نوائی نشیده پرده طاقت و صبوری دریده گفتند (شعر):
سحر خفته بودند یاران دروغا که باد صبا داشت از وی پیامی
کهن پیر دیرسال دیروز گار چون قدحی پر از باده و اسباب نشاط آماده دید پیرانه سر
هوای جوانی نموده ساغر آفتاب را که تا آن زمان به اعتدال آورده بود خود بر گرفته به سر
کشید و شاهد روز را در بر عادت دیرینه جور و کینه از دست بداد و با آشنا و بیگانه به
عادت مستانه بنیاد مهربانی نهاد و از اثر آن باده در محفل مسدس جهات مربع نشینان
امهات تکیه زن چهار بالش کیفیات شدند و از ذوق آن مدام آبء سبعة به حرکات شوقی
دوان و اطفال موالید از پی یکدیگر دوان آمدند، مرا که هم از شراب دوشینه در سر شوری
و در خاطر سروری بود، پود بقای نشاطش را مستانه دعائی گفته چون به حالت خویششن
دیدم صحبت او گزیدم و گفتم (مصرع)

نازهشیری چه دیدی کاین چنین مست آمدی

بر غفلتم عتاب آورد و بدین بیتم جواب گفت (فرد)

رفت آن که باعث نقصان هوش بود امروز در فرزدن دانش مسلم است
عیش خلف خلافت، شرف شرافت، مصدر صدرات، مفخر فحامت، مهبّ موهبت،
معدن معدلت شاهزاده آزاده عباس میرزاست زاده الله تعالی شرفاً و مرا که یکی از دیرینه
بندگان آن آستانم، از مفتی خرد رخصت باده پادشاه زمان شاهنشاه جهان خاقان قیصر
غلام، جمشید خورشید جام، سایه آفتاب وجود آفتابی سایه اش جود آسمان بخت جوان

بخت، ملک سیرت، فلک سریر، مشتری بصیرت، مهر ضمیر قمرش مرعی در رکاب زحلش، حاجبی بر جناب تیرش، دبیری فصیح، زهره‌اش خادمی صبیح، وجودش بی‌هدایت و جودش بی‌نهایت، خشمش عفوانگیز، قهرش مهر‌آمیز، دستش زرافشان، تیغش سرافشان، پایمرد از دست رفتگان، دستگیر از پافتادگان، مسئول عطایش سؤال، مامول سخایش آمال، فضای ملکش وسعت فزا، ادای امرش احکام قضا، از پی عزم او شتاب، فلک از شرم رأی او حجاب، ملک در دشت جودش دریا سرابی از بحر جاهش گردون حبابی، دربار جودش نصاب کرم، دربار حکمش رقاب امم، قلم خشمش صرصر صریر رقم، عفوش اندک پذیر، شاهباز عطایش فاقه شکار صید، سخایش دل‌های فگار دست، ابر خصلش گهر ریز، تیغ آب مالش شرر خیز، ناوک تیرش پیوسته در تن اعدا صدرنشین، پایه قدرش به صدره برسدرد صدرگزین، ستون سنان جان ستانش خرگاه جهانبانی استوار داشته و بیستون خشمش خواب شیرین در چشم خسروان نگذاشته، حدت تیغش به حدی که پیوند مهر عاشقان از دلبران تواند برید، جذب کمندش چندان که زاهدان را به حلقه رندان تواند کشید، تیغش پر آب از آنست که قرارش در کف دریا است، تیرش در التهاب از این که پیوسته در دل اعدا، آفتاب بر فلک آبگون عکسی از ضمیرش چنان که در آب عکس آفتاب جوهر آبدار، شمشیرش بدان سان که در آئینه عکس امواج آب در معرض رزم‌سازی بر عارض سیه بختان، تیغش آفتابی ظلمت اندوز و در هنگامه ترک تازی بر دل تیره روزان، تیرش شهابی اثر سوز بر گرد آوردگاه گرد توسن تیز، گردش سحابی شهاب خیز و در عرصه جنگ خنگ بی‌درنگش برقی سحاب انگیز، هنگام اهتزاز تندباد غضبش اگر فلک فلک را حلمش لنگر نشدی ملک و ملک را غرقه موج فنا ساختی، و در التهاب شعله قهرش اگر ترشح سحاب رحمت آبی بر آتش خشم نزدی، از سمک تا به سماک سرتاسر این بحر اخضر گداختی. مزاج سلطنتش از امتزاج ارکان چهارگانه کرم و رأفت و غضب و سطوت حاصل، و ابطال بقای معتدل حقیقی به عدل تحقیقش باطل، کفی از بحر کفش که عرض ایادی دهد کفاف مسئلت ایادی فقر عالم امکان، و نمی از ترشح کرمش یمی که با زورق تخیل حاجات عالمی از آن عبور نتوان، از باران افضالش در کشت آمال بی‌برگان سبزه سوال روید، و سرعت قبولش در ادای مسئول بزرگ آسا، خرمن انتظار منتظران جوید. لاله باغ مکرمتش بی‌داغ انتظار، سرو آزاد بندگیش را پای در دل احرار، از اثر عدلش جهان چنان شد که از تابش ماه قصب آسیبی ندید، ثمر جودش در زمانه یکی

عباس میرزا نایب السلطنه □ ۳۰۱

آن بود که نهالی بی ثمر سر نکشید، نه بینی بر پیکر دلبران که ماه قصب در بر آورده و سرو ماه بر آورده، در دبستان فکرش از حیرت ابهام بدیهات فلاطون خم نشین، چنان نماید که جنینی در ظلمت رحم سرانگشت ابهام به لب دارد و در دارالسور مملکتش ظلم بی خانمان غریبی را ماند که جز رسم روستا ندیده از دهشت و حیرت پای جسارت به هیچ خانه نگذارد. گوهر کفش صدفی که بحرهای در میان دارد، سلسال طبعش بحری که گوهرها در بیان گذارد، گوهر موزون سخن را غواص خیال هنوز از بحر طبعش برنیاورده منظوم یابد. دیگر معانی بدیع از خلوت سرای فکر سخنوران به عقد نظم در نیامده به حجله مدحش شتابد، گذشتن سفینه سخن از بحر پرشور طبعش به شیرین کاری ملاح ملاحظ است، صحایف کلام الهام نظامش در ساحت فسیح مدینه معنی معجز فصاحت دولتش با نهایت تا ابد سرگران است، مدتش را تا بدایت ابد هم عنان، آسمان را اگر حرکت برقدر خویش نبودی با قدر روز افزونش همسری توانستی، بوستان را اگر آفت خزان نرسیدی با افق خلد خویش برابری جستی، به جز کلاه سروری کسی را با او سر همسری نیست، غیر از تاج خسروی دیگری را بر او لاف برتری نه، آسمان قطره آبی است که سقایان آستان قدش به زیر چکانده، زمین مشته غباری که فراشان بارگاه جاهش از ساحت آن رانده برکناری افشانده اند، نسیمی که از گلشن اقبالش وزد، هم غنچه دل دوستان شکفته و هم خارین خاطر دشمنان آشفته دارد. صرصری که از مهب موهبتش آید هم غبار ملال از خاطر هواخواهان پردازد و هم آتش دل مخالفان شعله ور سازد. در موسم بهاران گلشن پرگل از گلزار عنایتش مشته خاری، در هنگامه دی باد خزان از صرصر قهرش مستعاری اگر پرتوی از رایش با تابش شمس تافتی، دیده خفاش حوادث فردا را ابین من الامس یافتی. اگر صورت شراب و می به تصویر خروش درآید هیأت خم دم از افلاطونی زند، اگر پیکر کباب به عادت عنایت با دلسوختگان نظری نماید چوب شبان اثر ثعبانی کند، آبی در جویبار ریاض ملکش که پیکر بی ثبات حباب از آن حیات خضر یافته شرابی در جام لیلی و شان بزمش که در بر مستی آن عقل خردمند مجنون صفت به دریوزه هوشمندی شتافته، از آستان آسمان مثالش اقبال کجا رود که هرگز به جانی خوشتر از این نرسید و شاهد ملک به کام دیگری چرا شود که زیباتر از بخت جوانش ندیده، هر شام آسمان به زیور اختران خود را بیاراید که باشد شبی خادمان ایوانش به سوی نشیب نگرند، هر صبح رضوان پاس جنان از آن دارد که شاید حوران روزی بر فراز خلد ساحت ایوانش دیده از

طرف جنان بگذرند، مگر دیده گردون روزی به حسرت برپایه قصر جلالش دیده که هر صبح و شام بر سر این سودای خام روانست و یا نسیم بهار را شمیمی از لطفش به مشام دماغ رسیده که به سراغ آن از راغ به باغ و از شاخ به کاخ دوان است، اگر لاله نگون به بخت دشمنانش تشبه نجسته دلش پر خون و پرداغ از کجا است، اگر بید مجنون به هوای همدستی مخالفانش نرسته سرافکنده و بی ثمر چراست. دوشم با خرد در مدایح او سخنی می رفت، گفتم: نسیم بهار شمیمی از لطف او است. گفت: زنهار مگر ندیدی که غنچه تنگ دل است و سرو پای در گل، اگر زیب باغ از اثر خلق او است داغ بر دل لاله از چیست و چاک سینه گل از کیست؟ گفتم: اگر قدرش از سپهر جویم رواست. گفت: این بجز کوتاه نظری نیست. گفتم: اگر ذاتش عقل نخستین گویم سزااست. گفت: این همه بی خردی چیست؟ گفتم: سایه خداهش خوانم. گفتا تا سایه چه باشد؟ گفتم: از خدا جداش دانم. گفت: اگر شرک نباشد. چون خردم چنین گوید وادی بی پایان مدحش به چه نیرو سپارم همان به که وصفش در عهده زبان عجز و بیان خموشی گذارم همین جسارتم بس که نامش به زبان آرم و هوای سلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان ابوالفتح و العلی السلطان فتحعلی شاه قاجار خلدالله ملکه (فرد):

از حسب تا بنگری برتر ز برتر می رود و ز نسب تا بشمیری سلطان به سلطان می رسد
سعی الله مدته بمدامه الدوام و اسقاء مدی الادوار بکاس المرام اگر در سر هوای می پرستی داشتی صرصر خزان پای جسارت بر سر شاخ رزان نگذاشتی و اگر خروش قدح اقتداح را ح نمودی علی الصبح شریعت الی الرواح مدام از کف صباح مباح بودی همتش تا بجائی که به هوای باده نیز دست طلب در بر ساقی نگشاده و رحمتش تا به حدی که بریختن خونریزان هم رضا نداد و خروش دشمن باده افتاد، چنانچه باده دشمن هوش و ساغر از دستش همان دید که سبچه از کف می فروش. ولی از آن جا که در هر سری هوایی و یا هر خاطری اقتضائی است و درین سور پر سرور از نزدیک و دور مردم مؤالف و مخالف از اصفهان تا شیراز و از عراق تا حجاز و [از] نشابور تا ماوراءالنهر بلکه از هر مملکت و شهر در آستان راستان تو از دستان سازی قانون نشاط را همدستان آمدند دستوری رفت که هر سری با سودای کسی و هر کسی با هوسی که هست سرخویش گیرد به کیش خویش، آئین عیش و سرور پیش، اگر احیاناً زاهدی از سبچه و سجاده ملول و از خودنمایی و خویشتن ستائی عدول، واعظان بوالفضول بی ملامت و نصیحتی به صحبت

عباس میرزا نایب السلطنه □ ۳۰۳

رندانش گذارند و اگر نعوذ بالله رندی می پرست دل بر ترک مستی بسته سرخوشتن پرستی دارد، رندان مست دست از دامنش بدارند و گریبانش به دست زاهدان سپارند. ساز طرب ساز شد و در میخانه ها باز، الحمدالله از جمیع مستان و حلقه می پرستان کسی گرد رندان خود پرست نگشت ولی از هر طرف زاهدی دل بر سرمستی از دست داده از مشرب صافی می گفت (فرد)

من این عمل که به محشر به هیچ می نخرندش چرا به باده فروشی به جرعه نفروشم
پنبه که در دهان صراحی بود به گوش نصیحت نبوش دادند و عقده ای که از زبان
چنگ گشود بر لب حریفان غماز نهادند، گفתי ساغر باده لعل گون چون گونه خویان از
حیا افروخت کانهها جمره فی خذخنجل و یا شراب خونین از دیده عاشقان ترشح آموخت
کانهها دمه من عین مهجور دشمنان کهن چون یاران نورسیده به صحبت هم پیوستند و
دوستان نوگزیده چون دشمنان دیرین دمی بی یاد هم نشستند، در هر کناری سری در
کنار یاری و دستی در میان نگاری، جز غم که پا در میان کاری نگذاشت و بر هر
رهگذاری دستی به دست مستی و دامن مستی به دستی، همین ستم بود که سر به گریبان
داشت پس از یک دو هفته که برین قیاس بر تمامی عوام و خواص به عیش و نشاط و سرور
و انبساط گذشت باز از درگاه آسمان جاه که در حقیقت حریمش شارع شریعت و طریقتش
مسلك طریقت است امر شد تا می فروشان در میخانه ها بستند و زاهدان به فراغ بال بر در
دکان خودفروشی نشستند، دردی کشان مصطبه نکته دانی دانند و ازین نکته غافل نمانند
که برین پادشاه آگاه که پیر خرد در پیش دانشش کودک دبستان و افعال حکیمان روشن
روان مانند اطوار مستان است نسبت امری بی مصلحت و حکمی بی حکمت نتوان داد. در
این رخصت نیز قطع نظر از مصالح ملکی و فواید مملکتی که بیان آن نه در خور ما
بندگان است دو فایده شرعی حاصل آمد که هر که بر سر از شراب بی خمار دانش اثری و
در سر با درد کشان باده تحقیق سری دارد از آن غافل نخواهد بود این معنی ثابت است که
کمال عبادت و ظهور اطاعت در حالت استطاعت و قدرت بر معصیت باشد و هر که را غبار
شهوتی دامنگیر ضمیر است اگر احترازش از مناهی نه از پی پاس ناموس حکم الهی؛ بلکه
برای ننگ و نام و ملامت انام است به مفاد الریا شرک مشرک بلکه کسی که از حضرت
خالق شرم نیارد و از مخلوقی چند اندیشه دارد به کیش اهل یقین کافر. پس بر حکم
پادشاه داد گر دو اثر مترتب شد آنان که منکر باده از انکار زاهدان بودند از حجاب کفر و

شراک شرک رستند و کسانی که با رخصت پادشاهی و قدرت بر ملاهی اقدام بدان ننمودند به ارباب یقین و عباد متقین پیوستند و بالجمله هر که جرعه‌ای جز باده نوشید مسلمان شد و هر که چشم از مستی دو روزه پوشید کامل در ایمان تا صهبای مهر و ساغر ماه مدام به جام و کام دوران است دوران ماه و مهر به کامش باد و باده اقبال و مرام در جام (فرد)

غم دور همی ز خاطرش باد پیوسته نشاط بر درش باد
انتهی کلامه

گفتار در حرکت حضرت نایب السلطنه در سنه ۱۲۱۹ هزار و دویست و نوزده بار
سیم به سمت آذربایجان و جدال و قتال آن خسرو میمنت مأنوس با روس منحوس و
آنچه از گردش فلک آبنوس به عرصه ظهور آمد

اما چون حضرت نایب السلطنه را عروس مراد هم آغوش شد و باده عیش و نوش،
چون آتش فتنه آذربایجان هنوز خاموش نگشته و محمدخان ایروانی از جور بی پایان به اهل
ایروان جمعی را بسته و بعضی را کشته و تخم ظلم در آن صفحات کشته، خسرو فرشته
سرشته حضرت اعلی فتحعلی شاه برای کم شدن تعدی محمدخان و دفع الم و غم اهالی
آذربایجان و منطوق لاتشتی الآ و قد تثلت میرزا محمد شفیع صدراعظم و اعتضاد الدوله
سلیمان خان قاجار و مهدی قلی خان قوانلو قاجار و مهدی قلی خان دولو قاجار و رضاقلی
خان قاجار و پیر قلی خان قاجار و علی خان قاجار و نجف خان قاجار و الله ویردی خان
قاجار و سی هزار سوار جرار نیزه گذار که در روزگار، روزگار را بر آنها زیان در تحسین
بود و گردون بر آن گردان در آفرین، ملتزم رکاب ظفر انتساب شهریار فلک اقتدار
السلطان عباس شاه ساخت و او نیز با لشکر خونریز به سمت تبریز لوای ظفر برافراخت
(مصرع)

هر کجا تو می روی طالع پیایی می رود

در منزل اول زره داودی عمل که از تولی خان ابن چنگیز خان در خزینه عامره یادگار
بود برای آن شهریار انعام رفت و در اواخر ذی الحجه به سمت آذربایجان حرکت فرما و
لوای ظفر نگار در آن دیار شقه گشا گردید. بعد از احضار حکام و فراغت از انعام و اکرام

در باطن برای دفع سرکشی محمدخان و در ظاهر به خواهش ایشان به جانب ایروان روان گردید.

گفتار در مجملی از احوالات روس

بدان که از رجوع به کتب معتبره که محل اعتماد است و جای اعتقاد چنین مستفاد می گردد که طایفه روس از نسل روس نام پسر چهارم یافت ابن نوحند و مملکت روس داخل فرنگستان است و در آغاز نسبت سایر قرال استقلال نداشتند و لقب پادشاهان ایشان راست چنان که سلاطین چین را خاقان و فغفور و از مغرب زمین مولی، در ترکستان خان خوانند، در هند رای و در ایران پادشاه دانند و در روم قیصر و خاندگار [خداوند گار] و در مملکت ایغور سلاطین خود را یدی قوت نامند و در قراخا گورخان ولی اینک لقب ایشان امپراطور است که ترجمه از شاهنشاه باشد و محدثین بنی الاصفهر که در حدیث نبوی وارد شده تاویل از این طایفه می کنند.

خلاصه چنان که در تواریخ مسطور است روس منحوس با اسکندر فیلقوس کوس مجادله نواختند و سپاه روم روس را منهزم ساختند پس از آن دیگر بگرد ممالک ایران نگشتند با یکدیگر تخم نفاق کشتند و چنگیزخان و امیر تیمور گورکانی هر دو در مملکت روس علم سلطنت افراشتند و نهایت استقلال داشتند و در هنگام استیلای افغان بر ایران و اغتشاش آن اوان به حکم سلطان روس و دستیاری رشتی چند کشتی از آن قوم منحوس در رشت فرود آمدند، پس از آن از پریشانی ایران از باب الابواب دربند جمیع دارالمرز را به حیطة تصرف در آوردند. چون نادرشاه کلاه کیانی به ذروه فلک سود ایشان را منهزم نمود و در عهد خاقان سعید و السلطان الشهید آقامحمدخان نظر به توسل مرتضی قلی خان برادر آن حضرت و ارکلی خان والی تفلیس به دولت روس در هنگامی که شاه بزرگ به تسخیر خراسان مشغول بود، قزل ایاغ که یکی از سرداران روس بود با چهل هزار پیاده عازم ایران شد، شهر دربند را متصرف گردید و عنان سمند به صحرای مغان کشید در آن مکان به محض استماع رسیدن طنطنه خاقان سعید السلطان الشهید هراس شدید پدید آورد عازم روس گردید و در آن اوان ارکلی خان روی به عالم بقا نهاد و مابین فرزندان نقراری پدید آمد، اسکندر میرزا به دولت ایران شتافت، نوازش و احسان یافت و گرگین خان صفحه مسلمانی را شست به دولت روس توسل جست. بنابراین اسکندر پاولیچ

سلطان روس یکی از وزرای با عقل و رأی خود را که موسوم به سیستانلو [سیسیانوف] و در ایران مشهور به اشپخدر [اشپخدر] بود که ترجمه سپهسالار باشد روانه تفلیس و گرجستان ساخت و چون اشپخدر به اکثر گرجستان پرداخت و علم استقلال برافراشت در ماه رمضان سنه ۱۲۱۸ به تسخیر گنجه قدم رنجه داشت و پنجه در پنجه جوادخان قاجار حاکم آن دیار گذاشت و او نیز از شهریار دادار قاجار استعانت جست. اگر چه حضرت شاهنشاهی سپاهی به دفع گمراهی اشپخدر مقرر داشت نظر به بعد مسافت مؤثر نیفتاد، سوای سعید بیک یوزباشی که برسبیل چاپاری خود را به قلعه رسانید دیگری وارد نگردید. خلاصه اشپخدر بعد از تمکن در گنجه به سبب مخالفت نصیب بیک شمس دانلو و ارامنه گنجه در غره شوال در نهایت استقلال به یورش اقدام برده آنها نیز به کوشش پای ثبات افشوده (بیت)

زهر سوسوی رزم بردند دست هم آنها هم اینها ز بالا و پست بالاخره جوادخان با یک پسر از دست آن مردود پلید شهید گردید، آن بلد به تصرف اشپخدر درآمد و اهل گنجه از شکنجه روسیه در رنجه شدند و اشپخدر بعد از این فتح از کبر و نخوت سر به ابر کشانید و کار به جایی رسانید که نامه‌های چند به صحابت نوند به حکام قرا باغ و ایروان فرستاد، هر یک را وعده و وعید داد و حضرت اعلی فتحعلی شاه چنان که مرقوم شد بعد از استماع مخالفت آن گروه انبوه شاهزاده فریدون شکوه نواب نایب السلطنه روانه فرمود و او نیز بعد از حرکت از تبریز قلعه ایروان را احاطه نمود.

گفتار در مأمور داشتن حضرت نایب السلطنه مهدیقلی خان را به کوچانیدن ایلات ایروان و مجادلات با اشپخدر و تفصیلات آن اوان

اما چون لوای ظفر آرای حضرت نایب السلطنه پرتوافکن ساحت ایروان شد، محمدخان محصور گردید و عساکر ظفر مآثر به محاصره مأمور و محمدخان کیفیت به اشپخدر نگاشت. پس از آن حضرت نایب السلطنه معین الدوله مهدیقلی خان دولو را با شش هزار فارس کمیت قارص مقرر داشتند که ایلات و احشامات آن صفحات را اول به نوید مراحم بی کران امیدوار ساخته و به دستیاری پاشایان روم ایشان را کوچانیده و به اردو رسانیده والا اگر فکر دیگر دارند و سر به اطاعت نیارند با ایشان معامله را به دم شمشیر آتشبار گذارد و توپ اژدر در (مصراع)

آتش بخار چون گذرد آن چنان گذر

و مهدیقلی خان بعد از وصول پاشایان حسب الحکم خسرو گردون مناص به طریق صدق و اخلاص پیش آمده ایل کنگرلو و ایل جلیل قاجار را بالتمام کوچانیده با انعام و اموال و اغنام به تصرف مهدیقلی خان داده و ایشان را رانده عازم ایروان بود که در محال پلنگ اشپخدر [اشپخدر] با بیست و پنج هزار لشکر و سی عراده توپ با وی دچار آمد. مهدیقلی خان را هفتصد سوار حاضر بود، ناچار پای ثبات افشوده تا ایلات و احشامات جمع شدند و اشپخدر چون چنین دید به جانب ایروان روان گردید. در هجدهم شهر ربیع الاول وارد حوالی اوچ کلیسیا که واقع در سه فرسنگی ایروان است شد و جمعی از روسیه چنین پنداشتند که اوچ کلیسیا از مردان شیرآسا خالی است و بدان جانب قدم گذاشتند. جمعی از پیادگان لشکر که حافظ آن مکان بودند از دهان تفنگ تگرگ آتش بر آن قوم بی دین گشادند، چند نفر را مجروح و چند تن را بی روح کردند. قراولان لشکر کیفیت را به عرض حضرت نایب السلطنه رسانیدند و آن حضرت علیقلی خان شاهسون را با ابواب جمعی مقرر داشت که در حوالی اوچ کلیسیا در کمین کین بوده که مبادا در آن شب گرگان روس و دیوان شמוש به اردوی فلک شکوه خطری رسانند (بیت)

چه فردا برآید بلند آفتاب من و گرز میدان افراسیاب
صبح آن روز که آفتاب جهان افروز را از افق گردون بیرون آمد گردان از جای برخاستند و اسباب رزم آراستند از خروش کوس و آوای نای ولوله در چرخ برین و زلزله در اجزای زمین افتاد و اشپخدر سردار روس در حوالی اوچ کلیسیا از ملاحظه طنطنه حضرت نایب السلطنه سپاه روس را دوست قدم از یکدیگر فاصله سه تیپ ترتیب داد و در هر یک توپخانه رعد نشانه نهاد. چون برای مقابله صفوف متقارب شد و به اقتضای مجادله سیوف متضارب (نظم)

شد از هر دو سو آتش رزم نیز نمودار شد هر زمان رستخیز
ز هر سوی رزم بردند دست هم آنها هم اینها ز بالا و پست
به شمشیر نیزه به چاچی کمان هم آنها هم اینها زمان تازمان
همه رزم جستند و کین بوختند تن و درع برهم همی دوختند

بعد از آن که از صهیل رعد نوای توسنان و بریقا برق^۱ آسای تیغ و سنان و ثبات دو

لشکر زمین ثابت سیار شد و آسمان سیار ثابت، حسب الاشاره حضرت نایب السلطنه فوج شاهسون و خواجه وند و عبدالملکی با جمعی دیگر بر یکی از [سه] تیپ روسیه که به طریق حصار آراسته بودند حمله‌ور گردیدند. سپاه روس را که فرار در لغت ایشان به معنای قرار است و هزیمت به معنی عزیمت از طنطنه سپاه منصور نفخ فی الصور فجمعنا هم جمعاً آنچه خواستند پای ثبات فشارند نتوانستند در هم و بر هم خورده به دو قلعه دیگر پناه برده جمعی قتل شدند و برخی در ظل کمند گرفتاری ذلیل عساکر ظفر مآثر، سیصد نیزه سر به نظر کیمیا اثر شاهزاده والا گهر رسانیدند. خلاصه از صبح تا مساءً از بام تا شام دو لشکر در تعب جدال بودند، چون خسرو نیمروز به خلوت خانه مغرب متمایل شد و پرده ظلام در پیش دیده اولوالابصار حایل، شیران خون آشام و پلنگان رستم غلام دست از جنگ کشیدند و به کنام خویش آرمیدند. خلاصه سه روز دو لشکر را ستیز بود و آتش رزم چون شاهد فتح از هیچ طرف رخ نمود، دو لشکر چندی برای تهیه و تدارک ناوک و سنانک در مقام خویش آسودند.

گفتار در اطاعت نمودن امیرالامراء العظام محمدخان ابروانی به حضرت سلطانی و جدال روسیه و سایر وقایع

بدان که محمدخان ابروانی عبد و عبید این دولت ابد مدت جاوید عدت بود و از جانب سلطانی به حکومت ایروان و حکمرانی ایروان مشغول و او را بعد از اقتدار بر آن دیار بدین خیال محال بر آمد که اینک سپاه روس منحوس با خسرو سکندر کوس، کوس مخالفت می‌زنند و جدال روس با آن‌ها حکایت باد و پشه است بدین سبب تخم مخالفت در زمین دل کاشته و حق نمک را کان لم یکن انگاشته چون در محاربه مذکور به محک تجربه سنجید و دید (مصرع)

خود غلط بود آنچه ما پنداشته

نه چنین است بلکه به عکس این از خواب پندار بیدار گشت و از سکر غرور هشیار، نادم و پشیمان شد و پشت دست به دندان گرفت، بعد از ندامت گردن به طوق اطاعت درآورد و برای اطمینان خویش از مقیمان فلک پایه ملک مایه مستدعی قدوم وزیر بی نظیر آصف آن حضرت میرزا محمد شفیع صدر اعظم گردید و حسب التمنای او صدراعظم را

حضرت نایب السلطنه به ورود قلعه مرخص فرمود و جناب وزارت مآب بعد از ورود به حصار محمدخان قاجار را که با سلطان دادار قاجار نرد مخالفت باخته از مراجع شهریار ذوالاقتدار امیدوار ساخته و از ششدر تحیزش بیرون آورد، پس از ورود او به اردو محمدخان پسر خود را با پیشکش نمایان به خدمت نایب السلطنه ارسال و متعهد خدمات و جانفشانی‌ها شد و اشیخدر از سازش نایب السلطنه به محمدخان و نوزاش اهالی ایروان مانند بنات النعش سرگردان شد و خاطر مجموعش پریشان، بنا را بر حيله و تزویر گذاشت و حضرت نایب السلطنه در منزل قرخ بلاغ مسکن داشت اشیخدر علی الغفله از راه دره که فاصله میان ایشان در اردوی فلک شکوه بود برآمد، چون عساکر ظفر مآثر از این خبر استحضار نداشتند قومی در خیمه خویش مشغول خواب و جمعی در صحرا به چراندن دواب. حضرت نایب السلطنه آن چه دسترس بود از سواره و پیاده جمع آورده در کنار اردو با آن گروه انبوه جنگ نمود و از دود توپ و تفنگ دیده خورشید خیره شد و زمان و زمین تیره، بالاخره سپاه روس چیره دستی کرده بر لشکر اسلام شکستی آوردند و بعضی از سواران قزاق و شمس دانلو [شمس الدین لو] که به آن حضرت پناه آورده بودند دست به یغما گشودند. خلاصه اردوی معلا به تاراج افواج داخل و خارج رفت. بنابراین به طرف شرقی ایروان روان و صدرک که دهی است در آن مکان توقف فرمودند و چاپاری به دربار شهریاری ارسال داشت وقایع را به تفصیل نگاشت.

گفتار در اطلاع خسرو بهرام غلام در چمن سلطانیه از شکست لشکر اسلام و گردیدن صفحه آذربایجان مضرب خیام ظفر احتشام

اما چون حضرت نایب السلطنه کیفیت جدال را به تفصیل اعلام داشت و در آن ایام لوای ظفر آرای دارای جهان در چمن سلطانیه سر به آسمان برافراشت، بعد از اطلاع عاکفان در گاه سپهر پناه از نزاع آن سپاه گمراه مقرب السلطانی اسمعیل بیگ دامغانی را با لشکر خراسانی مقدمه الجیش ساخت، پس از آن با همان عساکر ظفر مآثر که در اردوی فلک شکوه حاضر بود به جانب آذربایجان لوای ظفر برافراخت بعد از طی مراحل از ارس به خیال قتال روس فرس گذرانید و اردوی نایب السلطنه را از فرّ قدوم خود رشک فلک گردانید و حضرت نایب السلطنه در حضور شهریار نامدار کمر همت به کارزار روس بسته

و سپاهی شایسته آراسته و به اسم یزک برخاسته و موکب خسرو بالاستقلال نیز از دنبال با نصرت و اقبال روان آمد. چون لشکر اسلام با آن سپاه بد ایام نزدیک شدند روس منحوس جمع سنگرها را گذاشته و لوای حرب برافراشته (نظم)

دهاده برآمد ز هر دو سپاه جهان گشت از نعل اسبان سپاه
ز کشته در آن دشت و آوردگاه سرو دست و پا بود و تیغ و کلاه
از بارقه شمشیر صاعقه بار لشکر شهریار جمعی از روس از این دارالفرار گذشتند و
قومی گرفتار گشتند، از بام تا شام تخم آتشین بر یکدیگر کشتند، چون سلطان زنگ
عروس جهان را تنگ در بغل کشید سپاه روس کوس مراجعت نواختند و علم آسایش
افراختند و غازیان اسلام که مفاد جاهدوا فی سبیل الله باموالهم و انفسهم^۱ بودند دست از
جدال برداشتند و قدم به آرامگاه گذاشتند (فرد)

دورویه سپه پاس برداشتند مگس گرد خرگاه نگذاشتند
و نظر به کثرت ارامنه در حصار ایروان و معامله جوادخان گنجه، کار بر محمدخان
قاجار غامضه و از پی دفع عارضه بر چاکران دربار خلافت مدار عرضه داشت که اگر رأی
قضا اقتضای ظل الهی قرار گیرد برای چاره کار جمعی از پیادگان لشکر را به حفظ برج و
باره مقرر دارد دیگر کس به گرد ما نخواهد گشت والا (مصرع)

کار رفت از دست و آب از سرگذشت

(نظم)

گردون گشاده چشم و زمانه نهاده گوش هر حکم را که رأی تو امضا کند همی
مسئولش در حضرت فریدون به اجابت مقرون شد جمعی را حافظ آن بلد ساخت و
چون سپاه روس را در جنگ مذکور از دست لشکر اسلام رخ از اشک گلگون بود و دل پر
خون به مفاد الحرب خدعة بنا را بر حيله و خدعه نهادند (فرد)

شبسی چون شبه روی شسته به قیر نه بهرام پیدا نه کیوان نه تیر
با فوجی از پیاده و چند عراده توپ عزیمت شبیخون اردوی همایون کردند و در آن
شب از جانب خسرو فلک پایه ملک مایه حسن خان قولر آقاسی را لوای تلایه بر کردار در
سایه انداخته چون مردی زیرک و دانا بود و بر عاقبت امور بینا مکر و تزویر و فکر و تدبیر

آن قوم شوم را دانست و امور اردو را آنچه توانست استحکام داد و روی به طلایه نهاد و چون سپاه روس از مکان اردوی همایون استحضار نداشتند در آن شب تیره با دیده خیره پیرامون کوه و هامون گشتند (فرد)

چون گوهر صبح صبحگاهی بنمود سپیدی از سیاهی سپاهی که از روس مقرر گردیدند اردوی شاهنشاهی را دیدند دست افسوس بر سر زدند و از حیات مأیوس شدند و در آن حال بزرگان لشکر کیفیت را به عرض مبارک رسانیدند و حسب الحکم خسرو گردون جناب عساکر ظفر مآب کمند ستیز را تاب و شمشیر خونریز را آب داده روی به آن قوم نهاده عازم حرب گشتند، بعضی را بستند و جمعی را کشتند (بیت)

باز به منقار عنف باز کبوتر گرفت شیر به چنگال قهر گردن آهو شکست اکثر ایشان لباس فنا پوشیدند و باقی آنها که از ساقی سیف راح مرگ ننوشتند (مصرع)

گسته عنان و شکسته سنان

به مکان خویش خروشیدند، از بس که از ضرب شمشیر خسرو جهانگیر سایه اخص الهی و نور مشخص خدائی فتحعلی شاه قاجار که سیف الله المسلول بود در محاربات مذکور از روس منحوس مقتول آمد. اسباب چاره‌شان بی‌چه و چون مفقود شد و راه خروج و دخولشان به یکباره به اردوی همایون مسدود و جمعی کثیر از ارباب معاملات گرجستان و تجار تفلیس با نقود و ظروف و فوجی از سپاه روس عازم وطن مالوف بودند به علیقلی خان قاجار و علیقلی خان شاهسون قراولان اردوی فلک شکوه دچار شدند و لوای کارزار برپای گردید از دو فریق تیر و تیغ به طریق باران از تیره میخ در آن میدان فرو ریخت و لشکر اسلام خونشان را ریختند و خاک آنها را بیختند و سپاه روس چون راه گریز ندیدند بالمره گرفتار گردیدند و چون به اردوی همایون قدم گذاشتند بعضی از ایشان که در سلک مه رویان و سرو قدان انتظام داشتند (لمؤلفه)

هر که چنان روی دید، عاشق و دیوانه شد بذل دل و مال و جان، جمله به یک جا نمود چشم دلاویزشان، از مدد زلف رخ کشور دل‌ها گرفت، غارت جانها نمود مقبول نظر کیمیا اثر افتاد و در سلک غلامان خاص اختصاص داد و جمعی از سپاه روس در محال پنبک ایروان به محکمه سخت رخت کشیده بودند از گرجستان آزوقه به آن

جا و از آن جا به اردوی ایشان حمل و نقل می شد بنآء علی هذا حضرت اعلی پیر قلی خان را با فوجی از شیران به دفع و رفع آن گمراهان مأمور داشت و روسیه آن جا بعد از استحضار، اسپخدر را از ماجرا اخبار و آن نابکار فوجی از لشکر دلیر را مشهور به یکیر که اشجع از سایر سالدات بودند به استمداد ساکنین پنبک روانه نمود و خسرو فرزانه نیز علیقلی خان شاهسون را به امداد پیر قلی خان روانه ساخت و علیقلی خان سمند را به تعجیل نزد پیر قلی خان تاخت و حسب الحکم اقدس از پیش و پس شتافتند و روسیه را در میان پنبک و ایروان دریافتند و به منطوق خذوهم و احصروهم واقعدو الهم کل مرصد^۱ تیغ ها افراختند و بدان قوم شوم تاختند یک تن جان بدر نبردند جمعی روی به وادی بوار گذاشتند و بعضی گرفتار گشتند و بعد از آن که چهار هزار کس از لشکر اسپخدر از دست لشکر مسعود نابود شد از ایروان کوچ کرده عازم تغلیس گردیدند و محمدخان قاجار و کلب علی کنگرلو به خاک بوس خسرو سکندر کوس مشرف شدند و حضرت اعلی ایروان را کماکان به محمدخان التفات کرد و تومان نجوان را با ایل کنگرلو به کلب علی خان عنایت فرمود و پسر محمدخان ملتزم رکاب ظفر آیت شد و از آنجا اردوی همایون کوچ کرده از راه تبریز عزیمت دارالخلافه فرمودند. (نظم)

نهاد غاشیه خورشید بر دوش	رکابش کرده مه را حلقه در گوش
درفش کاویانی بر سر شاه	چه لختی ابرگویی بر سرماه
دهان دورباش از خنده می سفت	فلک را دورباش از دور می گفت

گفتار در مأمور داشتن حضرت اعلی نایب السلطنه را در سال نیکو فال هزار و دویست و بیست بار دیگر به سمت آذربایجان و مجادلات آن زمان

چون در سال قبل قوم شوم روس به یک باره معدوم نشده بود در این سال نیکو فال خسرو خدم برجیس می خواستند خود به نفس نفیس عازم مجاهده شوند^۲ و حضرت نایب السلطنه متوقف دارالخلافه. السلطان عباس شاه غازی براین مطلب راضی نشد و به طریق سال

۱. سورة التوبه، آیه ۵

۲. متن: شود

عباس میرزا نایب السلطنه □ ۳۱۳

ماضی بایلان مغازی از لشکر ترک و عسکر تازی به ترکتازی و کین سازی روس کوس حرکت فرو کوفت و میرزا بزرگ قایم مقام که در سال قبل انتظام امور دارالخلافه را متحمل بود در این سفر خیریت اثر مسلح و مکمل ملتزم رکاب ظفر انتساب گردید و بعد از حرکت آن حضرت شاهنشاه جهان همه جا صید کنان و نخجیر جویان رایت ظفر طراز در چمن سلطانی به آسمان سرافراز شد و در آن مکان بهشت نشان مقرب الخاقان اسماعیل بیک دامغانی را با جمعی از پیشتاخان مضماری و جانبازان عرصه مردی نوهتر نزدیک شاهزاده والا گهر مأمور داشت که تابع رأی ملک آرای قضا اقتضا گردد و حضرت نایب السلطنه حسب فرمان شاهنشاه جهان در منزل میانج مهدیقلی خان قاجار را به اتفاق اسمعیل خان قاجار حاکم خوی مأمور ایروان داشت که اگر تواند به نوع خوش و طرز دلکش عذر محمدخان را از حکومت ایروان بخواهد و اگر در این باب کار به جدال و اغتشاش انجامد (مصرع)

زبان بنده سراپا گوش می‌باش

و از میانج موبک مسعود به سمت تبریز حرکت فرمود. در این اوان به عرض شاهنشاه جهان رسانیدند که ابراهیم خلیل خان والی شیشه با روس بد پیشه کین نتوانست و سبب اقتدار زمین و باعث تمکین خود اطاعت آنها را دانست و با اشپخدر چنان مذکور نمود که بنده و چاکر امپراطورم، او را در جواب چنین خطاب آمد که اگر خواهی ما به تو اطمینان یابیم (فرد)

گفت تسبیح به خاک افکن و زنار ببند سنگ بر شیشه تقوا زن و پیمانانه بنوش و آن بیهوش نیز صفحه مسلمانی را شست و به دولت روس توسل جست، نغمه موالف را در تار اطاعت خسرو سکندر کوس مخالف ساز کرد و مافی الضمیر را در ناقوس بلند آواز. خسرو بهرام غلام را از این حرکت غیظ و غضب تمام روی نمود و ارقام قضا نظام به شاهزاده والا مقام از مصدر خلافت صادر شد که علم نصرت افراشته از ارس گذشته اگر ابراهیم خلیل تخم مخالفت در زمین دل کاشته و تواند او را کشته نماید والا حواشی شیشه را پایمال سم ستوران فرماید. و در این زمان رأیت ظفر آیت نیز پرتو افکن اقلیم آذربایجان خواهد گردید (نظم)

برانداز بیخی که خار آورد بپرور درختی که بار آورد
بعد از وصول فرمان قضا بنیان السلطان عباس شاه چنگل جلادت را تیز و سرپنجه یلی

را خونریز ساخته از تبریز حرکت و شاهباز همت والا به عزم شکار آن قوم نابکار به پرواز پرداخته، در آغاز اسمعیل بیک دامغانی را بایلان گردن فراز به صوب مقصود روانه نمود و خود در اهر انتظار خبر را روزی دو اقامت گزین گردید و ابراهیم خلیل خان را چون خبر نهضت موکب ظفر اثر مشخص شد (مصرع)

حیرت اندر حیرت آمد زین قصص

پسرزاده خویش جعفرقلی خان پسر محمدحسن خان را با ولد فضل علی بیک جوانشیر و محمدحسن خان پسر خود را با جمعی از سواره و پیاده دلیر قرا باغ به نزد اشپخدر به گنجه فرستاد که به استمداد لشکری حرکت نمایند و تردد عسکر ظفر قرین را از پل خدا آفرین مانع شوند و شر آنها را دافع. هیئات؛ هیئات (مصرع)

خشت بر دریا زدن بی حاصلی است

و اشپخدر حسب التمنای ابراهیم خلیل خان جوانشیر جمعی کثیر از سالدات دلیر را روانه ساخت و خود نیز از تعاقب لوای حرکت برافراخت. در قصبه اهر بعد از حرکت اسمعیل بیک این خبر گوشزد شاهزاده فریدون فر گردید از خوف این که مبادا به لشکر ظفر اثر چشم زخم رسد در دم به حکم آن خسرو کیهان مقرر (فرد)

سپاهی به هیأت چه امواج دریا گروهی به کثرت چه اعداد اختر از اهر حرکت و صباح آن روز در چهار فرسنگی پل خدا آفرین اقامت گزین شدند. و اسمعیل بیک را در پل خدا آفرین با لشکر روس و عسکر ابراهیم خان جوانشیر مقاتله طریقین از جانب فریقین فریق فی الجتة و فریق فی السعیر شورا فکن چرخ اثیر شد بعد از جوش و خروش نزدیک بود که گردان ایران از میدان روی گردان شوند که درفش ازدها پیکر حضرت نایب السلطنه از دور نمودار گشت و آواز کوس خسرو کیکاوس علم مضمون آیه شریفه و کم من قرية اهلکنها فجآئها باسنا بیاتاً^۱ به گوش هوش غازیان اسلام رسانید و آنها پای ثبات افشوده تا اینکه (بیت)

هوا نیلگون شد زمین آبنوس بجوشید دریا ز آواز کوس
و شاهزاده فریدون شکوه (فرد)
به انگشت لشکر به هامون نمود سپاهی که آن را کرانه نبود

۱. سوره الاعراف، آیه ۴

عباس میرزا نایب السلطنه □ ۳۱۵

از دو سو ابواب جدال گشادند و بسوختن خرمن عمر هم بنای آتشفشانی نهادند، از غریب جنگ لشکر اسلام و ضرب توپ و تفنگ کار از نام و ننگ در گذشت و سپاه روس (شعر)

دریده درفش و نگون سار کوس رخ رانندگان نیز چون آب نوس
به بیچارگی پشت بر کاشتند سراپرده و خیمه بگذاشتند
افتان و خیزان خود را به قلعه پناه آباد رسانیدند و حضرت نایب السلطنه رئیس روس
را به نزدیک خسرو سکندر کوس حضرت اعلی فتحعلی شاه فرستاد و خود روی به تعاقب آن
قوم بدنهاد، نهاد.

گفتار در محاربه حضرت نایب السلطنه در سنه ۱۲۲۱ یک هزار و دو یست و
بیست و یک با پولکونیک سردار روس در حوالی عسکران و سایر اتفاقات آن
زمان به تقدیر پاک یزدان

و حضرت نایب السلطنه بعد از انهزام آن قوم بد ایام تا منزل آق اغلان تعاقب آن گروه
انبوه سبک عنان بودند در بین راه بزرگان و رؤسای ایلات و احشام قرا باغ شرفیاب حضور
شدند و هر یک را علی قدر و مراتبهم از انعام و اکرام راه نورد دیار و ینقلب الی اهل
مسروراً^۱ فرمودند و اذن رخصت حاصل نمودند و پس از آن نجف قلی خان گروس که از
رئوس سرکردگان انتظام داشت به محافظت آق اغلان که اول جنگل قرا باغ بود مأمور
فرمود و خود با لشکر مسعود رأیت ظفر آیت را از راه چناقچی به صوب مقصود گره از
پرچم گشود و در روز ورود به خارج قلعه شیشه ابراهیم خلیل خان بدپیشه را صبر از دل
گذشت و کام شهدش به صبر مبدل گشت که در اثنای آن خبر (فرد)

ورود موکب منصور پادشاه رسید نوید عیش و بشارت به مهر و ماه رسید
و اردوی کیهان پوی حضرت اعلی در منزل تخت طاوس هشت فرسنگی قلعه پناه آباد
لنگر اقامت نهاد، مزید بر وحشت آن گروه شد. در خلال آن احوال به عرض حضرت
نایب السلطنه رسانید که پولکونیک سردار روس با توپخانه و قورخانه و انبوهی از آن دیوان

۱. سورة انشقاق، آیه ۹

شموس حسب الاشارة ابراهيم خليل خان به محاربه غازيان اسلام و چاره کار آن بی سامان از گنجه سبک عنان شده و در منزل عسکران خیمه زده. حضرت نایب السلطنه به محض استماع به عزم رزم و ستیز شمشیر خونریز را بر کمر بسته و بر سمند تیزتک نشسته نزدیک به عسکران ترتیب بیست عسکر را قرار نهاده، اسمعیل بیک دامغانی و پیر قلی خان قاجار و مهدیقلی خان قاجار و علی خان قوئلوی قاجار و صادق خان عزدانلوی قاجار را در قلب و یمین و یسار جای داده و خود نیز در قلب آرمیده در حوالی عسکران تلاقی عسکرین و تقابل فتنین اتفاق افتاد. از طرفین به انداختن توپ و تفنگ هنگامه ساز عرصه جنگ شدند (نظم)

سپاه اندر آمد ز هر دو گروه بپوشید جوشن همه دشت و کوه
به کردار باران ز ابر سیاه ببارید تیر اندران رزم گاه
جهان شد چه شب تیره از تیره میخ چو ابری که بارانش بد تیر و تیغ
زمین آهین کرده اسبان به نعل بدان دشت گردان به خون گشته لعل
آتش جدال ما بین دو لشکر اشتعال داشت نزدیک به شب از ضرب آن لشکر دلیر
جمعی کثیر از روس طعمه شمشیر حرب و لوای ظفر را به خون ایشان چرب کردند و
بعضی از آن حشم نیز گرفتار رشته شست خم آمدند. پولکونیک سه زخم منکر خورده با
لشکر کم به قلعه تروانات جان در برده پس از آن به حضور نایب السلطنه عریضه ارسال
داشت، سه روز مهلت خواست که از آن بعد حلقه بندگی در گوش و غایشه خدمت به دوش
خواهم کشید و آن حضرت از منطوق ولا یحیی المکر السیّی الّا باهله^۱ غافل گشته و نظر
به عهد و میثاق به گرد تسخیر قلعه تروانات نگشته و او نیز فرصت غنیمت دانسته در شب
سیم (بیت)

چه خورشید گشت از جهان ناپدید شب تیره زو دامن اندر کشید
علی الغفله به کوه جمرق که در نهایت استحکام است و آرامنه را مقام خودی کشانید و
در آن زمان به عرض نایب السلطنه رسانیدند که اشپخدر با تمامی لشکر به امداد
پولکونیک از گنجه خرامید و در کنار رود ترتر با آن قوم بدسیر مقرر گزیده، اسمعیل بیک
دامغانی با جمعی از سواران کینه ساز و سربازان سرباز بجهت استعمال کمیت و استحضرار

کیفیت حسب الحکم آن حضرت بدان جانب حرکت نموده در بین راه به جمعی از سواره و پیاده آن قوم دچار آمده به مفاد لیمیز الله الخبیث من الطیب^۱ جنگ اتفاق افتاد. جمعی از روس از کف عساکر ظفر مآثر هدف تیر و شمشیر شدند و برخی را اسیر و دستگیر کرده به حضور فیض دستور شاهزاده گردون سریر برده مورد انعام و باعث اکرام گردیدند.

گفتار در مأمور شدن حضرت نایب السلطنه از جانب حضرت اعلیٰ به تسخیر گنجه و گرجستان و کوچانیدن رعایای گنجه را و سایر حالات و اتفاقات آن زمان به تقدیر خداوند جهان

در این زمان خسرو میمنت مأنوس حضرت اعلیٰ را در تخت طاووس مکان بود چون از فتوحات مذکور خاطر مبارک مسرور آمد بعد از آن که به عموم لشکر و سرکردگان مظفر انعام و اکرام بی پایان نمود و تحسین و آفرین نمایان مقرب السلطانی اسماعیل بیک دامغانی به حکم خاقانی به محاربه به اشپخدر یقین شد و به حضرت نایب السلطنه حکم قدر قدرت صادر آمد که دیگر در عسکران نماند [و] با عساکر نصرت مآثر به جانب گنجه قدم رنجه داشته آن بلد را تسخیر نماید و رعایای آن دیار را کوچانیده به جای دیگر نشانند و حضرت نایب السلطنه بعد از اطلاع از رقم قضا شیر خسرو جم خدم با حشم انجم مثال و نیروی اقبال از عسکران کوچ کرده و به جانب گنجه عروج. اشپخدر بدسیر که به خیال محاربه لشکر ظفر اثر در کنار رود ترتر مقرر داشت از مشاهده اعلام سپاه و آثار و علامت اردوی ظفر پناه از خوف جان لب را گزیده و به کوه آق دره در پناه بیشه ها خزید و نواب نایب السلطنه و با طنطنه سلطنت در روز ورود به حدود گنجه با جمعی از سپاه روس حافظ آن بلد پنجه در پنجه افکند، بعضی را کشت و برخی را در ظل کمند و بند در آورد و پس از آن عساکر منصور به محاصره مأمور شدند. بعد از روزی سه چار سخن دروغی که مانند صبح کاذب از راستی فروغی نداشت در میان مسلمانان گنجه اشتها یافت که اردوی کیهان پوی حسب الحکم نایب السلطنه در حرکت است بدین سبب در میان آن سلسله ولوله افتاد و با کوچ و بنه به اردوی نایب السلطنه ریختند و آن حضرت چون چنین دید آنها را

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۷۹

برداشت و علم حرکت افراشت و از گنجه قدم بیرون گذاشت. بعد از طی دو منزل در منزل زکم فوجی از روسیه با آرزوه فراوان عازم گنجه بودند با آن حضرت دچار آمدند و جمعی از لشکر به کارزار مأمور گردید، قلیلی از آنها قتل شدند ولیکن به سبب کثرت نسوان و اطفال در اردوی خسرو بی همال چندان متعرض غرض و مرض آن قوم شوم نگردیده و رعایای گنجه را به پیرقلی خان و محمدعلی خان قاجار سپرده که از راه حسن سو به ایروان و از آن جا به خاک فرح انگیز تبریز برده نواب والا گهر به اتفاق لشکر عازم آخسقه قزاق گردید و بعد از ورود موکب مسعود به آن حدود و جمعی از روس ولایت کاخ و قلعه ینکی تفلیس و برخی از اعیان قزاق شرفیاب حضور معدلت دستور شدند و از الطاف آن حضرت خرم و مسرور گردیدند و از آنجا موکب والا به جانب ایروان روان آمد. چون از منزل آخسقه تا جولانگاه ایروان که هجده فرسنگ است همه جا بیشه های تنگ بود و از کثرت اشجار پای رفتار لنگ، به طریقی که تردد یک سوار دشوار بود. با وصف این، آن شهریار ذوالاقتدار به لطف خداوند گار و باطن سید ابرار و حیدر کرار و ائمه اطهار امیدوار گشته و قدم پیش گذاشته، جمعی از سواران قزاق در نفاق خسرو آفاق اتفاق نموده کمر به کین بسته و در میان بیشه به کمین نشسته هنگام تردد لشکر ظفر قرین روی به مجادله نهاده و دست به مقاتله گشاده یکی از آن قوم بی فرهنگ حضرت نایب السلطنه را هدف تفنگ ساخته چون خداوندش یار بود و باطن ائمه اطهارش مدد کار، گلوله تفنگ موزه شاهزاده را خراشید و در گذشت و بذات قدسی صفات خللی نرسانید. خلاصه کلام لشکر اسلام بی اندیشه در تمام آن بیشه جنگ کنان قدری زنده و سرگرفته از آن جا بدر آمدند و دارالملک ایروان مضرب خیام ظفر احتشام گردید و در آن مکان حضرت نایب السلطنه نامه به صحابت حاجی محمدخان قره گوزلو بدین مضمون به حضور خسرو بی همال ارسال داشت (نظم)

کی مبارک پی شهنشاهی که حاصل می کند اختران در آسمان از طلعتت نیک اختری
مورد دولت شود چون سایه پر همای بر هر آن بامی که تو ظلّ همایون گستری
من چه گویم در کمال کبریای حضرتت آفرین باد آفرین کز هر چه گویم برتری
استدعای بنده از دارای جهان اینست که به جانب دارالخلافه طهران عطف عنان
فرمایند و تا هنگامی که روس منحوس با خسرو سکندر کوس، کوس مخالفت می زنند بنده
را به توقف آذربایجان و مجادله ایشان اذن دهند که تا جان در تن و رمق در بدن باقی است

مراسم جان نثاری به تقدیم خواهیم رسانید و بحول الله تعالی (بیت)
چنان‌شان کنم روسیاه از نخست که نتواند او را به صد آب شست
نظر به استدعای فرزند سعادت‌مند، فرمان قدر بنیان از مصدر خلافت به اطراف و
اکناف آذربایجان صادر آمد که مملکت آذربایجان را به تیول ابدی و سیورغال سرمدی آن
حضرت مرحمت فرمودیم (بیت)
دین او دین من و ایمانش ایمان من است حکم او حکم من و فرمانش فرمان من است
پس از آن شاه‌باز رأیت ظفر طراز به سمت طهران به پرواز آمد.

گفتار در شکست شفت یرنال در باد کوبه و حرکت نایب السلطنه به سمت مغان و
قتل اشپخدر و سایر وقایع آن زمان که به تقدیر خداوند زمین و زمان ظاهر شد

و حضرت نایب السلطنه بعد از انتظام امور ایروان در نهایت استقلال به تبریز نزول
اجلال کرد، در خلال آن احوال عرایض اخلاص پیوند چند از شیخ علی خان حاکم قبه و
دریوند و سرخای خان لگزی و حسین قلی خان بیگلریگی باد کوبه رسید که شفت یرنال
سردار روس که چندی قبل از این با کشتی‌های مملو از صالادات به تسخیر رشت و انزهرام
رشتی عازم گشت و در آن دیار از ضرب بازوی غازیان جلادت شعار قرارش مبدل به فرار
شد و اقبالش به ادبار، مظنه کلی حاصل است که بعد از انزهرام از گیلان پای تعرض به
ولایت باد کوبه باز نماید و دست تطاول دراز. برای دفع چشم زخم فوجی از حشم را به
کین گذاری و قلعه داری مأمور فرمایند تا از شرف حیاتشان دور نمائیم، لهذا السلطان
عباس شاه جمعی از عساکر ظفر مآثر را با اثاث جنگ از قبیل توپ و تفنگ و نیزه و
خدنگ مأمور داشت که آهنگ باد کوبه نمایند و ارقام قضا نظام به سرحداران شرف
صدور یافت که بی تأمل و درنگ به شیشه عمرشان سنگ شجاعت زنند.

خلاصه شفت یرنال بعد از فرار از گیلان در ظاهر باد کوبه مکان گزید و چون
مأمورین نایب السلطنه به باد کوبه نرسیده بودند حسین قلی خان محصور گردید و روسیه از
این حرکت بر خود مغرور و بنای شر و شور نهادند، از جانبین دست به آتشفشانی
گشادند، از تراکم بخار آسمان آثار یوم تأتی السماء بدخان مبین^۱ آشکار گردید و

۱. سورة دخان، آیه ۱۰

چند روزی لوای کارزار افراشتند و با یکدیگر گیرودار داشتند که در آن حال شیخ علی خان بیگلر بیگی قبه و نوح بیک ولد سرخای خان لگزی و مأمورین نایب السلطنه وارد آن حدود گشتند از قلعه و هامون و درون و بیرون چند روزی به پیرامون آن قوم ملعون گردیدند و منطوق یغشی الناس هذا عذاب الیم^۱ به آن قوم نازل آمد و آن گروه انبوه از شکوه لشکر به ستوه رسیدند و غافل از عسکر خودی به کشتی کشیدند از آن جا حرکت و در میان پشت ساری و طالش آرمیدند. در این زمان که موکب نایب السلطنه در دارالسلطنه تبریز مکان داشت عریضه از مصطفی خان شیروانی رسید مشعر بر اینکه بعد از مراجعت موکب والا به مضمون اینکه (بیت)

مهر درخشنده چو پنهان شود شب پره باز یگر میدان شود
اشپخدر عرصه فرصت را فراخ دید به جانب شیروان روان آمد و الآن بر سمنند
شجاعت نشسته و به پریشانی ما کمر همت بر میان بسته استدعای استمداد داریم و طالب
امداد. و بنابراین پیر قلی خان قاجار با فوجی از دلیران شیر شکار حسب الحکم آن شهیار
به کارزار اشپخدر راه نورد دیار شیروان گردید. قبل از ورود پیر قلی خان، مصطفی خان از
ضعف، نفس خبیثش غالب آمد و از اشپخدر مصالحه را طالب گردید. پس از گفت
[و] شنید آغاز سازش نمودند و ابواب صلح و صلاح بر روی یکدیگر گشودند و پس از
مصالحه اشپخدر به عزم تسخیر باد کوبه فرس همت نشست و از آن طرف سرشفت یرنال از
ساری به وی پیوست حسینقلی خان دیگر باره کیفیت را به تفصیل به حضرت نایب السلطنه
نگاشت و طلب استمداد کلی نمود (مصرع)

این نه آن آتش که خاموشی گزیند او ز باد

و آن خسرو نیک نهاد به محض استماع اخبار، حسینقلی خان قاجار را با فوجی از
دلیران جلادت شعار به رسم ایلغار روانه و عسکرخان افشار را نیز با هزار سوار جرّار به
حفظ حصار باد کوبه و محاربه آن نابکار علی سبیل التعجیل فرستاد و بعد از آن احمدخان
بیگلربیگی تبریز و مراغه را پیش از حرکت مقدمه الجیش موکب نصرت اثر ساخت و در
بیست و دوم شهر ذی القعدة الحرام آن شهیار خدم برجیس خود به نفس نفیس با لشکری
ظفر شعار و نصرت دثار جرّار و کرّار (عریه)

عباس میرزا نایب السلطنه □ ۳۲۱

جنود عظیم البأس لوان با سهم اصاب بحرما استقراره قطر
از راه اردبیل با لشکر پیل تن به سمت مغان مانند نیل حرکت و زلزله افکن زمان و
زمین شد. خلاصه سخن، اشپخدر بعد از حرکت از شیروان و تسخیر باد کوبه و رسیدن
شیران و عدم آرزو و از شدت سرما و برف عراده های وی بالمره تلف گردید و کارش
شگرف آمد نه پائی که بگریزد و نه دستی که به ستیز درآویزد به منطوق اذا اراد الله
شیئی هی اسبابه لاعلاج خودی از میان لشکر جدا کرد[ه] به حوالی قلعه آمد که شاید
حسین قلی خان را از وعده و وعید فریب داده راه فرار پیماید یا جای قرار برای خود پیدا
نماید. در اثنای گفتگوی با حسین قلی خان، ابراهیم خان که از بنی اعمام وی بود او را
هدف گلوله ساخت و رأیت عزیمت به جهنم برافراخت و ابراهیم خان به یاری خدا سرش را
از کالبد بدن جدا کرد و به تعجیل تمام عزیمت دارالخلافه نمود و خوانین داغستان و
شیروان و مأمورین عراق و آذربایجان سپاه روس را در میانه گرفته بعضی را خسته و هلاک
ساختند و جمعی را بسته فتراک و قومی با دل شکسته و چاک چاک خودی به کشتیهای
شفت انداخته و بادبان حرکت به جانب روس افراختند و قطع دابر القوم الذین ظلموا و
الحمد لله رب العالمین^۱.

گفتار در مأمور شدن بعضی از امرای آذربایجان از حضور نایب السلطنه به ایروان
و اطمینان مصطفی خان حاکم طالش و سایر وقایع آن زمان

و چون در اردبیل به عرض نایب السلطنه رسانیدند که اشپخدر قتل شد عزم آن
حضرت جزم آمد که بیک باره صفحه آذربایجان را از خس و خار وجود مفسدین رفته
نماید و خاطر مجموعشان را آشفته و فتنه برخاسته را خفته، بنابراین مهدیقلی خان قاجار
حاکم ایروان و حاجی محمدخان قراگوزلو و حسین قلی خان بیگلربیگی ارومیه و اسمعیل
خان قاجار حاکم خوی و کلب علی خان حاکم نخجوان با جمعی از سپاه رزم خواه به
استیصال جعفر قلی خان که مدتی بود در قلعه تالین ایروان با جمعی از روسیه لوای اقامت
افراشت و در موقع فرصت به تاراج حوالی ایروان قدم می گذاشت مأمور داشت و قبل از

ورود مأمورین جعفر قلی خان به محض استماع با روسیه از قلعه تالین فرار و جمعی از لشکرشان در دست قراولان مهدیقلی خان قاجار گرفتار گردیدند و چون در این اوقات ما بین دولت ایران و روس کار به تیغ و کارد انجامید، پاشایان روم به خیال اینکه از میان دو سنگ آرد برداریم، در هنگام فرصت در حوالی ایروان توشه از گوشه می بردند. از آن جمله در آن زمان ابراهیم پاشا حاکم بایزید چهار هزار سوار جرّار کرّار نیزه گذار از بی عرضگی به دزدی و هرزگی حوالی ایروان که لازمه طینت ایشان است مأمور داشت و کلب علی خان حاکم نخجوان به محض استماع اخبار و اطلاع و استحضار به نزاع و کارزار با ابواب جمعی خویش قدم جلادت پیش نهاد و ابواب جدال به روی آن فرقه بدنهاد گشاد، جمعی از آنها از دم تیغ آبدار مانند خار از برق سوختند و قومی انجم صفت به طلوع نیر اعظم از شرق طریق فرار آموختند و پاشایان بعد از استحضار به حضور شهریار عریضه ارسال داشتند از افعال ناهنجار خویش کلمه استغفار بر زبان جاری نمودند و راه اطاعت پیمودند. پس از آن مهدیقلی خان و کلب علی خان با فوجی از شیروان مسلح و مکمل به تنبیه روسیه پنبک و شوره گل مأمور شدند و حسین قلی خان و اسمعیل خان و حاجی محمدخان با جمعی کثیر (فرد)

سواران گردافکن شیرگیر خروشنده با جوشن و تیغ و تیر به حرب گنجه نامزد آمدند و مأمورین گنجه حسب المقرر خسرو خدم برجیس در میان گنجه و تفلیس علم نصرت افراشتند و هر روز به تاراج قدم می گذاشتند بعد از چند گاه به عرض حضرت نایب السلطنه رسانیدند که مهدیقلی خان و کلب علی خان مأمورین پنبک و شوره گل آنچه خواهش سلطنت بود به عمل نیاورند و روسیه جسارت ورزیده نزدیک به آن است که سپاه اسلام را مضمحل سازند؛ لهذا رقم قدرشیم از مصدر سلطنت به مأمورین گنجه صادر آمد که به جانب پنبک و شوره گل قدم رنجه داشته اتمام امور روس و انهزام جعفر قلی خان شמוש را پیشه سازید، پس از آن به جاب رکاب ظفر انتساب کوس حرکت نوازید و آنها به محض حرکت جعفر قلی خان را مشخص شد دست از هوس برداشت و به جاده فرار قدم گذاشت عساکر ظفر متأثر به اردوی فلک شکوه معاودت کردند و مصطفی خان حاکم طالش عمرها می رفت که خفاش صفت دیده اش از دیدن آفتاب دولت کور بود و از کحل الجواهر مرحمت بی نور و روز به روز آتش تشویش و هراس در کالبد بدنش شعله افروز می شد. سیما در این اوان که موکب مسعود نایب

عباس میرزا نایب السلطنه □ ۳۲۳

السلطنه به دارالارشاد اردبیل نزول اجلال فرموده به وهم و قیاس این که مبدا گوشمالی وی منظور نظر مهر اثر باشد بیشتر از بیشتر خوف و هراس بر وی غالب آمد، الفت شفت را طالب شد و عزیمت به جانب شهر فرارش واجب، کیفیت را به عرض نایب السلطنه رسانیدند. (فرد)

کار چه بر رونقی از نور بود قصه به دستوری دستور بود
میرزا بزرگ قایم مقام به اطمینان آن بی سرانجام مأمور آمد و آن وزیر بی نظیر بعد
از ملاقات مصطفی خان او را به مراجع بیکران و اشفاق بی پایان امیدوار ساخته و او نیز با
دولت علیه کوس وفاق نواختند و با شفت یرنال لوای تفاق افراخته و مصطفی خان شیروانی
چون این احوالات را ملاحظه نمود و اسباب چاره خود را مسدود و اوضاع نجات را مفقود
و قول حکمای سلف که گفته اند مخالفة الملوک نار فی الاجل و عار فی العاجل به سر
خود فروود دید، ناچار متقبل بندگی و اطاعت گردید به عزم ملاقات احمدخان که حسب
المقرر نایب السلطنه در کنار رود کر مقرر نموده بود روانه شد و پس از گفت و شنید او را
واسطه ساخت که این دفعه حضرت نایب السلطنه از جرمم در گذرد و مشروط به اینکه من
بعد مدت العمر در شاهراه چاکری و عبودیت شعاری ثابت قدم و راسخ دم باشم (نظم)
رخ بر نیپیچم از راه خدمت سر بر ندارم از خاک درگاه
و احمدخان بیگلریگی تبریز نیز از حضور نایب السلطنه مستدعی این مطلب آمد و
نظر به استدعای وی در نظر همایون به اجابت مقرون شد.

گفتار در اطاعت نمودن ابراهیم خلیل خان جوانشیر شهریار قاجار درین سال نیکو
فال هزار و دویست و بیست و دو و بدین سبب مقتول شدن وی در دست روسیه
نابکار و محاربه نایب السلطنه با آن قوم بدشعار به تقدیر کردگار

اما چون ابراهیم خان والی شیشه استیصال شفت یرنال و خاتمه امور اشپخدر را ملاحظه
کرد دانست که سلطنت حضرت اعلی من عندالله است کوشش را در این باب ثمری نیست
و سعی را در این امور اثری نه در باطن به محفل اطاعت ساکن آمد ولیکن از خوف سلطانی
هراسان بود و از سیاست خاقانی ترسان، بعد از عفو جرایم مصطفی خان طالش و مصطفی
خان شیروانی بر وی آشکار شد که طبع سلطانی (مصرع)

گنه بیخشد و بر بندگان ببخشايد

فی موضع العفو و الرحمة عریضه عبودیت فریضه به صحابت یکی از معتمدین خویش به حضور نایب السلطنه ارسال داشت و او را در خدمت شاهنشاه یگانه و خدیو زمانه به بخشش جرایم و عفو افعال ناملایم خویش در میانه واسطه گذاشت و حضرت نایب السلطنه از دارای زمین به استدعای مطلبی چنین برآمد. نظر به خواهش فرزند بلند اختر خسرو کیهان مقر از جرم ابراهیم خلیل خان درگذشت و فرمان قضا بنیان به افتخارش نوشت و ابراهیم خلیل خان بعد از استماع و اطلاع، حیاتی تازه و بهجتی بی اندازه بر وی روی نمود، دیگر باره عریضه ای مشعر به استدعای حرکت موکب ظفر انتساب نواب کامیاب به جانب قراباغ نگاشته و مصحوب داماد خود به دارالارشاد اردبیل ارسال حضور نایب السلطنه داشته و نظر به خواهش وی ابوالفتح خان و فرج الله خان شاهسون مقدمه الجیش حرکت و پس از آن همای رأیت ظفر آیت با لشکر بی نهایت به عدد الرمل و التمل به سمت قراباغ بالگشاد آمد و بعد از عبور از پل خدا آفرین، ابوالفتح خان که مقدمه الجیش بود مراجعت و مذکور نمود که جعفر قلی خان پسرزاده ابراهیم خان بعد از آنکه موکب شهریار به جانب قلعه پناه آباد شقه گشا آمد آن بدنهاد روسیه را از کیفیت کما هو حقه استحضار داد و سیصد نفر از سپاه روس در شب بیست و سیم شهر ربیع الاول چهار ساعت از شب گذشته تیغ های بیداد افراشته و به سرای ابراهیم خلیل خان قدم گذاشته و آن درخت کهن سال زندگانی را با زوجش همشیره سلیم خان شکی و دختش خواهرزاده همای خان لگزی کشته و تنش را به خون آغشته و حضرت نایب السلطنه را عزم جزم آمد که لوای نصرت افرازد و به یک باره در قلعه پناه آباد، بنیاد روس را براندازد که در خلال آن احوال عریضه از سلیم خان شکی مشعر بر این معنی رسید که مصطفی خان شیروانی که چندی قبل از این مقدم روس را مقدم برناموس داشته و با آن قوم منحوس سخن مصالحه در میانه گذاشته و فرجی از آن دیوان شمس نیز در شیروان لوای اقامت افراشته در این زمان بعد از استماع قتل ابراهیم خلیل خان و حرکت موکب والا به جانب گنجه روان آمدند و چون من بنده ام تا زنده ام و از نفاق دل کنده فوجی از شیران خون آشام برای استحکام کارم مقرر دارید.

حسب الاستدعای وی شاهزاده زمن، فرج الله خان شاهسون را با فوجی از شیران پلنگ افکن به استمداد او مأمور فرمود و جمعی از سپاه ظفر همراه بسرکردگی نجف قلی خان، گروس مأمور گردید و اسمعیل خان قاجار و حسین قلی خان افشار در حضور آن

شهریار ذوالاقتدار کمر به خدمت بسته که با انبوهی از نهنگان پلنگی توان از راه ایروانه در میان گنجه و گرجستان توقف نمایند و مصدر خدمات نمایان و شایسته شوند. حسب التمنای آنها و حسب الحکم نواب والا گهر [به] آن جانب مرحله پیما شدند و السکندر میرزا والی تفلیس نیز از عرایض اخلاص پیوند چند در حضور آن خسرو خدم برجیس متعهد و متقبل شد که اگر از جانب آن خسرو میمنت مأنوس فوجی از سپاه به این حدود مأمور شود، نسل روس را از این سرای آبنوس خواهم برانداخت، جمعی هم از عساکر ظفر مآثر بدان جانب کوس حرکت نواختند.

در خلال آن احوال به عرض شاهزاده ذوالاستقلال رسانیدند که ینارال نیالسنین با لشکر موفورتر از مارومور به جانب تفلیس مأمور و از آنجا عزیمت قرا باغ و روسیه و ارامنه و سپاه شکی و گنجه و قرا باغ به او ملحق و به سراغ این برگزیده حق از پی نزاع در عسکران اجتماع نمودند و نظر به جهات مذکور اردوی آن وارث جم از بلاهای مجسم و شیران رستم نمود بسیار کم بود ولیکن به لطف خالق العالم و رازق الآدم توکل نمود از منزل آق اغلان لوای نصرت را بصوب مقصود گره از پرچم گشود و در روز ورود موکب مسعود به منزل خانشین که روسیه اقامت گزین بودند، بعد از استماع خبری چنین بر سر کوهی بلند که کمند و هم برکنگره اش بند نمی شد قرار گرفتند و از پی کارزار بر سر لشکر شهریار مهره های آتشبار ریختند و خاک زمین را بالمره با کره نار به یکدیگر آمیختند. بعد از روزی سه چهار که آن شهریار ذوالاقتدار در آن دیار قرار گرفت حسب التمنای ابوالفتح خان فوجی از اهل قرا باغ که به حکم آن خسرو نیک نهاد محبوسین مقررین فی الاصفاد بودند مطلق العنان فرمودند و آنها گوشزد روسیه نمودند که غازیان اسلام مقابل سپاه روس در نهایت قلتند (مصرع)

چه نماید یک تنه با ده سوار

و بدون بنه و عدم علوفه دواب [و] آب نیز نایاب است و عساکر ظفر انتساب از این رو قرین عسرت و اضطرابند و روسیه از خبری چنین تخم جرأت در زمین دل کشته و عزم رزمشان جزم گشته (نظم)

چون صبح به فال نیک روزی برزد علم جهان فروزی
ابروی چپش به چین درآمد کائینه چین ز چین برآمد
آن گروه انبوه از کوه به زیر آمدند و پای به عرصه مصاف نهادند و حسب الحکم

شاهزاده فریدون شکوه عسا کر دلیر شمشیر کین از غلاف خلاف گشادند و از جانبین بنای
ستیز نهادند و داد مردی و مردانگی دادند (نظم)

چه دریای خون شد همه دشت و راغ جهان چون شب آسمان چون چراغ
ز آواز اسبان و گرد سپاه نه خورشید پیدا نه تابنده ماه
و تا هنگام شام دو لشکر از پی ننگ و نام علی الدوام فرس شجاعت در میدان
انگیختند و خون یکدیگر را ریختند، چون شاهد فتح به آغوش هیچ یک نیامد و تاج مهر
از فرق گردون سرنگون گردید و از روی نمودن هندوی ظلام فرس نجوم در میدان فلک در
تک و پوی آمد هر یک از لشکر بی درنگ (مصرع)

از رزم به بزم کرده آهنگ

و نظر به عدم آب و قلت علوفه برای دواب نواب کامیاب شاهزاده با لشکر ظفر
انتساب از خانشین^۱ مراجعت و بعد از تردد از پل خدا آفرین در چشمه حسن و حسین
اقامت گزین گردیدند که در آن حال حسین خان و حسن خان و اسمعیل بیگ و امان الله
خان افشار با لشکر بی شمار که حسب الحکم حضرت اعلی به حضور نایب السلطنه مأمور
بودند وارد شدند.

گفتار در محاربه روسیه با لشکر اسلام در سر کوچانیدن ایلات قرا باغ و توجه
نایب السلطنه به سمت شیروان و وقایع آن زمان

چنان که قبل از این از کلک فقیر به سلک تحریر منتظم آمد عطاء الله خان شاهسون
که به کوچانیدن ایلات قرا باغ مأمور بود نظر به سرکشی بعضی از ایشان در هنگام توقف
چشمه حسن و حسین استدعای استمداد نمود. ابوالفتح خان با فوجی به مرافعت او مأمور
آمد و مأمورین ایل مزبور را کوچانیده می آوردند که طایفه جبرئیل لو، ینارال را از اخبار
استحضار دادند و آن نابکار با لشکر بی شمار به اتفاق طایفه جبرئیل لو در حوالی محال
فیان جوشان و خروشان علی العفله بر سر ایشان تاختند و مهرهای آتشین از دهان توپ و
تفنگ انداختند (فرد)

هر خدنگی که از مسیر شهاب راست کردند بر نشانه زدند و سپاه اسلام نیز نهایت جانفشانی به تقدیم رسانیده، بالاخره سرب و بارویشان به آخر رسید، سپاه روس ناصر شدند و جمعی از ایشان با شاهد مرگ معاشر گردید و بعضی از عساکر گرفتار آن قوم کافر و کیفیت را به عرض نواب والا رسانیدند، خاطر خطیر دلگیر آمد. اسمعیل بیک و حسن خان مقدمه الحرب و پس از آن با لشکر جهانسوز از راه اصلاندوز شعله افروز آن ساحت آمد و ینارال به محض خبر با سر پی سپر گنجه گشت و نواب السلطنه به عزم و اراده جزم و رزم روس به جانب گنجه رو نهاده بعد از تردد از پل خدا آفرین عریضه شیخ علی خان و حسین قلی خان رسید مشعر بر این که اهالی دربند سر به کمند اطاعت روسیه نهادند و آن کرده را بدان حدود راه دادند، در خلال آن احوال عریضه از پیر قلی خان قاجار که حسب الحکم آن شهریار با لشکر جلادت شعار به جانب شیروان روان بود در رسید که مصطفی خان شیروانی از عهد و سوگند خویش چشم پوشیده و به نقض عهد کوشیده دیگر باره باده خلاف نوشیده، اسمعیل بیک برادر خود را با جمعی از عساکر در کنار رود کر فرستاده مانع عبور لشکر منصور است، لهذا گوشمالی مصطفی خان و تأدیب اهالی و سرکشان دربند بر آن خسرو ارجمند از تسخیر گنجه لازم تر آمد و بدان جانب عازم گشت.

قبل از حرکت حسین خان قاجار با لشکر شیر شکار به رسم ایلغار عزیمت و پس از آن نواب والا به تعجیل آب روان از بالا به زیر یا چون آتش سیار از زیر به بالا تا کنار رود کر پی سپار آمد و حسین خان قاجار از رود عبور نمود و در حوالی شیروان از نیروی بازوی آن شیران نه از مردم دیاری ماند و نه از آبادی آثاری و مصطفی خان از گیروداری چنان، خاطر مجموعش پریشان گشت و از کارگزاران شهریار عفو جرائم خود را طالب شد. نجف قلی خان گروس و عطاء الله خان شاهسون به ملاقات آن نابکار و اطمینانش از مراجع شهریار مأمور گردیدند و بعد از ملاقات و گفت و شنید چون مصطفی خان در میدان اطاعت گوی صفت از چوگان تشویش سرگردان بود و مرغ آسا هر دم به یک شاخش مکان، محمد علی بیک خاله زاده خود را روانه رکاب ظفر انتساب ساخت و از روی غدر، عذر حضور را کلمات لاعن شعور بر زبان مذکور کرد که اقرار به خدمتش بعینه انکار بود و وفاقت علی رئوس الاشهاد نفاق. لهذا موکب والا با عساکر ظفر مآثر (نظم)

سپاه کوه بیکر فوج برفوج چنان کز روی دریا موج در موج

سراسر با سنان‌های زره سم ز سر تا پای در آهن شده گم
گرفته هر طرف شیران جنگی کمان چاچی و تیر خدنگی
از رود کر عبور فرمود و آق سو مقر لشکر منصور آمد و اسمعیل بیک و حسین قلی
خان قاجار با لشکر جلادت شعار از دو طرف به تصرف محکمه متین شربان که سرش از
آسمان گذشته بود مأمور گشته و از صدمه توپ قلعه کوب و نهیب خمپاره‌های دوزخ لهیب
در آن حصار آثار خاویة علی عروشه آشکار شد. پس از آن غازیان آتشفشان شمشیر
کین از غلاف گشادند و روی به یورش نهادند، در ساعت کم آن شیران رستم صفت علم
نصرت بر فرق بروج افراشته و قدم عروج در آن حصار گذاشته (فرد)

قلعه و قلعه نشین از مدد ایزد پاک آن مسخر شده بی زحمت و این گشت هلاک
و بعد از آن که سرگرم پیمان رزم مورد التفات شاهانه گردیدند و سرافراز به
عنایات خسروانه، اهالی مرادخانی که چندی قبل از قوت دست حسین قلی خان قاجار
گرفتار گردیده بودند با ساکنین آن حصار که قریب شش هزار خانوار می شدند
حسب الحکم شهریار ذوالاقتدار یکی از معتمدین آنها را از آن دیار کوچانیده که در مغان
قرار و استقرار یابند، در آن حال امان الله خان افشار با معدودی از عساکر شیر شکار در
حوالی قلعه کودختر که همیشه مصطفی خان را دارالقرار بود و در آن حال دارالقرار به
قراولی اشتغال داشت اهالی حصار از قلت سپاه امان الله خان افشار و خالی از مضمون این
(مصرع)

که یک مرد جنگی به از صدهزار

به خود امیدوار گشته با شوقی سرشار و ذوقی بسیار از حصار به زیر رسیدند و از
جانبین شمشیر کشیدند و شیروانیان در آن عرصه هالک بعضی دستگیر شدند و اکثر
سالک طریق این المفرد و مقارن آن حالات عرایض اخلاص پیوند چند از اهالی دریند
مشعر بر عهد و سوگند به دربار شوکت مدار رسید و قدوم میمنت لزوم بعضی از جنود
مسعود را به آن حدود مستدعی گردید. بنا بر استدعای ایشان حسین قلی خان بادکوبه و
شیخ علی خان با جمعی از شیران آتشفشان و پلنگان نهنگی توان به جانب دریند مأمور
آمدند و چون بر مصطفی خان شیروانی این سخن را شکی نبود که سلیم خان شکی بر
مسمند بندگی مقیم خواهد شد، این سخن را مشهور نمود و درالسنه و افواه مذکور که
خاطر خطیر عطوفت تخمیر شاهزاده فریدون نظیر دستگیری سلیم خان منظور است و بدین

سبب لشکر بدان جانب مأمور و سلیم خان از سلیمی قلب و هراس از حرب بدون حل مسئله با ولوله بی چون به کوه گلشن گورسن پناه جست و شاهزاده آزاده وزیرزاده مکرم میرزا ابوالقاسم را به نزد او مأمور کرد که از مراحم سلطانی و مکر مصطفی خان شیروانی او را استحضار دهد، بعد از ملاقات دیگر باره حلقه اطاعت به گوش کشید و غاشیه خدمت به دوش.

بیان مراجعت موکب همایون ظفر کوکب السلطان عباس شاه از شیروان و بعضی حرکات و مجادلات روسیه در صفحه آذربایجان و وقایع آن زمان

اما چون در این زمان حسب الحکم شاهنشاه جهان مهدیقلی خان قاجار از ایالت ایروان معزول شد و احمدخان بیگلریگی تبریز مأمور و خان مذکور بعد از نزول بدان دیار به علت عفونت هوا نایره مرض وبا چنان اشتعال یافت که به جز اهالی آن جا ششصد نفر از لشکر به عالم فنا شتافت و احمد خان بیماری صعب پیدا کرد و قرین رنج و تعب آمد، بدان سبب امور ایروان پریشان گشت و اهالی آن سامان را به یک باره چاره از دست گذشت و امر نخجوان نیز به سبب نفاق کلب علی خان و عباس قلی خان بنی عم درهم و برهم آمد و به علت حرکت خسرو فلک رفعت کیوان حشمت حضرت اعلی فتحعلی شاه به محاربه علی پاشای بغداد میان دولت روم با مرز و بوم ایران کار به کینه و عناد افتاد و در سرحدات نیز محاربه روی داد، وقایع مذکور به عرض خسرو نیک نهاد حضرت نایب السلطنه رسید. بنآء علی تلک المراتب پیر قلی خان قاجار با جمعی از لشکر ظفر شعار به مغان مأمور گردید که ایلات شیروان را به طالش روانه سازد و به دفع چشم زخم پردازد و حسن خان به چنداولی اردو مقرر، پس از آن با فتحی رابع و نهجی شایع و حولی مبین و نصرتی متین مانند آفتاب جهانتاب به جانب تبریز شتاب کرد (مصرع)

ظفر در عنان نصرتش در رکاب

و بعد از حرکت آن حضرت مصطفی خان جمعی از لشکر را به مقر اردو مقرر داشت و حسن خان با ایشان لوای مجادله برافراشت، قومی طعمه شمشیر شدند و بعضی اسیر و دستگیر. ملخص کلام در هنگام توقف خسرو بهرام غلام حضرت نایب السلطنه در شیروان مصطفی خان به مفاد الغریق یتشبث بکل حشیش از روسیه گنجه استمداد جست و آنها از

خوف جان کمر مجادله بر میان نیستند تا آنکه حضرت نایب السلطنه عزیمت تبریز فرمود، سپاه روس جلوریز راه شیروان را پیمود. مصطفی خان چنین فکر نمود که به اعانت روسیه اقتدار به سالیان بهم رساند و ایلات خود را از مغان به شیروان کوچاند ولیکن به سبب بودن حسین قلی خان در باد کویه و توقف پیر قلی خان در مغان و میر باقر بیک برادر مصطفی خان طالبش در سالیان از خوف جان، مکنون ضمیر را از پرده بیرون نیاورد و به پیرامون آن کار اقدام نبرده تا اینکه حسین قلی خان بعد از مراجعت موکب والا از شدت حین و دهشت و از وحشت دشمن با عیال و اطفال عازم دربار نایب السلطنه گشت و بوالعاکف^۱ نام از سرکردگان روس باد کویه را خالی از اغیار دید و اهالی آن دیار را یار، در آن بلد بار اقامت گشاد و شیخ علی خان در عالم مستی با وی بنای دوستی نهاد و اهالی سالیان به علت ظلم علی خان والی آن سامان با مصطفی خان بنای التیام و اتحاد نهادند و به جهات مذکور بر خود مغرور آمد و به اتفاق روسیه حرکت و به کمین کین پیر قلی خان در جواد بار اقامت گشاد.

در هنگام شام که خسرو سیاره غلام چهره خویش در غمام غروب مخفی ساخت و دیده بان نجوم در میدان آسمان رأیت برافراخت، پیر قلی خان در گیرودار کوچانیدن ایلات مشغول بود که مصطفی خان علی الغفله بر سر ایشان شبخون آورده از کر و فر لشکر و جوش و خروش عسکر در زمین آثار اذا زلزلت الارض زلزالها^۲ آشکار شد. اما لشکر شهریاری در گیروداری چنان اندک پایداری کرده که به یاری و لطف جناب باری و مدد کاری اقبال خسرو بی همال بسیاری از ایشان را از کسوت حیات عاری ساخته و باقی مرحله پیمای وادی عزلت و خواری تا کنار رود کر آن لشکر گریزان بودند و آنها از تعاقب ایشان تازان و مصطفی خان بعد از انهزام از پیر قلی خان چون در باطن با اهالی سالیان سازش داشت بدان جانب لوای حرکت افراشت و میر باقر بیک که سیصد تن تفنگچی حافظ آن سامان بود، غافل از سازش ایل سالیان پای ثبات در میدان کین گذاشت، اینها به ستیز و آویز مشغول بودند که اهالی سالیان در قلعه را گشودند و روسیه آن بلد را تصرف نمودند و علی خان والی آن بلد از مشاهده این حال فرار کرد و میر باقر بیک و جمعی از

۱. متن: ابوالعاکف

۲. سوره الزلزله، آیه یک

عباس میرزا نایب السلطنه □ ۳۳۱

طالش گرفتار آن قوم نابکار آمدند. بعد از فتح سالیان و مغان و اطمینان از باد کوبه یزارال نیالسن با سپاه روس از گنجه به محاربه سلیم خان شکی عازم شد و سلیم خان با لشکر قابل حرکت و در حوالی شکی با ایشان مقابل آمد. در دو بار جمعیت روسیه منهزم شدند بالاخره سپاه لگزیه از صدمات توپ روسیه راه نورد دیار فرار گردیدند و سلیم خان به هزار مشقت گوی سرخود را به چوگان دست از میدان هلاک بدر برد و عیال و اطفال خود را برداشته به جانب تبریز قدم گذاشته (بیت)

به خرسندی گرفت آن راه در پیش
دل از اندیشه می پیچید بر خویش
چون به حضور فیض دستور نایب السلطنه رسید مورد التفات شاهانه گردید و حسب الحکم آن حضرت در اردبیل مقرر گردید و بعد از وقایع مذکور پولکونیک سردار روس نامه به مصطفی خان طالش ارسال داشت و بدین مضمون نگارش یافت که:

فتوحات ما را دیدی و شجاعت روس را به محک تجربه سنجیدی
دیگر نه جای درنگ است و نه هنگام جنگ، اگر خواهی چنگ صفت
پشت از بار محنت خم نشود و اقتدارت در پیش امپراطور کم نه، برسیدن
نامه به چنگ سنگ اطاعت بر شیشه نفاق زن و درخت کینه ما را از سینه
بر کن. در آغاز ایلات شیروان را بدین سامان روانه نما و پس از آن خود
پی سپر این کاشانه، تا مورد التفات شاهانه شوی و سرافراز به عنایات
خسروانه. والا به کینهات پردازم. میریاقریبیک برادرت را هلاک سازم و
قلاع طالش را قلع و از ضرب توپ مقابل خاک چون به مضمون اینکه
(بیت)

هر آن کس که دارد روانش خرد
به سرمایه کارها بنگرد
مصطفی خان در جواب وی خطاب عتاب آمیز ارسال داشت که ما را مخوف و فریفته
از امثال این سخن ساز (مصرع)

این دام بر قصد شکار دگری کن

تا جان در تن و رمق در بدن باقی است (شعر)

همه بند گانیم خسرو پرست
اگر پیشوائیم اگر زیر دست
بر آن آستان هم چو خاک رهیم
کمر بسته حکم شاهنشیم
و سؤال و جواب خویش را به حضور شاهزاده کامیاب مرسول داشت، مقبول نظر

کیما اثر افتاد و رسول مفتخر به عنایات آن خسرو با افسر.

گفتار در مأمور داشتن حضرت نایب السلطنه بعضی از لشکر را به حرب روسیه و مبالغه گدوویچ سردار روس در مصالحه و سایر وقایع که در آن اوان شایع شد

در این زمان به عرض نایب السلطنه رسانیدند که غراف گدوویچ از جانب امپراطور به سرداری روس در عوض اسپنخدر تعیین شده و با لشکری انبوه به تفلیس نزول و نظر به بیماری احمدخان بیگلر بیگی و حافظین ایروان به اغتشاش آن سامان مشغول است و روسیه قرباغ نیز با ابوالفتح خان و ایلات بنای خصومت نهادند و پاشایان حدود روم به اتفاق روسیه با ایلات سبکی و زیلان ابواب نفاق گشادند؛ لهذا حسین خان قاجار به ایالات و سرداری ایروان و انتظام امر آن مرز و بوم و اتمام شور و شر پاشایان روم مأمور آمد و پیرقلی خان قاجار به امداد مصطفی خان طالش روانه شد و جمعی از لشکر به اعانت ابوالفتح خان مقرر و سپاه روس که در آن زمان میدان را بدون مبارز دیدند و بلائی به روی خود عارض نه، هر یک از حد خود تجاوز کرده بودند به محض استماع رسیدن لشکر دست از نزاع کشیدند و به مکان خویش آمیدند. گفتی غول صفت از بانک خروس غایب شد یا مانند شیطان از نهیب فاتبعه شهاب ثاقب و گدوویچ از طنطنه لشکر و دبدبه عسگر مخوف آمد. استیانوف نام ایشیک آقاسی باشی خود را روانه دربار معدلت مدار شاهزاده کامکار ساخت که از آنجا به حضور حضرت اعلی مشرف شود و مستدعی آن آید که میان دولت ایران و روس تیغ های خلاف در غلاف رفته و من بعد از جانبین سخن از صلح و صلاح گفته شود و سینه ها از خس و خار کینه رفته. و سفیر مذکور بعد از شرفیابی حضور فیض دستور شاهزاده روی به دارالخلافه نهاده بعد از چند گاه استیان نام که از معارف شهر تفلیس بود و امور سفارت را عارف، دیگرباره گدوویچ به دربار معدلت مدارش روانه ساخت که باید لوای صلح افراخت حسام کین به نیام رود و امر مصالحه تمام شود. مسئولش در حضرت فریدون به اجابت مقرون گردید ولیکن حضرت اعلی آیه کریمه را سرانید واللّه یشهد أنّ المنافقین لکاذبون^۱ (مصرع)

۱. سورة منافقون، آیه یک

عباس میرزا نایب السلطنه □ ۳۳۳

تکیه بر عهد تو و باد صبا نتوان کرد

چون مابین دولتین نفاق بدل به وفاق آمد گدویچ چنین پنداشت که تدبیر با تقدیر موافق افتاد، در محال پنبک ایروان، بار اقامت گشاد که علی الغفله آن بلد را به تحت تصرف در آورد و حسین خان کیفیت را به نایب السلطنه نگاشت که گدویچ به پنبک قدم گذاشت و آن حضرت به تدارک آلات قتال و تهیه اسباب جنگ و جدال پرداخت و می خواست که به حرب روس لوای نصرت راست کند، گدویچ مضطرب شد شرحی به چرنال غاردان ایلچی فرانسه نوشت که بعد از مصالحه با اینکه هنوز از ما خلافی بروز نکرده حضرت نایب السلطنه با لشکر جهانسوز به آذراندوزی جان ما عازم است، در حضور خسرو ایران امر مصالحه را به پایان آر و نایب السلطنه را مانع از این رفتار و چرنال غاردان در حضور اقدس کیفیت را عرضه نمود و به مضمون ارباب الدول ملهمون حضرت فریدون چنین فرمود که بر من معلوم است که گدویچ را مبالغه در این سخن نه مصالحه است بلکه تدبیر مجادله ولیکن نظر به اصرار آن سفیر صافی ضمیر یرلیغ بلیغ به تبلیغ رسول به حضرت نایب السلطنه مرسول داشت که تیغ بی دریغ را در غلاف کند و تا از روسیه خلاف نزنند عزیمت مصاف نفرماید.

گفتار در نقض عهد گدویچ در سال هزار و دویست و بیست و آمدن او به سر ایروان و محاربه نایب السلطنه با روسیه و کیفیت آن زمان

و سپاه روس که به مضمون ثَمَّ یتقضون عهدهم فی کلّ مرّة^۱ شکنندگان عهد بودند و پیوسته با شاهد تزویر هم مهد. بعد از اتمام مصالحه و انجام متار که گدویچ به نقض عهد پرداخته، ینارال نیالسن را با سپاه بی پایان از راه قرا باغ مأمور به نخجوان ساخت و خود با لشکر فراوان بجانب ایروان کوس حرکت نواخت، کیفیت را به عرض نواب والا رسانیدند. آن حضرت که در شاهراه مردانگی عهدی چون پیمان آسمان استوار داشت و رأیت فتوت و مروت به چرخ برین می افراشت تا آن زمان نظر به عهد ایشان به فکر تدارک جنگ و تهیه توپ و تفنگ نیفتاد و به محض استماع دل را به امید کردگار نهاد و از شاهنشاه نیک نهاد

نیز استمداد جست و از تبریز حرکت و در بلد خوی نشست و به حکم آن حضرت «پاه رزم خواه فوج اندر فوج، موج صفت به جنگ روسیه کوچ کردند و بر اورنگ شجاعت عروج. در آن حال فرج الله خان نسقچی باشی و امان الله خان افشار با لشکر بی شمار وارد حضور گردیدند و آن شهریار با شیران هنربرخوی از خوی حرکت فرمود و روی به مقصود نمود. در منزل اول به عرض رسانیدند که حسین خان سردار چون از کارزار روس استحضر یافت به امیدواری اکراد بد نهاد به محاربه شتافت و چون از جانبین به انداختن توپ و تفنگ هنگامه ساز عرصه جنگ شدند اکراد بدنژاد بدون تأمل و درنگ متحمل نام و ننگ نگردیدند [و] از میدان حرب روی برتاختند، بر سرایل خود شتافته آنچه دسترس بود برگرفته مرس فرس را از آب ارس بدان جانب کشیدند و حسین خان بعد از مشاهده روی به سنگر خودش نهاده؛ لهذا احمدخان مقدم به جهت محافظت سرحدات نخجوان [و] فرج الله خان از راه چورس و امان الله خان از راه نخجوان روانه به ایروان شدند و امیر خان قاجار با جنود نامعدود و به حفظ حدود مغان و انتظام امور و قراچه داغ مأمور آمد و حضرت نایب السلطنه خود در محال چورس توقف فرمود و در آن مکان به عرض رسانیدند که کاندوریچ با کثرتی موفور و عدتی نامحصور و با سری پر شر و شور از جانب گدویچ به تصرف شرور مأمور شد و حسین خان سردار با سپاهی در نهایت قلت با وی دچار و نظر به آن علت راه نورد دیار فرار گردیدند که در آن حال فرج الله خان افشار با لشکر بی شمار در رسید. بعد از کشش و کوشش چندین ساعت ابرلا قطره ریز و برق اجل صاعقه انگیز بود که به نیروی بخت صاحب تاج و تخت، آن قوم شوم رخت فرار بریست از پیش بدر رفته پس نشست و منطوق سیهزم الجمع و یولون الذبر^۱ به ظهور پیوست.

در خلال آن احوال گوشزد شاهزاده ذوالاستقلال نمودند که احمدخان در حوالی نخجوان با روسیه دچار و نظر به سستی کارزار شکستی در کارش افتاد و در حصنی حصین قدم نهاد و مقارن آن احوال به عرض مقیمان حضور شوکت دستور رسید که فرج الله خان و نظرعلی خان شاهسون از نجف قلی خان گروس که به انتظام امور آن حدود مأمور بود خایف گشته ایل و طوایف خویش را از اردبیل حرکت داده و برای خدمت آن قوم منحوس حسین قلی خان مصدر قتل اشپخدر سردار روس را محبوس و قدم به لشکر کیان نهاده

عباس میرزا نایب السلطنه □ ۳۳۵

مصطفی خان طالش نیز از سگالش همسایگان و کاوش روسیه با ایشان متوحش گردیده و کارش نزدیک به اطاعت رسیده. نواب نایب السلطنه از چورس حرکت و در نیم فرسنگی نخجوان در کنار آب ارس کوس توقف نواخته، حسین خان سردار و امان‌الله خان افشار را احضار حضور ساخته در آن حال روسیه به حوالی قریه قراپاپای نخجوان در کوهی سخت رخت کشیدند و شاهزاده جوان بخت، حسین خان سردار و امان‌الله خان افشار را با لشکری پر کین از طرف یمین و فرج‌الله خان افشار و نبی خان کزازی و علی خان قاجار را با لشکری بی شمار از جانب یسار به یورش و کارزار آن گروه حکم فرمود. اینها کمر یورش بر میان بسته و آنها به انداختن توپ و تفنگ نشسته (نظم)

شد افراخته آتش رزم و کین ز خون گشت گلگون سراسر زمین
گرفته زدود تفنگ مهر و ماه فضای جهان گشته چون شب سیاه
ز غلطیدن کشتگان در مصاف شده پشته بر پشته چون کوه قاف
ز بسیاری کشته و خسته‌ها در آن عرصه خالی نبود جای‌ها
و در آن عرصه جنگ از ضرب دست لشکر خسرو با فرهنگ رئوس روس مانند

سنگ از آن کوه غلطان بود و خون ایشان چون جیحون روان که در آن حال از حوالی کتل سیستان لشکری فراوان به امداد روسیه و غلامان تیپ مبارک هم با نیزه و بلارک به محاربه مأمور گردید تا هنگام شام آتش حرب و نایره طعن و ضرب ما بین دو لشکر اشتعال داشت چون مهر منوچهر چهر تیغ رخشان شعاع را در غلاف کرد و از معرکه سپهر ترک مصاف دو سپاه روی به آرامگاه گذاشتند و لوای آسایش افراشتند و پس از چند روز چون مکان روسیه جای مرتفعی بود و از هیچ طرف سرکوبی نداشت و آن قوم نابکار در آشکار هم به کارزار قدم نمی گذاشتند آن حضرت از آب ارس عبور فرمود و در منزل قیانباسان لشکر منصور را به توقف مأمور و در آن هنگام ابراهیم خان یوزباشی و علی خان قاجار به چپاول روسیه نخجوان روان و مأمورین علی الغفله چون آتش سوزان خودی بر ایشان زدند قومی را مجروح و جمعی را بیروح کردند و به منظوق مغانم کثیره تأخذونها^۱ دست به یغما گشادند و کلاه تاراج بر سر نهادند. پس از آن به اردو معاودت نمودند و موکب ظفر کوکب از قیان باسان حرکت نمود و در قصبه چورس توقف فرمود و گدویچ ایروان را

محصور کرد. حسین خان سردار و فرج‌الله خان افشار با لشکر بی‌شمار به حفظ حصار و محاربه روسیه نابکار مأمور و مأمورین بعد از حرکت از اردوی نصرت قرین ورود به آن حدود (مصرع)

در لحاف فلک افتاده شکاف

و چرخ برین بر روی زمین چنان برف بارید که کار سرداران شگرف گردید نه فارس را قدرت جنگ و نه فرس را یارای ثبات و درنگ بود، لهذا دیگر باره جنود به اردوی مسعود معاودت نمود.

گفتار در یورش آوردن روسیه بر سر ایروان و ملاک ایشان و سایر وقایع آن زمان به تقدیر یزدان پاک

و چون گدویچ را از معاودت سرداران تسلی حاصل آمد در آغاز نامه چند به حسین خان قاجار و مستحفظین حصار از دور و نزدیک ارسال داشت جمله را به بندگی امپراطور تحریک کرد که در نفاق وی با خسرو آفاق شریک باشند و بدون جنگ لوای نصرت را به خون ایشان رنگ کند. چون دید پیغام دلنشین محول به مهره آتشین آمد و رسالت خالی از خلاف حواله به سفیر خدنگ سینه شکاف در دم تهیه مصاف آراست، بعد از خرابی قلعه و در شب نهم شهر شوال المکرم به عزم یورش برخاست و قریب به صبح صادق از چهار جانب لشکر روی به یورش نهادند و از جانبین چنان دست به آتشفشانی گشادند که دهان توپ و تفنگ در آن عرصه جنگ بر زمانه زبانه فیه نار فاحترقت^۱ مشتعل ساخت و پس از چند ساعت که دو لشکر به یکدیگر پرداخت کما قال الصبا فی شهنشاه نامه (نظم)

همه روسی افتاده در خون و خاک	ز سر نیزه‌ها سینه‌ها چاک چاک
بدن‌های مردان ز شمشیر تیز	همه لخت لخت و همه ریز ریز
فرو ریخت از باره همچون تگرگ	به خندق سر و سینه و پا و ترک
شد از کاوش خنجر آبگون	ز دیوار قلعه روان جوی خون
ز تیغ دلیران در آن رستخیز	پراز کشته شد خندق و خاک ریز

۱. سورة بقره، آیه ۲۶۶

عباس میرزا نایب السلطنه □ ۳۳۷

ملخص کلام از لشکر اسلام چهار کس قدم از دایره هستی بیرون گذاشتند و شش نفر زخم برداشتند و از لشکر روس قریب به چهار هزار نفر پی سپر وادی سفر گردیدند و بقیه السیف که از سیف دلیران نیم جانی به کران آن بیابان کشیدند، به جانب تفلیس روان آمدند و اکثر در بین راه از شدت سرما و برف تلف شدند (فرد)

هر که با فولاد بازو پنجه کرد ساعد سیمن خود را رنجه کرد و قبل از وصول این اخبار علی خان قاجار و امان الله خان افشار به حکم مبارک نایب السلطنه به اسم یزک حرکت و پس از آن اردوی کیوان شکوه با لشکر بیکران به جانب نخجوان روان آمد (نظم)

ز بس تعداد لشکر بیکران بود سرانگشت کواکب خون چکان بود
 برون رفت از هجوم صف کشیده مژه برهم زدن از چنگ دیده
 شد از آمد شد مرد سپاهی غبار خرمن مه گاو ماهی
 فلک چندان که دامن در کشیدی سرانجم به نوک نیزه دیدی
 القصة به محض رسیدن قراولان به حوالی نخجوان ینارال تبالیسین روی به فرار آورده و لشکر شهریار در چهار فرسنگی بلده نخجوان با ایشان دچار و شمشیر یمانی آغاز سرفشانی نمود و توپ و تفنگ دود شرار به چرخ دخانی رسانید از سهیل رعد نوای توسنان و بریق برق آسای تیغ و سنان صورت یکاد البرق یخطف ابصارهم^۱ در دیده دشمنان جلوه گر آمد مأمورین خسرو گردون سریر قومی را از ضرب شمشیر کشته و بعضی اسیر و دستگیر گشته در آن حال چنان که روس را مطلوب بود آفتاب جهانتاب در حجاب غروب پنهان شد، آن قوم بی ایمان با هزاران رنج و تعب در آن شب خودی به قریه قراپای رسانیدند و از آنجا از راه کزیوه و کتل سیستان که راهی سخت بود و مبنی بر جنگل های پردرخت رخت کشیدند (بیت)

چه خورشید تابان بگسترده پر سیه زاغ گردون فرو برد سر
 احمدخان مقدم با لشکر به انهزام آن قوم بد ایام مأمور آمد با وصف این که راهی مشکل بود و از شدت برف زمین ها گل، باز توکل به خالق جزو و کل کرده تیغ ها افراختند کالبرق الخاطف و الریح العاصف و بر آن دیو صفتان تاختند جمعی را مقتول

ساختند و بعضی به فرار پرداختند و قومی به جبل المتین دولت دست انداختند و حضرت نایب السلطنه با کمال بهجت و سرور وارد بلده نجوان و بعد از انتظام امور آن سامان و فراغت از جنگ و ستیز به جانب تبریز توجه فرمود، در بین راه علی قلی خان قاجار که از دست قوم نابکار زخمی منکر برداشته بود از این دار دود قدم بیرون گذاشته مامن الموت خلاص و لایحه مناص (بیت)

جهانا شگفتا که کردار تو است هم از تو شکسته هم از تو درست
و مقارن وصول موکب والا به دارالسلطنه تبریز به عرض مقیمان پایه ظفر خیز رسانیدند که شیخ علی خان قبه به محض استماع شکست روسیه کمر به مجادله آنها بست و بر مسند محاربه نشست چند نوبت از آنها گرفته قبه و باد کوبه را از خس و خاور وجودشان رفته، در خلاص آن احوال امیرخان قاجار و مصطفی خان طالش عفو جرایم نظر علی خان شاهسون را طالب شده بودند. بنابر استدعای آنها آن حضرت جرمش را کرم فرمود رهمی این بیت را می سرود (بیت)

صدمبار اگر توبه شکستی باز آ این درگه ما درگه نومیدی نیست

گفتار در حرکت نایب السلطنه به سمت گوگجه و گنجه در این سال هزار و دویست و بیست و چهار و سایر وقایع که به تقدیر کردگار و گردش روزگار آشکار شد

در این زمان فیروزی نشان، موکب شاهنشاه جهان در چمن سلطانیه فرود آمد و حضرت نایب السلطنه را احضار حضور نمود و بعد از ورود موکب مسعود خسرو فلک رفعت را از دیدار آن نوابه سلطنت کمال سرور و بهجت حاصل آمد. پس از آن به عرض مقیمان پایه فلک مایه رسانید که غراف گدویچ سردار روس بعد از مضاف مذکور که روز روشنش شب دیجور شد و دیده بختش چون چشم دشمنان دولت بی نور، حسب الحکم امپراطور از سرداری خلع گردید و طور مصوف بجای وی مأمور و آن خبیث با لشکر بی کران وارد تفلیس آمده و به اطراف و اکناف آذربایجان برای مضاف و خلاف غازیان ایمان عساکر بی پایان مأمور داشته بناء علی ذلک حضرت نایب السلطنه بعد از چند روز

توقف با لشکر بی حد و مر به چمن گلنبر لوای نصرت افراشته و در آن چمن فوجی از لشکر شاهسون را برای استحضار اخبار به حدود بادکوبه مأمور فرمود و مأمورین در بین راه با جمعی از سپاه روس دچار و از جانبین کوس کارزار نواختند و به کین یکدیگر پرداختند، مانند شیشه و حجر، پنبه و شرراکثر آنها قتل شدند و مطیع در ظل کمند آن پیل تان ذلیل، آری (بیت)

ز گوران سبر کی گردند شیران عقابان کی شکبند از گوزنان
و در ازای این زحمت از رحمت خاقان بی عدیل قدم به فرق فرقدان نهادند و پس از آن اردوی ظفر اثر از چمن گلنبر حرکت و بعد از طی منازل و قطع مراحل در بلده نخجوان توقف و در آن مکان پولکونیک بارون ویردی و اصفور مخائیل برادرزاده طور- مصوف وارد حضور گردیدند و از پی اتمام مصالحه کلمات بی پا و سخنان بیجا بر زبان راندند که بیماران چنین هذیان بر زبان نیارند و دیوانگان چنین افسانه عار دارند یکی از آن جمله اینکه از جانب اولیای دولت قاجاریه مرز و بوم آذربایجان به ما واگذار شود و ما نیز همت نمائیم تا شما [به] مملکت روم اقتدار یابید (بیت)

خیال حوصله بحر می بری هیئات چه هاست بر سر این قطره خیال اندیش
و حضرت نایب السلطنه آنها را با دست پر باد به حضور خسرو نیک نهاد فرستاد و بعد از آن از راه شرور به طرف چمن گوگچه حرکت و در آن مکان پیر قلی خان قاجار و حاجی محمدخان قره گوزلو با سپاه رزم خواه به نزدیک ایلات آن صفحات مأمور شدند که اگر آن فرقه ابواب اطاعت با ما گشاد فهو المراد والا باید در میانه آنها تیغ بی دریغ نهاد (مصرع)

همچو شمیر قتل در بغداد

بعد از نزول پیر قلی خان همگی از شریف و ضعیف، مطیع و چاکر گردیدند و رؤسای آنها به حضور نواب والا رسیدند، از الطاف وی شاکر شدند و شکر نعمت را ذاکر و پس از آن امیر خان قاجار با لشکر شیر شکار به جهت استحضار اخبار به جانب گنجه مأمور و از تعاقب وی لشکر منصور در حرکت آمد و بعد از ورود امیرخان به آن حدود اهالی گنجه که از شکنجه روسیه رنجه داشتند به نزد امیرخان قدم گذاشتند و چندتن از بزرگان ارامنه متعهد گردیدند که بعد از اطمینان از دولت علیه و هنگامی که شاهباز رأیت ظفر طراز بدانجانب به پرواز آید در وادی اطاعت مرحله ساز و ابواب گنجه را به روی

دلیران گردن فراز باز خواهیم نمود. امیرخان دیگر باره به اردوی مسعود معاودت فرمود و در آن اثنا گوشزد آن برگزیده خداوند احد نمودند که طور مصوف جمیع سپاه روس را که در اطراف و اکناف پراکنده بودند جمع آورده و در منزل زکن من اعمال گنجه زلزله افکن زمین و زمن آمده و به محض استماع اطاعت ارامنه گنجه کس فرستاده آنها را در غل و زنجیر نهاده با اینکه در اردوی ظفر انتساب آرزوقه و علوفه دواب نایاب (مصرع)

زین هر دو نام بود چه سیمرغ و کیمیا

و با شدت سرما در بسیط زمین نیز بساط قاقم منبسط بود، نواب والا اصلاً اعتناء نفرمود با لشکر خونخوار چون بحر زخار در تلاطم آمد و بعد از قطع مسافت در منزل زکن از جانبین از پی آفت هم خنجرها آختند و تیغها افراختند و بر سر یکدیگر تاختند (بیت)

نف تیغ و خنجر چنان بر فروخت که در چشمه چرخ ماهی بسوخت
از هنگام طلوع فجر دو لشکر ابواب قتال گشودند و به زجر جدال اشتغال نمودند، در
سینه یکی تیر جگرسوز کالنفش فی الحجر مکان آموخت و به شمشیر فغان اندوز خرمن
عمر آن دیگر را سوخت (نظم)

زمین لاله گون شد هوا نیلگون برآمد همی موج دریای خون
زیس خسته تن کاندران رزم گاه بریده سرشان فکنده به راه
برآورد گاه جای کشتن نماند پی اسب را برگزشتن نماند

چون آفتاب جهانتاب به مسکن آسایش میل کرد و از شتاب چرخ نوبت لیل شد دو
لشکر بی نیل مرام به مکان آرامش مانند سیل روان آمدند و در آن شب طور مصوف با
جمعی به شبیخون اردوی همایون قدم بیرون گذاشتند و در آن حال ابراهیم خان بیات با
قومی در خارج اردو به قراولی اشتغال داشت و سپاه روس از صدای سم سمند و نعره دلیران
عدو بند چنین پنداشتند که مگر خسرو ارجمند را نیز شبیخون ایشان منظور نظر است بدون
تحقیق این خبر دیگر باره به اردوی خویش معاودت کردند صباح آن مساء (فرد)

چه افکند خور سوی بالا کمند زبان به برآمد به چرخ بلند
طور مصوف کس به نزد آن حضرت روانه ساخت که اگر نواب والا مایل شود و
گفتار ما را قایل بنای کار را بر مصالحه قرار دهیم و اینک ما به جانب تفلیس قدم نهاده و
شما به طرف ایروان روان و پس از آن به تردد سفیران و کارگزاران امور مصالحه را به

عباس میرزا نایب السلطنه □ ۳۴۱

پایان آریم مسئولش مقبول شد، آن فرقه خبیث عزیمت تغلیس نمودند و نواب والا به جاب ایروان روان و از آنجا به طرف تبریز عطف عنان فرمودند.

گفتار در آمدن پولکونیک بارون ویردی از جانب طور مصوف برای اتمام مصالحه و ملاقات میرزا بزرگ نایب الوزاره طور مصوف را برای امر مذکور در این سال هزار و دویست و بیست و پنج و اتمام نیافتن آن و دو لشکر در پی محاربه به شتافتی

و حضرت نایب السلطنه بعد از آنکه از ستیز آسایش یافت و در تبریز به آرامش شتافت، پس از چند گاه پولکونیک بارون ویردی از جانب سردار مذکور چنین عرضه داد که امپراطور شرحی روشن نوشته و ما را مانع از حرب و ضرب تیغ و جوشن گشته که زین سپس ما بین دولتین علتین نفاق و کینه برطرف شود و سینه تیر وفاق را هدف تا دو لشکر چندی بدون دل ریش و مقاتله باشند و تجاردار باب معامله به مشاغله خویش مشغول و استدعا اینکه برای اتمام مصالحه و انجام متار که طور مصوف میرزا محمد شفیع صدراعظم یا میرزا بزرگ قایم مقام را ملاقات کند و در این باب حرف ها زند و حسب الحکم نایب السلطنه پولکونیک در تبریز به مکانی نیک مقرر گزید و ارقام قضا نظام به سرحدداران شرف صدور یافت که چون دولت روس از محاربه روی تافت تا نرسیدن حکم ثانی مصمم حرب نشوید و در پی محاربه نروید و عریضه مشعر بر استدعای طور مصوف نگاشت و به حضور حضرت اعلی ارسال داشت و حکم قدر قدرت از مصدر خلافت چنین صادر آمد که نظر به بسیاری اشغال، ملاقات صدراعظم نهایت اشکال دارد ولیکن قایم مقام را در بهار این سال به ملاقات آن بدسگال مأمور خواهیم فرمود و در این اوان طور مصوف با وصف توقف پولکونیک در تبریز و آن همه عهد و میثاق، فوجی از سپاه روس را به تاخت ایلات قراچه داغ و جمعی را به محاربه قرا باغ مأمور ساخت و مأمورین آنچه خواستند کردند و سپاه منصور از خوف نایب السلطنه به محاربه اقدام نبردند.

خلاصه کلام در بهار این سال نیکو فال میرزا بزرگ قایم مقام به عزم ملاقات طور مصوف به جانب عسکران روان آمد و در آن مکان بعد از ملاقات یکدیگر فرامین ملوک با افسر را به سلوک نیک گذرانیدند و پس از گفت و شنید طور مصوف تکالیف شاق بر زبان رانده سخن های مالایطاق از صفحه دل خوانده یکی از آن جمله اینکه بعد از مصالحه دولت

ایران ما را تصرف ملک روم در نظر است و محاربه آن مرز و بوم در سر، خسرو با افسر باید از آنها امداد ننماید؛ بلکه به ما استمداد فرماید و این سخن مخالف عهدنامه دولت ایران و روم بود و نظر به جهات دیگر، قایم مقام مصالحه را ناتمام گذاشت و به حضور نایب السلطنه لوای حرکت افراشت. دگرباره از جانبین نوای مؤالف را مخالف ساز کردند و در مجادله باز ایل ایرملوی گنجه که از ایلات معتبر آن صفحات بود به حکم خسرو مسعود از گنجه کوچیده در سردر مفرگزیده و ابراهیم خان قاجار به کنار رود کر و سرحد داری آن بوم و بر مقرر آمد و در این اوان طور مصوف با شریف پاشا والی آخسقه و سلیمان خان والی باش آچوق منجوق مخالفت به عیوق رسانید و ایشان از شاهنشاه جهان طلب استمداد کردند. حسین خان سردار به مرافقت آنها مأمور شد و سردار مذکور بعد از نزول به حدود آخسقه چون از انتظام امور شریف پاشا اطمینان داشت به نظام اردو همت نگماشت و در آن شب سپاه روس مصمم حرب گردیدند و علی الغفله تیغ افراختند بر سر اردو تاختند و ادای نفیر بل تجوافی عتو و نفور به گوش هوش دلیران شیرگیر رسانیدند و نظر به عدم انتظام اردوی حسین خان سردار می خواست علم فرار راست کند که علی نقی خان فندرسکی با فوجی از سپاه (فرد)

غضف رجوش گردون گوش آهن بوش خارا کن مصاف اندوز جنگ افروز اعداسوز شیرافکن
از گوشه و کنار در آمدند و سمندروار خودی به توپخانه روسیه زدند، در مجلس تلاقی، ساقی وار جامی دوسه به اکثر آن مستسقیان چشانیدند و باقی آنها عنان سمند را به وادی فرار کشانیدند و لشکر نصرت آیت اموال بی نهایت بغارت آوردند و حسین خان دیگر اقامت در آن ولایت را صلاح ندید، از آن جا حرکت و در اوجان به حضور معدلت دستور حضرت نایب السلطنه رسید و مستدعی آن گردید که فوجی از سپاه منصور به مرافقت او مأمور شود تا به جانب پنبک لوای حرکت افراخته و به کین روسیه پرداخته حسب الاستدعای وی محمد بیک قاجار و قاسم بیک سرکرده غلام تفنگچی با جمعی از پلنگان شیر شکار به اتفاق وی روانه آمدند و مأمورین بعد از قطع مسافت به نوید فرح مزید لهم ما یشآؤن فیها ولدینا مزید^۱ به جانب قرا کلیسیای پنبک سمندر ایلغار را تیز تک کردند و قریب به صبح کاذب (نظم)

عباس میرزا نایب السلطنه □ ۳۴۳

سحرگاهان که فرزندان انجم شدند از چشم یعقوب فلک گم
 فلک ترکانه قصد این حشم کرد دم گرگی نمود و گله رم کرد
 از شش طرف با ایشان دچار آمدند در اندک زمن یک تن از ایشان در میدان حرب
 نماند بعضی از حرب سیف مسلول مقتول شدند و جمعی مغلول و قومی مخذول و منکوب و
 توپخانه و اسباب را گذاشته ویرانه ها را پناه بسته عساکر ظفر مآثر مظفر و ناصر مراجعت
 کردند و در خلال آن احوال طور مصوف عزم یورش آخسقه را جزم کرده بعد از کشش و
 کوشش اندوه بر سینه اش آکنده شد و کآنهم جراد منتشر^۱ پراکنده، شریف پاشا از جانب
 نایب السلطنه به تشریف فاخر مفتخر آمد.

گفتار در مأمور شدن فوجی از سپاه به ستیز و آویز روسیه شیخ آویز و گریز آن
 فرقه نحوست انگیز و سایر وقایع که بر تقدیر خداوند غفور در این سال نیکو فال
 هزار و دویست و بیست و شش به عرصه ظهور آمد

در اواسط زمستان بعرض حضور لامع النور نایب السلطنه رسید که جماعت روسیه از
 گنجه و سایر بلاد متصرف فیه خویش آروقه و اسباب به قریه شیخ آویز جمع می نمایند و
 از آن جا به مقری نقل و تحویل می کنند؛ لهذا قلیلی از غلام تفنگچی و دسته احسان خان
 دنبلی و محمد بیک قاجار افشار سرهنگ به جنگ آن قوم بی فرهنگ مأمور و مأمورین
 بدون تأمل و درنگ شیخ آویز را احاطه و بعد از یورش و ستیز اکثر طعمه شمشیر خونریز
 شدند و بقیه السیف رو به گریز نهادند و لشکر اسلام دست به یغما گشادند، پس از آن به
 رکاب ظفر نصاب پیوستند. در ازای این خدمات نمایان مورد انعام و احسان گشتند و
 حضرت نایب السلطنه اسمعیل بیک دامغانی را با لشکر بی پایان به کوچانیدن ایل کولائی
 که در حدود قرا باغ و گنجه متوقف بود مأمور فرمود و سردار کثیرالقدر بعد از نزول به
 آن دیار با ینارال خطاکوف سرکرده سپاهی از روس در آویخت او را انهزام و ایل را در
 حدود نخجوان و ایروان مقام داده و در این ایام به عرض نایب السلطنه رسانیدند که امین
 پاشا سرعسگر دولت روم حسب الامر پادشاه ذیجاه آن مرز و بوم به قارص مأمور شده که

محکوم حکم آن حضرت شود و با روسیه از طریق مخاصمت رود بنابراین حضرت نایب السلطنه با توپخانه رعدنشان و عساکر ظفر مآثر (نظم)

اگر سوی فلک بازو گشایند به ناوک خوشه پروین ربایند
چنان شمشیر کین از کف برآرند که دریاها ز هیبت کف برآرند
چه میدان گرد و چوگان جوی کردند فلک چوگان مه و خورگوی کردند

به جانب نخجوان روان و پس از توقف آن مکان صادق خان عزدانلوی قاجار با دلیران شیرشکار به استیصال و گوشمالی اهالی محال کورس که لوای سرکشی افراشته بودند و از اعانت روسیه دلخوشی داشتند مأمور و مأمورین حیات متمدن را بدل به ممات کردند و مرغ روحشان را از قفس قالب رخصت نجات دادند و در آن قلعه بنای عالیها و سافلها نهادند. در خلال آن احوال به عرض نایب السلطنه رسانیدند که سرعسکر دولت عثمانیه از قارص حرکت و با حسین خان سردار ایروان بنای ملاقات گذاشتند، در بین راه سواران روسیه به اسباندازی و جرید بازی مشغول گردیده که از قضا تفنگی آتش گرفته بر بناگوش سرعسکر خورد و چند دندان را برد بدین سبب ملاقات اتفاق نیفتاد و سرعسکر به جانب قارص قدم نهاد، آن خسرو نیک نهاد به محض استماع کس به جستجوی حالش فرستاد و مستر کامل جراح انگلیس را به جهت استعلاج او معین فرمود. پس از آن هنگام توقف موکب مسعود در نخجوان جنود نامعدود به مقری مقرر ز لشکر بی پایان به اجنان قرباغ روان و ایشان بر سر دشمنان تاختند و از کشته آنها پشته ها پرداختند و اموال بی نهایت غارت ساختند و به جانب اردو کوس حرکت نواختند و بعد از آن اردوی کیهان پوی روی به سوی خودی آورد و پس از نزول به آندیار گوشزد آن شهریار ذوالاقتدار نمودند که ینارال مرکز به عرض امپراطور رسانید که اگر طورمصوف از سرداری خلع شود و من به مرکز سرداری قراری یابم متعهد آنم که ایران را تسخیر نمایم و سرکشان را اسیر و دستگیر؛ لهذا طورمصوف خلع و او به سرداری مأمور و ینارال مزبور چون از مراجعت موکب والا استحضار یافت، جمعی از سپاه را به جانب ایروان و تسخیر آن مکان روان کرده؛ لهذا حضرت نایب السلطنه توپخانه رکاب را با عساکر ظفر انتساب روانه آن سرزمین و خود انتظار خبر را در آن مقر روزی دو اقامت گزین آمد و پس از چند گاه به عرض رسانیدند که حسن خان قاجار برادر حسین خان سردار با دلیران شیر شکار به عزم کارزار روسیه حرکت و در حوالی اوچ کلیسیا با ایشان دچار (نظم)

عباس میرزا نایب السلطنه □ ۳۴۵

در لشکر صدهزاران پای تا فرق
 ز پیکان عالمی پر ژاله کردند
 چه میخ از خون مردان ریخت بازان
 قلم شد تیغ در دست سواران
 روان شد جوی خون تا چند فرسنگ
 میان خون سرمردان چه خرسنگ
 و بعد از ستیز و جنگ ندای یا اهل البغی و الطغیان فاستبشروا بالذلة و الهوان به
 گوش هوش روسیه رسید و آن قوم شوم منهزم گردید و بعد از استماع این خبر مبشر
 موکب آن خسرو کیهان مقر به جانب تبریز پی سپر آمد.

گفتار در اطاعت جعفرقلی آقای جوانشیر و ایل جبرئیللو و دولت علیّه و اطلاع
 سپاه روس و محبوس ساختن جعفرقلی آقا و با ایل جبرئیللو به کین پرداختن و
 بدین سبب حرکت نایب السلطنه بسمت قرا باغ و محاربه سنگر سلطان پور و آنچه
 به تقدیر حی و دود بعرضه وجود آمد

اما چون جعفرقلی آقا پسرزاده ابراهیم خلیل خان جوانشیر چنان که قبل از این تحریر
 شد از راه نادانی سپاه روس را از مافی الضمیر ابراهیم خان جوانشیر آگاه ساخت و آن
 طایفه گمراه تیغ ها افراختند و به قتلش پرداختند از این رو همیشه از دولت ابد مدت در
 اندیشه بود که مبادا سیاست وی پیشه شود و طایفه جبرئیللو نیز چنان که مرقوم شد به علت
 مخالفتی که با عطاءالله شاهسون در سر کوچاندن ایلات قرا باغ کردند از عزرائیل سیاست
 دولت جاوید مدت در خوف و دهشت بودند و به قدر مقدور مخالفت می نمودند ، در این
 زمان حاجی محمدخان قره گوزلو حاکم قراچه داغ که در غیرت دین و خدمت دولت ثانی
 اثنین نداشت با ایشان سخن از رحمت کرد گاری و الطاف شهریارى پیش گذاشت از پند
 دلبنده آن ناصح دانشمند جملگی از دولت روس سرپیچان و بحبل الممتین خسرو سکندر
 کوس دست امان زدند و آن قوم منحوس پس از استحضار با هزاران لطایف الحیل جعفرقلی
 آقا را محبوس کرده با فوجی از سالدات روانه تفلیس ساخت که از آن جا به تیربوردغش
 برند و به حبس چند تن از بزرگان ایل جبرئیللو نیز پرداخت و محمود آقا ریش سفید
 جبرئیللو با ایل مذکور از این گیرودار فرار و در مکانی سخت قرار گرفته حاجی محمدخان
 را اخبار و استحضار داد و مضمون این مصراعش بر زبان افتاد (مصرع)

دریاب مرا که آیم از سرگذشت

و او نیز کیفیت را به دربار معدلت مدار نایب السلطنه ارسال داشت که اگر میل شهریاری از خلاصی جعفر قلی آقا و آن ایل است باید با عساگر پلتن نیل صفت حرکت و به سمت قرا باغ لوای نصرت افراشت والا فلا و نواب والا بعد از اطلاع با اینکه سردی هوای زمستان نهایت اشتداد داشت و مزاج مبارک را هم مرض مزمنی عارض باز متوکلاً علی الله با لشکر خونریز به جانب قرا باغ حرکت و در بین راه به عرض آن خسرو والا جاه رسانیدند که جعفر قلی آقا از دست روس خلاصی یافت و میان ایل جبرئیللو شتافت.

توضیح این مقال آنکه چون جعفر قلی آقا ابن محمد حسن خان ابن ابراهیم خلیل خان جوانشیر از نصایح حاجی محمد خان آن ناصح دلپذیر و از رفتار روسیه دلگیر شد، با خسرو گردون سریر باب اطاعت گشاد و روی به بندگی و سرافکندگی نهاد و سپاه روس بعد از استحضار او را گرفتار [او] بدون اینکه غل و بند بر پایش نهند، بر اسب سوار و با فوجی از آن قوم نابکار به جانب تفلیس روانه اش ساختند. در هنگام تردد از رود ترتر سالدات به کنار رودخانه متفرق شدند که راه عبور پیدا کنند، جعفر قلی آقا فرصت یافته زمام اسبش که در دست یکی از سالدات بود بریده و مانند آتش سیار از آب عبور و به شتاب تمام خود را به میان ایل جبرئیللو رسانید و کیفیت را به حضرت نایب السلطنه ارسال داشت و آن خسرو کیهان مقرر که مطلب کلی و مقصد اصلی از این سفر استخلاص وی منظور نظر کیمیا اثر بود به استماع این خبر کمال بهجت و سرور حاصل آمد. پس از آن به جانب سنگر سلطان بود که در میانه قرا باغ و شکی و شیروان واقع بود عزیمت فرمود، بعد از طی مراحل و قطع منازل در حوالی سلطان بود، سه هزار سالدات روس که حسب الامر ینارال مرکز در آن جا مقام داشتند از سنگر بیرون آمد [ه] صف کشیده در لشکر همایون نیز شمشیر خونریز را از غلاف خلاف کشیده برای مجادله صفوف متقارب شد و به اقتضای مقاتله سیوف متضارب (نظم)

خروش نای چون صور سرافیل	به گردون شد ز پیش کوهه بیل
چنان شد زخم کوس و نعره جوش	که گردون پنبه محکم کرد در گوش
سواران آهنین دل کوه رفتار	ز سرتاپای در آهن گرفتار
غبار خاک زیر پای باره	شده چون ذره در چشم ستاره
شد از گرد سپه خورشید گمراه	سپه شد هم چو خال دلبران ماه

عباس میرزا نایب السلطنه □ ۳۴۷

در یک طرفه العین اکثر آن قوم بی دین طعمه شمشیر کین و بسته کمند لشکر ظفر قرین گشتند و در آن هنگامه جنگ از ضرب توپ و تفنگ بر باقی آن کافران کار چنان تنگ شد که علم سفید که نشانه امان اهل فرنگ است برپای کردند و طالب امان شدند. آن خسرو با فرهنگ به منطوق احسن العفو عند القدرة از چهار جانب و شش جهت عساکر نصرت آیت را از کین گزاری و آتشباری مانع آمد و میرزا بزرگ قائم مقام به سنگر روسیه مأمور شد تا به حضور فیض دستورشان حاضر سازد و مضمون آیه شریفه را سراید ادخلوها بسلام امنین^۱ و بعد از نزول وزیر بی نظیر هشتصد و بیست نفر سالدات که زیاده از یک صد و هشتاد نفر آنها زخم منکر داشتند با جمیع ادوات و آلات حرب و دو توپ قلعه کوب و دو علم عقاب پرچم که نشان خاصه دولت روس است برداشتند و از سنگر قدم بیرون گذاشتند و به دستوری دستور شرفیاب حضور گشتند و حسب الحکم آن خسرو کرم دستور خلعت امن و امان پوشیدند و ساغر التفات و اعتبار نوشیدند. مقتولین روس را به آئین و دین آن فرقه منحوس به خاک نهادند و مجروحان را به دست جراحان چابک دست دادند. در آن اوان قراولان حدود عسکران به عرض مقیمان پایه آسمان مایه رسانیدند که سیصد سالدات و یک اراده [عراده] توپ از قلعه پناه آباد به امداد روسیه سلطان بود حرکت و بعد از استماع نصرت آن حضرت در عسکران بار اقامت گشادند. حسب الحکم نایب السلطنه، امیرخان قاجار با عساکر شیر شکار روی به کارزار آنها نهادند و روسیه به محض استماع به قلعه تروناات پناه جسته و امیرخان در گرد قلعه به محاصره نشسته هنگام شام که صولت قلعه دار سپهر اعنی مهر زرین چهر شکست و در کنام آسایش نشست سپاه گمراه روس به فرار همت بستند. بعضی در بین راه از بسیاری برف تلف شدند و تیر مرگ را هدف و قومی با حالی خسته و بالی شکسته از کف صیاد اجل رسته و خسته به کوه جمرق پناه جسته.

در خلال آن حال خبر رسید که ینارال مرکز سردار روس که به استیصال لگزیه داغستان و شیخ علی خان قبه ای رفته چون از فتح سلطان بود آگاهی حاصل نمود، بی نیل مرام با یأس تمام و اندیشه مالا کلام از ننگ و نام گذشت و مانند بخت خود برگشت، از راه قرا باغ عزیمت تفلیس کرده اگر چه آن حضرت در آن زمان به حرب بلاد متصرف فیه

روسیه می پرداختند بدون حرب و جنگ و تأمل و درنگ متصرف می ساختند ولیکن به علت عدم آزوقه در آن صفحات حرکت آن جانب رفتاری شاق بود و کرداری مالایطاق، بدین سبب آن برگزیده خسرو آفاق به استحقاق تمام با لشکر ظفر خیز به جانب دارالسلطنه تبریز حرکت فرمود و خاک آن سرزمین و اقدام مبارکش مشک بیز آمد.

گفتار در اصرار و مبالغه ردیشچوف سردار تازه سپاه روس در مصالحه و حرکت نایب السلطنه به سمت طالش و تصرف لنکران و ارکوان و استیصال مصطفی خان در این سال نیکو فال هزار و دویست و بیست و هشت

و اما چون ینارال مرکز سردار سپاه روس از ضرب دست عساکر خسرو کیکاوس علم سکندرکوس با شاهد شکست مأنوس شد حسبالحکم امپراطور از سرداری خلع و ردیشچوف به جای وی مأمور و سردار مزبور بعد از نزول به حدود ایران پولکونیک فریقان نام را به نزد سرگوراوزلی برونیت ایلچی بزرگ دولت انگلیس روانه ساخت که به واسطه وی ما بین دولت روس و خسرو نیک پی رابطه دوستی محکم شود و اسباب مصالحه مصمم و پس از چندگاه مایوربایوف ایشیک آقاسی و معتمد خود را به اتفاق حاجی ابوالحسن تاجر ایروانی که به رسم تجارت متوقف تفلیس بود به نزد ایلچی انگلیس مأمور نمود که چون صلاح طرفین و آسایش جانبین در دوستی دولتین است و پس از این هوس جدال منافی طبع امپراطور آن خسرو گردون سریر است باید این امر خیر از کف کفایت آن سفیر صافی ضمیر صورت اتمام پذیرد و بعد از ورود فرستادگان و گفت شنید ایلچی انگلیس با خسرو خدم برجیس مسترکاردان را به جانب تفلیس و ملاقات ردیشچوف سردار آن فرقه خبیث روانه ساخت که اگر این سخن را ابلیس صفت از روی تلبیس گوئی و بعد از مصالحه باز راه مجادله جوئی مرا در حضور گردن فراز سرشکسته مساز (مصرع)

ای بی وفا شکست من آخر شکست تو است

و اگر این سخن را از روی حقیقت گوئی و راه اهدنا الصراط المستقیم^۱ پوئی کمر همت بر میان بندم و در اندک دم (شعر)

عباس میرزا نایب السلطنه □ ۳۴۹

امیدوار چنانم که کار بسته برآید وفاق چون به سر آمد نفاق هم به سر آید و پس از چند گاه خسرو ذوالاستقلال حضرت اعلیٰ فتح علی شاه در چمن جنت مثال سلطانیه نزول اجلال فرمود فرمان قضا بنیان به حضرت نایب السلطنه نگارش یافت که چون مصطفی خان طالش از سگالش بخت با روسیه سازش و با دولت علیه بنای کاوش نهاده و از نگارش فرمان و فرستادن سفیران آتش فتنه اش خاموش نمی شود و باده اطاعتش نوش نه به منطوق فی السیف صبغة الدین با شمشیر کین بدان حرف و سخن ریشه عمر آن بد پیشه را از بیشه زمین برکن و حضرت نایب السلطنه پس از اطلاع از مضمون فرمان حضرت فریدون با لشکر بی چون به سوی لنکران. (بیت)

به حکم شهنشاه گردون شکوه بجوشید لشکر چه دریای کوه و بعد از حرکت آن خسرو کیهان مقر در منزل اهر مستر کارداران فرستاده ایلچی انگلیس از تفلیس مراجعت و وارد حضور آن حضرت شد و عریضه سردار روس به نظر اشرف رسید و خلاصه مطلب وی این گردید که خسرو پرویز چاکر مدت چهل روز عساکر ظفر مآثر را از ستیز مانع شود و شمشیر خونریز را در این مدت از نیاشامیدن خون قانع کند و پس از آن سوای تبریز هر مکانی را که مقرر سازید به مصالحه پردازیم و حسب الخواش سردار روس رقم قضا شیم به سرحدداران شرف صدور یافت که مدت چهل روز در پی محاربه نشتابید و در کنام آسایش به آرامش تمام بخوابید. اگر آن بدنهاد ثابت قدم و راسخ دم قدم در میدان مصالحه نهاد فهو المراد والا باز تیغ بیداد را از غلاف خلاف باید گشاد و به سردار روس نیز مرقوم داشتند که قشلاقات قراچه داغ را برای ملاقات مقرر داشتیم و تقریر مستر کارداران و مافی الضمیر شما را به سرحدداران تحریر نمودیم و آن چه باید و شاید سفارش فرمودیم تا چه کنید شما و لشکر کشی طالش از متار که موضوع و مستثنی است و حسب الاستدعای ایلچی انگلیس نجف قلی خان گروس را با دسته خود به مهمانداری سردار روس معین ساخت و به جانب طالش کوس حرکت نواخت. چون منزل دده بیکلو من قرای مشکین از قدم میمنت لزومش مشکین شد در آن منزل اقامت گزین و جمعی از عساگر پلنگ صولت پلنگینه پوش توپهای برق آشوب رعد خروش را به سرداری امیرخان قاجار و اتفاق میرزا محمدعلی آشتیانی مستوفی سرکار به استیصال مصطفی خان نابکار مأمور و چون عبور لشکر منصور از کوههای سخت بود و جنگل های پر درخت مصطفی خان چنگل جلادت را تیز و سرپنجه یلی را خونریز ساخته میرحسن خان ولد خود

را با جمعیت بی‌عدد به گذرها مأمور داشته که شاید سپاه منصور را از عبور مانع آید، مانند خاشاک بر گذر سیل موثر اثری نشده و امیرخان سردار با دلیران جلادت دثار بعد از نزول به حدود لنکران چون روسیه آن مکان مشاهده بلاصی ناگهان کردند. به اتفاق مصطفی خان به جانب کامیشوان فرار و جمعی در بین راه گرفتار کمند لشکر ظفر شعار گردیدند و لنکران و ارکوان بدون حرب لشکر ظفر بنیان و ضرب سیف و سنان از ممالک آن خسرو افلاک شد (مصرع)

کشور مسخر آمد و دشمن هلاک شد

و به منطوق آیه شریفه فمحنونا آیه اللیل و جعلنا آیه النهار مبصرة^۱ به صحایف و حواشی آن املاک مسطور و روسیه و مصطفی خان بعد از فرار از لنکران در کامیشوان که یک طرف آن متصل به دریا بود و سه جانب دیگر از کثرت نیستان معترس العبور لنگر اقامت انداخته و کشتی‌های بزرگ خود را که در فرضه ساری آماده داشتند احضار حضور ساخته و امیرخان قاجار نیز بعد از تصرف لنکران به جانب کامیشوان کوس حرکت نواخته و مجرد ورود به حدود دریا بادیان کشتی روس را سر به ثریا دید از جانبین حکم به آتش‌فشانی کردند و عقده دل به عهده مهره آتشین سپردند مدت دو ساعت دو لشکر به کارزار مشغول و آب آن دریای زخار را با آتش سیار به یکدیگر آمیختند، بالاخره خاک هستی روس به باد فنا انگیزخته یک فروند لنگه به ضرب توپ درهم شکست و سکان وی خار صفت بعضی از برق سوختند و جمعی در آن بحر زخار غرق شدند (مصرع)

پارهای سوخت آتش ————— پارهای را برآورد آب و سپاه روس بعد از شکست از پیش بدر رفته پس نشست و امیرخان در همان مکان که به کامیشوان هزار ذرع و به لنگرگاه کشتی‌ها هفت صد ذرع بود سنگر بست. ملخص کلام سپاه بدایام روس بعد از شکست مزبور در کامیشوان محصور شدند و عساکر منصور از جانب دریا و نیستان حسب الحکم امیرخان به محاصره مأمور و هرروز گلوله توپ جهانسوز به جان روسیه شعله افروز می‌شد. چون مدت محاصره دو ماه طول کشید چهار هزار کس از سپاه روس مقتول گردید از عدم آرزو در آن سرزمین و نایابی آب شیرین کار بر محصورین تنگ شد و با بخت خود در جنگ و سپاه ظفر شعار نیز از پی یورش آن

۱. سوره اسراء / بنی اسرائیل، آیه ۱۲

عباس میرزا نایب السلطنه □ ۳۵۱

حصار آماده و ایستاده بودند. جمله کین گزاری را در پی اشارتی و جانسپاری را برای خویش بشارتی. امیرخان از حضرت نایب السلطنه رخصت خواست که لوای یورش راست کند ولیکن چون اکثر سکنه آن مقر سید و از نسل حضرت خیرالبشر بودند و از ظلم مصطفی خان پرکین مسکین و حسب الامر وی ساکن آن سرزمین و هنگام تصرف آن بلد مانع لشکر ظفر قرین از جان و مال سادات و ملهوفین نتوان شد (فرد)

آتش چه به نیستان فروزد با هم همه خشک و تر بسوزد
حضرت نایب السلطنه از یورش امتناع و حسب الحکم آن حضرت امیرخان از طرف خشکی و دریا چهار قلعه برپا کرد و میرزا رفیع خان رشتی با تفنگچیان رشت به محافظت آن قلاع مأمور گشت و حاجی محمدخان قره گوزلو به حکومت طالش سرافراز و امیرخان از طالش باز گردید.

گفتار در گفت و شنید سردار روسیه با حضرت نایب السلطنه در باب مصالحه و انجام نیافتن متارکه و وقایع اصلاندوز و چشم زخمی که به تقدیر حی و دود به لشکر مسعود روی نمود

اما چون چنانکه قبل از این مرقوم شد بر حضرت نایب السلطنه معلوم آمد که ردیچوف سردار آن فرقه میشوم بر مصالحه مایل است از منزل اهر چیزی به نزد آن بدسیر روانه فرمود و لشکر به کاوش طالش مشغول و از صهبای ظفر مستانه و خود در منزل دده بیگلو از پی انتظار خبر روزی دو سه ساکن آن کاشانه و نظر به عهد سابق بعد از انقضای مدت چهل روز ردیچوف از تفلیس حرکت و وارد قزاق شد و نجف قلی خان گروس که به مهمانداری او معین بود عزیمت قزاق نمود. در آن اثنا اسکندر میرزا والی تفلیس که متوقف ایروان بود به عزم دیدن سلیم پاشا والی آخسقه به چلدر رفته و از آن جا حسب التکلیف بزرگان کاخت به جانب گرجستان روان و مصدر انقلاب آن سامان گردید. سردار روس از استماع این سخن متوحش و بی سامان گشت و خاطر مجموعش پریشان عزیمت حضور نایب السلطنه را بی فایده یافت از پی تزویر تدبیر شتافت و بدین تمسک از مصالحه روی تافت که آمدن من تا قزاقه داغ محال است و اگر مایل متارکه ای در کنار رود ارس ملاقات را مجال و دیگر [از طرف] امپراطور به ترک محاربه مأذون نیستم

بلکه به شرفیابی حضور و استماع تکالیف شما مأمور و پس از آن کیفیت را به امپراطور مرقوم دارم اگر جلوه گر نظرش گردید و سخنان شما را پسندید به تردد سفیران و گفتگوی دبیران صورت انجام خواهد پذیرفت. با وصف اینکه در آغاز برای مقر مصالحه حضرت نایب السلطنه رامنبر کرد و بارها به عرض درآورد که [از طرف] امپراطور به ترک محاربه و اتمام مصالحه مأمورم.

از گفتار آن میشوم مفهوم می گردید که عهد آن طایفه مانند آفتاب زمستان و سحاب تابستان اعتباری نداشت ولیکن چون انکار از مصالحه را قدم صرافت پیش نگذاشت، محمد صادق خان ولد نجف قلی خان گروس با مستر لنزی توپچی و مستر کامل حکیم انگلیس را به نزد آن خبیث که باید به اتمام مصالحه به عهد سابق پرداخت و پس از آن وزیرزاده مکرم و دستور معظم ابوالقاسم [قائم مقام] را به اصلاندوز که به رود ارس اتصال داشت مأمور ساخت که به سردار مزبور دسترس بهم رساند او را از تشکیک دور و به الطاف شهریاری خرم و مسرور نماید و سردار مذکور پس از اطلاع عزیمت میرزا ابوالقاسم، ینارال حقویردوف را به نزد وی روانه ساخت که گفتار سابق همگی هذیان^۱ و افسانه بود. التیام دولتین جز ضرب حسام نیست و صلح خسروان با افسر حرب دو لشکر (مصرع)

از این دو چون گذری کل من علیها فان

و میرزا ابوالقاسم نیز بعد از استماع از ستیز و نزاع دوری، نجست و ورق صلاح را به آب جدال شست و کیفیت را به حضرت نایب السلطنه ارسال داشت و آن حضرت با لشکر جهانسوز به آذراندوزی جان دشمنان حرکت و در اصلاندوز مکان گزید و ردیاشچوف سردار روس کتلاروسکی ینارال را با جمعی از سالدات به قراباغ گذاشت و خود بجانب تفلیس روان گردید. اما چون اکثر لشکر به کاوش طالش که اعظم امور بود مأمور و پیر قلی خان قاجار نیز با دلیران شیر شکار به دفع شر روسیه از سر عجزه شکی روان و چند تن از روسیه نیز به لباس تبدل مهدیقلی خان شوشه‌ای را ملاقات کردند که ما از جانب ایلات قراباغ آمده ایم که جمعی از لشکر منصور را به امداد بریم و جمیع ایلات را از کنار رود ترتر حرکت دهیم و او نیز از سادگی لوح از سخنان آنها فریفته و سپاهی به سرداری

عباس میرزا نایب السلطنه □ ۳۵۳

صادق خان قاجار از نایب السلطنه گرفته که بدون دلالت و اشارت آن گریان میش صولت قدمی پیش نگذارند و ایلات را به اردوی کیهان پوی سپارند و تنی دو از جاسوس مزبور روس با بهجت و سرور خودی به ینارال آن دیوان شמוש رسانیده و آن منحوس را از قلت لشکر و کمی استعداد خسرو با افسر آگاه ساخت و او نیز هنگام شام به جانب اردوی کوس شبیخون نواخت. قریب به صبح کاذب نزدیک به اردوی، لوای حرب افراخت و سپاه اسلام در آغاز چنین پنداشتند که صادق خان مراجعت نمود، چون نیک نگریستند رأیت روس را به گردون سرافراز دیدند. از جانبین مهرهای آتشین از دهان توپ و تفنگ باز کردند (نظم)

چنان راندند مرکب در بیابان که بر روی زمین بادا شتابان
ز بانگ کوس و از زخم چکاچاک طنین افتاده درنه طاس افلاک
همه صحرا غبار و گرد برخاست ز هر سو بانک بردا برد برخاست
و حضرت نایب السلطنه بعد از استحضار آن گیرودار بر اسبی باد پیما سوار شد و از هر جانب لشکر را به کارزار تحریک می فرمود و نزدیک بود که جنود اسلام با نهایت قلت مسعود شوند که ناگاه اسب نایب السلطنه در گودی ژرف افتاده و از صدر زرین جدا مانده و لشکر اسلام چنین پنداشتند که مگر آسیبی به مزاج مبارکش رسیده از خوف و دهشت جمعی از دست روس مقتول گردیده و قومی به وادی فرار دویده. خلاصه نایب السلطنه خود را از آن حسیض خطر به اوج سلامت رسانیده سواری را دیدند که مرکبی انگيخته و مرس فرس دیگر می کشد نواب والا را به خیال اینکه سوار دشمن است و اسبی به غنیمت می برد حسام کین را از نیام درآورد و روی به وی کرد (بیت)

برآورد بانکی که نام تو چیست به بی تن سرت بر که خواهد گریست
و آن سوار یکی از جلوداران خاص آن خسرو گردون مناص بود، صدای مبارکش را بشناخت خود را از اسب به زیر انداخت و آن شهریار را سوار ساخت و به هر جانب مرکب تاخت و سپاه را از سلامتی وجودش آگاه ساخت و سپاه بی سامان آنچه از این خبر مبشر اطلاع یافتند به حضور آن حضرت شتافتند و از آنجا علی سبیل التعجل روان و در منزل حمزه لو مکان فرموده و پیر قلی خان قاجار با سایر سرداران لشکر ظفر شعار که در شکی و سالیان و غیره بودند به محض اطلاع از این شکست مراجعت و به رکاب نصرت آیت پیوست و سپاه روس از اصلاندوز بدان جانب ارس حرکت نمودند و حضرت نایب السلطنه

نیز به طرف تبریز مراجعت فرمود و چرخ برین مضمون این بیت را می سرود (فرد)
ز رنج و راحت گردون مرنجان دل مشو خرم که آئین جهان گاهی چنین گاهی چنان باشد

گفتار در کارزار حسین خان سردار قاجار با روسیه نابکار و شکست آن قوم خیره
شعار و حرکت شهریار ذوالاقتدار حضرت اعلی فتحعلی شاه به جانب آذربایجان و
مصالحه دولتین علیتین ایران و روس و آنچه از گردش آبنوس در این سال نیکو فال
سنه ۱۲۲۹ به عرصه ظهور آمد

اما چون حضرت نایب السلطنه بعد از ستیز مذکور به تبریز نزول فرمود حسین خان
سردار ایروان را به حضور طلبیده و خان مذکور حسب الحکم آن حضرت در تبریز به
خدمت ساطع النور رسیده و بعد از روزی سه چهار که در آن بلد آرمیده ینارال پلنگ
جوهر با جمعی از روس بد گوهر از راه پنبک و شوره گل به تاراج قرای ایروان مسلح و
مکمل شده اهایلی ایروان کیفیت را به عرض نایب السلطنه در آورده حسین خان سردار به
خلاف و مصاف آن قوم بی انصاف رخصت انصراف یافت و سردار مزبور بعد از آن که به
بلده ایروان شتافت چون از جانب پادشاهی سپاهی به همراهی نداشت و ینارال در پنبک هم
لوی جنگ می افراشت با فضلا و علمای ایروان سخن جهاد را در میانه گذاشت و چند نفر
از فضلا و علما و ارباب زهد و تقوی به منطوق فقاتلوا ائمة الکفر انهم لا ایمان لهم
لعلهم ینتھون^۱ اهایلی ایروان را به جهاد تحریک کردند و دوهزار نفر از ایشان داوطلب
شدند و حسین خان سردار آنها را برداشته و بعد از قطع مسافت با ینارال روسیه لوی حرب
افراشته (عریه)

عَمَّ السَّمَاءُ النَّفْعَ حَتَّى كَانَهُ دَخَانًا وَ اطراف السَّرْمَاحِ شَرَارًا
و چون گیرودار کارزار سه چهار ساعت به طول انجامید چهار صد نفر از روس مقتول
گردید، بقیه السیف با خاطر افسرده فرار بر قرار اختیار کرده و حسین خان سردار روس
رئوس به نزدیک شاهزاده بی نظیر روانه ساختند و او نیز به صحابت عریضه عبودیت فریضه
روانه دربار جهان مدار شاهنشاهی نمود و آن خسرو مسعود مجاهدین اسلام را از انعام و

اکرام راه نورد دیار و یَنقلب الی اهله مسروراً^۱ فرمود و پس از آن با طالع محمود از دارالخلافه طهران به جانب چمن سلطانیه حرکت و از آنجا به سمت آذربایجان کوس نصرت کوفت و چون از قدم میمنت لزوم شاهنشاه جهان چمن اوجان رشک جهان شد نواب نایب السلطنه با توپخانه رعد نشانه و عساکر ظفر مآثر و سربازان سرباز (شعر)

همه کمانکش و رزم آزمای و تیرانداز همه مبارز و جوشن شکاف سندان دوز
همه چه شیر به هنگام حرب حمله گذار همه شهاب صفت گاه کینه دشمن سوز
شرف اندوز حضور ساطع النور گردید و پسند نظر گیمیا اثر آن شاهنشاه مهر افسر گردید (فرد)

فرخ رخ آن بسر که چنان باشدش پدر خرم دل آن بدر که چنین آیدش پسر
چون چنان سپاهی وافر و شوکت متکثر به عدد مور و ملخ به پیرامون هامون و شنع نشسته و کمر جدال روس را بر میان بسته و ناپلئون پادشاه فرانسه نیز با سپاه ظفر همراه عزم رزم روس را جزم کرده و گردون از دو طرف ابواب اضطراب به روی روسیه گشود و امپراطور دریافت نمود که محاربه با دو شهریار ذوالاستقلال نکال در کار و وبال کارزار خواهد بود شرحی به ردیچوف مرقوم داشته که بدون تزویر و تدبیر باید از مجادله دولت ایران گذشته و تخم مصالحه در زمین دل کشته (فرد)

مزن ز چون و چرا دم که بنده ای مقبل قبول کرد به جان هر سخن که سلطان گفت
و ردیچوف نیز نامه به ایلچی انگلیس که ملتزم رکاب خسرو خدم برجیس بود مرقوم داشت عهدهای صریح و سوگندهای غلیظ در وی نگاشت که به مقیمان پایه آسمان مایه عرضه دارد که (نظم)

بسوزنده آتش به خاموش خاک به دل های آگه به جان های پاک
که ما را دل و جان پراز مهر تو است همه آرزو دیدن چهر توست
بدون تدبیر و تزویر به تاج و سریر خسرو گردون مسیر قسم که و آنه لقسم لوتعلمون

عظیم^۲ که از مجادله و مقاتله گذشتیم و اینک بنده و سرافکنده گشتیم (شعر)
گذشت آن که مرا خاطر پریشان بود گذشت آن که تو را زلف عنبرافشان بود

۱. سورة انشقاق، آیه ۹

۲. سورة واقعه، آیه ۷۶

بر حسب خواهش امپراطور سفیری بدین جانب مأمور دارید که دیده حرب را به خاک صلح کور کنیم و طبل مصالحه زنیم (فرد)

همی تا برآید به تدبیر کار مدارای دشمن به از کارزار ایلچی انگلیس به اتفاق میرزا محمد شفیع صدراعظم در پیشگاه معظم به ترک نفاق و آغاز وفاق دولتین علتین عرض ها کردند و حرف ها زدند ولیکن السلطان عباس شاه غازی و قایم مقام عرضه نمودند که تا از عهده شکست سال ماضی برنیائیم دل را بر این مطلب راضی نخواهیم نمود. این سخن در میانه بود که در خراسان اغتشاش بی پایان روی داد و شیخ کاشغری نیز در میانه ترکمانان چنان که در احوال شاهنشاه جهان مرقوم افتاد قدم به مسند سرکشی نهاد بنآء علی هذا حضرت اعلی به متار که رضا و مصالحه را به مجادله انساب و اولی دید و میرزا ابوالحسن خان وزیر دول خارجه به ملاقات سردار روس مأمور گردید و پس از ملاقات و گفت و شنید بنای کار بر این نهادند که اینک از طرفین تیغ خلاف را در غلاف کنند، در بهار آینده ایلچیان در حرکت آیند و ابواب مصالحت و مسالمت بر چهره عالمیان گشایند و میرزا ابوالحسن خان کیفیت را عرضه داد و خسرو نیک نهاد بر این مطلب راضی شد و بعد از سیر تبریز با شوکت جم و قباد به دارالخلافه طهران قدم نهاد و حضرت نایب السلطنه نیز با نهایت استقلال به جانب دارالسلطنه تبریز بال حرکت گشاد و پس از نزول به تبریز به تدارک اوضاع نزاع و قتال و تهیه اسباب جنگ و جدال اشتغال نمود و به عیال و اطفال مقتولین مصاف روس چندان کرم و الطاف فرمود که زندگان به جمال ناوک و وصال مرگ چنان مایل شدند که روزه دار به رؤیت هلال و مسقی به شربت زلال (عریه)

فیمطر یوم الجود من کفه الندی و یقطر یوم البأس من سیفه الدم و چون رشته مصالحه دولتین محکم گشته به مسروری رعایا و معموری بلاد همت نهاد و ابواب عدل و داد به روی رعایا و برآیا گشاد (نظم)

چار چیز از چار چیزش چار خصلت یافتند تا که هر یک جا گرفتنی بر سریر اقتدار مهر از رأیش ضیا و ابراز کلکش سخا بحر از طبعش صفا و کوه از حملش قرار و شهرت عدالت نوشیروان شمه ای از عدالت آن شهریار است و رمزی از شجاعت وی آن است (مصرع)

که گفتند در مدح اسفندیار

خلاصه کلام (مصرع)

این معانی می‌نگنجد در بیان اختصار

آن شهریار ذوالاقتدار چندین سال بدون جدال و قتال در کنام آسایش آرمید و پس از آن نظر به جهات چند عنان سمند به مملکت روم که اینک از هزاریک و از بسیار اندک مرقوم خانه تیزتک خواهد گردید.

گفتار در سوء سلوک سرحد داران روم با مرز و بوم ایران و اولیای دولت قاهره،
بدرفتاری و لجاج با تجار و حجاج و حرکت رأیت نصرت آیت حضرت
نایب السلطنه در این سال نیکو فال هزار و دویست و سی و شش بدان جانب و
نصرتی که به تأیید حضرت احدیت به عساکر ظفر مآثر آن حضرت وارد آمد

بدان که از آغاز سلطنت قاجاریه به احیای دولت عثمانیه با اولیای دولت علیه وادی
صلح را پی سپار بودند و در هر بلیه یکدیگر را یار چنان که بارها در کارزار روس
سرداران آن فرقه منحوس به عرضه حضرت اعلی در آوردند که بعضی از مملکت آذربایجان
را که تصرف نموده ایم با مملکت گرجستان کماهو حقه به اولیای دولت ایران واگذاریم
مشروط به اینکه چون با دولت روم تخم کین در زمین دل کاریم از حرب لشکر ایران و
ضرب دست شیران عارضه بر رخ نیاریم (بیت)

چه در لشکر دشمن افتد خلاف تو بگذار شمشیر خود در غلاف
و آن حضرت مضمون عزم قنع و ذل من طمع را به گوش هوش شنیدند و از
مملکتی چنان دست کشیدند و نظر به یکرنگی مذهب این مطلب را نپسندید. چون
سرداران روس از مصالحه دولت ایران مأیوس شده در همان هنگام با دولت روم کوس
مصالحه زده و لازمه دوستی و یک پوستی چنان بود که ایشان را مانند حضرت فریدون در
جواب آنها خطاب عتاب آمیز آید ولیکن از رقت عقل و جبن طبیعت بدون چه و چون بنای
صلح نهادند و ابواب مصالحه به روی یکدیگر گشادند و خسرو با افسر را از رفتار ناهنجار
احبای دولت روم و کردار آن قوم شوم نایره غضب شعله ور شد و شعله وی سر به سپهر
اخضر. در همان اوان می‌خواست از سموم جدال نام روم را از صفحه روزگار معدوم سازد و
به کینه آن مرز و بوم پردازد ولیکن بر توسط ایلچی انگلیس منطوق و الکاظمین الغیظ و

العافین عن الناس^۱ باب عطا آتش خطای آنها را خاموش ساخت و باز به دوستی پرداخت؛ ولیکن (فرد)

چون رشته گسیخت می توان بست اما گرهایش در میان هست و پس از چند گاه چون حافظ علی پاشا از دربار قیصری به سرعسکری ارزنة الروم^۲ مأمور گشت سلیم پاشا را به میان اکراد بدنهاد سلماس سیبکی فرستاد و نسبت کفر و زندقه به اولیای دولت ایران داد و بنای افساد نهاد و مرحله خلاف دوستی فیما بین دولتین شمرد و آنها را به ارزنة الروم برد. حسب الحكم نایب السلطنة حسن خان قاجار با جمعی از پیاده و سواره از ایروان بدان جانب روان شد که بدون خلاف و مصاف اکراد را کوچانیده به مکان اصلی رسانیده و بعد از نزول به آن حدود چون حضرت نایب السلطنة او را به مصاف مأمور نفرمود خلاف ایشان اصلاً در خاطرش خطور ننمود و کوچانیدن ایل را به ملایمت و دلیل و اطمینان و برهان منظور بود. روزی در چادر با عساکر خود آسوده که سلیم پاشا علی الغفله فرس حرب بر سر وی تاخت و حسن خان قاجار نیز لابد و ناچار به مجادله پرداخت. اگر چه سلیم پاشا از آن سودا چندان سودی ندید، اما مصدر فتنه و فساد اکراد گردید. در خلال آن احوال حافظ علی پاشا از سرعسکری ارزنة الروم معزول گشت و خسرو محمد پاشا منصوب و حضرت نایب السلطنة به گمان اینکه شاید کردار حافظ علی پاشا بدون اذن خونکار بود و خسرو محمد پاشا بهتر از او رفتار خواهد نمود چندی از پی استماع اخبار تحمل فرمود و سرعسکر مزبور بعد از اقتدار به سر عسکری صف کینه‌وری آراست. گذشته از ایلات سلماس و سیبکی به طلب ایل حیدرانلو و قلعه چهری برخاست که ایشان به ولایت عثمانیه متعلق هستند و این سخن مصدقان را محقق. حسب الحكم نایب السلطنة حاجی علی بیک که از جمله معارف کدخدایان بود به ارزنة الروم مقرر شد که سرعسکر را ملاقات نماید و در باب چهری و ایلات چنین سراید که اگر این سخنان و این کلمات پریشان از روی راستی و درستی است و مراد از این خیال اندیشی قانون پیش است قل هاتوا برهانکم ان کنتم صادقین^۳ و اگر نه چنین است مراد کینه و عناد است، بر شما

۱. سورة آل عمران، آیه ۱۳۴

۲. متن: ارزنة الروم

۳. سورة نمل، آیه ۶۴

یقین باشد که کین با ما مثمر ثمر و موثر اثری نخواهد شد (نظم)

تومی دانی که من گر کینه خواهم نیارد کوه تاب یک سپاهم
و گر لشکر کشم بر کشور روم نه کشور ماند و نه لشکر و بوم
و حاجی علی بیک بعد از نزول به ارزنة الروم سرعسکر مفهوم بدون اینکه حرفی بر
وی معلوم شود او را محبوس و مهموم ساخت و باز کوس سرکشی نواخت. در خلال آن
احوال خسرو محمد پاشا از سر عسکری معزول گشت و دیگری بجای [وی] مأمور و
سرعسکر منصوب قبل از نزول به ارزنة الروم و اقتدا به لشکر از سرعسکری معزول شد و
شخص دیگر بجای وی مقرر. خلاصه در اندک زمان چندین تن از ایشان به حکم قیصری به
هوای سرعسکری حباب آسا سری برآورده در دم معزول شدند و شمع اقتدارشان از
بی فروغی زود به پایان رسید و حضرت نایب السلطنه که کوه حلم و وقار بودند بر مسند
سلطنت قرار چشم به رفتار و گوش به گفتار آنها نهاد. آری (بیت)

چه تیره شود مرد را روزگار همه آن کنند کش نیاید به کار
و چون با آن همه رفتار و کردار احبای دولت عثمانیه، علت ترک کارزار اولیای
دولت علیه این بود که در کار تجار و حجاج اغتشاش نشود و آنها به فراغت بال به امر
خویش اشتغال داشته باشند. در این اوان بدرفتاری و لجاج با تجار و حجاج را به سر حد
اصلی رسانیدند چنان که مالی از تجار ایران در حدود ارزنة الروم به دست دزدان آن مرز و
بوم به یغما رفت و پاشایان آن حدود اصلاً جستجو ننمودند و پس از چند گاه چون در مقام
گرفتن اموال از مرتکبین برآمدند جمله را خود گرفته به صاحبانش چیزی ندادند و جمعی
از خادمان حرم پادشاهی نیز که به اتفاق مقرب الحضرت حاجی میرزا علی رضا ولد
اعتمادالدوله حاجی ابراهیم خان شیرازی رهسپار دیار حجاز بودند با آن همه احکام
و فرمان که به حکام و پاشایان روم در دست داشتند چون به آن مرز و بوم قدم گذاشتند در
باب خویش عدم خدمتگزاری از آن قوم بد کیش دیدند در ارزنة الروم و حلب جمعی از
عمله گمرک چیان بطلب گمرک مصمم شده بودند که به سراپرده خادمان حرم در آیند و
اگر باری در آن جا ببینند گمرک او را باز یافت نمایند، میزان چنان خلاف سنجیدند و به
روی صید حرم تیغ کشیدند و حضرت نایب السلطنه را از این رفتار آن قوم بد کردار
متغیر الحال گشت و از شهریار ذوالاقتدار اذن کارزار خواست و با لشکر بی شمار به عدد
قطرات الامطار و اوراق الاشجار به حرب روم لوای نصرت راست کرد چون بلدة خوی

مضرب خیام ظفر فرجام شد حسین خان سردار ایروان مقدمة الجیش روان پس از آن خود از تعاقب وی در حرکت آمد در منزل چالداران مبشر اقبال مژده رسان این اخبار مسرت آثار شد که حسین خان سردار پس از ستیز و کارزار با لشکر روم (فرد)

به زخم تیغ با لشکر همان کرد که با برگ سمن باد خزان کرد ایشان را مخدول و منکوب نمود و پس از آن بجانب توپراق قلعه که یکی از حصن حصین آن سرزمین است روان شد و به فریخت خسرو و سپهر تخت آن قلعه را نیز به تصرف درآورد. بعد از ورود این اخبار مسرت آثار موکب شهریار بجانب بایزید پی سپار آمد. به محض ورود قراولان لشکر به حصار بایزید اهالی آن بلد از قضات و سادات از قوی و ضعیف و وضع و شریف، چاکر و مطیع گردیدند و به حضور نایب السلطنه رسیدند و چون آنها در طریق خدمت به هیچ وجه سرنیچیدند و آن حضرت ایشان را در دست عساکر ترک چون میشان در کف گرگ یافت به منطوق لو علم الناس للعفو لتقربوا الی الجرایم به جنود مسعود فرمود که باید به کین اهالی بایزید شتافت، ترکان را از تاراج اموال آنها و یغماگران را از یغما مانع شد و آفتاب عدالت از چهره اش طالع، از بسیاری انعام و اکرام آن خسرو بهرام غلام حیاتی تازه و بهجتی بی اندازه در اجرام و اجسام آن زمره انام ظاهر گشت و در این ایام بهلول پاشا متصرف سابق بایزید که مدتی در ارزنة الروم محبوس بود و از منصب و ایالت ولایت مایوس و به حکم سرعسکر از حبس رسته و به قلعه آق سرای پیوست و بر مسند ستیز و آویز با عساکر خسرو پرویز چاکر نشست و حضرت نایب السلطنه بعد از استماع نزول بهلول پاشا به قلعه آق سرای از پی نزاع فوج بهادران و تیپ یوسف خان را به سرداری امیراصلان خان دنبلی بدان جانب مأمور ساخت و مأمورین آن حصار متین را که بر روی کوهی مکان داشت و از بلندی هم دوش آسمان (فرد)

چون اساس بیستون در استواری نوآمان با عنان آسمان اندر بلندی هم عنان کا حاطة الهاله علی القمر محصور فرمودند و بهلول پاشا را تکلیف به شرفیابی حضور نمودند و او برادر خویش را نزد امیر اصلان خان روانه کرد و خود عذر شرفیابی حضور خسرو عادل را بر زبان کلمات لطایل و افسانه آورد. حضرت نایب السلطنه به عذر وی نپرداخت و مسلمان و ارامنه آق سرای را به الطاف خویش امیدوار ساخت علی الصباح اهالی قلعه بهلول پاشا را گرفتار به بساط بوسی شهریار ذوالاقتدار آوردند و غازیان جلادت شعار روی به یورش کردند قلعه آق سرای که تصرف آن در عرض یک سال کمال اشکال

داشت به همت نایب السلطنه و قوت طالع شاهنشاه بلند اقبال من مطلع الفجر الی زوال الشمس آن بلد بدون زحمت و زجر متصرف گردید و منطوق جاء الحق و زهق الباطل به وقوع انجامید ان الباطل کان زهوقا.

گفتار در جنگ قلعه سنگ و فتح آن بلد بدون تامل و درنگ و حرکت
نایب السلطنه به سمت ارزنة الروم و مجادلات آن خسرو با فرهنگ با عساکر آن مرز
و بوم

اما چون بلده بایزید و قلعه آق سرای و سایر قلاع به یاری باری و نیروی بازوی حضرت نایب السلطنه به حیطة تصرف اولیای دولت قاجاریه درآمد حاجی حسن پاشای چمن اوغلی که به سرحداری آن حدود مأمور بود، پس از این فتوحات نمایان و نصرت های بی پایان سپاهش پریشان و خود با حالی خسته و بالی شکسته به قلعه سنگ که محکمه ایست محکم بنیاد تحصن جسته و حضرت نایب السلطنه امیر اصلاخان و فوج بهادران را به تصرف قلعه آن مرز و بوم مامور داشت و مامورین پس از مرخصی از حضور حرکت و آن بلد را محصور کردند و سنگ جنگ به شیشه ناموس آن قوم دیوث می زدند و پاره های آتش از دهان توپ و هامون خمپاره آیات و امطرنا علیهم حجارة من سخیل^۱ به قلعه گیان قرائت می کرد و چند روزی از جانبین به خلاف و مصاف اشتغال داشتند بالاخره حاجی حسن پاشا لوای حرکت فرار افراشت و امیر اصلاخان به قلعه قدم گذاشت و نواب نایب السلطنه العلیه به عزم رزم سر عسگر بدسیر دولت خیر ارزنة الروم و تأدیب آن قوم شوم قطع مراحل و طی منازل فرمود و در حدود محال الشکرد و به تحقیق پیوست که جمعیت سپاه قیصری و توپخانه و استعداد سرعسگری که در حسن قلعه به هوای سروری سری برآورده بودند از استماع فتح بایزید بی جدال و نزاع متفرق و پریشان و از بیم جان سراسیمه و هراسان عازم قراحصار و معدن و نریمان که آن طرف ارزنة الروم است گردیده اند قرئ و قصبات و بلوک و محلات این طرف از سپاه و رعیت چون دل اهای آن بلد از عقل خالی و بدون حاکم و والی افتاده و گردون دست عالیها سافلها بر فرق آن

عمارات عالیه نهاده و حضرت نایب السلطنه العلیه العالیه قریب به دوازده هزار حشم از پیاده و سواره گرد و عجم جملگی با کمان رستم و رشته شست خم (عریبه) جیوش کان الحرب عاشقة لهم اذا ارادهم فذته بالخیل و الرّجل و توپ های اژدر در نهنگ دم که از اشتعال به جان دشمنان و سوزانیدن کافران قانع نی و هر دم از دم و صدای وی ندای هل من بزید به گوش مردمان می رسید از تعاقب سپاه عثمانیه مأمور گردید و شاهباز رایت ظفر طراز از راه محال ملاز گرد که غله و آذوقه و آب و غلفی فراوان داشت به جانب مقصود به پرواز آمد و سرعسکر خود به نارین قلعه متحصن و عریضه ای مشتمل بر معاذیر به استدعای عفو تقصیر به درگاه پوزش پذیر به صحبت صوفی افندی مدرس ارزنة الروم و جمعی از صلحاء و علماء فرستاد و ایشان در منزل خامور شرفیاب حضور معدلت دستور گشتند و از جانب سرعسکر بدسیر و اجاقلویان شهر و سوباشیان محلات و سرخیلان ایلات متقبل پیشکش و اطاعت و متعهد بندگی و خدمت گردیدند. در خلال آن احوال به عرض شهریار ذوالاقتدار رسانیدند که سلیم پاشای والی ارمنیه به اشارت سرعسکر از جانبی سد عبور راه مأمورین قراحصار و نریمان گشته و از طرف دیگر لشکر موفور به محاربه عسکر منصور مأمور؛ و آن خسرو مهرافسر از استماع این خبر و این گونه شور و شر سرعسکر عذر صوفی افندی و سایر فرستادگان را خواست و به سرعسکر جواب تند و درشت بدین گونه زمین نامه را از گل و ریاحین مضامین چون بهشت برین آراست که چون افندیان عظام و قضات ذوالعز والاحترام به کریاس گردون مناص رسیدند از جانب شما و سایرین متعهد بندگی و اخلاص گردیدند اگر چه منطوق یقولون بالسنتهم ما لیس فی قلوبهم به تقریر آنها تفسیر می شد و لیکن نظر به مصلحت و تدبیر اتمام صلح در عهده تعویق افتاد تا این که تدبیر با تقدیر موافق آمد خبر صریح رسید که از جانب شما عسکر موفور به حرب لشکر مأمور گردید سبحان الله خدعه و مکر تا کی قوله تعالی مکروا و مکر الله و الله خیر الماکرین^۱ بنابراین به عذر ایشان زبان گشودیم و آنها را روانه آن کاشانه فرمودیم اینک نگارش و فرمایش می شود که اگر کشتی مخالفت که در گرداب خیال افکنده بادبان جرأت فروگیری و در ساحل سلامت لنگر ندامت اندازی از تلاطم امواج محنت ما به غرق شدن دریای ملامت نپردازی و از

۱. سوره آل عمران تا آیه ۵۶

عباس میرزا نایب السلطنه □ ۳۶۳

الطاف ما به گردون گردن افزای و اگر باز بنای خود سری داری و در بین عذر غدر آری بگویم از ضرب تیغم جان سپاری فانظروا کیف کان عاقبة المکذبین^۱. (فرد)

ببین روزوی راستی بیشه کن توهم از چنین روزی اندیشه کن
و پس از ابلاغ یرلیغ بلیغ با لشکر فیروز چنگ به عزم جنگ آن گروه آهنگ و تا حدود پولانلوق در هیچ مقام قرار و درنگ نفرموده به محض ورود موکب مسعود بدان حدود سپاه روم مانند نجوم به طلوع نیر اعظم معدوم و نابود شده جمعی به سمت ارزنة الروم و قومی خود را بدر و دشت و صحرا و گشت زده و لشکر ظفر نشان از تعاقب ایشان تاختند جمعی به ارزنة الروم نزول کردند بعضی را مقتول و قومی را مغلول ساختند و سلیم پاشا به قلعه مبشر مقیم گردید. و حسین خان سردار حسبالحکم نایب السلطنه عنان عزیمت به تسخیر آن جانب کشید و اسماعیل خان بیات را به تسخیر قلعه ملازگرد مأمور کرد و مشارالیه قلعه مزبور را محصور و با اندک شر و شور مانند مور که در زیر سم ستور افتد جسم آن سرزمین را از شرف آبادی دور کرد و روی به اردوی سردار که در آن سوی متوقف بود آورد پس از روزی سه چهار جمعی از پیاده و سواره حسب الامر سردار به تاخت و تاز آن حدود مأمور شدند و فوجی از اکراد حسنانلو و یزیدی در یکی از دهات عاطله سقناق کرده و علی الغفله روی به حرب آورده چند تن از ایشان را مقتول و بعضی را مغلول ساختند و سردار پس از استحضار اخبار اسمعیل بیک بیات را با تمامی عساکر اردو به حرب مأمور و سلیم پاشا نیز با جمیع لشکر مستعد با آنها بنای شر و شور نهادند. (شعر)

ز عکس سر تیغ و برق سنان سر از راه می رفت و دست عنان
دو سپاه کینه خواه از طلوع آفتاب تا چهار ساعت از شب گذشته تخم جدال بر یک دیگر کشته سرها گوی صفت در دم چوگان شمشیر بود و سینه ها آماج تیر و در همان شب سردار سهراب بیک سرهنگ را با یک فوج از سربازان مقدم ترک آراسته و پیراسته با ناخج و ترک نیزک سواران قراباغی نشانده باره را به معرکه رانده به محض نزول ایشان لشکر ایران عسکر روم را مانند گوی که در خم چوگان افتد، سرگردان ساختند و جمعیشان را پریشان. در نهایت بی سامانی به قلعه خویش روان آمدند و نواب نایب السلطنه به محض استماع این شر و شور همه جا حرکت و قلعه را محصور نمود پس از روزی سه

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۳۷. متن: فانظروا کیف کان عاقبة المفسدین.

چهار اهالی آن دیار از قضات و سادات شمشیر به گردن و کلمه توبه در دهن وارد اردوی آن یگان زمن گردیدند و محمد حسین خان ایشیک آقاسی به آوردن سلیم پاشا مأمور شد و مشارالیه نیز بی تعویق و تحمل شرفیاب حضور و به الطاف موفور مسرور، روز دیگر وزیر والامقام سلاله السادات العظام میرزا ابوالقاسم قایم مقام در جامع شهر بتلیس و میژ خطبه در کمال فصاحت به نام نامی و اسم سامی حضرت داور و پیغمبر و ائمه اثنا عشر علیهم صلوات الله الملك اکبر آغاز نموده و بعد از آن به نام دارای جهانگشا حضرت اعلی فتحعلی شاه مزین کرد و نایب السلطنه کماکان سلیم پاشا را بر مسند حکومت ممالک ارمنیه مقیم ساخت و محمد بیک برادر او را به لقب خاقانی سرینند و دوازده هزار سواره و پیاده آن حدود سردار و ملتزم رکاب نمود و از آن جا حرکت و به تسخیر و تصرف سایر بلوک و بلدان پرداخت. ملخص کلام به نصرت احدیت و نیروی بازوی در اندک زمانی جمیع توابع و شهر و قصبات و ایلات و بلوکات بایزید و الشکرد و بادین و ملازگرد و بتلیس و میژ و اخلاط و عادلجواز و ارجیش و خنوس مفتوح شد منافقان و اراذل دون و مخالفان دولت حضرت فریدون بیروح و موازی چهل و هشت عراده توپ قلعه کوب ضمیمه توپ های رکاب شد ایلات بی حد و عسکر بی عدد از چاکران خسرو مالک رقاب ولا تذرع علی الارض من الکافرین دیاراً و گردون به مضمون این نظم مترنم بود. (نظم)

خنک شاه کوچون تو دارد پسر به بالا و قدت نیارد بدر
خنک آن که باشد ورا چون تو پشت بود ایمن از روزگار درشت

گفتار در وقایع سال نیکو فال یک هزار و ودویست و سی و هفت و جدال حضرت نایب السلطنه در توپراق قلعه با سرداران روم و شکست آن طایفه به یاری باری و نیروی بازوی شهریاری

و نایب السلطنه العلیه العالیه بعد از فتوحات مزبور روی به دارالسلطنه تبریز نهاد و بهار سال مذکور با عسکر بی حد و حصر هر یک سام ایام و رستم عصر از تبریز روی به خوی آورد، حسن خان قاجار را به تاخت قارص و تسخیر قلعه مغازبرد مأمور کرد و مشارالیه بعد از حرکت در بین راه با جمعی از سپاه رومیه دچار و پس از گیر و دار کارزار سعید آقا سیواسی سر کرده آن جماعت را با هزار نفر دستگیر نموده به حضور نایب السلطنه روانه

عباس میرزا نایب السلطنه □ ۳۶۵

ساخت و خود نیز بعد از فتوحات رأیت حرکت به اردو افراخت و آن خسرو جم خدم سعید آقا را که مردی خوش کردار و درست گفتار بود، از حبس مرخص و فرامین قدر آئین به سرحدداران دولت عثمانیه نگاشتند و اعلام داشتند که منت خدای را عز و جل که (مصرع)

ز کابل به زابل ز ایران به تور

ما را قلمرو است و کمیت نصرتم پیوسته در تک و پو و از کیخسرو و کاوسم برتر است استقلال و مرانیت در روز جدال همال (بیت)

اگر چرخ با من کند قیل و قال به گرز گرانیش دهم گوشمال و چنان که دیدید با مملکت شما فعل شهاب ثاقب با اهرمن کردم و کار برق خاطف با خرمن. اینک، اگر دست از بدرفتاری و لجاج با تجار و حجاج بردارید و قدم بر طریق اطاعت گذارید (مصرع)

حقه مهر بدان مهر نشان است که بود

والا از سموم قهر، روم را مسکن بوم کنم و وجود موجود را در آن مرز و بوم معدوم و بعد از نزول سعید آقا و استحضار آن قوم دغا دست از دغا نداشتند باز رأیت مخالفت افراشتند و حضرت نایب السلطنه دریافت نمود که نصیحت در آن قوم بدسگال تأثیر ندارد چنان که (فرد)

قرار در کف آزادگان نگیرد مال نه صبر در دل عاشق نه آب در غربال
اواسط ماه صیام خیام ظفر فرجام از خوی حرکت و بعد از طی چندین مراحل منزل
اواجق الاجق توقف برپا و در آن جا مسموع کار گزاران نایب السلطنه العلیا شد که
حافظ علی پاشا در توپراق قلعه که از جانب دولت علیه قلیل جمعیتی حافظ بلیه دارد بنای
تسخیر نهاده و از مرز توپ و تفنگ کار بر مستحفظین تنگ و آن حضرت بدون تأمل و
درنگ از اواجق حرکت علی السبیل التعجیل روی به توپراق قلعه نهاد و حافظ علی پاشا نیز
با پاشایان بعد از اطلاع قرار نزاع را داد و با لشکر مستعد تلی قریب به توپراق قلعه را
سقتاق کرده که در پستی به لشکر آن خسرو آفاق شکستی آرند و حضرت نایب السلطنه،
حسن خان قاجار را با افواج و سواران ایروان و نخجوان و خوی به یورش آن پشته مأمور
داشته، یلان ایران چون آتش سوزان به بالای تل مانند آب روان از بالا به پائین برآمدند و
در حمله اول توپهای رومی را متصرف شدند و از جانبین دست به انداختن توپ و تفنگ

گشادند و از طرفین عقده دل را بر دم مهره آتشین نهادند (نظم)

از فیض خون گشته ملمع شده زمین از گرد سم باره مقنع شده هوا
ارواح سر کشان همه چون باد بی خطر اجسام پردلان همه چون خاک بی بها
در دست ها نهاده فلک خامه اجل بر شخص ما دریده جهان جامه بقا

بالاخره کار از تیر و توپ و تفنگ و شمشیر در گذشت دستها در کمر بود و خنجرها
بر خنجر، گردان روم در نهایت تهور و شجاعتی مافوق تصور سمند حرب به سپاه ایران
تاخته و منجوق نصرت افراخته آن پیلان زمان و سیلان دمان سربازان را مانند سنگهای گران
از فراز به نشیب انداختند و توپ های دوزخ لهیب خویش باز پس گرفتند. نواب
نایب السلطنه را از این گونه گردش چرخ ستمگر نایره غیرت شعله ور شد و شعله غضب آن
خسرو با افسر سر به سپهر اخضر جعفر قلی خان مرنندی و قاسم خان تبرکمان و محمدرضا
خان ماکوئی را با ابواب جمعی خویش به امداد حسن خان قاجار و سربازان سرباز روانه و
آن شیران نر را در نهیب اول توپخانه رومیه غنیمت و نصیب شد و در حمله دوم ایشان را از
فراز به نشیب آورده از جانبین صفوف بسته آمد و عرق شجاعت بر چهره سیوف نشسته که
به یکبار گردان روم و دلیران ایران را مرج البحرین یلتقیان گردید، پس از اندک آویزش
و خون ریزش نواب نایب السلطنه السلطان عباس شاه با تیپ سلطانی و درفش کاویانی (نظم)

ز لشکر که عرضش به فرسنگ بود بیابان به نخجیر بر تنگ بود
پس و پیش ترکان کاوس زنگ چپ و راست شیران پولاد چنگ
به قلب اندرون شاه دریا شکوه سپه کرد بر گرد دریا چه کوه
به ستوه آن دیوان نستوه قدم به معرکه گذاشت، رأیت قتل و غارت افراشت (فرد)

شد سراسیمه سپهر و گفت این صیحه ز چیست غالباً صور قیامت در جهان شد آشکار
و کلمح البصر (شعر)

لشکر شه در ستیز و فوج رومی در گریز جمله آری خوش بود از شیر و از روبه فرار
و جمیع لشکر روم هر یک به یک مرز و بوم فرار برقرار اختیار کرده و قریب به سی
عراده توپ و خمپاره و چهارده پر کاله علم ازدها پیکر و جمع توپخانه و قورخانه و اسباب
اثاث^۱ ایشان غنیمت لشکر شهریار ذوالاقتدار شد و قریب به سی هزار کس از سپاه روم

عباس میرزا نایب السلطنه □ ۳۶۲

کسته و زخم دار و گرفتار. حضرت نایب السلطنه یک روز در آن مکان توقف و علی الصباح از آن جا حرکت و منزل خالانار^۱ که بهترین ییلاقات ایشان بود توقف فرمود و آن حضرت را از آغاز نفاق ما بین دولتین فحیمتین مراد این که اگر قبل از نواختن طبل جنگ بی تأمل و درنگ مصالحه شود فهوالمطلوب والا به ضرب توپ قلعه کوب ایشان را اندک گوشمالی دهد آن گاه بیشتر از پیشتر قرار دوستی نهد، در این زمان بعد از فتوحات چنان میرزا محمد تقی مستوفی را با پند دلبند و نصایح دلپسند به ارزنة الروم به نزد محمد رثوف پاشای سرعسکر روانه کرد که کینه دیرینه را از سینه دور کند و کمافی السابِق طبل الصلح خیر زنید. و میرزا محمد تقی بعد از تبلیغ رسالت محمد رثوف پاشا در جواب چنین عرضه داشت که با وجود اجتماع لشکر و ازدحام عسکر در این سرزمین البته صلح مابین دولتین صورت اتمام نخواهد پذیرفت، پس حضرت نایب السلطنه با لشکر به مقر سلطنت معاودت نمایند در بهار آینده سال دیگر سفیران از دولتین علّیتین عثمانیه و قاجاریه در حرکت آیند و ابواب مسالمت بر چهره یکدیگر گشایند. حضرت نایب السلطنه حسب الخواش سرعسکر دست از کاوش برداشت، از آنجا حرکت و به بلده خوی قدم گذاشت و از آن مکان نیز به دارالسلطنه تبریز علم حرکت افراشت و فتوحات را به تفصیل به دربار کیوان مدار حضرت اعلی فتح علی شاه قاجار نگاشت (فرد)

بالید ازین نشاط تن تخت بر زمین بگذشت ازین نوید سر تاج از آسمان و از جانب شاهنشاه هر یک از سران سپاه ظفر همراه به انعام و خلعت رسیدند و حسن خان قاجار به لقب سارو اصلان ملقب گردید، در خلال این احوال اکراد بد نهاد یزیدی بر سر سلماش اساس فتنه چیدند و به تاخت و تاراج عازم گردیدند و حضرت نایب السلطنه یوسف خان گرجی غلام خاصه شریفه را با دسته بهادران و فوج خالو سلمان به حرب و نزاع و قلع و قلاع آن قوم شوم مأمور و بعد از حرکت به طرق منظور رقم نصرت بر پرچم رأیت وی مسطور شد و در این زمان به حکم حضرت اعلی نایب السلطنه به انتظام امور حدود عراق عرب که بعد از وفات شاهزاده مبرور محمد علی میرزا اسکنه الله الغفور فی دار السموم نهایت اغتشاش داشت و حضرت نایب السلطنه به طریقی که باید و شاید در امور حکام و رفتار و احکام، نظام و انتظام گذاشت و در بهار این سال نیکوفال یک هزار و

۱. در منتظم ناصری: خالباز ص ۱۵۵۲ و مآثر سلطانیه: خالباز ص ۳۶۶ آمده است

دویست و سی و هشت از جانب سلطان جلیل الشان دولت بهیه عثمانیه مثال قدر مثال به محمد رثوف پاشای سرعسکر ارزنة الروم صادر شد و او را در امور مصالحه قادر و سرعسکر نیز کیفیت را به حضرت نایب السلطنه اظهار و حسب الاشارة شهريار ذوالاقتدار حضرت اعلی نایب السلطنه میرزا محمدعلی مستوفی آشتیانی را برای اتمام مصالحه به ارزنة الروم روانه ساخت و پس از کنکاش جانین و برای رفع اغتشاش مابین دولتین سخن ها گفتند و شفتند. بالاخره قرار کار را به مصالحه نهادند و ابواب مسالمت بر چهره یک دیگر گشادند، صلح نامه دولتین نگاشته شد و غبار کدورت از صفحه دل برداشته سواد صلح نامه بی کم و زیاد و چنان و چنین همین است هذالسواد مطابق لاصل.

صورت صلح نامه مابین دولتین علیتین قاجاریه و عثمانیه

از نتایج کلام علام فهام سلاله السادات العظام میرزا ابوالقاسم قایم مقام: غرض از تحریر این کتاب مستطاب این که در این چند سال به سبب [وقوع] بعضی [از] حوادث میان دولتین علیتین اسلام روابط صلح و صفوت و ضوابط دوستی و الفت قدیمه مبدل به نقار و خصومت و مؤدی به حرب و کدورت گشته بود به مقتضای جهت [جامعی] اسلامیة اسلام و عدم رضای طرفین بسفک دماء، و وقوع این گونه حوادث و غوغا و عادت سلم و مودت و تجدید دوستی و محبت از جانب دولتین فحیمتین اظهار رغبت و موافقت شده، به موجب فرمان همایون اعلی حضرت کیهان حشمت ملک بخش ملک گیر آرایش تاج و سریر خدیو زمان و زمین جمال الاسلام و المسلمین جلال الدنیا و الدین غیاث الحق و الیقین قهرمان الماء و الطین ظل الله الممدود فی الارضین حافظ حوزه سلیمانی باسط بساط جهانبانی داور جمجاه، سلیمان دستگاه انجم سپاه اسلام پناه زینت بخش کیان ملک ملوک جهان تاج بخش کامران شاهنشاه ممالک ایران الخاقان ابن الخاقان الغازی فتح علی شاه خلدالله ملکه و اقباله و حکم مأموریت نامه رفیعہ غره غرای دولت و شهریار و دوحه علیای شوکت و جهاننداری مالک رقاب گردون جناب کیوان همت برجیس فطنت رکن رکن جلال غصن رطیب اقبال پادشاهزاده آزاده ولیعهد دولت علیه ایران عباس میرزا عزنصره، این عبدمملوک و چاکر جان نثار به و کالت نامه مباهی و مخصوص گشته از جانب دولت علیه عثمانی نیز به امر و فرمان اعلی حضرت کیوان منزلت شمس فلک شهریار بدر افق

تاجداری پادشاه اسلام پناه سلطان البرین و البحرین خادم الحرمین الشریفین ذوالشوک و الشهامة و السلطان بن السلطان بن السلطان الغازی محمودخان ابدالله ملکه و اقباله و کالت نامه به جناب عزت نصاب نبالت انتساب جلالت اکتساب متمم امورالجمهور بالفکر الثاقب ممهد قواعد لامور بالرأی الصایب صدراسبق اکرم والی ولایت ارزنة الروم سرعسکر جانب شرق محمدامین رثوف پاشا دام مجده عطا و عنایت شده بود این عبد مملوک در مدینه مزبوره با جناب سرعسکر مشارالیه بعد از مبادله و کالت نامه های مبارکه عقد مجلس مکالمه کرده مصالحه مبارکه به این آئین ترتیب و تعیین یافت.

اساس. [از قراری] که در تاریخ هزار و صد و پنجاه و نه به موجب مصالحه و عهدنامه که واقع گشته حدود و سنور قدیمه و شرایط سابقه از امر حجاج و تجار و رد فراری و تخلیه سبیل اسرا و اقامت شخص معین در دولتین علیتین باشد تماماً و کمالاً بین الدولتین باقی و مرعی و معتبر بوده، به ارکان آن وجهها من الوجوه خللی عارض نشده، در مابین دولتین علیتین شرایط دوستی و مقتضای الفت و محبت ابداً در کار باشد. بعد از این شمشیر در خلاف بوده، در میان دو دولت معامله که مؤدی کدورت و برودت و منافی سلم و صفوت باشد وقوع نیابد و آن چه داخل حدود قدیمه دولت علیه عثمانی می باشد، در اثنای حرب و قتال به دست دولت فنخیمه ایران آمده از جمله قلاع و اراضی و قضا و قصبه و قرا، حال تحریر مصالحه از تاریخ این تمسک معتبره الی مدت شصت روز به طرف دولت عثمانی تماماً تسلیم شود و به مراعات حرمت این مصالحه خیریه گرفتاران طرفین را بلاکتم و اخفا تخلیه سبیل کرده آن چه در اثنای راه محتاج الیه آنها باشد از مأكولات و غیرها عطا شود و به سرحدات طرفین ایصال نمایند.

ماده اول. دولتین علیتین را در امور داخله یکدیگر مداخله جایز نیست فیما بعد از جانب بغداد و کردستان مداخله جایز ندانسته از جمله محالی که از توجیهات سنجاق و کردستان داخل حدود می باشد سیامن الاسباب و وجهها من الوجوه از طرف دولت علیه ایران مداخله و تجاوز و تعرض در متصرفین سابق و لاحق تصاحب نشود. و در حوالی مذکوره اگر از اهالی طرفین بر بیلاق و قشلاق عبور نمایند در باب رسومات عادیّه و بیلاقی و قشلاقی و سایر دعاوی که وقوع یابد مابین و کلا و نواب ولیعهد دولت ایران و وزیر بغداد مخابره شده رفع نمایند که باعث کدورت در میان [دو] دولت نگردد.

ماده ثانیّه. و از اهالی ایران کسانی که به کعبه مکرمه و مدینه منوره و سایر بلاد اسلامیّه

آمد و شد می نمایند مثل حجاج و زوار و تجار و مترددین اهالی بلاد اسلامیة رومیه به آن جماعت مثل اهالی خودشان معامله نمایند و از ایشان دورمه و سایر وجوه خلاف قانون شرعیه اصلاً چیزی مطالبه نشود و کذلک از زوار عتبات [عالیات] مادامی که مال التجاره نداشته باشند از ایشان مطالبه باج و غیره نشود و اگر مال التجاره داشته باشند بر وفق حساب گمرک مطالبه شده زیاده طلب ننمایند و از طرف دولت ایران نیز با تجار طرف دولت عثمانی و اهالی ایشان بر این وجه معامله نمایند و به مقتضای شرایط سابقه فیما بعد در حق حجاج و تجار دولت علیه ایران تنفیذ و اجرای شرایط قدیم از جانب وزرای عظام و امیرحاج و میرمیران کرام و سایر ضابطان و حکام دولت علیه عثمانی کمال دقت و رعایت شود و از شام شریف الی حرمین محترمین و از آن جا الی شام شریف از جانب امین صره همایون نیز نظارت حال ایشان شود و خلاف شرایط به هیچ وجه واقع نگردد و در حمایت ایشان همت نمایند و اگر در میان ایشان نزاع روی دهد امین صره همایون به معرفت معتمدی متعین که در میان آنها است نظارت نماید و از مخدرات حرم شاهنشاهی و حرم های شاهزادگان عظام و سایر اکابر دولت بهیه ایران که به مکه معظمه و عتبات عالیات می روند فراخور مرتبه ایشان حرمت و اعزاز شود و کذلک در خصوص رسومات گمرک تجار و اهالی دولت بهیه ایران مانند دولت علیه عثمانی معامله شود و از مال تجارت ایشان یک دفعه به قرار یک صد قروش، چهار قروش گمرک گرفته [و] به دست ایشان تذکره داده مادامی که از دست ایشان به دست دیگری منتقل نشده است مکرر از ایشان گمرک نگیرند و تجار ایران لاجل التجاره چه بوق [چپوق] شیراز که به دارالسعاده می آورند در بیع و شری آن انحصار نباشد و به هر کس که خواهند بیع نمایند و با تجار و تبعه و اهالی دولتین علّیتین که به ممالک جانبین آمد و شد می نمایند به مقتضای جهت جامعه اسلامیة معامله دوستانه شده همه از هرايذاء و اضرار محفوظ باشند.

ماده ثالثه. آن چه از عشیره حیدرانلو و سبکی متنازع فیها بوده و امروز در خاک دولت علیه عثمانی ساکن می باشند مادامی که در سمت آنها است اگر به حدود ممالک ایران تجاوز [کرده خسارت رسانند، سرحداران در منع و تربیت ایشان دقت نمایند و اگر از تجاوز] و خسارت دست برندارند و از جانب سرحدات منع ایشان نشود از تصاحب ایشان دولت علیه عثمانی کف ید نماید و اگر ایشان خود به رضا و اختیار خود به جانب ایران بگذرند، دولت عثمانی ایشان را منع و تصاحب نکنند و بعد از آن که به طرف دولت

عباس میرزا نایب السلطنه □ ۳۷۱

بهیه ایران گذرند بعد اگر به خاک عثمانی بیایند قطعاً تصاحب و قبول ایشان نشود و در صورتی که ایشان به طرف ایران بگذرند آن وقت از حدود دولت علیه عثمانی تجاوز کرده خسارت بزنند سر حدنشینان دولت علیه ایران در منع و تجاوز ایشان دقت نمایند.

ماده رابعه. به موجب شرط قدیم فراری دولتمند از طرفین تصاحب نشود و کذلک از جمله عشایر و ایلات هر کسی که بعد از این تاریخ از دولت علیه عثمانی به دولت فحیمه ایران و از دولت بهیه ایران به دولت علیه عثمانی بگذرد باید آن گذشتگان تصاحب نشوند.

ماده خامسه. آن چه در دارالسلطنه و سایر ممالک دولت علیه عثمانی اموال تجار ایران موافق شرع و دفتر محفوظ نگاهداشته شده است از تاریخ این تمسک در ظرف شصت روز در هر محلی که باشد به موجب دفاتر مرقومه و معرفت شرع و معتمد دولت ایران به صاحبان آنها تسلیم شود و سوای اموال محفوظ آن چه در اثنای وقوع عداوت از حجاج و تجار و سایر اهالی ایران که در ممالک عثمانی بعضی ضابطان جبراً از بعضی گرفته باشند بعد از افاده و اظهار دولت علیه ایران، از دولت عثمانی فرمان بر طبق همان [افاده] به عهده وکیل آنها در هر محل صادر شود و بعد از اثبات شرعی گرفته تسلیم نمایند.

ماده سادسه. در ممالک دولت علیه عثمانی از اهالی ممالک طرفین، کسانی که فوت می شود اگر وارث و وصی شرعی نداشته باشد مأمورین بیت المال ترک همان متوفی را به معرفت شرع دفتر کرده به ثبت و سجل شرعی رسانیده و آن مال را بعینه در محل مأمن تا مدت یک سال حفظ نمایند تا وارث و وکیل شرعی آن آمده به موجب ثبت و سجل شرعی اشیاء متروکه تسلیم شود و رسوم عادی و کرایه محل آن اشیاء را گرفته باشد و آن اشیاء اگر در مدت مذکوره حریق و تلف شود ادعای آن نشود و اگر در مدت مزبور و وصی وارث نرسد ترک محفوظه را مأمورین بیت المال به اطلاع معتمد دولت علیه ایران فروخته ثمن آن را حفظ نمایند.

ماده سابعه. به موجب شروط سابقه برای تأیید و تأیید دوستی و مودت در هر سه سال یک نفر از دولتمند در طرفین علین مقیم و معتکف باشند و از تبعه دولتمند علّیتین در اثنای حرف که به طرفین گذشته اند در حق ایشان بنا به حرمت این مصالحه خیریه سیاست این اسأت نشود.

خاتمه. آن چه از اساس و شرایط و مواد که در فوق مذکور شد بر منوال محرره که بالمذاکره قرارداد شد و از طرفین قبول گشته ادعای اموال منهوبه الضیعات و تضمین

مصارف جزئی از جانبین مضی ما مضی گفته صرف نظر شود و از جانبین دولتین علیتین بر وفق عادت تصدیق نامه‌ها مبادله شده بواسطه سفیر و سبط از تاریخ این تمسک الی مدت شصت روز در رأس حدود دولتین به یکدیگر ملاقات کرده به آستانه طرفین ایصال و تسلیم شود و به این وجه عقد و تجدید این مصالحه خیریه به مسالمة حقیقیه از تاریخ تمسک معتبره مرعی و معتبر گشته و از هر جهت نایره کدورت و خصومت منطفی بوده و منافعی دوستی و خلاف این عهود و شروط معقوده مربوطه از جانبین وضع و حرکتی و معامله جایز ندارند و از جانب جناب وکیل مشارالیه نظر به رخصت کامله از جانب دولت عثمانی در این تاریخ هزار و دویست و سی و هشت یوم یکشنبه نوزدهم شهر ذی القعدة شریفه این تمسک ممهور و ممضی شد الخاتمه بالخیر و السعادة و الحمد لله اولاً و آخراً و باطناً و ظاهراً تحریراً فی [اواخر] شهر محرم الحرام^۱ سنه هزار و دویست و سی و نه. انتهى کلامه.

گفتار در وقایع سال نیکو فال هزار و دویست و چهل و یک و برهم زدن

سرحدداران دولت روس عقد و عهد مصالحه را و آمدن آقا سید محمد طباطبائی
از کربلای معلی و کیفیت جهاد و جدال با آن قوم بدنهاد

اما چون در بهار این سال خیریت مآل چمن سلطانیه حضرت اعلی را مضرب خیام زنگار گون شد و مقرالویه نصرت نمون نواب نایب السلطنه به اتفاق مرزاویچ وکیل دولت روس به خاکبوس مشرف شدند و به عرضه درآورد که یرملوف سردار سپاه روس به ناخن کافر نعمتی سرزیده سری می‌خارد و سخن در تصرف بالغ‌لو و گونی و گوگجه ایروان دارد که ایشان از آن ماست و گاهی رایت فتنه‌اش در حدود طالش برپا است، و شهریار ذوالاقتدار حضرت اعلی میرزا محمد صادق مروزی وقایع نگار را با فرمان و خلعت نمایان به نزد یرملوف روانه ساخت که حدود ممالک را معین کنند و درخت کینه را از زمین سینه برکنند. پس از آن عزیمت دارالخلافه فرمود و بعد از مجالست وقایع نگار معلوم آمد که آن می‌شوم دست از فتنه ندارد و پیوسته روی به ستیز آرد. در خلال آن احوال جناب مجتهد الزمانی و فرید دوران آقا سید محمد طباطبائی وارد دارالخلافه طهران گردید و پس

عباس میرزا نایب السلطنه □ ۳۷۳

از شرفیابی حضور اعلی به منطوق آیه شریفه فاتذین هاجروا و اخرجوا من دیارهم و او ذوافی سبیلی و قاتلوا و قتلوا لا کفرن عنهم سیئاتهم ولا دخلهم جنات تجری من تحتها الانهار^۱ شهریار ذوالاقتدار را به جهاد کفار تحریک نمود و آن حضرت نیز سر تسلیم پیش نهاد و پس از تهیه لشکر بی شمار و عسکر ناپایدار (نظم)

جنگ جوانی که گر با چرخ جستندی نبرد تیره کردند روی سپهر لاجورد
چون اجل مردم شکار و چون فلک پیکار جوی چون قضا گردون گذار و چون هوا گیتی نورد
عزیمت چمن سلطانیه کرد و حضرت نایب السلطنه نیز شرفیاب حضور شد و پس از کنکاش جهاد و مشورت جدال با آن قوم بد نهاد و نواب مستطاب شاهزاده آزاده اسمعیل میرزا مقدمه الجیش و میرحسن خان طالش به تصرف لنکران و سالیان معین و محمد قلی خان قاجار با فوج خواجه وند عبدالملکی از تعاقب وی مقرر و خسرو با افسر حضرت اعلی نیز به جانب اردبیل پی سپر آمد و در آن مکان از سرداران اطراف و سرکردگان اکناف منجمله محمدخان قاجار و حسین خان سردار و نواب اسمعیل میرزا و میرحسن خان طالش اخبار فتح در رسید که جمیع طالش و اطراف ایروان مانند آئینه با صیقل مصاف از زنگ خلاف صاف شد، و اکثر سپاه روس منحوس گرفتار کمند لشکر عدو بند و کشته شمشیر فلک شکاف. و پس از چند گاه حسب الحکم شهریار ذوالاقتدار حضرت نایب السلطنه به اتفاق الله یارخان قاجار و غلام حسین خان سپهدار و سایر سرداران نصرت شعار و جمیع علما و طالبان جهاد و لشکریکه شیر از پستان شیر مکیده بودند و در آغوش دایه کمان آرمیده عازم تصرف شیشه گردیده و اغورلو خان خلف جوادخان گنجه را به تصرف گنجه مأمور داشت. مشارالیه آن بلد را محصور و به اندک شر و شور آن ملک را که بالارث و الاستحقاق از آتش بود مالک شد و بسیار از روس ساکن آن بلد گرفتار و هالک و قلیلی از راه شمکور سالک دیار فرار گردیدند، و عبدالله خان دماوندی و نوروز علی خان سردسته سمنانی حافظ آن بلد شدند و مصطفی خان شیروانی و حاجی محمدخان قره گوزلو حسب فرمان صاحبقران و به حکم حضرت نایب السلطنه با طنطنه تمام روی به ولایت شیروان نهادند و در آن دیار ابواب اقتدار گشادند، سر و زنده بسیار بدست آورده به حضور حضرت اعلی فرستادند. بایحال چون حضرت نایب السلطنه با عساکر مزبور

۱ سوره آل عمران، آیه ۱۹۵

موفورتر ازمار و مور قلعه شیشه را که (فرد)

سپهر منقش پلنگی درو چه البرز هر پاره سنگی درو
محصور ساخت و در حوالی و حواشی وی رأیت قتل و غارت افراخت و پس از روزی
دو سه، رأی قضا اقتضای آن حضرت بر این قرار گرفت که سنگ یورش بر شیشه حیات
مخالفین شیشه زند و درخت اقتدار روس منحوس را از آن سرزمین بر کند و آن دیوان
شموس بعد از استحضار این اخبار مبلغی گزاف بر سبیل پیشکش به حضور نایب السلطنه
فرستادند و مدت ده روز مهلت خواستند که پس از مدت مزبور با یورش از شما و کوشش
از ما یا مصالحه بینهما خواهیم کرد. السلطان عباس شاه غازی بر این مطلب راضی و پس از
روزی سه چهار به عرض آن شهریار رسانیدند که مددوف سردار سپاه روس با لشکری که
از کثرت با ستاره قرین بود و در اتفاق مانند پروین، از تغلیس حرکت کرده در سرزمین
گنجه با ظل الله فی الارضین خسرو ماء و طین شاهنشاه جهان پناه محمدشاه غازی
در آویخت، نظر به کثرت لشکر و قلت عسکر وی امیرخان قاجار را که سرداری جلادت
شعار بود سمند حیات پی آمد و خسرو نیک پی نیز به مضمون الفرار مالایطاق کوهی را
سقتاق کرده روی به دیار فرار آورد و آن حضرت پس از شنیدن این کلام نخستین فضلی
اسلام را که با جمیع مریدان در جهاد کفار جهد و جد بی شمار داشتند روانه گنجه فرمود
و مهدی قلی خان جوانشیر را به کوچانیدن ایلات و احشامات قرا باغ و آن صفحات مأمور و
خود نیز به ستیز روس عازم گنجه گردید. در بیست و دویم ماه صفر دو لشکر در خارج
حصار گنجه پنجه در پنجه یکدیگر گذاشتند و به مفاد آیه مبارکه انفرؤا خفاً و ثقلاً و
جاهدوا باموالکم و انفسکم فی سبیل الله ذلکم خیر لکم ان کنتم تعلمون^۱ رایت قتل و
غارت افراشتند. (فرد)

تیغها در مغزها کرده مفر هم چون خرد تیرها در شخصها گشته روان هم چون روان
حلقه بند اجل در پاس غداران رکاب رشته دام فنا در دست مکاران عنان
و چون اکثر از عسکر اسلام فاضل و عالم از مریدان فضلی حضرت خیر الانام بودند
و بدون قاعده و نظام و روس منحوس را امور لشکر به منطوق آیه شریفه ان الله یحب الذین
بقاتلون فی سبیله صفاً کانهم بنیان مرصوص^۲ به نظام استحکام تمام داشت. سپاه اسلام به

۱. سورة التوبة، آیه ۴۱

۲. سورة الصف، آیه ۴

محض نواختن طبل جنگ قبل از استعمال توپ و تفنگ تأمل و درنگ را عصیان و کانه‌م
جراد منتشر پریشان شدند شمشیرها کشیده سپر انداختند، در بین فرار از اموال یکدیگر
غارت بی‌شمار و هرج و مرج بسیار کردند (فرد)

این مر آن را همی زدی مخلص آن مر این را همی زدی منقار
و شهریار فلک اقتدار حضرت اعلی که در طویله شاهی مقام داشت پس از استحضار
اخبار حیرتش بر حیرت افزود و نایره غیرت از چهره اش رخ نمود و همی سرائید (بیت)
کسی ز چون و چرا دم نمی‌تواند زد که نقشیند حوادث و رای چون و چراست
یر لیغ تبلیغ به حضرت نایب السلطنه در قلم آورد که (نظم)

همیشه چنین است کار نبرد زهر سو همی گردد این نیزه کرد
گاهی بر کشد تا به خورشید بر گهی اندر آرد به خورشید سر
به یکسان نکرده سپهر بلند گهی شاد دارد گهی مستمند
نودل را بدین کار خسته مدار روان را بدین کار بسته مدار
و لشکر پریشان را جمع ساخته در کنار رود ارس مقابل روس تا اواخر زمستان رأیت
حرب افراخته نما (شعر)

ببینیم تا مهر و کین قضا نوازد کرا خوار سازد کرا
و جمیع پیادگان سواد کوهی و هزار جریبی و انزانی را به حفظ قلعه ایروان روان و
بعضی از سرداران لشکر به حضور حضرت نایب السلطنه مقرر و جملگی از الطاف داور
دادگر خوشدل و خرم بودند و مضمون این نظم را ورد زبان نمودند (نظم)

تو آن سایه بر زمین از خدای که دارد در آن سایه منزل همای
اشارت ز تو کین گذاری ز ما بشارت ز تو جان سپاری ز ما
نداریم اندیشه از کارزار تن ما و تقدیر پروردگار
و بعد از این امورات ششم شهر ربیع الاول شاهباز عزم اقدس به دارالخلافه به پرواز
آمد و پس از مراجعت اقدس، مددوف را هوس تصرف مشکین و کوچانیدن ایلات مغان به
سرافتاد و بدان جانب ابواب حرکت گشاد، و حضرت نایب السلطنه نیز گروهی از ترکمان
را و انبوهی از شیران سرزه را به نشانیدن تیر خلاف در زه مصاف با آن قوم بی‌انصاف روانه
و ایشان بعد از طی منزلی سه چار با لشکر کفار دچار و با یکدیگر مقابل رأیت کارزار
برپا و آیت گیرودار نازل (نظم)

آن چه روزی بود یا رب کز نهیب تیغ و تیر
از فروغ تیغ سوزان شد هوای معرکه
بد دلان از ترس مرگ و پردلان از حرص نام
عسکر اسلام را کمیت نصرت رام آمد و لشکر کفار بعضی مقتول و برخی منهزم و زندگانی بر ایشان حرام.

بیان وقایع سال یک هزار و دویست و چهل و دو، عزل مددوف سردار سپاه روس و نصب پسقاویچ حسب الحکم امپراطور و کیفیت مجادلات لشکر اسلام و عسکر کفار و فتح پسقاویچ در جنگ و ستیز و تصرف کردن وی یکسر آذربایجان را از تفلیس الی تبریز

در بهار این سال نیکو فال که خسرو سیارگان در دارالسلطنه حمل جمل فرود آورد، شیران شرزه را نوبت جدل شد و ترکان را طرب و بزم به حرب و رزم بدل، حضرت اعلی با عسکر بیکران و لشکرگران به آذراندوزی جان دشمنان از دارالخلافه طهران به جانب آذربایجان روان آمد و هم در این زمان حسب الحکم امپراطور سلطان روس مددوف از سرداری معزول و پسقاویچ با افواج علاوه بر سایر لشکر و چندین توپ قلعه کوب بر رئوس روس، منصوب و او نیز چرنال دویچ را به جانب ایروان برای اغتشاش آن سامان مأمور داشت. و حضرت نایب السلطنه العلیه العالیه السلطان عباس شاه ضرغام کنام دلیری و حسام نیام جهانگیری شاهنشاه جهان پناه محمد شاه غازی را به اتفاق حسن خان سارواصلان و انبوهی از یلان به جانب سردار آباد و ایروان روان و پس از حرکت ایشان در سردارآباد با فرقه روسیه درآویختند، بعضی را منهزم و خون برخی را ریختند و آری ولینصرن^۱ الله من ینصره^۱ و سیصد سر از آنها بریده با عریضه مبنی بر این معنی روانه حضور حضرت اعلی داشت. (نظم)

که آتش دشمن برانگیختیم به اقبال شه خون او ریختیم
به یک زخم کردیم کارش تباه سپردیم جانش به فتراک شاه

عباس میرزا نایب السلطنه □ ۳۷۷

و مبشر اخبار در منزل میانج بشارت این قتل و غارت را به عرض حضرت اعلی در آورد و آن حضرت نیز انعامات بی عدد و خلاق بی حد به ایشان التفات فرمود، و بعد از این فتح پسقاویچ خواست به سربازهای ایروان آزوقه و قورخانه رساند، حسن خان سارواصلان بر سر ایشان شتافته جمیع سالدات را اسیر و قورخانه و آزوقه را غنیمت یافته و از آن پس گوشزد پسقاویچ نمودند که حضرت نایب السلطنه ما یحتاج فی الحرب و سایر اسباب و اثاث در قلعه عباس آباد که دو فرسنگی نخجوان است می باشد. پسقاویچ با استعداد تمام از ایروان حرکت و روی به عباس آباد نهاد. حضرت نایب السلطنه احسان خان کنگرلو را با محمدامین خان قاجار و نوکرهای نخجوان به حفظ قلعه عباس آباد و کینه آن قوم بد نهاد در آن سرزمین نهاد و حضرت اعلی نیز رکن الدوله نواب علی تقی میرزا را با پنج هزار سوار و پنج هزار پیاده به خدمت نایب السلطنه فرستاده که در محال چورس توقف کند و مجرد ورود اردوی همایون به بلده خوی حضرت نایب السلطنه شرفیاب حضور شود. نواب رکن الدوله در چورس محل اقامت گزید و نواب نایب السلطنه در بلده خوی شرفیاب حضور حضرت اعلی گردید. بعد از مشورت و کنکاش حسب الحکم شهریار ذوالاقتدار آصف الدوله الله یارخان با پنج هزار سوار جرار نیزه گذار (عریه)

فوارس لا یملّون المنايا اذا دارت رمی الحرب زبون
به التزام رکاب نایب السلطنه مقرر آمد که نخستین شاید با هزاران لطایف الحیل فرقه روس را بدین جانب ارس کشانند، آن گاه تکاور حرب بر فرقشان رانند، اگر این تیر تدبیر به سنگ آمد نایب السلطنه به اتفاق رکن الدوله از طرفی و شاهنشاه جهان پناه محمدشاه غازی با حسن خان سارواصلان از جانبی روسیه را در میانه آرند و پیوسته تخم آتشین بر زمین سینه یکدیگر کارند تا ببینیم به دست یاری بخت موافق شاهد اقبال از کدام طرف رخ نماید و کعبتین ظفر به خواهش که درآید (مصرع)
تا یار کرا خواهد و میلش به که باشد

پس از این دستورالعمل نایب السلطنه از کعبه حضور دور شد و نخستین با سرداران سپاه آن تدبیر را در میان نهاد و این خبر در اطراف منتشر شد، یکی از ارامنه که در اردوی حسن خان سارواصلان بود بر اسب سردار سوار شده چنان بجست که تیر از کمان چنان نهجهد، چنان برفت که باد صبا چنان نرود و در نزد پسقاویچ تدبیر را به گوش وی زده و پسقاویچ سپاه گمراه را از این خبر آگاه ساخت، آن گاه با نظام تمام بدین جانب

ارس لوای توقف افراخت. نواب نایب السلطنه چون چنین دید با لشکر مستعد روی به معسکر پسقاویچ نهاد و عسکرین در برابر صفوف آراستند و طبالان طبل جنگ نواختند، دلیران برخاستند و کمیت جدال به یکدیگر تاختند. در آغاز سپاه اسلام نهایت جلادت بکار برده و قدم جانفشانی فشرده بالاخره یکسره اراذل و سره قرار را به فرار و اقبال را به ادبار میدل ساخته و سمند هزیمت به هر سمت تاخته و چون السلطان عباس شاه بدون وزیر و سواران رخ پیلتن مخالفت را در برابر دید و خود را در ششدریلا، چاره کار را در غایبی با آن قوم دعا و به مضمون آیه شریفه و من یولهم یومئذ دبره الا متحرفاً لقتال او متحیزاً الی فئة فقد باء بغضب من الله و ماویة جهنم و بنس المصیر^۱ (شعر)

نکارور را ز پیش صف برانگیخت دلش از غم چه دریا کف برانگیخت
سمندش ماه نو بر خاک می بست کمند فتح بر فتراک می بست
ظفر با تیغ او هم پشت می شد حسودش کفش در انگشت می شد
تنها بر تن ها زد و جمعی را بوسیله تیغ آبدار به آتش دوزخ فرستاد و به شعله سنان خرمن حیات ایشان را بر باد داد که سلطان زنگ بر مملکت عالم ابواب اقتدار گشاده آن حضرت یکه و تنها روی به کوهی که در آن حدود بود نهاد. پسقاویچ بعد از فراغ از دعوا تصرف قلعه عباس آباد را پیشنهاد همت ساخت، به فکر تسخیر وی پرداخت. احسان کنگرلو که پدرش به حکم شهریاری از حيله بصر عاری گشته و خود چون مار ارقم در چپ تربیت ظل الهی پرورش یافته و به حکومت قلعه عباس آباد شتافته و همیشه فتنه طلبی را طالب بهانه بود ولیکن تا آن زمان خورشید تدبیرش را بهانه چون دید زمانه دیگرگون است و هنگام مخالفت با دولت فریدون، قلعه عباس آباد را به تصرف پسقاویچ داد و خود حسب الحکم وی روی به حکومت نخجوان نهاد. بلی (شعر)

کشی افعی و بجه اش پروری به دیوانگی ماند این داوری
و پسقاویچ بعد از تصرف قلعه عباس آباد، محمد امین خان قاجار و سایر خوانین بختیاری را مقیداً روانه تفلیس ساخت و جمعی از سپاه روس را حافظ آن قلعه کرد. و این وقایع را به عرض مقیمان آستان شاهنشاهی در آوردند، مثال قدر مثال شرف صدور یافت که نواب رکن الدوله در مقابل روس در محال چورس متوقف شود و نواب نایب السلطنه

۱. سورة انفال، آیه ۱۶

عباس میرزا نایب السلطنه □ ۳۷۹

برای انتظام امور ایروان بدان سامان رود و قلعه خوی و سایر قلاع نیز از چاکران رکاب انتخاب و به حفظ ایشان مأمور شد و اردوی کیوان شکوه از مرند به النجق حرکت و از آن جا در چمن مهربان مکان. و در بلدة عباس آباد در میانه سپاه روس مرض و با چنان اشتداد یافت که جمعی کثیر از آن قوم شریر به زندان بشس المصیر اسیر شدند. پسقاویچ از پریشانی اوضاع و محکمی قلاع و تعجیل حضرت نایب السلطنه در جنگ و نزاع واماند و سخن از مصالحه به زبان راند، گریایدوف از اکابر طایفه خویش را برای انجام این امر به خدمت نایب السلطنه فرستاد و او نیز به خدمت خسرو با عدل و داد کیفیت را عرضه داد و حضرت شهریاری به الهام کردگاری دریافت نمود که پسقاویچ را مراد از این کلام فی الحقیقه مصالحه نیست بلکه بدین بهانه روزی دو سه زیست خواهد تا از چنگل صیاد و با جهد، آن گاه زین قتال بر سمند جدال نهد. در جواب چنین مقرر داشت که تا حسام را در نیام مقام است و تکاور نیک فرجام مر مرا رام، به منطوق کلام ملک علام ارجع الیهم فلنا تینهم بجنود لا قبل لهم بها ولنخرجتهم منها اذلة و هم صاغرون^۱ خواب و خوراکم جز بیداری دشمنان در نخستین خون ایشان حرام (فرد)

شرم بادا دست را زین پس گرفتن جز عنان ننگ بادا تیغ را زین بس غنودن در نیام دست از خدعه و حيله بدارید و چون مردان قدم بعمره میدان گذارید (شعر)

بیا تا نبرد دلیران کنیم درین رزمگه جنگ شیران کنیم
در خلال آن احوال به عرض شهریار ذوالاستقلال رسانیدند که شاهنشاه جهان پناه محمدشاه غازی که به اتفاق امیرزاده نواب جهانگیر میرزا مأمور به جدال اهالی سالیان بود حسب الخواش اولیای دولت قاهره موافقین را مسرور و منافقین را از شرف حیات دور کردند و نواب نایب السلطنه العلیه العالیه بعد از انتظام مهام ایروان حسن خان سارو اصلان را با انبوهی از شیران پلنگ آسا به نهب و غارت روسیه ساکن اوچ کلیسا مقرر داشت و ایشان نیز از روسیه اباران طلب امداد نمودند و حضرت نایب السلطنه العلیه العالیه دیگر باره یوسف خان امیر توپخانه مبارکه را با سهراب خان غلام پیشخدمت باشی و چهار هزار سرباز جرّار کرّار به تسخیر اوچ کلیسا روانه و خود با سایر عساکر چون طوفان بلا روی به اباران نهاد، روسیه اباران نیز به امداد اهالی اوچ کلیسا روان بودند، در قریه اشترک ایروان

عسکرین به یکدیگر رسیدند و مهره آتشین بر فرق هم باریدند (نظم)
 زهر سو کشته چندانى به پیوست که راه جنگ بر لشکر فرو بست
 زمین از خون مردان موج زن گشت سپرها خشت و جوشن ها کفن گشت
 تن از اسب و سر از تن سرنگون شد فلک دریا زمین صحرای خون شد
 بعد از آویزش و خونریزش نسیم نصرت بر پرچم رأیت مجاهدین اسلام وزیدن

گرفت، بیشتر از فرقه ظلام را مقتول و مغلول ساختند بقية السیف از باده سیف در کیف مجروح و بی روح، خودی به اوچ کلیسا کشانیدند و امور آن سرزمین نیز حسب الخواش اولیای دولت قاهره سمت انتظام پذیرفت و پسقاویچ بعد از استماع این نصرت یرنال ارسطوف را در عباس آباد گذاشته خود به جانب ایروان رأیت حرکت افراشته، نواب نایب السلطنه خودی به آغری داغ کشانید، پسقاویچ فتح ایروان کرده به اوچ کلیسا رفت و از آن جا با لشکری گران روی به تسخیر سردار آباد نهاد. نواب نایب السلطنه، حسن خان سارو اصلان را به جلوگیری پسقاویچ مأمور کرد و خود روی به بلدة عباس آباد آورد و یرنال ارسطوف پس از استحضار توجه حضرت نایب السلطنه با لشکری ستاره عدد و پروین مدد برخاست و در ظاهر قلعه صف کین آراست، نواب نایب السلطنه نیز با سپاه خونریز کآلیوٹ الها یله و السیول السائله بر صف آنها زد (فرد)

چندان بریخت خنجرشان خون یکدیگر کاجزای خاک تابه نری جمله نم گرفت
 و حضرت نایب السلطنه را لطیفه و مالتصر الا من عندالله از پرده غیب روی نمود، سپاه روس جمعی کشته و بعضی خسته و برخی بسته و فوجی بسته خودی به حصن حصین کشانیدند، نواب نایب السلطنه در بلوکات خوی متوقف شد و حضرت شهریارى آصف الدوله الله یارخان را با عبدالله خان ارجمندی و طهماسب خان لاریجانی و ولی خان تنکابنی و حاجی حسن خان دامغانی و علی نقی خان قره گوزلو و عبدالله خان دماوندی با تمامی ابواب جمعی به حفظ قلعه تبریز مأمور داشت. پس از این احکامات رأیات ظفر آیات حضرت صاحبقرانی به سمت دارالخلافه در حرکت آمد.

چون خبر به پسقاویچ رسانیدند که کوکبه خسروی از حدود آذرآباد گان گذشته آن نابکار مستظهر و قویدل گشته پای جلادت در میدان اقامت نهاد و به قلعه سردار آباد از دهان توپ و خمپاره گلوله های آتشین گشاد و به اندک زمان آن قلعه متین و آن حصن حصین را مفاد قاعاً صفتفاً مصداق حالش شد. حسن خان سارو اصلان از مشاهده کردار

فلک کج رفتار از شکاف حصار فراز و روی به ایروان نهاد و پسقاویچ نیز امور سردار آباد را منتظم و از آن بلد حرکت، خطه ایروان را که قلعه‌ای بس محکم است و محکم‌ترین قلاع عالم چون نقطه‌ای در میانه گرفته و با صرصر جدال قری و قصبات را از خس و خار سرکشان رفته.

بلی حکم آلهی دگرگون است و با تقدیر وی کس را نه یارای چه و چون. این همان ایروان است که قبل از این سمت تحریر پذیرفت که سپاه روس با استعدادی بیش از اینها به ضرب توپ قلعه کوب دیوار حصار را منهدم کردند و نقد جان دلیران را به مالک جان سپردند. اهالی ایروان را چون شکست در زلف بتان مطلوب بود و افتادگی دیده دلیران محبوب، زهی حیرت که در این سال به محض نزول سپاه روس بدان حدود، بزرگان و سرحداران ایروان کشف و از سر در درون قلعه کشیدند و اراذل بر حسب طبیعت خویش قدم اطاعت پیش نهادند، سپاه روس به اندک محاصره از جانب جامع عتیق ایروان به حصار مستولی شدند. حسن خان سارو اصلان را با میرزا محمدخان مقصودلو و حمزه خان انزانی و سایر بزرگان ساکنان ایروان را گرفته با دست بسته و دل خسته روانه تفلیس نمودند و در بلده خوی این خبر بد اثر گوشزد حضرت نایب السلطنه گردید و آن حضرت نواب رکن الدوله را برای انتظام امور روانه تبریز داشت و خود خیام زنگارگون را در کرکر به چرخ وارون افراشت. بایحال سپاه گمراه روس و آن دیوان شמוש پس از فتح ایروان اکثر قری و قصبات آذربایجان را چون خاتم سلیمان در زیر نگین آوردند و گروه انبوهی از آن طایفه به سرداری ارسطوف از راه بام میل به تبریز کردند در دو فرسنگی آن بلد میرفتاح که اباعن جدا از راح قضا سرمست بود با جمعی از اهالی آن بلد به استقبال فرقه منحوس روسیه همدست شده بلی (فرد)

قضا چون ز گردون فروهشت پر همه عاقلان کور گردند و کر سپاه روس در حوالی تبریز فرود آمدند، پسقاویچ نیز از ایروان به نخجوان آمد خوی و اکثر بلوکات را متصرف شد. نایب السلطنه در سلماس اساس حریش متلاشی شده اضطراب بهم رسانیده، روی به ارومیه نهاد. پسقاویچ در دهخوارقان تبریز رأیت توقف افراشت، یرنال رازن را به میانج مأمور داشت. چون فتوحات پسقاویچ کما هو حقّه به عرض حضرت شهرباری رسید فرامین قدر آئین به اطراف و اکناف مملکت از مصدر سلطنت صادر آمد که فرمانفرما نواب حسینعلی میرزا با سپاه شیرازی و افواج قشقائی و

شجاع السلطنه نواب حسنعلی میرزا با لشکر هزاره و عسکر جمشیدی و ملک آرا نواب محمد قلی میرزا با سپاه تگه و یموت و شیخ الملوک نواب شیخ علی میرزا با لشکر قلمرو [خود] روی به دارالخلافه آوردند و از آن پس یکران شجاعت به میدان کشند و امور روسیه را یکرو نمایند (نظم)

تا قبضه شمشیر که بالاید خون تا آتش اقبال که بالا گیرد
شاهزادگان حسب فرمان شاهنشاه جهان هر یک با استعداد خویش قدم جلادت پیش نهاند، یرنال رازن از ازدحام ملکزادگان عظام و اجتماع امیرزادگان گرام مستحضر گردیده شرحی به پسقاویچ در قلم آورد و او را از کم و کیف دولت اعلام کرد که قلعه سلطنت محکم بناست و کوشش با وی چون انداختن فتراک به آشیانه عنقا بی پا (مصرع)

کانجا همیشه باد بدست است دام را

و جناب میرزا ابوالقاسم قائم مقام نیز نامه به پسقاویچ نگاشته و او را از کین کواکب افلاک جلادت و هزیران دشت رشادت مستحضر داشته بناء علی هذا از طرفین دولتین فخیمتین مصالحه را مصلحت امور دانستند و سبب آسایش جمهور ناس. نواب نایب السلطنه باره هامون نورد را از ارومی به دهخوارقان عطف عنان کرد، در روز ورود او پسقاویچ با جمیع سران و سرگردان و توپخانه و نظام روس آن حضرت را استقبال نمودند و بر اورنگ استقلال برآمد پس از آن از رهنران ایران و مصلحت بنیان دول خارجه مجلس مشورت آراستند. بعد او کنکاش از مکانی که اهالی وی با سستی پی بری از ایمان شدند و پیوسته در پی نقض پیمان برآمدند متصرف فیه امنای دولت روسیه شود و سایر بلاد آذربایجان را به تصرف اولیای دولت قاجاریه دهند و در ازای این نیز امنای دولت روسیه دوازده کرور زر مسکوک که هر کرور پانصد هزار تومان باشد باز یافت نمایند. پس از رضای طرفین ظل الله فی الارضین حضرت اعلی گنج های اندوخته پدری را که هر یک رشک کنجکاو و کنج سوخته بود برگشاد و برای مصالحه به اجبای دولت روسیه داد. (بیت)

گنج باد آورد از خسرو اگر ماند به خاک اینک از دست گهر سنج ملک رفت به باد
بلی خلاصی ناموس مسلمین از کف کفره روس باعث خوشنودی خداوند زمان و زمین است و ثمره درهم و دینار در این زمانه ناپایدار همین (مصرع)

برای نهادن چه سنگ و چه رز

ملخص کلام هشت کرور زر مسکوک در ترکمان چای به استحضار میرزا

عباس میرزا نایب السلطنه □ ۳۸۳

ابوالقاسم قائم مقام و میرزا ابوالحسن خان وزیر دول خارجه و منوچهر خان معتمدالدوله و حکیم صاحب انگلیس، واصل روسیه گردید و چهار کرور به موعدی مقرر آمد و پس از آن پیمانی چون لب ساقیان با پیمان و دست عاشقان با گریبان بستند و روسیه به سمت بلاد خویش بر اسب بادپیما نشستند و نواب نایب السلطنه بعد از فراغت از مصالحه عزیمت خاکپای شهر یاری نموده در دارالخلافه به سعادت آستان بوسی مشرف گردید.

گفتار در رفتن نواب امیرزاده خسرو میرزا به سفارت روس و مراجعت وی و حرکت شجاع السلطنه به سمت یزد در سنه ۱۲۴۵ و استحضار نایب السلطنه و افراشتن رأیت حرب بدان جانب و تصرف یزد و کرمان و سایر وقایع آن زمان به تقدیر ملک منان

اما چون نواب نایب السلطنه العلیه العالیه ماهی دو سه در آستان پادشاهی به خدمات سلطنت اشتغال داشت از آن پس از دارالخلافه سنجق حرکت افراشت، بعد از انتظام امور همدان و کرمانشاهان و بابان روی به دارالسلطنه تبریز گذاشت و نظر به استحکام مصالحه امپراطور اعظم یکی از چاکران خویش را موسوم به گریایدوف به سفارت ایران فرستاد و به تفصیلی که در احوال حضرت اعلی فتح علی شاه قاجار سمت نگارش پذیرفت، اهالی ری نظر به بعضی حرکات وی سمند حیاتش را پی کردند و چون این حرکت خلاف مصالحه دولتین علیتین بود فرمان قدر بنیان از مصدر سلطنت با السلطان عباس شاه صادر آمد که فرزند ارجمند خویش امیرزاده خسرو میرزا را با اثاث آراسته و اوضاع پیراسته به پتربورغ پایتخت امپراطور مأمور دارد که استحکام مصالحه و جسارت با اهالی دارالخلافه را بنوع خوش به اتمام آرد. نواب نایب السلطنه حسب فرمان، امیرزاده خسرو میرزا را با امیر نظام محمدخان زنگنه که اباعن جد و ارث وزارت بود و فارس میدان جلادت و با جمعی دیگر از امنای دولت [راهی] روسیه ساخت و حسب الحکم امپراطور مهمانداری مقرر آمد که از کنار رود ارس تا دولت روس در هر منزل عزتی بیرون از حد تحریر و خارج از حیز تقریر به عمل آوردند و امپراطور خود با جمیع وزراء و یرنال کینه طلب نظام و توپخانه و ارباب منصب قریب به یک میل آن خسروزاده جلیل القدر را استقبال نمود، حرکت و عزت او را مانند فرزند ارجمند کرد و چون برادر برابر. و نواب خسرو میرزا پس از چندی که در آن

بلد مقیم بود حسب الحکم امپراطور نیکوترین تحف ظرایف فرنگ از اسباب بزم و جنگ بدو تسلیم آمد، در کمال عزت با شوکت جم و قباد از پتربورغ حرکت و به دارالسلطنه تبریز قدم نهاد.

در این اوان حضرت اعلی در سفر خوزستان بود، چون از مراجعت نواب خسرو میرزا استحضار یافت رقم قدر شیم صادر ساخت که نواب نایب السلطنه به اتفاق خسرو میرزا در همدان آماده رسیدن کوبه سلطنت باشند و حضرت اعلی پس از سیر اطراف و اکناف مملکت، اوایل ماه شوال سنه یک هزار و دویست و چهل و پنج به همدان نزول اجلال کرد نواب نایب السلطنه به اتفاق خسرو میرزا شرفیاب حضور شدند و خسرو فلک دستور پس از چند گاه از همدان روی به دارالخلافه نهاد و نواب نایب السلطنه چند روزی برای انتظام امور جمهور ناس و سرحدات بغداد در همدان متوقف و از آنجا به جانب تبریز ابواب حرکت گشاد. و چون حضرت شهریار از سفر خوزستان مراجعت کرد و همای سلطنت در آشیانه خلافت مقرر گزید، نواب شجاع السلطنه را فکرهای باطل و اندیشه‌های لاطایل به سر افتاد و لشکری بی‌عدد از دارالامان کرمان برداشت به سرزمین یزد که نیابت عبدالرزاق خان از آن ظل السلطان بود قدم گذاشت و آن بلد را کاحاطه الهاله علی القمر در میانه گرفته و قلاع آراسته چون چهره دلیران را مانند سنبل خویریان آشفته و خراب کرد و هژیران آن دشت را عاجز چون عکس شیر در آب. عبدالرزاق خان از ظل السلطان طلب امداد نمود و آن حضرت سیف الدوله فرزند خود را با قلیل جمعیتی به استمداد روانه ساخت و فرمانفرما نیز تیمور میرزا ولد خویش را با لشکری از اندازه پیش به خدمت شجاع السلطنه فرستاد و نایره فساد از طرفین چنان بالا گرفت که از درون و برون از ضرب توپ و تفنگ طیور ارواح در جنگل شهباز اجل اسیر شدند و آهوان جان در مخلب شیران مرگ دستگیر. (فرد)

در دست‌ها نهاده فلک خامه اجل بر شخص‌ها دریده جهان جامه بقا و نواب ظل السلطان دریافت نمود که نشاندن این آتش فتنه با تندی صرصر و خس و خار میسر نیست چاره دفع وی آب شمشیر گردان آذرآبادگان است و انبوهی ترکان آن مکان عریضه عبودیت فریضه به حضرت نایب السلطنه در قلم آورد و او را از کم و کیف اوضاع و ضرب توپ و سیف نزاع مستحضر کرد و به استدعای طلب امداد از آن دارای نیک نهاد برآمد و حضرت نایب السلطنه که مدت زمانی بود عزیمت به سمت عراق و

تصرف بعضی بلاد را برای رسوخ محبت در سپه عناد از خلاق آفاق مسئلت نمودی، از استماع این خبر که نواب ظل السلطان از مافی الضمیر خسرو مهرسریز تقریر و تحریر کرده چون خور در نهار و گل در بهار بشکفت و همی گفت اذا اراد الله شیئاً هی اسبابه صفدران لشکر و امیران عسکر را به ازدحام سپاه و اجتماع جنود نصرت پناه فرمان داد، اواسط رجب المرجب از دارالارشاد اردبیل قدم بیرون نهاد. (شعر)

ای سیاهت را ظفر لشکر کش و نصرت یزک نه یقین بر طول و عرض لشکرت واقف نه شک
بعد از ورود به زنجان خسرو گردون بسطت جنگ رفعت کیوان منزلت کواکب
مواکب آسمان مراکب بیضا علم انجم حشم شاهنشاه جهان پناه محمدشاه غازی
حسب الحکم وی باده هزار سرباز و بیست عراده توپ رأیت کاوه را به سمت ساوه
برافراشت و نواب نایب السلطنه قدم به دارالخلافه گذاشت، پس از شرفیابی حضور حضرت
اعلی به فرمان وی با جمیع جنود به جانب یزد توجه نمود. نواب شجاع السلطنه از استماع
این خبر خود را در ششدر بلا دید و اولاف را بهفت پس از تفکر بسیار به دست شجاعت
نواب نایب السلطنه کعبتین عزمش برگشت، از یزد روی به کرمان نهاد. بلی در بساط
شطرنج و عرصه فلک، نی پیاده برابر دستور است و مه مقابل هور شب پره و مه بی وجود
آفتاب بازیگر میدان است و نوربخش زمین و زمان (فرد)

گفتن بر خورشید که من چشمه نورم دانند بزرگان که سزاور سها نیست
بایحال اول نوروز فیروز عالم افروز حضرت نایب السلطنه را رأیت استقلال پرتوافکن
ساخت یزد گردید، عبدالرزاق با تمام اکابر و اولاد تقی خان احرام کعبه حضور بستند و از
الطاف آن حضرت در محفل عزت و سرور مسرور نشستند. حضرت نایب السلطنه پس از
انتظام مهم یزد باره هامون نبرد را به جانب کرمان رها کرد، نواب شجاع السلطنه دانست
که اگر با آن طنطنه و کوکبه در لباس حرب برآید بدون شک و شبهه قصه یاجوج و
سکندر است و حکایت پشه و صرصر و جدال با ایشان چون مشت بر هوا و خشت بر دریا
بی حاصل، پس از روی تدبیر و تزویر اصلح احوال را بندگی دید و احسن فعال را
سرافکندگی، آری (فرد)

کارش به جدل چه برنیاید خوش خوش در حیل به برگشاید
نواب نایب السلطنه را استقبالی که لایق شأن ملوک است به عمل آورد و در میهمانی
نیز با آن شهریار و امیرزادگان و امناء و امراء آن حضرت تقسیم خاص سلوک کرد ولیکن

چون حضرت نایب السلطنه دانستی که شجاع السلطنه مراد را خصم است و خصم را کینه و دشمنی قاعده و رسم و به دوستی وی اعتماد نشاید؛ زیرا که دوستی از دشمنان جز از روی خدعه و حيله نیاید (فرد)

چون خصم ضعیف آید، آنگاه حذر باید کو وقت همی باید تو مست توانایی
پس از چند روز دارالامان کرمان را از تصرف کسان شجاع لسلطنه بدر آورد و
ضمیمه ملک آذربایجان و قلمرو یزد کرد و نواب شجاع السلطنه را نیز به اعزاز و احترام
تمام به دارالخلافه طهران به خاک آستان ملایک پاسبان حضرت اعلی فتح علی شاه فرستاد
(مصرع)

کانبامال چهره حاجت بخواه از او

و خود امور کرمان را نیز جنت المرام انتظام داد که خسرو بهرام غلام حضرت اعلی
چمن قیز را مضرب خیام طفر فرجام ساخت و یرلیغ بلیغ به احضار نواب نایب السلطنه
صادر نمود. و آن حضرت حسب فرمان از کرمان روان و در اصفهان به خاک بوسی
خسرو زمان مشرف شد و از حضرت اقدس به دارائی مملکت خراسان مفتخر گردید؛
ولیکن حکم اقدس چنین شد که زمستان را متوقف و بهار آن سال نیکوفال عزیمت خراسان
نماید..

در خلال آن احوال شفیع خان راوری که از راهزنان محل دیرزن یزد و کرمان بود با
عبدالرزاق خان یزدی اتفاق کرده قلعه راور را سقناق جستند و بر مسند نفاق خسرو آفاق
نشستند. حضرت نایب السلطنه یوسف خان امیر توپخانه مبارکه را با سلیمان خان امیر فوج
شقاقی که حافظان قلعه یزد و کرمان بودند به دفع و رفع آن دیوان از بند بسته و آن
یا جوجان بر پشت سد سکندر نشسته مأمور ساخت، مأمورین بر گرد قلعه را در دریای
پهناور آذر شناور شدند و به هر جانب تکاور حرب تاختند پس از اشتداد آتش و کارزار و
گذشتن روزی سه چهار باره انحصار که عقاب را جای عبور نبود و باز را محل مرور نه،
سیمرغ وار پرگشادند و غل و زنجیر بر گردن شفیع خان با یک پسرش نهاده به اردبیل
فرستادند و عبدالرزاق خان با چند سوار به دیار خراسان فرار بر قرار اختیار کرد (فرد)
که هر کو بود دشمن شهریار بدین گونه نپسند سرانجام کار

گفتار در حرکت نایب السلطنه به جانب خراسان برای دفع معاندین زمان در این سال یک هزار و دویست و چهل و هفت و وزیدن نسیم نصرت بر پرچم رأیات ظفر آیات حضرت عباسی و فتوحات قلعه جات آن جانب و قتل و غارت دشمنان به ضرب تیغ الماسی

اما چون نواب نایب السلطنه از حضرت اعلیٰ فتح علی شاه اذن سفر خراسان حاصل نمود جمعی از سپاه را به اتفاق خسروزاده خسرومیرزا از راه بیابان و کرمان و حدود یزد به خراسان روان و خود با سایر توپخانه و افواج بحر مواج (عریه) لایب فیهم غیر آن سیوفهم بهن فلول من قراع الکائب از راه سمنان و بسطام روی به دیار خراسان آورد پس از طی مسافت به گرداگرد قلعه سلطان میدان که یکی از قلاع محکم رضاقلی خان کرد است نزول اجلال کرد و به اندک زمانی قلعه ای چنان که سرش از سپهر برتر است و بروجش با فلک البروج همسر، از ضرب توپ های ثعبان پیکر و هژیران اثر در صفت قاعاً صفصفاً پیدا آمد. حضرت نایب السلطنه پس از قلع و قمع آن بلد روی به مشهد رضا علیه التحیه و الثنا آورد و نواب خسرومیرزا که از راه بیابانک به جانب خراسان روان بود قلعه ترشیز را که ساکنانش در پی ستیز و آویز بودند مفتوح ساخت و سرکشان را به ضرب شمشیر آبدار بی روح و از آنجا به لشکر نایب السلطنه پیوست و آن حضرت پس از چندی توقف مشهد رضا رقم قدرشیم به افتخار رضاقلی خان کرد که سالی سه چهار می گذشت که گردن از طوق اطاعت ظل الهی بیرون کشیده بود و باده مخالفت چشیده صادر نمود که اگر خواهی از عقاب ما، عصفور وجودت باز رسته و با زلال عفو کرد، جرایمت شسته شود سر قدم ساخته روی به مشهد رضا گذار و برکردار ناصواب خویش استغفار کن به این برگزیده الهی و سریر گردون مصیر شاهنشاهی سوگند و آنه لقسم لو تعلمون عظیم^۱ و که اگر بر سخنم گوش دادی و پا از جاده اطاعت بیرون ننهادهی کلاهت را از کهکشان گذرانم و فرقت را به فرقدان رسانم والا خود می دانی که (نظم)

چون بجنبد رکاب میمونم ای قیامت که آن زمان باشد

روح الامین در آن ساعت نه همانا که در امان باشد
رضاقلی خان کرد به اطمینانی که به استحکام قلعه قوچان و شیروان داشت و گذشتن
از املاک پدری، سالی سه چهار بود که در حدود چناران حصن حصین و قلعه متین در
نهایت رفعت و متانت چون همت مردان بلند و از غیرتش بنیاد حرمان در آتش سپند طرح
انداخت موسوم به امیرآباد نمود (فرد)

از بلندیش فرق نتوان کرد آتش دیده بان ز نور زحل
علی ایحال نظر به استحکام قلعه امیرآباد گردن به طوق اطاعت در نداد. آری (فرد)
خوی بد بر طبیعتی که نشست نرود تا به روز مرگ از دست
و حضرت نایب السلطنه چون دریافت نمود که بخت بدش گریبانگیر است با لشکری
بیرون از حد تقریر و خارج از حیز تحریر (شعر)

یکه وقفه یک یک صفدار یکه حمله سرب به سر صفدار
چرخ از بیم تیغشان به فزع مرگ از نوک رمحشان به حذر
رایات نصرت آیات را با سر انگشت ظفر به جانب امیرآباد گره از پرچم گشاد همه
جا دو اسبه تاختی تا قلعه امیرآباد را چون نگین انگشت احاطه ساختی و پس از نه روز
محاصره که سپاه از چهار جانب سنگرها نزدیک به حصار بردند و از شش جهت توپچیان
عقده دل را بر دم مهره آتشین سپردند. مهندسان در زیر یکی از بروج نقبی اخراج کرده
سه خروار باروط جا داده آتش زدند، برج به خندق ریخت و خندق عمیق پر شد که به
یکبار نواب نایب السلطنه فرمان یورش صادر نمود. سربازان سرباز از چار جانب بانگ
ادر کنی یا علی بلند کرده از نشیب روی به فراز قلعه نهادند و یوسف خان امیر توپخانه با
سیصد نفر از نوکران از دست اهالی قلعه جان به مالک جان تسلیم کردند و باقی سپاه بر
بروج حصار مقیم و از جانب دیگر اهالی قلعه از مرد زن شمشیر به گردن و کلمه توبه در
دهن به چادر میرزا ابوالقاسم قایم مقام ریختند و طالب امان شدند. خلاصه آن بلد با جمیع
خزاین و دفاین به تحت تصرف اولیای دولت قاهره درآمد و فتح نامه های معنون به عنوان
یومئذ یفرح المؤمنون بنصر الله ینصر من یشاء^۱ به اطراف ممالک ایران روان آمد و
شاهنشاه جهان حضرت اعلی فتح علی شاه از شدت خرسندی فتحی چنین، شبنم شادی بر

عباس میرزا نایب السلطنه □ ۳۸۹

چهره اش نشست و هفت شبانه روز در دارالخلافه آئین تمام بست و از غایت بشارت به خازنان اشارت کرد که خلعتی آفتاب ضیا و مبلغ پانزده هزار تومان به حسن خان سالار قاجار سپردند که به مبارکی این فتح برای فرزند عدویند برده مضمون این نظم را سراید (نظم)

درخشنده تیغت عدو سوز باد کمند و کمان از نو پیروز باد
و نواب نایب السلطنه پس از آنکه کمند اقتدار بر کنگره قصر امیرآباد انداخت به جانب قوچان کوس حرکت نواخت و بدون آسیب و آفت مسافت را طی کرده در اطراف و اکناف آن حصار سنجق توقف افراخت و رضاقلی خان به اتفاق نجف قلی خان کرد بزنجردی که نیست در جهان خانم دختر او را به جهت پشت گرمی خویش به حباله نکاح داشت^۱ به تهیه اسباب و اثاث پرداختند و جمیع ایلات خود را کوچانیده از اطراف به قوچان بردند و هشت هزار تفنگچی و شمشالچی و هشت عراده توپ و چهار هزار سوار و بیست هزار خروار گندم برای خویش جمع آوری و به منادی حکم نمود که در بازار قوچان فریاد زنند که ای غازیان از این کثرت سپاه اندیشه مدارید و قدم به مسند کارزار گذارید که این شاهزاده چون دیگر شاهزادگان است و چون ماهی دو سه عروس شهرش در آغوش نیاید به جانب وطن برای وصال ماهرویان روان این طایفه اهل عیشند نه مرد جیش، آسمان بزمند نه چون قطب پایدار در میدان رزم (فرد)

یک شیشه می آرید زایران سوی توران تا خون جگر گوشه کاوس ببندند
غافل از اینکه (شعر)

چشمه های حیوان کجا لعل لب جانان کجا هر دو جان بخشند اما این کجا و آن کجا
از کواکب آسمان یکی خورشید رخشان است و از اهل سیستان یکی پوردستان.
ملخص کلام نواب نایب السلطنه به جبروت الهی و بخت بلند پادشاهی تولا جسته آن قلعه را محصور کرد و روزی دو سه از طرفین بنیاد شر و شور نهادند که در آن حال مؤیدالدوله امیرزاده آزاده نواب طهماسب میرزا فرزند کامل و عاقل نواب شاهزاده مرحوم محمدعلی میرزا با هشت هزار سرباز و سوار و دو عراده توپ و خمپاره آتشبار که از آذربایجان حرکت کرده بود وارد حوالی قوچان گردیدند، توپ و خمپاره ها از مهندسان فرنگ به

۱. دختر رضاقلی در حباله نکاح جعفر قلیخان پسر نجفقلی خان بود نه در حباله نکاح نجفقلی خان.

طریق هندسه احاطه به شهر نهاده در دو شب و یک روز خلقی فراوان جان به مالک یزدان سپردند علی الصّباح که بلغ الّلیل عانیه و رفع الفجر را یته (فرد) فلک سیمرغ شب را کرده زنجیر برآمد زال زر از کوه کشمیر اهالی قوچان به اجتماع و ازدحام تمام روی به دولت خانه رضاقلی خان نهادند و گفتند؛ اگر مرحضرت نایب السلطنه را طالب امان شوی فهو المطلوب و الا تو را با دست بسته بدان درگاه بریم و به امیران غضب سپریم. رضاقلی خان چون کار از دست و تیر از شست رفته دید به خط مستقیم راه خیمه قایم مقام پیش گرفته و از آنجا به اصطبل نواب نایب السلطنه پناه آورده و دست توسل به عروة الوثقی عفو وی زده قلعه قوچان و دولت سیصد ساله اکراد به تحت تصرف آن خسرو نیک نهاد در آمد و بشارت این اخبار در اطراف و اکناف ایران سمت انتشار پذیرفت (نظم)

این گونه سفر هیچ زشاهان نشنیدم شهنامه بسی خواندم و افسانه فراوان و حضرت نایب السلطنه پس از فتح قوچان فوج ینکی مسلمان را به محافظت شهر قوچان گماشت و رأیت حرکت به جانب مشهد مقدس افراشت و در ارض اقدس سه روز توقف کرد. رضاقلی خان کرد را که با دولت ولی نعمت خیانت کرده بود مقید قید جفا نمود، از آن جا خود پنج هزار سرباز و سوار برداشته چون بخت دولت پیشرو لشکر شد و اردوی بزرگ به خسرو جهانگیر و شهریار معدلت مصیر شاهنشاه جهان پناه محمدشاه غازی خلد الله ملکه و مکانه سپرده که به اتفاق میرزا ابوالقاسم قایم مقام و سایر عساکر بهرام انتقام از تعاقب وی روان شوند. بعد از طی مراحل و قطع منازل قریب به سرخس رسیدند، اهالی آن سرزمین که از غارت اموال تجار و یغماگری مال زوار خود را شیر بیشه کمین و هرّبر دشت کین پنداشتند غافل از اینکه (شعر)

گربه شیر است در گرفتن موش لیک موش است در مصاف پلنگ پنج هزار سوار سرخس در کمین کین بوده نواب طهماسب میرزا را که با قلیل جمعیتی از تعاقب نواب نایب السلطنه بود در میانه گرفتند یکی از سواران این خبر را به آن حضرت رسانیدند و آن شهریار ذوالاقتدار با سواران تیپ مبارک بدان جانب پی سپار آمد و از طرفین جنگی عظیم بوقوع پیوست (فرد)

چندان بریخت خنجرشان خون یکدگر کجای خاک تا به تری جمله نم گرفت که در خلال آن احوال خسرو ذوالاستقلال شاهنشاه جهان پناه با اردوی بزرگ و

دلیران سترک در رسید و آن طایفه متبوعه را کطی السجل للکتب^۱ بهم پیچیدند و ورق ناموسشان را دریدند و آن جماعت گذشته از این که مقتول و مغلول شدند باقی (بیت) همه کبود لب و زرد روی و سرخ سرشگ همه شکسته دل و تیره چشم و خشک دهان روی به درون سرخس نهادند، نواب نایب السلطنه از آنجا حرکت و در اطراف حصار سرخس قرار و استقرار یافت.

بلی بر مورخین زمان پوشیده نیست که قلعه سرخس محکم ترین قلاع ایران است و در تسخیر وی باعث مایوسی دلیران، چنانکه از مطالعه اخبار این سخن آشکار شود و اسکندر بیک منشی در جلد دوم عالم آرای عباسی مرقوم داشته که در هنگامی که عبدالؤمن خان از بیک حسب الحکم پدرش عبدالله خان به تسخیر خراسان مأمور شده جمیع قلاع آن سرزمین را قلع کرد غیر از قلعه سرخس را که پس از مدت محاصره تیرش به سنگ آمده روی به بلخ نهاد و از این قبیل حکایت در باب سرخس در کتب تواریخ بسیار ثبت افتاد. مجملأً پس از آنکه روزی سه چهار اژدم توپ و خمپاره آتشبار در بروج سرخس آثار خاویة علی عروشها آشکار شد سربازان جان نثار از طرفی دامن زر بر کمر زده عزم یورش جزم کرده از طرف دیگر نسوان حصار از خوف ناموس خویش از دیوار قلعه خودی به زیر افکندند در رکاب آن خسرو مالک رقاب طالب امان شدند و سربازان، قلعه سرخس را به حیطة تصرف در آورده دست به یغما گشودند و اسب و انعام و اقمشه تمام غارت نمودند.

نواب نایب السلطنه پس از فتح سرخس دوست نفر از بزرگان آن بلد را که در اسیر بری و فقیر کشی با دستی قوی بودند نقد جانیشان را به مالک نیران داد و اسباب و اثاث آنها را به سرداران و دلیران و پنج هزار خانوار سرخس را کوچانیده به مصطفی قلی خان سرکرده نظام سمنانی سپرده که بر نواحی ارض اقدس و مشهد مقدس برده مکان دهد و چهار هزار نفر از اسراء شیعه ایران، که مقید آن کافران بودند هر یک را به دیار خویش مطلق العنان فرمود و چهار هزار اسب تندرو چون صرصر و ده هزار اشتر کوه پیکر خود برداشت و باقی را که لایعدو و لایحصی بود به سپاه نصرت پناه وا گذاشت و محمدخان تربتی ولد اسحق خان از این گیرودار تربت را خالی کرده عیال را به مرغاب

فرستاد و خود در قریه سمنگان هشت فرسنگی تربت بیدق توقف نهاد (مصرع)
تا خود فلک از برده چه آرد بیرون

و کامران میرزا پادشاه ذیجاء دارالسلطنه هرات از خوف طنطنه لشکر و کوبهٔ عسکر
مبلغ صد هزار تومان با یار محمدخان افغان الاکوزه‌ای که وزیر و کارکن هرات بود به
خدمت نایب‌السلطنه فرستاد و امور خراسان به نهجی صورت انتظام پذیرفت که از سمنان
الی کلات و از مرو شاه جهان الی هرات اگر بیوه زنی باطشتی مشحون به لآلی آبدار سفر
نمودی کس را یارای آن نه که بنگرد این چیست و از آن کیست (نظم)

می‌رود یک تنه از عدل تو خورشید فلک قاف تا قاف جهان طشت زرافشان بر سر
و اگر احیاناً اعرجی در بیابان یکه و تنها با آلف‌الوف سیم و زر و اماندی به دوش
رهزنان به بلد سلامت زیست. منت خدای را عزوجل که بدینگونه بار طاقت زوار و تجار از
و حل اندوه برآمد. باری حضرت نایب‌السلطنه پس از فتح سرخس و انتظام امور خراسان با
صولت بهمن و سطوت تهمتن روی به مشهد سلطان ابوالحسن علی بن موسی‌الرضا علیه و
علی‌ابائه‌التحیه و الشاء نهاد پس از چندی در آن بلد که فحوای حسنت مستقراً و
مقاماً بود بسر بردند، برای شرفیابی آستان شاهنشاه جهان پناه حضرت اعلیٰ فتح علی شاه
که (مصرع) دولت در آن سرا و گشایش در آن در است

روی به دارالخلافه طهران نهاد.

گفتار در مراجعت نایب‌السلطنه از دارالخلافه به مشهد مقدس و قصه ملال‌انگیز

وفات آن حضرت در این سال بد فعال یک هزار و دویست و چهل و نه
اما چون حضرت نایب‌السلطنه را در دارالخلافه طهران از الطاف والد بزرگوار
حضرت اعلیٰ بهجت موفور روی داد از آن خسرو فلک دستور خطوط التفات مافوق تصور بر
ورق سینه‌اش مسطور شد و از دیدار شاهزادگان عظام و امیرزادگان کرام خرم و مسرور
برای تسخیر هرات و انتظام سایر بلاد خراسان از درگاه آسمان جاه‌اذن رخصت حاصل
نمود به جانب مشهد رضا ابواب حرکت گشوده پس از ورود به آن دیار شاهنشاه جهان پناه
محمدشاه غازی به اتفاق دستور کرام میرزا ابوالقاسم قایم مقام و غازیان هژیر غلام بهرام
انتظام به جانب هرات جنت آیات روانه نمود که هرات را تسخیر و با افاغنه دست یازی
نموده تا اینکه اردوی بزرگ با لشکر ترک و عساکر تازی در رسد و کار از دست بازی به

عباس میرزا نایب السلطنه □ ۳۹۳

سربازی کشد. و شاهنشاه جهان پناه حسب الحکم حضرت نایب السلطنه رأیات نصرت آیات را به جانب هرات جنت آیات در حرکت آورد، بسی از قلاع آن صفحات را ویران نمود و هرات را محاصره. هر روز افاغنه از شهر بیرون آمده قتال می کردند، بعضی اسیر می شدند و برخی طعمه شمشیر و حضرت نایب السلطنه پس از چندی که در ارض اقدس بسر برد چون حضرت سبحانی در ولایت خلقت، خلعت عمر جاودانی به هیچ کس ارزانی نداشت و احدی از آحاد ناس علم به قادرین دار دنیا نیفراشت انظر الى القصور العالية والملوک الفانیة کیف تسیهم الايام و ادرکهم الحمام در شب پنجشنبه دهم شهر جمادی الثانی سنه ۱۲۴۹ از سیر اختر تیز گام و دور سپهر عداوت فرجام روز سلطنت شام آمد و آفتاب خلافت نهان در غمام ظلام شاهباز روح پر فتوح آن حضرت در ارض اقدس به هوس سیر جنان پرواز کرد (نظم)

ای مملکت چه صبح بدر جامه تاباناف وی سلطنت چه شام به سر موی تا بدوش
وی تیر آسمان کمر سبز باز کن وی جرم آفتاب قبای سیه بپوش
ای ملک عقد عدل چه بگست خاک شو ای بخت جام جود چه بشکست زهر نوش
و آن حضرت را در صحن مقدس علی بن موسی الرضا مقابل در حرم مدفون ساختند نور الله مضجعه و بعد از انتشار این خبر اهل جهان را کل عیش از صرصر غم پڑمرده شد و خسرو عالم با خاطر افسرده سر به گریبان اندوه فرو برده ولیکن چون جزای صابران در نزد خداوند بی چون از حیز حد و حصر فزون است قوله تعالی انما یوفی الصابرون اجرهم بغير حساب^۱ (شعر)

در دفع خدنگ ستم گردش گردون بهتر ز کفایات الهی سپری نیست
در ذوق خرد چون سپر صبر به گیتی در تصفیه حادثه شهد و شکری نیست
یا قوت صفت باش که در جمله احوال از آب و از آب مر او را ضرری نیست
بدین سبب خسرو عالم در این ماتم صبر پیشه داشت و نامه به شهنشاه جهان پناه محمدشاه غازی ارسال داشت که شاهباز رأیت ظفر طراز از هرات به جانب طهران به پرواز آورد و بر مسند ولیعهدی قدم گذارد. تفصیل آن به رساله احوال آن حضرت حواله (مصرع)
این زمان قصه دیگر به زبان قلم است

۱. سورة الزمر، آیه ۱۰

تبرستان
www.tabarestan.info

گفتار در تعداد اولاد نایب السلطنه مرحوم

و حضرت نایب السلطنه را اولاد ذکور که پس از وفاتش موجود بود بیست و شش نفر است. اول شهریار جم خدم خسرو ستاره ششم شاهنشاه جهان پناه محمدشاه غازی خلدالله ملکه و مکانه و افاض علی العالمین برّه و عدله و احسانه؛ دویم بهرام میرزا؛ سیم نواب جهانگیر میرزا؛ چهارم نواب بهمن میرزا؛ پنجم نایب الایاله نواب فریدون میرزا [فرمانفرما]؛ ششم نواب اسکندر میرزا؛ هفتم نواب خسرو میرزا؛ هشتم والی نواب قهرمان میرزا [برادر بطنی محمدشاه]؛ نهم نواب اردشیر میرزا؛ دهم نواب احمد میرزا؛ یازدهم نواب جعفرقلی میرزا؛ دوازدهم نواب مصطفی قلی میرزا؛ سیزدهم نواب سلطان مراد میرزا [حسام السلطنه]؛ چهاردهم نواب منوچهر میرزا؛ پانزدهم نواب فرهاد میرزا [معمدالدوله]؛ شانزدهم نواب فیروز میرزا؛ هفدهم نواب خانلر میرزا [احتشام الدوله]؛ هجدهم نواب بهادر میرزا؛ نوزدهم نواب محمدرحیم میرزا؛ بیستم نواب مهدی قلی میرزا؛ بیست و یکم نواب حمزه میرزا [حشمت الدوله]؛ بیست و دویم نواب ایلدرم میرزا؛ بیست و سیم نواب لطف الله میرزا؛ بیست و چهارم نواب جعفرخان، بیست و پنجم نواب کریم خان؛ بیست و ششم نواب عبدالله میرزا

گفتار در بیان تفصیل احوال وزرای نایب السلطنه

و حضرت نایب السلطنه در آغاز رضیعت که به حکومت دارالخلافه طهران اشتغال

داشت و مدت زمانی نیز که در آذربایجان رایت حکمرانی به گردون برافراشت، میرزا بزرگ تخم وزارت در زمین دل می کاشت و چون نواب نایب السلطنه از میانه شاهزادگان برگزیده بود و به منصب نیابت سلطنت سرافراز بود کارگزار وی نیز بایستی از سایر کارگزاران امتیاز داشته باشد، لهذا حسب الاستدعای فرزند ارجمند خسرو عدویند حضرت اعلی فتح علی شاه، میرزا بزرگ را به منصب نایب الوزارة و لقب قایم مقام سرافراز داشت او را برتق و فتق مملکت آذربایجان و سایر ممالک ایران نیز مختار کرد و رأیت وزارت مخصوص نایب السلطنه را بر فرق میرزا حسن ولد ارشد قایم مقام افراشت و میرزا حسن پس از یک سال وزارت قدم از دایره دون بیرون نهاد و خسرو نیک نهاد منصب وزارت مخصوص را به میرزا ابوالقاسم ولد قایم مقام داد و چون میرزا بزرگ قایم مقام وفات یافت، میرزا ابوالقاسم به مسند قایم مقامی نیز شتافت و مدت دو سال در اواسط وزارت حسب الحکم نایب السلطنه از وزارت معزول شد و حاجی حیدرعلی خان که یکی از اقوام اعتمادالدوله سابق حاجی ابراهیم خان شیرازی است وزیر شد، پس از مدت مزبور باز رقه وزارت بر سینه میرزا ابوالقاسم قایم مقام مسطور گردید. اینک احوال دو نفر از ایشان مذکور می شود.

اول. میرزا بزرگ قایم مقام ابوالحسن عیسی ابن الحسن الحسینی الفراهانی، آنجناب نسباً ثمر شجر سیادت بود و حسباً گوهر صدف وزارت، عم گرامش میرزا حسین در حضور زندیه ممشی دولت بود و مقوی شوکت، آن اجسام بی جان را به منزله روح و در طوفان خطرشان یاور چون نوح و جناب قایم مقام به اتفاق عم گرام امور مملکت آن فرقه بی سرانجام را انجام دادی و پس از آنکه دست زمانه خرمن دولت ایشان را بر باد داد که در حقیقت نفس الامر از آغاز دهر تا اینک افعالی بدین درستی از زمانه مشاهده نیفتاد، میرزا بزرگ قایم مقام به دولت شدیدالشوکت خاقان سعید شهید شاه بزرگ آقامحمدخان اسکنه الله الغفور فی دارالسرو شتافت [و] مرتبه دبیری درگاه یافت. پس از شهادت آن شهریار و جلوس میمنت مأنوس خسرو ذوالاقتدار حضرت اعلی او را به فرزند بلند اختر و خسرو کیهان مقرر نایب السلطنه السلطان عباس شاه عنایت نمود و آن وزیر بی نظیر در حضور آن خسرو انجم احتشام جهد و جد تمام و نهایت سعی و اهتمام در آبادی مملکت و شادی رعیت مبذول داشت که نواب نایب السلطنه در میان خسروان در عدل و داد رأیت انا

عباس میرزا نایب السلطنه □ ۳۹۷

و لاگیری افراشت و قاعده نظام و سایر تتبعات و کارخانه ها قبل از این مرقوم شد که برای اهل ایران قاعده تمام داشت به سعی و اهتمام قایم مقام نواب نایب السلطنه این رسومات را بنا گذاشت (نظم)

ملک شاه محمود و نوشیروان که بردند گوی از همه خسروان
پذیرفت پند وزیران شدند که از جمله دور گیران شدند
و جناب قایم مقام در علم صوری نیز با دستی قوی بود چنان که وقتی یکی از اهل
فرنگ موسوم به پادری از عمان به سواحل فارس برآمده در شیراز شبهات چند در نبوت
پیغمبر آخر الزمان کرده و در آن باب رساله نوشته فضلی اسلام هر یک رساله ای رد بر
شبهات پادری نوشتند، هر یک تخم جهانی فضیلت در سرزمین وی کشتند؛ ولیکن برهان
قاطع در رد وی نگردید. جناب قایم مقام رساله رد بر شبهات پادری نوشته که در حقیقت
رساله ای چنین کثیر المنفعت مرتب نگشته و قایم مقام در سنه ۱۲۳۷ در آذربایجان از مرض
وبا روی به عالم بقا نهاد و در همان جا مدفون شد و ایشان گاهی به نظم اشعار
می پرداختند و تخلص وی «عیشی» بود و نیکو نظم می نمود، چند فرد از یک قصیده و
یک فرد از غزلیات وی نوشته می شود (قصیده)

ابوالمظفر فتح علی شه آنکه سپهر دهد ز خاک درش زیب افسر کیوان
بزرگ بار خدائی که بهر طاعت او ملک ببرد نماز فلک ببست میان
به فر بخت بی فروخت صدر مسند جم به یمن جاه بی فروز قدر تخت کیان
به طبعش اندر لطف و بدستش اندر جود خطا چه پوشد این و عطا چه باشد آن
شها خدیوا ای آنکه بیش دست و دلت حقیر باشد بحر و فقیر آید کان
اگر ثنایت ایام راست نقش ضمیر اگر دعایت اجرام راست ورد زبان
جهان جاهت آن عالمی که بی مبداء زمان مملکت آن مدتی که بی پایان
(غزل)

آشیانی دیدم از هم ریخته یادم آمد از سرای خویشتن

دویم. میرزا ابوالقاسم قایم مقام ابن میرزا بزرگ قایم مقام مدت مدیدی در دارالخلافه
طهران در ظل رأفت شاهنشاه جهان به تحصیل علوم ادبیه عربیه و فنون حکمیه الهیه مشغول
بود و در حضور خسرو مسعود ابواب خدمتگزاری می گشود. پس از وفات برادرش

میرزا حسن حسب الاستدعای والد بزرگوارش شهریار دادار قاجار منصب وزارت مخصوص نایب السلطنه را به وی عطا کرد. پس از وفات میرزا بزرگ قایم مقام به منصب جلیل قایم مقامی و نایب الوزاره سرافراز و از سایر چاکران به نظر اقدس در نهایت امتیاز و حضرت اعلی و نواب نایب السلطنه او را نواختند و به مضمون الولد سرباییه مانند والدش در امور مستقل ساختند و آن بدبخت آذر کینه دولت خداداد در سینه اش شعله افروز بود و روز به روز خیانت ذاتی وی بروز می کرد و نواب نایب السلطنه نظر به این افعال مدت دو سال او را از وزارت معزول کرد، باز حسب الحکم حضرت اعلی به مسند وزارت نزول تا اینکه نواب نایب السلطنه مبرور و خاقان مغفور در قصور جنان مکان گزیدند و خسرو کیکاوس علم سکندر کوس شاهنشاه جهان پناه محمد شاه غازی خلد الله ملکه جلوس میمنت مأنوس نمود، میرزا ابوالقاسم قایم مقام را به منصب اتابکی اعظم نواخت و هر یک از اقربا و اولاد او را به بلدی از بلاد به حکمرانی مأمور ساخت و آن ولد الحیض از فیض جنان التفات شاهنشاه جهان به طبیعت دور بود و باز دیده کورش از ظهور دولت زندیه بی سرانجام و آن فرقه بی ننگ و نام به مفاد الجنسیة علة الضم نور داشت، پس از آن به جاده بعضی فکرها که تقریرش برای ما بندگان زیاد است قدم گذاشت و در عصیان و طغیان چون ابن علقمی با دولت بنی عباس و مرشد قلی خان با حضرت شاه عباس بناء علی هذا به حکم شاهنشاه جهان پناه در ماه صفر سنه ۱۲۵۱ علی الغفله به حبش پرداختند و در خفیه خفه اش ساختند (شعر)

چنین باشد جزای آنکه با دولت زند پهلوی چنین باشد سزای آنکه با نعمت کند کفران
و قایم مقام در فنون عربیت بسیار استاد و اقسام خطوط را مضبوط تحریر می نمود و در انشاء عربی و فارسی در عصر خود بی نظیر بود و شعر را هم بد نمی گفت. حال التحریر اشعارش به نظر نرسید و ثبت نگردید تخلص او در تذکره ها «مجنون» و در جائی «مشیر» دیده شد گویا اوایل «مجنون» بود پس از آن تغییر داده «مشیر» کرد و فی الحقیقه اواخر مجنون شد.

این بود احوال نواب نایب السلطنه از آغاز تولد الی انجام کار و تفصیل احوال وزرای آن شهریار ذوالاقتدار.



تبرستان
www.tabarestan.info

فصل پنجم

محمد شاه قاجار



تبرستان
www.tabarestan.info

ششم از سلاطین ذو الاقتدار ایل جلیل قاجار خسرو
 کامگار کرد پر سبط و پر بسیط بساط عدل و احسان
 نموده اند، شاهنشاه جهان پناه سلیمان جامه را بر
 انجم سپاه خدیو اعظم عدالت دستگاه

اکنون هنگام آن شد که عندلیب خامه مشکین ختامه خوش الحان در بوستان طراوت
 نشان فضایل خدیو گردون اقتداری نغمه سرائی نماید و طاوس خوش رفتار کلک گوهر
 نثار در پیدای وسیع فضای خصایل شهریار جهان مدار جلوه گر آید که فی الحقیقه علت
 غائی جمع و تألیف این کتاب مستطاب است و باعث کلی ترتیب و توصیف این لآلی
 خوشاب از ذکر احوال سایر ملوک جز سلوک طریق مدایح آن خسرو بی همال مقصود نی
 و از بیان اوصاف سلاطین سلف و خلف و رای غواصی بحار اخلاق حمیده آن خدیو عظیم
 المثال مطلوب نه فاحمد الله علی جزیل نواله، مصلیاً علی احمده واله و اساله ان یعصمی
 عن العثرة فی المقال فی بیان احواله.

خاقان قیصر غلام به مشید خورشید جام آسمان تخت جوان بخت مروج دولت ترک و
 ملت تازی سمی ختم پیغمبران السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان ابن
 الخاقان ابوالنصر و الفتح و العلی و اخوالمجد والعز و الندی محمدشاه غازی خلدالله سبحانه
 ملکه و سلطانه (بیت)

دولت نهاده تارک بر خاک آستانش	نصرت گرفته نصرت از تیغ آبدارش
گلزار دین شکفته از نوبهار عدلش	دست ستم شکسته از کلک در نثارش
بنیاد شرع محکم از رمح راست قدرش	پهلوی ملک فربه از خامه نزارش
میدان مدحش پهناورتر از آن است که سمند فهم در عرصه اش توان تاخت و قصر قدر	

با رفتش بلندتر از آن که کمند وهم برکنگراهش توان انداخت (شعر)

زمانش تابع حکم روانش سلاطین خاک بوس آستانش
رسوم داد و دین بنیاد کرده بداد و دین جهان آباد کرده
نسب شریف شاهنشاه جهان پناه سابقاً سمت تحریر پذیرفت اکنون نیز تیمناً و تبرکاً
این کتاب مستطاب به نسب بلند و انتساب ارجمند آن خسرو کشورگشای عدویند مزین
می شود (عریه)

اعد ذکر نعمان لنا ان ذکره هوالمک ماکرته یتضوع
السلطان الاعظم و الخاقان الافخم محمدشاه غازی ابن نایب السلطنه العلیه العلیا السلطان
عباس شاه ابن حضرت اعلی فتح علی شاه قاجار ابن جهانسوز شاه حسین قلی خان ابن فتح
علی خان ابن شاهقلی خان ابن محمدولی خان ابن مهدی خان. (عریه)
ررو الخلافة کابراً عن کابر بصحیح اسناد بلالباس
(فرد)

از حسب تا سنگری برتر ز برتر می رود و ز نسب تا بشمری سلطان به سلطان می رسد
و صدف این گوهر گرانمایه متین و درج این در بلند پایه ثمین مستوره سراق عصمت و
طهارت و مخدره سراپرده عظمت و سلطنت زبیده روزگار و رابعه پرهیزگار نبات خاتم بنت
اعظم الوزراء العظام و اجل الامراء الکرام خازن خزاین کی و حافظ تختگاه ری رکن الدوله
میرزا محمدخان بیگلر بیگی قاجار است و زیان حال شاهنشاه جهان پناه به مضمون این دو
فرد گویا، گویا است (عریه)

خیرة الله من الخلق ابی ثم امی فانا ابن الخیرتین
وابی شمس و امی قمر فانا الکوکب ابن القمرین

گفتار در بیان بعضی از محاسن آداب و اخلاق آن خسرو آفاق لعمرک ان هذا بلیق
آن یکتب بالتبر علی الاحداق لا بالخیر عل الاوراق

بر خاطر معرفت مآثر مورخان زمان و بر ضمایر محبت مدائر سخن سنجان دوران
پوشیده نماند که موافق انصاف محققان دهر و مطابق حکم مدققان عصر، افعال این خسرو
فریدون فرّ و اعمال این شهریار گردون مقرر بایستی کارنامه سلاطین جهان و دستورالعمل

پادشاهان جلیل‌الشان شود؛ زیرا که به فکر صایب و رأی زرین قواعد شریف و قوانین متین در امور دولت ابد قرین تعیین فرموده که عقول دور اندیشان جهان و نکته یابان زمان در فهم آن عاجز و حیران است، زهی فطانت که به همراهی خرد خردبین مشکلات جهانیش واضح و خهی کیاست که به همدستی حدس کامل معضلات زمانش لایح. حصول این مرتبت علیه از آن است که در جمیع افعال پیشکار لطف پاک یزدان و ممشی امور تأیید خداوند جهان ذلک لاریب فیه و لا شبهة تعتریه و مواهب الهیه از محاسن صوریه و کمالات معنویه آنچه در این سلطان عظیم‌الشان جمع آمده زیاده از اندازه بیان است و بیرون از تقریر کلک و زبان (عریه)

لیس من الله بمستنکر ان یجمع العالم فی واحد
لکن به مفاد ما لا یدرک کله به ذکر بعضی اکتفا می‌شود. اما شاهنشاه جهان در حسن صوری چنان است که گوئی خورشیدی است تافته از زمین و اگر پرتوری از حسنش بر ذره‌ای تابد خورشیدش بنده کمین (عریه)

لم تلو هذا الوجه شمس نهارنا
سپهر پیر نظرش جز در آئینه آفتاب مشاهده نکرده و نقش‌بند خیال تیز نظر تماالش جز در عالم خواب ندیده منطوق و صور کم فاحسن صورکم^۱ در مدحش نازل و مضمون (عریه)

فلو انه فی عهد یوسف قطعت
مر او را حاصل (رباعی)

تمثال رخ تو را به چین بردستند
در پیش مثال رخ تو بنشستند
و در شجاعت و دلاوری از زبده شجعان روزگار سلفاً و خلفاً برتری دارد چنانکه هنگام کارزار ثانی رستم دستان است و زمان گیرودار هم‌آورد سام نریمان، در دریای حرب نهنگی است مردم خوار و در پیدای جنگ پلنگی است شیرشکار (عریه)

اسد دم الاسد الهزبر خضابه
موت فریض الموت منه یوعده
از سهم سهام قهرش سماک رامع لرزان و از بیم حسام غضبش والی عقب چون مار

بر خود پیچان (عریه)

هو البدر لکنه المع هو التیث لکنه اشجع
و در فن نقاشی و صنعت صورت نگاری چندان استاد که آتش غیرت بر جان لوشا
افروزد نه عجب اگر مانی شیوه او و رسام رسم وی آموزد و در حسن تحریر خط نستعلیق از
شاگردان میرزا رضی تبریزست ولیکن اینک به طریقی نکو نگارد که میرعماد از رشک
وی قلم شکسته و انگشت بر دهان دارد (عریه)

لکل قلب شهوة فی حظه حتی کان مداده الا هواء
و در فنون حکمیه آلهیه و علوم ادبیه عربیه فلاطونش طفل دبستان است و خلیلش
کود کی ابجدخوان (شعر)

خرد به مجلس او همچو طفل در ابجد هنر به حضرت او همچو بچه در کتاب
از آغاز تولد الی حال بر مسند اطاعت خداوند و دود مقیم است و پوینده راه صراط
المستقیم، فعلش با شریعت احمدی موافق است و عملش با طریقت محمدی صلی الله علیه و
آله مطابق قدمی بر نداشته و ندارد خلاف گفته کرد گار بحدی منکر مسکر است که از
کشیدن غلیان هم بیزار و بنوعی ناهی مناهی است که ناهید از بیم سیاستش تائب ملاهی و
بروشی کاره معاصی است که بهرام را از تفصیر ماسلف زیان به عذرخواهی نه چنان شحنه
عدلش دست تطاول کوتاه ساخته که مغناطیس پاره آهنی و کهریا برگ کاهی تواند ربود و
نه چندان پاسبان دادش ضعیف نوازی می کند که از بیم تظلم میش گرگ آسوده در کنام
تواند غنود بطرزی فراش معدلش بساط امن وامان گسترانیده که دزد بدرقه کاروان و
گرگ مزدور شبان گردیده و بطریقی شاهباز مرحمتش زبردستان را به جناح آسایش
پروریده که تیهو بفراغ بال با باز هم پرواز و آهو برفاه حال در کنار شیر آرمیده (عریه)

لقد بسطت فی الارض عدلا خصاله به اسلفت اسادهم و ظیادها
(نظم)

ز بیم تیغ نیلوفر مثالش نیارد گرد سوسن ده زبانی
به عهد دولتش هرگز نیابند به جز در رطل باده سرگرانی
به عون نصفتش با باز و شاهین کند کبک دری هم آشیانی
عجب نبود گر از دیوان عدلش ستاند گرگ مرسوم شبانی
و در ربع شبانه روز اوقات شریفش مصروف ادای صلواتست و ابتهال به درگاه خالق

السموات و سایر اوقات هم به منظوق و لذکر الله اکبر در تسبیح و تهلیل خداوند جلیل است و ابلیس پر تللیس در کمند قهرش ذلیل. بعید نیست اگر سر حلقه عباد عصر خوانم و عجب مدارا اگر پیشرو زهاد زمانش دانم (عریه)

كان الله لم يخلفه الا لنشر العدل اويث الصلوة
(شعر)

به حدیست در عهد فرخنده فالش
که از هیبت محتسب دختر رز
ز دست مغنی است در ناله مطرب
چو گل گشته در پرده غنچه ینهان
به هنگام نوروز تا ابر نیسان
رخ مملکت از شبنم شرع بادا
نفاذ قضایای شرع مطهر
کشید از صراحی به اندام چادر
به خون صراحی است لب تشنه ساغر
رخ شاهدان زیر زلف معنیر
شود بر سر شاخ گل سایه گستر
ترو تازه همچون گل سایه پرور

و به مضمون صدق مشحون یا آیها الذین امنوا اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة فاسعوا الی ذکر الله و ذروا البیع ذلکم خیر لکم ان کنتم تعلمون^۱ به عموم چاکران دربار خلاف مدارا به لفظ گهربار فرمودند که در روز مبارک جمعه دست از جمیع اشغال بدارید به مساجد و مدارس شتایید و از گفته خدا و رسول استحضار یابید مصطبه را به مدرسه و مشغله دو رمل را به مسئله دور و تسلسل مبدل سازید و جدّ و جهد به عمل آرید که از باختن نردهای عصیان خود را ز شش در معصیت بدر آرید و حسب المقرر خسرو کیهان مقررین روز مبارک بیشتر خلق به مساجد و مدارس روند و تابع احکام خداوند و رسول شوند. اینک واعظان را رواج بازار است و مفتیان دین را رونق کار و هنگامی که به یاری خداوند اجد بی سابقه جهد و جد به جای جد امجد بر اورنگ کیکاوس جلوس میمنت مانوس حاصل شد توقیعی به اهالی ممالک از هرات الی فرات و از فارس تا قارص به شهر و قری و قصبات صادر نمود و در مالیات و وجوهات ایشان که از جور حکام و ظلم عمال بد ایام بحدّ افراط رسیده بود تحفیف داد و قرار آنها را به قاعده شریعت نبویه نهاد و درباره حکام و عمال هر یک از اصل مالیات به مقدار گذران مستمری مقرر داشت که دیگر به قدر پرمگسی در مال رعایا هوس نکنند و چون از دربار معدلت مدار لشکر بشمار به بلدی

از بلاد بجهت نظم سرحد یا جدال با قوم بدنهاد مأمور شود به هر یک از ممالک محروسه که قدم گذارند به قدر پر کاهی از سیورسات و غیره از رعایا طمع ندارند بلکه آن چه اخراجات ایشان شود از بابت مالیات دیوانی و وجوهات سلطانی محسوب دارند اشهد بالله. بعد از رجوع به عموم کتب تواریخ معلوم شد که هیچ یک از خسروان پیشین و سلاطین نخستین را این دو خصلت نیکو که حکام و عمال را گذران از مال سلطانی باشد و عساکر را سیورسات از مالیات دیوانی نبود و احدی از ایشان به ضرری چنین راضی نگردید. نویسندگان ضرر این دو عمل را دو کرور که هر کروری پانصد هزار تومان باشد به قلم آوردند و شهریار غازی به ضرری چنین راضی شد برای اینکه رعایا در ظل امن و امان بیاسایند و چند روزه عمر را مرفه الحال به عبادت ذوالجلال و دعای دولت بیمثال صرف نمایند (فرد)

عادل تر و منصف تر ازو هیچ ملک نیست الاملک الملک تبارک و تعالی و ایضاً فرمان قدر بنیان به اطراف و اکناف مملکت از مصدر خلافت صادر شد که املاکی که از هنگام ابواب نادری و پس ازو سلاطین ایران جبراً و قهراً از تصرف مردمان بدر آورده جزء خالصه دیوانی کرده اند و ارثان دهات با قبالات معتبر و حکم حاکم شرع انور به دیوانخانه مبارکه آمده پس از یقین امنای دیوانخانه از جزء خالصه موضوع کنند و به تصرف صاحبان ملک دهند. اینک قریب به دو کرور املاک و ارثان دویست ساله به تحت تصرف درآورده اند و از سخاوت و علو همت این شهریار فلک اقتدار زر مانند خاره خارا ست و سیم همچون خاک بی مقدار، کس زر به زور نگیرد و احدی سیم به ستم نپذیرد (فرد)

دست جودش نگذارد که شود زر مجموع زان براکنده بود حرف زر از یکدیگر (عریه)

لا یاللف الذرهم المضروب صرنا لکن یمر علیها وهو منطلق و حسب الحکم خسرو فلک رفعت خازنان خزاین سلطنت و گنجوران گنج های مملکت، گنج سوخته را به سوختگان آتش فقر دادند و گنج گاومیش را در پیش فقیر و درویش نهادند (فرد)

گنج باد آورد از خسرو اگر ماند به خاک اینک از دست گهر سنج ملک رفت بباد و بدون مبالغات شاعرانه و اغراقات منشیانه در نظر این داور کیهان مقرر گهر با شجر،

زر با حجر برابر است و او را در اموال احدی به مقدار پر مگسی نظری نه (نظم)
 حاتم از زنده شود جود کفش را ببند هیچ شک نیست که بر دست وی ایمان آرد
 و اگر شاهنشاه جهان را چون خسروان سبق حرص اموال به جمع مال و منال بود
 اینک از اموال خواتین محترمه و شاهزادگان و امیرزادگان و امیران و وزیران معزول که در
 مدت چهل سال جمع آورده بودند هزاران چون گنج شایگان و گنج سوخته اندوخته،
 گذشته از اینکه به جاده طمع اموال ایشان قدم نگذاشت درباره هر یک الاف الوف
 مستمری مقرر داشت و اگر احياناً احدی از آحاد، طمع در ممالک محروسه کند سر
 تسلیم پیش گذارد و آن چه خواهد بدو دهد. بلی سایی ازو لفظ نه نشنیده و احدی جز
 انعام و احسان چیزی ندیده (نظم)

ز غایت کرم اندر سؤال تونی نیست وجود نیست مگر در ضمیر تونارا
 ببار گاه تو دایم به یک شکم زاید زمانه صوت سؤال ندای آری را
 آری (بیت)

در رزم بدست آرد و در بزم ببخشد ملکی به سواری و جهانی به سؤالی
 علی ایحال (مصرع)

زین سخن بگذر که بایانش نیست

المّنة لله که از وجود فایض الجود شهریار ذوالاقتدار و حسن تدبیر نفس الادب و
 فخرالعرب افتخار عجم ارسطو غلام بوذرجمهر خدم متکی متکای شرع پیغمبر و مروج
 مذهب اثنا عشر جناب فضیلت مآب حاجی میرزا آقاسی سلمه الله تعالی عن الافات عالم
 معمور است و آدم خرم و مسرور و منطوق آیت بلدة طيبة ورب غفور بر صحایف ملک و
 حواشی مملکت مسطور (فرد)

ملک مصون است حصن ملک حصین است منت وافر خدای را که چنین است

گفتار در ذکر بعضی از صنایع غریبه و بدایع عجیبه

به یمن اقبال شاهنشاه جهان و به نیروی طالع خسرو ممالک ایران و به تدبیر امیرکبیر
 و وزیر ارسطو فکر بی نظیر به همدستی استادان کامل در بلاد ایران مشهور و متداول شده و
 ایران را به جریان انهار و قنات و بنای ابنیه عالیات آبادی کامل حاصل.

صنایعی که در قورخانه مبارکه احداث شده

تفنگ سازی و چرخ تفنگ سازی از هر قسم و چخماق سازی و توپ ریزی از هر جوره اگر چه نواب نایب السلطنه به همدستی استادان انگلیس قرار ریختن توپ را نهاد ولیکن نه چندان محکم بود، اینک استادان از اهل ایران توپهای محکم در کمان خوبی ریزند. و حال التحریر هفتصد عراده توپ جهان آشوب از کوره بیرون آمده بر عراده سوار است و بر سر دشمنان آتشبار و ساختن باروط فرنگی و گلوله شل که در میانش آهن و گلوله کوچک گذارند چون از دهان توپ بیرون آمده قریب به خصم رسد به یکبار تار و پودش از یکدیگر منفصل شده هر ذره اش قاتل چندین تن شود.

فشنگ جنگی تفصیلش آنکه در هنگام جلوس میمنت مانوس خسرو کیکاوس علم سکندر کوس در دولت انگلیس که در صنایع برتر از سایر دول خارجه اند فشنگ جنگی را بدین گونه اختراع کرده اند چون هنگام کارزار صفوف بسته شود فشنگ را آتش داده نزدیک به صف رسد ترکیده اسبان رم نمایند و اجزای میانش جمعی را کشته به یکدیگر خورند، سی عدد از وی به رسم تحفه بجهت شاهنشاه جهان پناه فرستادند، فی الحقیقه اظهار اقتدار و کاردانی خود نمودند. بسی جناب فضیلت مآب حاجی سلمه الله تعالی شاهنشاه جهان پناه یکی از آنها را به شهاب الملک حاتم خان جباردار باشی داد و مشارالیه که در صنایع اسباب حرب ثانی اثین ندارد او را شکافته و به اجزاء ترکیب وی پی برده در اندک زمانی به تصدیق اهالی انگلیس بهتر و خوشتر از وی چندین هزار هزار فشنگ جنگی ساخت و از الطاف شهریار رأیت اعتبار به فلک دوار افراخت.

و دیگر اسباب توپ کشی شتر که در هیچ یک از دول خارجه این قاعده نبود و نیست و مهندس همت جناب حاجی سلمه الله به قواعد جراثقال که علمی است شریف و کمیاب اقسام چیزها چون در آوردن توپهای بزرگ را از چاههای عمیق به جزئی چرخ و غیره استنباط کرده و حسب الفرموده وی استادان ماهر جمله را ساخته و پرداختند و اسباب توپ کشی اسب به طرح قراباغی و چرم سفید مثل جیر و غداره سازی و منگنه درجه و چاشنی تفنگ و گلوله توپ از سنگ و چاقو سازی و مقراض سازی از چدن صنایعی که در اقمشه و غیرها اختراع شده به تربیت شاهنشاه جهان در یزد و کاشان و اصفهان استادان کاردان مخمل و زری را به مراتب بهتر از فرنگیان از کارگاه بیرون می آورند و قلمکار

محمدشاه قاجار □ ۴۰۹

صدرس در دارالسلطنه اصفهان و دارالسرور بروجرد هزار بار پاکیزه‌تر از قلمکار هند بعمل آوردند، خاصه در بروجرد که استادی در این دولت ابد مدت به عرصه ظهور آمده موسوم به استاد نادعلی الحق در فن خویش تمام است و انگشت نمای خاص و عام والجه به طرح شامی و پاتسقه‌سازی با چرخ و ارمک که نوعی از اقمشه است و بافتن آقروی در ایران و شال ترمه در یزد و کرمان به مراتب بهتر از شال کشمیر و سلسله دوزی و خارا بافی در این عهد اختراع شده است.

تفصیل این مقال آنکه خارا آنچه در کتب فرس قدیم مسطور است نوعی از اقمشه است و قبل از این در ایران رواج داشت و آن دو قسم است یکی ساده و یکی مخطوط و مخطوط را خارای عتابی گویند به علت این که عتاب نام واضح وی بود و مدت‌های مدید اهل ایران نظر بعدم بضاعت و با وفور قابلیت دست از این عمل کشیده و فرنگیان را این فن حاصل گردیده همیشه می‌بافتند و به ایران آورده مبلغ‌های گزاف منفعت کرده به بلد خویش می‌شتافتند. چون شاهنشاه جهان پناه را در ساعت جلوس عزم جزم آمد که آنچه اهل ایران را مایحتاج است نگذارد که از دول خارجه آورند بلکه ایشان را تربیت کرده خود از عهده بافتن ملبوس و غیره برآیند؛ لهذا خارا را در دارالسلطنه تبریز و دارالمؤمنین کاشان و مشهد مقدس جملگی بهتر از اهل فرنگ از کار درآرند اینکه تجار و بازرگان از دول خارجه آمده از ایران اقمشه و امتعه بدان حدود برند.

دیگر منگنه مشجر که آن نیز نوعی از اقمشه است و تازه اختراع شده است و شکرسازی و قندسازی و عمل کشف که نوعی از نقاشی است از جمله اختراعات این زمان است و جوهریات و ساختن ساعت در دارالعباد یزد بهتر از فرنگیان و کاغذسازی و سنگ سماق‌سازی و اسباب مليله زرگری به طرح هند و چادر پارچه، پارچه سربازی و کالسکه که سلاطین فرنگ در وقت سفر و حرکت بدان قرار گیرند و یک عدد به رسم تحفه از دولت روس برای خسرو سکندر کوس آورده و استادی نجار از اهل اصفهان بمحض یک نظر کالسکه‌ای به مراتب بهتر از وی ساخت و پس از آن بساختن کالسکه‌های متعدده پرداخت و الماس برلیان تراشی و عراده آسیا علی‌ایحال آنچه مذکور شد از مخترعات این دولت ابد مدت است، یکی از هزار است و اندکی از بسیار.

بلی در حالتی که اهالی زمان از رعایا و برابا در ظل امن و امان بیاسایند و به قلم داد لشکرنویسان دیوان اعلی چهارصد هزار لشکر دامن همت به قلع و قمع دشمنان بر میان

بسته دارند و با چنین آسایشی که هم آبشخور گرگ میش است و هم کاسه سلطان درویش چگونه کافه ناس که اشرف صنایع خلاق داورند و هر یک نمونه عالم اکبر خصوص اهل ایران که به جودت فکر وحدت ذهن از سایرین ممتازند با وجود ترغیب با شاهنشاه جهان پناه و تحریض جناب حاجی سلمه الله به ابداع بدایع و اختراع صنایع نپردازند و از جمله الطاف یزدانی و اشفاق سبحانی آنکه در این زمان معادن چند از آهن و مس در زنجان و یزد و همدان و سایر ایران پدید گردید و لباس نظام چنانکه با صفات وی در وقایع مراجعت از سفر هرات مرقوم می شود از جمله تتبعات شهریار ذوالاقتدار است و حسب الحکم لباس متعارف کارکنان دربار معدلت آثار و در این زمان قلیل که از سلطنت خسرو بی عدیل گذشته با آنکه آن شهریار پیوسته در پی نظم ممالک است و تدارک اسباب حرب از توپ و تفنگ و نیزه و ناوک و چندان به بنای باغ و قصبه و قصور و قریه نپرداختند و همی رأیت عدل و داد افراختند آری (بیت)

نام نیکو گر بماند ز آدمی به کزو ماند سرای زر نگار
ولیکن نظر به خوشوقتی رعیت و آسایش اهل مملکت چنانکه گفته اند (مصرع)

رعیت چون رعایت دید ملک آباد می گردد

ایران از جریان قنوت و انهار و بنای قری در هر شهر و دیار چنان آباد گردید که عقل دوربین از تعریف و توصیف آن به عجز و قصور خویش معرفت است. همچنین بناهای امنای دولت و امرای مملکت چندان است که اوهام حساب و افهام کتاب از احصای آن عاجز آیند و از جمله آثار شهریار ذوالاقتدار ضریح حضرت عباس را که حضرت اعلی بنای ساختن داشت و او را ناتمام گذاشت، شاهنشاه جهان پناه به اتمام پرداخت و بر سر قبور اکثر از اولیاء الله مقبره و بارگاه ساخت منجمله قبر شیخ محمود شبستری صاحب «گلشن راز» واقع در شبستر تبریز و قبر شیخ فریدالدین عطار نیشابوری واقع در حوالی نیشابور و قبر شیخ ابوالحسن خرقانی که در خرقان بسطام است و قبر حاجی محمدحسن نائینی واقع در نائین از توابع دارالعباد یزد و دیگر یکدست عمارت عالیه در دارالسلطنه اصفهان و یک کاروان سرای سه طبقه برای مسکن سرباز و چندین توپخانه و قورخانه در ارک و شهر دارالخلافه طهران و سه چهار دست عمارت بی نظیر هر یک رشک خورنق و سدیر جنب عمارت حضرت اعلی فتح علی شاه در دارالخلافه تهران بنیاد نهاد و باروی قلعه فوریان چنانکه مذکور خواهد شد از آثار شهریار ذوالاقتدار است و بحکم آن برگزیده

کردگار در راه خراسان در منزل میان دشت که علف و آب نایاب بود و از این جهت زوآر
قرین محنت و اضطراب قناتی حفر کردند و کاروان سرائی طرح انداختند و برای مترددین
کنام آسایش و مقام راحت ساختند. این بود مجملی از صنایع اختراعات این دولت ابد
قرین و اندکی از صفات خسرو زمان و زمین. اینک از تفضل احوال قهرمان الماء و الطین
سرزمین نامه رشک نگارخانه چین و غیرت بهشت برین است (نظم)

خدایا تو این سایه خویش را کرم گستر رحمت اندیش را
به کشور خدائیش پاینده دار درفش بر افلاک تابنده دار
بود تا جهان در جهان شاه باد ز مه بر ترش خیمه و جاه باد

گفتار در وقایع احوال شاهنشاه جهان پناه و خدیو انجم سپاه محمد شاه غازی از
زمان ولادت تا رسیدن آن حضرت به تقدیر احدیت به اعلی درجه سلطنت به طریق
اجمال و تفصیل وقایع به صنع سالکه مقتضی شده از سلطنت خسرو بيمثال به یاری
حضرت ذوالجلال

بدانکه خسرو گردون سریر و شهریار معدلت مصیر مظهر قدرت الهی مواد کرامت
نامتناهی دست آستین زبردستی صورت معنی هستی شاهنشاه جهان پناه در اسعد ساعات و
احسن قرنیات (مصرع)

به ساعتی که سعادت ازو مدد یابد

اعنی شب شنبه ششم شهر ذی القعدة الحرام سنه ۱۲۲۲ یک هزار و دویست و بیست و
دو مطابق تخاقوی ثیل ترکی در ارک علیشه تبریز رأیت توقف در ملک هستی افرخت و
ساحت اقلیم شهود را از نور وجود خویش منور ساخت (بیت)
برآمد از افق ملک آفتابی کو همیشه ایمن خواهد بد از کسوف زوال
(فرد)

چه قدرش با سپهر افزود گردونی زیادت شد چه ذاتش در جهان آمد جهانی در جهان آمد
(عریه)

بشری لقد انجز الاقبال ما وعداً و کوکب المجد فی افق العلی صعداً
و در هنگام ولادت سروش به گوش هوش طاق خوش سعادت مزبور رسانید (نظم)

که ای طاق آزوده هشیار باش بر این شاه ایران نگه دار بانی
و آسمان در گردش به مضمون این شعر رطب اللسان آمد و عذب الیان (شعر)
جهان را نو آئین و جشن نواست شب زادن شاه کی خسرو است

و علی الصّباح چاپاری علی سبیل التّعجیل به جانب دارالخلافه طهران پس سپار آمد و در حضور شهریار ذوالاقتدار حضرت اعلی فتح علی شاه قاجار مبشر این اخبار بهجت آثار شد. از اکرام آن داور دادگر فرارش با فرقدان برابر و آن خسرو مهرافسر پس از جشن و سرور موفور و شکر و ثنای خداوند غفور یرلیغ بلینغ به تبلیغ رسول به حضرت نایب السلطنه مرسل داشت که قهرمان ایران و شاهنشاه جهان شاه بزرگ آقامحمدخان به مضمون ارباب الدّول ملهمون نخستین خطاب که در وصیت به بنده فرمودند اینکه اسم مرا جز به نخستین اولاد نایب السلطنه به احدی از شاهزادگان روزگار نگذار. حسب الوصیت آن خسرو فلک اقتدار این گوهر صدف سلطنت و غصن شجر خلافت را که نور محمدی از چهره اش آشکار است و لطف کردگاری از زایچه طالعش پدیدار رأیت عیش و عشرت افزا و او را به اسم عم گرام و آن خسرو بهرام غلام موسوم ساز.

نایب السلطنه حسب فرمان خاقان زمان به عیش و بشارت اشارت نمود و آن حضرت را به محمدشاه موسوم فرمود. شاهنشاه جهان پناه را چون سن مبارک با عدد شهور برابر آمد بدر صفت از سپهر سروری جلوه گر در سنه ۱۲۳۴ یک هزار و دویست و سی و چهار هجری حسب المقرر خسرو مهرافسر حضرت اعلی آن حضرت به دارالخلافه وارد و شرف حضور دریافت، پس از آن اکثر اهل ایران برای سور پر سرور شاهنشاه جهان در دارالخلافه طهران جمع آمدند و حسب الحکم حضرت اعلی فتح علی شاه مهدعلیا و ستر کبری مجد و جلال را اعنی صبیّه مرضیه مقرب الخاقان و معتمد السلطان اعظم الوزراء الکرام و امیر الامراء العظام حاوی ذوالجلالتین و صاحب ذوالریاستین امیرمحمدقاسم خان قاجار ابن اعتضادالدوله سلیمان خان قاجار که از طرف مادری نیز از نوباوگان دودمان سلطنت بوده و از غصون شجره خلافت و والده شرف شرافت و خلف خلافت شجره ثمره دولت و ثمره شجره سلطنت ولیعهد السلطان ناصرالدین میرزا زاده الله تعالی شرفا را (مصرع)

به طالعی که تولا کند بدو تقویم

با شاهنشاه جهان پناه عقد مزاجت بستند مطربان و مغنیان بر مسند طرب نشستند

(تصرع)

محمدشاه قاجار □ ۴۱۳

به روزی که دولت برومند بود نظرها سزاوار پیوند بود
دو گوهر در یک درج شدند و دو اختر در یک برج، گفתי سلیمان با بلقیس انیس
شد و یا سیاوش با فرنگیس جلیس و برجیس از پی خطبه بر پایه هفتمین برآمد مضمون
فسبحان الذی جعل الشمس قریباً للقمر سرائیدن گرفت (شعر)

هم مشتری ز لهر برانداخت طیلان هم زهره از نشاط ببخشید گوشوار
یعنی که تخت و حجله بلقیس وقت را آورد تخت پیش سلیمان کامکار
و در این سور پر سرور طبق های زرین آکنده از زر و جواهر ثمین نثار شد و اکثر
اهل ایران مخلص به خلعت شهریار (نظم)

مرحبا عقدی که عقد ملک را داد انتظام حبذا عهدی کز و شد رونق عالم تمام
تا درین بزم همایون گوهر افشانی کند آسمان از بدو فطرت پر جواهر داشت جام

و چون سه سال از این واقعه گذشت و سن شریفش به پانزده رسید حسب الحکم
نایب السلطنه به حکمرانی مراغه مشغول گردید یک سال به وزارت حاجی میرزا محمد
تبریزی و سال دیگر به وزارت مقرب الخاقان صوفی نهاد صاف اعتقاد حاجی محمدخان
قره گوزلوی همدانی. و خسرو با عدل و داد پس از حکمرانی دو سال روی به دارالسلطنه
تبریز نهاد و نظر به اینکه محمد حسین خان قره گوزلوی همدانی وزیر شاهزاده مرحوم
محمدعلی میرزا از خدمت آن شاهزاده فریدون فر به مضمون اینکه (شعر)

هر آن کس که دارد ز دانش خرد به سرمایه کارها بنگرد
دوری جسته و خود را به دولت حضرت نایب السلطنه العالیه بسته و مابین شاهزادگان
عراق نیز کینه و نفاق پیدا شده و هر یک تکیه بر متکای جدال زده بمقاد (مصراع)

تا پریشان نشود کار به سامان نرسد

حضرت نایب السلطنه بجهت مصلحت دولت و اشارت خسرو فلک رفعت حضرت اعلی
و استدعای محمد حسین خان و اهل عراق خسرو آفاق شاهنشاه جهان پناه را به وزارت
عالیجاه جلالت دستگاه مقرب الخاقان میرزا محمدعلی ابن میرزا کاظم آشتیانی به حکمرانی
همدان روانه ساخت و آن حضرت بعد از حرکت چون رأیت توقف در حوالی همدان
افراخت نواب طهماسب میرزا ابن شاهزاده مرحوم محمدعلی میرزا که در آن حال به
حکمرانی همدان اشتغال داشت از نزول خسرو بالاستقلال نایره غیرتش اشتعال یافت و از
راه کینه و جدال شتافت و دروب قلعه را محکم بسته. شاهنشاه جهان پناه از مشاهده این

حالات چندی در ده شورین دو فرسنگی همدان و مدتی در جورقان سه فرسنگی آن مکان بهشت نشان نشسته و اهالی همدان که تمامی خواهان حضرت شهریار بودند و برخی از ایشان که مرحله پیمای وادی نفاق چون گفتار به گفتار بگرد خسرو ذوالاقتدار جمع آمدند و نواب طهماسب میرزا که شمع اقتدار خود را بی فروغ یافت لابد و ناچار دست از حکومت کشیده به درگاه حضرت نایب السلطنه شتافت و شاهنشاه جهان پناه به شوکت و اجلال به شهر همدان نزول و اجلال کرد.

پس از یکسال حکومت میرزا محمدعلی آشتیانی حسبالحکم نایب السلطنه از وزرات معزول شد و برادر وی مقرب الخاقان و معتمد السلطان میرزا حسن آشتیانی که اینک به وزارت استیفا ممتاز است به وزارت همدان سرافراز شد و مدت یک سال نیز مشارالیه به وزارت خاص اختصاص داشت، پس از مدت مزبور شاهنشاه جهان پناه دست از حکومت همدان کشیده روی به دارالسلطنه تبریز گذاشت و زمان قلیلی نیز در دارالارشاد اردبیل رأیت حکومت افراخت و چندی هم در قراچه داغ کوس ایالت نواخت و چون حضرت نایب السلطنه را بی حضور خسرو فلک دستور جسم بی روح بود و چشم بی نور و با وجود وی در جمیع غزوات منطوق آنا فتحنا لک فتحمنا مبیناً بر پرچم رایت مسطور شاهنشاه جهان پناه به میل طبیعت و حسبالحکم نایب السلطنه دیگر به مسند حکومت قدم نهاد و ابواب لشکر کشی و دشمن کشی می گشاد و همه جا چون ظفر هم عنان عسکر و مانند اقبال پیشرو لشکر، بارها با سپاه روس منحوس کوس حرب نواختی و در حمله اول جمله را منهزم ساختی (عریه)

نَهَبَتْ مِنَ الْأَعْمَارِ مَا لَوْ حَوِيَتْهُ لَهْنَيْتِ الدُّنْيَا بَانِكْ خَالِدٍ
و چون حضرت نایب السلطنه به تسخیر یزد و کرمان و ممالک خراسان چنانکه قبل از این سمت تحریر پذیرفت رأیت حرکت افراخت، در همه جا شاهنشاه جهان پناه را چون نصرت یزک خویش ساخت. پس از قلع و تخریب بلاد و انخزال دشمنان بدسگال در سنه هزار و دویست و چهل و نه شاهنشاه جهان پناه را به اتفاق میرزا ابوالقاسم قایم مقام و عساکر بهرام انتقام به تسخیر و دستگیری قلعه هرات که محکم ترین قلاع زمان است و تصرف وی نه کار اندیشه و نه فکر گمان، مأمور کرد و شاهنشاه جهان پناه پس از طی مراحل قلعه کوسویه را که سقناق رهنزان بود چون طره دلیران آشفته نمود و آبادی آن سرزمین را به ضرب توپ قلعه کوب کوفته و از آنجا حرکت و قلعه هرات چون نگین

انگشتر در میانه گرفته، هر روز افاغنه از شهر بیرون آمده در برابر دروازه قندهار از طرفین ابواب کارزار می گشادند و نایره جدال به نوعی اشتعال می یافت که تأثیر آن کره زمهریر را در جوش آورد و از شرار زیانه آن آثار آنها ترمی بشر کالقصراً^۱ مشاهده افتاد و افاغنه سر و زنده بسیار از دست می دادند و روی به فرار می نهادند (فرد)

از بخار خون خصمانت هوای معرکه بی مزاج انجم، استعداد باران یافته و پس از چندین ستیز و آویز نواب کامران میرزا والی هرات را از عدم آرزوقه و ضرب توپ و تفنگ کار تنگ شد و شیشه طاقت بر دم سنگ، نزدیک بود که هرات را طوعاً و کرهاً سپرده و همیش تمنا که جان خود را به سلامت بدر برده باشد که در خلال آن احوال چپاری از مشهد مقدس وارد، این خبر بد اثر رسانید که حضرت نایب السلطنه به حکم خداوند ودود به اجل موعود به عالم جاوید خرامید. بعد از انتشار این خبر اهالی اردوی کیهان پوی را پای اضطراب در گل شد و افاغنه مستظهر و قوی دل، اینها در نهایت غم و اندوه و آن دیوان نستوه در فکر اینکه عساکر مآثر را منهزم سازند و به ستوه آرند، شاهنشاه جهان پناه چون خصمی چنان در برابر دید ناله و زاری را باعث شکست لشکر و دست بعروة الوثقی ان الله یحب الصابرين انداخت، دیگر باره رأیت جدال افراخت. نواب کامران میرزا از مشاهده این احوال و بی استعدادی در حرب و قتال، واسطه ها برانگیخت که مطیع و فرمانبردارم و چاکر دولت شهریار؛ بلکه اباعن جد مملوک ملوک قاجاریم و این نوع سلوک نیز از خوف جان لابد و ناچار اینک صلاح طرفین و آسایش جانبین در صلح است.

چون در آن اوان نامه از دارالخلافه مشعر بر حرکت شاهنشاه جهان پناه رسید و کامران میرزا نیز طالب مصالحه گردیده مصلحین از طرفین ابواب حرکت گشادند و قرار صلح را بدین گونه دادند، مشروطه به اینکه نواب کامران میرزا اهالی قلمرو خویش را از رهنی حدود خراسان و کشتن و فروختن اسیران مانع شود و به یاهو گوئی علمای عامه در پی ایدای مسلمین نرود. پس از حرکت رسول نواب کامران میرزا شروط مرقومه را قبول فرمود مبلغی گزاف از پول و اسب و شال، نثار قدم مبارک نمود. شاهنشاه جهان پناه پس از استحکام مصالحه از دور هرات حرکت و علی سبیل التعجیل روی به ارض اقدس نهاد که در

آن حال نیراعظم از نهانخانه حوت به سوی دارالخلافه حمل ابواب حرکت گشاد، شاهنشاه جهان پناه به جشن نوروزی پرداخت. پس از آن به جانب دارالخلافه رأیت حرکت افراخت. و چون حضرت نایب السلطنه به بهشت جاودان انتقال کرد به محض انتشار این خبر پر ملال چند تن از شاهزادگان ذوالاستقلال سیما ظل السلطان نواب علی شاه، فرمانفرما نواب حسینعلی میرزا هر یک به همدستی جمعی از امنای دولت نایرة نیابت سلطنت افروخته و قبای ولیعهدی را بر تن خود دوخته. نواب فرمانفرما وزیر بی نظیر امین الدوله عبدالله خان را واسطه امور ساخت که دو کروزر زر مسکوک که هر کروزی پانصد هزار تومان باشد تحویل خازنان خزاین سلطنت نمایم مشروط به اینکه با مغناطیس بخت، آهن نیابت تاج و تخت را ربایم. امین الدوله چون به کم و کیف عرایض پرداخت حضرت اعلی او را مخاطب و معاتب ساخت و نواب ظل السلطان هنگام غروب آفتاب قضیه غروب آفتاب سلطنت را شنید همان شب بلا تأمل عنان عزیمت به خانه آصف الدوله کشید از او پیمانهای صریح موکد به ایمان مغلطه گرفت که این شغل جلیل و منصب نبیل به ظل السلطان مفوض شود. اتفاقاً روزی که حضرت اعلی از ارتحال آن نوابه سلطنت در افسوس و دریغ بود و پیوسته اشک خونین به گلگونه رخسار جاری می نمود آصف الدوله قدم جسارت پیش گذاشته به عرض درآورد که به منطوق کل شی هالک الاوجهه جز ذات واجب الوجود بقای موجودی در عالم وجود محال است و این فکر خارج از حوصله خیال. (فرد)

اگر سروی شد از بستان عالم تو باقی مان که هستی جان عالم حضرت اعلی فرمود بلی دانم چنین است و زمانه غدار را رفتار هیمن؛ ولیکن علت پیری بر مزاجم نشسته و نزدیک است که دست اجل زجاج حیاتم را به سنگ ممات شکسته و حیرتم که در میان این کثرت اولاد و احفاد چه اتفاق خواهد افتاد و از نفاق آنها ایران ویران شود و سلطنت حق بیگانگان (شعر)

چه از قومی یکی بی دانشی کرد نه که را منزلت مانند نه مه را آصف الدوله دیگر باره معروض داشت که نواب نایب السلطنه در راه خدمت جان خویش را نثار کرد و مدت العمر روی به حرب و کارزار و جهاد با کفار آورد و ظل السلطان با آن حضرت در یک درج است و اختریک برج اگر نیابت سلطنت را بدو تفویض دارید حق خدمات منظور نظر است و بر سربازماندگان او به جای پدر، و خسرو مهرافسر، از این سخن برآشت و گفت دانم امور مملکت بی پادشاه انتظام نگیرد و قواعد

محمد شاه قاجار □ ۴۱۷

سیاست و عدالت استقامت نپذیرد الرّعیة بلاسلطان کالجسم بلاروح و اگر در سلطنت نیابت مشخص نشود سلطنت ناتمام است و در باب نبوت از کلام ملک العلام الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دیناً ولیکن بفرموده حضرت رب العزّة و قواعد جمع کیش و ملت، ارث پدر حق فرزند است و این رفتار تمام خسروان عدو بند، چنانکه حکایت هوشنگ و ایرج و کیخسرو بر این مطلب دال است سیما چنین خسرو ذوالاستقلال که مخزن گوهر الهی است و گوهر مخزن شاهنشاهی مرکز محیط کرم و محیط مرکز همم و آصف الدّوله را که در باطن عمده مطالب از خداوند زمان و زمین همین بود سر به سجده شکر نهاد و ثنای پادشاه اسلام را بر زبان گشاد و چون نواب ظل السلطان را تیر تدبیر به سنگ آمد با بخت خود در جنگ بود از درون و بیرون خواتین محترمه و امرای معظمه را به همدستی خویش می خواند و پیوسته باره تدبیر می راند، در آن حال حضرت اعلی فتح علی شاه را مرض مزمنی عارض شد حکیمان به معالجه مشغول و حضرت اعلی در نهایت ضعف پیری و مرض که زبان را قوه تقریر نبود می فرمود از آمدن محمدشاه اثری رسید خدمتکاران عرضه می داشتند که حال خبری نیست آه سرد از جگر بر کشید و به حکیمان مضمون این نظم را خطاب می فرمودند (لمؤلفه)

طبيب درد سرخود مده که درد دلم مگر به شربت لعلش نمی رسد به علاج
اگر مبشر اخبار از آمدن محمدشاه خبر رساند مرضم بالکلیه دفع شود بلکه زنده جاویدانم
و در اسم و رسم برترانه تمام خسروان والا، عن قریب در تنگنای لحد مقام است و
اصل و نسلم تمام که در آن حال مبشر اخبار مژده رسانید که این سمت شاهرود و بسطام
کوکبه خاقانی و طنطنه قاآنی را مضرب خیام ظفر فرجام شد. خسرو بهرام غلام
حضرت اعلی از استماع این خبر از شربت خانه و نَزَلَ مِنَ الْقُرْآنِ ما هو شفاء شربت شفا
نوش کرد. اکثر شاهزادگان و امیرزادگان عظام با تمام امرا و وزرا ذوالعزّ و الاحترام در
نهایت استعجال به استقبال فرستاد و چون شاهنشاه جهان پناه به حدود دارالخلافه قدم نهاد
حضرت اعلی فتح علی شاه قباي مخصوص تن مبارک را مشحون به لآلی ثمین و جواهر
رنگین بود (عربیة)

تري الشمس ضائت من خلال لاله كما لاح شمس من خلال سجنجل
به حضور آن شهریار روانه کرد، او را به لقب نایب السلطنه ملقب ساخت و به خطاب
ولیعهدی مخاطب، قضا ابواب فرح و شادمانی به رویش گشاد و زمام اختیار سلطنت بالمره

در قبضه اقتدارش نهاد (شعر)

آن کام که ایام همی خواست برآمد آن وعده که تقدیر همی داد وفا کرد
آنانکه در دل هوای سروری و در سر خیال برتری داشتند سر به جیب تحسّر و تحیر
فرو بردند و به جای غذای صبح و شام خونابه جگر خوردند، هر یک به گوشه‌ای خزیدند
و از این تمنا طمع بریرند (عریه)

فانک شمس و الملوک کواکب اذا طلعت لم یبد منهن کوکب
و شاهنشاه جهان پناه پس از توقف چند روزه دارالخلافه از حضرت اعلی رخصت
حاصل نموده به جانب آذربایجان ابواب حرکت گشود (فرد)
جهان به کام و فلک سده و ملک داعی امید تازه و دولت قوی و بخت جوان

گفتار در قضیه پر ملال خسرو بی مثال حضرت اعلی و جلوس نواب ظل السلطان و
سایر شورش ایران به تقدیر ملک منان

اما چون حضرت اعلی، شاهنشاه جهان پناه را به منصب نیابت سلطنت نواخت و رأیت
اقتدار بر فرق وی افراخت کام تلخ مصیبتش بدین تهنیت شیرین شد و آتش فراقش از آب
وصال تسکین یافت ضعف پیری به قوه جوانی و مرض جسمانی به ذوق روحانی مبدل، پس
از روانه نمودن شاهنشاه جهان پناه را به آذربایجان برای سیر مملکت و استحضار احوال
رعیت ابواب سفر گشاد و روی به دارالسلطنه اصفهان نهاد به تفصیلی که در احوال آن خسرو
بی همال سمت تحریر پذیرفت در هفت دست اصفهان به مرض ذات‌الجنب پهلوی بر بستر
ناتوانی نهاد، پس از چند روزی وداع عالم فانی نموده به سرای باقی ارتحال فرمود (نظم)
عالمی را گرفته بود به عدل رفت تا عالم دگر گیرد
پس از وقوع این واقعه سهمناک و انتشار این خبر اندوهناک نواب شاهزاده آزاده
عبدالله میرزا که ملتزم رکاب بود برای تصرف بلده خمسه و نزاع با شعاع السلطنه بدان
جانب رأیت حرکت افراخت و نواب مستطاب شاهزاده محمدرضا میرزا بنابر استنباط
اوضاع زمانه روی به دارالسلطنه تبریز نهاد و سایر غصون شجره سلطنت و عندلیبان بوستان
خلافت که هر یک داعیه سروری و دعوی برتری داشتند بعضی در پنهان و برخی آشکار
قدم بر مسند جلوس سلطنت گذاشتند غافل از اینکه کوشش را درین باب ثمری نیست و

سعی را در این امور اثری نه، در این هوا سرها به باد رفته و در این تمنا جانها تلافی گردیده. ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء مجملاً هر یک از شاهزادگان را که بر جزئی مکان حکم جاری بود، دعوی شهریاری نمودند و هر کدام که موری دو سه در تحت فرمان داشتند ابواب سلیمانی گشودند و چون حرکت لشکر به ایثار سیم و زر است و دعوی سلطنت بدون سخاوت و علو همت میسر نه (فرد)

چه دارند گنج از سپاهی دریغ دریغ آیدش دست بردن به تیغ و عاقلان کم تجربه را در اول غروری در سر است ولی بالاخره به انجام کار به دیده عبرت نظر (شعر)

هر آن کس که دارد روانش خرد به سرماییه کارها بنگرد بعضی به جهت امساک و برخی به استماع استعداد خسرو روی خاک از خواب پندار بیدار گردیدند و از سکر غرور هشیار، فسخ عزیمت سلطنت کردند و آماده رسیدن کوکبه شاهنشاه جهان پناه شدند و فرمانفرما نواب حسین علی میرزا در مملکت فارس به تاکید شجاع السلطنه فارس میدان سلطنت شد، سکه بر زر زد و افسر بر سر نهاد، چنانکه تفصیل احوال وی پس از این سمت تحریر خواهد پذیرفت و نواب ظل السلطان که تخت گاه ری و خزاین کی را به تحت تصرف داشت رأیت سلطنت و اقتدار برافراشت به استظهار ذخایر و دقایق و امیدواری کنوز و خزاین، غافل از اینکه (مصرع)

به زور و زر میسر نیست این کار

و یک سودای خام در دماغ پخت، دروب خزاین برگشاد، برای اشتهار و انتشار نام و خوف شورش و ازدحام عوام و به مضمون الانسان عبید الاحسان مبلغ پانصد هزار تومان به الواط و اوباش و دیگران عنایت نمود. (مصرع)

الله الله که تلف کرد و که اندوخته بود

و کذا مردمان ری به طمع درهم و دینار چنان خود را جلوه دادند که در هر دشتی هفت خوانی و هر زالی رستم دستانی و رکن الدوله نواب علی نقی میرزا که در سفر بد اثر اصفهان ملتزم رکاب حضرت اعلی بود، پس از وفات آن خسرو مسعود چنانکه سابق بر این ذکر شد به اتفاق نمش مطهر و خواتین محترمه و جمیع امرا و سران لشکر ابواب حرکت به جانب دارالخلافه گشود، سران سپاه و وزرای درگاه مانند آصف الدوله الله یارخان و غلام حسین خان سپهدار و میرزا ابوالحسن خان وزیر دول خارجه و میرزا محمد تقی منشی

الممالک ابن میرزا رضاقلی نوائی و میرزا آقاخان وزیر لشکر ابن میرزا اسدالله خان نوری و محمودخان دنبلی غوریساول باشی و حسین علی معیرالممالک و عباس قلی خان سرکرده لاریجانی و محمدحسین خان سرتیپ فیروز کوهی به اتفاق طومار نفاق پیچیدند و ورق اختلاف دریدند، عریضه به شاهنشاه جهان پناه عرضه داشتند و در ضمن آن حرکت به دارالخلافه را علی سبیل التعمیل نگاشتند به هر حال نواب رکن الدوله به اتفاق امرا در دارالامان قم نعلش مطهر حضرت اعلی را مانند گنج به آن خاک پاک سپردند (عریه)

ما کنت احسبه قبل دفنک فی الثری ان کان للکواکب فی التراب مغفور
پس از اتمام امور خاقان مغفور و شرایط تعزیه داری و اطعام مستحقین هنگام حرکت از دارالامان قم آصف الدوله در روضه متبرکه که ساکن شده عذر آمدن دارالخلافه را خواست و هر چند نواب رکن الدوله در آمدن او سعی بیشتر نمود سود نبخشد. چون از آمدن وی مأیوس شد. با سایرین روی به تختگاه کیکاوس نهاد، پس از نزول به دارالخلافه طهران و ملاقات نواب ظل السلطان و اقدام به تعزیه داری و گریه و زاری محفل کنکاش و مجلس اجلاس ترتیب دادند و آنها که نقطه را از خط و صحیح را از غلط تمیز نمی دادند قدم به مجلس مشورت نهادند. (بیت)

پی مصلحت مجلس آراستند نشستند و گفتند و برخاستند
و جملگی در این قول اتفاق کردند که با وصف استعدادی چنین و خزاین و دقایق خسرو با تمکین، اگر در سلطنت و سرکشی تأخیر شود تفصیر از تدبیر است نه جرم تقدیر (فرد)

یا برو همچون زنان رنگی و بوئی پیش گیر یا چه مردان اندر آ و گوی در میدان بزن
پس از مشورت و مصلحت دروب خزاین و صندوق خانه های البسه برگشادند و به ساکنان دارالخلافه از خلعت خورشید پیکر و سیم و زر علی قدر مراتبه دادند. بعد از انعام و اکرام نواب ظل السلطان در چهاردهم شهر رجب المرجب سنه هزار و دویست و پنجاه به تخت کاوس جلوس کرد و نواب رکن الدوله بدست خویش تاج سلطانی و سایر جواهر خاقانی را بر وی نصب فرمود و آواز کرنای و بانگ توپ و زنبورک گوش فلک را کر نمود، در سکه علی شاه زدند و در خطبه عادل شاه خواندند. نواب ظل السلطان به محض نزول از تخت چون شاهد بخت را در آغوش دید و باده سلطنت را نوش، نواب رکن الدوله را ملقب به تاج بخش و حکمران بلدة قزوین و خمسه و گیلان ساخت (مصرع)

به دشت آهوی ناگرفته مبخش

و نواب امام ویردی میرزا را شریک السلطنه ساخت و پسر او امام قلی میرزا را به منصب سرکشیکچی باشی گری نواخت و نواب الله ویردی میرزا را به حکومت درالامان قم مأمور فرمود و منصب ایشیک آقاسی باشی گری را به نواب شاهقلی میرزا تفویض نمود و سیف الملوک میرزا ارشد اولاد خویش را ولیعهد کرد و سیف الدوله پسر دیگر خود را فرمانفرمای فارس و محمدجعفرخان کاشانی که مفعول من یراد بود و کشخان بد نهاد صدراعظم ساخت و برادر بد گهر او را محمدحسن که به جز اسم رسمی نداشت معیرالممالک نمود (شعر)

چون علم هر بی اصول صاحب پیرایه شد همچو منبر هر جمادی بود صاحب پایه شد
آملتهم شَم تاآملتهم فلاح لی ان لیس فیهم فلاح از جمله نوادر اتفاقات آنکه از اهل دارالمرز بیست هزار لشکر جملگی با اسباب آراسته و اوضاع پیراسته که شیراز پستان تیرمکیده بودند و در آغوش دایه کمان پرورش دیده (شعر)

همه را با رماح خطی شغل همه را با سیوف هندی کار
و در سفر بد اثر اصفهان ملتزم رکاب شهریار ذوالاقتدار بودند، پس از آن واقعه هایله همه جا تا ورود دارالخلافه حافظ خواتین محترمه گشته بعد از درنگ چند یوم نواب ظل السلطان به فحوای صدق انتمای یخربون بیوتهم بایدهم بدست خویش خانه دولت خود را ویران، آن لشکر انبوه و عسکر با شکوه را متفرق ساخته که اکنون به وطن رفته زمانی که مصلحت اقتضا کند شما را احضار حضور خواهیم ساخت غافل از این معنی (مصرع)

که تیر گذشته نیاید به شست

زهی حیرت که داعیه سلطنت با سپاه و لشکر است و تزویج عروس مملکت به صداق جوهر شمشیر میسر، نخستین خلاف وصیت پدر نه در خور بزرگان است و با ادعای سلطنت ایران پریشان کردن گردان نه از افعال خردمندان، اگر چه سخن بسیار است ولی حقوق اخوت مانع گفتار (فرد)

بزرگش نخوانند اهل خرد که نام بزرگان به زشتی برد
آری (عریه)

اذا ما اراد الله تغیر دولة فان قضاء الحق بالحق واقع

فکیف بناء الملك من دون حکمة ولا ینفع التدبیر والحکم قاطع
مجملاً نواب ظل السلطان پس از تفرق سپاه و تشتت لشکر کینه خواه نواب مستطاب
رکن الدوله را با دلایل باطل و سخن های لاطایل به جانب آذربایجان مأمور ساخت که به
نزد شاهنشاه جهان پناه رفته سخن مصالحه در میان آورده با مغناطیس عقل آهن کینه را از
زمین سینه وی بردارد (شعر)

کی تواند گشت با زجره نیهورا مطیع کی تواند گشت شیر شزره آهورا شکار
و اقوی دلیلش اینکه مال پدر حق فرزند است، ارث شما مملکت آذربایجان و حق من
که ارشد اولاد ممالک ایران و سایر اخوان نیز کما فی الساباق متمکن مسند حکومت بوده
پیرو فرمان سلطنت باشند. زهی تصور باطل زهی خیال محال، عمده در باب سلطنت کافه
ناس و به ریاست قاطبه ناس افزونی حسب است نه شرافت نسب. اگر هر دو جمعند فهو نور
علی نور

ان الفتی من یقولها اذا لیس الفتی من یقول کان ابی، مانند محمد حنفیه که
بجهت مصلحت ما بین او و سیدسجاد در باب امامت مکالمه افتاد اگر آن را به دعای
پیشوای عباد حجرالاسود مجاب و ملتزم کرد این را وصیت نافذ خاقان و برهان قاطع تیغ
برآن به کمند اطاعت آورد بلی گفتار بزرگان است (نظم)

عروس ملک که مهرش بریده اند به تیغ به جز به تیغ مرا او را طلاق نتوان داد
در خلال آن احوال حاجی خان قراباغی سرهنگ با یک فوج شقاقی که در خراسان
بود به عزم آذربایجان وارد دارالخلافه شده نواب ظل السلطان انعام و اکرام بی پایان درباره
ایشان فرمود و حاجی خان را خنجری تمام الماس عنایت نمود پس از آن به جانب
آذربایجان رأیت حرکت افراشته (بیت)

سر رشته خویش گم کردن است به جیب اندرون مار پروردن است
و در این ایام گوشزد وی گردید که شاهنشاه جهان پناه در آذربایجان بر تخت
کیکائوس جلوس فرمود، قریب هفت هزار کس از کهنه سواران زورخانه و نی سواران دیوانه
که شمشیر را از خدنگ و صلح را از جنگ تمیز نمی دادند جمع نموده عامل سوق را
صاحب سنجوق کرد و بایع بازار را سرتیپ و سردار این لشکر موفوز را به اتفاق نواب
امام ویردی میرزا و امان الله خان افشار روانه ساخت که در حدود قزوین ساکن شوند و
هنگام ورود شاهنشاه جهان پناه قدم در عرصه رزمگاه نهند. بعد از آن میرزا مهدی

ملک الکتاب را به اتفاق اسفندیارخان بیات با بعضی نوشتجات مصالحه به جانب آذربایجان مأمور داشت و نواب هرمز میرزا و نواب صاحبقران میرزای امیر توپخانه مبارکه و سهراب خان گرجی تحویلدار را با توپخانه و لشکر و ابوالملوک نواب کیومرث میرزا را با جزئی سپاه به تعاقب هم روانه نمود و به حرب شاهنشاه جهان پناه مأمور فرمود و این جماعت فوجاً بعد فوج به استقبال اردوی فلک شکوه می شتافتند و از طنطنه موکب سلطانی متوهم شده به اظهار ندامت امان می یافتند و بعضی که بنای نزاع داشتند و در زمین سینه تخم مخالفت می کاشتند چون امر را بدین موال دیدند بیلا علاج دست از فتنه و لجاج بازداشته به عسکر همایون پیوستند. آری به اجتماع مورسلیمان زمان را به حلقه اطاعت نتوان آورد و با لشکر یا جوج بی مشیت الهیه به سدسکندر رخنه کجا توان کرد. حضرت شاهنشاهی به تأیید و توفیق الهی طی مراحل و منازل می فرموده هر بلدی بی سابقه نزاع مفتوح می شد و هر صاحب جیشی به محض استماع بی درنگ به عسکر همایون ملحق می گشت (نظم)

جهاندار آمد چنین زورمند	در دوستی را بر او بر مینند
به هر جا که آمد ولایت گرفت	جهان را به زیر حمایت گرفت
بدین گونه کار خدائی بود	خصومت خدا آزمائی بود
میاويز در مقبل ای نیک بخت	که افکندن مقبلان هست سخت

گفتار در استماع حضرت شاهنشاه جهان پناه از وفات حضرت اعلی و جلوس میمنت مأنوس خسرو کیکاوس علم سکندر کوس و حرکت به سمت دارالخلافة و تصرف مداین و بلاد به تقدیر حضرت ربّ العباد

اما چون شاهنشاه جهان پناه به منصب ولیعهدی سرافراز گشته به جانب آذربایجان رأیت افراخت و مدتی در آن مملکت به انتظام امور حکومت پرداخت، در سلخ ماه جمادی الثانی قضیه غروب آفتاب سلطنت درالسنه و افواه سمت انتشار پذیرفت. در غره شهر رجب المرجب نواب شاهزاده آزاده محمد رضا میرزا وارد دارالسلطنه تبریز گردید و قضیه پر ملال ارتحال خاقان خلد آشیان به صدق پیوست، شاهنشاه جهان پناه به گریه و زاری بیت الحزن نشست و در سرای از خروج و دخول فروبست پیوسته اشک خونین از دیده

می گشود و مضمون این نظم ورد زبانش بود (عریه)

صَبَّتْ عَلَى مَصَائِبِ لَوَاتِهَا صَبَّتْ عَلَى الْآيَامِ صِرْنَ لِبَالِهَا
پس از گریه و زاری عزم شهریارى بدین جزم آمد که به وصیت خاقان مغفور و
استعداد لشکر موفور بر خویشتن مغرور نشود، نخستین در پی تسخیر ایران و دستگیری
سرکشان برود تا ببیند که کعبتن مراد به خواهش که درآید و شاهد اقبال از کدام طرف
رخ نماید زیرا که:

سَعَادَتٌ بِهْ بَخْشَائِش دَاوَرِ اسْت نَهْ دَر زَوَر و بَا زَوِی زَوَرِ آوَرِ اسْت
چه دولت ببخشد سپهر بلند نیابند به مردانگی در کمند
قوله تعالى تبارک الذی بیده الملك اگر العیاذ بالله دست فلک قرعه سلطنت به نام
دیگری زده است و منشی تقدیر توقیع خلاف به اسم دیگری تحریر کرده (فرد)

بِهْ تَقْدِیرِ تَدْبِیرِهَا کِی رَوَاسْت کِه تَقْدِیرِ یَزْدَانِ نَه چُون و چِرَاسْت
العبد یدبر والله یقدر و الآ چون تدبیر با تقدیر موافق آید وصیت خسرو مهر افسر
با سرنوشت عالم در مطابق، آن گاه قدم بر اورنگ جم گذارم و فرمان عدل و داد به اطراف
و اکناف ایران نگارم، و مافی الضمیر را با امرا و وزرا تقدیر کرد و جملگی روی به انکار
این کار آورده و ایلچیان دول خارجه نیز جد تمام و جهد مالا کلام در جلوس سلطنت به
عمل آوردند و اهل تنجیم نیز از تقاویم سیارات سپهر و قرانات ماه و مهر ساعتی که ساعات
سعد رهین او بودند و سعود قرینات قرین او در آن اوان یافتند بناء علی تلک المراتب
شاهنشاه جهان پناه در شب یک شنبه هفتم شهر رجب المرجب سنه ۱۲۵۰ شش ساعت و
پنج دقیقه از شب مزبور گذشته به طالع شانزدهم درجه اسد بر اورنگ جم قدم گذاشت و
علم سلطنت افراشت (فرد)

سَرِیرِ سَلْطَنَتِ اکُنُونِ کَنْد سَرَا فَرَا زِی کِه سَا یِه بَر سَرِش اَفْکَنْد خَسْرُو غَا زِی
و زیان حالش به این مقال گویا، گویا بود (فرد)

نَوِیْتُ بِهْ مَن اِفْتَاد بَکُوئِید کِه مَگَر دُون آ رَا یِشِی اَز نَوِ بَکَنْد مَسْنَد جَم رَا
سپهر پیر سوگند به تاج زرینش یاد کرد که تا گردد و پیرامون بد کرداری نگردد و
ستاره شوخ چشم قسم به چتر خورشیدسایش خورد که تا ابد روی از خدمتکاری نتابد
(شعر)

رُوحِ قَدَسِی وَا نِ یَکَاد بَخَوَانَد سَوِی مَلِکِ خَدَا یَگَانِ بَد مِید

و پس از جلوس بر سریر سلطنت نایب‌الایاله نواب مستطاب ملک‌زاده اعظم و امیرزاده معظم فریدون میرزا را در آذربایجان متمکن مسند حکومت ساخت و امیر نظام محمدخان زنگنه که چندی قبل حسب‌الحکم شاهنشاه جهان پناه بجهت اغتشاشی که ایلات در میانه دولتین فحیمتین قاجاریه و عثمانیه انداخته بودند به غازی گل رفته که با سرعسکر ارزنة‌الروم گفتگو نماید اگر طریق مصالحه میسر شد فهو المطلوب والا در لباس حرب درآید، در این اوان شاهنشاه جهان فرمان قدر بنیان از مصدر خلافت صادر نمود که امور رومیه را به نوعی خوش صورت اصلاح داده خود در دارالسلطنه تبریز بجهت انتظام امور به خدمت فریدون میرزا رود و عساکر وی به معسکر همایون ملحق شوند. در آن حال سروش به گوش هوش آن شهریار فلک اقتدار رسانید که (نظم)

خدا یگانا ایزد تو را فرستاده است که چار حدّ جهان آن تو است رو بستان
گواه دعوی ملکوت زبان شمشیر است برای دعوی خویش این گواه می‌گذران
در چهاردهم شهر رجب المرجب که مطابق جلوس ظل‌السلطان بود با سطوت بهمنی و صولت تهمتنی بر اسب دولت مقام گرفته بی‌خوف و هراس و طلایه و پاس به تائی و آرام بجانب ری طی منازل و قطع مراحل فرمود (فرد)

دهر بر آشفته را نوبت سامان رسید کشور بی‌ضبط را مزده که سلطان رسید
و در روز حرکت از دارالسلطنه لنزی صاحب انگلیس و منصورخان فراهانی سرتیپ با افواج بحر مواج منغلای اردوی کیوان شکوه شدند که در خمسه تا هنگام ورود موکب مسعود متوقف نمایند. باری در هر گامی عالی مقامی به شرف ملازمت مشروف می‌گردید و در هر دمی صاحب قدمی می‌رسید و چون سرزمین میانج مقرالویه نصرت نمودن شد و مضرب خیام زنگارگون حسب‌المنشور خسرو فلک دستور نواب بهرام میرزا با قوام‌الدوله میرزا تقی آشتیانی از راه سلیمانیه و شهر زور به تصرف کرمانشاهان و خوزستان مأمور شدند و در آن منزل محمدطاهرخان قزوینی از جانب نواب رکن‌الدوله به استدعای بعضی مطالب وارد آمد، در ضمن آن عرایض اخلاص پیوند اهالی قزوین را به خاکپای خسرو زمان و زمین رسانید و قبله عالم از میانج حرکت کرده در منزل خیرآباد خلخال نواب رکن‌الدوله شرفیاب حضور شد و بعضی مکالمات نموده جواب برخلاف مدعا صادر آمد.

خاموش که قصه گفتنی نیست و ر گفته شود شنفتنی نیست
و نواب عبدالله میرزا که پس از وفات خاقان خلد آشتیان برای تصرف بلدهٔ خمسه از

هفت دست اصفهان حرکت کرده و قلیل جمعیتی از گوشه و کنار جمع آورده پیوسته با شعاع السلطنه در ستیز و نزاع بود، گاه در تحت الشعاع انهزام محترق شدی و گاهی خروج نموده آن مهر سپهر عزت را به کسوف ذلت گرفتار نمودی تا اینکه رسیدن کوکبه سلطانی با اثر درفش کاویانی گوشزد وی گردید، دست از محاربه برداشت و روی به اردوی کیهان پوی گذاشت. در منزل داش بلاغ به رکاب^۱ ظفر انتساب پیوست و نواب مستطاب امیرزاده آزاده بهمن میرزا که برادر صلیبی و بطنی خسرو جم خدم بود حسب الحکم آن حضرت با فوج ینکی مسلمان مشهور به بهادران از راه سرچم و نیک پی قبل از ورود اقدس برای تمشیت آن سامان وارد زنجان شد و در روز ورود موکب مسعود به بلده زنجان نواب شعاع السلطنه فتح الله میرزا با تحف نمایان و پیشکش فراوان و کمیت های تک صرصر و هیونان کوه پیکر در نهایت جان نثاری و خدمتگزاری با قصات و سادات و علما و رؤسا به استقبال شتافت و از اکرام شهریاری رهنورد دیار و ینقلب الی اهله مسروراً شدند و شعاع السلطنه کما فی السابق منشور حکومت خیمه یافت و عساکر ظفر مآثر که قبل از این به سرداری لنزی صاحب انگلیس مأمور توقف زنجان بودند در آن اوان مانند نصرت یزک سپاه شدند و چون اقبال متغیای لشکر ظفر پناه. و پس از آنکه سه روز سرزمین خیمه از مبارکی قدوم میمنت لزوم رشک خیمه متحیره شد و غیرت سبعة معلقه جنود نصرت نمون^۲ کوس حرکت نواختند و در منزل سمان ارخی رأیت توقف افراختند و از آنجا حرکت کرده به عمارت سلطانیه نزول اجلال فرمود و در آن سرزمین بهشت آئین اسفندیارخان بیات و میرزا مهدی ملک الکتاب با بعضی نوشتجات ظل السلطان وارد شدند و شاهنشاه جهان پناه نجف قلی خان ایروانی را برای اطمینان شاهزادگان و اهالی دارالخلافه طهران به چاپاری مأمور فرمودند که ایشان را به مراجع شهریاری نواخته و صیغه مضی ما مضی جاری ساخته که (مصرع)

این در گه ما در گه نومیدی نیست

و موکب ظفر کوکب از سلطانیه به صاین قلعه و از آنجا به ابهر تشریف فرما شدند و معتمد الدوله منوچهرخان با تمام عمال و اعیان گیلان و پیشکش نمایان در آن منزل به

۱. متن: برکات

۲. متن: نمود

شرف خاکبوسی مشرف گردیدند و نواب امام ویردی میرزا با لشکر مذکور در دو فرسنگی قزوین در منزل حسین متوقف بود و فضلعلی خان قراباغی منفیای اردوی همایون به قراولان ایشان برخوردیده چون اذن جنگ نداشت درنگ نموده کیفیت را عرضه داشت و شاهنشاه جهان پناه علی خان نسقچی باشی افشار را به آوردن امان الله افشار مأمور ساخت و امان الله خان در منزل سیاه دهن قزوین به رکاب مستطاب پیوست و نواب امام ویردی میرزا بدین سبب در کارش اغتشاشی پیدا شده از پیش بدر رفته پس نشست، شمشیر ناکشیده سپر انداخت و رأیت فرار افراخت.

اهالی قزوین چون بازار را آشفته دیدند دست به غارت اموال ایشان گشودند و آنچه توانستند یغما نمودند و موکب نصرت قرین به سرزمین قزوین نزول اجلال کرده، پس از توقف یک روزه روی به منزل حسن آباد آورده، نواب امام ویردی میرزا چون باره اقتدار را لنگ دید و مینای جنگ را به سنگ، نه پائی که بگریزد و نه دستی که به ستیز درآویزد به توسط ایلچیان دول خارجه از جان امان طلید و به خاک پای شهریاری رسید. و چون منزل قشلاق محل لشکر با طمطراق شد آصف الدوله الله یارخان قاجار به اتفاق نواب کیکاوس میرزا حکمران قم و عبدالله خان سرکرده لشکر دماوندی با ابواب جمعی وارد معسکر همایون شدند و در منزل ینگگی امام، نواب هرمز میرزا و نواب صاحبقران میرزای امیر توپخانه مبارکه و سهراب خان گرجی تحویلدار با توپخانه و زنبورک خانه به سپاه نصرت پناه ملحق شدند و در خلال آن احوال چاپاری از عالیجاه جلالت دستگاه مقرب الخاقان و معتمد السلطان محمد باقرخان ابن رکن الدوله میرزا محمدخان بیگلربیگی دارالخلافه طهران رسید مبنی بر اینکه نواب ظل السلطان پس از استماع اطاعت سرداران و رسیدن موکب شاهنشاه جهان عزم فرار جزم کرد او را به کمند جفا گرفتار کردیم و به قید ذلت خوار، خواست ساغر کامرانی در کشد باده ناکامی چشید و رفت سر رشته عزت به دست آرد به کمند ذلت گرفتار شد. (فرد)

غالب آنست که دست و دل خود ریش کند هر که از روی جدل مشت زند بر دیوار و خاقان سکندر جاه سلیمان دستگاه از منزل ینگگی امام حرکت فرموده رایأت حضرت آیات در عمارت سلیمانی که در رود کرج واقع است سر به آسمان افراشت و در آن مکان بهشت نشان ابوالملوک نواب کیومرث میرزا با ابواب جمعی به رکاب نصرت مآب پیوست و تمام ملکزادگان و امنا و امرا یکان یکان به خاک پای مبارک شرفیاب شدند و

از الطاف آن خسرو مالک رقاب هر یک علی قدر مراتبهم خوشدل و کامیاب و آنانکه در بادیۀ اطاعت طریق مخالفت آشکار ساخته منطوق و الکاظمین الغیظ و العافین عن الناس^۱ ورد زبان و سرخجلت به پیش انداخته و آنها که رسم اطاعت را شعار خود کرده و نقود قلبشان از غل و غش مخالفت پاک بود و چون زر جعفری تمام عیار کلاه به کهکشان و فرق به فرقدان افراخته، بلی با پادشاه عدالت پناه که سایه اخصّ الهی است و نور مشخص خدائی معارضه نمودن خصمی با کردگار است و خصمی کردگار را عاقبت هویدا و آشکار. (مصرع)

که نتوان زد انگشت با نیشتن

باری از عمارت سلیمانیه حرکت فرموده به قریۀ طرشت ری نزول اجلال و از آنجا بجهت ساعت صفحه نگارستان از قدوم میمنت لزوم خسرو زمان و زمین رشک نگارخانه چین شد و غیرت گلزار خلد برین.

بیان جلوس میمنت مانوس شاهنشاه جهان پناه مجدداً بر تخت کاوس و عفو جرایم نواب ظل السلطان و رسیدن عرایض اطاعت شاهزادگان و مأمور داشتن احکام و عساکر نصرت مآثر بر فارس و اکناف ایران و سایر اتفاقات به تقدیر حضرت سبحان

اما چون آفتاب جمال خسرو بی همال پرتوافکن ساحت نگارستان شد، اهالی دارالخلافه از امیر و فقیر و کبیر با شوقی سرشار و ذوقی بسیار به استقبال شتافتند. از ضیاء جمال منور و الطاف داور دادگر، دیده‌شان را نور و قلبشان را سرور پدید آمد و خسروخان گرجی اورنگ و افسر هیاکل و کمر سلطنت را حمل و نقل به نگارستان کرده شاهنشاه جهان پناه به محض ورود اذن سلام عام نمود. در بیست دوم ماه شعبان المعظم سنه ۱۲۵۰ به تأیید خداوند احد بدون جهد و جد بجای جدّ به تخت طاوس قدم زد. از این جلوس میمنت مانوس ملایک کوس بشارت نواختند و اهالی جهان رأیت لشن شکرتم لازیدنکم^۲ افراختند و منشیان قضا و قدر به جای جد و پدر منشور توّتی الملک من

۲. سورة ابراهیم، آیه ۷

۱. سورة آل عمران، آیه ۱۳۴

تشاء^۱ به نام آن حضرت نوشتند و بساط خصم او را به موجب و تنزع الملک متن تشاء در نوشتند (شعر)

باز اقلیم جهان خسرو آزار گرفت پای گل دست تطاول ز کف خار گرفت
و شاهنشاه جهان پناه (نظم)

چه تاج کیانی بسر بر نهاد همه مردمی کرد و مردی و داد
منم گفت بر تخت گردان سپهر همم خشم و جنگ است و هم داد و مهر
ابا این هنرها یکی بنده ام جهان آفرین را ستاینده ام

و چون حق بر مرکز قرار گرفت و مظهر ایزد از پرده غیب ظهور کرد به الهام خداوند غفور موحدین ایران تاریخ جلوسش را «ظهور الحق» یافتند و نواب ظل السلطان که نفس اماره اش از راه خدمت راهزن شده بود و آتش بلا را دامن زن، در آن هنگام مانند برگ رزان از بادخزان متزلزل بود و خدنگ اضطرابش تا پر بر دل، بلی چگونه دلی است که از سلاطین حذر نکند و از خوفشان خطر نه؛ زیرا که ظل الله مظهر ذات الله است و جبار یکی از اسامی کردگار (فرد)

پادشه سایه خدا باشد سایه از نور کی جدا باشد
خلاصه کلام خسرو سیاره غلام چون بی انجامی آن تیره ایام را مشاهده فرمود به مضمون حدیث العفو عن المجرم من مواهب الکرم و قبول المعذرة من محاسن الشیم یرلیخ بلیغ به طریق نوازش به تبلیغ جناب وزارت مآب آصف الدوله الله یارخان قاجار مأمور داشت که به دارالخلافه رفته، نواب ظل السلطان و نواب شاهزاده محمدولی میرزا با جمعی از خواتین محترمه به نگارستان آرد و خطاب به ظل السلطان مضمون این نظم را سراید (نظم)

با آن همه دشمنی که کردی باز آی که دوستی همان است
و چون نواب ظل السلطان از وصول فصل الخطاب مستطاب پادشاهی که منطوق و ما ینطق عن الهوی بود آگاهی یافت بر قالبش جان آمد و بر شش روان، به اتفاق نواب مستطاب محمدولی میرزا و جمعی از خواتین محترمه روی به صفحه نگارستان نهاد و چون به خاکپای اقدس مشرف شد و دیده امید به مرحمت فطری شاهنشاه که مایه رستگاری دارین است باز کرد بر خاک عجز و نیاز جبهه دینا ظلمنا انفسنا و ان لم تغفر لنا و ترحمنا

لنكونن من الخاسرين^۱ می سود و همی مضمون این بیت را می سرود. (بیت)

گریه شمشیر سیاست می نوازی حاکمی و ر به تشریف غلامی می پذیری بنده ام

مضمونی که مکنون ضمیر بود به میل حضرت فریدون بجزء اخیر شد، از تقصیرش در گذشت، در مجلس خاص و عام او را در بالای مسند سلطنت مقابل خود نشاند و پیوسته گوهر الطاف بر فرق او فشاند. آورده اند که یکی از امرای عجم مینارنام با انوشیروان بنیاد مکر و عصیان نهاد و بوذرجمهر حکیم بر آن اطلاع یافت به کسری عرضه داشت که این کافر نعمت بنای خیانت با ولی نعمت گذاشت اسلم آن است که او را در حضور امرا بند فرمائی، کسری قبول کرده علی الصبح فرمان داد که کرسی زر در پای تخت جهت جلوس مینار نهادند نقود و جواهر بسیار به او اکرام کرد. بوذرجمهر از این حرکت متحیر گشته دیوار صبر را مناص جست تا اینکه در مجلس خاص سبب این همه التفات را پرسید. کسری فرمود بندی سخت تر از احسان نیافتم و عضوی لطیف تر از دل ندیدم، سخت ترین بندی بر لطیف ترین عضوی نهادم. ملخص سخن شاهنشاه جهان پناه پس از جلوس بر اورنگ خلافت و عفو جرایم خاینان سلطنت میرزا فضل الله مستوفی علی آبادی را با عباس خان قاجار فرستاده ملک آرا، به استمالت ملک آرا و اهالی دارالمرز مأمور داشتند و فرمان قدر بنیان به ملک آرا نگاشتند (نظم)

سخن ساخته در گدازش دو نیم یکی نیمه ز امید و دیگر ز بیم

زبان بندهائی چه پیکان تیز دری در تواضع دری در ستیز

و در آن حال بهاءالدوله نواب مستطاب شاهزاده بهمن میرزا حکمران سمنان شرفیاب حضور شد. پس از توقف ده روزه نگارستان خسرو خور ملک در دویم شهر رمضان المبارک قدم به عمارات دولت خانه مبارک که ارک دارالخلافه طهران گذاشت و آصف الدوله الله یارخان قاجار را برای انتظام امور خراسان و التزام حضور نواب قهرمان میرزا بدان سامان روانه داشت و نواب امیرزاده بهمن میرزا حکمران دارالخلافه شد و در پانزدهم رمضان المبارک نواب فیروز میرزا که به مضمون خیر الاسماء تنزل من السماء اسمش با رسمش موافق بود و معتمدالدوله منوچهرخان و لنزی صاحب انگلیس و منصورخان فراهانی سرتیپ افواج قراچه داغی با لشکری ستاره عدد پروین مدد (عریه)

جیوش کان الحرب عاشقة لهم اذا زارهم فدته بالخيل والرجل
 به جانب اصفهان و فارس و انتظام امور آن سامان مأمور فرمود چنانکه تفصیلش
 مذکور خواهد شد و از جانب شاهزادگان عراق تحف نمایان و عرایض بی پایان و پسران
 ایشان به تواتر رسیدند و مورد التفات خسروانه گردیدند و نواب قمر رقاب امیرزاده فلک
 جناب قهرمان میرزای والی خراسان که برادر صلبی و بطنی شاهنشاه جهان بود برای تهنیت
 و مبارکباد حضرت خاقانی بر اورنگ سلطانی تحف های خوب و هدیه های مرغوب به
 دارالخلافه فرستاد و یکی از غلام تفنگ چیان خاصه به جهت مژده جلوس بر اورنگ جم و
 تصرف ممالک عالم و ترغیب اهالی خراسان به خدمات نواب قهرمان میرزا روانه آن مکان
 شد و غلام حسین خان سپهدار عراق به خاک بوسی خسرو آفاق شرف افتخار یافت و نواب
 بدیع الزمان میرزا ابن ملک آرا صاحب اختیار استرآباد و گرگان چند رأس سمند تندرو
 تیزکام و سمین سم زرین لگام (نظم)

گردون گردی زمین نوردی کز چشمه مهر آب خوردی
 هر بار که در عرق شدی غرق باران بودی و در میان برق
 هر بار که در نورد رفتی صد باد صبا به گرد رفتی

بجهت رکوب مبارک به رسم پیشکش ارسال داشت و پس از انقضای ماه رمضان نواب
 اردشیر میرزا با پنج هزار سوار و پیاده شیر اوژن بیرافکن از راه شاهرود و بسطام به انتظام
 امور استرآباد و گرگان مأمور گردید و نواب امیرزاده پس از نزول به شاهرود نواب
 شاهزاده اسمعیل میرزا حکمران آن حدود را مقیداً روانه دارالخلافه کرد و خود روی به نظم
 گرگان آورد و چون آن صفحات را با صیقل سیف مانند آئینه از رنگ وجود ناپاک پاک
 ساخت و نهایت جلادت و غایت شجاعت به عرصه ظهور آورد، به حکم منشور قضا دستور
 از آن حدود مراجعت و روی به حکومت شاهرود و بسطام نهاد و نواب طهماسب میرزا ولد
 شاهزاده مرحوم محمدعلی میرزا که در حضور خسرو گردن فراز و نواب نایب السلطنه
 قدمت خدمت داشت به لقب مؤیدالدوله گی سرافراز شد و به حکومت دارالمؤمنین کاشان
 ممتاز و جهانگیر میرزا برادر او را به اتفاق مؤیدالدوله روانه فرمودند که به حکومت
 دارالعباد یزد فرستد و چون در آن اوقات هلاکومیرزای ولدشجاع السلطنه به خدعه و مکر و
 تدبیر و فکر یزد را از تصرف سیفالدوله ولد نواب ظل السلطان بیرون آورده و رأیت
 حکومت نصب کرده اهالی یزد از استماع مأمور شدن نواب جهانگیر میرزا به حکومت

دارالعباد و رسیدن سپاه نصرت بنیاد مانند نجوم بر سر هلاکومیرزا هجوم آوردند علی الغفله به جانب کرمان فرار برقرار اختیار کرد و جهانگیر میرزا من حیث الاستقلال بساط حکومت در آن بسیط منبسط ساخت.

و قبل از این به سلک تحریر منتظم آمد که نواب امیرزاده آزاده فیروز میرزا با لشکر جهانسوز به جانب اصفهان و فارس مأمور شده پس از ورود به دارالامان قم نواب الله ویردی میرزا که حسب الحکم نواب ظل السلطان تکیه زن مسند حکومت بود روانه دارالخلافه نمودند و حکومت آن بلد به حاجی امیر اعلان خان قره گوزلو مرحمت شد و از آنجا رأیت حرکت افراختند و بعد از نزول به دارالمؤمنین کاشان نواب فیروز میرزا و معتمد الدوله و نصف سپاه از راه اردستان و حدود یزد روان و لنزی صاحب با سایر عساکر روی به شهر اصفهان نهاد و نواب سیف الدوله استقبال و اعزازی نمایان کرده و نهایت خدمات از مایحتاج حرب و سیورسات بجای آورده، در خلال آن احوال گوشزد لنزی صاحب گردید که نواب شجاع السلطنه و نواب حیدر قلی میرزا و نواب سلیمان میرزا و پسران نواب فرمانفرما با جنود نامحدود به عزم رزم از فارس حرکت نمودند، اینک نزدیک به حدود اصفهانند. لنزی صاحب نخستین قراولان چند مقدمه الجیش روانه ساخت، پس از آن بجانب معیار و قمشه رأیت حرکت افراخت و بعد از تلاقی قراولان طرفین نواب شجاع السلطنه بنه و آغروق را از راه سمیرم و چهار محال روانه کرده خود با ملکزادگان مزبور و سپاه موفور روی به جدال لنزی نهاد و چون تقارب صفوف و تضارب سیوف نزدیک شد، لنزی صاحب توپهای جهان آشوب را مانند نصرت پیش روی صف نهاد و سربازان سرباز را در تعاقب توپ و سواره کلب علی خان افشار و غیره را در عقب سرباز قرار داد که به یک بار صورت يوم التقی الجمعان به وقوع پیوست و مضمون مرج البحرين يلتقيان آشکار گشت (شعر) سپاه از دو جانب صف آراسته ز روی زمین گرد برخاسته بر آمد غریو کوس و آوای نای بجنید پس هر دو لشکر ز جای چکاچاک خنجر ز میدان کین به هفتم فلک شد ز روی زمین و نایره حرب چنان التهاب یافت که فلک دوار از بیم آن پیکار مخوف شد و بهرام خون آشام از خوف آن معرکه عنان بر تافت و عقاب تیزرو تیر در صدور دلیران آشیانه گزید و گوی سرشجاعان در دم چوگان شمشیر رسید پس از ظهور شجاعت طرفین و ثبات قدم جانبین آخر الامر لشکر فارس از ضرب توپ و تفنگ به تنگ آمدند به مضمون الفرار

فی وقتہ ظفر مرحلہ پیمای وادی فرار شدند و کانهم جراد منتشر متفرق و پریشان و شجاع السلطنه با سایر شاهزادگان به طرف بنه و آغروق منجوق فرار افراخت و لنزی صاحب در تعاقب ایشان دو اسبه می تاخت.

نواب شجاع السلطنه چون در بساط ستیز رخ مرگ را در برابر دید و کج رو مخالفت را در عقب سر، هر چند فکر نموده اگر به حرکت اسبی دره را پناه جوید امید نجات است والا مانند شاه شطرنج به نیروی بازوی حریف زمانه در میانه مات. لابد و ناچار دره را سقناق جستند و اندک زمانی برخاک آسایش نشستند بنه و آغروق مفروش و ملبوس ایشان به مضمون مغانم کثیره تأخذونها کسب لشکر نصرت نصیب آمد و لنزی صاحب از آنجا سراغ سقناق شاهزادگان کرده روی بدان دره آورده، دیگر باره آتش جدال اشتعال یافت نواب شاهزادگان چون کوهی و دره مناص داشتند و از فرار نه امید زندگانی و نی طمع اینکه از چنگ مرگ خلاص شوند به مضمون (عریه)

إذا یئس الانسان طال لسانه کسنور مغلوب یصول علی الکلب
با وجود آتش توپ از پس و وفور برف از پیش، تیر جلادت در کیش شجاعت نهادند و تا هنگام غروب آفتاب از طرفین داد مردی و مردانگی دادند و چون لشکر کشی عرصه سپهر از میدان فلک باز گشت و به سده واللیل اذا عسعس خیمه زده و سپاه نجوم به هر جانب فلک کمیت در حرکت آوردند. لنزی صاحب با عدم آرزوقه و علوفه در آن حال درنگ آن مکان و جنگ با شاهزادگان را خارج از قاعده لشکر کشی یافت با غنایم و اسرا به جانب معسکر خویش شتافت و شاهزادگان عظام از مراجعت وی فرصت جسته در آن نیمه شب با هزاران تعب روی به فارس نهادند و چون ابواب دخول به دارالعلم شیراز گشادند، الواط و اوباش آن سرزمین که هنگامه طلبی را طالب بهانه اند و به اندک بهانه برهم زن صدهزار کاشانه، چون خانه بی کدخدا دیدند و کشتی بی ناخدا، به ازدحام و اجتماع تمام عزیمت خانه کسان و پسران فرمانفرما نمودند و پس از شورش و رستخیز دست به یغما و غارت اموال ایشان گشودند، بعد از دو روز میان اهالی شهر تفاق بدل به نفاق شد و جمعی در خلاف و مصاف فرمانفرما هم میثاق و قومی فسخ عزیمت نموده در جزو با فرمانفرما اطاعت کرده او را مجدد از ارک بیرون آورده بر مسند ایالت متمکن ساختند و بیدق حکومت بر فرقش افراختند.

چون نسیم نصرت بر پرچم رأیات لنزی صاحب وزید نواب امیرزاده فیروز میرزا

[با] معتمدالدوله و سایر لشکر ملحق به عسکر لنزی صاحب گردید و به اتفاق سرانگشت مملکت گیریشان به آهنگ شیراز نغمه پرداز شد و پس از نزول به زرقان یک منزلی شیراز خبر انقلاب و شورش اهالی شهر را به عرض نواب فیروز میرزا رسانیدند با وجود شدت باران و گل، عبور پیاده و سوار نهایت مشکل بود، ایشان توکل به خالق جزو و کل و طالع بلند شاهنشاه دریا دل کرده روی به شهر شیراز آورده و نواب فیروز میرزا با سران سپاه در باغ فرمانفرما که قریب به شهر است خیام توقف برپا کرد و منصورخان فراهانی را با افواج قاهره به حفظ دروب شهر مقرر ساخت و محمد طاهرخان قزوینی را به نزد شاهزادگان عظام مأمور نمود که ایشان را از مراحم بیکران شاهنشاهی مطمئن و آسوده خاطر سازد و علی الصّباح نواب فیروز میرزا و معتمدالدوله به عزم ملاقات فرمانفرما و شجاع السلطنه به ارک شیراز قدم رنجه داشتند و نواب سلیمان میرزا با چند تن از اولاد فرمانفرما به جانب بصره و بغداد قدم به جاده فرار گذاشتند و نواب فیروز میرزا پس از ملاقات نواب فرمانفرما و شجاع السلطنه ایشان را در نهایت عزت و احترام به حکم یرلیغ بلیغ سلطانی به اتفاق منصورخان فراهانی روانه درالخلافة ساخت و خود بالاستقلال به وزارت معتمدالدوله رأیت حکومت افراخت و چون منصورخان به یک منزلی دارالخلافة طهران رسید، میرزا ابوالقاسم قائم مقام در حضور خسرو بهرام غلام عرضه داشت که نواب شجاع السلطنه را با وجود شجاعت و سخاوت داعیه سلطنت در سر است و عوام کالانعام نیز بگرد آذر حمیتش مانند پروانه و سمندر، و بعضی مصلحت دولت و فایده مملکت چنانکه گفته اند (مصرع)

پادشاهان از پی یک مصلحت صد خون کنند

من طلب الریاسة صبر علی مضض السیاسة نیز مقتضی آن است که بفرمائید او را از حلیه بصر عاری کنند و گوشه نشین کنج عزلت و خواری. و شاهنشاه جهان پناه که مظهر رحمت ربانی است مشفق و مهربان تر از پدر به دودمان خاقانی از این سخن متغیرالحال گردید و روی در هم کشید. قائم مقام باز مافوق تصور در این باب سعی و اهتمام کرد تا اینکه حکم با میر غضب صادر آمد که به انگشت قهر دو چشم نواب شجاع السلطنه را از حدقه بیرون آرد، از شوخ چشمی ستاره شور چشم آنچه از بهر دیگری در نظر داشت به چشم خود معاینه دید من حقر بثرالاخیه فقد وقع فیه (نظم)

چه گنجشگ با باز بازی کنند به قصد سرش ترک نازی کنند
کسوتر که پنجه زند با عقاب به قصد سر خویش دارد شتاب

محمدشاه قاجار □ ۴۳۵

و نواب فیروز میرزا به اتفاق معتمدالدوله بعد از روانه ساختن فرمانفرما و شجاع السلطنه به رتق و فتق مهمات ممالک پرداخت و محمدطاهرخان قزوینی را با سپاه به تصرف قلعه سفید که در دست ولی خان ممسنی بود مأمور ساخت و ولی خان از عزیمت محمدطاهرخان استحضار یافته ولد خویش را به استقبال وی فرستاد. محمدطاهرخان روی به درون قلعه نهاد ولی خان عساکر ظفر مآثر را اذن بار نداد و محمدطاهرخان روزی دو سه در قلعه بسر برد از حرکات ولی خان نسیم صدق و اخلاص خسرو گردون مناص به مشام او نرسید فکر او را چنان دید که به خدعه و مکر سر شر دارد و خیال جدال. از قلعه بیرون آمده حکم به یورش کرد، دلاوران لشکر منصور در اندک ساعت آن قلعه را به غلبه و زور به تحت تصرف درآوردند و ولی خان را با پسرش مقیداً روانه شیراز نمود و نواب فیروز میرزا نیز او را به نزد شاهنشاه جهان پناه فرستاد و حسبالحکم اقدس ایشان را به ملک آذربایجان بردند که در آن مملکت توقف کنند و نواب فیروز میرزا پس از فتح قلعه سفید به اطراف و اکناف شیراز سنجوق حرکت افراخت و جمیع سواحل و بنادر فارس را از لوث وجود ناپاک پاک ساخت.

باری سابقاً مذکور شد که شاهنشاه جهان پناه بعد از ورود به دارالخلافه میرزا فضل الله علی آبادی را به استمالت ملک آرا و اهالی دارالمرز مأمور فرمود، نواب ملک آرا که به ارشاد استاد عقل با دولت علیه حلقه اخلاص بر در محبت می زد، پسر خویش بدیع الزمان میرزا صاحب اختیار استرآباد را احضار کرد، چند روز بجهت آمدن او اهمال ورزید پس از نزول وی حرکت و در شهر شوال وارد دارالخلافه طهران گردید و فضل علی خان قزاقی به مرز دارالمرز مرزبان شد و نواب ملک آرا که مانند بعضی از ملکزادگان وصیت خاقان زمان را افسانه و هذیان نپنداشت به محض احضار شاهنشاه جهان پناه بلا تأمل قدم به دارالخلافه گذاشت، در مجلس خاص و عام اذن جلوس یافت و از الطاف داور دادگر رأیت اعتبار به فلک دوار افراشت و نواب مستطاب امیرزاده بهرام میرزا که قبل از این به وزارت قوام الدوله میرزا تقی آشتیانی به حکومت خوزستان و لرستان مأمور شد پس از نزول بدان حدود نواب حشمت الدوله چون چاره به غیر اطاعت نیافت مملکت را واگذاشته در این زمان به دارالخلافه شتافت.

در ذکر وقایع سال فرخنده مآل یک هزار و دویست و پنجاه و یک هجری مطابق قوی ثیل

اما چون خسرو سیارگان بعد از انقضای چهار ساعت و سی و چهار دقیقه از روز یک شنبه بیست و یکم شهر ذیقعدة الحرام به تخت طاوس حمل رخت افکند (فرد) ز شوق گل به صد افغان کشید مرغ صغیر چه عهد شاه جهان نازه گشت عالم پیر مزاج جهان که از محنت خزان اختلال یافته بود روی به اعتدال نهاد و سفیر سریع السیر نسیم از جانب خسرو بهار در دارالخلافه گلزار بارگشای هدایای عطر بارگشته خسرو گل به بستر سلطنت خفت و فراش باد صبا سرزمین چمن را از خس و خار فتنه انگیزان دی رفت و سرو از غایب نشاط در بساط بستان قامت به رقص برافراخت و چنار نیز موافقت او را دستی می زد و پائی می کوبید، سنبل را طره طرار تابدار آمده و سبزه آبی به روی کار آورد، عسس صبا از هوس دوشیزگان چمن و رقص سبزه و سمن برآشت روی به نارون که پیری معمم بود آورد و گفت (قطعه)

چه شد کاطفال و باغ نو عروسان چمن باهم	سر لهو و لعب دارند زینسان فاحش و رسوا
نبینی سر و پا بر جای را کازاد خوانندش	که با اطفال می رقصد میان باغ بر یک پا
به پاسخ نارون گفتش کز اطفال چمن بگذر	که امروز امهات از شوق در رقصند پایا پا
همایون روز نوروز است امروز و به فیروزی	بر اورنگ شهی دارد و شهنشاه جهان بادا

و قطب دایره شهر یاری و دایره مرکز جهان داری شاهنشاه جهان پناه درین روز مبارک که سور جم است و جشن سلاطین عجم بر اورنگ سلطنت قدم نهاد و نواب ظل السلطان و سایر ملکزادگان کما فی السابقی با یلک گوهر و بلارک جواهر جوهر سیف سلام سلطنت شدند و سایر امرا و وزرا هر یک تکیه به مکان خویش زدند و عموم خلائق مانند گل های الوان تن را به خلایع زرتاری آراسته و چون غنچه جیب و بغل را پر از زر و سیم خواسته ساخته و پس از انقضای جشن نوروز فیروز به انتظام امور مملکت پرداخته و شاهزادگان عراق که هنوز سلسله بندگی و اخلاص نجیبانه بودند و بسده گردون مناص مشرف نشده در اوایل این سال خجسته مآل یکان یکان به سوء کردار و جسارت عاقبت کار، آگاه گردیده روانه درگاه ملایک پناه شدند. از آن جمله حسام السلطنه نواب محمد تقی میرزا از دارالسرور بروجرد و شیخ الملوک نواب شیخ علی میرزا از ملایر و نواب همایون میرزا از

محمدشاه قاجار □ ۴۳۷

نهادند پی در پی به شرف خاک بوسی مشرف شدند و نواب محمود میرزا که پس از وفات خاقان خلد آشیان از دارالامان قم به سامان و خلیفه کندی رفته بود و از آنجا به حدود بروجرد و نهاوند قدم گذاشت و چون خیالی محال و فکری خارج از حوصله خیال در سر داشت هر چند محرک سلسله فساد شد نهال فتنه اش ثمری نداد غمناک و مأیوس روی به لرستان نهاد و الوار از شدت تحریک و فتنه وی به دور و نزدیک به تنگ آمده او را مقیداً به دارالخلافه آورده هم در این زمان مسترالسبت صاحب از دولت بهیه انگلیس با تهنیت نامه و تحف و هدایا به حضور خسرو خدم برجیس رسید و مورد التفات خسروانه گردید و شرایط دوستی ما بین دولتین علّیتین محکم شد و عهدنامه به طریق سابق از جانبین به قلم آمد.

گفتار در مخالفت میرزا ابوالقاسم قایم مقام با خسرو بهرام غلام و سیاست آن تیره ایام و سایر انتظام مملکت و تفویض مناصب به حکام و امرا و وزرای دولت به تقدیر حضرت احدیت

اما چون میرزا ابوالقاسم قایم مقام چنانکه سابقاً مذکور گردید پس از وفات میرزا بزرگ قایم مقام به وزارت نایب السلطنه مشغول شد و مدتی مدید به آن امر خطیر اشتغال داشت و چون شاهنشاه جهان پناه رأیت سلطنت افراشت به منصب مزبورش بنواخت و فرق اعتبارش به افتخار آن منصب به اوج فرقدان افراخت و هر یک از اقوام و اقربای او را به بلدی از بلاد مأمور ساخت، آن بدبخت دامن نفاق خسرو آفاق را سخت گرفت خود را به اتابک اعظم ملقب کرد، پسر مهتر خویش میرزا محمد را وزیر نمود، پسر کهنتر خویش میرزا علی را امیر کبیر و خود به امضای مافی الضمیر به اغوای دور و نزدیک زبان وسوسه و فساد برگشاد و به دول خارجه نیز مکاتبات و مراسلات مرقوم داشت و با هر یک ابواب دوستی گشود و ایران را بخشش نمود، مکتوبش که مطلوب بود به کف افتاد و آن بدنهاد نیز علی رؤس الاشهاد دولت زندیه بی سرانجام را می ستود و دولت قاجاریه را قدح و مذمت می نمود و پیوسته کوس سرکشی نواخت و برای تهیه اسباب سلطنت برای خویش جمعی کثیر از اهل فراهان را که (بیت)

به فعل چون حشرات زمانه نامضبوط به طبع چون حرکات سپهر ناموزون

امیر و وزیر کرد و اوضاع ایران را حسب الخواش جمع آورد (شعر)
 اگر چه شعبده باز است چرخ این نکند که شاهباز درآرد ز بیضه عصفور
 چون آئینه ارادتش به یکباره از رنگ انکار تیره آمد و دیده عقیدتش بالمره از غبار
 استکبار خیره، به بعضی افعال که در حقیقت تقریرش از برای این حقیر زیاد است عازم شد؛
 لهذا بر حضرت شهریار ستردن نامش از صفحه روزگار لازم آمد و شاهنشاه جهان پناه را
 این عزیمت جازم و چون اکثر امنای دولت مخالف شهریار بودند و موافق آن نابکار
 حضرت اقدس مطلب خویش را با خورشید آسمان جلادت و مشتری سپهر سعادت جناب
 فضیلت مآب حاجی میرزا سلمه الله تعالی عن الافات و بفراط روش سقراط منش شهسوار
 مضمار وزارت و قافله سالار طریق امارت صاحب ذوالریاستین و حاوی ذوالجلالین جناب
 میرزا نظر علی حکیم باشی حفظ الله تعالی اظهار فرمود و این دو بزرگوار بدین رأی صائب
 شهریار احسنت کردند و جمعی از چاکران دربار خلافت مدار را که به محک تجربه نقد
 وجودشان را سنجیده بودند از غل و غش مخالفت پاک بود [ند] به مجلس مشورت آوردند
 و در آن حال خسرو ذوالاستقلال در صفحه نگارستان برای سیرباغ و بستان مکان داشت و
 چون میرزا ابوالقاسم قایم مقام برای شرفیابی حضور نزول به باغ کرد چاکران علی الغفله به
 حبشش پرداختند و پس از سه روز در سلخ ماه صفر در خفیه خفه اش ساختند قطع دابر
 القوم الذین ظلموا و الحمد لله رب العالمین^۱ (فرد)

چه خواهد فلک سرنگونت کند به کردار بد رهنمونت کند
 آری مخالفت با پادشاه بالاستقلال نتیجه آن جز نکال دنیا و وبال عقبا چه خواهد بود
 لفظ اولوالامر در آیه مبارکه اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولوالامر منکم جز این نیست، این
 نیز جزء بندگی خدا و اطاعت رسول است و با تحقیق این شرط متابعت این دو قبول، و
 نشاطی خان عباس هزار جریبی در این باب قصیده ای گفته دو فرد از وی مرقوم شد
 (قصیده)

نیغ بر کش ای ملک یکسر فراهانی بکش رحم بر ایشان مکن هر چند بتوانی بکش
 کشتن ایشان به پنهان راست می ناید به خلق دردم خمپاره دوز و توپ میدانی بکش
 و هم در این زمان چند تن از شاهزادگان و امیرزادگان رکن الدوله نواب علینقی میرزا

و حسام السلطنه نواب محمدتقی میرزا و شیخ الملوک نواب شیخ علی میرزا و سرکشیکچی باشی نواب امام ویردی میرزا و نواب محمود میرزا و نواب اسمعیل میرزا و حشمت الدوله نواب محمدحسین میرزا ابن شاهزاده مرحوم محمدعلی میرزا و صاحب اختیار نواب بدیع الزمان میرزا ابن ملک آرا چنین اندیشه کردند که به همدستی کعبتین عصیان با حریف سلطنت نرد مخالفت بازند که تمامی (مصرع)

در شش در فعل بد گرفتار شدند

و حکم اقدس به حاجی خان شکی و پرویزخان چهاردولی صادر شد که شاهزادگان مزبور را به اتفاق شجاع السلطنه به دارالارشاد اردبیل برده که در نهایت عزت و اعتبار به سر آرند و تخم کینه ما را در زمین سینه نکارند و در خلال این احوال فرمانفرما نواب حسین علی میرزا از مرض وبا روی به عالم بقا نهاد آنالّه و آنا الیه راجعون (فرد)

دل بر این گنبد گردنده منه کین دولاب آسیابی است که از خون عزیزان گردد و نعش آن شاهزاده والاتبّار حمل و نقل به عتبات عالیات شد و شاهنشاه جهان پناه بجهت عفونت هوا و اشتداد مرض وبا که خاصه ملک ری است چنانکه حسان العجم ملک الشعرا خاقانی شیروانی می فرماید (شعر)

دیدم سحرگهی ملک الموت را به خواب بی کفش می گریخت ز دست وبای ری به قریه امامزاده قاسم من توابع بلوک شمیران تشریف فرما شدند و در آن قریه محمدحسین خان زنگنه ایشیک آقاسی باشی به صفا مجلس خاموشان نشست و به رحمت حضرت ایزدی پیوست و موکب شهریاری از قریه امامزاده قاسم به لواسان و عمامه حرکت فرمودند و خسروخان گرجی با منشور حکومت به دارالسلطنه اصفهان مأمور شد و نواب سیف الدوله احضار حضور موفورالسرور و عباس قلی خان جوانشیر که از احفاد ابراهیم خلیل خان جوانشیر حکمران شیشه است به حکومت دارالمؤمنین کاشان منصوب گردید و مؤید الدوله معزول و هم در این زمان نواب شاهزاده الله ویردی میرزا و نواب شاهزاده کیومرث میرزا از سطوت شهریاری ترسان شده از راه کردستان و شهرزور به عتبات عالیات شتافتند و پس از آنکه به تقدیر حضرت ایزدی مرض وبا بالکلیه دفع شد و گرمی هوا نیز رفع (شعر)

استاد زرگر مهر بگشاد دست بازو افکنده خرده زرد در کفه ترازو شاهنشاه جهان پناه به صفحه نگارستان نزول فرمود (مصرع)

برآمد سراپرده تا اوج ماه

و حضرت شهریاری در آن مکان بهشت نشان با آفتاب جهانتاب سپهر حکمت و حسام نیام فضیلت که در دبستان حکمتش افلاطون از حیرت مانند طفل است که در ظلمت رحم سرانگشت ابهام به لب دارد و در بساط فضیلتش بوذرجمهر از خجلت در شش در عجز مانده کعبتین فضل بر ندارد نسباً بزرگ زاده‌ای است اسمش در عالم علم و حساباً صاحب السیف و القلم جناب فضیلت مآب حاجی میرزا آقاسی سلمه‌الله تعالی عن الآفات اظهار فرمود که به آن جناب هویدا و آشکار است که آسایش اهالی روزگار باعث خوشنودی خداوند غفار است و سید ابرار قوله تعالی، و من احياها فکأنما احيا الناس جميعاً^۱ و همچنین اذیت اهل زمین بر عکس این است، اگر آن جناب به میل طبیعت انتظام امور جمهور ناس را در کف کفایت گیرند باعث خوشنودی الله است و آسایش عبادالله، همی گویم (مصرع)

کارم به کام است الحمد لله

والا چون مملکت خراب شود و نیل وجود خلاق نمونه سراب، چنان دانم که نزد حضرت رب الارباب جرم بر آن جناب است من قتل نفساً بغير نفس او فساد فی الارض فکأنما قتل الناس جميعاً^۲ اگر چه آن جناب بنا بر قبول گوشه انزوا و دوری از اسباب زمانه و اهل دنیا بارها گفتند (فرد)

مرا سخن زمفاعیل و فاعلات بود من از کجا سخن سر مملکت ز کجا
چون شاهنشاه جهان پناه نهایت سعی می فرمود لابد و ناچار سر تسلیم پیش گذاشته و رأیت وزارت به چرخ برین افراشته (فرد)

بی دست یاری قلم و بی قرار او تخت ملوک را نبود پای برقرار
و پس از تفویض این منصب جلیل به جناب حاجی سلمه‌الله منصب صدارت ممالک به سالک مسالک طریقت میرزا نصرالله اردبیلی مرحمت شد و عالیجاه جلالت دستگاه میرزا حسن ابن میرزا کاظم آشتیانی که در درگاه فلک خرگاه قدمت خدمت داشت و تیر سپهر کمان بیان او را نتوانستی کشید و ابن مقله ریزه خوارخوان بنان او گردید به منصب استیفای

۱. سوره مائده، آیه ۳۲

۲. سوره مائده، آیه ۳۲

محمدشاه قاجار □ ۴۴۱

مملکت سرافراز آمد و سایر چاکران خاقان مغفور و نایب السلطنه مبرور هر یک به فراخور احوال صاحب منصبی از مناصب شدند و نواب مستطاب امیرزاده بهمن میرزا به حکومت دارالسرور بروجرد و ملایر و سیلاخور و توپسرکان مأمور شد و عالیجاه جلالت دستگاه محمدباقرخان ابن رکن الدوله میرزا محمدخان به منصب اعظم بیگلربیگی دارالخلافه سرافراز گردید و نواب مستطاب امیرزاده منوچهر میرزا حکمران خوانسار و گلپایگان آمد و نواب امیرزاده خانلر میرزا مأمور به دارالعباد یزد و آقاخان محلاتی حاکم دارالامان کرمان گردید و آصف الدوله الله یارخان که سابقاً مذکور شد به نظم امورات خراسان مأمور بود، بعد از انتظام امور آن حدود و گرفتن نجف قلی خان و فتح بجنرد در نگارستان با خوانین خراسان احرام بند کعبه حضور شد و امیر نظام محمدخان زنگنه با جمعی از امیرزادگان و خوانین آذربایجان به خاک بوسی اقدس مشرف گردید و موکب ظفر کوکب خاقانی به عمارات سلطانی دارالخلافه نزول فرمود و در آن حال نواب ظل السلطان به علت بعضی از خیالات فاسده و خام احرام بند کعبه حضور خسرو فلک احتشام شده استدعا نمود که به زیارت بیت الله الحرام، زاده الله تعالی شرفا مشرف شود، مسئولش ظاهراً مقبول افتاد ولیکن بعد از حرکت بنابر بعضی مصالح ملکی از منزل آق بلاغ همدان او را به مراغه آذربایجان بردند که چندی آسوده خاطر بسر برد و مرحله نفاق با خسرو آفاق نشمرد و هم در این زمان صبیّه مرضیه خاقان مغفور ضیاء السلطنه که به منطوق الاسماء تنزل من السماء در ضیاء چون آفتاب جهانتاب یکتا بود و مانند گوهر خوش آب بی بها، عکس رخسارش طلّیعه صبح را مایه روشنی داده و رنگ زلف تابدارش غالیه فروش شام را مداد ظلام فرستاده (نظم)

شب افروزی چو مهتاب جوانی سیه چشمی چو آب زندگانی
دو شکر چون عقیق آب داده دو گیسو چون کمنند ناب داده
خم گیسویش آب از دل کشیده به گیسو سبزه را بر گل کشیده
و چون ذکر جمال آن یگانه روزگار کالشمس فی وسط النهار در اطراف عالم سمت
انتشار پذیرفت بارها سلاطین دول خارجه آلا ف الوف پیشکش می دادند که ایشان را به
دامادی مفتخر سازد و حضرت اعلی قبول آن کار فرمودند، بنا بر خدمات سابقه میرزا
مسعود تبریزی که در عهد ولیعهد مرحوم خدمات کرده بود به چاکری ضیاء السلطنه
سرافراز شد و به منصب وزارت دول خارجه ممتاز و امیرنظام و آصف الدوله بعد از انجام

مهام و مسرور به الطاف خسرو بهرام غلام امیرنظام با منشور وزارت آذربایجان بدان صفحات مأمور شد و نواب فریدون میرزا را احضار حضور و آصف الدوله والی تمام خراسان گردید و نواب قهرمان میرزا را احضار به دارالخلافه فرمودند و محمدعلی خان خلف الصدق آصف الدوله به منصب ایشیک آقاسی باشی گری مفتخر داشتند و زمستان را به عیش و عشرت به انتظام امور مملکت مشغول و رأیت صید و شکار افراشتند.

گفتار در اتفاقات سال فرخنده فال یک هزار و دویست و پنجاه و دو مطابق
پیچی ثیل سال دویم سلطنت خسرو فلک رفعت و حرکت به سمت گرگان و تنبیه
ترکمانان اتک به ضرب تیغ عساکر نصرت یزک به یاری خداوند ملک و فلک

اما چون وقت آن شد که سرزمین گرگان بستان بضرب دست شیران بهار از گرگان دی پاک شود بنی الاصفهر بهمن، غارتگر چمن بضرب خسرو بهار فرقتش برابر خاک لشکر کش عرصه سپهر اعنی مهر فریدون چهر با خاطر طربناک در روز یکشنبه دویم ماه ذی الحجة الحرام یک ساعت و دوازده دقیقه قبل از غروب تکیه زن اورنگ حمل گشته (شعر)

امسال تازه روی تر آمد همی بهار هنگام آمدن نه بدین گونه بود بار
گنجور صبا خاک را با قراضه بر آمیخت و پرویزن سپهر بر فرق زمین خرده های
بیجاده و یاقوت فرو ریخت، ساحت بستان از زیب و زینت درختان و گل های رنگارنگ
ریشک نگارخانه ارژنگ شد، گل شکفته آمد و و طره سنبل آشفته، بلبل و سار در شاخسار
به اصوات خوش در آهنگ (فرد)

بسکه از بلبل و گل یافت چمن نزدیک است کز پی بوسه دولب را به هم آرد جدول
و مجلس عید سعید در عمارت دولت خانه دارالخلافه آراسته شد و حاشیه غم از دل
پیر و جوان برخاسته عموم خلایق مخلع به خلاع گوناگون و ظروف آمالشان از زر و سیم
مشحون شد. اوایل این سال بهجت مآل نواب مستطاب قهرمان میرزا والی خراسان که فرمان
قدر بنیان به احضارش شرف صدور یافت به دارالخلافه شتافت و قبل از ورود وی شاهنشاه
جهان پناه از غایت مرحمت بطلمیوس عصر و جالینوس دهر جناب میرزا نظر علی
حکیم باشی را که خسرو خدم برجیس را در مجلس انس انیس است و در حریم مشورت

دولت جلیس و از الطاف شهریاری فرقتش با فرقدان برابر و هم در این زمان نیز به مصاهرت خاقان مغفور مفتخر با خلّاع فاخره به استقبال فرستاد و در روز ورود امرا و اعیان به شرایط استقبال قیام نمودند و در خلوت هشت مقام گرفت و پس از توقف پانزده روزه مدام ایالت آذربایجان به جام رفت و کمیت حکومتش رام و بدان جانب ابواب حرکت گشاد. بعد از چند روز نایب الایاله نواب فریدون میرزا به دارالخلافه قدم نهاد و شاهنشاه جهان پناه در روز پانزدهم ماه محرم الحرام در صفحه نگارستان خیام ظفر فرجام افراخت و مؤیدالدوله نواب طهماسب میرزا را به حکومت همدان مأمور ساخت و ملک آرا نواب محمدقلی میرزا نیز بجهت مرض ذات الجنب و عفونت هوای ری شهر همدان را از میان عراق برگزید و حسب المقرر خسروکیهان مقرر قرائی چند به تیول ابدی و سیورغال سرمدی به او مرحمت شد و عازم توقف همدان گردید و در آن حال عالیجاه جلالت دستگاه کمال افندی و اسعد افندی از جانب سلطان البرین و خاقان البحرین خادم الحرمین الشریفین سلطان محمودخان قیصر روم با تحف و هدایا وارد حضور شدند و بعد از استحکام امور عهدنامه مقضی المرام مراجعت کردند و در روز هفتم ماه ربیع الاول نواب فریدون میرزا و حسن خان سارو اصلان با شیران ژیان و پلنگان دمان (عریه)

ولا غیب فیهم غیر ان سیوفهم بهن فلول من قراع الكتائب
حسب الحکم شاهنشاه جهان مقدمه الجیش روانه کالپوش گردیدند و در دهم ماه ربیع الاول (بیت)

به روز فرخ و فال همایون شهنشه سوی صحرا رفت بیرون
بعد از طی مسافت در چمن بسطام (فرد)

فروشد به ماهی و بر شد به ماه به این نیزه و قبّه بارگاه
و در آن مکان بهشت نشان معتمدالدوله منوچهرخان از فارس به خاک بوسی مشرف شد و مثال قدر مثال به نواب فریدون میرزا صادر آمد که از کالپوش به سمت قاری قلعه و تنبیه ترکمان اتک ساکن دشت اترک مصمم شود، او نیز حسب فرمان بدان جانب روان (فرد)

به هر قلعه کو کرد بیغام خویش کلید در قلعه بردند پیش
و اکثر تراکمه مطیع و ملازم شدند و با ایل و بنه به بلاد آباد ایران برای رعیت و کسب معیشت عازم و آنها که سر از خط فرمان کشیدند و باده مخالفت چشیدند شیران

ژیان در دشت گرگان نخجیرجویان شدند و آن گرگان خونخوار گله اندر گله در سلسله آمدند و گلهای انعام و اغنام غنایم شیران یله (شعر)

جیست خود آلاچق آن ترکمان زیر پای نره شیران ژیان
و شاهنشاه جهان پناه از چمن بسطام حرکت کرده در منزل کالپوش خورشید بیدق با
سنجق خورشید همدوش شد و در آن مکان عباس خان قاجار بیگلریگی استرآباد با جمعی
از رؤسای ترکمانان یموت و کوکلان به رکاب ظفرمآب پیوست و پیوسته خبر فتوحات
نواب فریدون میرزا از تصرف قاری قلعه و قتل و نهب ترکمانان دشت گرگان معروض
آستان ملایک پاسبان گشت، در آن حال بشیر خجسته قدم ستوده مقدم به ندای فرح فزای:

ابشروا یا قوم اذ جاء الفرج افرحوا یارهبط قد زال الجرج
از جانب آصف الدوله رسید که به کرم الهی و یمن اقبال شاهنشاهی چندین بار با
سپاه افغان و ازبک به استعمال خدنگ و ناوک پرداختیم و فغان در دل ایشان انداختیم
(نظم)

پراکنده شد لشکر از هر کران برآمد چکاچاک گرز گران
در آن سرزمین از سپه کسی نماند جز آن کاسمانش به سرنیغ راند
پس از استماع این اخبارات و بشارت فتوحات و انخزال دشمنان مخالف به همدستی
بخت موالف حضرت همایون از کالپوش قامت حرکت راست کرده با نوای نصرت از دهن
شهرک کرایلی داخل دشت گرگان شده در بی بی شروان در حوالی گنبد قابوس لوای
ظفر آرای به سپهر آبنوس افراشت و آن گنبد اعظم بناهای روزگار است و از ابنیه
شمس المعالی قابوس ابن و شمگیر بن زیار و او یکی از سلاطین جرجان است و تفصیل
أحوالش در کتب مبسوطه تواریخ بیان و آن گنبد را برای مدفن خود بنا نهاد و در آنجا
مدفون است. باری نواب فریدون میرزا از قاری قلعه مراجعت کرده همه جا کنار رود اترک
را گرفته و در پنج فرسنگی بی بی شروان قدم گذاشت و شاهنشاه جهان پناه پس از ده روز
توقف بی بی شروان و انتظام امور گرگان و گرو از ترکمان از راه آق امام مراجعت فرموده
در چمن شاهرود و بسطام خیام ظفر فرجام افراخت و سان لشکر را دیده بعضی را بجهت
ساخولوی خراسان مأمور ساخت و سرحدات عراقین عرب و عجم و ایالت خوزستان به
معتمدالدوله منوچهرخان عنایت فرمود و نواب امیرزاده بهرام میرزا احضار به ظل رایت ظفر
آیت و نواب مستطاب فریدون میرزا فرمانفرمای مملکت فارس گردید و نواب فیروز میرزا

محمدشاه قاجار □ ۴۴۵

از فارس معزول و میزان حکومت کرمان سنجید و آقاخان محلاتی که بعد از این تفصیل احوالش مذکور می‌شود و در آن حال حکمران کرمان بود از آمدن نواب فیروز میرزا متوحش شده قلعه را سقناق ساخت و رأیت سرکشی افراخت و بهاءالدوله نواب بهمن میرزا با منشور قضا دستور مأمور به حکومت دارالمؤمنین کاشان شد و برادر کهتر او نواب سیف‌الله میرزا تکیه زن حکومت سمنان و مؤیدالدوله نواب طهماسب میرزا از حکومت همدان معزول شد و شعاع السلطنه نواب فتح‌الله میرزا منصوب و نواب امیرزاده اردشیر میرزا به وزرات میرزا اسدالله خان ابن میرزا رضاقلی نوائی والی دارالمرز شد و فضل علی خان قراباغی احضار به رکاب مستطاب. پس از این احکامات از بسطام حرکت کرده در غره ماه رمضان المبارک (فرد)

بیمن عون‌الهی به دولت و اقبال رسید موکب عالی به مستقر جلال و شاهنشاه جهان در آن ماه پاک یزدان و شهر عبادت بندگان که شهر رمضان‌الذی انزل فیہ القرآن^۱ صفت کمال او است به صوم و صلوة و زهد و عبادت اشتغال داشتند. پس از انقضای رمضان سیف‌الملوک میرزا ولد ارشد ظل‌السلطان سالک سلوک عصیان شد، مافی‌الضمیر را با جمعی از الواط و اوباش در میان نهاد. امنای دولت از این خبر اطلاع یافته به عرض خسرو فلک رفعت رسانیدند و حکم صادر آمد که او را به دارالسلطنه قزوین برده به دست نگهبانی چند سپرده شود. و غلام حسین خان سپهدار به علت خیانت با دولت ولی نعمت پرده از کارش برافتاد از حکومت عراق معزول گردید (شعر)

برو جاودان خانه زندان تو است همان گوهر بد نگهبان تو است
و محمدخان ایروانی سردار ده هزار لشکر با طمطراق شد و سپهدار عراق.

گفتار در وقایع سال یک هزار و دویست و پنجاه و سه سال سیم جلوس خسرو
میمنت مأنوس مطابق تخافوئیل خیریت دلیل و حرکت رایات نصرت آیات
شاهنشاهی به سمت دارالسلطنه هرات جنت آیات و وقایع اتفاقیه در بین راه به
تقدیر حضرت آله

اما چون در شب سه شنبه چهاردهم ماه فرخنده فرجام ذی‌الحجّة الحرام چهار ساعت و

۱. سورة بقره، آیه ۱۸۵

ده دقیقه از شب گذشته زرده کامران^۱ به جانب دارالسلطنه حمل یکران کشید (نظم)
 دیگر ره جهان ارجمنندی گرفت ز نوروز فیروزمنندی گرفت
 بیاراست باغ از ریاحین سپاه به عزم زمین بوس درگاه شاه
 خسرو بهار چون سرکشی بنی الاصفهر بهمن و خیرگی زاغ و زغن در صحن چمن
 ملاحظه کرد روی به تسخیر شهر بند گلشن آورد و طیور پرسته باغ از هجوم عسکر ابر
 آزاری و کشور گشائی جنود ربیع بهاری مرحله پیمای وادی قرار گردیدند و هر یک به
 گوشه سلامت خزیدند و قلاع محکم گلزار به تحت تصرف سپاه بهار درآمد و سرکشان
 دی ذلیل و خوار و گل های صحرا نشین نافرمانی دسته دسته کمر خدمت بر میان بسته و بر
 شاخ اطاعت نشسته بلبل و فاخته در شاخ گل و سرو این بیت را ورد زبان ساخته (فرد)

سال و ماه نیک و روز خرم و فترخ نهار بر شه فرخنده پی فرخته باد این نو بهار
 و به مبارکی عید سعید بذل زر و سیم بر غنی و مسکین شد و بزرگان ایران از خلایع
 فاخره همدوش چرخ برین، بعد از انقضای جشن نوروز فیروز عالم افروز چون در این دو
 سال سرحدات خراسان از عساکر ظفر مآثر خالی بود افاغنه به مضمون اینکه (نظم)
 مهر درخشنده چه پنهان شود شب پره بازیگر میدان شود
 چون شاهد نصرت در کام دیدند و کمیت غارت را رام، با وصف شروط موکده و
 ایمان مغلظه با شاهنشاه جهان پناه در محاصره هرات چنانکه سابقا گذشت و غافل از
 مضمون آیه شریفه ولا تنقضوا الایمان بعد توکیدها^۲ دست تطاؤل باز کردند و پای
 سرکشی دراز و گرگ صفت از پی آلودن اغنام غنایم تجار و زوار، قلل جبال را سقناق
 کرده در هنگام فرصت اموال ایشان را به غارت بردند و مسلمین را به قید ذلت گرفتار
 کرده به خیره و بخارا برده به بهائی اندک در معرض بیع در آوردند. در این سال خیریت
 مآل که خبر فتوحات گریان در اطراف و اکناف ایران سمت انتشار پذیرفت افاغنه از رفتار
 ناهنجار خویش پشیمان و انگشت ندامت به دندان گرفتند، نواب شاهزاده کامران میرزای
 درآنی والی دارالسلطنه هرات یکی از بزرگان افاغنه را موسوم به فتی محمدخان با تحف و
 تنسوقات برای بخشش جرایم و عفو افعال نامالایم خویش به نزد خسرو نیک نهاد فرستاد و

۱. آفتاب، روز

۲. سوره نجل، آیه ۹۱

خود با لشکر بیکران روی به تسخیر سیستان نهاد. والی سیستان که از احفاد صفاریان است و اینک قریب به هزار سال است که واحداً بعد واحد تکیه زن مسند حکومت آن سامان، چون تاب مقاومت افاغنه نداشت محصور شده نامه عجزآمیز به شاهنشاه جهان پناه نگاشت و در خلال آن احوال نوشتجات از امیر دوست محمدخان سردار کابل و کهندلخان سردار قندهار و شمس الدین خان سردار فرقه از افغان رسید و تمامی استدعای حرکت موکب ظفر کوکب به سمت هرات کردند و مضمون این نظم را تحریر نمودند (نظم)

از تو عزم ای شه و در بخت موافق نصرت
از تو رزم ای ملک روز ملک العرش ظفر
همه پوشند کفن چون تو بیوشی جوشن
همه خواهند امان چون تو بخواهی مغفر
بناء علی تلک المراتب شاهنشاه جهان پناه فتی محمدخان را بی نیل مرام روانه
داشتند و بدین مضمون یرلیغ بلیغ نگاشتند که بر خردمندان و اولوالابصار روشن و آشکار است که اگر سلسله درآنی دست توسل به عروة الوثقی دولت خاقانی حضرت اعلی فتح علی شاه نیاویختندی رشته دولتشان چنان پاره می شد که دست فلک باکره تقدیر بستن نتوانستی، با وجود آن همه اکرام و عنایت خسرو خور رأیت بارها حق نعمت ولی نعمت را فراموش کرده سر به جیب مخالفت کشیدید و با والیان خراسان ستیز نموده باده شکست از پیمانه خرب چشیدید تا اینکه حسبالحکم نایب السلطنه عزیمت هرات نمودم و بعد از ستیز و آویز شروط مؤکده کرده ابواب صلح گشودم در این سال از کلام و اوفوا بعهده الله اذا عاهدتم ولا تنقضوا^۱ دوری جستید و با زوار و تجار کمر قتل و غارت بر میان بستید اینک چار تکبیر بر ملک خوانده عروس آسایش را سه طلاق گوئید و آماده رسیدن کوکبه سلطنت باشید اگر فی الحقیقه سر عجزت در پیش است نادم و خجلی از کردار ناهنجار خویش دست از محاربه صفاریان که دودمان قدیمند و خسروان کریم بدار و قدم به دارالسلطنه هرات گذار و اسیران ما را مطلق العنان ساخته به قلمرو خویش نیز فرمان ده که در منابر و مساجد خطبه را به نام نامی و اسم سامی ائمه اثنا عشر علیهم صلوات الله الملك الاکبر مزین سازند (فرد)

جانب هر که با علی نه نکو است
هر که گوباش من ندارم دوست
و در ادای خطبه به نام ظل الله و در اجرای سکه به اسم شاهنشاه مزین کنند و اگر

شروط مرقومه مقبول طبع شما افتاد فهو المراد رشته دوستی ما بین محکم است و قتل نفس از طرفین حرام مانند صید حرام و اگر جز این پیشه سازید پیغام دلنشین محول به مهره آتشین است و رسالت خالی از خلاف، حواله به سفیر خدنگ سینه شکاف (مصرع)

گفتیم والسلام علی تابع الهدی

و شاهنشاه جهان پناه بعد از روانه ساختن رسول قنبرعلی خان مافی را که شخصی صافی ضمیر بود با شمشیر الماس برای کهندل خان سردار قندهار فرستاد و به اطراف و اکناف ایران به ازدحام سپاه نصرت پناه فرمان داد و در ساعت خوش از دارالخلافه حرکت به صفحه نگارستان قدم نهاد و نواب مستطاب امیرزاده حمزه میرزا به اتفاق حسن خان سارواصلان و سی هزار لشکر از پیشتازان مضمار ظفر و جانبازان عرصه مردمی و هنر (عریه)

جنود عظیم الباس لوان باسهم اصاب ببحرما استقرله قطر مقدمه الجیش مامور کرد که در نیشابور وارد معسکر منصور شود پس از او امیر توپخانه مبارکه حبیب الله خان بن علی قلی خان شاهسون با شصت عراده توپ جهان آشوب متغزلای اردوی شهریار و مأمور توقف سبزوار شد و عالیجاه جلالت دستگاه محمدباقرخان بیگلربیگی دارالخلافه ابن رکن الدوله میرزا محمدخان قاجار و نواب امیرزاده فرهاد میرزا و عالیجاه حاجی محمدقاسم خان تبریزی سرتیپ با یک فوج خاصه و محمد کریم خان ابن محمدباقرخان با ابواب جمعی نگهبان تختگاه ری شدند و حافظ خزاین کی. بعد از این احکامات شاهنشاه جهان پناه در بیست و یکم شهر ربیع الثانی از نگارستان حرکت فرموده، پس از زیارت مزار کثیر الانوار شاهزاده با تعظیم حضرت عبدالعظیم و امداد از باطن آن سلاله دودمان نبوت و ثمره شجره ولایت به قریه اشرف آباد نزول اجلال کرده یک روز در آن مکان توقف و نواب مستطاب امیرزاده سلطان مراد میرزا با شش هزار لشکر که مضمار ارادت و بندگی را گوی چوگان بودند و پیشه شجاعت را شیر ثیان به ریش سفیدی حاجی امیراصلان خان قره گوزلو به کوهستان بختیاری و تنبیه اشرار آن طایفه و نظم امورات کوهکی لویه [کهکیلویه] و بهبهان روانه شد و فضل علی خان قراباغی به بگلربیگی گری دارالسلطنه اصفهان تعیین گردید و خسروخان گرجی احضار به رکاب نصرت قرین و کمال افندی که در سته ماضیه از جانب اعلیحضرت سلطان محمودخان خوند کار به دربار سپهر مدار شهریاری آمده مراجعت کرده بود، اکنون در این ماه هم از آن طرف قرین الشرف به

دارالخلافه وارد شده مطالب دولت را معروض آستان ملایک پاسبان داشته جواب بر طبق مدعا از مصدر حکمرانی صادر آمد مراجعت کرد و موکب ظفر کوکب از اشرف آباد حرکت و رایات نصرت آیات را از راه خوار و سمنان گره از پرچم گشاد. از جمله عجایب اتفاقات آنکه حبیب الله خان امیر توپخانه مبار که قبل از حرکت موکب منصور از راه خوار و سمنان به سبزوار مأمور شد بعد از ورود به خوار گرمای آن سرزمین که در اطراف عالم مشهور است و در وقتی است که آفتاب جهانتاب به برج قوس است از شدت گرما راحت از ساکنان آن بلوک دور، امیر توپخانه عریضه عبودیت فریضه به دربار معدلت مدار عرضه داشت که پس از ورود به خوار، خار محنت در پا خلید و زرگر فلک کوره آذر در درون سینه دمید، گوئی ماهی فلک در تابه خور بریان شد و آب روان مانند آذر محنت جان و آن یستغیثوا یغاثوا بماء کالمهل یشوی الوجوه بشس الشرب و سآءت مرتفقاً^۱ (فرد)

در دشت دلم آه چنان شد که ز گرمی مرغان خدنگ تو گشادند زبانها اسلم آن است که در آمدن اندک تأخیر فرمایند و پس از شکست هوا ابواب حرکت گشایند و شهریار فلک اقتدار به لفظ گهربار فرمودند ما موم نشیم که آب شویم و نه حجر که از تابش آفتاب دو نیم، با زلال کرم الهی از آتش فلک چه اندیشه و بیم. حکم به حرکت اردوی کیهان پوی دادند، در روزی که به خوار قدم نهادند گرمی هوای تموز بغایتی بود که روز روشن در نظرها شب تاریک شد و موزه حیات پر از ریگ و مؤلف خود به تجربه رسانید که تخم مرغ میان آفتاب پخته شد و نزدیک بود که پیادگان آن وادی را خون با خاک آمیخته شود که پس از سه ساعت از کرم الهی و باطن شاهنشاهی گرمی هوا به نوعی برطرف گردید که کمان فلک را تیر آرزو به هدف رسید. تابستان، زمستان شد و تموز مبدل به برد العجوز و در شب آن روز سردی هوا به نوعی اشتداد یافت که بی پوشش بسیار و افروختن نار آسایش حرام بود و از تابستان چون وجود عنقا و کریت حمرا نامی باقی، در زبان فرقه انام و خسرو بهرام غلام سجده شکر الهی بجای آورد (مصرع)

نهاد روی به خاک از برای ایزد پاک

و بدین عنایت بزرگ خدائی بر فقرا و مساکین انعام و اکرام فراوان کرد. آری (شعر)
چه لطف جهاندار یزدان بود بهاردی و تیر یکسان بود

خلاصه کلام پس از عبور از خوار شش روز در سمنان توقف و از آنجا چمن بسطام از مضرب خیام ظفر فرجام و اعلام نصرت مقام غیرت افزای طارم فیروزه فام شد و چون الله قلی توره والی خوارزم جمعی از فرقه کوکلان مقیم گرگان را کوچانیده با جماعت کوکلانیه سکنه قاری قلعه به اتک برده، اراده اش اینکه به خوارزمشان کوچاند، جناب آصف الدوله پس از استماع گروهی انبوه از سواران طایفه شادلو را به امارت نجف قلی خان به تعاقب ایشان مامور کرد، پس از وصول مامورین آنها خود را به قلعه مهین کشیده متحصن و بالاخره کار به پیکار و کارزار کشید و نایره جدال اشتعال پذیرفت، خصم منهزم گردیده سر و اسیر بسیار مر سپاه نصرت شعار را دچار گشته موازی یک هزار و پانصد خانوار از طایفه مزبوره را با اموال و حشم از آنجا کوچانیده وارد بجنورد ساخته مراتب ماقوع را معروض پیشگاه فلک خدم آوردند و آصف الدوله نیز از تعاقب به شرف خاک بوسی مشرف شد (شعر)

بالید از این نشاط تن تخت بر زمین بگذشت ازین نوید سر تاج از آسمان
و هم در این اوان گوشزد اولیای دولت قاهره گردید که سه تن از شاهزادگان که در قلعه اردبیل بودند رکن الدوله نواب علی نقی میرزا؛ و ظل السلطان نواب علی شاه؛ و نواب امام وردی میرزا با هزار لطایف الحیل از حبس خلاصی یافته به جانب ملک روس شتافتند. تفصیل این مقال آنکه چون حسب فرمان شاهنشاه جهان پناه نواب ظل السلطان را از آق بلاغ همدان به مراغه آذربایجان بردند و پس از چندی توقف آن مکان حکم صادر آمد که او را نیز به دارالارشاد اردبیل برده به حافظین شاهزادگان سپرده شود و نواب رکن الدوله در این مدت خیال فرارش بسر افتاد و هر چند فکری پیشه کرد و مکرری اندیشه، بالاخره او را جز موج سراب و نقش بر آب ندید و چاره فرار را جز کندن نقب نیافت و چون این کار بدون حقار و اسباب حفر میسر نبود به کسان و معتمدین خود که در دارالسلطنه قزوین بودند اظهار آن مطلب نمود آنها مبلغی گزاف به یکی از حفار داده با اسباب حفر روانه داشته چنانکه حاجی علی اصغر خواجه باشی سرکار ولیعهد مرحوم که مباشر امور آنجا بود مستحضر نگشته و نواب رکن الدوله با حاجی علی اصغر خان اظهار نمود که ما را گرمابه و مطبخی بنا است اگر مأذون دارید به جهت دفع ضروریات جملگی بجا است و حاجی علی اصغر به بنای گرمابه و مطبخ وی را اذن داده، نواب رکن الدوله مقنی را در درون اطاق مسکن خویش برده به سمت غربی قلعه هنگام طلوع فجر و بین الطلوعین

سه ساعت به نقب مشغول بود و خاک آن را به حمام و گرمابه صرف می نمود تا کسی را در این باب حرف نباشد و در بین حفر به نقبی که بجهت بعضی ضروریات کنده بودند رسید و از قضا نواب محمود میرزا و حشمت الدوله از آن تدبیر اطلاع یافته حاجی علی اصغر را آگاه نمودند که نواب رکن الدوله را خیال فرار است و عنقریب به ملک روس پی سپار و حاجی علی اصغر در نهایت اضطراب و تشویش به منزل رکن الدوله قدم پیش گذاشت و نواب رکن الدوله دریچه نقب را انداخته و قالیچه بر روی آن گسترده و حاجی علی اصغر بر روی نقب نشست و از قضایای اتفاقیه در آن بین گریه ای از میان نقب عزم بیرون جزم کرد و پیوسته سر را بر در کوفت و آواز سهمگین در میان اطاق پیچید و حاجی علی اصغر مضطرب گشته کیفیت را نفهمید (شعر)

گاهی بر طارم اعلی نشینم گاهی در زیر پای خود نبینم
و نواب رکن الدوله دست از جان شست مجلس را پریشان کرده به حاجی علی اصغر گفتند که گریه به قصد کبکی که در این حیاط است چنگل ستیز تیز کرده و این رستاخیز از آن است و آن ساده لوح این سخن را پذیرفته به هیچ و چه سخن نگفته (شعر)

کلاغی تک کبک را گوش کرد تک خویشتن را فراموش کرد
و نواب رکن الدوله در نزد وی به برهان الهی سوگند یاد کرد که این سخن محض کذب و بهتان است و به مضمون الاقارب کالعقارب از مفتريات اخوان و حاجی علی اصغر با عذرخواهی بی پایان و طعن و ضرب به سایر شاهزادگان مراجعت کرد و پس از چند شب ایشان فرصت جسته با سایر شاهزاده این سخن را در میان نهادند و آنها از مکان فرار جويا شدند. نواب رکن الدوله اعلام تدبیر نقب را خارج از حزم و احتیاط دانست و گفت ما با جناح لطف الهی طیران می کنیم اگر شما را میل فرار در سر است همان فعلتان میسر و آنها به استهزای سخریه لب گشادند و این سخن را افسانه و هذیان پنداشتند تا اینکه در شب یکشنبه بیست ششم شهر ربیع الاول هفت ساعت از شب گذشته به طالع دو پیکر سه تن پای به نقب گذاشتند و در آن خندق نیز اسب و سوار چند مهیا داشتند و آب خندق بجهت برودت هوا کم شده بود ایشان ریسمان بر کمر بسته از خندق گذشته بر خنگ فلک آهنگ نشسته بی تأمل و درنگ روی به ملک فرنگ نهادند (بیت)

چنان بجست که تیر از کمان چنان نجهد چنان برفت که باد صبا چنان نرود
تا هنگام طلوع آفتاب راندند و از خاک اردبیل گذشته سه ساعت پیش از ظهر به

قراولخانه روس رسیدند و ملسوف صاحب نایب گریبایدوف ایلچی که قبل از این مذکور شد در دارالخلافه طهران به حکم فضلی اسلام و شورش عوام مقتول گردید و ملسوف صاحب به سعی و اهتمام نواب ظل السلطان و محمدجعفرخان کاشانی از آن غرقه بلا به ساحل نجات رسید و در آن حال حسب المنشور امپراطور به حکومت طالش و آران مامور بود، چون نواب ظل السلطان را ملاقات کرده نظر به حق حیاتی که در گردن وی داشت قدم خدمت پیش گذاشت ایشان را به اعزاز و احترام به مقام نیک منزل داد و بنای خدمتگزاری و جان نثاری نهاد علی الصباح که نیر اعظم از دریچه مشرق طالع شد و لشکر انجم از طلعه وی روی به فرار نهادند (نظم)

سحرگاهان که فرزندان انجم شدند از چشم یعقوب فلک گم
فلک ترکانه قصد این حشم کرد دم گرگی نمود و گله رم کرد
حاجی علی اصغر از این ماجرا خبردار شد و از خواب غفلت بیدار، پانصد سوار جرّار
به تعاقب ایشان روان کرد و نامه ای هم به قلم آورد که اگر شما مراجعت نمائید کاری
می کنم که اولیای دولت علیه خبردار نگردند و شما مجرم و معاقب نشوید والا خون چندین
هزار نفس برگردن شما است و سواران یک ساعت بعد از ورود شاهزادگان بدان حدود
رسیدند و قراولان روس مانع عبور گردیدند، کاغذ حاجی علی اصغر را به شاهزادگان
داده آنها در جواب گفتند (مصرع)

زهی تصور بیجا زهی خیال محال

تیر گذشته بشست و عمر رفته بدست نیاید، سواران مأیوس مراجعت کردند و حاجی
علی اصغر مضطرب گشته کیفیت را به نواب مستطاب قهرمان میرزا نگاشت و او نیز به
اولیای دولت قاهره عرضه داشت و از این اخبارات به هیچ وجه اختلالی در عزم شهریاری راه
نیافته یحیی خان امیر آخور سابق نایب السلطنه مرحوم به اردبیل مأمور شد که حاجی علی
اصغر را به علت قلت مدرک و درک نکردن این کار اندک پنجاه هزار تومان بر سبیل
ترجمان جبراً و قهراً باز یافت نماید و مستحفظین آن قلعه را که رئیس ایشان علی
مردان خان تبریزی بود تأذیب و تعذیب کند. و در خلال این احوال از جانب نواب مستطاب
اردشیر میرزا مرزبان دارالمرز خبر خیریت اثر به عرض خسرو مهر افسر رسید که قلعه
جرکان را که حصن حصین و قلعه متین بود در میان دریا واقع است جبراً و قهراً از تحت
تصرف ترکمانان به درآورده ضمیمه مملکت شد. شاهنشاه جهان پناه را کمال سرور و

بهجت روی داده، اسمعیل پیشخدمت را با شمشیر تمام الماس برای اردشیر میرزا به مازندران مأمور داشت.

و هم در این زمان امپراطور اعظم دولت روس نیکولای پاولیچ مراسله الفت آمیز ارسال داشته که به عزم نظم سرحدات روم و گرجستان به حدود مرز و بوم ایران آمده ایم و در حقیقت شوقی سرشار و ذوقی بسیار در سراست که به دیدار یکدیگر خرسندی میسر شود اگر بدین جانب قدم رنجه دارید کمال میل و محبت است و باعث شدت الفت دو دولت.

و شاهنشاه جهان پناه محمد طاهر خان قزوینی را با چهل رأس اسب ترکمانی نژاد خراسانی میلاد صرصر تک، پولاد رگ، صاعقه کردان، برق رفتار (شعر)

نکاوری که به یک حمله زیر پای آرد اگر درازی امید باشدش میدان و سی طاقه شال کشمیری مشهور به رضائی و پانزده رشته تسبیح مروارید که هر دانه اش به مقدار بیضه عصفور بود^۱ به جانب آذربایجان مأمور نمود که از آنجا در خدمت بوده غره غرای دولت و شهر یاری و دوحه علیای شوکت و جهانداری ولیعهد دولت ابد مدت ناصر الدین میرزا عزیمت حضور امپراطور اعظم نماید و در جواب مراسله وی رقیمه ای بدین مضمون به قلم آمد که:

چون از عزیمت آن برادر مهربان به مملکت آران و سرحدات روم و ایران استحضار یافتیم ملاقات را فوز عظیم دانسته عزم سفر آذربایجان جزم کردیم که در خلال آن احوال خبر اختلال حال سکان خراسان و سرکشی اهالی هرات و اغتشاش سرحدات ترکستان و هندوستان به عرض رسید، بنابراین از شرف ملاقات دور و روی به انتظام امور نهادیم بعون الله تعالی و حسن توفیقه اگر عمر وفا نماید، پس از مراجعت از هرات روی به ملاقات نهاده نامه فصل به مقراض وصل بریده شود و مرغ هجران از آشیانه پریده.

پس از روانه شدن محمد طاهر خان آصف الدوله الله یار خان قاجار مأمور به ارض اقدس و مشهد مقدس گردید که تهیه سپاه نصرت پناه خراسان را دیده در تربت قطب الاقطاب شیخ احمد ژنده پیل جام به رکاب ظفر فرجام ملحق شود.

۱. هدایت می نویسد: چهارده اسب عربی و ترکی، ده زوج شال رضائی و پنج رشته تسبیح و مروارید جهت امپراطور ارسال شد.

گفتار در حرکت موکب منصور از چمن بسطام به سمت نیشابور و هرات و تصرف غوریان و محاصره هرات و جدال با فرقه افغان و سایر وقایع آن زمان به تقدیر پاک یزدان

اما چون در چمن بسطام قریب به یک اربعین مقرر موکب خسرو با تمکین شد به حسب ارقام قضا نظام شیران خون آشام و ترکان بهرام انتقام از هر کران و حوالی متعاقب و متوالی معسکر فیروزی اثر را چون ذرات به خورشید درخشان روی نموده و مانند سیول به عمان شتافتند، در غره ماه جمادی الثانی همای همت خسروی از راه میامی و مزینان به سمت سبزوار و نیشابور در پرواز آمد (شعر)

سلیمان بدین گونه لشکر نداشت چنین دستگاهی سکندر نداشت
کس این رسم و ترتیب و آئین ندید فریدون با آن شکوه این ندید
و در منزل دره زیدر یکی از مهندسان انگلیس به عرض خسرو خدم برجیس رسانید که پادشاه ذیجاء انگلیس موسوم به چارج [ژرژ] هشتم روی به عالم فنا نهاد. دختر نکو اختر برادر او موسوم به وکتوریا [ویکتوریا] متمکن مسند سلطنت گردید، بنابراین حسین خان آجودان باشی نایب السلطنه مرحوم با تحف و هدایا برای تهنیت سلطنت وی به لندن پایتخت انگلیس مأمور شد و از دره زیدر حرکت یک روز در قصبه مزینان قرار و از آنجا روی به دیار سبزوار نهادند و من نوادر الاتفاقات آنکه بعد از حرکت از بسطام در منزل خیرآباد یکی از سواران شاهسون در میانه قورخانه مبارکه تفنگی آتش داده بیم آن داشت که جمیع مایحتاج حرب آتش گیرد، بلکه بیشتر اردو به آتش هلاکت محترق گردند و قورخانه چیان او را گرفته مقیداً به کرباس گردون مناص آورند. حکم به درخیم صادر آمد که آن تیره روزگار را به چهار سوی اردو بازار برده تبصره للناظرین و عبرة للمعتبرین به دار جفا کشد تا کسی دیگر به پیرامون این فعل نگردد و قومی از منسوبان مجرم با گریه و زاری این سخن را به سمع جناب جلالت مآب حاجی میرزا آقاسی سلمه الله تعالی رسانیدند و آن جناب به نزدیک خسرو قمر رقاب آمده زبان به استدعای عفو تقصیر وی گشود و دارای کشور گشا حسب الاستدعای آن جناب جرمش را کرم نمود و انیزا در منزل مزینان یکی از غلامان در میان قورخانه باروط تفنگی آتش داده قلیل از باروط آتش گرفت نزدیک بود که

نار سیار خیمه ها را به مضمون ناراً احاطه بهم سرادقها^۱ در میانه گرفتار تار و پود وجود مردم را آشفته سازد که دست کرم الهی و پیمان طالع شاهنشاهی آبی بر آتش زده، قورخانه چیان آن بی باک ناپاک را به نزد خسرو روی خاک آوردند و به دستور سابق حکم به هلاک وی شد باز جناب حاجی به حضور آمده حدیث نبوی سرائید لو علم الناس للعفو لتقربوا الی الجرایم و حضرت اقدس دیگر باره خون آن را بخشید و در روز ورود به دیار سبزوار، شاهسون مزبور در لب چاهی عمیق ایستاده بود و غلام مذکور از تعاقب او اسب را در تک و پو آورد و مرکب به یکدیگر خورده را کین از خانه زین جدا گشته بدان چاه عمیق افتادند و جان به مالک جان دادند (فرد)

هر که سر بر قدم او به ارادت ننهاد تیغ بیداد فلک داد سر او بر باد و این گونه گرفتاری در دست شحنة زمان و سیاست جلاد حادثه دوران به صاحبان اولوا الابصار آشکار شد که تدبیر پادشاهی همان تقدیر الهی است و سعی کدخدائی باعث رای خدائی (مصرع)

چون تو می خواهی خدا خواهد همان

در حدیث قدسی وارد شده است که عبدی اطعنی حتی اجعلک مثلی (فرد)
به هر چه مفتی رأیت قلم بدست گرفت قضا بر آب نویسد جواب فتوی را ملخص کلام در روز ورود موکب ظفر کوکب به دیار سبزوار امیر توپخانه مبارکه که با توپ های اثر در نهیب و خمپاره های دوزخ لهیب از نظر فیض منظر گذشته باعث التفات مافوق تصور گشته و پس از توقف چهار روزه سبزوار حرکت موکب منصور سلطنت به سمت نیشابور شد (شعر)

ابشروا یا اهل نیشابور اذ جاء البشیر کاندر آمد موکب شاهنشه گردون سریر^۲
و در روز ورود موکب مسعود نواب حمزه میرزا و حسن خان سارو اصلان با جنود نصرت نمون مانند مژه دلبران صف بسته و از الطاف شاهنشاه جهان پناه هر یک بر مسند عزت و اعتبار نشسته و نظر به زیادی نزهت و صفا و خوبی هوا چنان که حکیم انوری ابیوردی در تعریف آنجا فرماید (بیت)

۱. سوره کف، آیه ۲۹

۲. اصل شعر چنین است:

کاندر آمد موکب میمون منصور وزیر

ابشروا یا اهل نیشابور اذ جاء البشیر

حبذا شهر نسابور که در روی زمین گربهشت است همین است و گرنه خود نیست
و حکیم خیام فرماید (فرد)

هوای نسابور و آب دبیر جوانی دهد گر خورد مرد پیر
مدّت بیست روز مقر اردوی کیهان پوی گردید و در آن حال ولی خان تنکابنی
سرتیپ افواج خمسه و قزوین با ابواب جمعی به رکاب نصرت مآب پیوست پس از آن
حرکت و در مزار کثیرالانوار شیخ فریدالدین عطار نیشابوری قدس سره العزیز به شرایط
زیارت و صدقه و انعام به مستحقان مملکت قیام فرمودند، رأیات نصرت آیات به جانب
دارالسلطنه هرات در حرکت آمد. در منزل قدم گاه جناب فضیلت مآب حاجی میرزا
آقاسی سلمه الله تعالی با جمعی از رجال دولت سه روز به زیارت ارض اقدس و مشهد مقدس
مرخص شدند و نواب شاهزاده عبدالله میرزا از دارای کشور گشا استدعای مرخصی نموده
که عهد صیام را به زیارت روضه منوره قیام نماید، تیر آرزویش به هدف اجابت مقرون
گردید و از منزل قدم گاه از راه حسن آباد حرکت و یک روز در تربت شیخ الشیوخ شیخ
احمد ژنده پیل جام نورالله مرقدۀ توقف موبک سلطنت شده پس از زیارت مزار کثیرالانوار
(رباعی)

قطب الاقطاب ژنده پیل احمد جام کز شهد مراد وی لبالب شده جام
مستانه چه بار عشق بر دوش کشید حق نیل خودش خواند به تعظیم تمام
و امداد از باطن فیض موطن آن بزرگوار و ولی حضرت کردگار و رسیدن
آصف الدوله الله یارخان قاجار با سپاه جرار خراسان از تربیت شیخ جام رأیت ظفر آیت
حرکت و با سرانگشت نصرت به جانب مقصود گره از پرچم گشود و در روز ورود به دور
قلعه قوریان [غوریان] افاغنه نافر جام به اجتماع و ازدحام تمام از قلعه بیرون آمده با عباس
قلی خان ایروانی یزک اردوی کیهان پوی دچار و پس از ستیز و کارزار کانهم جراد منتشر
رهسپار دیار فرار شدند و چند تن از آنها را مقیداً به حضور شاهنشاه جهان پناه آوردند و
آن حضرت از کیفیت قوریان و هرات و احوال شاهزاده کامران میرزا جویا شدند و در
هشتم شهر شعبان المعظم موبک ظفر کوکب وارد قوریان شده و قلعه قوریان در استحکام به
مرتبه ای است که اگر شاهباز وهم بلند پرواز به بروجش میل عروج کردی در پای دیوار
حصار و ماندی و اگر عقاب تیز تک خیال به جناح استعجال قصد اوج باره اش نمودی در
اول قدم آواره و یکباره به جا ماندی (فرد)

باره کز رفعت برجش که نظاره شه آسمان را افسر زرین خور از سربله
شاهنشاه جهان پناه به محض نزول بر بالای تپه مرتفعی برآمده پس از نظاره به اطراف
قوریان و فرمان به اجتماع عساکر مظفر مآثر داد (نظم)

همه مبارز و جوشن شکاف و سندان دوز همه کمانکش و رزم آزمای و عالم سوز
چو باد حمله برد همچو کوه حمله پذیر چه رعد بانگ زن و همچو برق تیغ افروز
در حضور موفور السرور جمع آمده به هر دری صفدری و به هر جانبی حاربی مأور

که به گرد آن قلعه مانند دایره به دور مرکز قرار گیرند و از ضرب توپ و خمپاره آتشبار
روز روشن را شب دیجور و دیده چشم مخالفان دولت را از حله حیات بی نور کنند و جنود
نصرت نمون از چهار جانب و شش جهت به حفر سنگر پرداخته و در دریای آذر لنگر
شجاعت انداخته و از طرفین آهنگ توپ و تفنگ به چرخ اثیر شد و به ضرب آتشیخانه فلک
نشانه سیما آن فراخ دهان مشکدل روئین تن تنین مماثل رعد آواز برق انباز که در صورت
پاره خم است و در اصطلاح خمپاره چنان کار بر اهالی قلعه تنگ و آبگینه حیاتشان به
سنگ آمد که در روز اول از جان سیر و معاینه قلعه را گرفته و خویشتن را اسیر و دستگیر
عساکر شیرگیر دیدند، با وجود آن حال آن فرقه حیران مآل پای در میدان اضطبار فشرده
خودداری نمود. چون ده روز از محاصره قوریان گذشت اهالی آن سامان از ضرب توپ و
خمپاره، رقه صبرشان پاره شد و از عدم آذوقه همدم خار و خار (فرد)

قحط ناحدی که شخص از فرط بی قوتی چه شمع

خویشتن را سوختی در آتش و بردی به کار

و چاره کار جز اطاعت نیافتند و به اجتماعی تمام به پیش شیر محمدخان افغان
الاکوزه ای [هزاره ای] و والی قوریان و برادر یار محمدخان امیر افغان و وزیر شاهزادگان
شتافتند و او بر بالای برجی که محاذی سنگر صنم خان ارس سرتیپ فوج ینکی مسلمان
مشهور به فوج بهادران و محمدحسین خان سرتیپ فیروز کوهی بود برآمد و به آواز بلند
فریاد زد که طالب امانم و شایق ملاقات محمدحسین خان و مشارالیه به محض استماع
دست از نزاع برداشت و قدم بر پای برج گذاشت و شیر محمدخان مافی الضمیر را
تقریر کرد که اگر امیدواری از سیاست شهریار یابم سر قدم ساخته به کرباس گردون مناصر
شتابم و محمدحسین خان به حضور اقدس آمده کیفیت را عرضه داشت و شاهنشاه جهان
پناه فرمودند که هر که سر به جیب اطاعت در آورد، خیاط کرم سلطنت قبای مرحمت برای

وی دوخته دارد و ما را عمده مطالب آسایش مملکت است نه قتل و پریشانی رعیت، نه لشکر چنگیزیم و نی عسگر خونریز ادخلوا الجنة لاخوف علیکم ولا انتم تحزنون^۱ و محمد حسین خان دیگر بار به پای حصار رفته شیرمحمدخان را از مراحم شهریار ذوالاقتدار امیدوار ساخت و او از غایت شوق به مضمون الحمدلله الذی انزل علی عبده را سرائید، علی الصبح به دربار معدلت مدار شتافت و التفاتی که شاید و باید یافت و عسا کر منصوره به حفظ بروج شهر به باره وی عروج کردند و در هجدهم شهر شعبان المعظم قلعه قوریان به حیطة تصرف اولیای دولت قاهره درآمد (بیت)

فتح و ظفر و نصرت و پیروزی و اقبال در عز و شهنشاه قرین بودند امسال و پس از فتح قوریان فتح نامه های معنون به عنوان انا فتحناک فتحاً مبیناً به اطراف مملکت روان آمد و جان هواخواهان از این بشارت روان بخش خرم و شادمان و حسب الحکم شاهنشاه جهان پناه دیوار استوار قوریان را ویران کرده و خندق های عمیق پر گردید و امیر اسدالله خان قائینی به حکومت قلعه قوریان منصوب شد و از لشکر بی شمار فوجی و از دریای ذخار موجی به آصف الدوله الله یارخان سپرده شد که از راه بادغیسات به تنبیه هزاره و جمشیدی ایلات هرات به جانب میمنه عزیمت نماید و او نیز حسب فرمان قدربنیان با دوازده هزار سپاه رزمخواه و دوازده عراده توپ قلعه کوب به جانب مقصود عزیمت نمود، انشا الله تعالی پس از این فتوحات وی را به تفصیل مذکور خواهد شد ساتلوا علیکم منه ذکراً بعد از فتح قوریان و دو روزه توقف به جهت انتظام امور شاهنشاه جهان با لشکر بیکران و عسکر گران کالبحر الطامی و الخیث الهامی به جانب هرات نصرت آیات روان شد (شعر)

به رزم و بزم قضا بخشش و قدر کوشش به عزم و جزم هوا نهضت و زمین آرام
به پای همت او آسمان سپرده رکاب به دست طاعت او آفتاب داده زمام
و در روز ورود موکب مسعود به حوالی هرات ولی خان تنکابنی سرتیپ با دو هزار نفر
یزک اردوی کیهان مقر بود بعد از عبور از بوزه کبوترخان قریب به شش هزار سوار جرار
افغان علی الغفله حمله آوردند و از طرفین دست به استعمال آلات جنگ گشادند و
دادمردی و مردانگی دادند، از آن ستیز و آویز نمونه رستاخیز پدیدار شد و منطوق یوم

تاتی السماء بدخان مبین^۱ آشکار (فرد)

خروش کوس و بانگ نای برخاست زمین چون آسمان از جای برخاست
در اندک دمی و ساعت کمی سپاه افغان کانهم حمر مستقرة فرت من قسورة^۲ گسته
کمر و شکسته سپر وادی فرار پی سپر شدند. ولی خان ایشان را تعاقب کرده سر و زنده
بسیار بدست آورد و سیصد نفر از سوار افغان از تعاقب اردو به فیلبانان شهر یاری برخورده
یک فیلبان و یک فیل را بقتل آورده به محض اطلاع چنداولان اردو روی به فرار آوردند و
اردوی کیوان شکوه در یک فرسنگی هرات در منزل ساق سلمان در سنگر نادری فرود آمده
و چون خسرو خاوران از میدان فلک باز گشته در نهانخانه واللیل اذا عسعس^۳ به متکای
آسایش تکیه زد و سپاه نجوم کمیت شبیخون در عرصه فلک در تک و پوی آوردند (فرد)
شبی چون شبه روی شسته به قیر نه بهرام پیدا نه کیوان نه تیر
و چون شش ساعت از شب گذشته سپاه افغان با جمعیت تمام از شهر بیرون آمده و با
یکدیگر کنکاش کرده (نظم)

کنون ما ز دل ترس بیرون کنیم سحرگه بر ایشان شبیخون کنیم
گرامش بر ایشان بیابیم دست ابر تخت با کام شاید نشست
چون عمده مرادشان این بود که نخستین قورخانه مبارکه را آتش زده آنگاه آبی به
روی کار آرند و قدم شجاعت در میدان جلادت فشارند (مصرع)
چپ آوازه افکند و از راست شد

از جانب چپ صدای هویاهای و آوای کوس و کرنای بلند کرده و از طرف راست
روی به شبیخون آورده و اهالی اردو تمامی با اسباب حرب بردم خیمه خویش ایستاده به
هیچ وجه آوازی برنخواست گوئی به حکم شهر یاری چارپایان نیز جرأت آواز نداشتند و
طلایه داران اردو و قورخانه چیان با سپاه افغان دچار نایره حرب و آتش طعن و ضرب
اشتعال و از زیانه نار حامیه وصف حال می کرد (شعر)

زهر در زهره کیوان ز چه از زوبین خم چاک در پرده گردون ز چه از زرین نای
بعد از دو ساعت نسیم نصرت بر پرچم رأیت اسلام وزید و منطوق فجاوههم باسنا

۱. سورة دخان، آیه ۱۰

۲. سورة مدثر، آیه ۵۰ و ۵۱

۳. سورة تکویر، آیه ۱۷

بیاتاً^۱ را به گوش اهل کفر و ظلام رسانید، سپاه اسلام مظفر و منصور شدند و افاغنه منکوب و مقهور. بعضی مقتول و برخی مغلول (فرد)

چه خورشید تابنده بنمود چهر در باغ بگشاد گردون سپهر
 بجهت تنگی مکان اردو از ساق سلمان حرکت و در روز چهارشنبه بیست و چهارم
 شهر شعبان المعظم سنه ۱۲۵۳ لشکر با طمطراق خسرو آفاق به مسافت هشت هزار گام برابر
 دروازه عراق فرود آمد و مدت سه روز کار محاصره هرات برای آسایش سپاه معوق مانده،
 روز شنبه بیست و هفتم مصطفی قلی خان سرتیپ با دو فوج سیمانی و دامغانی به حفظ
 قورخانه معین شدند و محمدحسین خان فیروز کوهی سرتیپ و عباس قلی خان لاریجانی
 سرتیپ هر یک با دو فوج طلایه دار اردو گردیدند و محمدخان سردار ایروانی با پنج هزار
 سوار و پنج هزار سرباز مأمور آمد که بجهت حفظ سرحدات کرخ و بادغیسات نیم فرسنگ
 دور از شهر در برابر دروازه قندهار قرار گیرد و افواج سنگرها ساخته رأیت جنگ و ستیز
 افرایخته نمایند و شهریار ذوالاقتدار خود بر مرکب راهوار سوار شده در برابر شهر حکم به
 افواج بحر موج نمود که از طرف برج خاکستر سنگر پیش برده، امیر بهادر جنگ
 حاجی خان قراباغی با افواج شقاقی از طرف راست آن برج و صمصام خان ارس با افواج
 بهادران از طرف چپ و ولی خان تنکابنی سرتیپ با افواج خمسه و قزوین از وسط این دو
 سنگر برده در بین راه سنگر را کج کرده از سنگر امیر بهادر جنگ بگذرد و طرف راست
 را بگیرد. و در خلال آن احوال شمس الدین خان سردار افغان وارد حضور شده مورد
 التفات موفور گردید و حسب الحکم خسرو مسعود جنود نصرت نمون روز و شب با هزاران
 تعب به حفر سنگر مشغول و اکثر اوقات افاغنه از شهر بیرون آمده و سحاب جدال در
 حرکت آمد، تگرگ مرگ بر فرق طرفین ریخت، در هر زمان از فریقین جمعی را رشته
 حیات می گسیخت و چون ولی خان حسب الحکم خسرو بی همال و طریق قاعده هندسه و
 جدال بایستی از سنگر حاجی خان عبور کند و طرف راست را بگیرد به محض اینکه
 سرتیسه سربازان قزوین به سنگر شقاقی بند شد، حاجی خان از شدت شقاق و نفاق حکم به
 افواج شقاقی کرده که ایشان را در دم سنگ بگیرد و فوج قزوین مضطرب گشته از سنگر
 سر بر آوردند و سبب سنگ را جویا شدند که به یکبار افاغنه از برج خاکستر سی نفر از

فوج قزوین را هدف گلوله ساخته آن جوانان سرو قد را از پا در انداختند. نزدیک بود که میان فوج قزوین و شقاقی نایره جدال اشتعال گیرد که مهندسان علی سبیل التّعجیل به عرض شاهنشاه جهان درآوردند و خسرو عالم حاجی خان را مخاطب و معاتب ساخت و چون خصمی چنان در برابر بود سیاست او را به عهده تعویق انداخت و در این زمان از طون و طبس سیورسات و بارخانه و قورخانه و مبلغ پنج هزار تومان به اردوی کیهان پوی می آوردند و قراولان افغانه این خبر را به شهر هرات رسانیده سیصد نفر از آن فرقه بد گهر در شب دیجور بر سر آن ها تاخته تمامی اسباب را تصرف ساختند و سی نفر از ایشان را طعمه تیغ آبدار کرده روی به شهر هرات آوردند و در شب پانزدهم ماه مبارک رمضان یارمحمدخان افغان الاکوزه وزیر شاهزاده کامران میرزا که مفاد یقولون بالاستنهم مالیس فی قلوبهم^۱ در شانش نازل بود و مضمون ام حسب آذین فی قلوبهم مرض ان لن یخرج الله اضغانهم^۲ مراد را حاصل از روی خدعه و مکر بر زیر برج برآمده به سنگرها فریاد زد که ساعتی چند درنگ نموده دست از استعمال آلات جنگ بدارید و یک نفر به درون شهر قدم گذارید که ما طالب امانیم و چاکر خدیو ایران. سربازان کیفیت را به عرض شاهنشاه جهان پناه درآوردند، حسب الخواهش ایشان روزی دو در مقام جنگ درنگ فرموده عزیزخان مکرری سرهنگ با فرهنگ به درون شهر مأمور شد که از حاصل مطلب ایشان استحضار یابد و بعد از نزول عزیزخان به شهر مدت دو روز در آنجا ساکن و پس از آن با عرایض شاهزاده کامران میرزا و یارمحمدخان و بزرگان افغان شرفیاب حضور شد.

خلاصه مطالب آنها اینکه به طریق سال قبل طبل مصالحه نوازند و با جزئی پیشکش و شرط های کاذب و عهد های دروغ دفع فتنه های چنان سازند. شاهنشاه جهان پناه به لشکر نصرت اثر توقیع رفیع داد که دیگر باره از ایوان بزم قدم به میدان رزم گذارند و عقده دل را به عهده مهر آتشین سپارند و امیر بهادر جنگ حاجی خان قرباغی در حضور اقدس قامت شجاعت راست کرد و درخواست نمود که اذن یورش داده یکه و تنها با ابواب جمعی کلمح بالبصر هرات را به تحت تصرف درآورم، مشروط به اینکه یک نفس از سایر سپاه امداد نکنند پس از فتح نیز فتح نامه به نام من نوشته شود. هر چند خسرو عدو بند پندش داد که قلعه هرات را در بلندی فرق به فرقدان است و یا سخن از افسانه و هذیان بدون

۱. سورة فتح، آیه ۱۱

۲. سورة محمد، آیه ۲۹

تخریب شهر و امداد لشکر ظفر اثر یورش وی مشیت است به حجر و انگشت به نیشتر، حاجی خان از غرور نخوت و طلب ریاست باز همان سخن را آغاز نمود. خسرو گردن فراز از شدت تغیر او را مرخص کرد و امیر بهادر جنگ در شب هجدهم رمضان المبارک هفت ساعت از شب گذشته با دو فوج شقاقی از طرف برج خاکستر روی به یورش نهاد قریب به سه ساعت به استعمال توپ و تفنگ پرداخته، بالاخره حاجی خان زخم منکر برداشته شقایان بی نیل مرام مراجعت کردند. اگر چه این عمل خلاف طبع مبارک ولیکن بنا به جرأت و جلادت وی بلارک الماس که مخصوص کمر خسرو مهر افسر بود به وی مرحمت شده و به مرهم مراحم خسروی زخمش التیام پذیرفت و مدتی شب‌ها افاغنه به عزم ستیز و تصرف سنگرها از شهر بیرون آمده لشکر طرفین به همدستی تیر دلدوز و برق تیغ جهانسوز آتش کینه می افراختند و خرمن جانها می سوختند، از هر طرف نهرخون روان می کردند و گردنکشان گوی صفت در دم چوگان سان، لشکر مخالف به یمن بخت موافق شاهنشاهی سر و زنده از دست داده با شکست تمام بی نیل مرام به شهر قدم نهادند روزها نیز محمدخان سردار با ابواب جمعی و نصرالله خان قاجار سرکشیکچی باشی ابن امیرخان سردار با غلام و سوار بی شمار برای آذوقه و سیورسات سپاه به راهنمایی شمس الدین خان افغان به قرای و بلوک هرات رفته (فرد)

سراسر همه دشت و صحرا و کوه ز سم ستوران لشکر ستوه و افاغنه نیز بیرون آمده جنگ در می پیوست، بعد از اندک کر و فرّاز پیش بدر رفته پس می نشست و چند بار فریقین چنان لوای کارزار افراشتند و بنای گیرودار گذاشتند (شعر)

شد سراسیمه سپهر و گفت این صبحه ز چیست غالباً صور قیامت در جهان شد آشکار و در هر بار مضمون یومئذ یفرح المؤمنین بنصرالله^۱ بر پرچم رأیت اسلام ثبت می شد و عساکر ظفر ماثراً زنده و سر و غنیمت بی حد و مَرَضِیَط (فرد)

غنیمت کشان بر در شهریار غنیمت کشیدند بیش از شمار و در اوایل شهر ذی القعدة الحرام فقهاء و قضات اهل سنّه بر منابر آمده سلسله قاجار را فرقه کفار خواندند و در ثواب جهاد با ایشان سخن های لطایل بر زبان راندند و آن عوام

۱. سورة روم، آیه ۴ و ۵

کالانعام که (بیت)

با مذهبشان گاو امانی است معظم با مدرکشان دنبه جوانی است ذوالحسن
اولنک کالانعام بل هم اضل قریب به پانزده هزار از پی جهاد ازدحام نموده روز
دیگر به اتفاق فقها و اهل اجتهاد آن متوطنین بادیه لجاج و عناد چون سیل خون از دروازه
خشک قدم بیرون گذاشتند و از اردوی محمدخان سردار، علی نقی خان سرکرده سوار
شجاعت شعار افشار و علی محمدخان سرکرده سواره کردبچه به قراولی شهر اشتغال
داشتند که علی الغفله در برزنی تنگ با افاغنه دچار شده از طرفین روی به جنگ آورده اگر
چه اینان در کمال قلت بودند و آنان در نهایت کثرت (شعر)

مزن با سپاهی ز خود بیشتر که نتوان زد انگشت برنیشتر
ولیکن سپاه ظفر پناه را که در مذهب ایشان فرار، قرار است و هزیمت، عزیمت ذلت،
قرار بر خود راه نداده جملگی به مضمون این فرد متفق القول گردیدند (فرد)

به نام نکوگر بمیرم رواست مرا نام باید که تن مرگ راست
به مفاد التار و لا انهار روی به کارزار نهادند و یکی از افاغنه علی محمدخان
سرکرده کردبچه را هدف گلوله ساخت و آن شیر غرین از زین حیات به زمین ممات افتاد
و آن افغان عزم نموده که سر وی را از کالبد بدن جدا سازد و علی نقی خان افشار مانند
شیر ژیان و پیل دمان بر آنها حمله کرده پنج تن را طعمه شمشیر ساخت و نعش وی را بر
بالای قریوس زین از آن معرکه کین بدر آورد و با اینکه دستش زخم منکری برداشته
مضمون این شعر را ورد زبان داشته (شعر)

بر آنم که گردن فرازی کنم به شمشیر با شیر بازی کنم
من امروز کاری کنم بی گمان که بر نامداران سرآید جهان
و در دریای پهناور آذر شناور شد و به هر جانب تکاور حرب می تاخت و از کشته
پشته می ساخت، تا اینکه محمدخان سردار از گیرودار استحضار یافته با چهار هزار کس به
معرکه شتافته هزار نفر از فوج شقاقی نیز از سنگرها به امداد آمده و شاهنشاه جهان پناه نیز
نواب امیرزاده حمزه میرزا را با پنج عراده توپ جهان آشوب و دوهزار کس روانه داشت
(فرد)

هوا پر ز زنبور شد تیز پر خدنگی تن و آهنین نیشتر
آسیای حرب در حرکت آمد و دانه عمر دلیران آرد شد بالاخره کار از توپ و

تفنگ گذشته به مشت و کارد رسید پس از پنج ساعت به مضمون کم من فئة قليلة غلبت فئة كثيرة باذن الله^۱ همای سعادت بال اقبال گشاده سایه فتح و ظفر بر فرق اهل اسلام فتاده آفتاب بهروزی از افق فیروزی طالع شد، آنها را تا دم دروازه خشک تعاقب کردند هر یک با سر و زنده بسیار به حضور شاهنشاه جهان پناه آمده به قدر مرتبه مورد خلعت و انعام و باعث منصب و اکرام شدند و نعش علی محمدخان حسبالحکم اقدس روانه مشهد مقدس گردید و منصب او به خلف الصدقش محمدصالح خان عنایت شد. و افاغنه بعد از این شکست باز از غایت مکر و خدیعه به اهالی سنگر امیر بهادر جنگ حاجی خان قراباغی آوازه داد که ما طلب امانیم و دیدار یکی از اهل اردو را خواهان. به حکم شهریار یکی از یاورهای فوج شقاقی به درون قلعه رفته کُرت لاحق نیز به طریق سابق مکالمت نموده مراجعت کرد.

بخش علی خان قراباغ یوزباشی غلامان خاصه با صد غلام به تربت شیخ جام و حدود ارض اقدس مأمور شد که سیورسات و قورخانه به اردو روانه نماید. در خلال این احوال از جانب آصف الدوله الله یارخان رسول بشارت آثار اخبار مسرت افزا معروض شده سپهر تمثال داشت که بحول الله تعالی و بخت بلند شاهنشاه جهان پناه ایلات هزاره و جمشیدی گردن به طوق اطاعت نهادند و شهر میمنه را فتح کرده تا سر حد جیحون از خس و خار وجود ناپاکان پاک شد و حضرت اقدس را از این فتح خاطر طربناک (شعر)

ورش از جناب آصف پیک بشارت آمد از حضرت سلیمان عشرت بشارت آمد
توضیح این مقال آنکه آصف الدوله چنانکه مرقوم شد بعد از فتح قلعه قوریان با دوازده عراده توپ و خمپاره قلعه کوب و هشت هزار لشکر خراسانی و چهارهزار سرباز قراچه داغی و مراغه و همدانی که به تیر پران نسرطائر در فلک صید می نمودند و به سنان جانستان قبه کیوان از طارم هفتمین می ربودند به تصرف میمنه و تنبیه اشرار هزاره ای و جمشیدی ایلات هرات مأمور شد و در حد بادغیسات یزک آصف الدوله با قراولان شیرمحمدخان سردار هزاره ای دچار و به اندک کارزار هزاره ای مخدول و منکوب گردید و آصف الدوله از بادغیسات حرکت کرده راه به دربندی افتاد که قریب به یک میل عرضش بود و ده فرسنگ طولش و چون دو فرسنگ طی مسافت کرده نیر اعظم روی به

مغرب نهاد (شعر)

چه خورشید گشت از جهان ناپدید شب تیره زو دامن اندر کشید
و اسکندر خان سردار ابن فتح علی خان ابن رکن الدوله میرزا محمدخان برادرزاده
آصف الدوله با پانصد نفر سرباز و دو عراده توپ خارج از دربند و دلیران عدو بند به آن
گشته که در آن حال شیر محمدخان سردار هزاره‌ای با چهارهزار سوار نیزه گذار در
کمین کین بود چون سیاهی سپاه نزدیک شد به مضمون الحرب خدعة سواره را در سقناقی
گذاشته و خود با صد نفر در برابر لشکر اسکندر خان جلوه گر آمد که با ایشان تا دم
سقناق دست‌یازی نموده آن گاه کار به سربازی کشد و از پیش و پس سپاه را در میانه
گرفته یک تن زنده بدر نرود و چون سپاه طرفین کوس حرب نواختند سپاه ظفر همراه در
حمله اول هزاره‌ای را صیدوار پیش انداختند، اسکندر خان بنا بر زیادی رزم و کارزار و
استحضار احوال آن فرقه غدار از طرز فرار ایشان حيله آن‌ها را دریافت نمود در همان
مکان حکم فرمود که سربازان مانند حصار دایره زده توپ و تفنگ را در برابر گذارند و
بذین طریق به جدال اشتغال دارند و چون شیر محمدخان را نهال خدعه ثمری نداد و از
روی حيله پرده برافتاد چندین کُرت بر سربازان حمله کرده به ضرب توپ و تفنگ سنگ
شکست بر پر غرور خورده او نیز ناچار برابر ایشان سنگر بسته و از طرفین بر مسند محاربه
نشسته و آصف الدوله از بانگ توپ و تفنگ و هویاهای جنگ مضطرب گشته یکی از
سلاطین قراچه داغی را برای استحضار روانه داشت و از کیفیت کماهی اطلاع یافته
اسکندر خان طالب امداد گردید (شعر)

روز دیگر کین جهان پر غرور یافت از سرچشمه خورشید نور
ترک روز آخر چه با زرین سپر هندوی شب را به تبغ افکنده سر
آصف الدوله دو هزار نفر سرباز قراچه داغی به استمداد اسکندر خان فرستاد لشکر
هزاره‌ای به محض نظاره باره فرار را سبک عنان و آنها نیز از تعاقب ایشان دوان و در
بیابانی وسیع هزاره‌ای به یک بار با غلغله و غریو دیو صفت حمله آورده و جنود ظفر نمودن
به ضرب تیر و تفنگ که نمونه شهاب ثاقب بود آنها را مجروح و بیروح کرده هر یک به
گوشه و کناری فرار، سپاه اسلام با نصرت به پیش آصف الدوله مراجعت کردند. روز دیگر
شیر محمدخان سردار هزاره دیگر باره با لشکر ستاره عدد پروین مدد محاربه نموده ورق
ناموشش پاره شد و بیشتر لشکرش همدم خار و خار و چون دو روز از این واقعه گذشت

شیر محمدخان سردار هزاره‌ای و رحیم دادخان سردار فرقه دیگر از هزاره و زمان خان سردار جمشیدی و شاه پسندخان سردار درزی با هشت هزار سوار جرار و مضراب خان والی میمنه با دوازده هزار سپاه کرار به اتفاق در محل عبور لشکر نصرت شعار صف کارزار بسته نهنگ گلوله از کمین تفنگ دهان گشوده و اردهای کمند زلف پر شکنج باز نمود (نظم)

دولشکر برابر شد آراسته شد آذردها پاک برخاسته
ز بس نعره کامد برون از کمین فرو افتاد آسمان بر زمین
و در آن هنگام میغ مرگ در حرکت آمد، باران تیر و تیغ می ریخت و دست فلک خون‌ها با خاک آمیخت (نظم)

زمین کوه آهن شد از میغ نعل همه روی هامون شد از تیغ نعل
به سربرز گرد سپاه ابر بست به نیزه دل سنگ خارا بخت
جهان گشت چون چادر آبنوس ستاره غمی شد ز آواز کوس
بالاخره فرقه ظلام را منطوق چند ماهنالك مهزوم من الاحزاب^۱ وصف حال آمد و مشاطه نصرت زلف مشکین پرچم اسلام را شانه زدن گرفت، داس هلاک در کشتزار حیات دشمنان نهادند. رحیم دادخان سردار هزاره‌ای و جمعی از بزرگان ایشان زخم منکر برداشته هر یک مانند وحوش به حول و وحش لوای فرار افراشته، جناب آصف الدوله پس از فتحی چنان در دو منزلی شهر میمنه کوس توقف نواخت و مضراب خان والی میمنه سر به جناب اطاعت نهاد، پسر خود را با پیشکش و تحف به نزد آصف الدوله فرستاد. آصف الدوله خلعتی ملوکانه با حکم حکومت برای او ارسال داشت و سرداران هزاره‌ای و جمشیدی و غیرهم نیز هر یک پسران و برادران خود را با پیشکش نمایان فرستادند. آصف الدوله پس از دو ماه با بزرگان میمنه و سرداران ایلات هرات از دو منزلی میمنه حرکت نمود و در روز نوروز فیروز عالم افروز به اردوی ابواب دخول گشود و هم در این زمان قنبر علی خان سفیر قندهار با رسولی از جانب کهندل خان سردار قندهار و دو زنجیر فیل کوه بنیان اژدر دهان به رسم پیشکش وارد حضور موفورالسورور گردیدند و در ضمن آن استدعا نمودند که سپاه قندهار را به رکاب نصرت شعار فرستیم، یرلیغ بلیغ صادر آمد

که ما را به سپاه حاجتی نیست، کهندل خان سردار لشکر خویش را برداشته به جانب فراه و اسفزار و غور که در تصرف نواب جلال‌الدین میرزا پسر شاهزاده کامران میرزا است توجه نماید.

در این هنگام از جانب دوست محمدخان سردار کابل و ملوک صفاریان والی سیستان و رنجید سیشنگ^۱ پادشاه ذیجاء پنجاب و بخارا و الله قلی توره والی خوارزم پی در پی رسول و تحف و هدایای مقبول رسید و از تمام ممالک ایران بارخانه و قورخانه و مالیات و تحف و تنسوقات به اتفاق فرج خان پیشخدمت خاصه و بخش علی خان یوزباشی وارد اردو گردید و غراف ساویچ [سمنویچ] ایلچی بزرگ دولت بهیه روس که مدتی ساکن دارالخلافه بود به خاک بوس شرف افتخار یافت. از حسن اتفاقات آنکه در این فصل دی که لشکر را در سنگر وارد و خیمه پیراسته و سیورسات آراسته نبود به محض بارندگی باران و برف کارها شگرف می‌شد و اکثر عسکر تیر مرگ را هدف، از کرم بزرگ الهی و بخت بلند شاهنشاهی در این فصل شتا بخارات زمین به کره زمهریر برسید و به جانب برزخ، آفتاب کس ندید سرمای زمهریر به هوای دلپذیر مبدل گردید (مصرع)

چه شکر گویمت ای کردگار بنده نواز
اعملوا آل داود شکراً و قلیل من عبادی الشکور^۲ (شعر)

ما نتوانیم حق حمد تو گفتن با همه کروبیان عالم بالا

در ذکر وقایع ایت ایل موافق سال سعادت اشتمال یک هزار و دویست و پنجاه و چهار، سال چهارم جلوس شهریار فلک اقتدار و بعضی اتفاقات در هنگام محاصره هرات به تقدیر خالق السموات

اما چون لشکر کش شتا و جنود سرما در دارالسلطنه بستان دعوی تهمتنی و لاف روئین تنی زدند، سلطان طارم چهارم در شب چهارشنبه بیست و چهارم شهر ذی‌الحجه الحرام بر تخت حمل رخت بخت افکند، سپهدار با اقتدار بهار به محاصره شهر بند گلشن از سبزه و

۱. این نام در روضه «رنجید سنکه» و در ناسخ التواریخ «رنجید سنکه» ضبط شده است.

۲. سوره سبا، آیه ۱۳

سمن لشکر کشید و افواج قاهره چمن ساز و برگ نمایش کرده به عزم دفع لشکر بهمن
برخاستند شقایق در بستر استراحت آسوده، باد صبا ورق جمعی را پریشان نمود بلبل
مضمون این بیت را می سرود (فرد)

خون ریزی سپهر زمین از ره ستیز ساقی تو نیز خون رز اندر پیاله ریز
و اذالبلبل افصححت بلغاتها فانف البلبل باحتساء بلابلی
میحواران جهان نقد دل را تحفه خویش کرده سر بر درگه پیر مغان نهادند و از
صمیم قلب به طلب جرعه باده آواز دادند (بیت)

از آن آستان پیر مغان سر چرا کشم دولت در این سرا و گشایش درین در است
زاهدان خود بین به منع میفروش خروشان شدند و به حکم زمانه مانند مدام در خم
جوشان (شعر)

شمر از بوی گل اینک سر دیوانگی دارد صبا بندد از آن پیوسته اش زنجیر بر اعضا
سپهداران بلند اقتدار خسرو بهار از اطراف و اکناف باغ سر بر آوردند سوسن ده زبان
را هر یک نیزه و سنان ساخت و یاسمن با خدنگ و پیکان سه بر که شش پر کشید و بداغ
بر سر سپر گرفت چمن را تصرف کردند که ناگاه از وزیدن باد مخالف شیرازه گل ریزان
شد و از باریدن تگرگ قیره در خاک خون طپان، باز چون غنچه عزم شکفتن گرفت که
فلک نفاق پیشه فلک تزویر در عمان کینه رها ساخته و تیر تدبیر از کمان، کمان اندوخته
باغبان را خار محنت در پا خلید، از این خار آبی به روی کار نیامد و مجلس خسروانی با
شکوه سلیمانی نظم و ترتیب یافته و تن بزرگان جهان از خلعت گنجوران سلطنت زینت و
زیب.

بعد از انقضای جشن نوروزی قلعه هرات را که نظر به قلت لشکر یک طرفش به
تصرف سپاه ظفر همراه بود و سه جانب دیگر بدون توپ و سنگر در این اوان که سپاه
اطراف قاف تا قاف جمع آمده جملگی سربازی را در پی اشارتی بودند و جان سپاری را
برای خویش بشارتی، مثال قدر امتثال صادر آمد که از چهار جانب سنگرها حفر سازند و
به کینه اهل کفر پردازند. حسب الحکم شاهنشاه جهان و دستور العمل مهندسان کاردان
امیر بهادر جنگ حاجی خان قرا باغی با دو فوج شقاقی از طرف ارک هرات مشهور به تل
بنکی سنگر برده میانه دروازه قوطی چای و دروازه ملک را گرفته به حفظ هر دو پرداخته و
ولی خان تنکابنی سرتیپ با افواج خمسه و قزوین و هزار نفر از افواج تنکابنی و کجوری و

کلارستاقی و یک فوج سمنانی و دامغانی و سیصد نفر از فوج خاصه در طرفین برج خاکستر سنگر برده و صمصام خان ارس نیز با افواج بهادران از میانه دروازه عراق و برج خاکستر به حفر سنگر مشغول شد و حسام الملک کلب علی خان افشار با فوج افشار کنگاور و فوج کلیائی و فوج خدا بنده لو از سمت برج فیلخانه دشمنان را به خدنگ مرگ نشانه کرد و اسکندر خان سردار ابن فتح علی خان قاجار با افواج قراچه داغی و فوج قرائی و فوج مراغه و فوج گروس میانه دروازه خشک و برج شاه کرم را گرفته و نبی خان قره گوزلو سرتیپ با افواج همدانی در زیر برج خواجه عبدالمصّر روز و شام به کندن سنگر و تعب جدال اشتغال نمود و محمدخان سردار با افواج عراق به دستور سابق برابر دروازه قندهار با آن فرقه منحوس کوس کارزار می نواخت و سایر افواج نیز هر یک از سمتی علم جدال افراشتند و عقده دل را بر دم مهره آتشین گذاشتند و از طرفین هر شب در تعب جدال بودند و هر روز نایره طعن و ضرب اشتعال می یافت و اکثر ایام افاغنه از دروب شهر حمله ور گشته سربازان را پس نشانده کمیت کارزار به پیرامون صحرا و هامون رانده با سپاه نصرت فرجام در آویخته سر و زنده بسیار از دست داده به جانب هرات گریخته گفتم هری رود رگ باسلیق است و خاک هرات معدن عقیق (عریه)

نهبت من الاعمار مالو حوتیه لهنبت الدنیا بانک خالد
و چون چهارماه تمام از افاغنه نافرجام جز فکر و تدبیر و غیر مکر و تزویر، نسیم صدق و اخلاص به مشام امنای دولت گردون مناص نرسید و فصل دی نیز به آسانی منقضی گردید، کارهای سخت سخته و امورات خام پخته و قریب به چهل هزار نفر از رعایا و برایای شهر هرات و بلوک و قرای به اردو آمده و هزار نفر از ساخلوی شهر روی بدرگاه اطاعت آوردند و بزرگان شهر نیز در مرحله بندگی و اطاعت عریضه نگار شده؛ ولیکن یارمحمدخان افغان الاکوزه از خبث طبیعت و ناپاکی طینت به مضمون (مصراع)

از کوزه همان برون تراود که در اوست

هر روز افاغنه را به سخن های دروغ و وعده های بی فروغ اطمینان دادی که اردوی خسرو فلک رفعت را فردا بنای حرکت است و امروز قرار مصالحه و مسالمت، بنابر آن فرمان قدر بنیان به اهل اردو صادر آمد که تا جان در تن و رمق در بدن باقی است دست از محاصره شهر هرات بر نخواهم داشت و پیوسته تخم آتشین در این سرزمین خواهم کاشت (شعر)

یا بر مراد بر سر گردون نهیم پای یا مردوار بر سر همت نهیم سر
هر یک از اهل اردو برای خویش عمارتی و قصری بنا کنند، حفاران و معماران نیز به
اطراف اردو خندق عمیق حفر کرده برج و باره در کمال استحکام طرح اندارند.
حسب الحکم شاهنشاه جهان پناه امنا و امرای دولت عمارت‌های وسیع و قصور رفیع
ساختند و به جمع آرزوقه و سیورسات پرداختند و به شهاب‌الملک حاتم‌خان جبادار باشی
حکم محکم شد که بساختن باروط و ریختن گلوله مضبوط پردازد و سایر مایحتاج حرب را
نیز از فشنگ جنگی و چخماق مهیا بسازد و سیف الدوله نواب سلطان محمد میرزا در حضور
خسرو با فرهنگ متعهد گشته که به همدستی یکی از احباران آنچه احتیاج باشد گلوله
سنگی توپ ساخته شود و به اذن آن حضرت بدان امر پرداخته، در اندک زمان گلوله
بی‌پایان از کار درآورده از دهان توپ آیت و امطرنا علیها حجارة من سجيل^۱ بر
قلعه گیان قرائت می کرد.

و در این اوان جناب آصف الدوله الله یارخان قاجار به خاک پای شهر ذوالاقتدار
عرضه داشت که اگر رأی شاهنشاهی قرار گیرد به پای حصار هرات رفته یار محمدخان
افغان را به پند دلبد و نصایح دلپسند از خواب غفلت بیدار کنم و به مراحم خسروی
امیدوار. حسب الحکم شاهنشاه جهان پناه به پای قلعه قدم نهاد، یار محمدخان نیز به باره
برآمد هر چند آصف الدوله سخن اطاعت گفت برخلاف جواب خیانت شنف، چون پنبه
غفلتش در گوش بود و دیگ خیانتش به جوش، پند او را بند و نصایح او را قبایح
پنداشت. مانند بخت خود برگشت روی به درون قلعه گذاشت و آصف الدوله نیز مأیوس
گشته مراجعت کرد (عریه)

اذا كان الطباع طباع سوء فلا یغنیك تأدیب الادیب
از غرایب اتفاقات آنکه چندی قبل از این شاهزاده کامران میرزا از پسر خویش سلطان
جلال‌الدین میرزا که در فراه و اسفزار حاکم بود، طلب امداد نموده او نیز پانصد سوار
روانه داشت، در این زمان که حسب الحکم شهریار ذوالاقتدار کهندل‌خان سردار قندهار به
دفع جلال‌الدین میرزا مأمور شد، شاهزاده کامران میرزا از استماع این خبر متوحش گشته
سیصد سوار جرّار به امداد جلال‌الدین میرزا فرستاد و در بین راه در شبی تاریک

سواران] کامران میرزا و لشکر جلال‌الدین میرزا به یکدیگر نزدیک شده و هر یک دیگری را سواره خصم پنداشته رأیت حرب افراشته تیغ ستیز را به فسان و شمشیر کین را از میان کشیده به منطوق اللهم اشغل الظالمین بالظالمین تا طلوع صبح اکثر ایشان صهای فنا چشیده (نظم)

چه زنگی شب دید روی سیاه در آئینه عالم آرای ماه
زد از قهر آئینه را بر زمین بخندید ناگاه صبح از کمین
آن دو لشکر یکدیگر را شناخته انگشت ندامت به دندان گرفته هر یک گسسته عنان
و شکسته سنان به شهر خویش با دل ریش کوس حرکت نواخته (شعر)

نیغی که آسمانش از فیض خود دهد آب تنها جهان بگیرد بی منت سپاهی
و چون حسب الحکم شهریار ذوالاقتدار کهن‌دل خان، سردار محمد عمرخان را با
لشکری آراسته و پیراسته شیرافکن شمشیر زن (شعر)

سپاهی چه زنبور با نیست ز غوغای زنبور هم بیشتر
بدفع سلطان جلال‌الدین میرزا به جانب مقصود روانه نمود و علمای سنه قندهار از
اطاعت کهن‌دل خان سردار با شهریار دادار قاجار و نفاق با سنیان بد کردار متغیر الحال
گشته بر دوش منابر بر آمده فریاد وامدها و وا عمرا بلند کردند و ششصد نفر از عوام به
عزم رزم غازیان اسلام روی به شهر هرات آوردند. طلایه داران اردو به عرض مقیمان پایه
آسمان مایه رسانیدند، شیر بیشه شجاعت و جوهر شمشیر جلادت امیر توپخانه مبارکه
حبیب‌الله خان شاهسون با سیصد نفر سرباز خاصه و صد سوار و دو عراده توپ آتشبار
بدفع آن فرقه نابکار روانه و در سه فرسنگی اردو تلاقی فریقین واقع شده و اهالی قندهار
در عزیمت اول رو به هزیمت نهادند و قدم به درون قلعه خرابی گذاشتند و امیر توپخانه به
یورش حکم کرده آن قلعه را به تحت تصرف درآورد و پانصد و نود و نه نفر از ایشان را سر
برید و یک تن از آنها را زنده با رثوس آن فرقه منحوس به حضور خسرو میمنت مأنوس
آورد و شاهنشاه جهان پناه بعد از جویا شدن از احوال قندهار و کیفیت این مخالفت و
کارزار او را مطلق العنان فرموده تا این اخبار ضاره ساره را به علمای عامه برساند و از آن
سرها منارها برپا شد تا آیندگان و بینندگان ببینند و دانند که (شعر)

چنین کنند بزرگان چه کرد باید کار چنین نماید شمشیر خسروان آثار
و سابقاً در داستان توقف بسطام مذکور شد که محمد طاهرخان قزوینی با تحف لایقه

به نزد امپراطور اعظم دولت روس نیکولای پاولیچ که به عزم سیر سرحدات ایروان آمده بود مأمور گردید، بعد از ورود به تبریز در رکاب مهین شیر بیشه جهانداری و گزین تیر جعبه دشمن شکاری ولیعهد دولت ایران السلطان ناصرالدین میرزا که در سن هفت سالگی بود و امیر کبیر نظام محمدخان زنگنه‌ای و عیسی‌خان ولد امیر محمدقاسم‌خان قاجار و افضل‌المحققین و اکمل‌المدققین حاجی ملا محمود معلم ولیعهد و جمعی از رؤسای آذربایجان به جانب چخورسعد ایروان روان شد. هنگام عبور از آب ارس که حد مابین دولتین علیتین است یرنال نخجوان به استقبال قیام نموده، در روز ورود به ایروان سپهسالار تمام نظام روس با توپخانه و افواج استقبالی شایان کرده و ولیعهد را در جای مناسب مقام دادند. روز دیگر امپراطور اعظم وارد ایروان گشته سرکار ولیعهد عزیمت ملاقات فرمودند و امپراطور تا دم کریاس به شرایط استقبال پرداخته ولیعهد را در آغوش گرفته در بالای اورنگ خویش متمکن ساخته و امیر نظام و عیسی‌خان را بر بالای کرسی زر اذن جلوس داده و سخن از اتحاد دولتین در میانه نهاده و در ضمن آن مذکور ساخت که پس ندادن فراریان جانبین و نگه داشتن نوکر طرفین خلاف شرط مودت است، بالاخره این عمل باعث کینه و خصومت. اگر رای قضا اقتضای خدیو ایران قرار گیرد و فوج ینکی مسلمان را مطلق‌العنان سازد و ما نیز اسیران ایشان را به جانب ایران روان و این عمل از کمال الطاف و باعث دفع کدورت و خلاف. و امیر نظام کلام وی را مستحسن شمرد، محمدطاهرخان تحف و هدایا از نظر وی گذرانید و امپراطور در مدت شش ساعت توقف ایروان تعارفات ایران را قبول و تعارفاتی که باید نسبت به سرکار ولیعهد و همراهان ایشان نماید بجای آورده با عذر تمام بر کالسکه خویش نشسته با دوازده سوار راه مراجعت پیمود و سرکار ولیعهد دو روز توقف نموده بعد از رفع خستگی مراجعت به جانب دارالسلطنه تبریز فرمود. محمدطاهرخان مرخصی حاصل نموده وارد اردوی کیهان پوی گردید و حکایت سفارت را به تفصیل مذکور ساخت و به کم و کیف گفتار امپراطور اعظم پرداخت و شاهنشاه جهان پناه حکایت افواج ینکی مسلمان را موافق قاعده دوستی دید و گفتار او را پسندید و چون میرزا اسدالله‌خان ابن میرزا رضاقلی نوائی وزیر دارالمرز در این زمان روی به وادی خاموشان نهاد، محمدطاهرخان در ازای این خدمت به لقب و کیل الدوله سرافراز شده و به منصب وزرات دارالمرز ممتاز و چون سپاه نصرت پناه به محاصره قلعه هرات مأمور شدند و امیر بهادر جنگ از سمت تل بنکی به حفر سنگر اشتغال نمود نظر به جراحت زخم سابق و

عیاشی و غلاشی نالایق بر ابواب جمعی خویش مانند شاهزاده کامران میرزا بر سلطنت هرات بی اقتدار شد و افواج شقاقی نیز که پیوسته با یکدیگر در کینه و شقاق بودند به عوض میدان رزم به ایوان بزم قدم نهادند و بجای کینه دشمن با یکدیگر ابواب نفاق گشادند و افاغنه از احوال ایشان استحضار یافته آنها را مانند غزال پا بسته و کبک پر شکسته دیدند، نخستین با ایشان طرح دوستی و اتحاد مذهبین کاذبانه در میانه انداخته و دوستی آنها به مقامی انجامید که هر یک به مکان یکدیگر منزل ساخته. شقاقیان چون گفتار به گفتار رام و مانند خرگوش به خواب خوش آرام گرفتند، افاغنه شبی با خاطر جمع به اجتماع تمام به عزم شیخون بعضی در پیش شقاقیان بودند و برخی بیرون آمده تمام شقاقیان را مست و خراب چون بخت بد در خواب دیدند با تیغ های آخته بر سر آن ها تاخته صدوپنجاه نفر از ایشان را مقتول ساختند و یک توپ دوازده پند [پوند] را برداشته به درون شهر قدم گذاشتند و از این تکاهل آن نفاق پیشگان علاوه بر اینکه سرها به باد دادند از نظر اقدس نیز افتادند.

و در این زمان میرزا علی نقی فراهانی منشی اسرار خاصه سلطانی به سبب ناپاکی و بی باکی بعضی خیانت های کلی از وی بروز کرده به طناب غضب خسرو قمر رکاب رشته حیاتش گسیخت و به سنگ قهر خدیو مالک رقاب صهبای روحش از مینای کالبدش فرو ریخت و چون قبل از این محمد عمرخان سردار به دفع سلطان جلال الدین میرزا به جانب فراه و اسفزار لوای حرکت افراشت بعد از چشیدن جرعه صهبای مراد از ساغر آرزو و استیصال جلال الدین میرزا و تصرف اسفزار و فراه سلطان جلال الدین میرزا با اسمعیل خان کلانتر و کارکن آن حدود عزم طواف کعبه حضور نمود و شاهنشاه جهان پناه نواب مستطاب شاهزاده آزاده محمدرضا میرزا را به مهمانداری او مقرر داشت، با اعزاز و احترام در منزلی نیک مقرر گردید و محمد عمرخان نیز بعد از انتظام امور آن حدود با لشکری نامعدود شرفیاب حضور اقدس گردید.

چون شاهزاده کامران میرزا دید که از وزیدن سموم فتنه خاک هستی افغان به باد فنا رفت و از باریدن تگرگ مرگ سرهای بزرگان چون خاک بی بها و ساکنان هرات را نیز از قتل اقربا و خویشان دل دو نیم آمد و بدان بلد منطوق یغشی الناس هذا عذاب الیم^۱

نازل و از تصرف بلاد و اطاعت افاغنه رشته امید گسسته و اهل شهر از عدم هیزم و نمک به تنگ آمده هر روز فوجی بیرون آمده قراولان اردو، ایشان را گرفته به حکم شاهنشاه به یاسا رسانیدند، این نیز نمک جراحت وی گشته در کمال عریده و ستیز یار محمدخان افغان را مخاطب و معاتب ساخت (نظم)

کای بی نمک این چه شور بختی است با سست رکابی این چه سختی است
این صاعقه بر گیاه ریزند با مورچه چنین ستیزند
تعذیب عباد تا کی و تخریب بلاد تا چند، نه پائی که بگریزم و نه دستی که به ستیز
در آویزم، دست از خدعه و حيله بدار و به پیش این مؤید کردگار قدم اطاعت گذار، سها
را با آفتاب چه یارای دم زدن و کتان را با ماهتاب کجا حدّ تیغ کشیدن (مصرع)
به باز پنجه زدن لایق کبوتر نیست

و آن غدار مکار چنین عرضه داشت که اینک یکی از بزرگان افاغنه را به اردوی کیهان پوی فرستاده پس از بخشش جرائم و عفو افعال نامالیم با عاصیان عزیمت حضور نمائیم. لهذا یکی از بزرگان افاغنه را با عرایض عجز آمیز بدان درگاه فلک خرگاه روانه داشت و شاهزاده کامران میرزا در اول عریضه این فرد را نگاشت (فرد)

ای باغبان چو باغ ز مرغان تهی کنی کاری به بلبلان کهن آشیان مدار
و در ضمن عریضه مستدعی این گردید که حضرت اقدس یکی از بزرگان اردو را به شهر روانه سازد و پس از اطمینان از مراحم شاهنشاهی شرفیاب حضور شوم. و شاهنشاه جهان پناه قطب دایره وحدت و ولی حضرت احدیت جناب مستطاب حاجی عبدالمحمد محلاتی را به درون شهر مأمور ساخت. پس از ملاقات جناب فضیلت مآب شاهزاده کامران میرزا را و اطمینان به مراحم شاهنشاه عزم حضور موفور السرور داشت که در خلال آن احوال از جانب ویکتوریا پادشاه انگلیس مکنیل صاحب ایلچی وارد شده در خفیه رسولی به شهر هرات فرستاد و آنها را منع اطاعت کرده و خود روی به کریاس گردون مناص آورده ثنای پادشاه دین پناه را به مضمون این نظم بر زبان رانده (شعر)

درخشنده تیغت عدو سوز باد کمند و کمان از تو پیروز باد
چنان باد کاختر به کامت شود همه دخل عالم به نامت شود
نگین فلک زیر نام تو باد همه کار دولت به کام تو باد
بعد از دعا و ثنای پادشاه جهان پناه چنین عرضه داشت که من از جانب امپراطور

دولت انگلیس به حضور خسرو خدم برجیس مأمورم که چون مابین دولتین علیتین اباعن جد رشته دوستی محکم است و پشت مخالفت خم، اینک محاصره شما هرات را باعث اغتشاش هندوستان است و سبب کدورت دولت انگلیس و ایران نظر به اتحاد طرفین روی به دارالخلافت گذارید و از تصرف افغانستان دست بردارید. خسرو زمان و زمین از گفتار آن سفیر ناآزموده دل پر از کین ساخت و ابرو پر از چین به مفاد اذا تغیر السلطان تغیر الزمان به بانگ جنگ آن بی فرهنگ را از حضور دور کرد و جناب حاجی عبدالمحمد نیز چون آنها را از اطاعت برگشته دید روی به اردو نهاد و باز توپچیان شاهباز آذر را از دهان توپ برگشادند و سربازان دادمردی و مردانگی دادند.

گفتار در کیفیت احوال بلده هرات و بعضی اتفاقات در هنگام محاصره آن شهر جنت آیات و یورش سپاه ظفر فرجام و سایر کیفیت به تقدیر ملک العلام

بر ضمایر فطنت مآثر طالبان حدیث و اخبار و بزم آرایان محافل سیر و آثار پوشیده نماند که قلعه هرات در استحکام با سد سدید اسکندری دعوی انبازی می کند و دیده بان بروجش با دختران سپهر همراهی، طایر خیال را بر کنگره باره اش تصور عبور نیست و پیک اندیشه را در حواشی حصارش اندیشه مرد زند (بیت)

از چهارارکان و وز سبع سماوات طباق نردبانی گر کند ترتیب عقل دوربین
ناید از دستش که پا بر گوشه بامش نهد گر شود آن سعبه اش سبعین و آن چار اربعین
و وهم دوربین را بر کنگره وی بنای عبور بود همت بزرگان را نردبان ساخت و فلک
دوار را بر باره او حاجت نظاره از شب در چشم سرمه کشید بروجش با باره سیمین سپهر به
کرات دعوی برتری را بالمشافهه آیت اَن اوهن البیوت لبیت العنکبوت^۱ خوانده و
حافظین وی غله را به سنبله و کاه را به کاهکشان سپرده و در بنای وی احوال مختلف است.
بروایتی هری نام دختر ضحاک تازی او را بنا نهاد بقولی از بناهای جهان پهلوان نریمان
است و شاعری در تفصیل بانیان هرات گفته (رباعی)

لهراسب نهاده هری را بنیاد گشتاسب ز نو بنای دیگر بنیاد

۱. سورة عنکبوت، آیه ۴۱

بهمن بنوی عمارتی دیگر کرد اسکندر رومیش همی داد به باد و بعقیده قومی اصل بنای وی از اسکندر رومی است و بروایتی از بنای خسرو الیاس علیهم السلام است ولیکن اصح روایات این است که قبل از ظهور اسکندر بنائی داشت چون اسکندر بدان سرزمین قدم گذاشت با حکما و صاحبان نیرنجات و طلسمات مشورت کرده که می‌خواهم در ساعتی سعدبنائی در وی نهم که به تحت تصرف بیگانگان جبراً در نیاید و کمند هیچیک از سلاطین قهراً بر کنگره وی بند نشود. حکماء دانشور بهمدستی معماران اقلیدس هنر، در زمانی که لایق دانستند آن قلعه را بنا گذاشتند. چنانکه از تتبع کتب اخبار نیز مستفاد می‌گردد که احدی از سلاطین آن بلد را به قهر و غلبه به تحت تصرف نیاورد و هیچیک از خسروان به ضرب تیرپران و شمشیر برآن، او را ضمیمه ممالک نکرد و هنگامی که چنگیزخان بقتل و غارت ایران قدم گذاشت تولی‌خان را به تصرف خراسان مأمور داشت و تولی‌خان در هر شهری نهر خون روان ساخت و تمام بلاد ایران را ویران، چون روی به محاصره هرات نهاد نخستین ایلچی زبور^۱ نام به نزد اهالی و بزرگان هرات ملک شمس‌الدین محمد جرجانی که از قبل سلطان جلال‌الدین مینکبرنی^۲ ابن سلطان محمد خوارزمشاه حکمران آن بلد بود فرستاد که اگر خواهید که از سخط جهان سوز و قهر زهر آسای ما سالم باشید و مصون مانید، بدون تأمل قدم اطاعت پیش گذارید و ملک شمس‌الدین ایلچیان را بقتل مقتول ساخت و به استعمال آلات حرب پرداخت و در هفت روز محاصره هزار و هفتصد مرد جنگجوی شیر دل از لشکر تولی‌خان به تیران واصل شدند و در روز هشتم ملک شمس‌الدین در بین جنگ به خدنگ تیز آهنگ یکی از مغول گردن بر غل مرگ نهاد و با وصف این که خانه بی کدخدا ماند و کشتی بی ناخدا، تولی‌خان چون دید که به غلبه و زور تصرف آن بلد نهایت مشکل است و در یورش پای حیات عساکر وی در گل به پای خندق برآمده، با اهل شهر سوگندهای غلیظ برای مصالحه یاد کرده تا اینکه ابواب مسالمت گشاد و ملک ابوبکر مراغنی را با یکی از مهربان درگاه منکنای نام به حکومت آن بلد نهاد، خود مراجعت کرد. و در ثانی اهالی هرات نقض عهد نموده مأمورین تولی‌خان را بقتل آوردند و ملک مبارزالدین سبزواری را بزرگ خویش کردند و چنگیزخان پس از استماع این خبر ایلچدای نوئین را با هشتاد هزار مرد جرار به

۱. متن: ایبور، با توجه متن روضة الصفا و حبیب‌السیر اصلاح شد

۲. متن: منکرانی؛ ولی در حاشیه مینک برنی

شهر هرات مامور ساخت و او نیز آن بلد را محاصره و مدت شش ماه و هفده روز بکوشش پرداخت، بالاخره به طریق مصالحه پیش آمده شهر را گرفتند و با صرصر مرگ خس و خار وجود ایشانرا از سرزمین حیات رفته.

هلاکوخان نیز به طریق مصالحه در آن دیار لوای اقتدار افراخت و امیر تیمور صاحبقران هم به طرز خوش آن بلد را تصرف ساخت و در عهد شاه عباس ماضی که عبیدالله خان ازبک به تسخیر بلاد خراسان یکران کشید و اکثر آن بلاد را به اندک محاصره متصرف گردید، در محاصره شهر هرات مدتی مدید تیر آرزویش به سنگ آمد و پای شجاعت لنگ و بالاخره امرای خراسان خصوص ملامیر باخیزی روی به اطاعت وی نهاد، دو برج را بدست ازبکیه داد. با وجود این عبیدالله خان باز بر آن بلد تسلط نیافت تا اینکه علی قلی خان شاملو حکمران آن دیار بدرگاه اطاعت شتافت و نادرشاه افشار دو بار با لشکر بسیار روی به محاصره هرات گذاشت و هر دفعه بدون مصالحه رأیت اقتدار نیفراشت و از این قبیل حکایت در کتب مبسوطه تواریخ بسیار است.

و شهر هرات از اقلیم چهارم است و طولش از جزایر خالادات «صدک»^۱ و عرضش از خط استوا «لدک»^۲ و دور بارویش نه هزار گام، وهری رود در غایت گوارندگی از برابرش روان است و اکثر اطراف شهر باغ و بستان و در فصل تابستان پیوسته باد شمال می وزد و اگر نسیمش را نسیم نعیم گویم می سزد و گفته اند لو جمع تراب الاصفهان و شمال الهرة و ماء الخوارزم فی بقعة لم یمت الناس فیها ابداً و در وصف هرات گفته اند (رباعی)

گر کسی پرسد تو را از شهرها خوشتر کدام گرجوابش راست خواهی گفت او را گوهری
این جهان راهمچو دریادان، خراسان را صدق در میان آن صدق، شهر هری چون گوهری
و آن دیار در حین حکومت ملوک غور به نوعی آبادان شد که به روایت
مجدالدین محمدالحسینی صاحب کتاب زینت المجالس چهارصد و چهل هزار خانه و
دوازده هزار دکان و شش هزار حمام و کاروانسرا در وی دایر شد و در زمان چنگیزخان از
ستیز آن قوم بی ایمان ویران، دیگر باره در عهد شاهرخ میرزا آبادی وی بیشتر از پیشتر
گردید و در دولت سلطان حسین میرزای بایقرا به کمال آبادی رسید و در زمان شاه عباس

۱. متن: «صدک»

۲. متن: «کدل»

ماضی عبیدالله خان از یک آن بلد را به تحت تصرف درآورد و بسیاری را ویران کرد و دیگر باره بدست اولیای دولت صفویه درآمد و در اواخر سلطنت شاه سلطان حسین صفوی افغانه بر آن ملک کوس ایالت نواختند و تا عهد نادرشاه افشار سنجوق سلطنت افراختند.

پس از انقضای دولت افشار به تقدیر پروردگار احمدشاه درآنی ایشیک آقاسی باشی نادرشاه در آن حدود حدیث حکمرانی در میانه نهاد و بعد از وفات وی تیمور شاه درآنی افسر ریاست بسرنهاد و بعد از آنکه دست فلک، آهن وجود او را در آذر گذاشت، شاه زمان ولدش حکمران کابل و قندهار شد و شاه محمود پسر دیگرش شهریار هرات و فراه و اسفزار و در سنه یک هزار و دویست و دوازده مابین برادران میثاق به شقاق مبدل شد و تفاف به نفاق و شاه زمان بر وی استیلا یافته شاه محمود با برادرش شاهزاده فیروز میرزا و پسرش شاهزاده کامران میرزا به درگاه حضرت اعلی فتح علی شاه شتافته قریب به یک سال در ایران بسر برده، پس از آن بجانب افغانستان مراحل شمرده با شاه زمان و قیصر میرزا رأیت حرب افراخت دیگر بار مخدول و منکوب سمند قرار بدرگاه حضرت اعلی تاخت، در کرت ثانی به امداد حضرت خاقانی ملک موروثی را بدست آورده، رفته رفته بر اورنگ سلطنت تمام افغانستان نشست و حق نعمت ولی نعمت را فراموش کرده بارها با والیان خراسان کمر محاربه بر میان بست و در هر بار شیشه اقتدارش شکست.

و در سنه یک هزار و دویست و سی و سه که فتحی خان افغان سلاح نزاع شجاع السلطنه بر قامت خود راست کرده از آن هنگامه شکست فاحش خورده، حسبالحکم شاه محمود از حلیه بصر عاری گردید و به منطق ذلک جزینا هم بما کفروا^۱ گوشه نشین کنج ذلت و خواری و بیست نفر از برادران وی کهنل خان و شیردل خان و غیره بر شاه محمود شوریده بغیر از شهر هرات سایر ممالک از تصرف وی بدر رفت. و در سنه یک هزار و دویست و چهل و یک پسر وی شاهزاده کامران میرزا با او طبل سرکشی فرو کوفت و ارغوان میرزا ولد بشجاع السلطنه را در هرات آورده به همدستی وی بر مسند سلطنت جلوس کرده و شاه محمود از این اندوه بدرود عالم فانی نمود.

شاهزاده کامران میرزا به شهر هرات ابواب سلطنت گشود و امور وزارت را به کف کفایت یارمحمدخان افغان الاکوزه داد و خود روی به لهو و لعب و عیش و طرب نهاد؛

۱. سورة سبا، آیه ۱۷

تمام عمر جز سکر بنگ و شراب و فکر چنگ و رباب اندیشه نداشت و اصلاً امور سلطنتش پیشه نه. نقد شاهی در دست او چون گوهری در کف نابینائی بود و عروس ملک در آغوش وی چون بکری در صحبت عینیی و در حقیقت در این اوان شاهزاده کامران میرزا در وا گذاشتن هرات به هیچ وجه عذری نداشت و اگر خود مختار امور بودی شهر را وا می گذاشت؛ ولیکن یار محمدخان چون می دانست که پس از تصرف هرات البته نظر کیمیا اثر شاهنشاهی خاتم سلیمان را به تصرف دیو بد گهر و گهر ملک را به دست پيله‌ور نخواهد داد و افسر ایالت بر فرق یکی از وارثان ملک هرات خواهد نهاد هر روز نقشی ریختی و هر ساعت حیلتی تازه برانگیختی. گاهی در زبان عوام شهرت داده که نظر به اغتشاش ایران اردوی خسرو فلک رفعت را فردا بنای حرکت است و گه گاه گفته که از عدم آرزوقه در کمال عسرت در ورطه بلا و غوطه فنا شناور و عنقریب وادی صلح را پی سپر. و چون کارش از ضرب توپ و تفنگ به تنگ آمد در مقام جنگ درنگ نموده به ظاهر ابواب صلح گشوده و هرروز خلقی کثیر از شیعهٔ اثنا عشری را از شهر بیرون کرده اموال و آرزوقه ایشان را به اهل سنهٔ مفوض می داشت و بدین طریق قلعه هرات را نگهداشت و سخن سنج گرانمایه و انوری روش عنصری پایه جناب وزارت مآب میرزا محمد تقی علی آبادی صاحب تخلص در باب محاصره هرات قصیدهٔ غرائی به سلک نظم انتظام داده و تحریر بعضی از آنها در این مقام مناسبتی تمام دارد و هو هذا:

ای شمع شبستان من ای سرو گلستان	برخیز که شد آذر و آمد مه نیشان
روز طرب و مستی و عیش است به گلشن	هنگام نشاط آمد و هنگامهٔ مستان
مستانه ز کاشانه به باغ اندر بخرام	با سرو بجم بر لب جو برزده دامن
بلبل قدری گوید و خاموش نشیند	چون طفل نوآموز که آید به دبستان
برگیر نصیب از گل و ریحان که به گیتی	پیش از دوسه مه نیست نصیب گل و ریحان
از سبزه بساط است همه عرصهٔ گلشن	بنشین به نشاط اندر و بسرای بدستان
یک سال فزون است محمد شه غازی	کاورد ز ری رأی عزیمت به خراسان
در دهر نه ملکی که نه او راست مسخر	بر تخت نه شاهی که نه او راست به فرمان
دیگر به کدامین کشور آن همه لشکر	کس را نبود آگهی از رأی جهانبان
بازش ز پی صید کجا دارد پرواز	اسبش به گه رزم کجا سازد جولان
آن رأیت منصور کجا بندد پرچم	آن لعبت مستور کجا گردد عریان

فوجش به کجا موج زند در شط جیحون
 آوازه کوشش به کجا بردر کشمیر
 پرداخت به یکباره همه لشکر خوارزم
 گفتند هری شهرست زائیده عشرت
 مردانشان گفتندی رامشگر و قوال
 ایدون همه قوال شده یک سره قتال
 نشنیده به دهر اندر کس شهری چونین
 یأجوج بکرد اندرشان سد سکندر
 از تیغ دراننده همه سینه گردون
 فرمانده افغان شده در قلعه حصاری
 لشکر کش انسان که به ایران در گودرز
 از رزم ملک روی نهان کرده به باره
 با رأی زن پیر ملک موسی و هارون
 این نیل شکاف از در تائید الهی
 چون دایره بر نقطه همی پیچد لشکر
 شد باره آن قلعه یکی سور جهنم
 آن پیر دژ آهنگ در آن مسکن ویران
 الفوٹ از آن اژدر پرنده آذر
 پران شده بینی همی اندر صف دشمن
 گفتی که به جسم اندرشان در روز آذر
 بادی نوزید یشان جز جنبش پرچم
 در گرد سپاه ار بنمودی رخ خورشید
 بر مرده خود شاد یشان بودی چون سگ
 آن شعبده ساز افغان از حیل و نیرنگ
 طافح به شبستان دراز باده و افیون
 چونین سفری سخت ز شاهان نشنیدم
 آذ لشکر آراسته در موکب خسرو

خیلش به کجا پره کشد در خط ختلان
 اندازه رزمش به کجا در حد ملتان
 در زیر سم باره همه کشور افغان
 نی نی مشنو بحری است آبستن طوفان
 افیونی و میخوار و تن انبار و تن آسان
 رامشگر ایوانشان چالشگر میدان
 نادیده به شهرند اند کس قومی چونان
 دیوان و بدور اندرشان بند سلیمان
 از تیر براننده همه دیده کیوان
 بگزید بر آن قلعه یکی مرد نگهبان
 حیلت گر چونان که به توران در پیران
 از رزم ملک باید رخ کردن پنهان
 آن مدبر و آن پیر چه فرعون چه هامان
 این غرقه حیرت شده در لجه خذلان
 بنشانند بدور اندرشان خسرو دوران
 خندق به برون سور یکی حفره نیران
 از توپ دژ آشوب نه سر دید و نه سامان
 از آذر نشنید کسی اژدر پیران
 چون تیر شهابی که بتازد سوی شیطان
 گفتی که به چشم اندرشان در شب پیکان
 صبحی ندید یشان جز شعله سوزان
 چون دود شدند به فلک از طمع نان
 تا جیفه بخوردندی و شکستندی ستخوان
 گاه از در طاعت بدو گاه از در طغیان
 بیهوده همی بانگ زدی چون سگ کهدان
 شهنامه بسی خواندم و افسانه فراوان
 با ساز سلیح آمده ز ایران سوی توران

در دشت همی خار درودند به چنگال
مپسند که در ورطه درافتند و به حیرت
امسال به ملک و حشمش راندی لشکر
جنگی به شب و روز درنگی به مه و سال
فرسوده شود تیغ و سنان گرچه ز پولاد
از امر جهان بخش شه و آن پدر وجد
او را چه محل تا به ملک ید بسگالد
روبه بدرون دخمه خویش از در تشویش
سر تا بسر ملک ملک راست مسخر
بهر تقدیر این رشته گسیخته سخن را به گره عبارت بستن بهتر و طایر پریده کلام را
در آشیانه فصاحت نشانیدن خوشتر سلسله پریشان روایت را به ذکر وقایع دولت ابد مدت
انتظام باید و جراحات سخن را بدین مرهم التیام (شعر)

باز گوی باز عنقا گیر شاه
ای سپاه اشکن به خود نی با سپاه
پایه بلند سایه ایوان دنیا و دین و سایه بلند پایه حضرت جهان آفرین مهر کرم، هلال
علم، مالک رقاب امم، فخر ملوک العرب و العجم شاهنشاه جهان پناه که مظهر رحمت ربانی
است نخستین عزیمت قضا ضمیمت و همت والا نهمت به تسخیر هرات و قلع و قمع
دشمنان بدنهاد گماشت. آسایش مملکت و رعایت رعیت منظور نظر کیمیا اثر داشت نه
قتل عباد الله و سفک دماء. چون کار محاصره هرات بدین جا انجامید و پیوسته
یار محمدخان را باره نافرمانی سبک عنان گردید و همی در پی جنگ و جدال بودند و از
کلمات مکنیل صاحب ایلچی انگلیس نیز خسرو خدم برجیس متغیر الحال گشته کمر کینه
افاغه بر میان بسته بریکران تیز تک نشسته (شعر)

برقی گرفته در کف و ابری به پیش رو
ماهی نهاده بر سر و چرخ می به زیران
از طرف مصلی کاللیث الجسور و التمساح الحصول با اسب دولت مانند بخت
دولت به بالای تل بنکی که نزدیک شهر است و محل خوف و خطر برآمد پیوسته گلوله
توپ و تفنگ و شمشال مانند سلسله بهم بسته و چون قطره باران پی در پی می بارید و از
کرم الهی به وجود شاهنشاهی چشم زخمی نرسید، آری (نظم)

اگر تیغ عالم بجنبد ز جای
نبرد رگی تا نخواهد خدای

شهریار جهان پناه بعد از دستورالعمل به طریق هندسه برای نهادن توپ قلعه کوب و قاعده بردن یورش سپاه قیامت آشوب از آنجا مراجعت فرمود و امیر توپخانه به تخریب شهر همت گماشت و در ده روز در بروج و باره آبادی باقی نگذاشت و شب دهم نواب مستطاب شاهزاده اعظم محمد رضا میرزا به سنگر اسکندر خان سردار مأمور گردید و سیف الدوله نواب سلطان محمد میرزا به سنگر ولی خان تنکابنی و مؤلف این اوراق به سنگر محمد خان سردار و افواج عراق و نواب حمزه میرزا به سنگر حسام الملک کلب علی خان افشار تعیین شده که سرباز را به یورش ترغیب و سنگ جنگ به آبیگنه ناموس افغانه زده، و سپاه ظفر پناه دو ساعت قبل از طلوع فجر به یورش مأمور شدند و هر یک در کمال شوق تهیه خویش را مهیا کردند و مکنیل صاحب ایلچی انگلیس از این اخبار خاطر مجموعش پریشان شد و چون مار گزیده به خود پیچان و در همان شب روی به کریاس گردون مناص نهاد، از روی مکر و تزویر جبهه بندگی بر خاک عجز و نیاز دارای گردون سریر سود و استدعا نمود که نظر به اتحاد سابق دولتین فحیمتین یورش فردا را موقوف فرمائید و مدت سه روز سپاه را از جنگ و ستیز منع نمائید تا اینکه من به درون شهر رفته شاهزاده کامران میرزا را با یار محمد خان افغان بدرگاه نصرت پناه آورم و شهر هرات را به تصرف عساکر ظفر مآثر دهم هر چند منطوق یقولون بالستتھم ما لیس فی قلوبھم و مضمون بیت (شعر)

دلت با زبان هیچ همایه نیست روان تو را از خرد مایه نیست
بر تقریر آن غدار مکار تفسیر می شد ولیکن برای خواهش سفیر دولت و اتمام حجت
افغانه بدسیرت رقم قدرشیم به سنگرها صادر آمد که یورش فردا را موقوف دارید و مدت
سه روز بدون جنگ و ستیز عمر را به آسایش مصروف (مصرع)
تا ببینیم که از پرده چه آید بیرون

و دست خط مبارک به نواب محمد رضا میرزا شرف صدور یافت که مکنیل صاحب را با چهار سوار و مهدی خان قراپااغ از در دروازه خشک بدرون شهر روانه سازد و مکنیل صاحب به اتفاق مهدی خان قراپااغ از دروازه خشک به شهر قدم نهاد و آن بدنهاد افغانه را به تعمیر برج و باره ترغیب کرد و یار محمد خان را اطمینان داده که دو ماه دیگر درنگ نمائید که کشتی های جنگی ما در روی دریای عمان نمودار شود و روزا ایران تیره و تار.

بعد از تعمیر حصار و اطمینان آن قوم بد کردار مبلغ ده هزار تومان به یار محمدخان داده به اردوی قدم نهاده و مهدی خان قراپا باغ کیفیت را به تفصیل معروض داشت و حضرت شهریار از خدعه و مکر آن غدار متغیر الحال گشته او را از اردو بیرون کرد و او نیز روی به لندن آورد و شاهنشاه جهان پناه چنین حکم فرمود که مهندسان کاردان دو قلعه بزرگ موسوم به باسلیان از طرفین برج خواجه عبدالمصر یکی به طرف دروازه قندهار و دیگری به سمت دروازه خشک بنا کنند تا به شهر سرکوب شود و به ضرب توپ دشمنان مخدول و منکوب. و نواب مستطاب امیرزاده حمزه میرزا بسرکاری وی مأمور شد.

و جناب فضیلت مآب حاجی میرزا آقاسی سلمه الله تعالی عن الآفات به حضور اقدس عرضه داشت که اگر ماذون دارید توپی بزرگ برای خرابی شهر ریخته شود تا خاک قلعه با خون افاغنه آمیخته. حسب فرمان خسرو زمان بریختن توپی بزرگ که گلوله خور وی هفتاد و دو پند [پوند] و هر پندی نود و شش مثقال است و آن توپ در بزرگی بحد کمال مأمور شدند. مهندسان دولت رابع فرنگستان که عبارت از روس و انگلیس و فرانسه و نمسه [اطریش] باشد از استماع این سخن علی رئیس الاشهاد لب به خنده گشادند که ریختن توپی چنین در هنگام آسایش و استعداد مقدور نیست و در این شر و شور حاشا و کلا بازوی عمل بی زور. و جناب حاجی سلمه الله تعالی از حضرت الهی و هور بلند شاهنشاهی استعانت جسته بدون توپ ریز و استعداد تمام در چند ایام چهار توپ هفتاد و دو پند که نظیر ایشان یک عدد در دارالخلافه طهران است مشهور به توپ مروارید از کوره درآورده، تمام فرنگیان از این تردستی متعجب گشته بر حسن تدبیر جناب حاجی آفرین گفتند. به فرمان حضرت شاهنشاهی دو عدد وی به روی باسلیان و دو عدد دیگر به بالای تل بنکی نهادند و هنگامی که گلوله از دهان وی گشادند در میانه اردو به منطوق اذا زلزلت الارض زلزالها زمین چنان در جنبش آمد که بیم آن داشت که تمام اهل اردو از قرع آن به آتش هلاک محترق گردند در میانه شهر خانه ها خراب کرد و مرغ روح جمعی را بر دم آتش مرگ کباب (فرد)

زمین لاله گون شد هوا نیلگون بر آمد همی موج دریای خون و در این زمان محب علی خان ماکوئی سرتیپ با یک فوج خوئی وارد اردو شده او نیز به سنگر نبی خان قره گوزلو مأمور گردید و شیرمحمدخان سردار هزاره ای نقض عهد نموده با هزار سوار جرار به سر اسب های توپخانه و اهل اردو که در چمن به چرا مشغول بودند

تاخته و قبل از اطلاع سلیمان خان افشار سر کرده هزار سوار جلادت شعار که حافظ آنها بود قریب به ششصد رأس اسب غارت کرده علی سبیل التعجیل مراجعت نمود و از تعاقب آنها سلیمان خان روانه شد و از اردو نیز سواره کردستانی مأمور، قریب به پنجاه رأس اسب را پس گرفته باقی را به یغما بردند. و در خلال آن احوال خبر رسانیدند که از جمیع ممالک محروسه ایران مالیات و سیورسات و قورخانه و بارخانه به اتفاق محمد علی خان ما کوئی سرتیپ و فوج دویم تبریز به سرداری مؤیدالدوله نواب مستطاب طهماسب میرزا به تربت شیخ جام رسیدند بعضی از نفاق اندیشهای شکیان این خبر را به افغانه رسانیده ششصد سوار جرار بقتل و غارت مأمور گردید بنابراین گودرز دهر و رستم عصر امیر توپخانه مبار که حبیب الله خان شاهسون که (شعر)

سر دشمن به زیر پالهننگ آرد چنان آسان که چابک دست خیاطی کشاند رشته درسوزن و شیر بیشه شجاعت محمد تقی خان سرتیپ ابن علی خان بیات و مهدی خان قراپا پاغ و جهانگیر خان سر کرده سواره نظام ابن قاسم خان قوللر آقاسی باشی و پانصد سوار جرار نیزه گذار که به تیر چشم تیر می دوختند و به سنان آتش فشان خرمن ماه می سوختند (عریه)

بمدون من اید عواص عواصم تصول با سیاف قواص قواصب
با دو عراده توپ آتشبار به دفع و رفع آن فرقه نابکار روانه شدند (نظم)

ز فولاد پوشان لکشر شکن تن کوه لرزید بر خوبشین
و امیر توپخانه در حدود شکیان با سپاه افغان دچار آمده حلقه شجاعت بر در ستیز زده از بانک کوس و تبیره دیده کیوان خیره شد و از دود توپ و تفنگ روی سپهر تیره (فرد)

عدو کشت چندان در آن کارزار که از خون زمین گشت چون لاله زار
و سپاه ظفر پناه در اندک دمی لشکر افغان را مخدول و منکوب ساختند و منطق و اقتلوهوم حیث وجد تموهوم به کوس بشارت نواختند و قریب دو فرسنگ آنها را تعاقب کرده دویست و پنجاه سر بریدند و صد و پنجاه نفر زنده به قید ذلت کشیدند و از آنجا به مؤیدالدوله پیوسته با فتح و ظفر وارد اردو گردیدند و شاهنشاه جهان به محض ورود ایشان در دم سراپرده سلطنت بر اورنگ نصرت نشسته آن فرقه بدنهاد را مقرنین فی الاصفاذ به نظر اقدس در آوردند و شیر محمد خان سردار افغان والی سابق قوریان استدعا نمود که دو نفر ایشان از بزرگان افغانند اگر رأی قضا اقتضای شهریاری قرار گیرد هر یک مبلغ پنج

هزار تومان بر سبیل پیشکش ایثار نمایند تا جلاد غضب قهرمان ایران از خون ایشان بگذرد و آن حضرت لب مبارک به جواب نگشود و حکم بقتل تمام ایشان نمود و یکی از آن حرامزادگان به خدعه خود را از بند خلاص کرده با خنجر زهر آبدار به سمت اورنگ شاهنشاهی دوان آمد. چاکران در گاه بر وی حمله ور گشته یکی از دربانان را نیز به ضرب خنجر مجروح ساخت که تمام بار یافتگان حضور شمشیرها بر فرق وی آخته مؤلف نیز ضربت شمشیری بر فرق وی زد و به حکم شهریار آن حرامزاده را به تیغ آبدار بند از بند جدا کردند، کالبدش را به آتش سوزانیده خاکش را بر باد داد [اند] و آنانکه در میدان جانبازی ترک سر کرده بودند و قدم شجاعت در معرکه جلادت فشرده هر یک مافوق تصور به مراجع خسروی کامیاب شدند و اختیار تمام ایلات شاهسون علاوه مناصب توپخانه به امیر مرحمت شد و محمدعلی خان ماکوئی سرتیپ نیز با فوج دویم تبریز به سنگر نبی خان قره گوزلو معین آمد و سفیر کردستان به عرض سده سده مرتبه رسانید که حسب فرمان سلطان محمودخان قیصر روم به لشکر آن مرز و بوم چون میدان را بی هم آورد دیدند به مضمون اینکه (بیت)

چه بیشه تهی گردد از نره شیر شغال اندر آید به بیشه دلیر
به جانب محمره لشکر کشیدند و آن بلد را قاعاً صفصفاً کرده والی دارالسلام بغداد نیز از جاده اطاعت انحراف نموده روی به مصاف بابان و کردستان آورده و آزرمدخت زمانه در رزم آزمای مردانه (عریه)

ولو كان النساء لمثل هذى تفضلت النساء على الرجال
والیه بنت خاقان مغفور حضرت اعلی که به حکمرانی کردستان اشتغال داشت با وی رأیت ستیز افراشت و او را تا دم دروازه بغداد تعاقب کرده سر و زنده بسیار بدست آورده و در این زمان شاهنشاه جهان پناه را به خاطر مبارک خطور کرد و با چاکران در بار خلافت مدار مذکور ساخت که آیا از شما کی به میل طبیعت می تواند ترک سر گفته و دست از جان شسته برای تجربه کمر یورش به میان بسته تا معلوم شود که به غلبه و زور عبور از خندق و خاکریز مقدور است یا اینکه دیده یورش از حيله تصرف بی نور. در میان تمام سرداران کسی را یارای آن نه که متصدی چنین امری خطیر شود؟ همه سر به جیب گمنامی فرو برده متعرض جواب نشدند به جز سرخوش خان افشار سرهنگ فوج قزوین که سرخوش از باده خوشگوار شجاعت بود سر خویش را در طبق اطاعت نهاده مردانه قامت به قبول این مطلب

راست کرد و حکم شهریاری صادر آمد که اسکندر خان سرهنگ فوج خمسه و مصطفی قلی خان سرتیپ سمنانی و دامغانی نیز با او موافقت نموده ابواب یورش گشوده شود و سرخوش خان افشار به مفاد المینة ولا الدینة بی محابا قدم جلادت در میدان معرکه نهاده به ضرب پیکان جگردوز مرد را با باره به یکدیگر دوخته و به آتش توپ جهان آشوب خرمن عمر افغانه را سوخته از طرف برج خاکستر به خاکریز قلعه متوجه شد (مصرع)

از غریو کوس حربی گوش گردون گشت کر

و مصطفی قلی خان سرتیپ سمنانی و دامغانی تفاهت نموده از خوف غول های افغانه با ابواب جمعی از بیغوله سنگر بیرون نیامد و سرخوش خان به اتفاق اسکندر خان از خندق و خاکریز گذشته سه شیر حاجی قلعه را تصرف نموده سی نفر از افغانه را گرفته سر بریده با چهل شمشال و پنجاه عدد تفنگ به اردو ارسال داشت و در میان شیر حاجی نشسته عریضه به حضرت اقدس نگاشته که اگر حکم شاهنشاهی نفاد پذیرد شاهین صفت به نشیمن بروج طیران کنیم و تا مرغ روح در قفس بدن است در ربودن دانه عمر دشمنان پرافشان، خسرو جهانگیر فرمان قدر بنیان بدست خط مبارک صادر نمود که (مصرع)

آفرین بر قوت بازوی تو

اینک به سنگر مراجعت نما تا با تمام سپاه روی به یورش نهاده دادمردی و مردانگی داده شود. سرخوش خان با فتح و نصرت مراجعت کرد. در میان خندق اسکندر خان سرهنگ فوج هدف گلوله گشت با هزاران زحمت جانی به سلامت بدر برد پس از دو روز از آن الم، علم به صحرای عدم زد و منصب سرهنگی فوج خمسه به برادر وی توکل خان مرحمت گردید و سرخوش خان افشار به انواع مراحم شهریار فلک مدار فرق به فرقدان و کلاه به کهکشان رسانید و حکم محکم با میرغضب صادر آمد که مصطفی قلی خان را بنا بر اهمال در جنگ به یاسا رسانند و او واسطه ها برانگیخت و متعهد گردید که در کرت ثانی یورش چندان کشش و کوشش نمایم یا سر در این راه گذاشته و یا قدم به برج نصرت گذارم، بنابراین قلم عفو بر خط جرائمش کشیده شد. و چون بر خسرو قضا دستور معلوم آمد که عبور از خندق و خاک زیر آسان است منشور داد که لشکر به مایحتاج یورش پردازند، از آن جمله نردبانهای دوازده پله ضرور بود که به همدستی وی عروج بر زبر بروج مقدور می شد. چون سپاه ظفر پناه از مسافت شیر حاجی تا برج شهر استحضار

نداشتند بعضی از گرگان افغانه که به ظاهر در صورت بره بودند و آن بدکیشان از خدعه و تزویر در نظرها مرد سره نردبان را شش پله قرار دادند نخستین شکست در کار آوردند (شعر)

از دشمن و دوست رو به پرهیز چون هیزم خشک از آتش تیز
کارش به جلد چو بر نیاید خوش خوش در حیل به برگشاید
و شاهنشاه جهان پناه تمام دلیران ترک و صفدران سترک را که فرّ بزرگی از ظل
رماح جویند و بهشت از سایه شمشیر طلبند احضار حضور موفورالسرور نموده به لفظ
گهربار فرمودند (فرد)

مردن کس به نیک فرجامی بهتر از زبندگی به بدنامی
اگر بالتمام در راه دین و دولت ثبات قدم دارید به عزم یورش فردا دست از جان
شسته فکر آسایش در نعیم نمائید زیرا که جهاد با اهل کفر و ظلام است و در ثواب
شهادت از کلام حضرت خیرالانام کما قال النبی (ص) من ساک الله الشهاده بلغه منازل
الشهدا و ان مات علی فراشه سران سپاه رضا به قضا داده و دل به مرگ نهاده متفق القول
گفتند (نظم)

چو خورشید فردا درخشان شود ز خون، سنگ لعل بدخشان شود
همه تن به تیغ و به پیکان دهیم به نام به ناموس تا جان دهیم
چه انجام از دهر بر کند کیست نگو نام مردن به از زند گیسست
و پرسکی صاحب پسر پادشاه له [لهستان] که مدت زمانی به چاکری این دولت ابد

مدت اشتغال داشت به استدعای خود به سنگر صمصام خان برای یورش مأمور شد و نواب
حمزه میرزا نیز به سنگر اسکندر خان معین شد و دلیران لشکر هر یک به سنگر خویش
مراجعت کرده به فکر یورش فردا افتادند و چون به صمصام خان ارس معلوم شده بود که
نظر به خواهش امپراطور بعد از معاودت به دارالخلافه افواج ارس به وی تسلیم شود به هیچ
وجه به حفر سنگر نپرداخته و سخن دروغی که مانند صبح کاذب از راستی فروغی نداشت
در زبان مردم انداخته که سنگر بهادران به میان خندق رسیده از آن جا نقبی تا میان بازار
هرات زده، چون از آن طایفه کذب سخن کمتر استماع شده بود ولی خان تنکابنی سرتیپ
این سخن را باور نموده با او طرح دوستی در میانه انداخت و اسباب یورش را از سنگر او
آماده ساخت. اهل قلعه نیز از ستیز و یورش آگاه شده اسباب جنگ را آماده و مهیا

ساختند و به استحکام بروج و سایر اسباب نگهداشتن قلعه پرداختند. تمام رعایا و اهل سوق و زنان هرات هر یک با توپ و تفنگ و شمشیر و خدنگ بعضی از زنها طشت های آتش و سنگ های خرسنگ بر زبر بروج برآمده آماده جنگ شدند. روز دیگر که خورشید عالم افروز به عزم تسخیر این قلعه فیروز تیغ عالمگیر از میان برآورد (شعر)

چو خورشید بر زد سر از پشت کاو ز هامون برآمد خروش چکاو
تبیـره برآمد ز برده سرای همه ناله بوق باکرة نای
یعنی روز شنبه هشتم ماه جمادی الاول اواسط تابستان که مرغ در هوا و ماهی در دریا بریان می شد (شعر)

ز بس کافتاب از هوا یافت تاب دل سنگ می سوخت بر آفتاب
هنگام طلوع فجر تا پنج ساعت از دهان توپ و خمپاره چهل هزار گلوله به قلعه زدند شور محشر آشکار و بر اهل آن دیار منطوق و قودها الناس و الحجارة^۱ پدیدار گردید، گردان گردن فراز و سربازان سرباز بانگ ادرکنی یا علی بلند کرده از چهار سمت به یورش آورده به جانب بروج میل عروج نمودند. افغانه نیز از مردان و زنان مانند سلسله به یکدگیر اتفاق نموده قدم ثبات در معرکه کین فشرده بیشتر از ایشان از بروج به زیر آمده در میان خندق و خاک ریز بنیاد جنگ و ستیز نهادند. الحق از طرفین در میدان شجاعت دادمردی و مردانگی دادند هر چند دلاوران جلادت آئین به تیر و تفنگ و زوبین آن زمره بی دین سعادت شهادت می یافتند و جمعی دیگر از بهادران نصرت شعار به رغبت تمام به آن کار می شتافتند (شعر)

ز بس گشته بردشت آورد گاه پی را ندیدند بر خاک راه
همه ریگ برجسته گشته بود کسی را کجا روز برگشته بود
بیابان به کردار جیحون به خون یکی بی سرو دیگری سرنگون
از سحاب توپ و تفنگ باران گلوله چون صاعقه بارقه رخشان گشت و زمین از خون دلیران مانند لعل بدخشان شاهد یوم تاتی السماء بدخان مبین^۲ از پرده درآمد و منطوق یکا دالبـرق یخطف ابصار هم^۳ در دیده دل دشمنان جلوه گر (فرد)

۱. سورة تحریم، آیه ۶

۲. سورة دخان، آیه ۱۰

۳. سورة بقره، آیه ۲۰

برآمد ز آورد گه گیرودار نبیند بر آن گونه کس کارزار
چون خسرو گردن فزاز حکم نموده بود که هنگامی که از روی باسلیان توپچیان شاهباز
فشنگ جنگی را بجانب آسمان به پرواز دهند، آنگاه سربازان ابواب یورش باز نمایند و
هنگام انداختن فشنگ جنگی از روی باسلیان و حرکت افواج بحر مواج به یورش آن قلعه
محکم بنیان از طرف برج خاکستر صمصام خان ارس با فوج بهادران بنابر علت مذکور و
مصطفی قلی خان سرتیب با فوج دامغانی و سمنانی حسب جبن طبیعت و برگشتگی هور در
اول سنگر درنگ نموده روی به یورش جنگ نهاده‌اند، ولی خان لاید و ناچار با ابواب جمعی
خویش روی به قلعه نهاد و قریب به سه هزار گام در سنگر بی استحکام طی مسافت کرده در
هر قدمی به ضرب گلوله افاغنه صاحبدمی راه عدم می‌پیمود. ولی خان از یورش آن مکان
پشیمان بود ولی پشیمانی چه سود و سربازان از حرارت آفتاب و دود توپ و تفنگ و
مسافت راه با هزاران مشقت نیمه جانی به لب خندق رسانیده و مانند شیر غیور و پلنگ
جسور صف افاغنه را شکافته آنها را منهزم و ولیخان از خندق و خاک ریز گذشته به
شیر حاجی شتافته و علم اژدهاپیکر را بر روی شیر حاجی سیم افراشته صد نفر سرباز نگهبان
رأیت گذاشته و معاودت نمودند که باز امدادی به سربازان فرستاده، امور شیر حاجی را
استحکام دهد. بعد از عبور از خندق چون تقدیر برخلاف تدبیر بود گلوله‌ای از توپ افاغنه
بر پشت گردن ولی خان خورده سرش از کالبد بدن جدا شد و بعضی را عقیده اینکه آن
گلوله از توپ سنگر ولی خان بود که از کج مداری سپهر دوار بر فرق وی خورده علی
اختلاف الروایتین ولی خان مقتول گردید.

و در خلال آن احوال پرسکی صاحب نیز هدف گلوله افاغنه گشته از پا در افتاد، و
سرخوش خان سرهنگ حکم به سرباز نموده که نعش ولی خان را از آن گیرودار بدر آرند
که مبادا در زیر دست و پا مانند خاک پست شود و سربازان از خوف جان به پیش نرفته و
سرخوش خان سرهنگ که از باده شجاعت سرخوش بود و صاحب فرهنگ دهش، از میان
سنگر قامت راست کرد که ایشان را تأدیب کند ناگاه گلوله تفنگ در پهلوی راستش
خورده قامت خم کرده بدوش سربازان از سنگر جان زنده بدر آورده و افواج خمسه قزوین
و تنکابنی و خاصه از تلاطم امواج بلا راه مراجعت پیمودند.

و حسام الملک کلب علی خان افشار هنگام یورش با ابواب جمعی از طرف برج
فیل خانه مانند نیل روانه شد و از خندق و خاک ریز عبور کرده سه شیر حاجی را به تحت

تصرف در آورده، جمعی از عسکر و چند تن از سران لشکر وی تیر مرگ را هدف گشته سربازان از شراره آذر و شکست برج خاکستر در خود طاقت قرار نیافته به وادی فرار شتافته و امیر بهادر جنگ حاجی خان قراباغی چون حکمش به سربازان چندان جاری نبود یورش برده ولی کاری نساخت، به اندک گیرودار قبل از رسیدن به خندق طبل مراجعت نواخت.

و اسکندر خان سردار با ابواب جمعی از طرف دروازه خشک و برج شاه کرم، علم یورش افراشته دو فوج قراچه داغی از خندق و خاک ریز گذشته در شیر حاجی سیم قدم گذاشته و ایشان نظر به اشتداد گرمی آفتاب از جعفرقلی خان سرتیپ و شیرخان سرهنگ مشکی آب طالب شدند تا اینکه مانند دعای مستجاب بر بروج برآیند و شیرخان سرهنگ به طلب آب از شیر حاجی به زیر آمده ناگاه گلوله تفنگ آتش به خرمن عمرش زده از پا درافتاد و سربازان اندکی درنگ نموده از شیرخان سرهنگ خبری نیافتند، جملگی که از تشنگی بی تاب شده به وادی فرار شتافتند و در بین راه جعفرقلی خان سرتیپ قراچه داغی نیز زخمی برداشت، ولیکن به پای خویش قدم از معرکه مرگ بیرون گذاشت. و افاغنه بدسیر از بروج به زیر آمده و سرشیرخان سرهنگ فوج قراچه داغی را از بدن جدا کردند و سربازان از این واقعه اطلاع یافته نعش او را بیرون آوردند و از این شکست قراچه داغی سایر ابواب جمعی اسکندر خان سردار نیز که از طرفین آن برج رفته بودند مخدول و منکوب معاودت نمودند.

و نبی خان قره گوزلوی سرتیپ به اتفاق محب علی خان ماکوئی سرتیپ و محمد علی خان ماکوئی سرتیپ با سپاه قضا نهیب که از بیم صدمه شان نشیب فراز و فراز نشیب می شد، هنگام انداختن فشنگ از طرف برج خواجه عبدالمصر روی به جنگ نهادند و در میان خندق با افاغنه نافرجام دست به یقه دچار آمده دست محب علی خان زخم شمشیر برداشت. عساکر برافاغنه غالب شده ایشان روی به فرار آورده محب علی خان قوه رفتن در خود ندیده مراجعت کرد و ابواب جمعی وی نیز بی سرتیپ مانده هر یک به گوشه کمیت مراجعت کرد [ند].

و نبی خان قره گوزلوی سرتیپ که شیری شرزه و پلنگی گرز بود با افواج همدانی مانند غزال در جست و خیز و چون شاهباز چنگل ستیز تیز کرده از خندق و خاک ریز و سه شیر حاجی گذشته در زیر شیر حاجی سیم برآمده چون نردبان مانند آسمان در کار کوتاهی کرد، دو سلم را در کمال تردستی به ریسمانی محکم به یکدیگر بسته با دویست

نفر سرباز از شیرحاجی گذشته برج خواجه عبدالمصر را به تحت تصرف درآورد، کوس نصرت فرو کوفت تا دو ساعت به غروب آن برج به تصرف وی بود.

چون سایر سپاه به تفصیل مذکور از آن شر و شور مراجعت کردند افغانه به اتفاق روی به برج خواجه عبدالمصر نهاده نبی خان قره گوزلو را به آسیب گلوله تفنگ مصر حیات خراب شد سربازان از مشاهده این حال مانند صعوه که از چنگل غراب جانی بدر برده باشد، نعرش نبی خان را برداشته هنوزش رمقی باقی بود به جناح فرار در طیران آمدند و محمدخان سردار نیز با لشکر عراق از سمت دروازه قندهار یورش برد تا شیرحاجی سیم را تصرف ساخت چون جمعی از سربازان و دو تن از سران سپاه عراق بقتل آمدند لشکر طاقت نیاورده مراجعت کردند و هنگام غروب آفتاب، آفتاب حیات نبی خان قره گوزلو و سرخوش خان افشار به مغرب زوال مختفی گشت و موافق ثبتي که عالیجاه جلالت دستگاه میرزا آقاخان وزیر لشکر و حسن خان خوئی آجودان باشی به نظر اقدس رسانیدند، هشت صد نفر از این یورش مقتول و زخمدار شدند که صد نفر ایشان از دست صیاد اجل جان بدر برده بقیة السیف مرحله مرگ شمرده و یکی از افغانه صادق القول روایت نموده که در آن یورش هزار [او] چهار صد و پنجاه نفر از افغانه مقتول شدند و خسرو فریدون چاکر عساکر ظفر مآثر را که در شدت صابر بودند و در رفاهت شاکر به خوان مرحمت خوانده و به فرق هر یک طبق های جواهر فشانده هر کدام را به مرحمتی خاص نواخته، ایشان را از گردش زمانه دل قوی ساخته که گشاینده ابواب فتح و ظفر عنایت ایزدیت و نماینده راه سعادت و اقبال رحمت بیغایت سرمدی و آفتاب جهانتاب پس از تاریکی فتح نماید و چمن بعد از گریه ابر آزاری از خنده رخ شکفته آید (مصرع)

گنج با مار است و گل با خار و مستی با خمار

(بیت)

چنین است آئین چرخ قریب گهی برفراز و گهی بر نشیب
و جملگی به اتفاق آواز برآوردند که برای ما در راه دین و دولت مرگ شادیت و
خرابی آبادی (فرد)

غم و اندیشه بدان دایره هرگز نرود به حقیقت که تو چون نقطه میانش باشی
و اگر فرمان خسروی نفاذ پذیرد، در یورش هرات چندان کوشش نمائیم که یا با
عروس مراد هم آغوش شویم و یا باده مرگمان نوش. شاهنشاه جهان پناه که سپاه را بدین

گونه مایل جدال و راغب قتال دید مانند غنچه شاداب از شادی شکفت، به لفظ مبارک همی گفت شما برادران غیور دینی هستید اینک به سنگرها رفته استحكام امور را بیشتر از پیشتر سازید و کما فی السّابق به کینه آنها پردازید که پس از چند گاه مجدداً حکم به یورش نموده خود نیز با شما در این کار اقدام نمائیم و سربازان با دعای دولت ابد بنیان مراجعت کردند و آن حضرت نعش مقتولین را به اعزاز و احترام تمام روانه ارض اقدس رضوی علیه التّحیه والسلام ساخت که در آن زمین پاک به خاک سپارند و افواج همدانی حسب الوصیت نبی خان یک فوجش به محمودخان قره گوزلو و فوج دیگر به مهدی قلی خان قره گوزلو مرحمت شد و حبیب الله خان خلف الصدق ولی خان تنکابنی به سرتیپی فوج خمسه و فوج تنکابنی و کلارستاقی معین شد و سرهنگی فوج قراچه داغی به علی خان برادر شیرخان مفوض آمد و نظر به شجاعت و جلادت فوج قزوین که از خسرو فرزانه مورد تحسین آمدند و از زبان زمانه باعث آفرین (عریه)

جیوش کأنّ الحرب عاشقه لهم اذا زارهم فذّته بالخیل والرّجل
فرمان قدر بنیان به نواب مستطاب امیرزاده بهرام میرزا حکمران در السلطنه قزوین صادر آمد که فوج دیگر از قزوین به سلک افواج قاهره منسلک گردد و منصب سرتیپی افواج قزوین به حاجی عبدالرحیم خان ابن قهرمان خان افشار مرحمت شد و سرهنگی فوج قدیم به فضل علی خان ولد سرخوش خان و سرهنگی فوج جدید به حسن خان ولد حاجی محراب خان افشار مرحمت کردند و محب علی خان ما کوئی به منصب امیر خمیس ممتاز شد و به سرداری افواج شقاقی سرافراز و حاجی خان به علت بعضی از حرکات نالایق حضرت شهریار را بقتلش عزم جزم آمد، چون به روضه متبرکه حضرت علی بن موسی الرضا پناه جست از قتل رهایی یافت، در گوشه عزلت و خواری سر به جیب گمنامی کشید.

چون مصطفی قلی خان سرتیپ سمنانی و دامغانی در یورش و کشش و کوشش پای ثبات نیفشوده و به منطوق و یثبّت اقدامنا عمل نکرده نوای موالف را در پرده خدمت مخالف زده و فرمایشات شهریار را به سخره خری برداشت برخری به خلاف متعارف سوارش کردند با کلاه کاغذ و ریش پر ماست (مصرع)

گفتا ز که نالیم که از ماست که بر ماست

و بجهت عبرت نظاره گیان با دهل و نقاره بر گرد اردو بازارش گردانیدند و زبان

حالش به این مقال گویا بود (شعر)

شود آزار جهان بنگر و بازار جهان گر شما را نه بس این سود زیان ما را بس
آری مایه خلاف خلافت پناه را این سود در بازار نشاطین است و عامل این عمل
تبهکار و روسیاه دارین. پس از این سیاست فوج سمنانی و دامغانی که بدو مفوض بود به
سید حسن خان فیروز کوهی و رضاقلی خان سرتیپ ابن پیر قلی خان قاجار مرحمت شد،
چون به محض ورود موکب مسعود به حوالی هرات اهالی قصیحه کرخ که از توابع هرات
است از راه فطانت و فتوت و از خوف قتل و غارت خیال خیانت را از دل دور کرده، دیده
اخلاصشان پر نور پیوسته سر اطاعت و اخلاص بدرگاه بندگی گذاشته و بسیار مایحتاج
عسکر را از سیورسات و غیره بعهده خویش برداشته بدین سبب پایمال سم ستوران نشود
مورد التفات بی پایان گردیدند. در این زمان قراولان اردو عرضه داشتند که اهالی کرخ
رخ اطاعت بر گردانیده به اهل شهر هیمه و نمک رسانیده، از این رو محمدخان سردار
ایروانی با پنج هزار کس و پنج عراده توپ دوزخ نفس به کرخ تعیین شد که اگر
فی الحقیقه ایشان را نفس اماره از راه خدمت راهزن شده و آتش بلا را دامن زن، آن قلعه را
خراب و مردان آن بلوک را سالک سلوک فنا کن و زنان ایشان را مقید قید جفا به اردو
بیاور و محمدخان پس از حرکت اهالی آن بلد شمشیر به گردن و کلمه استغفار به دهن به
نزدیک محمدخان آمده مبلغی گزاف بر سبیل حق القدم نثار کرده و چون محمدخان ایشان
را بنده و فرمانبردار یافت به اردوی کیهان پوی شتافت و بعد از سه روز مریض گردید و
عنان عزیمت به عالم آخرت کشید و خدیو جمشید جام سکندر غلام در کمال افسوس و
دریغ نعش او را به اعزاز تمام روانه ارض اقدس نمود و منصب او را به محمدحسن خان
خلف الصدقش مرحمت فرمود.

گفتار در مجملی از احوال و عقاید طایفه انگلیس و نقض عهد آن فرقه ابلیس
تلبیس با خسرو خدم برجیس و آمدن کشتیهای جنگی ایشان به روی دریای عمان و
تصرف جزیره خارکو و اغتشاش مملکت فارس و کرمان و حرکت شاهنشاه جهان
به سمت دارالخلافت طهران و سایر وقایع اتفاقیه به تقدیر ملک منان

بدانکه طایفه انگلیس فرقه [ای] از فرنگیان اند و خلق بی حد و فراوان، بعد از صعود

حضرت عیسیٰ علی نبینا و آله و علیه السلام به آسمان فرقه یهود دست به ایدای حواریین گشادند و بنیاد جور و جفا نهادند و پادشاه ذیجاء روم از ظلم و تعدی آنها خبر یافته کسان چند فرستاد تا ایشان را خلاص کردند و بعد از جستجوی آن مذهب اقرار به وحدانیت باری تعالی و رسالت روح الله آورد و حضرت عیسیٰ به حواریون فرموده بود که بعد از من ادعیه پر نور به شما خواهید رسید و شما آن را تناول کنید که هر یک از شما عالم به لغتی خواهد گردید آن گاه هر یک از شما به اطراف عالم رفته خلق را به سوی حق تعالی دعوت نمائید بنابر فرموده آن حضرت ادعیه پر نور نازل شد و حواریون تناول نمودند هر یک بلغتی عالم گشتند و بعد از استخلاص حواریون شمعون الصفا [شمعون قانوی] که ولی و خلیفه حضرت عیسیٰ بود به موجب فرموده آن حضرت عمل نموده خود در بیت المقدس توقف کرده فطرس [پطرس] را به روم و مریوس را به بابل و فلیش [فلیس] را به قیروان و افریقیه و نحس را به ولایت افسوس و یوحنا را به ارض حجاز و یعقوب را به جانب بربر و یحیی و تومانی [تومای] را به انطاکیه و اندرانیس [آندرئاس] را به بلاد مغرب فرستاد. در اندک زمانی مذهب حضرت عیسیٰ در اطراف عالم سمت انتشار پذیرفت و طایفه انگلیس پیرو مذهب حضرت عیسیٰ علیه السلام و شعبه اندرانیس هستند ولیکن بعد از راهزنی یونس یهودی مر نصارا را از مذهب عیسیٰ آنها نیز به مذاهب مختلفه در آمدند، و آنچه مسموع شد دانشمندان آن فرقه در باطن به اعتقاد بعضی یهودیان العیاذ بالله حضرت عیسیٰ علیه السلام را پسر یوسف نبی [انبطی] خوانند و قتل آن حضرت را به دست یهود روایت صحیح دانند و ماقتلوه و ماصلبوه ولكن شبه لهم^۱.

و مملکت ایشان بسیار وسیع و عریض است و واقع در مغرب زمین است و دارالملک آنها دیار لندن و آن طایفه در فکر و تدبیر و مهارت صنایع بی نظیر، در میان فرنگیان ممتازند و در سیاحت عالم و رسوخ در قلوب فرقه بنی آدم و ملک گیری و جهانداری با امتیاز و بسیار غدار و مکارند و در خدعه و حيله مشهور روزگار و نخستین ایشان تجار و بازرگان بودند بدون لشکر و سلطان. پس از چند گاه به مضمون الرعية بلاسلطان کالجسم بلاروح قرار سلطان و غلام و قاعده لشکر و نظام در میان خود نهادند و انتظام امور ایشان به کنکاش است و اهل مشورت خانه که به اصطلاح آنها پارلمند نامند و پادشاه

در خانه سلطنت شخص بیگانه.

و سبب و شصت و شش سال قبل از این حکیمی دانشمند از دولت اسپانیا که یکی از مملکت فرنگستان است به ینگه دنیا که به اصطلاح فرنگیان افریقا نامند پی برده پس از آن پادشاه انگریز نیز مبلغ های گزاف اخراجات کرده از سمت دیگر به ینگه دنیا مسلط گردید و از معادن آنجا لعل و گهر و سیم و زر فراوان حاصل نموده، اهالی او را که در نظرها مانند حشرات بودند قاعده سلطنت و نظام آموخته، ایشان بعد از تمیز دادن نیک از بد و یک از صد اهالی انگلیس را جبراً و قهراً روانه ساخته و خود به اقتدار رایت سلطنت افراخته.

و صد سال قبل از این اهالی انگلیس با سلاطین هندوستان طرح الفت و اتحاد در میانه انداخته به تدبیر و تزویر بغیر از دکن و توابع آن تمام بنگاله و گجرات و هندوستان را تصرف ساخته و در سنه یک هزار و دویست و چهارده از جانبی به تدبیر و از طرفی به ضرب شمشیر تیپو سلطان پادشاه دکن را مقتول نموده تکیه زن مسند سلطنت دکن نیز گردید [ند] و بارها تدبیرها کردند و به لباس های مختلفه درآمدند که شاید مملکت چین و ختا و ختن پای تردّد باز نمایند آن گاه مانند مملکت هندوستان کمیت اقتدار در تک و تاز و فغفور چین که با رأی زرین بود و فکر متین از مافی الضمیر آن فرقه پرتزوریر آگاهی یافته به سر حدداران دریا مثال جدال آن طایفه داد و حکم به منع آمدن زورق تجارت انگلیس و سد طرق آن فرقه پرتلبیس کرد. بنابراین میان ایشان به کین انجامید و مدت های مدید است که هر سال کشتی های جنگی از طرفین در حرکت آمده باد مخالف قتال بوزیدن آید و از طرف دریای خون جاری می شود، گاهی انگلیس مخدول و فغفور منصور و زمانی عکس آن از پرده غیب به عرصه ظهور آید و اهالی انگلیس را با تمام سلاطین فرنگستان کینه و نفاق پیشه است سیما پادشاه ذیجاه فرانسه که همیشه با یکدیگر در محاربه و جنگند و پیوسته مشغول انداختن توپ و تفنگ.

و در سنه یک هزار و دویست در حدود فرانسه ناپلئون که یکی از سربازان بود از رشد طبیعت و وفور قابلیت بسلم اقتدار ارتقاء نموده، رفته رفته بجائی رسید که سلطانی چون وی در مرکز خاک کس ندیده و به شجاعت و جلادت وی پادشاهی گوش گردون نشینده و تفصیل احوالات وی را حسب الحکم شاهنشاه جهان پناه تاریخی نوشته اند که اینک در میان ایران فراوان است و مطالعه وی عبرت خردمندان و چون بر سلطنت فرانسه و اکثر فرنگستان

یکران شجاعت کشید و بارها با انگلیس محاربه نموده مظفر و منصور گردید؛ ولیکن چون انگلیس در روی آب آتش دست بردند و خاک هستی دشمنان را به باد فنا دادند و ناپلئون از محاربه کشتی جنگی ایشان در نهایت دلتنگی و پریشان بود و در خشکی نیز محل ستیز نداشت چاره کار را چنین یافته که در سنه یک هزار و دویست و بیست و دو چنان که در احوال حضرت اعلی فتح علی شاه در وقایع آن سال گذشت موسی ژبو [موسیو ژوبر] نام را با تحف فراوان به سفارت ایران به نزد حضرت اعلی روانه داشت که عهد نامه مشعر به دوستی دولتین بدین طریق نوشته شود که چون ما را با فرقه انگلیس جنگ و جدال است و آن طایفه در محاربه دریا بی همال حضرت اعلی ما را از ایران راه داد [ه] تا از طرف خراسان به سمت هندوستان عزیمت نمائیم و پس از تصرف آن مملکت و انخضال انگلیس با خسرو فلک رفعت در حرب همت نموده مشروط به اینکه از سر حد جیحون الی شیشه و تفلیس را به چاکران خسروی داده زر و دینار فراوان نیز به ازای این مرحمت به پیش گنجوران سلطنت نهاده شود.

و بعد از آمدن موسی ژبو به ایران و تبلیغ رسالت ناپلئون حضرت اعلی میرزا رضای قزوینی را به اتفاق وی روانه فرانسه ساخت که از کم و کیف امور مستحضر گشته مراجعت نماید و بعد از رفتن میرزا رضا به فرانسه مدتی در آن مملکت ساکن بود و در هنگام مراجعت ناپلئون سخن سابق را آغاز کرده و نوای دوستی را در پرده اتحاد ساز و چرنال غاردان [ژرنال گاردان] نام از بزرگان آن مملکت را به اتفاق میرزا رضا روانه ایران داشت و بعد از نزول ایشان و عرض به مطالب ناپلئون و تفصیل احوال وی بی چه و چون در آن عهدنامه بعضی مطالب داشت که بسته به استحضار ناپلئون و حکم وی بود. عسکرخان افشار برای اتمام امور مأمور فرانسه گشت.

و پادشاه انگلیس موسوم به جارج [جرج] هشتم از سازش فرانسه و ایران خاطر آبادش ویران شد و با اهل مشورتخانه کنکاش کرده جملگی بر این قول متفق شدند که باید رای^۱ حضرت اعلی را از دوستی دولت فرانسه زد و با دولت انگلیس قدم دوستی پیش نهاد، بنابراین یکی از مدبران انگلیس و از بزرگ زادگان و کارآگاهان ایشان را موسوم به سر - هر فرد جنس [سر هر فورد جونز] علی سبیل التعجیل به سفارت ایران روانه داشتند و سفیر

مزبور از راه فارس به دارالخلافه آمده پس از تعارفات بی‌پایان به امنای دولت و گذرانیدن پیشکش بی‌حد و مرز نظر خسرو مهر افسر که از آن جمله الماسی به وزن نود قیراط و پنج رشته تسبیح مروارید و سی هزار تفنگ و بیست عراده توپ قلعه کوب و صد هزار تومان نقد عقد مصالحه بدین گونه بسته شد که مبنای عهد فرانسه شکسته شود و پادشاه انگلیس سالی مبلغ دویست هزار تومان به خازنان خزاین سلطنت تحویل نماید و اگر حضرت اعلیٰ به جانب افغانستان و ترکستان و زابلستان عزم رزم جزم کند آنها نیز از طرف هندوستان همت نموده تا به تحت تصرفش دهند و بدین طریق صلح نامه‌ای از طرفین نوشته گردید و به مهر سلاطین جانبین مزین آمد. و از آن تاریخ که سنه یک هزار و دویست و بیست و سه بود تا قبل از حرکت به سمت هرات هر سال مبلغ مزبور را تحویل داده و هر ایلچی مجدد مهر بر عهد نامه نهاده.

در این زمان که محاصره هرات به طول انجامید و مکنیل صاحب نیز بی‌نیل مرام برگردید، پادشاه انگلیس به مشورت آن فرقه خبیثه در سلک بد عهدان و مفسدان که مذکور لسان وحی به این عنوان است آذین ینقضون عهدالله من بعد میثاقه و یقطعون ما امرالله به ان یوصل و یفسدون فی الارض^۱ خود را مسلوک گردانیدند والله یشهد ان المنافقین لکاذبون^۲ بدین بهانه که محاصره شهر هرات باعث اغتشاش مملکت هندوستان است رأیت مخالفت افرشته نکث ایمان و نقص پیمان کرده، مراحم قدیم این دودمان ابد بنیان را نسیاً منسیاً انگاشته کشتی های جنگی از روی دریای عمان به فارس مأمور داشته و شاهنشاه جهان پناه که امور بنادر را به عهدنامه دولتین محکم دانستی نه بتوپ و حشم به هیچ وجه به پیرامن حفظ نیاورد و استحکام امور ظاهر نپرداختند.

اهالی انگلیس سی خانوار ساکن جزیره خارکو را که آخر سرحد ایران است به ریزش فراوان رام ساخته آنها را به خواب خرگوشی کرده علی الغفله کوس تصرف نواخته و جاسوسان چند در خفیفه با نقود فراوان به فارس و کرمان روانه کرده تا از خریدن غله و انعام و دادن درهم و دینار به طریق اکرام و انعام برخی عوام کالانعام را به دام آورده به خود مایل نمایند و آنانکه در تزویر بی‌نظیر بودند به هر جانبی افساد و به هر سمتی بنیاد اغتشاش نهادند. نظر به بعد مسافت اردوی کیهان پوی حکام از عهده افساد ایشان برنیامده

۱. سوره بقره، آیه ۲۷

۲. سوره منافقون، آیه ۱

نواب امیرزاده فریدون میرزا فرمانفرمای فارس و نواب امیرزاده فیروز میرزا حکمران کرمان عرایض مبنی بر این معنی روانه داشتند.

در این زمان اخبارات ایشان به تواتر رسیده شاهنشاه جهان پناه از نقض عهد آن طایفه متغیر الحال گردیده دفع فتنه انگلیس را واجب تر از تصرف شهر هرات یافته حکم محکم به سپاه صادر نموده که تهیه اسباب را دیده بنای حرکت گذارند و در شب شانزدهم ماه جمادی الاخر در طرف برج خواجه عبدالمصر افاغنه فوج قره گوزلو را راه داده ایشان برج را به تصرف درآوردند و کیفیت را معروض دربار معدلت مدار داشته شاهنشاه جهان پناه حکم نمود که ایشان از برج به زیر آمده متعرض هرات نشوند و فرمودند که تا دفع فتنه انگلیس را از فارس و کرمان نسازم به تصرف شهر هرات نپردازم؛ زیرا که او در دشمنی مانند شیر و پلنگ است و این ها چون پشه و مور لنگ. سربازان حسب الحکم شاهنشاه جهان معاودت کردند. و در روز یکشنبه هجدهم ماه جمادی الاخر سنه یک هزار و دویست و پنجاه و چهار اردوی کیهان پوی از دور هرات حرکت کرده به منزل سحرخیزان فرود آمد و شیرمحمدخان سردار قوریان برادر یارمحمدخان افغان با وجود چنان مخالفت برادر بد گهر وی و خیانت های خفیه آن بد پی باز کرم خسروی از جرم او در گذشته او را به شهر هرات مطلق العنان داشته و نواب جلال الدین میرزا ولد شاهزاده کامران میرزا اذن مراجعت حاصل نموده که عیال و اطفال را از فراه و اسفزار برداشته پس از چند گاه شرفیاب حضور شوم، مسئولش مقبول گردید. سی هزار خانوار از اهل هرات و توابع که در اردو بودند به معتمدی سپرده شد که ایشان را به مکان های خراب خراسان و عراق برده به کسب معیشت مشغول شوند.

و محمد عمرخان ابن کهندل خان سردار و شمس الدین خان سردار با جمعی از بزرگان هرات و کابل و قندهار ملتزم رکاب شده، اردوی منازل مشغول گردید و در منزل زنگ صبا دو فرسنگی قوریان دو روز لشکر با فرهنگ تامل و درنگ کرده حسب فرمان شاهنشاه جهان امیراسدالله خان قائینی حکمران قوریان به حکومت قاین و تون و طبس روانه گردید و محمدعلی خان ولد جناب آصف الدوله و جعفرقلی خان ابن نجف قلی خان ایلخانی بجنوردی [بجنوردی] با شش هزار لشکر نصرت اثر به محافظت قلعه قوریان معین شدند.

و حکم به میرزا صالح مهندس شیرازی که صاحب اختیار باسمه خانه بود صادرآمد که نقص عهد انگلیس را به عبارت خوب باسمه زده به بیست و هشت قرال و سلاطین

ذوالاقتدار روی زمین روانه دارد تا صاحبان اولوالبصار بدانند که عهد آن طایفه مانند آفتاب زمستان و سحاب تابستان بی اعتبار است و پیوسته شاهد حيله شان در کنار و حکم به تمام چاکران دربار خلافت مدار صادر آمد که لباس های بلند که مخلوط به خباثت است و باعث نخوت ریاست از تن بدر سازند و به لباس نظام مبدل نمایند و فرمانی نیز به دست خط مبارک تحریر کرده و جناب مستطاب فضیلت مآب آفتاب سپهر دانش و شیر بیشه بینش جناب حاجی میرزا آقاسی سلمه الله تعالی عن الآفات نیز از آیات و احادیث در این باب خصایص چند نوشته و آن فرمان دستخط مبارک و تحریر جناب حاجی نیز به میرزا صالح شیرازی مرحمت شد که او را هم باسمه زده به اطراف و اکناف ایران روانه دارد تا ایشان را سر رشته عمل شود و آن گفتار گهربار به نحوی که به رشته بیان منتظم شد به عینه مسطور گردید.

بیان فرمان به تحریر خسرو گردون مناص برای خواص لباس نظام کلام المکوک ملوک الکلام

لباس نظام بهترین لباس است و حکم این است که همه نوکرهای شمشیر بند در این لباس باشند و منفعت هایی که منظور می شود یکی اینکه همه مردم به صورت توحید می شوند و در نظر دشمن مهیب و جنگی با نظام می آیند. سبک است، در پوشیدن و در آوردن آسان است، خرجش کمتر است البته از قیمت یک دست لباس سابق دو دست لباس نظام دوخته می شود، اگر آن لباس قدیم پنج ماه دوام می کرد و در بدن تازه بود این یک سال دوام می کند. البته دو کروور به قیمت شال به کشمیر و هند می رفت و در صندوق خانه تنها در هر سال سه هزار شال خریده می شود و هم چنین مردم برای جبه و کمر بستن و ارخالق و کلیجه مبلغهای گزاف در بهای تبذیر و اسراف می کردند و پول از ایران بیرون می رفت و حال بجهت لباس نظام این همه چیز از مردم ایران رفع شده و شال هیچ لازم نیست. و مردم متکبر متفرعن به شال و خز و لباس های بلند فخر می کردند و بر امثال و اقران تفوق می جستند و مردم نجیب از زخارف دنیوی بی نصیب، هم لازم می شد که لباسشان را آن طور کنند. بایستی دویست تومان خرج نمایند تا جبه ترمه خردار یا

پوست بخارا تمام کنند و راه روند و این لباس نظم همگی از قدک و دارائی و شال ساده کرمانی خواهد بود و پوست های شیرازی در کلیجه و کلاهها استعمال بشود که پول به کشمیر و هند بی جهت نرود و بهترین اصناف مردم سربازها بودند و بزرگان شبیه به آنها نبودند، حالا که رخت سربازی متداول شده همه در لباس به آن مردمان غیور به یاران دولت و نگارندگان شریعت شبیه شدند. حسن دیگر اینکه مردم نوکر لباسشان تفاوت با اصناف رعیت و خراجگزار و تجار دارد و رخت قدیم ایران همین لباس نظام بود چنانکه در تخت جمشید در صورت های سنگی سلاطین ایران و امرا و چاکران ایشان را به آن لباس کشیده اند و صورت سنگی که کشیده اند البته اکثر مردم در آنجا ملاحظه کرده اند.

صورت آیه و حدیثی که جناب حاجی سلمه الله تعالی عن الافات برای حسن لباس نظام به خط شریف در زیر دست خط مبارک شاهنشاهی تحریر فرموده:

دلیل این مطلب از آیات بینات و احادیث فخر کائنات بسیار است آیه شریفه و ثیابک فطهر^۱ را [بعضی از] مفسرین دقایق بین به ثیابک فقصر تفسیر نموده اند و کلام کریمه لا تمش فی الارض مرحاً آنک لن تخرق الارض ولن تبلیغ الجبال طولاً^۲ را تاویل به ترک بلندی لباس فرموده آیه کریمه ولباس التقوی ذلک خیر^۳ دلالت به حسن کوتاهی لباس دارد که آلوده به خبائث نشود.

پس از این فرمایشات و احکامات موکب شاهنشاه از زنگ صبا آهنگ راه کرده و پس از طی چندین منزل موکب مسعود در منزل محمود آباد نزول اجلال نموده و دو روز بجهت سان لشکر توقف و حکم به میرزا آقاخان نوری وزیر لشکر صادر شد که تمام سپاه را در بیابانی وسیع جمع آورده تا سان و تعداد ایشان داده شود. او نیز حسب فرمان قدر بنیان غازیان جلادت شعار و عساکر نصرت دثار را تیپ به تیپ در فراز و نشیب ترتیب داده (فرد)

سراسر همه دشت و صحرا و کوه شده پر ز لشکر گروه ها گروه

۱. سورة المدثر، آیه ۴

۲. سورة بنی اسرائیل آیه ۳۷

۳. سورة اعراف، آیه ۲۶

محمد شاه قاجار □ ۵۰۱

و چون لشکر را از زحمت سفر و مشقت جنگ های سنگین و بدون فتح دشمن از معاودت به وطن دل غمناک بود و سینه ها چاک چاک، خسرو روی خاک برای دلجوئی ایشان فرمان قدر بنیان به خط مبارک نوشته به نجم الزمان و فردالدوران ابوالمکارم جناب میرزا نظر علی حکیم باشی سپرده که بر تمام لشکر بی حد و مراعلا نماید و آن فرمان کم و زیاد به عینه به تحریر پیوست.

گفتار در فرمان قدر بنایان که شاهنشاه جهان و خسرو جم خدم سلیمان پاسبان به خط مبارک به لشکر ظفر نشان تحریر کرده

هذا السواد مطابق الاصل

سرداران و امرای تومان و سرتیپان و سرهنگان و سرکردگان و سران سپاه ظفر همراه و جمیع افواج قاهره و سواران جلادت نشان و عموم ملتزمین رکاب بدانید از وقتی که به حکم خاقان مغفور در رکاب ولیعهد مبرور به خراسان آمدم نیت همین بود که خراسان امنیت شود و اسیر فروشی موقوف و ولایت امن گردد تا در آن سفر پیش من مامور شدم به تنبیه هرات. قضیه نایب السلطنه مرحوم اتفاق افتاد برگشتیم و شرط محکم کامران میرزا کرد که دیگر از هراتی دزدی و هرزگی نشود. دو ماه نکشید نقض عهد کردند، متصل چپاول نمودند و اسیرها بردند و من خودم را در پیش خدا مقصر می دانستم چرا که از فضل خدا همه اسباب جنگ مهیا بود و ما تکاهل می کردیم، زحمت را به خودمان گوارا نمی ساختیم و اسیرها را در فکر پس گرفتن نمی شدیم و گر نه، نه خدا نه پیغمبر نه مردم هیچ کدام به من بحث نمی کردند و خودم در پیش خودم خجل بودم و مانعی هم به نظر نمی رسید چرا که از رود سند تا جیحون اگر جمیع به جنگ من می شدند بعد از فضل خدا به هیچ وجه آنها را مانع این همت نمی دانستم و حال آن که سردار دوست محمدخان از کابل و سردار کهندل خان از قندهار و بزرگان سیستان و بلوچستان و شمس الدین خان کلاً عریضه ها و آدم ها فرستاده بودند، آن مانع هم به نظر نمی رسید. خلاصه آمدم و قشون به همت مردانه جنگها [و] در محاصره و فتوحات قوریان و بادغیسات و میمنه همه را از جلادت غیرتی که داشتند درست کردند.

چنانکه احدی از متمرذین از سند تا جیحون دیگر نماند. بزرگان بلخ و اکابر اویماقات فیروز کوئی و هزاره و جمشیدی و غیره آمدند، از قشون منتهای رضامندی دارم. در سرمای زمستان و گرمای تابستان و زخمهای^۱ سنگر و جنگ های کنار خندق و آوردن آرزوقه از صحرا به همه این زحمات در کمال شوق و غیرت تاب آوردند و منتهای شوق ظاهر ساختند و یورش های مکرر بردند و جان نثاری ها کردند به شهر و به اهلش صدمه ها زدند و در یک روز چهل هزار گلوله از توپ ها و خمپاره ها به شهر انداختند. از این صدمات امر شهر چنان پریشان شد که سی هزار نفر با کوچ و بنه از شهر بیرون شدند و قریب هزار نفر از ساخلوی شهر به خدمت آمدند و از بزرگان شهر عریضه ها در جزو آمد که در این وقت با وجود اینکه سه نفر ایلچی انگلیس در سر عهدنامه صریح نوشته بودند که دولت انگلیس را به امر افغان به هیچ وجه رجوعی نباشد اعلام جنگ رسید به این مضمون که جنگ شما با هرات باعث خرابی امر انگلیس در هند خواهد بود و دشمنی با ما است و کشتی های جنگی آنها به خاک ما که جزیره خارکو باشد آمدند که اگر از هرات برنگردید ما به فارس و کرمان قشون می کشیم و ما مضبوطی بندرات و فارس را به همان عهدنامه دولتی مضبوط می دانستیم، آن عهدنامه را محکم تر از صد قلعه و توپ ها که در بندر بسازیم پنداشتیم. و در این وقت قشون ما دو سال است که در سفر است جنگ با افغان و ازبک که کمک افغان بود می کردند و [با] انگلیس که دولت بزرگی است [اصلاح] حرب ندانستیم برگشتیم. مردمان ایران چنان تصور نمایند که من از سفر و جنگ خسته شده ام یا نیتی را در پس گرفتن اسرا داشتم تغییر دادم، هرگز به خدا قسم. اسیرهای ما خاطر جمع باشند که تا جان دارم از این نیت برگشت نخواهم کرد و به فضل الهی همه اسرا را پس خواهم گرفت. حالا برگشتیم که قشون را تازه کنیم و امور سرحد را مضبوط نمائیم باز سردار خراسان یا ساخلوی خواهم گذاشت و قشون خراسانی بعد از فضل خدا فوج های آراسته و عساکر پیراسته در قوریان که بیخ گلوی هرات است که اگر به مخلصین ما از آنها اذیتی بخواهد رسید فوراً خودشان را به هرات خواهند زد و در تربت و مشهد

۱. ناسخ التواریخ: زحمت های سنگر

محمدشاه قاجار □ ۵۰۳

مقدس غازیان جرار و سربازان آتشبار و سواران شیر شکار و توپخانه رعد نشانه مستعد و مضبوط دارند که بعد از فضل خدا جواب صدهزار قشون را در یک ساعت بدهند.

توپچیهای مخلص و سربازان فدوی و سواران جرار بدانید که مردن با غیرت و مردانگی به ذات پاک احدیت که بهتر از هزار سال زندگانی بردباری و تملق است و به قوت اسدالله الغالب من شما را چنین دانسته و می دانم که از همه قشون های دول خارجه تابدارتر به زحمت و غیور و دیندار و پاس آبروی دولت را به غیرت نگاهدارنده می دانم و هر چه دارم برای شما می خواهم نه در بند خانه و اطاق های با زینت و لذت و خوشگذرانی هستم، همین قدر از خدا طالبم اذیت هایی که از همسایگان اوزبیک و سایر ترکمان به خراسان رسید پس بگیرم و ذلت به هیچ کس نکنم. این منتهای لذت من است و شما برادران دینی و غیور من هستید. تحریراً فی شهر جمادی الاخر سنه ۱۲۵۴.

و پس از آنکه جناب میرزا نظر علی حکیم باشی یرلیغ بلیغ سلطانی را بر جنود تصرف نمون اعلام کرد همین فرمان به عینه در دارالطباعه چاپ زده به اطراف ایران روان داشتند و شاهنشاه جهان پناه به تعداد لشکر و نوازش ایشان به الطاف بی حد و مر پرداخته پس از دور روز توقف از محمودآباد لوای حرکت افراشته همه جا به پیرامون کوه و هامون صید کنان و نخجیرجویان شده به هر سمتی پلنگی [او] شیری را انداخته و به هر طرفی نهنگی [او] بیری را از پا درآورده (نظم)

جهان در جهان جانور فوج فوج چه بحری که از جا درآید به موج
زنخجیر کوه و ز آهوی دشت گرفتن ز اندازه اندر گذشت

و پس از قطع مراحل و طی منازل موکب ظفر کوکب در روز شنبه هشتم ماه رجب المرجب وارد ارض اقدس رضوی علیه التّحیه والثناء شدند و حضرت شاهنشاهی از پی زیارت مرقد مطهر منور آن برگزیده الهی با وصف مرض مزمنی که در پای مبارکشان بود، از اول دروازه خیابان پائین پیاده به جای پا سر پیش نهاده پیوسته آن برگزیده چاره ساز نماز نمود و جبهه عجز و نیاز بر خاک می سود و چون به مرقد آن نورچشم ثقلین که مطاف حورالعین و اولیای طاهرین بود رسید و به این فرد مترنم گردید (فرد)

در مجلسی که خورشید اندر شمار ذره است خود را بزرگ دیدن شرط ادب نباشد

و مدت ده روز برای زیارت و شرایط عبادت در مشهد مقدس توقف موكب اقدس شد و برای فیض ارواح نایب السلطنه مبرور و فتح علی خان مغفور اعلیٰ جد خدیو عدالت شعار صدقات به مستحقین آن مملکت ایثار شد پس از آن علی سبیل التعجیل روی به دارالخلافه نهادند و در خوار سمنان نواب مستطاب مراد میرزا که به انتظام اشغال بختیاری مأمور بود و امور بختیاری را از یاری بخت صاحب تاج و تخت انتظام داد به اردوی کیهان پوی رخت کشید و بنابر خدمات مورد الطاف خسروانه گردید و نواب امیرزاده بهرام میرزا حکمران دارالسلطنه قزوین شرفیاب حضور گشته، در روز ورود به دارالخلافه شاهزادگان و امیرزادگان و امرا و وزراء و قضات و سادات و عموم اهالی دارالخلافه که مدتی از ظل جهان گشای ظل الهی محروم مانده بودند به فرّ قدوم میمنت لزوم همایون به ادراک مطالب علیه فایض شدند و ملایک در آسمان به این مضمون رطب اللسان (فرد)

در رفتن و باز آمدن رأیت منصور بس قاتحه خواندیم و به اخلاص دمیدیم و روز پنجشنبه نوزدهم شهر شعبان المعظم از قدوم خسرو زمان و زمین عمارات دولتخانه دارالخلافه رشک بهشت برین شد و خاک وی غیرت نافه چین و بهاء الدوله نواب شاهزاده بهمن میرزا از کاشان معزول گردید و مصطفی قلی خان سمنانی اگر چه بجهت خیانت مورد سیاست سلطانی بود ولیکن به علت خدمات سابقه جرمش به کرم خسروی عفو گشته حکمران دارالمؤمنین کاشان شد و افواج ینکی مسلمان حسب الخواش امپراطور به دولت روس تفویض فرمودند و محمدباقرخان بیگلر بیگی دارالخلافه به سبب علت پیری و ضعف بدن از منصب استعفا جست و عیسی خان خلف الصدق وی به مسند ریاست ری نشست و شهر همدان نیز علاوه حکومت بروجرد و ملایر و تویسرکان به نواب مستطاب امیرزاده بهمن میرزا مرحمت شد و شعاع السلطنه معزول و نواب مستطاب امیرزاده حمزه میرزا به علت خدمات و مشقت های سفر هرات به حکومت دارالسلطنه قزوین معین شد. پس از مأمور شدن نواب فیروز میرزا به ایالت کرمان آقا محمدخان محلاتی بدبخت که احوالش مفصلاً مرقوم خواهد شد به کینه صاحب تاج و تخت پرداخت و قلعه بم و نرماشیر را که مکانی سخت بود سقناق ساخت و پیوسته کوس سرکشی نواخت، در این زمان به توسط نواب فریدون میرزا فرمانفرمای فارس شاهنشاه جهان قلم عفو بر خط جرایمش کشیده و بر بلوک محلات که اباعن جد حکمران بود صاحب اختیار گردیده و چون در این سال نوروز فیروز عالم افروز که جشن جم است و عید سلاطین عجم در عین محرم که عزای

محمدشاه قاجار □ ۵۰۵

اشرف بنی آدم است اتفاق افتاده (فرد)

دربارگاه قدس که جای ملال نیست سرهای قدسیان همه بر زانوی غم است
خسرو جم خدم به مرحمت ماه محرم جشن نوروز را با جشن عید غدیر خم کرده و آن
روز هجدهم ماه نیک فرجام ذی الحجة الحرام که روز تعیین خلافت غالب کل غالب
امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام است و در کتب منافق و موافق کیفیت واقعه آن به
تفصیل مذکور است و مجملی از آن واقعه نافع این است که چون برگزیده خداوند احد
حضرت ختمی پناه محمد علیه صلوات الله الاحد الصمد از سفر حجة الوداع مراجعت فرموده
در غدیر خم که نام موضعی است میان مکه و مدینه امین خداوند جلیل حضرت جبرئیل
نزول نموده با کریمه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما
بلغت رسالتی واللہ یعصمک من الناس^۱ که در باب نصب حضرت امیرالمؤمنین علیه
السلام به خلافت است در این هنگام بفرموده حضرت خیرالانام رفتگان قافله را برگردانیدند
و قدری تأمل نمودند تا بازماندگان نیز ملحق شدند و منبری از پالان شتر ترتیب دادند،
پس از آن دست مبارک حضرت امیر را گفته به نحوی بلند نمودند که جمیع حاضرین
دیدند و به لفظ گهربار فرمودند من کنت مولاه فهذا علی مولاه اللهم وال من والاه و عاد
من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله پس از تقریر آن حضرت، جبرئیل از نزد
خداوند جلیل برای تهنیت خلافت آیه: الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و
رضیت لکم الاسلام دیناً^۲ آورده و شاهنشاه جهان پناه نیز در این روز فیروز تمام مملکت
را آئین سردر بسته و خود بر مسند سلطنت نشسته اهل ایران را به خلاع فاخره مفتخر
ساخت و از اکرام بی حد و مر هر گدای زیون، رایت قارونی افراخت (فرد)

عید طرب گشاد به فرخندگی علم فرخنده باد عید عرب بر شه عجم
و در این زمان حسب فرمان امپراطور دولت روس غراف ساویچ [سمنویچ] ایلچی که
ساکن دارالخلافه بود احضار به پتربروغ گردید و دُخامل صاحب با تحف لایقه وارد
دارالخلافه شد و شاهنشاه جهان پناه از غایت مرحمت و بنده نوازی بساط نشاط در بسیط
زمین گسترانید مغان را به افروختن آتش و مغیچگان را بدادن باده سرخوش حکم فرمود و

۱. سورة مائده، آیه ۶۷

۲. سورة مائده، آیه ۳

مدت هفت شبانه روز بر مسند عیش و عشرت تکیه نمود. نواب مستطاب سلطان مراد میرزا را با مؤلف این اوراق علی قلی میرزا مشمول مراحم بیکران ساخت یعنی به مزاجت کفوی لایق و همدمی موافق که از اعظم سنن حضرت خاتم النبیین است نواخت و بعضی از صباپای خاقان مغفور و نایب السلطنه مبرور را نیز به انجب نجبای ایران و بهترین چاکران مرحمت فرمود و آن‌ها را به چاکری ایشان مفتخر نمود. از این جشن و سرور ثابان صد ساله با طفلان ده ساله برابری کرده خرقه تقوی و سجاده دعوی به شراب ناب غسل داده رهن مطرب و قوال کردند (فرد)

زبس عیش و نشاط شادمانی جهان را تازه شد از سر جوانی

گفتار در اتفاقات سال فرخنده فال یک هزار و دویست و پنجاه و پنج سال پنجم سلطنت خسرو فلک رفعت مطابق توشقان ثیل

روز پنجشنبه پنجم ماه محرم الحرام چهار ساعت و بیست و پنج دقیقه از روز مزبور گذشته جرم نیر اعظم بر بیت الحزن حمل داخل گشته (فرد)

عید آمد و افزود غم را غم دیگر ماتم زده را عید بود ماتم دیگر

نظر به اینکه هتحم اصعب مصایب اهل بیت اطهار بود و از فرقه بی شرم کفار در این زمان اذیت بسیار به عترت طیبه رسول مختار رسیده بود به نحوی که تکاد تشهد به العجماء و یبکی له ما فی الارض و السماء و شهد منه الجبال و تنسق الصخور و یبقی سوء عملهم علی کراالدهور و مرالشهور فلعن الله من امرا و باشرا و رضی او سعی چون شادی وی باعث رو سیاهی نزد حضرت رب الارباب بود و آبادی او خرابی در روز حساب، خسرو مالک رقاب که در کیش حرم شرع انور است و حکمش فرمان حضرت خیرالبشر در این عید غم پدید، به شرایط شادی نپرداخت و پیوسته در تعزیه سیدالشهدا جراحت دل را به نمک اشک مجروح ساخت و بدون اغراق در نظر اهل آفاق بستان دارالهموم آمدی و بلبل مانند طفل دبستان به تعذیب ادیب بهار با هجوم غم گاهی بانگ ناله زدی سینه به داغ پر داغ شد و تمام باغ و راغ مسکن زغن و زاغ از لاله خون به جوش آمد و قمری در ناله و خروش، دیدار یاس یأس بود و پرهما مانند قدوم بوم نحس. ابر بهاری چون زنان مرده رود از دیده زنده رود جاری ساخت و نسیم صبا در گریه و زاری آری (بیت)

محمدشاه قاجار □ ۵۰۷

ای از ازل به ماتم تو در بسیط خاک گیسوی شب بریده گریبان صبح چاک
در اول این سال خسرو بالاستقلال به عزم زیارت روضه منوره بهین بضعه احمد مختار و
مهین سلاله دودمان حیدر کرار حضرت معصومه و زیارت مزار کثیر الانوار خاقان خلد آشیان
از راه ساوه عازم دارالمؤمنین قم شدند، بعد از زیارت و شرایط عبادت برای ترویج روح پر
فتوح خاقان فردوس مکان محاور الله عن سیاته و اسکنه بحیوۃ جنانه اطعام و صدقات
به مستحقین مملکت دادند و در آن مکان چاپاری از فارس وارد شده به سامع جلال رسید
که کشتی های جنگی انگلیس که در جزیره خارکو بودند به جانب بندر ابوشهر حرکت
کرده به ضرب دست غازیان بندر ابوشهر مخدول و منکوب مراجعت کردند و از جانب
نواب منوچهر میرزا حکمران گلپایگان و لرستان پیشکش نمایان با برادر بطنی وی لطف الله
میرزا وارد خاک پای شهر یاری شدند. بعد از توقف یک هفته موکب ظفر بنیان از راه کبیر
حوض سلطان به دارالخلافه معاودت فرمودند (فرد)

تخت بر نه که سلیمان آمد جام بر گیر که جمشید رسید
و در بیست و یکم شهر صفر المظفر آسمان مجد و جلال و مشتری سپهر سلطنت و
اقبال آفتاب جهانتاب برج سلطنت و گوهر خوشاب درج خلافت ولیعهد دولت ابد مدت
السلطان ناصرالدین میرزا (مصرع)

شاهی که سلطنت ز جمالش کمال یافت

و نواب قمر رقاب امیرزاده آزاده قهرمان میرزا و نواب شاهزاده ملک قاسم میرزا از
آذربایجان به عزم شرفیابی حضور به درگاه عالم پناه آمدند و در روز ورود تمام
شاهزادگان و امرا و امنای دولت در کمال استعجال روی به استقبال نهادند و هر یک از
شرفیابی حضور ولیعهد با شاهد افتخار هم مهد شدند و خسرو عدو بند را از دیدار فرزند
فرشته صورت بهشتی سریرت کمال سرور و بهجت روی داد (فرد)

فرخ رخ آن پسر که چنین باشدش پدر خرم دل آن پدر که چنین آیدش پسر
و نواب مستطاب امیرزاده فیروز میرزا از کرمان وارد دارالخلافه طهران شدند و
قتبرعلی خان مافی بطعن و ضرب علی رضا پاشای والی دارالسلام بغداد مأثور گردید که
اگر از رفتار سابق که با زوار و تجار و اهالی کردستان کرده نادم و پشیمان است و انگشت
ندامتش به دندان کمافی السابق قرار زوار و تجار داده شود و قبای عفو و مرحمت بر دوش
او نهاده والا او را خبردار ساخته که به پادافره اعمال وی به آتش تیغ بیداد خاک بغداد او

را به باد فنا خواهم داد.

و هم در این زمان فضل علی خان قراباغی بیگلریگی دارالسلطنه اصفهان احضار به دارالخلافه طهران شد و معتمدالدوله منوچهرخان به ایالت دارالسلطنه اصفهان و اهواز سرافراز گردید و نورمحمدخان سردار ابن رکن الدوله میرزا محمدخان قاجار به سرحدات عراقین عرب و عجم و ایالت خوزستان معین آمد و موکب خسرو نیک پی نظر به اشتداد گرمی هوای ری به منزهات طهران و ییلاقات شمیران تشریف فرما شدند و در آن مکان معروض آستان ملایک پاسبان گشته که به علت سوء سلوک شاهزاده کامران میرزا درانی باعم خویش شجاع الملک و توسل آن خبیث مدت ها قبل از این به دولت انگلیس و شاهزاده کامران میرزا نیز در این زمان از رو سیاهی و گمراهی چون دیده امیدش از مرحمت فطری شاهنشاه که مایه رستگاری دارین است کور شد و فلک را نیز در شر و شور به مفاد الخریق یثبت بکلی حشیش صفحه اسلام را شست و به دولت انگلیس توسل جست و اهل کابل و قندهار نیز از جور حکام به تنگ آمده طالب کفر از ایشان بودند هر چند به شمشیر کفر باشد و از پی آسایش به هر گوشه دوان، اگر چه در تنبیه غضنفر نظر به جهات مرقومه از جانب ویکتوریای پادشاهی انگلیس فرمان محکم به فرمانفرمای هندوستان برای تصرف افغانستان صادر آمد و او نیز بیست هزار لشکر با چند تن از بزرگان انگلیس به سرداری شجاع الملک درانی از راه سیستان و نیمروز روانه مقصد ساخت و ایشان مبلغ های گزاف خرج کرده از راه بی آب و علف بسیار از انعام و سالدات ایشان تلف شده با ناله و افغان از آن ورطه رختی بدر آورده در سرحد افغانستان جویای تاج و تخت شدند و پاتنجر که یکی از سران سپاه ایشان بود با بیست سوار به هرات رفته ساکن شد و کامران میرزا به وعده های دور و دراز ابواب دوستی باز کرده ولیکن یارمحمدخان افغان از غایت فطانت با وی انباز نشد و سپاه انگلیس روی بدارالملک آورده آن بلد را جبراً و قهراً متصرف شده، امیر دوست محمدخان قدم اطاعت پیش نهاده او را مقیداً روانه هندوستان ساختند و اسکندربرنس که یکی از بزرگان انگلیس بود به حکومت کابل پرداخت و لشکر انگلیس از آن جا عزیمت قندهار نموده کهنل خان سردار چون اهل آن دیار را در نفاق و شقاق یافت دست از حکومت کشیده و به جانب دارالخلافه طهران شتافت و تاد صاحب نیز در قندهار رایت اقتدار افراشت و شجاع الملک هم به ظاهر تاج سلطنت بر سر گذاشت.

و از این اخبار پی در پی به هیچ وجه اختلال در احوال شاهنشاه که کوه حلم و وقار

بود راه نیافته مانند نسیم سحری در گذر شد و چون هذیان بیماران بی اثر و بعد از امتزاج فصلین و انقضای فصل تابستان و انداختن زرگر فلک خرده زر در کفه میزان شاهنشاه جهان به مقر ایالت قرار و استقرار گرفت و نواب مستطاب امیرزاده سلطان مراد میرزا به چمن سلطانیه مامور شد که در آن مکان سان لشکر آذربایجان و عراق را دیده امور آن حدود را نیز انتظامی دهد و حکم به ولیعهد دولت ابد مدت السلطان ناصرالدین میرزا زاده الله تعالی شرفاً صادر شد که مانند نصرت در موکب ظفر کوکب ساکن شود، چون سرو رونق بستان و همچون آفتاب زینت آسمان گردد و نواب قمر رقاب امیرزاده آزاده قهرمان میرزا به آذربایجان و نواب امیرزاده اردشیر میرزا روانه مازندران شدند و در خلال این احوال چاپاری از مملکت فارس وارد شده به عرض کریاس گردون مناصر رسانید که نخستین میانه یکی از اهل شهر با توپچی نزاع شده چون کسی ایشان را به پای دار سیاست نیاورد به مضمون (شعر)

سرچشمه شاید گرفتن به بیل چه پر شد نشاید گذشتن ز بیل
رفته رفته نایره جدال اشتعال پذیرفته کار به گرز و کوپال کشید و چون اهالی دارالعلم شیراز با یکدیگر انباز بودند و هر روز توپچیان از دست ایشان در سوز و گداز و نواب فریدون میرزای فرمانفرمای فارس نیز هر چند ایشان را پند داده بجائی نرسید و کینه آن فرقه بیشتر از پیشتر گردید، از روی تغیر به ضرب توپ قلعه کوپ خانه های بسیار از اهل شهر را مخروب ساخت و آنها نیز بجهت حفظ ناموس و نفوس دست به نزاع برآورده، اینک آن سرزمین پر از فتنه آشوب است و بدین سبب آن مملکت به سم ستوران رهنزان لگد کوب.

به محض اطلاع خسروی از این ستیز و نزاع عالیجاه جلادت دستگاه امیر دیوانخانه مبارکه میرزا نبی خان علی آبادی با یک فوج و سواره شاهسون به شهر شیراز مأمور شد که اگر سلسله چینان فساد از اهل شهر بوده آنها را مقیداً روانه درگاه عالم پناه سازد و نواب فریدون میرزا کمافی السّابق به رتق و فتق مهمات پردازد و اگر معلوم وی گشته که کارکنان نواب فریدون میرزا به ظلم ضحاک کی دست گشاده اند و او نیز با رعایا بنیاد ستیز نهاده او را با تمام چاکران به دربار معدلت مدار روانه ساخته خود راتق و فاتق امور گردد.

بعد از ورود امیر دیوان به خاک فارس اهالی آن بلد فوج فوج به استقبال آمده وی را به اعزاز داخل خاک شیراز کردند مجروحین و مقتولین که در هنگام انقلاب به ضرب

توپ نواب فریدون میرزا نیل وجودشان نمونه سراب شد به نظر امیر درآورده متفق القوا، از دست نواب فریدون میرزا ناله سرکرده و امیر دیوان در مقام دلجوئی ایشان برآمده نواب فریدون میرزا را با کارکنان وی روانه دارالخلافه طهران ساخت و خود لوای حکومت افرخت.

و هم در این زمان در دارالمؤمنین کاشان از بی اقتداری مصطفی قلی خان میانه سلسله غفاری که از تخمه ابوذر غفاری رضی الله عنه هستند و سلسله ضرابی نفاق پدید آمده الواط آن دو سلسله به همدستی اهالی شهر هرروز ولوله برپا کردند دست به مال و عرض یکدیگر دراز نمودند و بعد از عرض این خبر به اولیای دولت قاهره فتح الله خان مافی سرتپ به تنبیه و تأدیب ایشان مأمور شد. بعد از نزول به کاشان امور ایشان را نظم داده بعضی از الواط را نیز گرفته روانه دربار معدلت مدار ساخت و در دارالامان قم نیز میانه طایفه بیگدلی و اهل شهر نزاع شده کار به شمشیر و تفنگ انجامید و بخش علی خان قراباغی یوزباشی غلامان خاصه به انتظام امور آن حدود تعیین شد و در این اوان معروض آستان ملایک پاسبان گشته که سلطان محمودخان قیصر روم به اجل موعود به درود عالم فانی نمود و ولد وی سلطان عبدالمجید خان با صفرسن بر اورنگ سلطنت روم متمکن شد ولیکن دولت روس و انگلیس و محمدعلی پاشا حکمران بصره و شامات و حرمین شریفین از هر طرف کار بر وی تنگ کرده اند (مصرع)

مگر ز غیب دری کردگار بگشاید

اگر چه موافق رفتار سلطان محمودخان قیصر روم بعد از وفات خاقان خلد آشیان و هنگام محاصره هرات با محمره و بغداد و تخریب رعایا و بلاد اینک نیز که ولد وی در کمال استیصال بود تقاضای آن داشت که لوای حرب به ارزنة الروم و عراق عرب بر پا شود و البته به محض حرکت ضمیمه مملکت می شد ولیکن خسرو عطف و خدیو رؤف که زبان حال ایشان را به این مقال گویا می دید (بیت)

من بد کنم و تو بد مکافات کنی پس فرمان میان من و تو چیست بگو
به علت جهت جامعه اسلامی و اتحاد سابق اجداد شهریار با دولت عثمانیه و کلام در نظام الحب يتوارث مکرر فرمودند که افکندن عاجزان نه کار مردان است و کندن درخت نو نه از روی قوه و توان، به مقتضای فاصفح الصفح الجمیل از مقام انتقام در گذشت و برای استحکام امور وی آماده گشت، میرزا جعفر مهندس با تحف لایقه از

محمد شاه قاجار □ ۵۱۱

دارالخلافه به اسلامبول مأمور شد و فرامین قدر آئین به سرحدداران ارزنة الروم و عراقین عرب و عجم صادر گردید که اگر دولت روم را به امداد حاجتی شد تکاهل نورزند و به دول خارجه نیز مکاتبات و مراسلات مرقوم داشته فتنه هر یک را به وعده و وعید از سر روم دور ساخت و به امداد شهریاری سلطان عبدالمجیدخان رایت سلطنت به اقتدار افراخت (شعر)

باز از چه گاه گاهی بر سر نهد کلاهی مرغان قاف دانند آئین پادشاهی
و در خلال این احوال نواب مستطاب امیرزاده منوچهر میرزا ابن نایب السلطنه مرحوم حکمران گلپایگان و لرستان که بیست سال از عمرش گذشته بود از کج مداری فلک دوار پهلوی بر بستر ناتوانی نهاد و بعد از چند روز گلبرگ عمرش نشکفته فرو ریخت آفتاب حیاتش به مغرب فنا مختفی گشت (عریه)

حکم المنیة فی البریة جاز ماهذه الدنيا بدار قرار
و خاطر مبارک که نسبت به وی کمال علاقه داشت مهموم و مغموم شده در بیت الحزن تکیه بر مسند رازی زده چون پرهیز گاران را رضا از قضای باری تعالی جل شانہ گریز نیست آن حضرت عقد دل را بطلب مغفرت و اطعام به مستحقین مملکت رفع کرد (رباعی)

چون نیست زهر چه نیست جز باد بدست چون هست زهر چه هست نقصان و شکست
انکار که هر چه هست در عالم نیست بندار که هر چه نیست در عالم هست
در خلال این احوال کهن دل خان سردار قندهار که از دست سپاه انگلیس رهسپار دیار فرار بود وارد دارالخلافه گشته مورد مراحم بیکران گردیده شهر بابک کرمان به تیول وی مرحمت شد که با اولاد و اقربا بدان جا رفته مرفه الحال به سر برد و عالیجاه جلادت دستگاه میرزا مسعود وزیر دول خارجه به ارض اقدس و قلعه قوریان مأمور شد که سان لشکر خراسان دیده با فرستادگان دولت انگلیس به هر گونه مکالمه نموده خلاصه مطلب ایشان را دریابد و هر روز وقایع اتفاقیه را معروض کریاس گردون مناص دارد و میرزا رضای میزان آقاسی مهندس باشی با تحف لایقه به نزدیک الله قلی توره ای والی خوارزم مأمور گردید و سرحدات سیستان و کرمان به نواب مستطاب امیرزاده خانلر میرزا محول شد و حکومت دارالعیاد یزد به نواب شاهزاده بهاءالدوله بهمن میرزا مرحمت گردید و شعاع السلطنه نواب فتح الله میرزا به حکومت دارالمؤمنین کاشان منصوب و گلپایگان و خوانسار به نیرالدوله نواب فرخ سیر میرزا مقرر آمد و بتواتر به سمع مبارک می رسید که الواط اصفهان به نوعی

شورش و انقلاب برپا کردند که معتمدالدوله بدون مدخلیت در گوشه‌ای به محافظت جان خویش پرداخته و آن حرامزادگان رأیت قتل و غارت افراخته‌اند.

بیان حرکت موکب نصرت مقر به سفر دارالسلطنه اصفهان و وقایع اتفاقیه به تقدیر ملک منان

در اول فصل دی رأی قضا اقتضای شهریارى به عزم سفر دارالسلطنه اصفهان جزم آمد، نواب مستطاب فرهاد میرزا به تمکن مسند ایالت دارالخلافه معین شد و محمدباقرخان بیگلریگی و عیسی خان خلف‌الصدق وی و محمدحسن خان سردار و حاجی عبدالرحیم خان افشار با افواج قزوین و حاجی یوسف خان سرتیپ با یک فوج خاصه به حفظ دارالخلافه به خدمت نواب فرهاد میرزا مأمور شدند. پس از آن در پانزدهم شهر شوال المکرم رأیت نصرت آیت به سمت دارالسلطنه اصفهان در حرکت آمد از راه ساوه و محلات به دارالمؤمنین کاشان نزول اجلال شد و فتح‌الله خان مافی سرتیپ به اتفاق شعاع السلطنه نواب فتح‌الله میرزا به گرفتن الواط و اوباش کاشان که کاشانه‌ها ویرانه نمودند و فرزنانگان از دست ایشان معتکف خانه مأمور گردید اگر چه محرکان فساد از خوف طنطنه سلطانی به بیغوله‌ها خزیده بودند ولیکن عیال و اطفال آنان را از کاشان کوچ داده با معتمدی روانه استرآباد ساختند و در روز فیروز عید اضحی که شاهنشاه جهان و خسرو گیتی ستان (فرد) قضا موافق رای و قدر متابع عزم ستاره زیر رکاب و سپهر زیر نگین بر اورنگ جم قدم نهاد. از سر و انگشت مبارک افسرو انگشتی را رونق مهر و مشتری داد، از جانب نواب مستطاب امیرزاده خانلر میرزا حکمران دارالامان کرمان که به ستیز و آویز طایفه بلوچ سیستان که رهنران آباد و ویران بودند توجه نموده بود به تیغ بی دریغ وی بیشتر از آن فرقه ضلالت بنیان وداع نفس و بدرود هوس کردند رئوس آن فرقه منحوس را با پیشکش لایقه روانه دربار معدلت مدار ساخت و در روز عید اضحی وارد کاشان گردید و معتمدالدوله منوچهرخان هم از اصفهان شرفیاب حضور شد و بعد از توقف ده روزه نخستین و معتمدالدوله به تهیه و تدارک سپاه ظفر پناه روانه اصفهان گردید پس از آن موکب ظفر کوکب از کاشان به منزل ابوزید آباد نزول اجلال فرمود نظر به اشتداد باران و برف و دو روز توقف موکب سلطنت شد.

محمد شاه قاجار □ ۵۱۳

چون بعد از وفات سلطان محمودخان قیصر روم و تقویت شاهنشاه جهان پناه در سلطنت سلطان عبدالمجیدخان مکرر به ایلچیان دول خارجه فرمودند که بعد از اقتدار وی به مملکت روم انتقام محمره و بابان را از دولت روم خواهم کشید در این زمان که عزیمت سفر اصفهان تعمیم یافت سلطان عبدالمجیدخان مضطرب گشته که مبادا محاربه وی منظور نظر کیمیا اثر بوده باشد، امپراطور اعظم دولت روس را به نزد خسرو سکندرکوس واسطه امور ساخت که کینه دولتین بدون محاربه به تردد سفیران صورت اتمام پذیرد. او نیز مراسله ای الفت انگیز مبنی بر این معنی ارسال داشت در این منزل قورت صاحب نایب دُخامل ایلچی به نظر شاهنشاهی رسانید بنابر خواهش پادشاه جلیل القدر رقیمه در قلم آمد که سفیری از دولت روم به ایران آمده تا موافق اجلاس ایلچیان دول خارجه ایشان از عهده خرابی های محمره برآیند و ما نیز خیال جدال را از دل دور سازیم.

و هم در این منزل رسولی از کرمان وارد گشته به عرض اولیای دولت قاهره رسانید که بعد از مراجعت نواب خانلرمیرزا از محاربه بلوچستان اهالی کرمان بر وی شوریده دروب قلعه را به رویش نگشادند و از طرفین بنیاد ستیز و آویز نهادند بنابراین فضل علی خان قزاق باغی بیگلریگی با یک فوج سرباز و دو عراده توپ به کرمان مأمور شد که نواب خانلرمیرزا را روانه رکاب ظفر انتساب نموده خود راتق و فاتق مهمات گردد و اردوی کیهان پوی طی مراحل کرده عید غدیر خم در منزل جوکن به سر رفته، در بیست و پنجم ذی الحجة الحرام سرزمین هفت دست اصفهان از خیام ظفر فرجام غیرت افزای طارم فیروزه فام شد.

چون در این پنج سال که خسرو فلک رفعت به علت کثرت مشغله چندان به امور مملکت نپرداختند لهذا گرگان میش منش اصفهان و اهریمنان بدکنش آن سامان به مال بازرگان و عرض بیچارگان دست برآوردند و هر چند حکام و عمال خوشه حیات ایشان را به داس هلاک درودند مانند گندنا^۱ یک پرده نمو نمودند و برای اطفاء نایره فتنه ایشان نصرالله خان سرکشیکچی باشی قاجار بدورن شهر اصفهان مأمور شد و با هزاران تمهید ایشان را بالتمام در بیغوله های بدست آورده هفتاد نفر از آن الواط که روز و شب قاتل نفوس و فاعل ناموس کسان بودند به اشاره قهرقهرومانی در قعر سقر مقرر یافتند و باقی آن

۱. گندنا: گیاهی مأكول و از طایفه سیر که مردم تهران به آن تره می گویند.

حرامزادگان را مقیداً روانه آذربایجان داشتند.

پادشاه ذیجاء فرانسه امپراطور اعظم موسوم به لوی قلب [لویی فیلیپ] هجدهم چون از نقض عهد انگلیس با خسرو خدم برجیس استحضار یافته یکی از بزرگان و کارآگاهان فرانسه را مسما به کنت دوسرسی^۱ با تحف بی حد و مر برای اتحاد دولتین روانه ایران داشته و حسب فرمان شاهنشاه جهان شهباز خان نایب ایشیک آقاسی باشی ابن محمودخان دنبلی قوریساول باشی به مهمانداری او مقرر شد و در کمال عزت و احترام در این اوان وارد دارالسلطنه اصفهان گردید و مراسله امپراطور فرانسه را از نظر اقدس گذارنیده عهدنامه مشعر بر دوستی دولتین علّیتین نوشته شد و مهندسان انگلیس که به مشق سربازان مشغول بودند از منصب معزول فرموده مهندسان فرانسه بجای ایشان آمد و از جانب امام مسقط رسولی با پیشکش فراوان وارد اصفهان گشته پیوسته خبر استیصال اهالی انگلیس در جزیره خارکو به عرض اولیای دولت قاهره می رسید.

در ذکر وقایع سیچقان ثیل مطابق سال سعادت اشتمال یک هزار و دویست و پنجاه و شش سال ششم سلطنت و اقتدار خسرو فلک مدار و اتفاقات روزگار

اما چون پادشاه عرصه فلک روشنی بخش کاشانه ملک و ملک ده ساعت گذشته از روز جمعه پانزدهم ماه محرم الحرام پرویز صفت بر طاقدیس حمل خزید از راه خورشید گفتمی مگر گنج باد آورد و فاخته مانند نکيسا به سرو سهی برآمد و چون ناقوس کلیسا قفل رومی از زبان برداشت و هزار دستان با رأی فرخ در شب فرخ به وصل عروس گل کامیاب گشته و از گفتار خوش خویش در شادروان چمن بر شادروان مروارید همی بالید یا مانند موسی ید و بیضا نموده با نوای مسیحا خلیل صفت به آتش گل داخل گردید به حکم خداوند جلیل ندای یا نار کونی برداً و سلاماً^۲ در رسید بید مخالف بر خلاف حرکت کرده خسرو بهار مانند کین ایرج صفت مصاف آراست، گل حمرا چون خون سیاوش به جوش آمد و باد بهاری مانند نای ترکان گرم نعره خروش، صعوه تبیره زنان شد و ابوالملیح

۱. متن: کنده سرسر

۲. سورة انبیاء، آیه ۶۹

محمدشاه قاجار □ ۵۱۵

سلیح پوشان و هد هد سلیمانی در صحن چمن به نغمه داودی مضمون این بیت را ادا نمود
(بیت)

ای شاخ گل ببال که امروز روزگار بر مطلبی که دست ندارد شکست تو است
چون ابر نیسان مشکین دانه بر اطراف و اکناف باغ ریخت مشک را با خاک به
یکدیگر آمیخت، در نیم روز نوروز حضرت همایون بر اورنگ برآمد و سر گنج ها که هر
یک رشک گنج کاو و گنج سوخته بود برگشاد (مصرع)

به هر کس بداد آن چه بایست داد

(شعر)

شگفت مانده ام الحق زابر تر دامن که لاف جود زند وز تماش حیا نبود
و اهالی جهان از کابل و زابل و عراق و حجاز و سپاهان و شیراز و آذربایجان و
نیشابور از دور و نزدیک و ترک و تاجیک و کوچک و بزرگ که در حضور
موفورالسروش حاضر بودند از جامعه زرنگار شهیاردادار قاجار آرایش پیکر دادند و از
این شرف همدوش مهر انور (نظم)

سزد که عقد ثریا فلک ز گردن خویش به بای تخت تو بهر نثار بگشاید
خجسته روز کسی گوز یمن طالع سعد نظر به طلعت آن شهیار بگشاید
و عید سعید سلطانی به مبارکی مقتضی گشته قنبرعلی خان مافی که به سفارت
دارالسلام بغداد مأمور شده بود، بعد از انتظام امور تجار و زوار مقضی المرام به اتفاق
فرستاده علی رضا پاشا، عبدالرزاق افندی کلید دار امامین همایین کاظمین علیهماالسلام با
پیشکش فراوان وارد دارالسلطنه اصفهان گردید دُخامل صاحب ایلچی دولت روس که
ساکن دارالخلافه بود برای سیر اصفهان شرفیاب حضور خسرو جهان گردید و امیر
دیوانخانه مبارکه میرزانبی خان علی آبادی از حکومت فارس معزول و نصرالله خان
سرکشیکچی باشی قاجار صاحب اختیار مملکت فارس و سرحدات عمان گردید و میرزا
محمدخان برادر وی به منصب علیه جلیله سرکشیکچی باشیگری سرافراز آمد.

قبل از این مذکور شد که اهالی دارالامان کرمان بر نواب خانلر میرزا شورش و ازدحام
نمود [ه] او ربه شهر بار نداند و شهیار ذوالاقتدار فضل علی خان قرا باغی بیگلریگی سابق
دارالسلطنه اصفهان را بدانجانب مأمور داشت. بعد از رسیدن فضل علی خان به کرمان، نواب
خانلر میرزا روانه اصفهان ساخته خود رأیت حکومت افراخته. نواب خانلر میرزا را به علت

قلت سن بعد از ورود به دارالعباد یزد، چون سابقاً حکمران آن بلد تعین شد چون این عمل خلاف قواعد دولت بود رأی مبارک در سیاست وی قرار گرفت ولیکن به توسط جناب جلالت مآب حاجی میرزا آقاسی سلمه الله تعالی عن الآفات از جرم وی درگذشت. در خلال این احوال از جانب دولت عثمانی صارم افندی ایلچی برای رفع کدورت محمره و بابان و اتحاد دولتین فخمیتین وارد دارالسلطنه اصفهان گردید و این کدورت و خلاف از ابتهال قیصر و تقریر آن سفیر هنرور به وجه احسن برطرف گشته در این زمان میرزا رضای میزان آقاسی مهندس باشی که به سفارت خوارزم مأور شده بود با مراسله الله قلی توره والی آن اهالی و یکی از بزرگان ازبک و تحف نمایان وارد گردید، از جمله هدایا چهل رأس اسب بود که پیکر کوه گران سرعت باد وزان جمع داشتند و سه چهار رأس از آنها (فرد) جوان چه دولت سلطان روان چه فرمانش جهنده همجو اعدای رسنده همجو قضا و پس از صد روزه توقف آن سرزمین بهشت آئین پرچم رأیت ظفرقرین از راه خوانسار و جرفادقان در جنبش آمد. بعد از سیر آن صفحات مدت ده روز گردان سپاه به گردا گرد بروگرد توقف کردند و از آن جا به نهاوند و همدان تشریف فرما شدند و نواب امیرزاده حمزه میرزا به علت سوء سلوک از حکومت قزوین معزول گشته طهماسب قلی خان قزوینی به حکمرانی آن بلد معین گردید و در خلال آن احوال جمعی از بی باکان و ناپاکان گلپایگان که پیوسته حلقه فساد بر در فتنه می کوفتند و در زمان غوره به خیال شراب ناب مستی ها می کردند به عرض اولیای دولت قاهره درآوردند که نیرالدوله نواب فرخ سیر میرزا به هوای سروری سر برآورد و به هوس سلطنت قامت آراست و به محمدتقی خان و سایر سرداران بختیاری نوشتجات چند ارسال داشته و عنقریب باعث شورش تمام ایران خواهد شد. بنابر اتهام آن ملکزاده بهرام غلام بخش علی خان قرباغی یوزباشی بدان جانب مأور شد که او را مقیداً به کریاس گردون مناص حاضر سازد و از همدان به دارالسلطنه قزوین نزول اجلال فرموده نواب مستطاب شاهزاده آزاده یحیی میرزا مرزبان دارالمرز گیلان و امان الله خان افشار با رؤسا و کدخدایان آن دیار شرفیاب حضور گشته، امان الله خان از وزارت معزول شد و محمدامین خان قاجار نسقچی باشی به اتفاق نواب یحیی میرزا به حکومت گیلان مأور گردید و بخش علی خان نواب فرخ سیر میرزا را مقیداً بدرگاه عالم پناه آورده به علت عدم خیانت گرد جرایمش را به زلال عفو شسته شده و از دارالسلطنه قزوین به جانب دارالخلافه بریکران حرکت نشسته در بهترین ایام به مقرر

سلطنت مقام گرفت (فرد)

خرم ز بخت خویش به تأیید ذوالمنن گیتی ز فیض معدلتش فارغ از محن

گفتار در کیفیت مذهب و عقاید فرقه اسمعیلیان و بیان شورش آقاخان محلاتی و رفتن به جانب دارالامان کرمان و بعضی وقایع آن زمان

بدان که لفظ شیعه در لغت به معنی پیرواست و در اصطلاح بر جماعتی اطلاق می شود که بعد از رسول خدا بلافضل امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب را وصی و خلیفه دانند و این جماعت هیجده فرقه شده اند و زیاده نیز گویند و یکی از آن جمله اسمعیلیانند و آن چه متفق علیه فقهای دینی و علمای اثنا عشریه است این است که امام به حق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام در زمان حیات خویش ولیعهدی را به حضرت اسمعیل تفویض فرمود و چون اسمعیل در زمان حیات آن حضرت به رحمت ایزدی پیوست، حضرت امام جعفر صادق علیه السلام همه جا تشیع جنازه وی فرموده از غایت محبت در چند جا روپوش تابوت را برداشته به حسرت تمام به روی اسمعیل نظاره فرمود. پس از تکفین به خط مبارک در بالای کفن نوشته که اسمعیل یشهدان لاله الاله و او را دفن نمودند و بعد از آن منصب امامت را به امام موسی کاظم علیه السلام منتقل ساختند؛ ولیکن اسمعیلیان را اعتقاد آنکه بعد از حضرت اسمعیل امامت به محمد ابن اسمعیل رسید چنانچه حضرت موسی علیه السلام به هارون نص فرمود، هارون در زمان موسی در گذشت و خلافت به اولاد هارون منتقل گشت و نص به قهقهرا باز نمی گردد و بداء محالست و بعد از محمد ابن اسمعیل ائمه مستورند و داعیان ظاهر و بعضی از مذهب ایشان در توحید و نبوت مانند صوفیان صاف اعتقاد است و در سینه سیصد و چهل و هشت المهدی بالله محمد بن الرضی عبدالله ابن التقی قاسم بن الوفی احمد بن الوحی محمد بن اسمعیل ابن امام جعفر صادق علیه السلام در مغرب زمین به هوای سلطنت سری برآورده به همدستی مریدان متمکن مسند خلافت گردید، چهارده نفر از ایشان مدت دوست و شصت و شش سال خلافت کردند و حسن صباح که اسمعیلیان «سیدنا» نامند و از اولاد یوسف حمیری بود در عهدالمستنصر بالله اسمعیلی به پیش او و پسر وی نزار رفته از جانب ایشان به دعوت مشغول شد چنانکه مجملی از احوال وی در جلد اول این کتاب مرقوم گردید، در قلعه الموت قزوین او و طایفه اش

مدت صد و هفتاد و یک سال مروج مذهب اسمعیلی گردیدند و اولاد اسمعیلیان مغرب نیز به اطراف و اکناف جهان پراکنده و بعضی از ایشان به ایران آمده به دعوت مشغول شدند تا اینکه در زمان خاقان جنت مکان حضرت اعلی فتح علی شاه قاجار دعوت آن طایفه به شاه خلیل الله منتقل گشت و خسرو نیک نهاد به علت سیادت و اعتقادی که بیشتر اهل هند و بعضی از ایران درباره او داشتند سالی مبلغ یک کرور به رسم نیاز به پیشش آورده خاک نعلینش را به جای تاج بر سر می گذاشتند یکی از صباپای خود را به خلف الصدقش آقاخان عقد مزاجت بست و بلوک محلات را که ما بین قم و کاشان واقع است تیول ابدی و سیورغال سرمدی او مرحمت فرمود و در سال اول این دولت ابد مدت آقاخان حسب فرمان قدر بنیان شاهنشاه جهان پناه به ایالت دارالامان کرمان مأمور گردید و چون حضرت شهریارى حکومت کرمان را در قبضه اقتدار و ريقه اختیار نواب فیروز میرزا گذاشت آن بدبخت به نفاق صاحب تاج و تاخت قلعه بم نرماشیر را سقناق ساخت و مدت دو سال کوس سرکشی نواخت و چون تیر تدبیرش به سنگ آمد بعد از مراجعت از سفر هرات فرمانفرما نواب فریدون میرزا [را] برای عفو عصیان واسطه امور ساخت و خسرو فلک رفعت به علت سیادت و وصلت با دودمان سلطنت به مسند والکاظمین الغیظ و العافین عن الناس متمکن گشت از مواخذة و عقاب وی در گذشت و کما فی السابق محلات را به تیول او مرحمت فرمود و در این زمان به مضمون اینکه (فرد)

خوی بد در طبیعتی که نشست نرود تا به روز مرگ از دست
به تحریک اقربا و خویشان و امیدواری ذخایر و اردات کیشان به تدارک اسباب
سلطنت مشغول شد و چون بخش علی خان یوزباشی به گرفتن نواب نیرالدوله فرخ سیر میرزا
از سمت محلات به گلپایگان مأمور گردید آقاخان به مفاد الخائن خائف چنین تصور
نمود که گرفتن وی منظور نظر کیمیا اثر است به کوههای نراق که مکانی سخت بود رخت
کشید. بعد از گرفتن بخش علی خان، نیرالدوله را و مراجعت به اردو اگر چه هنوز اسباب
سلطنت آقاخان ناتمام بود و زیره خیالش باردیگ خام ولیکن دریافت نمود که بخیه خلاف
بر وی کار افتاد نعل سمند جهان نورد را بر آتش عزیمت تافته گردانید و باره تند خوی
مخالفت را تنگ برکشید، نخستین عیال و اطفال خویش روانه عتبات عالیات ساخت پس از
آن با شش صد سوار جرار از محلات به سمت کرمان کوس حرکت نواخت و در این مدت
که عصفور خیانت بیضه فاسده در دماغش نهاد بدستیاری میرزا احمد اصفهانی که از

طرازان زمانه بود ارقام متعدده شبيه به خط حاجی میرزا عبدالله خوئی منشی فرامین قدر آئین و مهر مهرنشان خسرو خسرونشان و خط جناب مستطاب حاجی میرزا آقاسی سلمه الله تعالی و تمام مستوفیان عظام نوشته که آقاخان محلاتی از دربار معدلت مدار به حکومت دارالامان کرمان مأمور شد، در هر منزل عزت و احترام از وی معمول دارند و بعد از حرکت از محلات و عبور از حوالی کاشان یکی از فرامین را به شعاع السلطنه نواب فتح الله میرزا ارسال داشته و او غافل از شیادی و رزاقی وی کمال عزت و احترام بجای آورد.

چون کیفیت این مخالفت و کارزار به عرض سدره فلک مدار رسید منشور قضا دستور به اطراف ایران صادر آمد که به هر بلد که قدم گذارد با زلال جدال دفع آن نایره فتنه نمایند و آقاخان چون به حدود یزد رسید فرمانی [برای] بهاءالدوله روانه داشت و خود در کمال عزت به حوالی آن دیار قدم گذاشت علی الصبح چاپاری از دارالخلافه وارد گشته بهاءالدوله را از مخالفت آن بی سرانجام اعلام داد و او به محض استماع به اتفاق نواب محمد مهدی میرزا و یک فوج سرباز و دو عراده توپ از تعاقب وی روان شد، در شش فرسنگی شهر یزد به یکدیگر دچار شده منجوق کارزار بر پا گردید و ادای گیرودار به عیوق رسید. سمند نواب بهاءالدوله هدف گلوله گشته به زیر افتاد و آن ترکان خون آشام از بامداد تا شام با آن فرقه نحوست فرجام در گیرودار بودند و چون آفتاب جهانتاب در نهانخانه مغرب غایب شد، بهاءالدوله لابد و ناچار مراجعت کرد و آقاخان روی به راه گذاشت و فرمانی به دستور سابق به کهنل خان سردار حکمران شهر بابک ارسال داشت و او نیز کمال عزت و احترام بجای آورده که فی الفور برسیدن وی رسول دارالخلافه وارد گشته نقشش بر آب ریخت. کهنل خان طاقت جدال نیاورده محصور شد و آقاخان به همدستی مریدان بنیاد شر و شور نهاد به اندک زور قلعه را متصرف گشته، کهنل خان به ارک پناه جست و رسایل چند به طلب امداد بهاءالدوله و فضل علی خان بیگلریگی کرمان ارسال داشت و فضل علی خان با لشکر ظفر اثر بدان جانب رأیت حرکت افراخت و آقاخان از استماع رسیدن وی مانند برگ رزان از باد خزان متزلزل شد و خدنگ اضطرابش تا پر بر دل، دست از محاصره کشیده مانند بادصبا به یک طرف بیابان در گذر شد.

و فضل علی خان بعد از نزول به شهر بابک بعضی از فرقه اسمعیلیان را که خمیر مایه فساد بودند بوح ساخت و خود از تعاقب آقاخان کوس حرکت نواخت و در بلوک ناربیاض به او دچار گشته به اندک گیرودار سپاهش را مانند وحوش پراکنده کرده به

جانب سیستان و نیمروز فرار کرد و فضل علی خان با فتح و ظفر معاودت نمود. در این اوان نواب جهانگیر میرزا و سلطان جلال الدین میرزا پسران شاهزاده کامران میرزای درآنی به خاکبوس درگاه خاقانی شرف افتخار یافتند و بلدهٔ خمسه به نواب مستطاب امیرزاده حمزه میرزا مرحمت شد و سلیمان خان امیرتومان معزول گردید و ملاعبدالعزیز کاشانی برای انتظام امور زوار و تجار به اتفاق عبدالرزاق افندی سفیر بغداد به توقف دارالسلام مأمور گردید و نصرالله خان قاجار صاحب اختیار مملکت فارس از تندباد اجل نهال عمرش از بیخ برافتاد و مملکت فارس و سواحل عمان به نواب مستطاب امیرزاده آزاده فرهاد میرزا عنایت گردید و میرزا فضل الله علی آبادی ملقب به نصیرالملک به وزارت فارس منصوب شد.

بیان سال خیریت مآل هزار و دویست و پنجاه و هفت، سال هفتم سلطنت و حکمرانی شاهنشاه جهان پناه بر مسند سلیمانی موافق اودئیل و اتفاقات این سال خیریت دلیل

اما چون خسرو انجم حشم و دارای کوکب خدم اعنی نیراعظم سه ساعت و چهل و شش دقیقه گذشته از شب یکشنبه بیست و هفتم ماه محرم الحرام تختگاه حمل را که نقطهٔ اعتدال ربیعی است و محرک قوای طبیعی به فر نزول و یمن تحویل سعادت دلیل زینت و بهجت تازه داده (شعر)

باز جهان مشعله افروز شد	گر می هنگامهٔ نوروز شد
فرق حمل چون ز خور افسر گرفت	باغ شرف خرمی از سر گرفت
داد جهان را ز طراوت نوى	تازه شدش کوکبه خسروی

و از سرکشی عساکروی در صحن چمن خسرو بهار متغیرالحال گشته لشکرکشان قوی بنیان به اطراف و اکناف مأمور داشت تا اینکه ورق عمر مخالفان را از عرصه چمن دریدند و فراش باد صبا در زمین فرش زمردی بگسترانید، شکوفه بادام، دام دلها شد و چشم عبهر فریب جانها، ارغوان جام عقیقی به کف گرفت، نسترن رباب و بداغ دف بر گرفت نیلوفر بر زیر شاخ با شوکت و فراستقرار یافت و سبزه آبی به روی کار آورد (فرد)

محمدشاه قاجار □ ۵۲۱

روی هوا لخلخه آمیز شد باد بهاری طرب انگیز شد
و از سموم حوادث لاله عباسی پژمرده خسرو بهار سر به جیب تفکر فرو برده بلبل از
سر سرو سهمی به بانگ پهلوی آواز برآورده (شعر)

گر زرد شد گیاهی در خشک سال هجران پژمردگی مبادا آن نازه ارغوان را
و مجلس عید سعید سلطانی در عمارات دولت خانه دارالخلافة آراسته شد و با نسیم
لطف خسرو کریم خس و خار غم از سینه کهن و مهین برخاسته و هر یک به فراخور مرتبه
به تشریف شهریاری مشرف شدند. پس از انقضای نوروز فیروز شیرمحمد خان افغان سردار
سابق قوریان با تحف لایقه از جانب شاهزاده کامران میرزای درآنی و یارمحمدخان الاکوزه
به استدعای عفو تقصیر بدرگاه پوزش پذیر آمد که چون خبثت و ظلم انگلیس بر اهالی
قندهار بر ما معین شد اینک در رئوس منابر هرات سکه به اسم سامی و خطبه به نام نامی
خسروی مزین است (شعر)

زنامش بود خطبه را پایه عالی زجودش بود سکه را خنده بر لب
و فضل علی خان بیگلریگی دارالامان کرمان عریضه به پایه سریر اعلیٰ فرستاد که
آقاخان محلاتی بعد از شکست چنان از سیستان و نیمروز سپاهی موفورتر از مار و مور
جمع آورده در این حدود آتش افروزی می کند (بیت)

در تنگنای محنت و دردم زد دست غیر لطفی کن و برآزین تنگنا مرا
بنابر این امیرتوپخانه مبارکه حبیب الله خان شاهسون با سپاهی چون قطرات ابر آزار
بی حد و شمار و چون ژاله در بهار بسیار (عریه)

فوارس لایمئون المنایا اذا دارت رمی الحرب زبون
بجانب مقصود روانه نمود که بعد از دفع فتنه آقاخان حدود قندهار عنان توسن
کارزار نگرداند هر که انقیاد نماید امان یابد و هر که سرکشی کند از پا درآید (نظم)

هنگامه قیامت و غوغای رستخیز خیزد ز جا کنی چه تو بر صدر زین جلوس
پران عقاب تیر ز سر پنجه بر صدور رنگین نهال نیزه بار آورد راوس
پس از نزول امیرتوپخانه به دارالعباد یزد به تواتر خبر رسید که آقاخان با فضل علی
خان بیگلریگی چندین نوبت، نوبت کارزار فرو کوفت. گاه منصور و گاه مقهور گشته
بالاخره نسیم فتح و ظفر بر پرچم رأیت اسمعیلیان وزیدن گرفت و اسفندیارخان برادر
فضل علی خان که رستم دستان بود مقتول شد و فضل علی خان برج و باره آراسته به

نگهداشتن قلعه مشغول است و امیرتوپخانه به محض اطلاع به تندی باد صرصر روی به راه نهاد، در حوالی کرمان با آقاخان دچار آمده شعله بالا بالا گرفت و نیران عدوان اشتعال پذیرفت (نظم)

غریبیدن کوس گردون شکاف زمین را در افکند پیچش به ناف
از هنگام مبداء طلیعه تابشیر بام الی ظلمت شام آن دو فوج شیران شرزه و پلنگان
گرزه چنان کوشش های مردانه و جنگ های دلیرانه کردند که لرزه بر اندام بهرام و شکست
بر ایوان کیوان افتاد و چون یکسواره گردون روی به کنام آسایش نهاد و آقاخان منکوب و
مخدول با چند تن از خواص بجانب قلعه راور تکاور فرار را سبک عنان کرد و امیرتوپخانه
با فتح و ظفر وارد کرمان گشته به اتفاق بیگلربیگی جمعی از اهالی آن بلد را که پیروان
آقاخان بودند با غلال و سلاسل مقید گردانید و از آنجا از تعاقب آقاخان روی به راه نهاد
بعد از نزول بر راور معلوم شد که روزی دو قبل از این بجانب سیستان طبل حرکت نواخت
تا تدارک اسباب جنگ را بیشتر از پیشتر آماده سازد و چون فتح علی خان حاکم راور دو
سال می شد که در دریای پهناور مخالفت شناور بود و مالیات سلطانی را به عهده تعویق
می انداخت و اکثراً اوقات به امیدواری استحکام قلعه با حکام کوس مخالفت می نواخت
امیرتوپخانه مبارکه نخستین رسولی به پیش وی ارسال داشته مضمون این نظم را نگاشته (نظم)
بیا که عفو شهنشہ ثبات آن دارد که منهزم نشود از چنین هزار گناه
و آن تیره ایام به راهزنی نفس اماره از روی کین جواب سخن را به عهده مهره آتشین
نهاد و سپاه ظفر پناه مدت سه روز به ضرب توپ و تفنگ نهنگ آهنگ آن قلعه را که
همدوش چرخ برین بود برابر زمین کردند و روی به یورش نهاده فتح علی خان را مقیداً به
پیش امیر آورده قلعه را متصرف و اموال بی نهایت به یغما بردند و امیرتوپخانه بعد از فتح
قلعه راور بجانب جیرفت کرمان که از آن بی سرو سامان نشانی داشت عزیمت نمود (فرد)
ظفر همعنان نصرتش رهنمای زگرد سپاهش هوامشک سای
در بین راه آقاخان علی الغفله ایلغاری کرده تیر تدبیرش به سنگ آمد روی به لار
فارس گذاشت و علی خان حاکم لار به حکم نواب فرهاد میرزا به جلوگیری او مقرر شد.
چون از هر جهت دست امیدش گسیخت و پرویزن فلک خاک آندوه بر فرقش بیخت
اضطراباً و الجأ به سمت دارالملک قندهار فرار نمود و امیرتوپخانه نیز به قلع و قمع فرقه
بلوچ که قطاع الطريق بودند بجانب سیستان و زابلستان حرکت کرد.

محمدشاه قاجار □ ۵۲۳

و در خوزستان و اهواز محمدتقی خان سردار ایلات بختیاری که پس از وفات شاهزاده مرحوم محمدعلی میرزا نورالله مرقده گردن بر طبق اطاعت نهاد و از پی داعیه سلطنت به اموال تجار و بازرگانان دست تظاول گشاد و در این هفت سال دولت ابد مدت بارها عزم جدال وی جزم آمد ولیکن از روی خدعه علی نقی خان برادر خود را با پیشکش نمایان ارسال حضور داشته آب خدعه بر آتش غضب خسروی فرو ریخت، در این زمان چون از حد خویش تجاوز کرد معتمدالدوله العلیه منوچهرخان والی اصفهان و لرستان و عربستان با سپاه سطوت پناه شیر افکن شمشیر زن (نظم)

سپاهی که اندیشه را پی کند چه حشم آورد کوه ازو خوی کند
دلیران شمشیرزن بی شمار به مردم گرانی چه پیچیده مار
کمند افکنانی که چون تندشیر ربایند سرهای مردم به زیر
بدفع و رفع آن فرقه توجه نمود و با این که قلب الاسد تابستان بود و از اشتداد گرما حوت در هزار تابه بریان و عین الثور بر تشنه کامی شیران گریان، جناب معتمدالدوله به یاری باری و بخت بلند شهریاری به کوههای سخت که سقناق بختیاری بود رخت کشید و به تیغ مریخ شرار جمعی کثیر از آن فرقه زحل کردار را به دارالبوار فرستاد و محمدتقی خان سردار بختیاری از استماع این سخن با استعداد تمام روی به حرب نهاد (فرد)

چپ و راست آراست از تیر و تیغ چه آرایش گلشن از اشک میغ
پس از مقابله و مقاتله در صولت اول غنچه دولت به نسیم نصرت شکفتن گرفت و نهال شوکت از رشحات ظفر سر به بالا کشیدن، محمدتقی خان در بین جنگ به چنگ دلیران نصرت شعار گرفتار گشت و سپاه ظفر همراه ایشان را تعاقب کرده اموال بی شمار غنایم و ستوران راهوار از ایشان نه چندان بدست آمد که کمیت قلم در بیابان بیان وی تک و پو نماید و علی نقی خان برادر محمدتقی خان در سه چهار شب متواتر شیخون برده تیر جفا از کمان آسمان خورد، چون از گردانگیزی توسن زمانه آئینه بختش تار شد و گل امیدش از سموم حوادث خوار در هربار عقد جمعیتش ریخته بجانب سیستان گریخته به امیرتوپخانه مبارکه استعانت جست و جناب معتمدالدوله تفصیل فتوحات را به آستان ملایک پاسبان معروض داشت و طالب امداد شد که در سر حد روم آتش ستیز افروخته خس و خار وجود دشمنان را سوخته نماید و از این طرف نیز قرین الشرف به نوازشات پادشاهانه بلند پایه و سرافراز گشت، امیرخمیس محب علی خان ما کوئی با پنج هزار لشکر به پیش وی مأمور

شد.

و در این زمان نورمحمد خان سردار از ایالت خوزستان معزول آمد و حاجی خان شکی به سرحدات عراقین عرب و عجم و ایالت خوزستان منصوب شد و از شوخ چشمی ستاره شور چشم یکی از غصون شجره خلافت که شاهنشاه جهان پناه به اسم جد امجد حضرت اعلی فتح علی شاه موسوم ساختند و در سن چهار سالگی بود طوطی روحش از قفس قالب به سیر گلگشت چنان پرواز کرد و حسین خان آجودان باشی نایب السلطنه مرحوم با منشور حکومت به دارالعباد یزد مأمور گردید و بهاء الدوله نواب مستطاب شاهزاده بهمن میرزا معزول.

و از جانب دولت انگلیس ریاح صاحب طبیب به ظاهر در صورت حکمت و در باطن استحضار از احوال دولت و فکر ایشان با دولت انگلیس وارد. دارالخلافه گشت و با امنای دولت علیه سخن از اتحاد دولتین در میانه نهاد و چون از جانب دولت خویش مثال مشورت نداشت او را مقضی المرام روانه داشتند که مجدداً سفیری را روانه سازند به اتمام مصالحه دولتین پردازند و در این اوان قریب به شش هزار کس زوار به عزم زیارت روضه متبر که سلطان علی بن موسی الرضا علیه و علی آبانۀ الاف التحیه و الثنا عازم بودند و هشتصد سوار از حرامزادگان از یک مروزی قریب به ارض اقدس رضوی بر سر آن مردمان فقیر از برنا و پیر تاخته رایت قتل و غارت افراخته، بعضی از ایشان را به قید ذلت کشیده عازم مرو گردیده، در بین راه با محمدولی خان بن فتح علی خان برادرزاده آصف الدوله که با ده نفر سوار به صید و شکار مشغول بود دچار گشته بعد از اندک گیرودار محمدولی خان گرفتار شد و آنها روی به راه نهادند و جناب آصف الدوله پس از استماع این سخن با لشکری آراسته به سمت اُبه و اویماقات تراکمه نهضت نمود و ایشان را گوشمالی بلیغ داده اکثر از اسرا را پس گرفته چون علت غائی آن سفر استخلاص محمدولی خان منظور نظر بود و به صدق پیوست که آن بد نهادان محمدولی خان را در کمال عزت به مرو برده‌اند، آصف الدوله را سرو امید از پافتاد با نصرت تمام و بی نیل مرام روی به مشهد مقدس نهاد و کماهی امور را به دربار معدلت مدار مسطور داشت و حسب الحکم شاهنشاهی محمدعلیخان غفور^۱ به پیش الله قلی توره والی خوارزم مأمور شد که اگر ایلغاری چنین

۱. متن: محمد علی خان قفور

محمد شاه قاجار □ ۵۲۵

حسب الحکم وی بود اعلام جنگ داده شود والا محمدولی خان را پس گرفته آن بی ادبان را تادیب و تعذیب کند.

گفتار در فتوحات امیرتوپخانه مبارکه و معتمدالدوله العلیه العالیه و ارتحال نواب اشرف والا قهرمان میرزا به دار بقا و سایر وقایع آن سال به تقدیر حضرت ذوالجلال

شهواری مضماری شجاعت و قافله سالار طریق جلالت امیرتوپخانه مبارکه حبیب الله خان شاهسون (نظم)

همچو سیمرغ از نهیب رمح او در بادیه همچو سیماب از شرار تیغ او در مرغزار
در دل شیران شرزه زهر گشته ناپدید در سر ماران گرزه مهره گشته بی قرار
که به دفع اشار بلوچ رأیت جدال در حرکت آورد به هر کجا که قرار گرفت قرار
رخت فرار بر خود آراست و به هر موضوع که نشست شور قیامت برخاست هر کس سریر
خطا فرمان نهاد امان یافت و هر کس به وادی مخالفت شتافت به ضرب توپ و خمپاره
(فرد)

قلعه و قلعه نشین از مدد ایزد پاک آن مسخره شده بی زحمت وان گشت هلاک
و بعد از قطع مسافت قلعه پمپور را که در پانزده منزلی کرمان واقع است مضرب
خیام ظفر فرجام ساخت و آن قلعه در عظمت چنان است که طایر اندیشه را به باره او مجال
طیران و سایر گمان را امکان سیر آن در آن مکان نیست (فرد)

از جبالش به شدت آمده تنگ وز سپهرش به رفعت آمده عار
و امیرتوپخانه، نخستین اهالی آن قلعه را به اطاعت دولت ابد مدست دعوت کرد. چون
جواب خطاب را بغیر کینه و خصومت ندید مهر از حقه توپ و خمپاره زهرآمیز برداشت و
در مدت ده روز در بروج و باره آبادی باقی نگذاشت اهالی پمپور که روز بخت را شب
دیجور دیدند فریاد الامان برآورده مرحله پیمای وادی اطاعت شدند و امیرتوپخانه ایشان
را از شهر کوچانیده در اردو مقام داد که به کرمان و یزد فرستد و آن قلعه را که خار راه
مغیلان بود عالیها سافلها کرد و چند روزی به جهت صید و شکار در پمپور قرار گرفت و
روزی که امیر به شکار رفته بود یکی از سربازان دست به ناموس ایشان دراز کرده آن فرقه
از غایت عصمت با تیغ های آخته به موجب بیدی لایبیک نسوان و اطفال خویش را مقتول

ساخته با اهل اردو کوس ستیز نواخته در آن بین امیرتوپخانه مراجعت کرد شور محشر برپا دید هر چند سعی نمود که دفع نایره فتنه شود سود نبخشود، متغیرالحال گشته دست به قائمه شمشیر دراز کرد تنور حرب را به نایره سیف و سان افروخته و اشیاء رزم را به تنوره خون گردان ساخته و اهالی پمپور نیز نهایت جلادت آشکار نموده (مصرع)

تیغ می‌زد دشمن اما آهنی می‌کوفت سرد

بالاخره بیشتر از ایشان مقتول شدند و باقی دیگر به ذلت مغلول و امیرتوپخانه از پمپور حرکت و تا پنج منزلی قندهار به نیروی فرّ خسرو روی خاک (شعر)

باب تیغ شست از لوح هستی غبار فتنه انگیزان بی‌باک
و تمام اسرا را با تحف لایحدّ و لایحصی و عریضه مبنی بر فتوحات روانه درگاه
ملایک پناه داشته (شعر)

زمان تا زمان از سپهر بلند به فتح دگر باش فیروزمند
و شاهنشاه جهان پناه به مژده این فتوحات فتح نامه به اطراف ایران [فرستاد] و شهر را
آئین تمام بسته به عیش و عشرت اشارت کرد و به ادای این خدمات طپانچه تمام الماس به
امیر و خلاع فاخره به سایر سرداران دلیر مرحمت شد. حکم به مراجعت ایشان فرمود و
امیر کبیر نظام محمدخان زنگنه که از اولاد شیخ علی خان زنگنه است که در زمان شاه
سلیمان صفوی وزیر زمان و آصف دوران بود و مشارالیه در زمان نایب السلطنه مرحوم به
منصب امیرنظام مفتخر شد و در این دولت ابد فرجام به امارت نظام و وزارت آذربایجان نیز
مقضى المرام گشته صاحب ذوالریاستین شد در این اوان روی به وادی خاموشان نهاد بنابر
آنکه رکنی از ارکان دولت بود و جوهر شمشیر شجاعت خسرو فلک رفعت مهموم مغموم
سه روز مجلس عزا برپا کرده مستحقین را اطعام فرمود.

و سابقاً مرقوم گردید که جناب معتمدالدوله بعد از انخضال فرقه بختیاری از حضرت
شهریاری طلب امداد نمود از این جانب نیز محب علی خان امیر خمیس مأمور شد و
معتمدالدوله به جانب محمره که از دست لشکر روم مسکن بوم بود عزیمت نمود و امور آن
حدود را رونقی داده بجانب چعب که اهالی وی در عصیان و طغیان بودند روی نهاده و شیخ
سامر والی چعب به همدستی اعراب حشرات عمل نفاق فعل چندین بار نوبت کارزار فرو
کوفتند و سپاه نصرت پناه به جاروب جدال خس و خار وجود ایشان را از سرزمین روفتند
در کرت ثانی عربده و شیر شیخ چعب ننگ فرار را بر خود قرار داده روی به بیابان بی‌سرو

سامانی نهاده و جناب معتمدالدوله قلعه چعب را که کمند هیچ یک از سلاطین بر کنگره وی بند نشده متصرف شد و غنیمت فراوان و اسبان تازی نژاد عامری میلاد و سی عراده توپ جهان آشوب حاصل نموده، مراجعت کرد و مسموع وی شد که در رامهرمز میرزا قوما نامی در جاده سرکشی گامی برمی دارد بنا کامی وی همت گماشت او را نیز مقید قید جفا کرد به انتظام سایر بلاد متصرف فیه خویش روی آورد (فرد)

ایام اگر چه قصه لشکر بسی شنید اما بدین صلابت و قوت کسی ندید و از جانب دولت انگلیس برای مصالحه دولتین علّیتین مکنیل صاحب ایلچی وارد دارالخلافه گردید و فضل علی خان قزاقی بیگلریگی دارالامان کرمان از منصب معزول گشت و عباس قلی خان جوانشیر بر مسند حکومت کرمان نزول کرد و شعاع السلطنه نواب شاهزاده فتح الله میرزا از حکومت کاشان معزول شد و علی خان مراغه خوانسار به مسند حکومت دارالمؤمنین کاشان متمکن گردید و صاحب دو شوکت و تمکین و حسب الحکم امپراطور اعظم دولت روس غراف مدن با تحف لایقه به دارالخلافه مأمور گردید و دخامل صاحب ایلچی احضار به پترپورغ آمد و در این ایام از فتنه انگیزی زمانه دغا که با احدی از آحاد وفا نکرد و شهادش صبر است و مهدش قبر، سوزش ماتم است و شادیش غم (رباعی)

دانی ز چه بی حجاب می خندد صبح افکنده ز رخ نقاب می خندد صبح
این غمکده چون مقام خندیدن نیست بر خنده آفتاب می خندد صبح

نواب مستطاب قمر رقاب والا جاه ملکزاده ملایک پناه نواب قهرمان میرزا که با شاهنشاه جهان پناه صلباً و بطناً در یک درج بود و اختر یک برج (شعر)

ز سر تا پای حسن و دلبری بود چه عقل و جان زهر عیبی بری بود
و سن شریفش هنوز به سی سال نرسیده بود و بسی سرد و گرم روزگار چشیده به مهد امراض قوی تکیه کرد و از تمام ایران طبیبان حاذق که رفتارشان با گفتار جالینوس مساوی بود به بالین آن زیده ملکزادگان روی زمین جمع آمده علاج حکیمان بر مزاجش سودمند نیفتاد، در ماه ذی الحجة الحرام که نمونه محرم بود از بستان کل نفس ذائقه الموت^۱ شیر و ما تدری نفس بای ارض تموت^۲ آشامید (شعر)

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۸۵

۲. سوره لقمان، آیه ۳۴

دریغا که نوباهو زندگانی فرو ریخت از تندباد خزان
 دریغ آن مه سرو بالا که او را به بالا فتاد این بلاناگهانی
 نو دانی چه فتاده است این زمانه فتاده است مصر کرم را میانی
 بعد از انتشار این خبر پر ملال اهل ایران را خاطر آباد ویران شد، مهدعلیا و ستر
 کبرای مجد و جلال که زهره به باره خلوت او نظاره نینداخته و بهرام دربارگاه پنجمین چهار
 نوبت عصمت به نامش نواخته از ارتحال فرزند عدو بند که دیده اش را نور بود و قلبش را
 پیروز، مویه کنان و موی کنان پرده صبر چاک نمود و خسرو روی خاک را با خاطر
 غمناک رشته طاقت گسیخت و پیوسته قطرات انجم از چشم فرو ریخت و ایضت عیناه من
 الحزن^۱ و برای ترویج روح پرفتح آن سلاله دودمان عباسی مدت سه روز اهالی ایران به
 لباس عباسی درآمده مجلس عزای برپا کردند. قراء داود الحان به قرائت کلام مبین و سالاران
 خان به اطعام به مستحقین شدند. پس از مدت مزبور جناب حاجی سلمه الله تعالی عن
 الآفات و شاهزادگان و علما و امرا شاهنشاه جهان پناه و مهدعلیا را به صبر و شکیبایی
 تحریص نموده که به حکم حضرت رب الارباب هر ثوابی را پاداشی مقرر است بغیر
 صبوری که جزای وی در نزد خداوند بی چون از حیز حد و حصر افزون است قوله تعالی:
 انما یوفی الصّابرین اجرهم بغیر حساب^۲ اگر چه زبان حال مهدعلیا به این مقال گویا بود
 (شعر)

نه آن انیس جلیس از کنار من رفته است که بعد ازین متصور شود شکیبایی
 ولیکن بنابر شدت پرهیزگاری و خوف از قهر حضرت باری دست بر دامن واصبروا
 ماصبرک الا بالله انداخته صبوری را پیشه خویش ساخته (شعر)
 در باغ گلی شکفته نبود بی خار بی داغ کجا است لاله در گلزار
 هر چند که سرو سر کشد طوبی وار از باد فنا ز پافتد آخر کار
 و نواب شاهزاده ملک قاسم میرزا با تمام امیرزادگان و رؤسای آذربایجان
 حسب الوصیت امیرزاده رضوان مکان نمش مطهر وی را برداشته در جوار بضعة بتول و سلاله
 رسول حضرت معصومه قریب به مزار فیض آثار خاقان اسکنه الله فی فرادیس الجنان به

۱. سورة یوسف، آیه ۸۴

۲. سورة الزمر، آیه ۱۰

محمد شاه قاجار □ ۵۲۹

خاک سپردند و نواب مستطاب امیرزاده بهمن میرزا به وزارت نورمحمد خان سردار به ایالت آذربایجان مأمور شد و حکومت بروجرد به نواب سلطان مراد میرزا و همدان به نواب خانلر میرزا و ملایر به نواب شاهقلی میرزا تفویض فرمودند و به علت اقتدار و فتوحات امیرتوپخانه مبارکه در سرحد قندهار و شکست کشتی‌های جنگی انگلیس در حین افغانه بدین دولت ابد مدت استعانت جسته با تیشه جدال ریشه انگلیس را از بیشه افغانستان برانداختند (فرد)

هر کس چه روزگار ره غدر می‌زند از روزگار هم بستاند سزای خویش و توضیح این مقال آنکه در بلده قندهار مابین شیعه و سنی به علت سب و رفض نایره جدال مشتعل شد و انگریزیان از پی رفع ستیز کمر بسته چون از عهده عربده بر نیامده دست به ایزای ایشان گشادند و اهالی قندهار که در پی فرصت دفع ایشان بودند به محاربه آنها قیام نمودند و چند روزی از بام تا شام به خون آشامی یکدیگر وادی جنگ را پی سپرد. بالاخره اهالی قندهار مظفر و منصور شده آتش به خرمن عمر تمام انگلیس با تاد صاحب بزرگ آن فرقه خبیث زده پسر شاه زمان درانی حدیث حکمرانی در میان نهاد و شجاع الملک درانی را نیز گرفته محبوس کرده، بر اورنگ سلطنت جلوس نمود و امیرمحمد اکبرخان ولد دوست محمدخان سردار کابل که از خوف انگلیس به بیغوله‌ها خزیده بود چون میدان را از هم‌آورد خالی دید شهر کابل را از تحت تصرف انگلیس بدر آورده به اورنگ حکمرانی نشست و امیرمحمد ناصرخان شیخینگ پادشاه ذیجاء بخارا برای تقویت کار وی پیشاور را نیز به امیرمحمد اکبرخان وا گذاشت و او رأیت قتل و غارت افراشت. از شجاعت وی نفسی از نفوس منحوس انگلیس در افغانستان باقی نماند و بر اکثر آن بلاد یکران سلطنت راند و یارمحمدخان افغان نیز از استماع این اخبار پاتنجر انگلیس را که در هرات بود جبراً و قهراً بیرون کرد و مکنیل صاحب ایلچی انگلیس که برای مصالحه دولتین در دارالخلافه اقامت داشت و امنای دولت علیه عهد مصالحه را وا گذاشتن جزیره خارکو می‌گفتند و او در قبول آن کار نهایت انکار می‌نمود، از اطلاع این اخبارات جزیره خارکو را به گماشتگان شهریاری وا گذاشتند و شیشه نفاق به سنگ وفاق شکست و صورت اتحاد در کارگاه دوستی نقش بست.

و قبل از این مرقوم شد که حاجی خان شکی که از اولاد سلیم خان شکی بود به علت نجابت اصلی حسب‌الفرمان خسروی به متکای ایالت خوزستان متکی شد و ایلات آن

صفحات که بالتمام غلات و با یکدیگر در وفاق و اتفاق اند یدالله الباسطه و عین الله الناظره امیرالمؤمنین علی علیه السلام را خلاق آفاق دانند، حاجی خان شکی که در باطن از متعصبین اهل سنه بود و مانند عموم آن فرقه فی الحقیقه در ولایت آن حضرت شکی داشت با ایشان بنای بدر رفتاری گذاشت و آنها را به قطع شارب و ترک سیر اجداد حکم نمود و آن فرقه که اگر سرها به پای پیل نیل شدی موئی از سبیل کم نکردندی احکام وی را امضا نداشته به هر جانبی بنیاد اغتشاش نهادند. حاجی خان پس از استماع با لشکری معدود عزیمت دفع آنها نمود بعد از ورود بدان حدود ایشان با پیشکش های نمایان قدم اطاعت پیش گذاشته بغیر حرف مذهب و کیش تمام تحمیلات دیوانی را به عهده خویش برداشتند و حاجی خان نیز قبول مطلب کرده چند روزی در آن مکان قرار گرفت.

از قضایای اتفاقیه یکی از چاکران حاجی خان شکی به علت سیورسات با شخصی از بزرگان ایل گوران محاربه نمود و بقتل آمد. حاجی خان از استماع این سخن حکم نمود که تمام ایشان را با غلال و سلاسل درآوردند، آنها چون چاره کار را از دست رفته دیدند دست از جان شسته روی به دارالاماره نهادند تا فتنه حاجی خان را نیز دفع نمایند و حاجی خان در میان ایوان قرار داشت که شورش ایشان را شنید بر دم در ایستاده آنها قدم جلادت پیش نهادند. حاجی خان چهل نفر از ایشان را هدف گلوله کرد بالاخره از اطراف حمله ور گشته ایوان را بر فرقه فرود آوردند و بنیاد عمرش را بدان آسیب خراب کردند و خود از خوف غضب شهریاری به دولت عثمانی توسل جستند و به خاک بغداد نشستند (عریه)

لا یا من الدهر ذوبغی ولو ملکا جنوده ضاق عنها السهل والجبل
چون کماهی امور بعرض شاهنشاهی رسید اگر چه سینه آن حضرت که آئینه جهان نما است افعال حاجی خان را به طرزی که خلاف قاعده دولت ابد مدت بود دید ولیکن بنابر آنکه بدون اذن آن حضرت بدان امر خطیر پرداخته بودند فرمان قدر بنیان به علی رضا پاشای والی دارالسلام صادر آمد که آن فرقه را مقیداً روانه ایران سازد و عبدالحسین خان که از اقوام حاجی خان شکی بود بر کرمانشاهان مأمور شد.

و در استرآباد گران شخصی مجهول النسب بلاحسب معروف به «حضرت ایشان» به دعوی ولایت، رأیت ایالت افراخت و مخدومقلی رئیس تکه و یموت را با خود یار ساخت و محمدناصرخان قاجار صاحب اختیار استرآباد از عهده افساد مرید و مراد بر نیامده کیفیت

محمدشاه قاجار □ ۵۳۱

را به خسرو نیک نهاد عرضه داد و حسب فرمان شاهنشاه جهان محمدحسن خان سردار ایروانی با ده هزار لشکر نصرت اثر که به نیمه اقلیمی می گرفتند و به حمایتی ولایتی نگاه می داشتند برق خاطف از شعله سیف شان اقتباس نایره کرده وقایض ارواح از رماحشان جان ستانی آموخته (عریه)

عقاربت ترمی بالشهاب لدالوغی و تدرمی العفریت بالشهب فی الفلک
و نواب اردشیر میرزا با سپاه دارالمرز و جعفرقلی خان ایلخانی ابن نجف قلی خان بجنردی [بجنوردی] با شش هزار سوار خراسانی به دفع حضرت ایشان و آن جمع پریشان مأمور شدند و بعد از ورود شیران ژیان به دشت گرگان، مخدومقلی ترکمان، ترک خانمان کرده روی به بیابان بی سرو سامانی نهاده، سردار رسولی به پیش وی فرستاده حضرت ایشان را با گروهی چند خواهش نمود تا از کاوش سپاه درگاهش نباشد و مخدومقلی حسب الحکم پسر خود محمد نام را با حضرت ایشان به نزدیک سردار فرستاد و سایر تراکمه هر یک با گروهی و پیشکش به خدمت سردار آمده کمر همت بر میان بستند که اگر حکم خسروی نفاذ پذیرد در مدت یک ماه آتش رزم در بیابان خوارزم افروخته خس و خار وجود دشمنان را سوخته نمائیم و سردار کیفیت را معروض دربار معدلت مدار داشت. آن حضرت بر منوال نیک عهدی خویش منشور قضا دستور صادر فرمود که مدتی در گرگان توقف نموده تا اینکه از محمدعلی خان غفور که به سفارت خوارزم مأمور بود خبری برسد اگر به جاده عهد قدیم ثبات قدم دارند فهوالمطلوب به هیچ وجه پیرامون جدال نگردد وان جنحواللسلم فاجنح لها والا منتظر یرلیخ مجدد باشید و محمدناصر خان قاجار صاحب اختیار استرآباد از حکومت معزول شده خاقان سلیمان خان ابن امیرمحمد قاسم خان قاجار به مسند حکومت استرآباد قدم نهاد.

بهار آرائی سال خجسته فال یک هزار و دویست و پنجاه و هشت که دشت دولت
ابد مدت جاوید عدت و جامه مشکبار از اتمام عرض وقایع مانند

بلبل دور از وصل گل بی قرار کین معانی می نگنجد در بیان اختصار
اما چون خسرو گردون مانند طالع میمون و بخت روزافزون حضرت فریدون نه ساعت

و بیست و نه دقیقه گذشته از شب دوشنبه هشتم شهر صفرالمظفر برای اظهار عمل به برج
حمل تکیه فرمود (فرد)

ایام دگر انجمن افروزی کرد سلطان چمن جلوۀ نوروزی کرد
جهان پیر جوان شد و صحن باغ رشک جنان، فراش فضا به انبساط هوا در بسط
زمین بسط بساط زمردی نمود و خازن قدر ابواب لآلی ثمین و جواهر سیمین از ریاحین و
گل های رنگین بر روی جهانیان گشود، صفحه دلگشای باغ از فرش زمردین آراسته شد و
دکه خضرای چمن از لاله یاقوتین پیراسته (عریه)

یا صاحبی تفصیلاً نظریکما تریا وجوه الارض کیف تصور
تریانها را مثناسا قدشابه زهرالربی فکانما هو معمر
سرو را کمرهای زمرد حمایل گردید و شمشاد را طبع برعونت مایل، مرغان را به
نواهای خوش خاطر قرین طرب آمد و بستان را از گل های رنگین حدیث روضه جنان بر لب
(نظم)

توده خاک عبیر آمیز است دامن باغ عبیر افشان است
لابه بر شاخ زمرد به مثل قدحی از شبه و مرجان است
(عریه)

ولا زور دیة زهر و یزرقها بین الریاض علی حمر البواقت
کاتها فوق قامات ضعفن بها اوائل النار فی اطراف کبریت
عروس گل در حجله گلشن به نشو و نما برخاست و نشاط بهار چهره لاله رخان نسرین
و یاسمن را به غازه و گلگونه دلکش بیبار است و گل مریم از دم روح القدس صبا آبتن
شد و طفل غنچه قدم به عرصه ظهور گذاشت در صد بستان از پستان دایه ابر بهاری شیر
نوشید و لاله نعمانی چون خون دشمنان دولت از زمین جوشید. حسن یوسف، چون حسن
یوسف عزیز و زلف عروسان به سان زلف عروسان دلاویز معجز عیسوی در نفس باد بهار و
از چهره گل حمرا آتش موسوی آشکارا شد سنبل را طرۀ طرار تابدار آمد و سوسن ده زبان
از دعای دولت شهریاری شکر بار به گفتار (بیت)

شد صحن باغ در نظر مرد هوشیار آئینه ای که نیست در و غیر عکس یار
و سلطان بحر و بر و خدیو دشمن گیر دوست پرور شاهنشاه جهان پناه به مبارکی روز
نوروز فیروز عالم افروز

به رسم فریدون و آئین کی بر آراسته بزمی از رود می
 مجلس تحویل ما بین جمیل رشک فرودین آراسته شد و بزرگان ایران که از شرم
 رخسارشان، لاله داغ دارد برپای گل خار بود به عزم چاکری برخاسته (شعر)
 به دولت کامران در بزم عشرت شاد بنشینی که از هر سو جهانی را دعاگوی تو می بینم
 درهم و دینار کامل عیار نمونه ثوابت و سیار بر اطباق سیمین فلک مقرنس و البسه
 نفیسه که هر یک غیرت افزای فلک اطلس بود به مضمون اینکه (فرد)
 هست در این دایره لاجورد مرتبهٔ مرد به مقدار مرد
 به فراخور احوال به هر کس مرحمت و بزرگان ایران را از شعله ضیاع خورشید پیکر
 همدوش دو پیکر شدند و مانند کواکب از محفل فلک مماثل جلوه گر (شعر)
 آنجا که بحر همت او موج می زند اصداف کاینات شود پرد و گهر
 این بود از هزار یک و از بسیار اندک وقایع هفت ساله دولت ابد مدت خسرو نصرت
 یزک که هزار دستان خوش بیان بنان در گلستان نامه ترانه سرود و طaos خوش رفتار کلک
 گوهر نثار در بیدای وسیع فضای آن شهریار جلوه گری نمود (فرد)
 این که دیدی هنوز جزئی بود کار کلی هنوز در قدر است
 حاشا و کلام میزان کلام اوصاف آن خسرو بهرام غلام را چگونه سنجد، کماهی عقل
 کل در حرف و بحر قلم در ژرف نسنجد (نظم)
 ز کنه رتبت تو قاصر است قوت عقل بلی ز روز خبر نیست چشم اعمی را
 قصور عقل تصور کند جلالت تو اساس طور تحمل کند تجلی را
 امید آنکه تا جزء را روی به کل است و بلبل را تعشق به گل و از بهار رونق گلشن
 است و از نهار زمین و زمان روشن، گلزار شوکتش به رشحات کرم آلهی خرم باد و عرصه
 دولتش به خورشید عنایت خدائی نور بخشنده عالم (بیت)
 تا شب و روز در جهان پاینده است روز گارش روز و شب نوروز باد
 زین الله تعالی سریر سلطنة بمیامن ذاتة و نور عیون الدولة بلوامع انوار صفاته
 بمحمد و عترته علی و شیعة (نظم)
 تا برای سایه بان روز فراش قدر می دهد شمع شعاع شمس را هر روز تاب
 خیمهٔ عمر تو را اوتاد عالم باد میخ محور گردون ستون و مدت گیتی طناب

تبرستان

www.tabarestan.info

گفتار در تفصیل اولاد شاهنشاه معدلت نهاد



بدانکه از وقتی که به حکم استاد فخلقنا العلقه مضغة^۱ صلب وی بروی نطع تکوین به رنگریزی صور مشغول شد الی حال شانزده نفر به عرصه شهود آمدند، طایر ارواح نه نفر از ایشان در روضات جنان به پرواز آمدند و هفت تن دیگر اینک در ظل رأفت خداوند بی نیاز. سه تن از وی اناث است و چهار نفر ذکور که اینک مذکور می شود:

اول. ولیعهد دولت ابد مدت السلطان ناصرالدین میرزا. دوم. نایب السلطنه العلیا نواب عباس میرزا. سیم. نواب سلطان احمد میرزا. چهارم. نواب ابوالقاسم میرزا.

اول السلطان ناصرالدین میرزا. تولد مقرون بخیر و سعادت آن نور حدقه دولت و نور حدیقه سلطنت، گلبرگ چمن پادشاهی و نویاوه باغ شاهنشاهی، شش ساعت گذشته از شب هفتم شهر صفرالمظفر سنه ۱۲۴۸ در خاک پاک فرح انگیز تبریز اتفاق افتاد (نظم)

به وقت ولادت بفرمود شاه که دانا کند سوی اختر نگاه
 سطرلاب سنجان موزون قیاس به اندیشه گشتند ساعت شناس
 چه طالع به فیروزی آمد ز غیب سعادت بر افشاند گوهر ز جیب
 و به منظوق المولد سرباه گوهر رادی است جوهر مردی. اصل مروت بیخ فتوت شیر

۱. سورة مؤمنون، آیه ۱۴

غاب دلاوریست و شمشیر قراب بهادری. (فرد)

باش تا صبح دولتش بدمد کین هنوز از نتایج سحر است
با وصف صغر سن در تحریر خطوط و تحصیل علوم ظاهر مانند پیران فرتوت ماهر
است و در استعمال آلات حرب از سپهر شجاعت مانند مهر ظاهر (شعر)
دلیر و سخن گوی و شیرین زبان است خردمند و فرزانه و کاردان است
به دانش بزرگست اگر چند خرد است به تدبیر پیر است اگر چه جوان است

دویم نایب السلطنه العلیه العالیه نواب عباس میرزا (بیت)

بست باشد از کجی ها پایه قدر هلال می شود همچو خورشید چون گردد درست
و این نو نهال چمن سلطنت و شکوفه باغ عظمت در ماه رجب المرجب سنه ۱۲۵۵ یک
هزار و دویست و پنجاه و پنج خورشید رخسارش از آسمان شهود، طالع شد و نور سلطنت
در چهره انور، و زایچه طالعش ساطع خسرو دارا دربان سکندر پاسبان او را به اسم سامی و
نام گرامی شهریار فلک مدار والد بزرگوار خویش نایب السلطنه السلطان عباس شاه موسوم
ساخته و رأیت عیش و عشرت افراخت (فرد)

هلال بدر شود بر سپهر و بدر هلال یکیست لیک گهی فربه است و گه لاغر

سیم نواب مستطاب قمر رقاب سلطان احمد میرزا. در ماه نیک فرجام ذی الحجة الحرام سنه
۱۲۵۶ یک هزار و دویست و پنجاه و شش گوهر وجودش از صدف عدم به کف غواص
وجود افتاد (فرد)

رخشان ز ماه و طلعتش آثار سروری حاجت به حکم طالع و سیر ستاره نیست

چهارم ابوالقاسم میرزا. در ماه ربیع الاول سنه ۱۲۵۸ یک هزار و دویست و پنجاه و
هشت به دشتستان وجود رایت هستی برافراشت و ساحت اقلیم شهود را به نور خویش منور
داشت.

گفتار در کیفیت احوال خورشید آسمان جلالت و مشتری سپهر سعادت فاضل
بی قرین و یگانه زمان و زمین جناب حاجی میرزا آقاسی سلمه الله تعالی عن الآفات

مدح او حیف است با زندانیان گویم اندر مجلس روحانیان
لکن مجملی از احوال ظاهر آن جناب به سلک تحریر منسلک می شود. اسم سامی و
نام گرامیش عباس است خلف الصدق جناب میرزا مسلم ایروانی است که مسلم زمان و فرید
دوران بود، انجب نجبای عصر و افضل فضلالی دهر، ظهورش از سلسله بیات است و نامش
ولوله افکن شش جهات به منطوق الاسماء تنزل من السماء اسمش با رسمش موافق و
کردارش با گفتار مطابق، از کمالات معنوی و صوری قصوری نداشت. و جناب حاجی در
بلده ایروان از عدم، علم افراشت و ساحت اقلیم وجود را به نور خویش مزین داشت. آری به
مستمسک وجودش آن ملک با فلک بارها الفخرلی لا سرائید و خاک قدومش ملایک را
در دیده کحل الجواهر گردید (شعر)

دین پروری که داغ ستورش مقربان از بهر کسب مرتبه نقش جبین کنند
پس از آنکه در خدمت والد بزرگوار چهارده سال بسر برده با اینکه تمام اقربا و
خویشان صاحب امارت و متمکن مسند حکومت بودند به حکم استعداد فطری و قابلیت
جبلی برای تحصیل کمالات عازم عتبات عالیات شد و در آن سرزمین بهشت آئین شرف
اندوز حضور ساطع النور عارف ربانی آخوند ملا عبدالصمد همدانی گردید؛ و مدتی در
خدمت آن جناب به تحصیل علوم متداول و تکمیل نفس قابل مشغول شد. در فقه و اصول
معقول و منقول حکمت طبیعی و الهی و از علوم غریبه از نیرنجات و ریاضی از یمن همت و

برکت خدمت آن حضرت معلم دهر و مسلم عصر گردید، پس از چند گاه که بی درون ریش و بی اندوه از بیگانه و خویش در عتبات در نهایت احترام مقام داشت چنانکه سابق مرقوم کلک گوهر نثار گردید به مضمون الاعراب اشد کفرا و نفاقا اعراب، کربلای معلی را خراب کردند و جناب آخوند ملاعبدالصمد در آن بلد سالک دیار بقا گشته به فیض شهادت فایض شد و جناب حاجی به آذربایجان که وطن مألوف بود معاودت فرمود، چون کمال آن یگانه روزگار کالشمس فی وسط النهار در اقطار عالم سمت انتشار پذیرفت نزد حکما فیلسوف آمد و پیش عرفا به شیخیت موصوف. ارسطاطالیس از شاگردیش بر برجیس افتخار کرد و بوذرجمهر بر ماه و مهر فخر، کل علما اذن اجتهاد و جل عرفا حکم به ارشاد وی دادند و خسرو گردون اساس السلطان عباس شاه برای افتخار به دیگر شهریاران روزگار به مضمون (عریبه)

فَعَظُمَ مَقَادِيرُ أَهْلِ الْعِلْمِ فَقَدْ أَوْجَبَ اللَّهُ اعْظَامَهُمْ
آن جناب را در مجلس خود جلیس و در محفل خویش انیس کرد و جناب حاجی سلمه الله در آن درگاه فلک خرگاه زبان معجز بیان به تعلیم شاهنشاه جهان پناه گشود و آن حضرت را به قانون امر [به] معروف و نهی از منکر و سایر آداب شریعت حضرت خیرالبشر آگاه نمود و به مضمون المؤمن ينظر بنور الله آثار عظمة و سلطنت از غره غرای و ناصیه بیضای شاهنشاه جهان پناه مشاهده می کرد و بشارت وصول این نعمت عظمی و حصول این موهبت کبری بارها می داد. اکنون زبان حال خسرو جهان به این مقال رطب اللسان است (فرد)

من به سر منزل عنقا نه به خود بردم راه قطع این مرحله با مرغ سلیمان کردم
چون به اراده ازلی و مشیت لم یزلی (فرد)

آن کام که ایام همی خواست برآمد آن وعده که تقدیر همی داد وفا کرد
خسرو کیکاوس علم سکندر کوس به تخت کاوس جلوس میمنت مأنوس فرمود و
میرزا ابوالقاسم قائم مقام نظر به سرکشی ها سر به زیر خاک هلاک کشید و باده مرگ از
کف ساقی غضب خسروی چشید. خسرو بهرام غلام جد تمام و جهد مالا کلام معمول
داشت تا اینکه جناب حاجی ریاست ظاهر را که دون مرتبه ایشان بود قبول فرمود (فرد)

سپهرش به جایی رسانید کار که گردون به آن می کند افتخار
منت خدای را که از حسن تدبیر آن جناب، نه رعایا را از تیغ ظلم لشکریان حذری و

محمدشاه قاجار □ ۵۳۹

نه لشکریان را از تیر آه رعایا خطری، در تمام بلاد ایران رسم بیداد و ستم ناپیداتر از کیمیا است و شیوه جور و جفا بی نشان تر از وجود عنقا، نفس سلیم و طبع حلیم را به ایذای احدی رضا ننماید، عامه ملل دیندار و قاطبه دول صاحب اختیارش سرایند و مدت العمر زبان صدق بیانش در رواج شریعت حضرت خیرالبشر و مذهب اثنا عشر معرف است، بدین سبب اکثری از فرق ظلام به شرف اسلام مشرف (عریه)

فلیس شبیهه لّلدین واق و لیس نظیره للملک حام
فقدّر العلم منه فی ارتفاع و امر الملک منه فی انتظام
و نور العلم منه فی ازدیاد و ثغر الفضل منه فی ابتسام
و پس از فراغت از انتظام امور دولت و بسط بساط عدالت به تتبع آلات حرب سعی

بلوغ فرمایند که از وی دین نبی را رونق و آئین است بلی فی السیف صبغة الدین (فرد)
دین عرب و ملک عجم از تو تمام است یا رب چه کمالی تو عرب را و عجم را
گذشته از این که جهد تمام به آبادی بلاد ایران به هر میلی نیلی جاری ساخته و به هر
فرسخی خورنقی طرح انداخته هوای ری که در فصل تابستان به عفونت و اشتداد مرض
مشهور روزگار بود اینک از اجرای قنات جئات تجری من تحتها الانهار (بیت)

ملک رای تو معمور چنان می دارد که به تدریج برون برد خرابی از می
اگر چه آن جناب بنا بر کلام سقراط حکیم که علم حی را چگونه بر سر پوست میت
بگنجانم به تدوین مقال قایل و به ترتیب کتاب مایل نیست وقتی یکی از حکمای دانشمند
فرنگ که به زبان نصارای روم و روس چنین کس را پادری خوانند از عمان به ساحل فارس
برآمده به شیراز اثبات نبوت خاتم الانبیا را از علما استدعای اقامه دلیل کرد فاضلی رساله
مشحون به ادله نبوت آن حضرت تألیف کرده روانه داشت و آن کافر زندیق پس از استنباط
ادله نبوت به زعم فاسد خویش رساله ای نوشته و شبهات چند کرده به آن فاضل ارسال داشت
و به دستیاری نصاری آوازه ای در انداخته که بر ابطال ملت اسلام برهان قاطع آورده ام و
فضلای دینی و فقهای اثنا عشریه در اثبات نبوت خاتم از قواعد ملت مسیح رساله ای بغایت
فصیح تألیف کرده ولیکن سوال او را جواب به طریق برهان قاطع نبود. میرزا بزرگ قائم
مقام در حضور نایب السلطنه متضمن گشته که رد شهاب آن بدنهاد نماید و چون خود به
تنهایی از عهده این امر خطیر بر نیامدی دست توسل به دامن جناب حاجی درآویخته به
اتفاق آن جناب کتابی «رد بر شبهات پادری» تصنیف کرده که تمام فرنگیان به نبوت آن

حضرت مقرر و معترف شدند اگر نه تعصب مذهب باعث شدی جملگی به شرف اسلام مشرف. و در این اوان نیز حسب فرمان قدر بنیان شاهنشاه جهان کتابی موسوم به «مصباح محمدی» رساله دیگر در تفسیر بعضی از آیات معضله و احادیث مشکله تصنیف فرموده کلامش را بر سخنان سبحان طعنه‌ها است و بقراط به قیراطی نزدش بها است، فصاحت و صاف به بلاغش اوصاف است و اشعار لسان‌الغیب در جنب شعرش پر عیب (نظم)

چه حاجت که کلک بلاغت مآب

نویسد که عامست فیض سحاب

چه حاجت بگوئید از نور مهر

منور بود عرصه نه سپهر

تیمنا و تبرکاً جمعی از اشعار گهربار آن جناب به سلک تحریر منسلک می‌شود

(فرد)

ایبن عننب از تاک او است

وین رطب از نخل او

وین شکر از مصر او است

وین عسل از نخل او

اشعار من کلام درر نظام جناب حاجی المتخلص به فخری

غزلیات

مژده^۱ وصل می‌دهد گردش آسمان مرا

هیچ نبود از فلک این حرکت گمان مرا

بهر علاج می‌کشم منت هر طبیب را

کرده ز عالمی خجل این دل ناتوان مرا

[در حسن و خار باغبان می‌زند از غضب شرر

غافل از اینکه برق خود سوخته آشیان مرا]



۱. حذیقه الشعرا: وعده وصل... ص ۱۲۸۹ و این مطلع را در روز ورود به عتبات عالیات گفته است.

وله ايضاً
 ساقی مه طلعت از نقاب برآمد
 ماه درخشنده از سحاب برآمد
 به این زاری نبیند تا مرا کی منفعل گردد
 که قاتل کشته را چون ناتوان بیند خجل گردد
 مزین دامان بر این یک مشت خاکستر که می ترسم
 مبادا ز اختر دل مانده باشد مشتعل گردد^۱
 ز بند بند هیچ آشفته آرامی نمی گیرد
 نه هر زنجیر چون کاکل نه هر دیوانه دل گردد
 خرامی که بر آن برودش بود
 هوس را تمنای آغوش بود
 چشیدیم به بود ز آب حیات
 زلالی که در چشمه نوش بود
 به عهدی دل و دین خود باختیم
 مرا یاد او را فراموش بود
 گر کند بخت مدد اختر یار آید
 در فراز آید و دلبر به کنار آید
 لب می آلوده به کف ساغر مینا
 رخ برافروخته در دیده خمار آید
 دلی کاند رخم زلف نگاری آشیان دارد
 کجا میل تماشا در فضای گلستان دارد
 تمنای وصال نیست اما شوق آن دارم
 نهم سر خاک پائی را که سر بر آستان دارد
 ز مصباح و زجاجه عارف از توحید رمزی گفت
 عیان در جام از خورشید می پیر مغان دارد

۱. حقیقة الشعراء: در آن از آتش دل مانده...

این دل تو را که کار نه کفر و نه دین بود
رو بار عشق کش که سزای تو این بود

بر لب میگون جانان نشاء^۱ جان داده اند
لؤلؤ مکنون او را درج مرجان داده اند
ناز را جنگ هویدا چشم را خشم آشکار
خنده بر لب ها برای صلح پنهان داده اند

ز دیده آن دلی را کز جفا خون شد بدر کردم
برای راحت آزرده جان فکر دگر کردم
چو بلبل کی به پای گلبنی روزی بسر بردم
کجا پروانه سان باشم یک شب راسحر کردم

شکست دل گهی از زلف و گه از چشم مست افتد
بود مشکل شکستی را شکست اندر شکست افتد
بسیار طره پر گره و پر خم اوفتد
اما چو جمع مشک فشانست کم اوفتد
وله ایضاً

برای شکوه ز جور نیافتم در دیگر	ستاند از تو مگر داد من ستمگر دیگر
بغیر سرکشی از دوست کام بخشی دشمن	ز نخل قامت خوبان ندیده ام بر دیگر
به سوی دام چه سان می روم که سوخته بالم	مگر ز تیر نگاهت بر آورم پر دیگر
به روز حشر اگر با نهی به عرصه محشر	حساب جمله خلائق فتد به محشر دیگر

وله

بر مه نهاده خوشه پروین و گفته زلف	بر گل نهاده نقطه مشکین و خوانده خال
او زیر زلف مشکین چون در سحاب بدر	من غرق اشک خونین چون در شفق هلال

مثنوی

بازاندر سر هوای کوی یار سوی تبریزم کشد اشتر مهار
 من چه مجنون روز و شب در کوه و دشت بهر لیلی هستم اندر سیر و گشت
 طال هجری علّنی داء النّوی دق جسمی ذاب من نار الهوی
 سیّرونی کل ان بالوصال انقضی عمری و قد ضاق المجال
 اذرعی یا ناقتی ارض الغلا نحو من اشتاقه الّا فلا
 قده غصن له شمس ثمر خطبه مسک محیط بالقمر
 پاریسی گو گرچه گل خندان بود ژاله بروی بهتر از باران بود

رباعی

آراست تن از قبای چون گلنارش شد تازه گلی که هیچ نبود خارش
 از عکس رخس قبا شده گلناری تا عکس قبا فتاده بر رخسارش

رباعی

بر چهره پریشانی آن زلف سیاه ابری است که گاه گاه پوشد رخ ماه
 آشفته ز چیست زلف گفتم گفتا^۱ سلطان حبش کشیده بر روم سپاه

۱. حدیقة الشعرا: آشفتن زلف چیست...

تبرستان
www.tabarestan.info



گفتار در ذکر بعضی از احوال شعرائی که در عصر خسرو با تمکین قهرمان الماء و الطین با شاهد فصاحت قرین امم و افصح فصحای روی زمین

خاور. محمودخان دنبلی نبیره شهبازخان دنبلی است که سابقاً بیگلریگی خوی و مرند و سلماس بود و امیر صاحب اساس و چون شهریار ذوالاقتدار و خسرو فلک مدار جد امجد نواب محمدحسن خان قاجار در ملک آذربایجان با آزادخان افغان آذرسبز را برافروخت در بین جنگ شهبازخان با آزادخان مخالفت کرده روی به بندگی شهریار قاجار نهاد و پس از انخضال آن فرقه نحوست نشان ظفر و اقبال خان جنت مکان حکومت تبریز را نیز ضمیمه حکومت بلاد مرقومه ساخت و تا زمان حیات رایت اقتدار افراخت و خان مشارالیه نیز در اوایل سلطنت حضرت اعلیٰ فتح علی شاه به ایالت ولایت محروسه موروته نافذالفرمان گشت و پس از دو سال روی به آستان ملایک پاسبان نهاد و در درگاه فلک خرگاه به منصب قوریساول باشی سرافراز آمد مخاطب سلام شد و مصاحب خسرو بهرام غلام. اینک نیز کمافی السابق متصدی منصب قدیم است و گاهی به فراش حکومت آساید و گه گاه به مجلس کنکاش دولت، ابواب دخول گشاید. الحق امیری با تدبیر است و در علم حکمت بی نظیر، در فن تاریخ و ادب و انساب سلاطین عجم و عرب مشهور جهان است و ممدوح دارای زمان و آن امیر جلیل را در نظم اشعار صاحب ید طولی است و تفصیل اشعارش همانا تطویل است و نگارش گزارش را موجب تعطیل. قلیلی از وی مسطور می شود.

قصیده

به یثرب خوابگاه و تکیه گاه قرب را زیور
 به فرش آرامگاه و تختگاه عرش را زیبا
 جناب قصرجاه اوست هر اوجی که برگردون
 حباب بحر قدر اوست هر موجی که بر دریا
 ظهور دین پاکش جمله ادیان ملل را شد
 چنان ناسخ که جزاسمی نماند از رسمشان برجا
 بلی با ماه شد بی نور در شب کرمک روشن
 بلی با مشک شد بی بوی در کف جوزک بویا
 بهار دلگشا آمد روان بخش و جهان آرا
 چه عهد دولت خسرو چه بزم عشرت دارا
 بهاری خاک را پوشید بر تن کسوت اکنون
 بهاری کوه را افکند در بر خلعت خارا
 صفای او به سر آرد هوای باده صافی
 هوای او به دل بخشد صفای ساغر صها
 در آغوش نسیم آسوده گل بی پرده در گلشن
 دلی در عشق بازی بلبل بی خانمان رسوا
 در آن وقتی که پوشد گرد اغیر منظر گردون
 در آن روزی که نوشد خون احمر مرکز غبرا
 فشاند برق شمشیرت شرر بر خوشه پروین
 نشاند نعل شید یزت پرن در صخره صما
 اگر چه در اشارات سخن قانون نظم من
 ز نظم افکنده قانون شفای بوعلی سینا
 ولی در وصف تو عاجز چه از اندیشه نابخرد
 دلی از مدح تو قاصر چه از آئینه نابینا

نغز

شراب چیست آن آتش که سیال است چون آب روان
 آتش محلول کابی منجمد دارد مکان
 اختر است اما نه آن اختر که باشد با ظلام
 آذر است اما نه آن آذر که باشد با دخان
 پیکری سوزان چو آتش گوهری صافی چون عقل
 اخگری تابان چو اختر جوهری روشن چو جان
 صاحب دور است دورش را تسلسل در عقب
 همچو دور دولت شاهنشاه صاحبقران
 غزل

خوش آنکه در دم مرگم شوی ز باری ها
 تو گرم خنده و من گرم جان سپاری ها
 همچون تو به عالم نتوان گفت کسی نیست
 در آئینه عکس تو به سیمای تو ماند

سپهر. اسمش میرزا محمد تقی اصلش از دارالمؤمنین کاشان است و از نجای آن مکان
 بهشت نشان و با استاد علی الاطلاق شمس العراق جناب فتح علی خان ملک الشعرا منسوب
 است متصف به صفات حمیده و اخلاق مرغوب از کمالات و خصایل صوری و معنوی حظی
 وافر و بهره ای متکاثر دارد و از جمله باریافتگان دربار معدلت مدار است و در سایه عرش
 پایه مدحت گزار جهان کمال را سپهر است و سپهر فصل را مهر کتابی مسما به «براهین
 العجم» در قانون نظم فارسی نژاد نظماً تألیف کرده و نهایت فصاحت بکار برده در نظم
 اشعار عموماً و طرز قصیده خصوصاً از شعرای مشهور است و رقعہ کمال بر سینه اش مسطور
 اگر چه حین التحریر حسب المرام اشعار وی به نظر نرسید ولیکن قدری از افکار وی مرقوم
 کلک درر نثار شد.

قصیده در تهنیت عید ماه مبارک و مدحت خسرو خور ملک

فلک به تهنیت عید این بدیع نگار نگاشت دوش برز عیار برز نگار
 که شاه ترک به دین محمد نازی سپرد روزه و از عید گشت برخوردار

بدوست محکم دین محمد مختار
عقاب چرخ به زیر آورد به وقت شکار
فلک به پره درافتد چه نقطه پرگار
که آفتاب به ظل تو جوید استظهار
تو فایضی همه چیز جز به عیب و عوار
شرار مجمره تو است ثابت و سیار
پیاده ز تو بر بسته صد هزار سوار
کنند امن و امان گرد موکب تو حصار
تمام خون شود آب دهان من چون نار
طلیعه همه امالها کند از بار

وله ایضاً در مدح جناب حاجی سلمه الله

که نکرده سنان پرورش
گه بسته است دست روئین تن
هم فلاتونش طفل زانوزن
چرخ را بسته دست بر گردن
شمع خورشید این شگرف لکن
پی جواز خمیر تو روغن
گرچه گیتی بسی شده است کهن
ماهی از تن برون کند جوشن
ارنی گفت پاسخ آمد لن

وله در تهنیت عید رمضان

که ماه دیده شود در رخ مبارک شاه
جهانگشای نیاید چو او یک از پنجاه
ز بیم شرک همی لا اله الا الله
از آن زمین که تو را بوده است لشکرگاه
بدین سخن دل و شمیر تو بس است گواه

جهان گشای محمد شه آنکه از شاهان
مگس اگر برود در هوای صید گهش
به لحظه ای که زند پره قاید قدرش
شهنشا توئی آن آفتاب عالم گیر
تو قادری به همه کار جز به جور و ستم
فضول مشربه تست کوثر و تسنیم
طلیعه ز تو بشکسته صد هزار سپاه
کنند فتح و ظفر گرد موکب تو مسیر
حدیث جنگ تو هر گه که بر زبان آرم
نقیب منع تو گر بانگ بر زمانه زند

آن به ملک اندرون کند قلمش
گه گشاده است حصن روئین دز
هم فریدونش مرد فرمانبر
ای بلند اختری که اختر تو
راست بهر بساط شوکت تو است
نکنند چرخ در چراغ سحر
چون توئی در هنر ندارد یاد
عدل تو گر به بحر عرضه کند
سالها چرخ بر در جاهت

مبارک است رخ شاه در مبارک ماه
جهانگشای محمد شه آنکه از شاهان
فرشته چون نگرد فرو شوکتش گوید
و گر نروید جز تیر و تیغ خون آلود
تو یک تنه به دو عالم سپاه چیره^۱ شوی

۱. متن: چهره

محمدشاه قاجار □ ۵۴۹

جهان بگیری زین دست بی تعب بخشی
سحاب دست تو گر قطره بر زمین بارد
همیشه تا ز سپهر بلند هست به دهر
بدرگه که تو بسان سپهر مدحت خوان
وله در تهنیت مولود مسعود نایب السلطنه عباس میرزا

فال مبارک آورد بخت مساعد افروخت
فرزند پاک خسرو خسرو نشان
از بهر دشمن او آمد فتاد گرنه
قصر جلالش آنجاست کز پایه نخستین
چون از مخیر خیزد خنگش به صف هیجا
گردان ز باد گرزش درهم شوند و برهم
ببريست روز کوشش وقت روان گرانی
در ساعتی مبارک در طالعی همایون
چون شاه پور بخشید ایزد به شاه پوری
گرچه هنوز قدش یک تیردار نبود
هر چند بوی شیرش آید هنوز از لب
تاریخ سال او را کلک سپهر بنوشت

شهاب. اسم شریفش میرزا نصرالله ولد ملاعلی محمد ابن ملا ملک احمد ابن حاجی
عسکر، اجداد وی را در قریه سمیرم من بلوکات دارالسلطنه اصفهان توطن بود و بر مسند
قضاوت تمکن و مشارالیه از آغاز سن بر حسب حدس صاحب به نظم اشعار راغب شد و به
وسایط قصاید غرا و اشعار گران بها به درگاه ملایک سپاه شتافته و در فنون اشعار تجربه
شده با وجود صغر سن کمال قدرت در وی یافته مرحمت شاهنشاهی به تربیت وی کوشید
به پاداش مدخلی خدمتی دیده و به جای غزلی عملی و به لقب «تاج الشعرا» اسرافراز شد و
به اقسام مراجع خسروی ممتاز و غزوات شاهنشاهی را به بحر تقارب به رشته نظم کشیده و
تخم بلاغت در زمین فصاحت کشته. جوانی است آدمی صورت پاکیزه سیرت شیرین گفتار
نیکو کردار، دقیق و ذهین و با تحقیقات متین، قلیلی از افکار رنگین وی مرقوم خامه مشکین
ختامة می شود.

قصیده در مدحت خسرو فلک رفعت

کنون که برگ و نوا نیست باغ و بستان را
گلوی بلبله و راح ارغوانی گیر
چه آفتاب می و صبح روی ساقی هست
از آن فروخته گوهر که سوی نور جمال
از آن فراخته جوهر که بر خلیل دماند
قرین شکر و عود و شراب شمع بنه
چو جمع شد همه اسباب عیش موی به مو
شو آستین بتی در کش و ز زلف و رخس
عبیر و عود بر آتش منه بگیر و بده
به ارنماند درختان بوستان را بر
گاهی به گاز فراگیر سیب غیب را
مفتحی نه از آن زلف عنبرین دل را
بگیر زلفش و از روی لعل یک سو کن
بپیچ جعدش و از روی خوب یک چانه
از این دو گوهر جانی نکوتر ار خواهی
جهان خدای محمد شه آنکه از در غیب
نهال پرور باغ وجود آنکه به تیغ
زمین نه تنها زیر مثال او است که چرخ
بیک سوار بگیرد بلاد قیصر را
بدان امید که زیر دوران شه آید
زمین به لرزه در آید چو زیر زین آرد
تبارک الله از آن باره مبارک پی
ایا زمین در تو عدیل کشتی نوح
اگر سکندر دیدی خواص خاک درت
به بام قدر تو هفتم فلک تشبه جست
ندیده همچو تو دین خدا پرستشگر

بساز برگ و نوائی دی و مستان را
به دل گل سحر و بلبل خوش الحان را
چراغ و شمع چه حاجت بود شبستان را
دلیل شد به شب تیره پور عمران را
زبان هاش گل و شنبلیله و ریحان را
طیور و با بز و بره های بریان را
به حلقه آرسر زلفکی پریشان را
بر از بنفشه و گل کن کنار و دامان را
به باد طره مشکین عنبرافشان را
درخت قامت گیر و به زرخدان را
گاهی به مشت بیفشار نار پستان را
مفرحی ده از آن لعل شکرین جان را
به دست دیو منه خاتم سلیمان را
به روی گنج ممان ازدهای بی جان را
به رشته کش گهر مدحت جهانبان را
خلیفه ایست کنون این جهان امکان را
ز خار کفر به پیراست نخل ایمان را
ستاده از بن گوش امتثال فرمان را
بیک سوال ببخشد دیار خاقان را
مثابه ایست سپهرش به سیر یکران را
سمنند صاعقه رفتار برق جولان را
که گاه پویه عنان در کشیده دوران را
حوادث فلکی گیر بدیل طوفان را
ز سر نهادی سودای آب حیوان را
مگر شماری هندوی خویش کیوان را
نچسته همچو تو شرع نبی نگهبان را

مگس چگونه کشد روی شکرستان را
 بدرگه تونوی داده رسم احسان را
 که آسمان خورد اندر قفای دربان را
 وله در مدح جناب حاجی سلمه الله

کار من از تو درهم، روز من از تو تازی
 ورنیستی دل من تا چند بیقراری
 کردی سفید چشم تا کی سیاه کاری
 رسم من است تا روز، هر شب ستاره باری
 جز تو کدام جادو بر مه کند سواری
 ابرار نه ای به مهرت از چیست پرده داری
 مانی نه ای چگونه صورت همی نگاری
 هاروت گرنه ای تو با زهرهات چه یاری
 ورنیستی مقنع مه چون ز چه بر آری
 همواره عنبرتر بر سیم ساده باری
 سر دفتر سعادت سر لوح کامکاری
 آن فر آفرینش و آن فیض کردگاری
 آن کز رسوم او یافت پیرایه دین باری
 هم فتنه راز عدلش لشکر شده فراری
 از فاف تا به فافش در یاری فیض جاری
 وی دامن وجودت از گرد عیب عاری
 از رای تو قوی گشت تائید شهر یاری
 یغما به زلف خوبان در عهد تو حصاری
 بانوی آسمانت در حلقه جواری
 هم سر به خوش لگامی هم تن به راهواری
 پربار و سایه گستر شاخ امیدواری

حسب فرمان شاهنشاهی به طرز غزل حکیم سنائی به رشته نظم کشیده

ترکانه پی یغما بر کوکبه غم زن

ز خاک درگه تو بخت روی می نکشد
 شهابفر تونبی قوی شد و من
 من از کجا و زمین بوس درگهت ز کجا

ای تیره زلف برخم ای نافه تناری
 گرنیستی تن من تا چند گوژپشتی
 کردی سیاه کارم تا کی سفید چشمی
 تا رسم روزگارت شد آفتاب پوشی
 جز تو کدام هندو بر دل زند شیخون
 مارار نه ای به کنجت از چیست پاسبانی
 آذر نه ای چگونه لعبت همی تراشی
 داود گرنه ای تو با جوشنت چه بازی
 گرنیستی مسیحا ره چون به مهر جوئی
 کلک مؤید دین گرنیستی پس از چه
 حاجی که هست هر فرد از جزو مدحت او
 آن نور چشم بینش و آن رحمت خدائی
 آن کز علوم او گشت پرمایه شرع احمد
 هم فاقه را ز بذلش کشور فتاده ویران
 از شرق تا به غربش خوشید حکم تابان
 ای خلوت ضمیرت از نور غیب روشن
 از کلک تو نوی یافت اقبال پادشاهی
 فتنه به چشم ترکان درد و ز تو گریزان
 سلطان اخترانت از زمره غلامان
 زیر دو ران حکمت یکران چرخ داده
 ای از نسیم مهرت چون من هزار کس را

ای دلبر یغمائی زن باده و در غم زن

پیمانه پی در پی زان باده در غم زن
 شو جام بیایی کش، رو رطل دمامم زن
 رو مملکت کاوس بر سلطنت جم زن
 گرز از کف برزو گیر بر شانه رستم زن
 یک پای به تردستی بر ملک دو عالم زن
 خاک ره جانان شو بس عطسه چو آدم زن
 رو هشت بهشت ای دل بر هفت جهنم زن
 ز آن چشمه نوشینت بر مرده یکی دم زن
 انفاس روان بخشا بر عیسی مریم زن
 وین جمع بریشان را در هم زن و بر هم زن
 و ز غمزه هزاران زخم اندر پی مرهم زن
 یک دست به طراری بر طره پرخم زن
 خورشید صفت خرگه بر گنبد اعظم زن

در غم منشین می هی برخیز و به بانک نی
 دور فلک سرکش در دل زند از آتش
 یک جام بنوش آنگه مستانه و مردانه
 از باده رکابی کن سهراب صفت آنگه
 بگذر ز سرمستی از شش جهت هستی
 عکس رخ دلبرین بس جلوه چو یوسف کن
 با نعمت وصل او با سوزش هجرانش
 ز آن طره مشکینت بر چهره یکی خم نه
 ثعبان روان فرسا بر موسی عمران ران
 با زلف پریشان آی در حلقه مشتاقان
 بر زخم دل از لعلت یک بار بنه مرهم
 خواهی که هزاران دل از هر سر موریزد
 ری سایه مردان ره بسیار شهاب آنگه

صاحب. میرزا محمد تقی ابن میرزا محمد زکی مازندرانی است که در دولت
 شدید الشوکت سلطان سعید شهید شاه بزرگ آقا محمد خان نارالله مضجعہ دفتر استیفا را
 صدرنشین بود و در خراج مملکت بی جفت و قرین. و مشاورالیه در ظل رافت خسرو
 صاحبقران حضرت اعلی نشو و نما یافته و با الطاف خسرو روی زمین و آسایشی چنین از
 دواوین شعرای عرب و عجم و مجالست چاکران خسرو جم خدمت تبعی وافی کرده و بهره
 کافی برده. در هنگامی که ولایت خمسه به نواب مستطاب شاهزاده آزاده عبدالله میرزا
 مرحمت شد، میزرای مزبور به خدمت و تمشیت آن مملکت مأمور آمد. پس از سالی
 احضار حضور موفورالسرو و چندی نیز به منصب منشی الممالکی سرافراز شد. در اواخر
 دولت از آن امر خطیر و امانده باره ندامت به مجلس خاص رانده و مدت شش سال نیز در
 این دولت ابد مدت با الطاف خسرو ذوالاستقلال به مداحی اشتغال داشت. در سنه یک هزار
 دویست و پنجاه و شش داعی ارجعی را لیک گفت و رخ در خاک نهفت. کتابی در ذکر
 حسب و نسب ایل جلیل قاجار موسوم به «کلام الملوک» تألیف کرده و دیوانی نیز به
 مشحون به قصاید غرا دارد فی الحقیقه در زمره معاصرین نثر و نظماً عربیاً و فارسیاً بی

جفت و همتا بود و کلامش مانند گوهر گران بها. صاحب^۱، صاحب کرامت بود و سخن سنج با فصاحت. مجملی از افکار وی مرقوم قلم درر نثار می شود.

قصیده در مدح حضرت اعلی فتح علی شاه

من بنده کیست دست خوش جور روزگار	از جور روزگار به درگاه شهریار
خاقان ابوالمظفر فتح علی شه آنکه	در صولحان امرش گوئی است روزگار
آن کافتاب مجمره اش از در بخور	آن کاسمان ز مجمره اش از در بخار
تن زیر بار خم ندهد بختی فلک	که امر او به قهر بجنباندش مهار
یک حمله از سمندهش و شیران همه رمه	یک حلقه از کمندش و پیلان همه قطار
امر تو با گشاد قضایای و پایمرد	حکم تو بانفاذ قدر دست و دستیار
از یک دو روزه دوری در گاهت آسمان	شامی به خون نشسته و صبحی ستاره بار
من چون بوم چه هست چنین چرخ ای عجب	سختا که آدمی است بر احداث روزگار
محروم با نصیبم و منصوب بی عمل	تحقیق یافت قاعده جبر و اختیار

وله ایضاً در مدحت آن حضرت

مطربان باغ آغاز طرب کردند باز	لعبتان راغ لعبی بوالعجب کردند باز
نو عروس باغ را از سرو قد وز لاله خد	موی سنبل روی گل از غنچه لب کردند باز
آسمان گریان به نیسان گوئیا از جور دی	شحنه انصاف سلطانش ادب کردند باز
نو نهالان از تب لرز خزان تب خالها	بر لب آوردند ما تا رفع تب کردند باز
حله شان از بر درید از دست صرصر درخزان	از حریر سبز و استبرق سلب کردند باز
تا زمین را حلم او بنشست گوئیدش فلک	حامل این توده با رنج و تعب کردند باز
تا فلک را قدر او برخاست موئیدش زمین	کین تنک خلقان سراز رخنه ثقب کردند باز
الحذر دلهای مسکین شاهدان در بزم عید	زلف مسکین دام آن سیمین عنب کردند باز
گوش گردون را که از سیماب وی رنج ضمیم	نائبانش چاره از گویا قصب کردند باز
طبع دوران را که از کافوردی عیب عنین	ساقیان برنایش از بنت العنب کردند باز
مهره حراقه را بر رجم دیو مملکت	چون شهاب آسمانی ذوزنب کردند باز

۱. صاحب علی آبادی در آغاز تخلصش «مدالی» و بعد از رسیدن به لقب صاحب دیوانی «صاحب» تخلص می کرد.

بیم حرب شاه را کابل خدایان بی درنگ
راهشان بر بست عزم شاه و دام افشاند بخت
مرغ را پرواز اگر بهر رهائی داده‌اند
از هری زی کابل آهنگ حرب کردند باز
صیدشان آسان چه رزق بی طلب کردند باز
نیز بهر دام پروازش سبب کردند باز
وله ایضاً

ای مطرب خوش لهجه وای مرغ خوش آهنگ
جان‌ها بر بانی تو از آن غنه جان بخش
در طره طرار تو دل مرغ شب آویز
دل غافل و در زلف تو صد فتنه و آشوب
آن جا که گذار افکند از راه کند دور
در کشور او امن و امان سید و سالار
ای بلبیل جان‌ای بت چین لعبت ارژنگ
دل‌ها بگشائی تو از آن غنچه دل تنگ
بر گلبن رخسار تو جان، مرغ شب آهنگ
جان فارغ و در چشم تو صد عشوه و نیرنگ
جادوش جلالتش مه و خورشید به فرسنگ
بر لشکر او فتح و ظفر قاید و سرهنگ
وله ایضاً

نشست شاه بر اورنگ شخص عدل ببال
به کام خویش دو روزی حوادث افزودند
خدای راست تفضل بدین دیار حدود
حسود اگر ز ندت لاف همسری چه زیان
سپهر قدرت و عرش آستان ستاره حشم
فراشت رایت انصاف جان ظلم بکاه
سپهر حادثه زا و جهان حادثه خواه
که باز زینت تختی و زیب بخش کلاه
ز داس راس چه نقصان رسد به خرمن ماه
هلال رایت و خورشید رای و کیوان جاه

رباعی

آن دل که بود محرم اسرارم نیست
وان سر که سزاوار سردارم نیست
آن دیده که شایسته دیدارم نیست
با این همه جای شکوه از یارم نیست

صفائی. ملا محمد اصفهانی در اقسام کمالات تمام است و در فن موسیقار فیثاغورث
ایام، در علم سیاق مسلم آفاق است و از همگنان طاق. خط نسخ را پاکیزه به رشته تحریر
می‌کشد و او را نیز سر رشته معیشت می‌کند گاهی به نظم اشعار پردازد این چند بیت از
آن جمله است.

قصیده

ماند به نارون، قد آن ترک سیم‌تن
و آن آفتاب و ماه پر از توده توده مشک
گر آفتاب و ماه بود بار نارون
و آن توده توده مشک پر از حلقه و شکن

محمدشاه قاجار □ ۵۵۵

و آن حلقه و شکن چه همه بند و تاب و چین
گر هست خط دلبر او سبزه طری
و آن ناله ختن که برافکنده بر سمن
آن سبزه طری که بر آراسته به گل
آن درج لعل دید پر از لؤلؤ عدن
یک روزه آفتاب چه بر روی یار من
هر صبح و شام و مغرب و مشرق کند وطن
زان روز مار عامل دریا و کان شده است
از درد غیرت لب و دندان یار من
تابو که درج لعلی پر لؤلؤ ثمین

عشرت. محمد مهدی الحسینی الفراهانی از بنی اعمام میرزا بزرگ قایم مقام است و از بار یافتگان حضور خسرو بهرام غلام، به علت جامعیت کمالات سیما حسن خطوط و سرعت کتابت که در مدت هفت ساعت مکرر تجربه شده هزار بیت در کمال خوبی تحریر می نمود. نقد سیمی در محک وجودش با غش و غل است ابن مقله عامل بی عمل. از جانب حضرت اعلی ملقب به «ملک الکتاب» شد و اکثر اوقات مشغول کتابت آن خسرو قمر رقاب. در اوایل این دولت جاوید عدت نیز به اتفاق میرزا ابوالقاسم قایم مقام راتق و فاتق مهام بود، پس از سیاست آن بی سرانجام او نیز سر به جیب گمنامی کشید. گاه در وطن مألوف و گاهی در روضه متبر که حضرت معصومه مشغول کتابت است در شعر فهمی و شعر شناسی نیز سلیقه مستقیمش حاصل است و بعضی از اوقات به نظم اشعار مایل. این چند بیت از آن جمله است

غزلیات

در میان من و معشوق نهان رازی هست
که نیازی ز من و گاه از و نازی هست
بال بشکسته و پر بسته و تن خسته و باز
در گمانی که مرا قوت پروازی هست
زلفی افکنده به دوش و لبی آکنده به نوش
مشک بیز است و نمک ریز و جگرها همه ریش
تو خرامان و دل من ز قفای تو و من
از قفای دل و خلقی نگران از پس و پیش

وله

تا زنی ساغر ز دست ساقیان در بزم غیر
بر جفا پیوسته داری بسته ناپیدا میان
ز آب دیده تر کنارم چون لب دریاستی
تا تو رفتی از کنارم گرچه باشم خشک لب

می کند امروز نادان کودکی بر ما جفا
دودی ار از مطبخ جود تو سر بیرون کشد
گو ز یزدان ایمن از اندیشه فرداستی
در درآفشانی فزون تر ز ابر گوهر زاستی

فرهنگ. اسم شریفش آقا محمد علی ابن آقا ابوطالب اصلش از محروسه اصفهان است و نشو و نمایش پیوسته در آن سامان. در اوایل عمر در دبستان علوم قدم گذاشت و به تربیت استادان از هر خرمی خوشه یافت و از هر گوشه ای توشه ولیکن بیشتر عمر را به تذهیب کلام الله مصروف دارد و در این فن معروف و موصوف و کتابی در مطایبه تألیف نموده موسوم «به طرب الاحباب الحق» با ملاح و فصاحت نوشته و به صحبت از باب کمال مایل است و طرز مجلس آرائیش حاصل. گاهی به نظم اشعار پردازد از آن جمله است:

غزلیات

آخر از سیل سرشکم خانه تن شد خراب
یارب این تنگ قبا یان که چه تنگ نظرند
تا کی از حال دل تنگ دلان بی خبرند
که به چشمان سیه فتنه اهل نظرند
به دوزلف تو که از زلف تو آشفته ترند
روز و شب در طلب وصل تو این جمع پریش

وله ایضاً

غیر سرو قد او کاورده زلف مشکبار
مشک دارد بار و در مشکش یکی تابنده مهر
ای که دیدستی شگفتیها به بین در کار من
سرو را جا در کنار جویبار و سرو من
مو و مارم خوشتر از روح روان تا دیده ام
حال من دانی چه سان باشد جدا از روی او
خسرو گیتی محمد شه که از خاک درش

[وله]

خجل است مرزبانی که در او مقام داری
چه ستاره ای چه نوری چه فرشته ای چه حوری
مگر آن که خود بگوئی تو پسر چه نام داری
ز چه خون ما گدایان تو پسر حلال دانی
به چه روی مه بر آید که تو جا بیام داری
نو که یک نظار بر ما ز رخت حرام داری

فدا. اجل السادات و عظیم القدر رفیع الدرجات میرزا محمدسعید الحسن الحسینی الاردستانی خلف الصدق حاجی میرزا مهدی از احفاد جناب فضیلت مآب میرمحمد مهدی ملقب به حکیم الملک است که بانی مدرسه کاسه گران و مدرسه نیم آور اصفهان است، و در اعمال خیر مشهور آن سامان. و اجداد ایشان سابقاً در دارالسلطنه اصفهان وطن داشتند و هر یک در اجتهاد و قضاء و اجرای فتوی مشهور زمان و زمن. و در هنگام شورش افغان اضطراباً از آن جا حرکت و در قصبچه اردستان مکان گزیدند، و مشارالیه در آن سرزمین متولد شده و در سلطان البلدان اصفهان در خدمت استادان به تحصیل علوم و کشف مجهول و نشر معلوم مشغول شد. در عموم علوم سیما حکمت الهی و ریاضی و حید زمانه و فاضل یگانه گردید، سیرت سیادت و شرافت فضیلت را به یکدیگر ضم کرده نیسان سیادت را نم است و جهان فضیلت را یم. فرشته صورت، بهشتی سریرت، عقیف کریم است و خلیق رحیم. و از رهگذر مصاحبت با فصحای زمان خصوص شعرای اصفهان میل باطنی و شوق فطری به صحبت شعر بهم رسانیده و در فن قصیده سرائی مسلّم عصر گردیده، و قصاید وی آن چه مدوّن شده الی حال التحریر قریب به چهارهزار بیت می شود. الحق از نظم اشعار رنگین و مضامین شیرین خلاق المعانی است و ثانی حسان العجم شروانی و در مدایح سلاطین قاجاریه قصاید غرا به سلک نظم کشیده وصله های فراوان به فراخور احوال دیده یمناً و تبرکاً اشعاری چند از قصاید وی منتخب گردید:

قصیده در مدح غالب کل غالب امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علی السلام.

زوخ برداشت امشب ماه من آن زلف شب آسا	تو اندر پرده شب باش ای مهر جهان آرا
مسلسل حلقه های زلف بر گرد بناگوشش	تو گوئی درع داود یست در سر پنجه موسی
به هجرش صبر کردم تا وصال او میسر شد	گمان کی داشتم کین نخل پر خار آورد خرما
مرا فکر اینکه با او صبح راه دشت پیمایم	که بایار موافق خوش برد هم خانه هم صحرا
خصوص اکنون که از باد بهار و ابر نوری	دمیده غنچه از خار و شکفته لاله از خارا
زمین آنسان لطیف آمد که اندر چشم سکنانش	نماید امتیاز صورت امروز از فردا
چمن آمد کلیسا و اندران ناقوس زن قمری	گریزان زاغ از وی چون یهود از معبد ترسا
شمر از بوی گل اینک سر دیوانگی دارد	صبا بندد از آن پیوسته اش زنجیر بر اعضا
صبا هر صبحدم بر آتشین گل ها زند دامن	تو بلبل را نگر کز عشق در آتش گزیند جا
سحر بلبل به شاخ گل به ذکر حق همی نالد	چو هنگام نماز شب علی در حجره زهرا

وله در مدح ظل الله شاهنشاه جهان پناه عرض شده

چون فروغ رای سلطان جهان است آفتاب
خسرو عادل محمدشه که بر شاهان دهر
چرخ نزدش سرفراز از منصب سرهنگی است
آسمان نیلگون در مطبخ اوهاد نیست
غیر آتشبار توپ اندر صف رزمش که دید
همجو چهر یار پنهان زیر زلف خم بخم
یک طرف از دود گوئی آشکارا گشته شب
قطره‌های خون خصمش گر پذیرد اجتماع
استخوانشان گر کسی بر روی یکد بگرند
تا روان گشتی سوی ملک خراسان از عراق
کاروان زایر کوی تو را جستم نشان

وله ایضاً در مدحت خسرو فلک رفعت حضرت اعلی فتح علی شاه

دی سحرگه شاهدم چون برده از رخ برفکند
من فشاندم آستین برشمع و خادم بی درنگ
قطره قطره تا گلاب تازه بر صورت فشاند
گفتمی خوی از عذار یوسف صدیق ریخت
گفتمش آبی به صحرا بر صراحی برد دست
یعنی اندر دشت باید ساغر صهبا کشید
گفت با من از وصال دختر رز نکته‌ها
اسبکی بود اندر اصطبلم که رخس چرخ را
گاه مشک کا کلش گشتی نقاب روی ماه
من عنان بگرفتم و او پا نهادهش در کاب
هر که نقد جان به دستش بود اندر راه ریخت
در کنار سبزه‌زاری جای بگزیدیم ما
ز انعمکاس لاله اندر آب صافی گفتمی
الغرض در آن چنان دلکش زمین خوش هوا

ز اختران مشت سپندی چرخ در آذرفکند
مشک در آذر نهاد و عود در مجمر فکند
حلقه حلقه تا نقاب طره از رخ برفکند
گفتمی درغ از کف داود پیغمبر فکند
گفتمش خواهی تماشا دیده بر ساغر فکند
یعنی اندر کشت باید می به جام رز فکند
تا مرا اندر خیال وصل آن دختر فکند
در قفای خویش گاه بویه چون استر فکند
گاه ماه نعلش اختر بر سر اختر فکند
برگ گل را روزگار اندر کف صرصر فکند
هر که جنس دل به دکان داشت در معبر فکند
کش صفا از چشم ما این گنبد اخضر فکند
تاج دارا عکس در مرآت اسکندر فکند
شوق میل آب آتش فامش اندر سرفکند

هر چه ساغر دادمش از بی خودی ساغر فکند
این مگس بیچاره خود را باز در شکر فکند
هر چه گفتم بینمت رخ سربه زیر اندر فکند
گوهرش دادم به کف از کبر آن گوهر فکند
دیده گوئی بر مدیح شاه فرخ فر فکند
جوشن خاقان درید و مغفر قیصر فکند
وز نهال قد او گردون نخواهد بر فکند
آفتاب آن دانه کش در خانه از بیدر فکند
خشت خورشید از توانستی ازین برتر فکند
فتوی عقل آن که او را باید از منبر فکند
حلقه زن مار کمندش چرخ در چنبر فکند
گفت باید مشتری را طیلسان از سرفکند
نصرتش چون ناله العفو در لشکر فکند
هم قدر از خنجر اعدای او خنجر فکند
بره مطبخی بر تل خاکستر فکند
خویشتن را در میان خیل خنیاگر فکند
ایمنم نمرود چرخم گرچه در آذر فکند
هیچ می دانی چه سانم مهره در ششدر فکند
فاش بینی پنجه اندر صید شیر نر فکند
بر لب دریا شرر بر کس نیارد شر فکند
بر رگ جان بایدهش صدر خن از نشتر فکند
با کمال احتیاج این قصه بر محشر فکند
تا علی گویند در از قلعه خیبر فکند
دشمنت را خصم باد آنکوز خیبر در فکند

آن قدر نوشید می آن جا که در پایان کار
دل در آن حالت گرفتار لبش آمد مرا
هر چه گفتم بوسمت لب سربه جیب اندر کشید
زر به پایش ریختم از خشم آن زر بر فشاند
دفتر نظمش نمودم بر گرفت و بوسه داد
رزمجو فتح علی شه آن که در روز نبرد
از درخت جاه او دوران نیارد برگ ریخت
آسمان موریت گرد بیدر دهقان او
خشت دادی بر کف بنای قصرش آسمان
مشتی بر منبر چرخ ار نخواند خطبه اش
تیز پر باز خدنگش سر در مقلب کشید
فرش زیر پای او را از قضا کردم سؤال
حمله اش چون صیحه القتل در میدان کشید
هم قضا در زمره بدخواه او شمشیر آخت
این حمل بر آسمان بادر فضای مطبخت
زهره ره می خواست اندر محفلت تار و زجشن
من که از اولاد ابراهیم و مداح توام
کامکارا این حریف حیل به باز آسمان
نیست با عدلت ملایم آن که گرگ بی حیا
خیربادت رفع این شر کن که می گویند خلق
زایدستی مزاج او کنون خون حیات
گوش ده بر قصه اش ز آن رو که نتواند فدا
تا نبی گویند پا بنهاد در حصن سپهر
دوستت را دوست باد آنکوبه گردون پانهاد

وله ایضاً قصیده در مدح ظل الله حضرت اعلی

زلف مسلسل تا برو آن شوخ رعنا ریخته

دل بر سر دل در خمش زنجیر در پا ریخته

گفت آن که بر رخسار او خم دید زلف مشکبو
 نقاش چین از کلک مونقش چلیپا ریخته
 بر عارض آن دلربا تا خوی نشسته از حیا
 بر صفحه مه گوئیا عقد ثریا ریخته
 کوثر که جنت راست جواشکی است کاندرا آذر
 گاه خرام قد او از چشم طوبی ریخته
 یوسف اگر کردی دمی ما را به عشقش همدمی
 از چشم یوسف دیدمی اشک زلیخا ریخته
 از غمزه چشم سیه عشاق را آن رشک مه
 خون همچو خون خصم شد در دشت و صحرا ریخته
 فتح علی شاه جهان کش رقعها از آسمان
 گاه جدل هر سو عیان ز آقا فتحنا ریخته
 خاکی که بر روی فلک افشاند اسبش گاه تک
 خود رفته از مزگان ملک در چشم جوزا ریخته
 گر نیست گردون را جفا مقصود با خصمش چرا
 آتشفشان تیر از هوا هر شب به دنیا ریخته
 نی انجم این شوخان سنگ، افشان به چرخ نیل رنگ
 از بام قصرش ریزه سنگ از دست بنا ریخته
 بی شک که اندر آسمان ریزد به جوی کهکشان
 خونی که از نوک سنان در دشت هیجا ریخته
 تا تیغ صولت آخته تا تیر قهر انداخته
 تا بزم عشرت ساخته تابی ز سینا ریخته
 مریخ را تن سوخته جوزا به هم بر دوخته
 از مهر شمع افروخته از ماه صهبا ریخته
 ای صاحب جود و همم وی فاتح باب کرم
 احسان تو خاک از نعم بر تارک لا ریخته

عزوجلل و مهتری کی گردد از ذات بری
 نقشست برای سروری ایزد تعالی ریخته
 گر نیست گردون کشور ورنه قضا سر لشکرت
 آن جا چرا بسی گوهرت ایمن ز یغما ریخته
 بر در گهت شاهان فدا یا این که می باشد گدا
 این رشته در پر بها از بهر اهدا ریخته

غزلیات

ما را که جا به کنج قفس خوش بود چه غم گر باغبان به باد دهد آشیان ما
 به گریه گفتمش از چیست ناتوانی من به خنده گفت که از جسم ناتوان من است
 به فصل گل ستم باغبان نگر که برید همان درخت که بر شاخش آشیان من است
 خلقی طلب کنند وفا، ما جفای دوست تا خود درین میانه چه باشد رضای دوست
 مام که دختر آورد لعن بر او سزد ولی تاک هزار رحمتش باد که دختر آورد

فروغی. اسمش میرزا عباس و اصلش از بلده دامغان و والد وی در خدمت شاه بزرگ
 آقا محمد خان در سلک پیشخدمتان مخصوص انتظام داشت و عالیجاه جلالت دستگاه
 حسین علی خان معیر الممالک را از جمله بنی اعمام است و خود در عنفوان جوانی روی به
 بیابان پریشانی و به بی سرو سامانی نهاد تمام ملل را ملاقات کرده و با هیچ یک قدم ثبات
 نیفشوده در عین آشنائی بیگانه و در کمال الفت دشمن خانه گاهی سبجه و سجاده معتکف
 مسجد و فقها را مأنوس و گاهی به پای ترسا سر نهاده کلیسا را به جای ناقوس و زیان
 حالش به مضمون این فرد گویا، گویا است (فرد)

گه بت شکنم گاه به منبر ززم آتش از مذهب من گبر و مسلمان گله دارند
 علی ایحال پس از مجالست با منافق و موافق و مردود طرفین به اعتقاد مطابق ظاهراً
 میرزا امین شاهزاده عبدالعظیمی را که عارف با تمکین بود و امین خداوند زمان زمین مرید
 گردید، اینک نیز به ظاهر در سلک درویشان است و بر خلاف ایشان زخازف دنیوی را

چنان طالب که ماهی به آب و مور به تراب، و از زحمات ریاضت و صلوات چندان گریزان که انجم از آفتاب و دیو از تیر شهاب. با وصف این از کرامات و خوارق عادات به مقداری دم زند که مرتبه اویس در نزدش کم است و ذات بایزید بسطامی در یم وجودش مانند نم (شعر)

ای بسا کس را که صورت راه زد قصد صورت کرد و برالله زد
و بیشتر عمر را در اندیشه عشق امردان پریچهره بسر برده و به این صفت در زبانها
شهره. بدین سبب ماهرخان از خوف ننگ و نام به پیرامون وی نیایند و افعال او را در نظرها
حیض الرجال نمایند، اگر احیاناً با هزاران لطایف الحیل غزالی را رام وسیله و سرکشی
منقاد حيله سازد العیاذ بالله او را به الوهیت ستایش نموده چندان نیایش نماید که طبع را
باعث نفرت و خاطر را موجب کدروت گشته وفا، جفا و یار، اغیار وی گردد. (شعر)

ای زبان هم آتش و هم خرمی چند این آتش درین خرمی زنی
خلاصه با رفتار مرقومه در دارالخلافه گامی می زند و کامی می برد نظر به این که
یگانه زمانه و قرید روزگار، یم یمین، کان یسار جناب میرزا نظرعلی حکیم باشی حفظهم الله
تعالی به مضمون (بیت)

در مرز عمر نخم نیکوئی کار تا کار برآیدت به نیکو کاری
از بذل وجود نام حاتم طی را طی ساخت و خاتم شجاعت در خنصر وی؛ و مشارالیه را
نیز مدار معیشت از علو همت آن جناب است و انصافش نیز اکتساب. اکثر اوقات به
مداحی مشغول، دیوان مثنوی در کمال بلاغت و دیوان غزلی در غایت فصاحت به مدحت
وی پرداخته و در فن غزل رایت بی همتائی افراخته. مؤلف چند فردی از منتخبات اشعار او
را مرقوم ساخته.

غزلیات

یار اگر جلوه کند دادن جان این همه نیست	عشق اگر خیمه زند ملک جهان این همه نیست
نکته ای هست درین پرده که عاشق داند	ورنه چشم و لب و رخسار و دهان این همه نیست
کوهکن تا به دل اندیشه شیرین دارد	گر به مژگان بکند کوه گران این همه نیست
از دویینی بگذر تا به حقیقت بینی	که میان حرم و دیر مغان این همه نیست
هیچ کس پی به میان تو ز موی تو نبرد	با وجودی که زمو تابه میان این همه نیست
بگذر از گردش پیمان و چشم ساقی	زان که دوران جهان گذران این همه نیست

محمد شاه قاجار □ ۵۶۳

آنچه من زان دهن تنگ فروغی دیدم
نتوان گفتم که تقریر زبان این همه نیست
وله

آهو نرمد از خم بندی که تو داری
وحشی نگریزد ز کمندی که تو داری
از سرخی منقار عیان است که طوطی
خون می خورد از حسرت قندی که تو داری
من دست نخواهم زد اگر دست دهد بخت
الابسر زلف بلندی که تو داری
سوزنده سپند از پی دفع نظر آمد
من سوخته خال سپندی که تو داری
ای خواجه ز آزادی من بنده بکش دشت
بگذار بمیرم به کمندی که تو داری

فآنی. میرزا حبیب قافیه سنجی است سخن پرور و گنجی است معدن در و گهر، فلک فصاحت را لنگر است و فلک بلاغت را قمر، خلف الصدق مرحوم میرزا محمد علی متخلص به «گلشن» است و گفتارش رشک لاله و سمن. در دارالعلم شیراز نشو و نما یافته و در پی علوم و سخن منظوم شتافته به مرور دهور از علوم مستغنی التحصیل شد و در فن سخن با یدی طویل، و در طرز قصیده به سیر متقدمین زبان، معجز بیان گشود. گذشته از ترجیع به معاصرین از اکثر پیشینیان نیز در میدان سخن گوی سبقت به چوگان بلاغت ربود و بیشتر ملکزادگان سیما حکام فارس را مدحت کرده و به پاداش نعمت دیده، اینک نیز در ظل سایه عرش پایه لایزال مقبلاً بالشفاه به مدح گستری و ثنا پروری مشغول. درر سخنش در نظر کیمیا اثر مقبول، لغت فرانسه را نیز نیکو آموخته در طب و علم تجسیم ایشان، سرآمد اکثر آن بدکیشان شد. الحق جامعیت تمام در کمالات دارد و رسالات شیرین مقالات نگاشته و می نگارد. از چند قصیده وی اشعار منتخبی مثبت شد در مدح شاهنشاه دین پناه و خسرو ملایک سپاه و خدیو جم جایگاه عرض شده.

دوش که شد بر سریر چرخ مدور
ماه فلک جانشین مهر منور
طرفه غزالم رسید مست و غزل خوان
تافته از عنبرش ماه دو چنبر
غره غرار او به طره طرار
قرصه کافور بد به طبله عنبر
بانه تو گفتمی ز گرد موکب دارا
گوشه ابرو نمود تیغ سکندر
تافته رویش به زیر بافته مویش
بر صفت ذوالفقار در دل کافر
گفت چه خسی ز جای خیز و بیمای
باده از رنگ و بوجه لاله احمر
تا شوم باز چهره چون پر طاوس
از گلوی بط بریز خون کبوتر

گفتمش ای ترک ساده باده حرام است
گفت چه رانی مگر ندانی فردا
وجد کند از نشاط صالح طالع
خلق جهان را دو عشرت است و دو شادی
شادی عامی ز مهر حیدر کرآر
حال مسما بگوز تسمیه بگریز
گفت که فردا مگر نه عید غدیر است
ور به چنین روزی از جهاز هیونان
گرد وی انبوهی از مهاجر و انصار
برشد گفتا الست و اولی منکم
دست علی را سپس گرفت و برافراخت
هرکش مولانم علیش مولا است
یارب خواری ده آنکه او را دشمن
گفتمش ای شوخ ازین عبارت شیرین
لیک مرا عیش تلخ گشت ازیراک
گفت تو امشب به عیش کوش که فردا
از دو محمد زمانه یافته زیور
آن شه دین بود این شهنشه دنیا
شیوه آن در جهان کفالت امت
ختم بر آن شد همه رسالت عظمی
زان یک بنیان شرع گشته مشید
برسر آن از پی رسالت دستار
این ز در مجد پا نهاده بر اورنگ
این ز همه خسروان بخت مقدم
آن پس چل سال شد رسول مؤبد
ساخته بر عرش این رواق مقرنس

خاطر بر ترک خمر دار مخمر
هر چه خطا از عطا نبخشد داور
رقص کند بر بساط مؤمن و کافر
اهل زمان را دو زینت است و دو زیور
عشرت خاصی ز چهر خسرو صفدر
حال معما بکن ز تعمیه بگذر
عیدی بادش چه بوی عطر معطر
ساخت نشستنگهی رسول مطهر
فوجی چون موج بحر بی حد و بی مر
گفتند آری زما به مائی بهتر
قطب هدی را پدید شد خط محور
اوست پس از من به خلق سید و سرور
یارب یاری کن آنکه او را یاور
شور بر آوردی از روان سخنور
کند زبانم به مدح شاه مظفر
من برشه این قصیده خوانم از بر
گرچه مر آن مهتر است و این یک کهتر
آن مه رخشان و این سهیل منور
پیشه این در زمان کفایت لشکر
ختم بر این شد همه ریاست کشور
زین یک دامان عدل گشته مثمر
بر سر این از در جلالت افسر
آن ز پی وعظ جانموده به منبر
آن ز همه انبیا به وقت مؤخر
این پس سی سال شد خدیو مظفر
تاخته بر عرش آن یراق تکارور

وله ایضاً در مدحت شهریار جم اقتدار سلیمان شوکت اسکندر صولت

امروز از دو کعبه جهان دارد افتخار
آن مضجع ملایک این مرجع ملوک
آن کعبه در عرب بود این کعبه در عجم
حاجی شود هر آنکه بدان جا کشید رخت
آن کعبه ایست شرع بدان گشته محترم
آن کعبه ناف خاک همش خاک نافه خیز
آن کعبه همچو زلف نکویان سیاه پوش
آن کعبه خلیل است این کعبه جلیل
آن کعبه راست سنگی آورده از بهشت
آن سنگ بوسه گاه امینان حق پرست
نتوان شکار کرد در آن کعبه ای عجب
صید اندرو حرام به فرمان دادگر
در آن نماز کرده گروه از پی گروه
بر بام او ز امن کبوتر کند وطن
قربان برند بر در آن کعبه بیش و کم
قربان آن همه حمل است و همه حمل
واجب در آن طواف به سالی سه چهار روز
آن از خدای عالم این از خدا یگان
آن مروه مروت آن زمزم صفا
بازوی عدل دست کرم پیکر شکوه
آنجا که تیغ او اجل و خنده قاه قاه
رایش چه نور مهر فروزان بهر زمین
با ناز جوهر ملک الموت درالست
آن را نهاد در کف حیدر که ها بگیر
آن یک یهود کش شد این یک حسود کش
گر شیر نر ندیدی اندر قفای کور

کز فر آن دو کعبه بود ملک برقرار
آن واقع کبایر و این رافع کنار
آن کعبه نامور بود این کعبه نامدار
ناجی شود هر آنکه در این جا گشود بار
این کعبه ایست عدل بدین گشته استوار
این کعبه کعب مجد و همش مجد کعبه وار
این کعبه همچو اهل سعادت سپید کار
آن خاص کردگار است این خاص شهریار
این کعبه راست خاکی آورده از تتر
این خاک سجده گاه امیران کامکار
کین کعبه روز و شب دل دانا کند شکار
عیش اندر رین حلال بیاسا و باده خوار
در این نیاز برده قطار از پی قطار
از صحن این ز بیم غضنفر کند قرار
قربان کنند در بر این کعبه بی شمار
قربان این روان و دل مرد هوشیار
لازم درین سجود به روزی هزار بار
کش بنده اند بار خدایان روزگار
آن مشعر مشاعر و آن کعبه فخار
پهلوی امن جان خرد هیکل وقار
و آنجا که قهر او امل و گریه زار زار
عزمش چه سیر باد شتابان بهر دیار
یزدان که تیغ ساخت جهانسوز ذوالفقار
وین را گذاشت در بر خسرو که ها بدار
آن طرفه زاله بار شد این طرفه لاله زار
شه را یکی به بین سپس خصم نابکار

ماند به سرو ناز که روید ز جویبار
کت آب می چکد همی از شعر آبدار
تا صحن گلستان شود از باد پر نگار
وز زیر ابر رایت شه چرخ را مدار
قصیده در مدح نواب فریدون میرزا فرمانفرمای فارس

زین بر زدم به کوهه یکران ره سپر
اسبی به گاه حمله مهیاتر از نظر
ساری تر از حیاة در اندام جانور
بنشسته چون بز اوج هوا مرغ نامه بر
گاهی بناف گاو زمین بد مرا گذر
که پست و گاه بلند گهی زیرو گاه زبر
چون صیت عدل شاه جهان گشت مشهر
کامد دوان دوان برم آن یار سیمبر
خورشید روم ماه ختن سرو کاشمر
خط یک بهار سنبل و رخ یک فلک قمر
دنداناش صانه الله یک کاروان گهر
چون زر و سیم در همه آفاق منتشر
نخل دو ساله هجرت باری چه داد بر
گرچه مطول است بگویمت مختصر
کرد آفرین داد صله ساخت مفتخر
گفتا وظیفه مدحت سلطان داد گر
نه دولتم که یابم در حضرتش مقرر
ایدون کدام واسطه خواهی به از هنر
مقدار هر درخت پدید آید از ثمر
ابر مطیر را چه مؤید به از مطر
بر قدر مرد نیکی گوهر بود اثر
بنوشتم این قصیده شیرین تر از شکر

در چشم اشکبار عدو عکس نیزه اش
قا آنیا عجب نه اگر تر زبان شوی
تا جیب بوستان شود از ابر پر درم
از باد نعل خنگ ملک فتح را مسیر

بستم به عزم پارس چه از ملک ری کمر
اسبی به گاه پویه سبک روتر از خیال
اسبی که هست جنبش او در بسیط خاک
من در جهان نوردی چو بین که گفتمت
گاهی به یال شیر فلک بد مرا گذار
اطوار سیر بنده چه اطوار روزگار
باری چه داستان نزولم به ملک پارس
ناشته موی و روی هنوز از غبار راه
آشوب هند فتنه چین آفت خطا
قد یک بهشت طوبی لب یک یمن عقیق
گیسوش زاده الله یک قیروان ظلام
باری چه گفت، گفت که ای نثر و نظم تو
یارت که بود کار چه بود و عمل کدام
گفتم حدیث رفته نگارا چو زلف تو
رفتم به ری شدم بر شه گفتمش ثنا
ایدون مرا به فارس ندانم وظیفه چیست
نه نصرتم که گیرم در موکبش قرار
گفتا بر آستانه شاه هنر پرست
معیار هر وجود عیان گردد از صفات
مهر منیر را که معرف به از فروغ
بر فضل تیغ پاکی جوهر بود نشان
زاک پس به مدح خسرو عالم به عون کلک

محمدشاه قاجار □ ۵۶۷

چون ماه مهر نام تو معروف بحر و بر
هم خرم پیش بین تو نقاد خیر و شر
از لطف علف تو دو رسولند نفع و ضر
منعت بهر که دارد اجرا کند قدر
در روز رزم سابق بر هر که جز ظفر
هر هفت دوزخ از تف قهر تو یک شر
مؤمن کشد نفیر که یا حیداً سقر
نه چرخ همچو حلقه بماند از درون در
از اطلس سپهر پرین گردش آستر

وله در مدح امین الدوله عبدالله خان

اورنگ جم به کوهه باد صبا زنیم
هم بخت را به دعوی شادی صلا زنیم
ما تیغ کین به تارک روی و ریا زنیم
هر جا که زاهدی چه جهودش قفا زنیم
بس نکیه بر عنایت خاص خدا زنیم
دست رجا به دامن مرگ فجازنیم
تا روز حشر کز دم مدح و ثنا زنیم
مائیم آن گروه که لاف ازدها زنیم
دستور عقل نیست که لاف از ذکا زنیم
ما کیستیم تا سخنی بی رضا زنیم
خود چاره چیست جز که در التجا زنیم
نه از مردمی است پنجه که با ناخدا زنیم
گر بوس بوسه بر قدم تو بپا زنیم
در پیش رو نهاده دم از کیمیا زنیم
سطری سه چار خوانده دم از کیمیا زنیم
هر دم هزار طعنه بر آب بقا زنیم
از بس که گوی مدحتشان جابجا زنیم

کی همچو ابر جود تو فایض به خشک و تر
هم طبع بی قرین تو صراف بحر و کان
از روی و رای تو دو بریدند ماه و مهر
حکمت بهر چه صادر و امضا دهد قضا
هنگام خشم غالب بر هر که جز خدای
هر هشت جنت از گل مهر تو یک نسیم
در شکل خنجر تو نگارند در بهشت
معمار صنع باره قدر تو چون کشید
خیاط فیض جامه بخت تو چون برید

خیزای غلام تا زین بر باد پا زنیم
هم نفس را ز محبس محنت بیرون کشیم
هر چند ماه روزه و هنگام زاهدیست
هر جا که شاهدیست چه رنودش بر کشیم
از شادی قدوم خداوند می خوریم
عبدالله آنکه گاه تقاضای خشم او
بابی ز فضل او نگشاید بروی خلق
گفتند و هم دانش فکرت شبی بهم
تا برده پی به حضرت دستور روزگار
آری قضا چه دم نزنند بی رضای تو
باری چه از تو جز به تو نتوان گریختن
کشتی شکسته باد مخالف کناره دور
از فرقت برنج برنجیم این بهل
نه کیمیا گریم که تا کوره و دمی
نه کیمیا طراز کز اسرار قاسمی
ما شاعریم از سخن روح بخش خویش
داریم زنده نام کسان را به مدح خویش

تو فر دین دینی و ما و آن ضعیف شاخ
 ماهمچو زهره شهره به عشرت شدیم از آنکه
 این جمله طیب است هنیئا لنا که ما
 برگ نوای ما همه در بینوائیست
 مردم پی جزا در طاعت زنند و ما
 بر سینه دست از پی عز و علانهند
 کبر و ریا فکنده به نیروی عشق پاک
 با عشق محرمیم چه خیزد ز دست عقل
 منت خدای را که ز مهر رسول آل
 همچون هزار دستان در گلشن سخن
 گه داستان حیدر کرآر سر کنیم
 از چشم آفرینش صد جوی خون رود
 قاتلیا سخن به درازار چه می کشی

کز باد فرودین دم نشو و نما زنیم
 ساز مدایح تو به چندین نوا زنیم
 در بزم نامرادی جام بلا زنیم
 راه مخالف ار چه بیاد نوا زنیم
 از شوق حلقه بر در صاحب جزا زنیم
 ما دست رد به سینه عز و علا زنیم
 اعلام فقر در حرم کبریا زنیم
 خود کینست شهنه چون می با پادشاه زنیم
 کام شرف به تارک هفتم سما زنیم
 هر دم هزار دستان از مصطفی زنیم
 گاهی دم از ملازمت مجتبی زنیم
 هر که چه نی نوای غم بی نوا زنیم
 شد آن گهی که زمزمه قد کفی زنیم

در صفت معشوق که اعرج والکن بوده

بارک الله بارک الله زان بت پیمان شکن

شوخی کشر شمع خلخ شاه چین ماه ختن

بارک الله بارک الله زان حریف تند خو

فتنه دل آفت دین شور جان آشوب تن

بارک الله زان بتی کز عکس روی و موی او

بوم و بر پر سنبیل است بام در پر یاسمن

چشم او یک چرخ بیدادست یک گردون جفا

زلف او یک دهر آشوب است یک گیتی فتن

آن قمر را نرم نرمک جا دهد زیر کلاه

و آن سمن را اندک اندک پوشد اندر پیرهن

گه قمر دزد ز گردون کین مراد لکش جمال

گه سمن آرد ز بستان کین مرا سمن بدن

محمدشاه قاجار □ ۵۶۹

گر به یک پامی خرامد سرو من عبیش مکن
 هم به یک پامی خرامد سرو ناز اندر چمن
 می کشد در پا سر زلفش از آن رو گاه گاه
 پای او در راه می لغزد ز زلف پر شکن
 نی خطا گفتم از آن می لغزدش پا در خرام
 کو بود مانند ما پابست زلف خویشتن
 یا دل پردرد ما را کرده از بس پایمال
 گشته پای نازکش از درد دل ها ممتحن
 یا برای آنکه او از درد ما آگه شود
 پای بست درد ما کردش خدای ذوالمنن
 یا کند تقلید سرو نارون کاندربهار
 هم به یک جا می خمید از ناز سرو نارون
 یا سرپا می زند بر خاک یعنی کی زمین
 وجد کن کاندرب تو دارد همچو من ماهی وطن
 لکنش گر در سخن بینی مشو غمگین از آنکه
 در دهان نوشش از تنگی نمی گنجد سخن
 گوهر گفتار او از درج دل خیزد درست
 لیک صد جابشکند چون می برآید از دهن
 بس که تنگ است آن دهان بر سینه راه گفت و گو
 لیکن از وی گفتگوها خیزد از هراجمن
 بارک الله از دو چشم او که تا دیدم به چشم
 چشم بر بستم ز هوش و فکرت و فهم و فطن
 مرحبا ز ابروی دلبندهش که نتواند کشید
 با هزاران جهد آن مشکین کمان را تهمتن
 شد دو روزی تا دلم را می کشد ابروی او
 زان اشارت ها که در هر یک دو صد مکر است و فن

هر چه می گویم دلا بر جای خویش آرام گیر
 کان صنم عابد فریب است آن پری پیمان شکن
 راه بی حاصل مپوی و یار بی پروا مجوی
 تخم در خارامیفشان خشت بر دریا مزن
 دل مرا گوید برو قآنی از من دست شوی
 تخم بدنامی بکار و تار ناکامی بتن
 وله ایضاً قصیده
 الا ای زلف خم درخم، چرائی این چنین در هم
 چه شد کامروز با ما هم، ز نخوت سرگران کردی
 گهی برمه زدی پهلوی، گهی با گل گرفتی خو
 گه از چنبر نمودی کوی، گه از چین صولجان کردی
 ز بس چین و گره داری، به تن تا پا زره داری
 خدنگ کین بزه داری، از آن قد چون کمان کردی
 نه ماری از چه بر گنج لاکلی پاسبان گشتی
 نه زاغی از چه بر شاخ صنوبر آشیان کردی
 نه طاوسی چرا بر ساحت جنت قدم سودی
 نه شیطانی چرا در روضه رضوان مکان کردی
 تو خود یک مشت مو افزون نشی ای زلف حیرانم
 که چون از بوی جان پرور جهان را بوستان کردی
 همانا نافه چینی نهفتی زیر هر چینی
 و یا آهوی تاتاری به هر تاری نهان کردی
 ز موئی این چنین بوئی مرا بالله شگفت آید
 سیه زلفا گمانم کاستین پر ضیمران کردی

نیاز. اسم شریفش سید حسن ولد گرام آقا سید محمد از سادات طباطبا و از بنی اعمام
 آقا سید مهدی نجفی بحر العلوم است، و از آغاز عمر به دارالسلطنه اصفهان نزول کرد و به
 تحصیل علوم مشغول شد و گاهی ناظم اشعار مقبول، در حکمت فلاسفه و فن ادب زبده عجم

محمدشاه قاجار □ ۵۷۱

و عرب است، و در غزل به طرز شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی گفتارش باعث سرور و طرب. سیدی فاضل است و فاضلی کامل، عالمی با تحقیق است و ذهنی دقیق و در اشعار عرب نیز مهارتی تمام دارد و سر رشته مالا کلام. مقاماتی به طور حریری ساخته و قصیده های عربی در آن پرداخته و در مصیبت حضرت سیدالشهدا علیه التحیه و الثنا سی هزار بیست نثرأ و نظماً نوشته و تخم فصاحت و سعادت کشته تیمم و تبرک چند فردی از وی مسطور می شود.

غزلیات

گر گرفتارم نخواهی زلف چون زنجیر چیست
ترک چشمت گر ندارد قصد جان بیدلان
خواب می دیدم که پی بردم به آب زندگی
نیست تدبیری بجز زنجیر هر دیوانه را
گر ندارد بیمی از عدل شهنشه عمزه اش
باز در قتل نیازش این قدر تأخیر چیست

لاله پر ژاله دگر از اثر بارانست
بر دل من شب هجران تو ای مونس جان
خواب از دیده، دل از سینه بدزد آری
بر روی مهت زلف سیه همچو سحابست
در روز قیامت به تماشای قیامت
ای خسرو خوبان مده از دست دلم را
در عین وصال به توام نیست وصولی
با آنکه تو خود برده ای از سینه دلش را

وله

پرده نشین آن نگار ماه جبین است
جلوه طوبی است یا که نخل قد تو
چشم تو یا رهن طریق سلامت
صف زده موران خط بگرد عذارت
پرده عالم درید و پرده نشین است
نور تجلیست یا شعاع جبین است
زلف تو یا کاروان کشور چین است
ملک سلیمان شان به زیر نگین است

وله ایضاً

می رفت حدیث شکر و قند	در خنده شد آن لب شکر خند
ای روی تو از کمال خوبی	آئینه قدرت خداوند
از رهگذر غم تو سبلی	برخاست که بیخ صبر بر کند
دارم به تن ضعیف چون کاه	باری ز غمش چه کوه الوند

به کف باد زلف مشکین داد	داد جان های عاشقان بر باد
بعد ازین بنده ایست از قد تو	پیش ازین سرو بود اگر آزاد

وله

با رخ خویش چرا زلف قرین ساخته ای	کفر و دین را بهم از بهر چه انداخته ای
در شب زلف خود افروخته ای آتش طور	ای که نخل قدت از ناز برافراخته ای
از برای دل دیوانه یکی موی بس است	آن قدر سلسله از زلف چرا ساخته ای
مگر از عدل شهت نیست هراسی که دگر	ز ابروان تبغ پی قتل نیاز آخته ای

نشاطی. اسمش عباس و اصلش از قریه سرخه ده من اعمال هزار جریب مازندران است، و مداح دولت ابد بنیان. به وسایط قصاید غرا حضرت اعلی فتح علی شاه او را ملقب به نشاطی خان و به مرحمت ها نواخته، اینک نیز در درگاه فلک خرگاه شاهنشاهی رأیت مداحی افراخته. الحق با عدم سواد و ندیدن ادیب و استاد طرز خوش دارد و طبع دلکش بسیار مسلط در سخن است و درین کمال یگانه زمن، و در فن هجا بی همتا. چون مؤلف را هزل نگاری سیر تقریر نیست و حال التحریر نیز اشعار وی حسب المرام دیده نشد بدانچه حاضر بود اکتفا رفت.

قصیده

روی ورقی کز خط وصف تو رقم یافت	نوک قلمی کز پی مدح تو تر آمد
کان گشت مران صفحه و آن کان گهراشان	نی گشت مر آن خامه و آن نیشکر آمد

وله

بانگ رعد از ساحت کون و مکان برخاست باز	یا غریو از کوس دارای جهان برخاست باز
گرد در میدان رایت از صف و لشکر زدشت	تیر از زه گیر و شمشیر از میان برخاست باز

محمدشاه قاجار □ ۵۷۳

با کدامین لشکر ترکش شمشیر زن
هیچ دانی کز کدامین غازی رزم آزما

بهر هیچای کدامین مرزبان برخاست باز
بانک هیجا از زمین و از زمان برخاست باز

وله

چیست آن گردون که او از چار مه برپاستی
صبحگاه پاک روی و شامگاه تیره رای

گاه شوخی از نورد کام اندر دشت و کوه
چون به بالاش برآئی مهر گردون و زمین

از تو هر چیزی که می پرسم یکایک بازگو
سر برآورد و بگفت از هر چه پرسى گویمت

گرد هر ماهش شش اختر مجتمع اجزاستی
از مظهر اطره از غره غراستی

زهره و رقاص خورشید جهان پیماستی
مهره ای در طاس و طاسی در طبق پیداستی

خاصه آن چیزی که ما را اندرو غوغاستی
این حدیث رفته اسب خسرو والاستی

وصال. هو زیده السالکین و العارفين و افصح المتأخرين و المتقدمين، فارس میدان
نکته پردازی میرزا محمد شفیع شیرازی الشهیر به «میرزا کوچک» و از بزرگ زادگان آن
دیار است و والد وی صاحب عزت و اعتبار، نسل بعد نسل خادم درویشانند و بنده ایشان و
به این استاد علی الاطلاق دولت فقر بالارث و الاستحقاق منتهی گشته. پس از آن که در
خدمت علما و حکمای عصر در فنون عربیت و حکمت طبیعی و الهی و فقه و اصول ماهر
شده و آفتاب رخسارش از فلک کمال ظاهر به حکم استعداد اصلی مطهر ذکر خفی و جلی
جناب شیخ الواصلین میرزا ابوالقاسم شیرازی قدس سره العزیز را مرید گردید و به یمن
خدمت آن حضرت به مقامات عالی و حالات مقالیه رسید اینک نیز در گوشه عزلت خوشه
چین خرمن قناعت است و رذل طبیعتان دهر را میرا از مجالست. و اوصاف حمیده و اخلاق
پسندیده چند در آن صوفی مسلک صافی مدرک جمع است که بستان جهان را نمونه سرو
و شبستان ایران را به منزله شمع نخستین وصول به عرفان و حصول مرتبه چنان و مکارم
اخلاق است که در این صفت زیده و طاق و تحصیل عربیت و مرتبه جامعیت و حسن صورت
و حسن صوت که فرشته صورت بهشتی سریرت است و داود الحان، بارید بیان و عموم
خطوط سیما نسخ را به طرزی خوش و روش دلکش نگارد که احدی از متقدمین و متأخرین
بدین خوبی به رشته تحریر نیاورده و اکثر عمر را به کتابت «کتاب الله» صرف کرده و در
فن سخنوری نیز شاعری گرانمایه است و سخن سنجی بلند پایه بلیغ و فصیح است شیرین و
ملیح، رقعہ استادی بر سینه اش مسطور و در این عهد دیده کلام را نور اقوالش بی نظیر و

افعالش دلپذیر، دبیرست خردمند و سخن آفرینی بی مانند کتابی موسوم به «بزم وصال» مشتمل بر اقسام کمال تصنیف کرده و «فرهاد و شیرین» وحشی را نیز به اتمام آورده به مراتب بهتر از وی گفته و گوهر فصاحت سفته و رساله «اطواق الذهب» زمخشری را به فارسی ترجمه نموده الحق گوی کمال از میدان سخن ربوده و «دیوان اشعارش» قریب به هفت هزار بیت می شود در حقیقت تمامی قابل تحریر کتاب است و مطالعه احباب آنچه دیده شد به سلک کلام منسلک گردید.

قصیده در ثنای خاتم انبیا صلوات الله و سلامه علیه عرض کرده

چو نیرنگ جهان را زد به بیرنگی جهان آرا
مخور نیرنگ رنگ آخر، گرت رنگی است از مبدأ

تو را هم صورت خود پای بند راه معنی بس
به صورت ها منه دل، بند محکم تر مکن برپا
بگویانی و بینائی ز جانور به بود مردم
نه با گویانی طوطی نه با بینائی حربا
بلی گویا بود مردم ولی با جان گوینده
بلی بینا بود انسان ولیکن با دل بینا
جهان بین را اگر جان بین کنی بینشورت خوانم
و گرنه رو عصائی جو که داری چشم نابینا
چه سازی حس حیوان یا زیهر دیدن جانان
چه گیری پر کرکس وام بهر منزل عنقا
دو بال کرکس نفس خود از سنگ فنا بشکن
که کرکس نشکند این بال نتوان رفت زی بالا
به گیتی هر چه یابی کامیابی پیش حرص خود
که چندان کاب افزون نویی افزون یابی استسقا
تو مردی با عروس معنی آن بهتر که آسانی
به زرد و سرخ چند آسا کنی بر خود عروس آسا
ظفر بر خویش گر خواهی ز خویش اول گریزان شو
گریزی اصل فیروزی شکستی عین استیلا

تو را هر آفتی کاید به پیش از خویشتن دانش
 چنار آری به خویش از خویشتن آتش کند پیدا
 همه ابر از بلا بارد ز جستن بر نتابی سر
 همه دشت از سنان روید ز رفتن وانگیری پا
 شوی بولاد اگر کوه آید و ضرغام اگر بیشه
 سمندر گردی از آتش رسد مرغابی از دریا
 مگر در سایه احمد کنی این راه طی ورنه
 ازو هارب شود راهب و زوترسان بود ترسا
 ابوالقاسم محمد کشف ملت هادی امت
 ظهورش رایت رحمت وجودش مظهر اسما
 وله ایضاً
 مرا پیری جوان بخت است و من طفل زبان دانش
 شکسته زان همی گویم که نغز آید ز طفلانش
 مرا مادر پدر بودند طبع و نفس من بودم
 ازین مادر پدر در رنج چون یوسف ز اخوانش
 همیدون^۱ چون پدر را یافت آن طبع فرومایه
 مرا در پرورش خود باز کرد از آب و از نانش
 بگفت این بابها گوهر نه دریائی صدف خواهد
 یکی در یتیم است این و باید تاج سلطانش
 خرد را پس به من بگماشت گفت این را ادب فرما
 مرا گفتا مکش سر چون قلم از خط فرمانش
 خرد کاف کفایت دید چون بر سر از آن بیرم
 مرا چون دال جا فرمود در صدر دبستانش
 به یمن رایض لطفش براقی شد فلک پیما
 سمندی را که از نی داشتم در زیر دامانش

شکسته از زیانم نسخ کرد و بست بر کلکم
 به آئینی که چون یاقوت لالا گشت ریحانش
 همم اسرار هیئت گفت با احکام ادوارش
 همم تعلیم منطق کرد با اشکال و برهانش
 همه از بوستان جان من بشکفت آن گل‌ها
 که تخم افشاند چندی پیش ازین در خاک یونانش
 شدم چون خیک مستقی وش از پیمانه اش اما
 نبودش در سیو آبی که جان می بود عطشانش
 ازیرا کاوالم پیر از نظر زد بر جگر تیری
 که از تدبیرهای عقل مرهم ساخت نتوانش
 فرسردم کم خرد نشانند آتش با همه سردی
 که مدقوق آنکه ندهد سود سرمای زمستانش
 چه سردم یافت دانست آذری باشد به کانونم
 که نشانند شرار از سیل بارد ابر نیسانش
 نه تکمیلیم شریعت را به خود همدست کرد اما
 چه شرع آمیخت با وسواس بینی جمله نقصانش
 چه آب از چشمه آهن رسد مرگست حیوان را
 اگر چه خوانده است ایزد حیوة جان حیوانش
 سخن گرچه ریف من است جان را لقمه حکمت
 چو ز استیلای بت گوید نخوانی جز ز هذیانش
 سروشم گفت ننبوشی وصال این غره غولان
 که مرغ سدره نبود لانه بر شاخ مغیلاش
 شریعت باده عشق است و دُرد او بود کوثر
 میامیز از تمیزی باشدت بامیر شیطانش
 به گوشم از سروش آمد چه نام عشق و اوصافش
 چنان گشتم که آید دردمندی بوی درمانش

خرد را گفتم این عشقی کز و هر کس سخن راند
 نهان از تو است یاد آری زمن چون عشق پنهانش
 چو نام عشق بر دم عقل همچون شعله شد سرکش
 چنان شیرینی که آتش در زنی اندر نیستانش
 تو گفستی غول را راندم به سر شمشیر لاجولش
 تو گفستی دیو را خواندم ببر آیات قرآنش
 بگفتا گر سلامت خواهی از عشق ای پسر بگذر
 که هر کس روی او بیند نه سر بیند نه سامانش
 یکی دریاست طوفان را که چون موج آورد باشد
 چه دریا نوح در تب لرزه از تشویش طوفانش
 نگرده رام با کس تا نگرده نام چون ننگش
 نسازد وصل با کس تا نسازد کفر ایمانش
 هر آن دانش که سازم ساز چون روشن دل پیران
 کند بر طاق نسیان جفت با عهد جوانانش
 کمالی را که از عین الکمالش لام اندودم
 کشد از سرکشی بر سر چه بیند نون نقصانش
 کسی را کو کند ممسوس بد ظلی است تعویذش
 دلی را کو کند مجروح جانبازیست درمانش
 به مغزی گر مکان گیرد کند با شور مجنونش
 به مصری کو عیان گردد کند با قحط کنعانش
 حریف لایالی می پذیرد یار بی پروا
 ز کفر کافرش ننگ است ز اسلام مسلمانش
 جهانی را همی خواهد به قلاشی و بی باکی
 خلاف شرع احکامش نقیض عقل برهانش
 به نقصان از کمالی کش بود کس را نیالاید
 نه شیطان را ز انکارش نه آدم را ز عصیانش

مرا فکر هزاران ساله هر دم رنجه می دارد
 در ایشان هر که را یابی نیابی فکر یک نانش
 سرموئی نشی موئی نیززد تاج جمشیدش
 کف خاکی نشی و یادی بود ملک سلیمان
 وله فی النصیحة و الموعظة

الا ای همیشین کز من نشان دلستان جوئی خبر از بیخبر پرسی نشان از بی نشان جوئی
 یکی دریاست بی ساحل من و تو غرقه اندروی نشان ساحل از غرقه چسان گیری چسان جوئی
 بنه این خویشتن بینی و اندر خویشتن بنشین نظر بگشا و خود را جو که تابینی همان جوئی
 به تونزد یک تراز تست از دوران چه می پرسی میان کاروانی و ره از گمشتگان جوئی

وله در مدح سرور کاینات موسوم به آب زندگانی
 شب دوشین که بودم تکیه بر بالین تنهائی
 به عزم انجمن بود از چه از افکار سودائی
 بنات خاطر هم چون بنات النعش پر کنده
 بهر ساعت بهر جائی چه شاهد های هرجائی
 گهی بودم پشیمان از چه از ایام نادانی
 گهی بودم بزیشان از چه از وسواس دانائی
 شمردی که خرد را خاطر م کین بیک آگاهی
 نهادی که جنون را دیده ام کین کحل بینائی
 طبایع را به غفلت داد می نسبت به سالاری
 کواکب را ز حیرت بستمی تهمت به دارائی
 به وهم اندر خیالی خواندمی گاه آفرینش را
 چه سوظطائی از بی دانشی و باده پیمائی
 چه گیرانم دگر ره دیده احوال چنان دیدی
 که از اهریمن یزدان بود زشتی زیبائی
 دراز از وهم کوتاه بین چه گشتم رشته فکرت
 نیامد از کفم سر رشته ای بهر دل آسائی

تنم در تاب شد زین رنج و دل بی تاب شد زین غم
 که مرکب لنگ بود و ره مخفوف و من به تنهائی
 درآمد ناگهان خضر همایون مقدمم از در
 چه عور بی نوائی را بدیمت خلعت شاهی
 به لعل روح بخشانده ربای خاطر غمگین
 به موی شیرگون ظلمت زدای جان سودائی
 نهالی ریخت در کامم از آن آبی که در کامش
 نهانی ریخت در ظلمات و گردش روح بخشائی
 وز آن پس گفت کی ذرات راهستی طفیل تو
 بدینسان زنده چون در دخمه این مردگان پائی
 توئی کامد طراز پیکرت تشریف کرّما
 چو طفلان از گل لای طبیعت چندی آتئی
 بدین زندانیان منشین که با آزادگان زیبی
 ازین جسمانیان بگذر که باروحانیان پائی
 به عجزش گفتم ای اصل بدی وی آیت رحمت
 که از آئینه هستی به صحبت زنگ بزدائی
 بلی عمری اسیر چار میخ آخشیجانم
 اسیر چار میخ آخشیجان را چه فرمائی
 بگفت این لحظه تریاقت رسد برسم این افعی
 که در تجرید و ترک ار پوست چون افعی برون آئی
 بگفتم کانکه را آری ز جانی دیده بر بسته
 به خود کی باز گردد گرچه او رادیده بگشائی
 بگفتا برگزین پیری که ره دان باشد و رهبر
 که با این سهمگین ره خویش برنائی ز برنائی

۱. اشاره به آیه: ولقد کرّمنا بنی آدم و حملناهم فی البر و البحر و رزقناهم من الطیبات و فضلناهم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلاً (سوره اسراء، آیه ۷۰)

بگفتم راه دانان دیده‌ام دانا و روشن دل
 جز این بر من نیفزودند کاندر خدمت افزائی
 بگفت این رهبران دور از تو دردانند در این ره
 به دریا کی نمایندت ره این غولان صحرائی
 چه گیری قاید این قواد طبعان را ز کج بینی
 چه خوانی سابق این قصاب فعلان را ز خود رائی
 بدین سروان چه بنشینی که سوز خویش نشانی
 بدین ماران چه بگرانی که جان خویش بگزائی
 هوس رانان به تهمت کرده در برلیس حق جوئی
 مکس گیران ز خبرت بسته بر خود نام حلوائی
 گلاب جیفه جوی بسته نسبتشان به کروی
 کلاغ مرده خوار و بوده دعویشان ز عنقایی
 نه اندر طره‌شان بینی بغیر از دام طراری
 نه در سجاده‌شان یابی به جز زنار ترسائی
 زمین بوسیدمش کی چون فلک در دیبه خضرا
 چه باشد کم چه اختر جاده تحقیق پیمائی
 چه عجزم دید خندان گفت بسم الله مهیا شو
 شدم بیجا بجویائی شدم بی‌با به پویائی
 هزاران ساله ره زین بیشتر با وی پیمودم
 که هر گامیش عمر خضر بایستی که پویائی
 که تا پیش آمدم شهری که بگرائید سکانش
 به نادانی ز دانائی به خاموشی ز گویائی
 شدم در محفلی رضوانش در آرمان درمانی
 شدم در مجلسی غلمانش در سودای سقائی
 گروهی اندرو میخوار و پیری اندرو ساقی
 ولی دل ساغری کردی و چشم پیر صهبائی

همش سرمستی مستان ز دنیا و آخرت بستان
 همش کیفیت باده رهائی از من و مائی
 همی ساقیش را بر چشم مستان جلوه خورشیدی
 همی مستانش را بر چهر ساقی دیده حربائی
 هوس ها را ز سراپمای جانان کشته غارتگر
 غرض ها را ز دل سیمای ساقی گشته یغمائی
 نه آن را دایه ای در دل که بنشیند به نومیدی
 نه این را شاهدی غایب که بفروشد ز تنهائی
 چه سینا هر یکی را سینه ای با نور یزدانی
 چه موسی هر یک را خاطری با دست بیضائی
 خضر را گفتم این میقات گاه کیست کاندروی
 کند جان موسی پیکر درختی سینه سینائی
 بگفت این مهبط فیض خدا خلوتگه احمد
 امیر یثربی سلطان مکی شاه بطحائی
 نبینی ساکنانش را چه احمد در ره کوشش
 نباشد رهب رهبانی نباشد ترس ترسائی
 بنص من رآنی پیر را احمد شمر کزوی
 دل از نوحید آرائی برون از شرک پیرائی
 وصال این نظم کاب زندگانی کرده ام نامش
 و صاف چشمه خضراست نی از لای خود لائی
 چه روح الله اگر بر مرده زین گفتار جان بخشم
 عجب نبود که من نی بودم و روح القدس نائی
 غزلیات

وصف تو جز این نیافت عارف دانا	کز همه وصفی منزهی و میرا
از تو نشان نی ز قربت است که دوری	از تو بیان نی که فکرت است که سودا
خود خبر بی نشان چه دور و چه نزدیک	یا صفت لامکان چه پست و چه بالا
از تو چه یابیم یا که جز تو چه بینیم	ای تو بغایت نهان ز دیده و پیدا

چرخ نیاید برون ز عهده کامم	وصل تو دارم طمع نه دولت دنیا
عشق دگر بتان مرا شد به سوی تو رهنمون	ره به حقیقتی بود دوستی مجاز را
بغیر دیر مغان دل ندید جانی را	که فرق می نهد از شهی گدائی را
سلوک وادی خونخوار عشق یکسان است	چه راه گمشده ای را چه رهنمائی را
پیش تو نام خویشتن این جرم دیگر است	اولی تر آنکه عذر نگویم گناه را
با من مگو کز آتش عشقش چنین مسوز	این خود به برق گو که نسوزد گیاه را
پرده از چهره برانداز که انوار رخت	ندهد فرصت نظاره تماشائی را
اسیری جسته از دامم خدا را اندرین گلشن	مدهای برق آن فرصت که بندم آشیانی را
شاهد آن بهتر که باشد بی نقاب	شاهد از خواهی جمال آفتاب
عشاق تو را بیم نمی کرد به دوزخ	زاهد خبر از آتش پنهانی ما داشت
تکفیرش از آن بود که تلبیس فرو شد	شیخ ار نه چه پروای مسلمانی ما داشت
بهتر از هر هنر نماید عشق	دست چون یافت خصم هر هنر است
هر که کند ترک دوستی به ملامت	عاشق خویش است دوستدار سلامت
آتش یک شهر در من است و نسوزم	عشق ازین ها فزون بود به کرامت
عفو تو تقاضای گنه داشت دریغا	ز آن عمر که بیهوده شد اندر ره طاعت
بر نفس ظفر خواهی ازو روی بگردان	کین است که تیری که بود عین شجاعت
زاهد ز راه شرع کند منع ما ز دوست	شرعی که ره به دوست ندارد ضلالت است
آنقدر هست که عشاق تنک حوصله اند	ورنه از آتش شمع است که پروانه بسوخت

وله

وله ایضاً

محمدشاه قاجار □ ۵۸۳

عشوه زاهد و آن دامن پاکش نخوری که از آن دامن آلوده ما پاک تر است
 شربت وصلش گهی نوشی که از جام غمش شهد بینی آن چه را بینی که زهر قاتل است
 کسی که درد من آمد دواى درد من است دواى کس شده درد کس این چه بوالعجبی است

گر رند باده نوش و گر شیخ خرقه پوش
 بیگانه خوانم ارنه دلش آشنای تو است
 هر لحظه خواهم این دل پر خون شکسته تر
 تا در دل شکسته شنیدم که جای تو است
 این راست بیم دوزخ و وانرا امید خلد
 ما را درین میانه نظر بر رضای تو است
 ما همه جویای او، او همه مشتاق ما است
 این همه حرمان زچیزت وین همه دوری چراست

اشکم ز سر گذشت و همان سوزشم به جان در حیرتم که سوختن من در آب چیست
 طبیب اگر همه عیسی است بی نیازم ازو مریض عشقم و دردم دواى خویشتن است
 ای خوش آن رند قدح نوش که در روز جزا چشم رحمت همه بر گریه مستانه اوست
 هر طرف سوخته ای از غم او می نالید این چه شمعى است که عالم همه پروانه اوست
 ز راز هر دو جهان می کشان شدند آگاه سفال میکده را بین که به ز جام و جم است
 خلاف دوستی آمد ز دست دوست شکایت و گرنه جور تو و صبر ما رسیده بغایت
 بنالد بلبل از یک باغیان با صد هزاران گل و له ایضاً
 ننالم چونکه یک گل دارم و صد باغیان دارد
 حریم بارگه عشق بوالعجب جائی است که جای بی سر و پایان به سروران ندهند

که محرمان تو در آرزوی یک نگهند
شهان ملک محبت بین که بی سپهند
دردی کشان که همچو می صافی بیغشند

ندانم از تو باشد نصیب محرومان
به ناله‌ای دو جهان را کنند زیر و زیر
دانی که صحبت که کدورت برد ز دل

هم آخر این اثر بخشد که دیگر وعظ ننماید
که تابرخویشتن دل بسته‌ای کاریت نگشاید

به واعظ چهره بنما گر چه بینائی درو نبود
وصال از خویشتن برخیز تابادوست بنشینی

درد عشق است که هرگز به مداوا نرسد
گنهی لازم خورشید درخشان نشود
ز اینکه گلخن چمن و شوره گلستان نشود
ورنه از ناوک دلدوز تو تقصیر نبود

هر مرض چاره و هر درد دوائی دارد
ای دل از سنگ سیه لعل بدخشان نشود
ابر را گو همه جا قطره فشانند چه گناه
سینه شایستگی زخم خدنگ تو نداشت

رندی که به میخانه ز خود بی خبر افتاد

دانی که بود با خبر از راز دو گیتی

زاهد اندیشه کند کو همه خامی دارد
ما و همخانه که آنجا خبری خواهد بود

ما زغم سوختگان را غمی از دوزخ نیست
ساکنانش همگی گر چه ز خود بی خبرند

در قمار عشق پروانه را بود کو جان بیازد
بیم ویرانی است آری هر کجا سلطان بتازد

در غزای نفس آن غالب شود کز وی گریزد
از وجود من اثر نگذاشت انبوه خیالت

مرا نه اختر سعدی و نه اتابک سعد

خدای خواست که آید دو سعدی از شیراز

نه مسلم است آن را که نه پاکباز باشد

بحریم وصل جانان به مراد دل نشستن

کوته نظران عشق به گفتار نباشد
در میکده اولیست که هشیار نباشد
راهم به سوی خانه و خمار نباشد

گفتن زغم عشق سزاوار نباشد
اسرار غم عشق تو گر باز توان گفت
این شوق نباشد بره کعبه ببیند

محمد شاه قاجار □ ۵۸۵

عشق گاهی هم چنین مشکل گشائی می کند
 کانکه درویشی گزیند پادشاهی می کند
 عشق هر کس را به نوعی رهنمایی می کند

رهرو آنست که در خویش سفرها دارد
 عشق نخلی است کزین گونه ثمرها دارد
 جای توینا شد دل کز جز تو کسی دارد

عجب گنجی درین ویرانه افتاد
 که راهم بر در میخانه افتاد

گر از تربت من گیاهی برآید

خوشا مرغی که بر شاخ بلندی آشیان دارد

زانکه از عصیان ندامت خیزد از طاعت غرور
 وله ایضاً

همانا فکر درمان کرده ای باز

فارغ ز قید صحبت هر خوب و زشت باش
 گره به کعبه نیست مقیم کنشت باش

ز ساغری که درو باده نیست مست مباش
 به فکر اینکه دل از ناوک که خست مباش

کین می که مامستیم از و بی توبه نتوان خوردنش

مرگ مشکل بود بر من هجر یار آسان نبود
 راحت اندر بینوائی هست و مردم غافلند
 آن طلبکار حرم این یک خریدار صنم

طی صحرا و بیان نبود شرط درست
 رنج و حرمان و الم، محنت هجران و ستم
 روی تو نبیند چشم کز جز تو کسی جوید

گذارت بر دل دیوانه افتاد
 زره بیرون شدم بختم مدد کرد

مبوتید یاران که محرومی آرد

ز کوتاهی بال و پر ندیدم جلوۀ برفی

همدمی با می کشانم خوشتر است از زاهدان
 دلا دردت ندارد ذوق هر روز

آزادیت هواست ز مردم کناره کن
 از کعبه و کنشت چه مقصد روی اوست

به قول زاهد بی مغز حق پرست مباش
 وصال جلوۀ او بین ز هر کمان ابرو

از قول زاهد توبه کن تا گویمت اسرار دل

نشأه باده دوران همه مکر است و فریب کاش مینای فلک بشکنند و جام مهش

ما و نومیدی از آن کو که ز بس استغنا عجز سلطان نپذیرند و نیاز درویش
وله ایضاً

بی نیش نیست نوش جهان روی لاله بین بر کف گرفته ساغر و بر دل نهاده داغ
بر عمر اعتماد نشاید که عنقریب از ما طلب کنند و نیابندمان سراغ

سوی هر چاره شدم لذت درد تو نداشت هم ز درد تو به درد تو مداوا کردم

نه طالب دنیا و نه مشتاق بهشتیم با دولت وصلت ز کف این هر دو بهشتیم
گر نفس نکشتیم به عشق تو سپردیم با ما نتوان گفت چرا نفس نکشتیم
با او نرسیدیم خود این عیب نباشد به زین هنری چیست که از خود بگذشتیم

نه زین کان بی وفا را میل بیدادست می نالم دلی دارد که از نالیدنم شاد است می نالم

در شرع عشق خاطر آلوده نارواست بر من گناه چیست که آلوده دامنم
عشق آتشی بود که نسوزد جز آدمی بینی که چون به جامه نپرداخت از تنم

فتاده کیست بهر حال سر بلندی عاشق چه خاک راه تو گشتم به چشم خلق عزیزم
خیال روی تو آزاد کردم از همه عالم بدان رسید که فارغ کند ز روی تو نیزم

اگر چه آهن تفتیده ام به کوره عشقت نکردم از تو بهر سرزنش که آهن سردم

تو در دل من ز هجرت در فغان مانم زلیخا را که شوق وصل یوسف دارم و یوسف بزندانم

آه دل من به جان من شزوافکند آه که هم خود به تیر خویش نشانم
آتش اندر دل من است که چون شمع گر کنم اظهار اوفتد به زبانم

سیل سرشکم بشست این تن خاکی تا که عیان ساخت گنج عشق نهانم

کاری مرا به دانش عشق و صلاح نیست
جز عشق هر چه هست نهادند تهمتم
خود گو مباش مطرب و ساقی که من ز عشق
بی نغمه در سماعم بی باده سرخوشم
هزار عشوه فزون است چشم ساقی را
بگو نخورده می از چیست مست و مدهوشم
وله ایضاً

یاد تو در آمد به دل غمزده لیکن افسوس ازین خانه که تنگ است به مهمان
رموز عاشقی از بیخودان پرس بیاموزند این درس از ادیبان

عشق شکار افکن است ما همه نخجیر او طره پر پیچ و خم حلقه زنجیر او
آنچه به ظلمات جست خضریه صد خون دل قسمت عشاق گشت از دم شمشیر او

در راه دل ز هر طرفی دام گستر است آن بخت کو که افکندم در کمند تو
بس که بود بهر دلی نقش رخ تو جلوه گر با همه آشنا بود هر که شد آشنای تو
در ره وصل نی هوس راهنما شود نه کس گوش دلا که هست بس عشق تو رهنمای تو

گر فقری از محبت دم زند منکر مباش زنده ای در ژنده ای گنجی است در ویرانه ای
هر که تدبیری نماید تا ز بندی وا رهد عاقل است اما ز بند عاشقی دیوانه ای
وله ایضاً

به زیر پرده چون مه در سحابی سخن بی پرده خوشتر آفتابی
بود جز عشق اگر بارش بر دوش چه فرق است آدمی را از دوابی

از عشق سخن نمی توان گفت الا به زبان بی زبانی

وز یار نشان نمی توان داد الا به نشان بی نشانی

به فرشته از محبت شرف است آدمی را تو اسیر دیو شهوت، نه ای آدمی دوابی

آوخ که کنون عظم خواهد پدری کردن با آنکه به مهدم خواند عشق توبه فرزندی
نه هجر و صبوری را با هم سر و پیوند است نه تقوی و زندی را با عشق و خردمندی
آزاد شو از هر قید تا عشق کند صیدت تا نگسلی از یاران با یارن پیوندی
آزادی و خرسندی الا به دو چیزت نیست نومیدی و آزادی مسکینی و خرسندی

کسی ندیده بلا قدر عافیت نشناسد ز من که غرقه بحریم بپرس قیمت کشتی

آنان که خاک میکده شان تکیه گاه شد مشکل نظر کنند بر اورنگ خسروی
پیش آر جام و باده از زهد توبه کن کز این غرور خیزد و وزان فروتنی

ای نسیم صبحگاه از زلف جانان یاد گیری زانکه داری گاه گاهی بر سر کویش گذاری
روزگار و هر چه در وی هست ناپایدار است ای شب هجران تو پنداری برون از روزگاری

هدایت. اسم شریفش رضاقلی خان اصلش از قریه چهارده کلاته دامغان است و والد وی در خدمت خاقان سعید شهید شاه بزرگ انارالله مرقد در سلک چاکران. و مشارالله در دارالعلم شیراز متولد شده مدت سی سال به تحصیل کمالات اشتغال نموده، قریب به چهار سال است که ساکن دارالخلافه، زبان به مداحی شاهنشاهی گشاده. از این طرف نیز قرین الشرف به لقب امیرالشعرا سرافراز آمد و از سایر مداحان ممتاز. جوانی آراسته و به انواع کمالات پیراسته، صوفی منش صافی روشن است و متصف به صفات حمیده و اخلاق دلکش. خطاً، ربطاً، عربیاً و فارسیاً، نثراً و نظماً استاد است و در فن مثنوی با معنوی محققانه و قصیده و غزل شاعرانه داد فصاحت داد. تألیف و تصنیف بسیار دارد، مثنویات متعدده نگاشته که اسامی بعضی از آنها این است. «بحرالحقایق»، «انیس العاشقین»، «گلستان ارم»، «نهج الهدایه» در مرثی منظوم، «مدارج البلاغه» و «صنایع و بدایع شرح

خاقانی»، «لطایف»، «مجمع الاسرار»، «تذکره ریاض العارفین»، «تذکره مجمع
الفیض»، «مظاهر الاتوار»، «دیوان اشعار». این چند بیت از غزلیات او مرقوم گردید.

غزلیات

ای سلسله زلفت زنجیر دل شیدا از دیده ما پنهان و اندر دل ما پیدا

اگر عارف اگر نادان رخ هر ذره اندر تو توئی مقصود ناقص ها توئی مشهود کامل ها

زاهد به زهد خشک مزین راه مرغ دل زندان ز دانه فرق نمایند دام را

بود جوئی و عجب بین چه درو غرقه شدیم که سر نوشت چنین شد ز بدو فطرت ما
ز منع می مده ای شیخ خرقه زحمت ما

همم با دیر و هم با کعبه کار است که هر جا پرتوی از روی یار است
درون سینه ندانم دلم چه می گوید که سخت می طپد و دم به دم به تکرار است
پیش خاکستر منصور چه خوش گفت آن رند آنکه می گفت انا الحق به سردار کجا است

سزد که فخر نمایم به اهل سلسله ها که مرمرابه جز از زلف دوست سلسله نیست

رو عشق طلب کن که به سرپنجه فکرت نگشوده کسی پرده ز رخسار حقیقت

هر چه گوید هر کسی ازوی مرا اکراه نیست زانکه می بینم کس از راز جهان آگاه نیست
هر کسی را چون خیالی می کشد سوی رهی یا همه گمراه یا خود هیچکس گمراه نیست

اهل ورع و زهد بسی باده کشان کم هان باده نهان نوش که اسلام ضعیف است

در ذات تو هر چند که گویند بود شرک سوحید نباشد مگر اسقاط اضافات

افسوس که شب کوتاه و این رشته دراز است رو خانه خدا جوی که هر خانه حجاز است	با رشته زلف توام امشب سردار است در راه حجازم چه خوش آمد که یکی گفت
که دگر در نظرش باز نماید اقداح باز دانی به عیان سرزجاج و مصباح	عکس می دید به پیمانه مگر آن سرمست پرتو جام که از باده ببینی زاهد
من نیز باده خوردم اگر او نماز کرد واعظ نکرد فهم و حکایت دراز کرد	زاهد چرا دگر به من این کبر و ناز کرد کوتاه کنم حدیث که یک حرف بیش نیست
نبود عجب که در نظرش خاک زر شود	آن مرد ره که در نظرش زر چه خاک شد
ورنه چون زاهد بیچاره به گفتار بماند تا بنگری که لیس سوی الله فی الوجود نیکو نظاره کن که نکو می کنی سجود	هر که شد ز اهل نظر محو رخ یار بماند بر بند چشم حس، بگشا دیده شهود ای بر همن که در بر بت سجده می کنی
زر قلب همه را کاش عیاری گیرند	لاف صاحب دلی و شیخ مناجاتم گشت
همه را پیر مغان کاش هدایت می کرد	به هدایت چه زنی طعنه که صوفی گردید
آن دیده که از پرده پندار سرآمد	گفتی تو که بی پرده کس آن روی ندیده
میان باده فرعون و نکته منصور	یکی حدیث سرودند لیک بس فرق است
که سراپای تو در قید نماز است هنوز او نه صوفی است که نامحرم رازست هنوز	زاهد ادم ز تجرد مزن و آزادی سالک ار کعبه و میخانه ز هم فرق کند
شرمی ز حق بدار هدایت گناه بس	تا چند همچو اهل طمع روزه و نماز

له ایضاً

وله

زهر چه منع کنندم بدان فزاید حرص از آن بباده مریضم کزان شدم ممنوع

گرچه بس معرفت هست ولی ای عارف چیست ادراک درین مرحله عجز از ادراک
وله ایضاً

جام دیگر بده ای ساقی مستم که هنوز جام از باده، می از جام جدا می بینم

گر واعظ ازین شیوه خوش، منکر من شد من بر روش هیچ کس انکار ندارم

شاهد ما روز و شب با همه و بی همه با همه اش آشنا و همه بیگانه بین

هدایت رب ارنی چند موسی و بش بطور دل بجو چشمی که بینی هر طرف روی نکوی او

مرا فرزنانگان دیوانه می دانند و من شادم که جز دیوانگان را من ندانم مرد فرزانه

تو مرده ای چنان که نیابی دگر حیات ورنه زهر طرف وزد انفاس عیسوی

گفتگوی درویشان بر زبان مرغان است رازشان کسی داند کش بود سلیمانی
وقت آن دیوانه شوریده خوش کاندز خیالش روز و شب محواست نه داند صیامی نه صلواتی

رباعیات

ای دوست گرت دانش اگر نادانی است پرگار صفت کار تو سرگردانی است
خود ز اول کار عاجز و حیران باش چون آخر کار همه کس حیرانی است

رباعی

گه سوی حرم گه سوی بتخانه شدم گه زاهد و گه همدم بیمانه شدم
از این همه حاصلی ندیدم جز این گر شعبده خیال دیوانه شدم

سالک همه را چه خویش بی سیر مبین چون حق همه جا است مسجد و دیر مبین
هر شر که رسد ز غیب بی خیر مبین القصه اگر موحدی غیر مبین

آن دل که بود خدای را منزل کو زین لحم صنوبری تو را حاصل کو
گویند که دل سرای حق شد آری دل خانه حق بود ولیکن دل کو

یغما. میرزا ابوالحسن جندقی سخنور است در فن غزل بی بدل و گفتار گهربارش در زبان اهالی زمان ضرب المثل از ورطه بلا رخت به ساحل سلامت کشیده از اهل روزگار بیزار و در گوشه عزلت آرمیده، ایشان را عموماً هجوها کرده و گفتار شیرین در مضامین رنگین آورده. از چاکری سلطان و مداحی این و آن عاریست و در فن هجا سازی طبع خوشی دارد و خط دلکش پاکیزه خصلت خوش صحبت. اعتقادی به تدوین مقال و ترتیب اشعار ندارد و لطیفه سنج نکته یاب است و گفتارش گوهر خوش آب. قدری انتخاب و درین کتاب ثبت افتاد.

غزلیات

مگو کافر ندارد راه در جنت بیابن گر بر آن روی بهشتی زلف کافر خال هند و را
چشم سیه مستش نه خود بگشود از هم دیده را فریاد من بیدار کرد این فتنه خوابیده را
گر بسنجند به حشر اجر شب هجران را ظاهر این است که شاهین شکند میزان را
بیا ساقی بیاور آن شراب ارغوانی را که یک نه جرعه اش آدم کند مازندرانی را

وله ایضاً

کرده در آینه حسن رخ خود شیدایت طره زان سلسله ها ریخته اندر پایت

می زند گوی و دلم خون که به جولانگه او تا سر کیست که در پای سمنند افتاده است
می برم رشک به دشمن چه توان کرد که دوست آشناییست که بیگانه پسند افتاده است

سنبل زلف تو یک خوشه و یک شهر گدای گندم خاک تو یک دانه و صد مسکین است
می رود از پی ترکان یغما چکنم کار فلک و ارون است

به جز از تاک که شد محترم از حرمت می زادگان را همه فخر از شرف اجداد است
آفتاب و چرخ و دورانی که شادی پرور است چرخ ساقی آفتاب باده دور ساغر است
خم فلک مستان ملک پیمانده مه می آفتاب ساحت میخانه گوئی آسمان دیگر است

خلاف کیش از تیری کمان جست
همانا باز موئی در میان هست

به پیری مر مرا دل زان جوان رست
میانش گر همی سنجم به موئی

همچو دانم که خدا خلق نکرده است بهشت
نه تو آن نیز که در صومعه ها پشم تو رشت
ترک چون مست شود تکیه به شمشیر کند

زاهد ار اهل^۱ بهشتی تو بدین خلق و سرشت
بر من این خرقه پرهیز نیززی موئی
تکیه بر گوشه ابرو زده چشمت آری

شدی آن خنجر نگاه ندارد
حیف است گیاه دگر از خاک بر آید

تیغ به قتل مکش فدات که شمشیر
تا هست میسر که ز گل تاک بر آید

کس ندیدم کز شبه پیرا به بر گوهر کند
خود ز خاکستر ندیدم تا کسی آذر کند

جز دو زلفت گرشه گون خط همی زیور کند
غیر آن هندوی خط کین آذر از نو بر فروخت

عاقبت الفت این سلسله ام مجنون کرد
آورده بی کشتن یغما رقمی چند

طره و کاکلی از سر خردم بیرون کرد
نه خال و خط و کاکل و زلف است که حسنش

آه بینم اگر این سلسله بر پای دگر

زلف در پای تو بیم است که دیوانه شوم

که گردد آشکارا وقت مستی کفر پنهانش
وله ایضاً

نه زاهد به ریاس دین ننوشد می از آن ترسد

داشتم خاطر جمعی و پریشان کردم
ای ساغر می بگیر دستم
صد تو به خون بها شکستم

باز در دل هوس طره جانان کردم
دور فلکم فکند از پای
شیخم چه غم ار شکست ساغر

بخویش پیچم و همچون گزیده مار بنالم

شبان تیره که از تاب زلف یار بنالم

ز روزگار بنالیدمی به مردم از این بس	بر آن سرم که ز مردم به روزگار بنالم
آن لبان جان بخش تر یا گفت من یا آب خضر	آن دهان بی اصل تر یا هیچ یا پندار من
عیار نقد اخلاص حرم جویان نشد ظاهر	بهریک سال روزی کعبه آتش خانه بایستی
به زاهد تا ز می بوئی رسد بعد از شکستی ها	سفال می فروشان سبحة صد دانه بایستی
به وحشتی است دل از خیل غمزه در خم زلفت	که بیدلی شب تاریک بر خورد به سپاهی
که نه راه تو بیای خم و سر بر کف ساقی	چه سلو کی چه وقوفی چه مقیمی چه مقامی
طره ز دوش تا به کی سر ننهی به پای وی	دست شکسته نیستی از چه و بال گردنی

رباعیات

جائی که خورد ناخن مطرب به رباب	و آنجا که بود به دست ساقی می ناب
صد کله کاوس به یک کاسه می	صد جامه جمشید به یک جام شراب

وله

یغما من و بخت و شادی و غم با هم	گشتیم روان به ملک هستی ز عدم
چون نو سفران ز گرد ره بخت بخفت	شادی ره خود گرفت من ماندم و غم

رباعی

زاهد به کتابی و کتاب من و تو	سنگ است و صراحی انتساب من و تو
تو مرده کوثری و ما زنده می	مشکل که بیک جو رود آب من و تو



بیان کیفیت احوال عرفای با تمکین معاصر شاهنشاه زمان و زمین

جناب فضیلت انتساب عارف ربّانی حاجی زین العابدین شیروانی، ابن میرزا اسکندر والد وی از آن بوم و برجلا گزید و عازم عتبات عالیات گردید و مشارالیه در آن سرزمین بهشت آئین بحد رشد رسید و به خدمت اکثر علما و عرفا مشرف شد و چندی عمر را به تحصیل علوم ظاهری صرف کرد. بالاخره به فکر تحقیق دین و مجالست ارباب یقین افتاد، از عراق عرب روی به سیاحت عالم نهاد. کل ایران و تمام بنگاله و گجرات و هندوستان را تماشا کرده به هر طریقی صاحب تحقیقی و به هر خانقاهی دل آگاهی را دیده آخر الامر از سعادت فطری شرف اندوز حضور فیض دستور مجذوبعلی شاه طاب ثراه شد و آن جناب را بالصدق و الاخلاص مرید گردید. پس از چند گاه که نفس را از قید هوا و هوس رها کرد و سینه اش شاهد عرفان را آئینه جهان نما شد. جناب مجذوبعلی شاه او را حکم ارشاد بر جمعی از مریدان مراد فرمود و او نیز با حکمی چنان در دارالعلم شیراز توطن اختیار نمود. عباد را به سوی ارشاد خواندی^۱ و باره اجازت راندی. بنابراین به تحریک فقهای دین عمال و حکام و عوام کالانعام دست به ایدای وی گشادند و او را فرصت فراغت ندادند، تا اینکه در سنه ۱۲۵۰ حق بر مرکز قرار گرفت، اعنی شهریار فلک مدار بر اورنگ سلطنت استقرار یافت. قرای چند از دارالعلم شیراز به تیول وی مرحمت گشته و تخم الطاف بر زمین سینه وی

کشته و او به فراغت بال به دعای دولت بی مثال اشتغال نمود و در سنه ۱۲۵۴ مجدداً به عزم طواف بیت الله روانه شد و بعد از مراجعت در وادی صفرا روی به عالم بقا نهاد و او را عمر به شصت^۱ رسیده بود و رسایل چند از تألیف آن جناب است منجمله «حدایق السیاحه».

جناب حاجی عبدالمحمد، از نجای بلوک محلات است و چون در آن مکان به حد تمیز رسید، رسم آبا و اجداد را به دور انداخته و شیوه عرفان را پیشه ساخته، از شیخ الواصلین، جناب مجذوبعلی شاه قدس سره به ذکر خفی و جلی مشرف شد و چندین سال علی الاتصال در خدمت آن حضرت بوده و بر خدمات پسندیده و ریاضات حمیده قیام و اقدام نموده، پس از آن سایر عرفاء ایران را نیز مجالست کرده، از هر خرمی خوشه و هر گوشه توشه یافته و در اوایل این دولت ابد مدت به درگاه ملایک پناه شتافته در مصاحبت سلطان العرفا و برهان الاتقیاء فخر الواصلین و زین العارفین جناب حاجی میرزا آقاسی سلمه الله تعالی عن الافات سفرأ و حضراً ملتزم رکاب ظفر انتساب گردید و به انواع مراحم خسروی خوشدل و کامیاب و آن جناب به زیور کمالات نفسانی آراسته بود و به حلیه فضایل انسانی پیراسته. در شب شنبه پانزدهم ماه محرم الحرام سنه ۱۲۵۶ از گردش سپهر پر کین آن یگانه زمان و زمین از دارفنا رخت بریست و در قصور جنان نشست رحمة الله علیه. حسب الوصیت به عتبات عالیات مدفون شد.

قدوة العرفا و زبدة العلما جناب حاجی سید محمد تقی کاشانی. ابد عباد است و ازهد زهاد و خلف الصدق جناب آقا سید عبدالحی است و از مشاهیر علما بود و این حضرت پس از آن که در خدمت علمای عصر از آن جمله آقاسیدعلی مرحوم و جناب میرزا ابوالقاسم قمی اعلی الله درجتهما تحصیل علوم ظاهری فرموده و چندین سال ابواب اجتهاد به روی اهل تقلید گشوده ناهج مناهج شریعت غرا شده و عارج معارج طریقت بیضا در جمیع علوم ید طولاً و مرتبه علیا یافته، خصوص در فقه و اصول که صاحب تصانیف کثیره شده به حکم فطنت ذاتی شایق سلوک مسالک طریقت گردیده و در قریه نائین به خدمت قطب العارفین و قدوة المرشدین جناب حاجی محمدحسن نائینی رسیده و از کرامات آن حضرت مستفیض شد. بعد از آن حسب الحکم وی به بلده کاشان به مسند اجتهاد ظاهر قدم گذاشت، در

محمدشاه قاجار □ ۵۹۲

بیست و ششم شوال المکرام سنه یک هزار و دویست و پنجاه و هشت لیک زنان داعی یا آیتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیه مرضیه را اجابت نموده.

جناب فضیلت انتساب آقامحمود خلف الصدق مجتهد الزمانی آقامحمدعلی کرمانشاهانی است و ایشان وحید عصر بودند و فرید دهر در فنون رسمیه و علوم کسبیه مرتبتی بلند داشتند و خصلتی ارجمند. از زیده علمای روزگار و عمده فضلی اخبار محسوب می شدند به تهمت کفر و الحاد و به افترای اضلال و افساد، جمعی از سالکین مسالک رشاد را غریق لجه فنا ساختند، از آن جمله سید سند شریف الذات سید معصوم علی شاه دکنی طاب ثراه و جعل الجنة مثواه را مقیداً به آب قره سو غرق کردند و جناب فضیلت مآب مظفرعلی شاه میرزا محمدتقی کرمانشاهانی را با غلال و سلاسل مغلول ساختند. مجمل از شدت غضبش هر بیچاره به اسناد تصوف از وطن آواره یا قتل خنجر خونخواره می گردیدند و قاطبه عرفا در زمان استیلاش در زاویه خمول منزوی و سر به جیب گمنامی فرو می کشیدند و جناب آقامحمود فرزند نامدارش با وصف صغر سن اکثر اوقات در خدمت مظفرعلی شاه متمکین بود و از قلزم عرفان آن جناب مترشح و بهره ور می شد. اکنون از جمله درویشان است، بلکه بهترین ایشان. گوهر اقرار عرفانش به کف آمد و تمام انکار دودمان برطرف. اقسام علوم ظاهر را نیز بیشتر از اکثر معاصرین تحصیل فرموده در دارالخلافت طهران مشغول امامت است و گم گشتگان بادیه ضلالت را سبب هدایت و اسباب دنیوی را چهار تکبیر خوانده و عجوزه دهر را سه طلاق داده. مرشد کامل است و کامل فاضل، عالم موحد است و عارف مجرد، خلیق مهربان است و شفیق سخندان، چندانکه والد بزرگوارش در اضمحلال و استیصال طبقه صافیه صوفیه اصرار بلیغ می فرمود این خلف الصدق به خلاف در اکرام و اعظام این طایفه اهتمام تمام می نمود و للناس فیما یعشقون مذاهب کل امری بما کسب رهین و جناب آقامحمود کتب مفیده چند تزییف کرده اند که از آن جمله است: کتاب «نخبة الاصول» نظیر «تهذیب» علامه و «مهمات الاصول» در اوامر و نواهی با ادله شرعیه و «حاشیه بر قوانین» و کتابی به نحو استدلال در عبادات، قریب به چهل هزار بیت و تعلیق بر مقدمات «حدایق» و «رساله در ابطال دوازده دلیل بعضی از اخباریین» بر عدم جواز عمل به ظن و فی الاحکام الشرعیه «السماة بالنخبة الواقیه» و رساله «هدایت الطالبین» در علم کلام و اصول قریب به پنج هزار بیت و «شرح

دعاء سمات» و کتاب «تحفة السلاطین» در معجزه انبیاء قریب به بیست و پنج هزار بیت و کتاب «معجون آلهی» مشحون به اشعار شورانگیز و افکار محبت آمیز و تحقیقات عارفانه و «تشریح افلاک و ابدان»، تیمناً و تبرکاً قدری از گفتار گهربار ایشان مندرج شد.

غزلیات محققانه

چون توانم رفت ازین منزل که پااندر گلست

از سر کوی بتان آسان گذشتن مشکل است

بر سر دل می روی ای کاروان آهسته رو

وادی عشق است این وادی و دل روی دل است

فکر جنت هم درین ره خود حجابی اعظم است

ذکر باطل کی کند آن کس که حق را واصل است

عارف از اغیار غیر یار اگر جوید خطا است

از مرائی عکس جوید آنکه مرد کامل است

معتزل از حق نباشد جز عدم میدان چنین

ما سوی الله باقی از حق است و از خود زایل است

وله

ز آتش رفتن پروانه پیدا است که آن پروانه بی پروای عشق است

به مجنون تخت جمشید است زندان سریرش دامن صحرای عشق است

وله ایضاً

غارت دین و دلش مذهب و آئین باشد دل ربود از کف و خالی ز بی دین باشد

دلم اندر خم آن زلف مسلسل به مثل چون تدریست که در چنگل شاهین باشد

گوشواری ز بنا گوش تو دیدم گفتم منزل ماه مگر خانه پروین باشد

عارف ربانی و ولی سبحانی آقا سید محمد صالح گرمانی. عارف معارف عرفان بود و

واقف مواقف ایقان، در فقر و غنا و صدق و صفا درجه عالی داشت و در سوز و گداز و

عجز و نیاز مرتبه متعالی، هم اهل ظاهر را سر حلقه و هم صاحب اجازه و خرقه. بیشتر

عرفای ایران را دیده و از هر خمخانه دردی چشیده از ابنای زمانه در ستم بود و از امرای

کرمان در الم تا این که علم دولت خدا داد قرص خود را به جای پرچم بر زیر خویش نهاد

او نیز مورد مراجع بیکران شاهنشاه جهان گشته پس از چندی در سنه ۱۲۵۳ در دارالامان

کرمان دست بعروۃ الوثقای درجات اخروی انداخت.

جناب نصرت علی شاه. اسم شریفش میرزا مسلم اصلش از بلده ارومیه آذربایجان است از خلفای ولی سبحانی جناب مجذوب علی شاه همدانی است، مدت مدید در خدمت آن حضرت خدمات معقول نمود، پس از آن که مقبول نظر کیمیا اثر وی افتاد به تشریف خلافت مشرف شد و به اجازه ارشاد به ارومیه قدم نهاد. الحق عارفی خود مدرک بود و عالمی صوفی مسلک با سبحه عباد بود و خرقة اجتهاد در سنه ۱۲۵۲ قدم از دایره هستی بیرون نهاد اعلی الله درجاته.

جناب حاجی سید محمد علی کرمانی. از مریدان خاص جناب مجذوب علی شاه همدانی امروز در میان درویشان ایران بی نظیر است و مرجع برنا و پیر، در همان دیار بر مسند ارشاد استقرار دارد و قدمی جز به حکم الله و فتوی رسول الله ندارد و در مرتبه عرفان تمام است و مدوح زیان الهام بیان خسرو بهرام غلام.

گفتار در مجملی از احوال عارف کنوز معرفت و واقف رموز حقیقت وحیدالعصر
و فریدالدهر جناب جلالت مآب میرزا نظر علی حکیم باشی حفظه الله تعالی
عن الافات

یک دهن خواهم به پهنای فلک تا بگویم مدح آن رشک ملک
مدح تحریف است و تحریق حجاب فارغ است از مدح و تعریف آفتاب
جناب میرزا نظر علی ابن آقا محمد ابن شاه نظر ابن شمس الدین ابن شاه ملک
ابا عن جد در قصبچه طالقان به مسند ولایت مکان داشتند و رایت ارشاد افراشتند و حاجی
شاه نظر از طالقان به قزوین رفته در آن جا توطن اختیار کرده مرجع اکابر آن دیار شد و
ملجاء مشایخ کبار. چون دست قضا بساط حیاتش را در نوردید جناب آقا محمد به سیرت
آباد در گوشه انزوا از پی توشه عقبا نشست، به تکمیل نفس و ریاضات کمر همت بریست
و چندان کرامات و خوارق عادات از وی به عرصه ظهور آمد که در پیش اهالی زمان از
نزدیک و دور چون صبای بهار منتشر شد و چون ضیای نهار مشتهر. هر کس به هوس

امیدی از بلاد بعیده به دارالسلطنه قزوین رخت کشیده از باطن آن بزرگوار خرم و کامکار مراجعت نمود. و عالیجاه جلالت دستگاه حاجی محراب خان رئیس افشار ساکن دارالسلطنه قزوین که در درگاه حضرت اعلیٰ نیز امیری با تمکین بود از صیت کرامت وی در سلک احباب خاص آن جناب اختصاص یافت و پس از چندگاه برای افتخار بر دیگران و استقرار دودمان واسطه‌ها برانگیخت تا این که آن جناب خواهر وی را به عقد مزاجت درآورد و این گوهر بلند پایه اعنی جناب حکیم‌باشی از آن صدف گرانمایه بدست غواص وجود افتاد. خلاصه آن حضرت در مرتبه عرفان نظیر شاه نعمت‌الله کرمانی بود و ثانی شیخ ابوالحسن خرقانی. پس از آن که به اجل مقدّر بدارالقرار ره سپرد جناب حکیم‌باشی نظر به مصلحت وقت به دارالسلطنه اصفهان شتافت و در آن جا از هر علمی بهره‌آفر یافت، خصوص در علم طب و حکمت طبیعی که چون نسیم ربیعی دمش روح بخش و نفسش جانفزا آمد. اکنون در فهم حقایق و کشف دقایق سقراط روش بقراط منش شد و مسیحا عمل ارسطا فعل (شعر)

درین دیار به حکمت نیابمش همتا درین سواد به دانش نبینمش همسر
کمینه چاکر علمش هزار افلاطون کمینه بنده فضلش هزار اسکندر
اگر چه تاج فقرش به تاج بخشی پدر بر فرق بود و افعالش جملگی کرامات و عادت
را خرق، چنان که شاعری در مدح آن گفته (شعر)

همه آیت ولایت ز پدر بدو رسیده که ولی عهد بوده پدر حکیم‌باشی
ولیکن بنا بر تجسس تمام ارباب عرفان و اصحاب ایقان را مجالست کرده و با هریک
مرحله چند شمرده و چنان از خویش فانی و بحق باقی شد که از اکثر اولیاء الله ترقی نموده
و در روش محاوره و طرز مجادله به منطوق و جاد لهم بالآتی هی احسن چنان ماهر که اگر
احیاناً در مجلس فاضلی و یا هدایت جاهلی زیان به وحدت باری تعالی جل شانہ گشودی
چنان بیان دلایل و اقامه برهان نمودی که بعینه در نظر قطره عمان و ذره آفتاب رخشان
شدی. نور حکمت از بارقه جمالش مکتسب و جمع فضلا در فهمش مانند طفل مکتب
(فرد)

گفتم این جام جهان‌بین به تو کی داد حکیم

گفت آن روز که این گنبد مینا می‌کرد

و در اوانی که نواب نایب‌السلطنه را مرض مزمنی عارض شد و تمام اطبای ایران از

محمد شاه قاجار □ ۶۰۱

معالجه عاجز گشته مثال قدر امثال حضرت اعلی به ملک الاطبا میرزا محمد احمد آبادی اصفهانی صادر آمد که به دارالسلطنه تبریز رفته به رفتار فلاطونی و کردار مسیحی رفع مرض فرزند عدو بند نماید. ملک الاطباء حسب فرمان به جانب تبریز روان گردید و جناب میرزا نظر علی حکیم باشی هم برای سیاحت به اتفاق وی مرحله پویان شد، پس از نزول به دارالسلطنه تبریز و معالجه نایب السلطنه آن شهریار فلک مدار به محض ملاقات جناب حکیم باشی عاشق فصاحت و شیفته کمالات و صفت وی گردید او را اذن مراجعت نداده ندیم حضور موفوالسّرور کرده و پس از چند گاه از غایت مرحمتی که با شاهنشاه جهان پناه داشته او را بر پیشکاری امور چاکران آن حضرت گماشته. جناب حکیم باشی اگر چه تن از خرقه انزوا عور و سر از افسر فقر دور نمی ساخت ولیکن بدون قبول منصبی به خدمات پسندیده پرداخت سفرأ و حضرأ قبل از سلطنت و در هنگام سلطنت چندان جانفشانی و خدمات نمایانی نمود که مافوق تصور است و پوردستان از این داستان در تحیر. و با وصف جهد خسرو عادل از جمیع مشاغل ظاهر استعفا کرده در محفل فلک مماثل ندیم است و در بزم مشورت دولت مقیم و در امور غامضه آن حضرت را جلیس است و در کار مشکله انیس و قبل از این مرقوم شد که مؤلف نیز به سبب انتسابی که حسب الحکم شاهنشاهی ما بین اتفاق افتاد از یمن تربیت آن حضرت نشو و نما دیده و از سروش کمال صوتی شنیده و آن جناب در اخلاق ظاهر زیده آفاق است و در زمانه طاق (فرد)

مادر گیتی نزاده مثل او صافی صفات دیده دوران ندیده مثل او صاحب کمال و در شیوه سخاوت و علو همت چنان است که زر با حجر در نظرش یکسان، بدین سبب بیشتر فقراى ایران از یمن مرحمت وی به فراغت بال به عبادت ذوالجلال و دعای دولت بی مثال اشتغال دارند. فلاطون زمان و حاتم دوران خوشه چین خرمن تعلیم اوست و ریزه بین آن کف کریم، در فن شعرشناسی استادی کلش حاصل است، از این رو بعضی اوقات به نظم اشعار مایل. بجهت تیمن و تبرک دو فرد از افکار گهربار آن جناب زینت این کتاب شد (اشعار)

دل تنگ شد از مدرسه مستوفی تقدیر ای کاش به میخانه کشد قسمت ما را
فشاند طره گیسوش در شب دیجور فتاد مرغ دل از آشیان و ره گم کرد

جناب صدرالممالک میرزا نصرالله. مولد شریفش دارالارشاد اردبیل است و چون به جاده

رشد قدم نهاد روی به دارالسلطنه اصفهان آورده در آن جا تحصیل کمالات و فضایل فرموده و جمعی از عرفا را ملاقات کرده بالاخره به خدمت العارف باقیه حسین علی شاه طیب الله ثراه مشرف شد و از آن جناب ذکر خفی و جلی یافته علمای ظاهر بنا بر ارادت به آن جناب دست به ایذا و آزار وی گشاده‌اند، لابد و ناچار برای دفع حوادث روزگار روی به دارالسلطنه تبریز نهاد و جمعی از نیک خواهان او را به حضور نایب السلطنه معرف شده تا این که به شرف ادیبی شاهنشاه جهان پناه مشرف شد و یک چند نیز کمند اقتدارش بر کنگره قصر وزارت بند گردید. اینک نیز صدارت ممالک را متکفل است و کمال عزت و اقتدارش حاصل و بین العرفا و الفقرا نیز به علت این که جناب مجذوب علی شاه قدس سره را در تبریز هنگام وفات حسب الوصیت وی تکفین و تدفین نموده معزز و مفتخر است و برق جملگی بجای افسر، حاوی فضایل صوری و معنویست و جامع علوم ظاهری و باطنی. تمت العرفا.

اسامی علمای معاصر شاهنشاه جهان پناه.

جناب آقا سید ابراهیم، قزوینی الاصل کر بلائی المسکن، مصنف «شرح شرایع» در فقه الی «کتاب طلاق» چهار جلد شصت هزار بیت و «ضوابط در علم اصول» پنجاه هزار بیت و کتاب «نتایج الاصول». و حاجی ملاسدالله بروجردی صاحب تصانیف کثیره و میرزا احمد تبریزی و سعیدالعلما جناب ملاسعید بار فروشی مصنف رسایل متعدده در فقه اصول و آقاسید شفیع بروجردی و حاجی ملاعبدالوهاب قزوینی مصنف «رساله حجة مظنه» و «رساله در صلوة جمعه» و «رساله در عقل و جهل و شرک شیطان» و آخوند ملاعلی بروجردی و میرزا لطف علی بروجردی و جناب فضیلت مآب مقنن قوانین اصول و فروع و مدون دواونین معقول و مسموع حاجی سیدمحمد باقر رشتی الاصل اصفهانی المسکن مصنف «مطامع الانوار» در صلوة و «شرح بر شرایع» هفت جلد صد هزار بیت و «زهرا بارقه» در علم اصول تخمیناً ده هزار بیت کتاب «سؤال و جواب» و کتابی در علم رجال بیست و پنج هزار بیت و «حاشیه بر سیوطی» در علم نحو و جناب حاجی ملامحمد ابراهیم کلباسی که [کلباس] قریه ایست من قرای خراسان و ساکن دارالسلطنه اصفهان مصنف «اشارات قدیم» در علم اصول شانزده هزار بیت و «اشارات جدید» چهل و پنج

محمد شاه قاجار □ ۶۰۳

هزار بیت و «شرح کفایه» در فقه چهل و هفت هزار بیت و کتاب «منهاج» از اول فقه الی موارث چهل و پنج هزار بیت رساله «ارشاد در عبادات» فارسی مبسوطاً تصنیف فرموده پانزده هزار بیت و رساله «نخبه در فقه» فارسی و دیگر جناب فضیلت انتساب حاجی ملا محمد جعفر استرآبادی الاصل طهرانی المسکن مصنف رسایل مفیده که بعضی از وی مرقوم گردیده «رساله مقالید» و کتاب «سلاسل الاحکام» و «شارع دین» و «بیع الحکمه» و «شوارع» و «عقاید الاسلام» و «مصایب الاصول» و کتاب «ملاذالاولاد» و «موائد الاصول» و «براهین الکلام»، «شرح بر تجرید» و «خواجہ نصیر طوسی» و «مشکوٰۃ الظلام» و رساله «نجم الهدایه» و «مظاهر الاسرار» و «دلائل المرام» و «مصباح الهدی» و «مدائن» و «سفینه النجاة» و «مرشد الطالبین» و «مرید العارفین» و دیگر آقا سید محمد تقی قزوینی شرحی مفید بر «نهج البلاغه» نوشته در نظم اشعار نیز استاد است و متن «تجرید» و متن «لمعه» را به رشته نظم کشیده و دیوانی نیز مشحون از قصاید عربی و فارسی دارد و شیخ محمد حسن نجفی مصنف کتاب «جواهر الکلام» در علم فقه چهارصد هزار بیت و شیخ مرتضی شوشتری الاصل نجفی المسکن و حاجی میرزا مسیح استرآبادی مصنف «حاشیه بر لمعه» شهید اول شصت هزار بیت و «شرحی بر قواعد» علامه و «کتابی در علم اصول» سی هزار بیت، سؤال و جوابی در فقه عربی و «رساله در عبادات» فارسی و دیگر امام الجمعه و الجماعه دارالخلافة طهران آقامیر محمد مهدی اصفهانی مصنف کتابی در «امامت» فارسی و «شرحی بر نهج البلاغه» و حاجی ملا محمد تقی براقانی مصنف «عیون الاصول» و «شرحی بر شرایع» در فقه چهار جلد و «رساله در عبادات» و حاجی ملا محمد صالح براقانی مصنف «شرحی بر ارشاد» علامه مرحوم چهارده جلد تخمیناً سیصد هزار بیت و «تفسیری بر قرآن» و رساله «معدن البکاء» و «منبع البکاء» و «مخزن البکاء»

اسامی حکمای معاصر خسرو مهر افسر

جناب ملا آقای حکیم قزوینی صاحب تصانیف کثیره است و میرزا حسن ابن ملا علی نوری و آخوند ملا عبد الله مدرس زنوزی من قرای مرند که از بلوکات تبریز است مصنف «لمعات» در علم کلام و «انوار الجلیه» شرح حدیث کمیل بیست هزار بیت و «شرح دعاء صباح» و «مساء» و «شرح دعاء سمات» و آقاسید قوام قزوینی مصنف «شرحی بر شواهد

ربوبیه» و صاحب تصانیف دیگر و جناب آقا سید کاظم رشتی الاصل عتباتی التوطن مصنف «لوامع» محتوی بر اکثر علوم بیست هزار بیت و رسایل متعدده در رد شبهه‌ای که علمای ظاهر درباره شیخ احمد لحسانی قدس سره نموده‌اند و حاجی محمدجعفر رشتی الاصل اصفهانی المسکن و در حکمت طبیعی نیز استاد علی الاطلاق یکی جناب میرزا نظرعلی حکیم‌باشی است که مشهور آفاق است و دیگر میرزا محمدحسین اصفهانی حکیم‌باشی خاقان مغفور که مسیح‌ادم خضر مقدم است و بطلمیوس صفت جالینوس حکمت. تمت الحکما.

و دیگر سایر علوم نیز از نجوم و نیرنجات و موسیقار را استادان بسیار است هر یک چون مشاهیر متأخرینند و مشهور روی زمین. ذکر تمام به تفصیل باعث تعطیل است. بلی این‌ها را سبب آسایش مملکت است و رعایت رعیت‌الله الحمد از یمن اقبال خسرو بی‌همال شاهنشاه جهان پناه خلدالله ملکه گرگ غم را نگهبان است و دزد مزدور کاروان آللهم ارغد عیشه وانصر جیشه و ابد سلطنة و خلد مملکته مادامت الشمس طالعة و النجوم ساطعة بتییک و عترته و ولیک و شیعتہ (فرد)

مبادا بی تو هفت اقلیم را نور غبار چشم بد از دولت دور
(شعر)

بر همین نکته ختم شد مقصود لله الحمد والعلی والجود
قدتم الكتاب المستطاب فی سَلَح شهر صفر المظفر سنه ۱۲۵۹. (فرد)
سخن را بر سعادت ختم کردم ورق کاینجا رسید اندر نوردم

حرره العبد الاقل نصرالله التفرشی

نمایه عام

تبرستان

www.tabarestan.info

۴۲۵، ۴۴۱ - ۴۴۳، ۴۵۰، ۴۵۳، ۴۷۲،
۵۰۷، ۵۰۹، ۵۱۴، ۵۱۵، ۵۲۶، ۵۲۸،
۵۲۹، ۵۳۸، ۵۴۵، ۵۹۹

آذربیکدلی، حاجی لطف علی بیگ: ۲۹۳

آزاد خان افغان: ۱۶، ۱۸، ۱۹، ۳۶، ۵۴۵

آزاد میرزا (پسر سلطان سلیم میرزا): ۲۲۴

آشاق باش: ۱۰، ۲۹۲

آشتیانی قمی، محمد کاظم: ۲۷۳

آصف الدوله، الله یارخان قاجار: ۱۵۴، ۱۷۷،

۲۴۱، ۲۴۵، ۲۴۶ (تخلص حاجب)، ۳۷۷،

۳۸۰، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۷،

۴۲۹، ۴۳۰ (حکومت خراسان)، ۴۴۱

(حکومت خراسان)، ۴۴۲، ۴۴۴، ۴۵۰،

۴۵۳، ۴۵۶، ۴۵۸، ۴۶۴ (سرکوبی هزاره

وجمشیدی)، ۴۶۵، ۴۶۶، ۴۷۰، ۴۹۸، ۵۲۴

آغری داغ: ۱۵۹

آقاخان قاجار: ۹۴

آقاخان محلاتی: ۵۱۷ (شورش)، ۵۱۸ (ازدواج با

دختر فتحعلیشاه و مأموریت کرمان)، ۵۱۹، ۴۴۱

(حکومت کرمان) ۴۴۵، ۵۰۴، ۵۱۹، ۵۲۱

آباقان میرزا (پسر شجاع السلطنه): ۱۹۳

آجرلوی: ۹۸

آجودان باشی نایب السلطنه، حسین خان: ۵۲۴ -

حسین خان آجودان باشی

هسته: ۳۱۸، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۵۱

آوند ملا عبدالصمد همدانی - عبدالصمد همدانی

بازار: ۵۱

آذر: ۷۹

آذرآبادگان: ۱۹، ۳۸۰، ۳۸۴

آذربایجان: ۱۱، ۱۶، ۱۹، ۴۰، ۴۲، ۴۵، ۴۷،

۴۹، ۵۱، ۶۰، ۷۵، ۷۸، ۸۱، ۸۳، ۸۶، ۸۷،

۸۹، ۹۱، ۹۶، ۱۰۴، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۷،

۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۶، ۱۵۷، ۱۶۱، ۱۶۲،

۱۶۵، ۱۶۷، ۱۶۹، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۹۱ -

۱۹۳، ۱۹۶، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۳، ۲۲۲،

۲۴۷، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۹، ۲۹۱، ۲۹۴ -

۲۹۶، ۳۰۴، ۳۰۹، ۳۱۳، ۳۱۸، ۳۱۹،

۳۲۱، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۵۵، ۳۵۷، ۳۷۶،

۳۷۹ (محاصره)، ۳۸۲، ۳۸۶، ۳۸۹، ۳۹۶،

۳۹۷ (وبلا)، ۴۱۸، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۵،

۶۰۶ □ اکسیرالتواریخ

- آقاسی خان: ۳۱
آقاسید علی (از علمای اصول): ۲۸۵
آقا سید محمد: ۱۵۳ - طباطبائی، آقا سید محمد (حجة الاسلام)
آق اغلان (منزل): ۳۱۵، ۳۲۵
آقا کوچک (پسر محمد ولی میرزا): ۱۹۰
آقا امام: ۴۴۴
آقامحمد (پدر میرزا نظر علی حکیم باشی): ۵۹۹
آقا محمدخان قاجار: ۱۲، ۱۹، ۲۱، ۲۲، ۲۷، ۳۴، ۵۲ (قتل)، ۵۳، ۶۳، ۶۵، ۸۲ (مراسم تدفین)، ۲۴۱، ۲۴۷، ۲۷۳، ۲۹۳، ۳۰۵، خاقان سعید و شهید، ۳۹۶، ۴۱۲، ۵۵۲، ۵۱۶ - خاقان سعید
آقا محمود (پسر آقا محمد علی کرمانشاهانی)، ۵۹۷ (شرح حال)
آق بلاغ / آق بلاق: ۴۴۱، ۴۵۰
آق دره (کوه): ۳۱۷
آق قری: ۴۰۹
آق سرای (قلعه): ۳۶۰، ۳۶۱
آق سو: ۳۲۸
آق قوینلو: ۸
آلاگوزخانم (مادر صاحبقران میرزا): ۲۲۷
اباران: ۱۵۸، ۳۷۹ - ایاران
اباعبدالله الحسین (ع): ۲۷
ابدال خان کرد جهان بیگلر: ۲۸، ۳۰، ۳۱
ابدالی: ۱۰۷
ابراهیم پاشا (حاکم بایزید): ۳۲۲
ابراهیم خان (از بنی اعمام حسینقلی خان بادکوبه‌ای): ۱۱۱ (قتل اشپخدر)، ۳۲۱
ابراهیم خان (پسر سلیمان میرزا): ۲۲۱
ابراهیم خان (پسر محمد مهدی میرزا): ۲۱۸
ابراهیم خان ابن مهدیقلی خان قاجار (اعتضاد الدوله): ۵۳، ۹۴ - ۹۷، ۱۰۱، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۵۶ - اعتضاد الدوله
ابراهیم خان اعتماد الدوله، حاجی: ۵۳، ۹۲، ۱۱۴ - اعتماد الدوله، حاجی ابراهیم خان
ابراهیم خان بغایری: ۲۰
ابراهیم خان بیات: ۳۴۰
ابراهیم خان عزداتلوقاجار: ۸۱، ۸۲، ۸۸، ۹۴، ۱۱۲، ۲۹۶، ۳۴۲
ابراهیم خان هزاره‌ای: ۱۳۱
ابراهیم خان یوزباشی: ۳۳۵
ابراهیم خلیل خان جوانشیر (والی شیشه): ۴۷، ۴۸، ۵۲، ۸۱، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۴ (قتل)، ۳۱۳ (نزدیکی به روسیه) - ۳۱۶، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۴۵، ۴۳۹
ابراهیم شیخ الاسلام خوئی (آقا): ۱۱۶، ۱۱۷ - شیخ الاسلام خوئی
ابراهیم قزوینی (آقا سید): ۶۰۲
ابراهیم کردشادلو (حاکم اسفراین): ۵۰
ابراهیم میرزا (پسر فتحعلیشاه): ۱۸۴، ۱۹۶، ۲۲۵
ابراهیم میرزا (پسر محمود میرزا): ۲۰۴
ابرقوه: ۴۴
ابن علقمی: ۳۹۸
ابن مقله: ۲۱۲
ابواسحق، شیخ: ۵۵
ابوالحسن خان ایلچی (میرزا): ۱۲۳ (سفارت لندن)، ۱۲۷، ۱۳۰ (وزیر دول خارجه)، ۱۳۱ (سفارت، روس)، ۱۳۵، ۱۵۹، ۳۵۶، ۳۸۳
۴۱۹

نمایه عام □ ۶۰۷

- ابوالحسن خرقانی (شیخ): ۴۱۰، ۶۰۰
 ابوالحسن علی بن موسی الرضا (ع): ۳۹۲ - امام هشتم
 ابوالحسن میرزا (پسر ظل السلطان علیشاه): ۱۹۹
 ابوالعباس نهاوندی (شیخ): ۲۰۵
 ابوالفتح خان (پسر ابراهیم خلیل خان جوانشیر): ۳۳۲
 ابوالفتح خان (پسر کریم خان زند): ۲۹
 ابوالفتح خان شاهسون: ۳۲۴ - ۳۲۶
 ابوالفتح میرزا (پسر حسام السلطنه): ۱۶۸، ۱۹۴، ۱۹۵
 ابوالفضل میرزا (پسر ظل السلطان علیشاه): ۱۹۹
 ابوالفیض خان: ۱۰۶
 ابوالفیض میرزا (پسر هما یون میرزا): ۲۰۹
 ابوالقاسم شیرازی (میرزا): ۲۴۳، ۲۷۹ (شرح حال)، ۵۳۷ - شیخ الواصلین
 ابوالقاسم قمی (میرزا): ۲۸۳، ۲۸۶، ۵۹۶
 ابوالقاسم مدرس (میرزا): ۵۶
 ابوالقاسم میرزا (پسر اسمعیل میرزا): ۲۱۱
 ابوالقاسم میرزا (پسر ظل السلطان علیشاه): ۱۹۹
 ابوالقاسم میرزا (پسر محمد شاه): ۵۳۵، ۵۳۶
 ابوالملوک، کیومرث میرزا: ۱۸۴، ۲۱۰، ۲۱۹، ۴۲۳، ۴۲۷ - کیومرث میرزا
 ابوالنصر میرزا (پسر هما یون میرزا): ۲۰۹
 ابوبکر مراغنی (ملک): ۴۲۷
 ابوتراب (دخترزاده سلطان حسین صفوی) / اسماعیل ثانی: ۱۶
 ابوذر غفاری: ۵۱۰
 ابوذر نراقی: (ملا، پدر ملا مهدی نراقی): ۲۸۶
 ابو زید آباد: ۵۱۲
 ابوسعید میرزا (پسر شجاع السلطنه): ۱۹۳
 ابوسعید میرزا (پسر عبدالله میرزا): ۲۰۰
 ابوشهر / بوشهر: ۵۰۷
 ابوطالب میرزا (پسر عبدالله میرزا): ۲۰۰
 ابهر: ۲۰۰، ۴۲۶
 ایورد (قصه): ۱۱
 اتابک اعظم: ۴۳۷ - قایم مقام، ابوالقاسم
 اترک (دشت): ۴۴۳، ۴۴۴
 اتک: ۴۴۳، ۴۵۰
 اثنی عشریه: ۵۱۷
 اجاقلویان: ۳۶۱
 احتشام الدوله، خانلر میرزا (نایب السلطنه): ۳۹۵ -
 خانلر میرزا
 احسان خان دنبلی: ۳۴۳
 احسان خان کنگرلو: ۳۷۷، ۳۷۸ (حکومت نخجوان
 از جانب روسها)
 احمد (تخلص): ۲۱۲ - احمد علی میرزا (پسر
 فتحعلیشاه)
 احمد اصفهانی (میرزا): ۵۱۸
 احمد تبریزی (میرزا): ۶۰۲
 احمد جام (شیخ): ۲۸۱ - احمد ژنده پیل جام
 احمدخان (پسر آزاد خان): ۳۶
 احمدخان (بیگلریگی تبریز و مراغه) ۴۵، ۳۲۰،
 ۳۲۲، ۳۲۹ (حکومت ایروان)، ۳۳۲، ۳۳۴، ۳۳۷
 احمدخان بغایری: ۱۴
 احمدخان مراغه ای: ۴۵ - احمدخان (بیگلریگی
 تبریز و مراغه)
 احمدخان مقدم: ۳۳۴، ۳۳۷ - احمدخان
 بیگلریگی تبریز و مراغه)
 احمدژنده پیل جام (شیخ): ۲۸۱، ۴۵۳، ۴۵۶،
 احمد شاه افغان / احمدشاه درانی: ۱۶ - ۱۸،
 ۱۰۷، ۴۷۸ (ایشک آقاسی باشی)
 احمد علی میرزا (پسر فتحعلیشاه): ۱۶۰ (والی

خراسان)، ۱۸۴، ۲۰۴، ۲۱۲ (تخلص)

احمد علی میرزا (پسریحی میرزا): ۲۲۶

احمد قزوینی (میرزا، حاکم استرآباد): ۱۰

احمد لحنائی (شیخ) / شیخ احمد احسائی: ۲۸۵، ۶۰۴

احمد مختار: ۵۰۷

احمد میرزا (پسر ابوالملوک کیومرث میرزا): ۲۱۹

احمد میرزا (پسر شیخ الملوک میرزا): ۱۹۷

احمد میرزا (پسر کیقباد میرزا): ۲۱۴

احمد میرزا (پسر محمد شاه): ۵۳۶، ۵۳۵

احمد میرزا (پسر محمد ولی میرزا): ۱۹۰

احمد میرزا (پسر نایب السلطنه): ۳۹۵

احمد میرزا عضدالدوله: ۱۷۶ ← عضدالدوله، سلطان احمد میرزا

احمد نراقی (ملا، پسر ملا مهدی): ۲۸۶

اخلاط: ۳۶۴

اخونخ نبی علیه السلام: ۱۶۴

ادریس: ۹۹

ادریس میرزا (پسر ابوالملوک کیومرث میرزا): ۲۱۹

ادریس میرزا / سلطان ادریس میرزا (پسر اسمعیل میرزا): ۲۱۱

ارامنه / ارمنیه / ارمنیان: ۱۶، ۵۲، ۱۶۱، ۳۰۶، ۳۱۰، ۳۱۶، ۳۲۵، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۶۰

۳۶۲، ۳۶۴، ۳۷۷

اران: ۸، ۴۵۲، ۴۵۳

ارجیش: ۳۶۴

اردبیل (دارالارشاد): ۴۰، ۴۷، ۱۱۹، ۱۵۳، ۱۵۴

۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۰۲، ۲۰۴

۲۱۰، ۲۱۱، ۲۹۱ (حصار)، ۳۲۱، ۳۲۳

۳۲۴، ۳۳۱، ۳۳۴، ۳۷۳، ۳۸۵، ۳۸۶

۴۱۴، ۴۳۹، ۴۵۰، ۴۵۲، ۶۰۱

اردستان (قصبچه): ۲۱۸، ۲۵۹، ۴۳۲، ۵۵۷

اردشیر میرزا (پسر اسمعیل میرزا): ۲۱۱

اردشیر میرزا (پسر شاهقلی میرزا): ۲۱۸

اردشیر میرزا (پسر ملک آرا محمدقلی میرزا): ۱۸۸

اردشیر میرزا (پسر نایب السلطنه، رکن الدوله بعدی):

۳۹۵، ۴۳۱ (حکومت استرآباد و گرگان)،

۴۴۵ (والی دارالمرز)، ۴۵۲، ۴۵۳ (خلعت)،

۵۰۹، ۵۳۱

ارزنه الروم: ۳۵۸، ۳۶۰ - ۳۶۳، ۳۶۷ - ۳۶۹

۴۲۵، ۵۱۰، ۵۱۱

ارس (افواج): ۴۸۷

ارس (رود): ۴۰، ۴۷، ۴۹، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۵۷

۱۵۸، ۳۳۵، ۳۵۱ - ۳۵۳، ۳۷۵، ۳۷۷

۳۷۸، ۳۸۳، ۴۷۲

ارسطوف (یرنال): ۱۵۹، ۳۸۰، ۳۸۱

ارض اقدس: ۱۱، ۱۲، ۱۶، ۱۸، ۹۰، ۹۱، ۰۲

۱۲۳، ۱۳۴، ۱۴۵، ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۷۱

۱۷۳، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۳، ۴۱۵، ۴۵۳

۴۵۶، ۴۶۴، ۴۹۲، ۵۰۳، ۵۱۱، ۵۲۴ -

مشهد

ارض حجاز: ۴۹۴

ارغوان میرزا (پسر شجاع السلطنه): ۱۷۱، ۴۷۸

ارغون خان: ۷

ارک: ۴۳۰

ارک دار الخلافه تهران: ۴۱۰

ارک سمنان: ۲۲۳

ارک شیراز: ۴۳۴

ارک علیشاه تبریز: ۴۱۱

ارک هرات: ۴۶۸ - تل بنکی

ارکوان: ۳۵۰

ارکلی خان (والی تفلیس): ۴۸، ۳۰۵

نمایه عام □ ۶۰۹

- ارگنج: ۱۲۹، ۱۳۳
 اروپا: ۲۱۵، ۲۹۰
 ارومیه / ارومی: ۱۹، ۴۰، ۸۶، ۱۵۹، ۲۱۴، ۲۱۵، ۳۸۰، ۳۸۲، ۵۹۹
 ازبک / ازبک مروزی / ازبکیه: ۸، ۴۷۷، ۵۰۲، ۵۲۴، ۵۱۶
 اسپانیا: ۴۹۵
 استانبول: ۲۱۰ ← اسلامبول
 استرآباد: ۸-۱۲، ۱۵، ۱۷، ۲۰، ۲۲، ۲۸، ۲۹، ۳۱، ۳۳، ۳۵، ۴۳، ۵۰، ۷۴، ۱۰۳، ۱۲۸، ۱۳۳، ۱۸۷، ۴۳۱، ۴۳۵، ۵۱۲، ۵۳۰
 استسقا (مرض): ۳۵
 استیان: ۳۳۲
 استیانوف: ۳۳۲
 اسحق پاشا (حاکم بایزید): ۴۵
 اسحق خان تربتی: ۵۰، ۱۲۸، ۳۹۱
 اسحق خان قرائی: ۱۰۱، ۱۳۱
 اسحق میرزا (پسر حسام السلطنه): ۱۹۵
 اسحق میرزا (پسر رکن الدوله علینقی میرزا): ۱۹۶
 اسحق میرزا (پسر سلطان ابراهیم میرزا): ۲۲۵
 اسحق میرزا (پسر شیخ الملوک میرزا): ۱۹۷
 اسحق میرزا (پسر عبدالله میرزا): ۲۰۰
 اسد الله بروجردی (حاجی ملا): ۶۰۲
 اسد الله خان ابن میرزا رضا قلی نوائی: ۴۴۵ (وزارت دارالمرز)، ۴۷۲ (فوت)
 اسد الله مستوفی، میرزا: ۹۲، ۹۴
 اسد الله میرزا (پسر اسمعیل میرزا): ۲۱۱
 اسد الله میرزا (پسر حیدر قلی میرزا): ۲۰۷
 اسد الله میرزا (پسر سلطان ابراهیم میرزا): ۲۲۵
 اسد الله میرزا (پسر شهاب السلطنه کیکاوس میرزا): ۲۱۷
- اسد الله میرزا (پسر کیقباد میرزا): ۲۱۴
 اسد الله میرزا (پسر محمد علی میرزا دولتشاه): ۱۸۵
 اسد الله میرزا (پسر منوچهر میرزا): ۲۱۵
 اسعد افندی: ۴۴۳
 اسفراین: ۹۰، ۱۳۸
 اسفزار: ۴۶۷، ۴۷۰، ۴۷۳، ۴۷۸، ۴۹۸
 اسفند آباد: ۱۴۵
 اسفندیار خان (برادر فضل علی خان): ۵۲۱
 اسفندیار خان بیات: ۴۲۳، ۴۳۶
 اسکندر (میرزا، پدر زین العابدین شیروانی): ۵۹۵
 اسکندر بیک منشی: ۳۹۱
 اسکندر خان (سرهنگ فوج خمسه): ۴۸۶
 اسکندر خان سردار (برادر زاده آصف الدوله): ۴۶۵، ۴۶۹، ۴۸۲، ۴۹۰
 اسکندر رومی / اسکندر فیلقوس: ۳۰۵، ۴۷۶
 اسکندر میرزا (پسر رکن الدوله علینقی میرزا): ۱۹۶
 اسکندر میرزا (پسر شیخ الملوک میرزا): ۱۹۷
 اسکندر میرزا (پسر محمد ولی میرزا): ۱۹۰
 اسکندر میرزا (پسر نایب السلطنه): ۳۹۵
 اسلام: ۱۰۸، ۱۵۱، ۱۶۱، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۲۵، ۳۴۳، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۶۸، ۳۷۴، ۳۷۶، ۳۷۸، ۴۰۲، ۴۱۷، ۴۵۹، ۴۶۰، ۴۶۲، ۴۷۱، ۵۰۸
 اسلامبول: ۵۱۱ ← استانبول
 اسلامی (جامعه): ۳۶۹، ۳۷۰، ۵۱۰
 اسمعیل (پسر امام جعفر صادق): ۵۱۷
 اسمعیل (پیشخدمت): ۴۵۳
 اسمعیل آقای یساول مکری: ۵۰۱
 اسمعیل اصفهانی (ملا): ۲۸۵
 اسمعیل بیک دامغانی: ۱۰۵، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۲۸-۱۳۲، ۳۰۹، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۶، ۳۱۷

اصفهور مخائیل / اصفهور میخائیل: ۱۲۰، ۳۳۹
 اصفهان (دار السلطنه): ۱۰، ۱۱، ۱۸، ۲۸، ۳۱، ۳۴ -
 ۳۶، ۳۸، ۴۱، ۵۶، ۵۷، ۶۱، ۶۲، ۶۵، ۷۶،
 ۸۴، ۸۶، ۹۱، ۹۷، ۹۹، ۱۱۸، ۱۴۹، ۱۶۲،
 ۱۶۷، ۱۷۰، ۱۷۵، ۱۷۹، ۱۹۵، ۲۰۳،
 ۲۰۴، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۸، ۲۳۶،
 ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۶، ۲۵۷، ۲۵۹، ۲۷۳،
 ۲۷۴، ۲۸۰، ۳۰۲، ۳۸۶، ۴۰۸، (اقمته) -
 ۴۱۰، ۴۱۸، ۴۲۱، ۴۳۱، ۴۳۹، ۵۰۸،
 ۵۱۱، ۵۱۶، ۵۲۳، ۵۴۹، ۵۵۶، ۵۵۷،
 ۵۷۰، ۶۰۰، ۶۰۲

اصفهانک (قلعه): ۹۷

اصفہانی: ۵۷

اصلا ندوز: ۳۲۷، ۳۵۲، ۳۵۳

اعتضاد الدوله، ابراهیم خان قاجار، ۹۴، ۹۶، ۱۰۱،

۱۰۷، ۱۰۸ - ابراهیم خان ابن مهدیقلی خان

اعتضاد الدوله، سلیمان خان قاجار: ۳۰۴، ۴۱۲ -

سلیمان خان

اعتماد الدوله، حاجی ابراهیم خان شیرازی: ۴۱ - ۴۳،

۴۶ (وزارت)، ۵۱، ۵۳، ۵۵ (شرح حال)، ۶۲

۶۳، ۹۶ (کوری، مرگ)، ۱۲۳، ۲۴۱، ۲۴۲

۳۵۹، ۳۹۶

اعتماد السلطنه: ۱۳۵، ۱۴۴، ۱۵۳

اعراب: ۴۴، ۹۸، ۹۹، ۱۲۴، ۲۷۵، ۵۲۶

اعظم خان افغان غلیجائی: ۱۰۷

اغورلوخان (پسر جواد خان گنجه): ۳۷۳

افاغنه / افغان: ۱۰، ۱۱، ۱۹، ۲۰، ۲۹، ۸۳، ۹۰،

۱۱۲، ۱۳۶، ۱۵۴، ۱۹۰، ۳۰۵، ۳۹۲

۳۹۳، ۴۱۵، ۴۴۶، ۴۴۷، ۴۵۶، ۴۵۸

۴۶۴، ۴۶۹، ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۷۸، ۴۸۱ -

۴۸۴، ۴۹۰، ۴۹۱، ۵۰۲، ۵۲۹، ۵۵۷

۳۲۶، ۳۲۸، ۳۴۳ - اسمعیل خان سردار

اسمعیل ثانی، شاه: ۱۶، ۱۷، - ابوتراب

اسمعیل خان بیات: ۱۰۰، ۳۶۳

اسمعیل خان سردار (والی خراسان): ۱۲۸ - ۱۳۲ -

اسمعیل بیک دامغانی

اسمعیل خان عراقه بیلو (حاجی): ۳۲

اسمعیل خان عرب (حاکم جندق): ۱۰۷

اسمعیل خان فیلی (والی طبرستان): ۳۷

اسمعیل خان قاجار (حاکم خوی): ۱۰۹ (کوتوال

ایروان)، ۳۱۳، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۴

اسمعیل خان قوانلو: ۳۲

اسمعیل خان کلانتر: ۴۷۳

اسمعیل صفوی شاه: ۸، ۲۹۱

اسمعیل میرزا (پسر شهاب السلطنه کیکاوس میرزا):

۲۱۷

اسمعیل میرزا (پسر فتح علیشاه): ۱۵۳، ۱۸۴،

۲۱۱، ۳۷۳، ۴۳۱، ۴۳۹

اسمعیل میرزا (پسر محمد ولی میرزا): ۱۹۰

اسمعیلی / اسمعیلیان: ۵۱۷ - ۵۱۹، ۵۲۱

اسمعیلیان مغرب: ۵۱۸

اشپخدر / اشپخدر / سیسیانوف: ۱۰۹ - ۱۱۱ (قتل)،

۲۸۴، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۹، ۳۱۲ - ۳۱۴،

۳۱۶، ۳۱۷، ۳۲۰، ۳۲۱ (قتل)، ۳۲۳، ۳۳۲

۳۳۴

اشترک (قریه): ۱۵۸، ۳۷۹

اشتهارد: ۹۸

اشرف (محل): ۱۱، ۱۷، ۲۰، ۲۳

اشرف آباد: ۴۴۹

اشرف خان دماوندی: ۱۰۹

اشنو / اشنویه: ۴۰

اصغر میرزا (پسر همایون میرزا): ۲۰۹

نمایه عام □ ۶۱۱

الله ویردی میرزا (پسر فتحعلیشاه): ۱۳۴، ۱۸۴،
۲۰۹، ۲۱۱، ۲۱۷، ۲۱۹، ۴۲۱، (حکومت

قم): ۴۳۲، ۴۳۹

الله یارخان سبزواری: ۹۲، ۹۵، ۹۶، ۹۸

الله یارخان قاجار: ۱۳۰، ۳۷۳ - آصف الدوله

الله یارخان قلیچی: (حاکم سبزواری): ۵۰

الماس تراشی: ۴۰۹

الموت قزوین (قلعه): ۵۱۷

النجیق: ۲۹۲، ۳۷۹

الوار / الواریه: ۳۵، ۳۶، ۳۹، ۸۴، ۸۵، ۹۹، ۴۳۷

الیاس: ۴۷۶

امام اول، علی بن ابیطالب: ۱۰۲، ۳۷۷، ۵۰۵

۵۱۷

امامت: ۴۲۲

امامزاده حمزه: ۲۸۴

امامزاده قاسم (قریه): ۴۳۹

امام قلی میرزا (پسر شیخ الملوک میرزا): ۱۹۷

امام قلی میرزا (پسر محمد علی میرزا دولتشاه): ۱۸۵

امام قلی میرزا، سرکشیکچی باشی (پسر امام ویردی

میرزا): ۲۰۲، ۴۲۱

امام ویردی میرزا، سرکشیکچی باشی: ۱۳۰، ۱۸۳

۴۲۱، ۴۲۷، ۴۵۰

امام هشتم، ابوالحسن علی بن موسی الرضا (ع)،

۲۷، ۴۹، ۲۴۸، ۳۹۲، ۳۹۳، ۵۲۴

امان الله خان (والی کردستان): ۱۱۲، ۱۴۴

امان الله خان افشار: ۱۳۱، ۱۳۲، ۳۲۶، ۳۲۸

۳۳۵ - ۳۳۷، ۴۲۲، ۴۲۷، ۵۱۶

امان الله میرزا (پسر حیدر قلی میرزا): ۲۰۷

امان الله میرزا (پسر رکن الدوله علینقی میرزا): ۱۹۶

امان الله میرزا (پسر شیخ الملوک میرزا): ۱۹۷

امان الله میرزا (پسر فتح علیشاه): ۱۸۴، ۲۳۸

افاغنه (فرولان): ۴۶۱

افاغنه سیستان: ۴۵

افراسیاب میرزا (پسر رکن الدوله علینقی میرزا): ۱۹۶

افریقیه: ۴۹۴

افسر (تخلص): ۲۰۳ - محمدرضا میرزا

افسوس: ۴۹۴

افشار: ۴۶۳، ۴۷۸

افشار (موج): ۴۶۹

افشاریان: ۱۱

افغانستان: ۸۹، ۴۷۵، ۴۷۸، ۴۹۷، ۵۰۸، ۵۲۹

اکبر آبادهند: ۲۸۴

اکبر میرزا (پسر حسام السلطنه): ۱۹۵

اکبر میرزا (پسر سلطان ابراهیم میرزا): ۲۲۵

اکبر میرزا (پسر محمد رضا میرزا): ۲۰۳

اکبر میرزا (پسر همایون میرزا): ۲۰۹

اکراد: ۱۹، ۲۰، ۱۳۰، ۲۹۵، ۳۲۴، ۳۵۸، ۳۶۳

۳۶۷، ۳۹۰

اکراد بلباس: ۱۹

اکراد یزیدی: ۱۹، ۸۸

الب ارسلان میرزا (پسر شیخ الملوک): ۱۹۷

الست صاحب (مستر): ۴۳۷

اسکندر میرزا (والی تفلیس فرزند ارکلی خان): ۳۰۵

۳۲۵، ۳۵۱

الشر: ۱۶۴

الشکرد: ۳۶۴

الکساندر پاولیچ / الکساندر اول (امپراطور روسیه):

۱۵۳، ۳۰۵

الله قلی توره (والی خوارزم): ۱۵۵، ۴۵۰، ۴۶۷

۵۱۱، ۵۱۶، ۵۲۴

الله وردی جاجرمی: ۲۳

الله وردی خان قاجار عزدانلو: ۸۴، ۳۰۴

- امپراطور: ۳۰۵
 امیر آباد: ۱۷۰، ۱۷۱، ۳۸۸
 امیر اسد الله خان قائنی: ۴۵۸ (حکومت قوریان)
 امیر اصلان خان (پسر بهرام میرزا): ۲۱۴
 امیر اصلان خان اردلانی: ۴۴
 امیر اصلان خان دنبلی: ۳۶۰، ۳۶۱
 امیر اصلان خان قره گوزلو: ۴۳۲ (حکومت قم)، ۴۴۸
 امیر الشعراء: ۵۸۸ - هدایت، رضاقلی خان
 امیر المؤمنین: ۱۰۲ - علی بن ابیطالب - امام اول
 امیر بهادر جنگ، حاجی خان قرا باغی: ۴۶۰ - ۴۶۲، ۴۶۴، ۴۶۸، ۴۷۲، ۴۹۰
 امیر پیر محمد قاجار: ۸ - پیر محمد قاجار
 امیر توپخانه مبارکه، حبیب الله خان شاهسون: ۴۵۵، ۴۷۱، ۴۸۲، ۴۸۴، ۴۸۵، ۵۲۵، ۵۲۶
 ۵۲۹ - حبیب الله خان شاهسون
 امیر تیمور صاحبقران / امیر تیمور گورکانی: ۷، ۸، ۳۰۵، ۴۷۷
 امیر تیمور میرزا (پسر حسام السلطنه): ۱۹۴
 امیر حاج: ۳۷۰
 امیر حسین خان: (حاکم طبرستان): ۴۴
 امیرخان (پسر محمدولی میرزا): ۱۹۰
 امیرخان سردار: ۴۶۲ - امیرخان قاجار
 امیرخان قاجار / امیرخان سردار: ۳۳۴، ۳۳۸ - ۳۴۰، ۳۴۹ - ۳۵۱، ۳۷۴، ۴۶۲
 امیرخمیس، محب علی خان ماکوئی: ۴۹۲، ۵۳۳ - محب علی خان ماکوئی
 امیر دوست محمدخان (سردار کابل): ۴۴۷
 امیردیوان: ۵۰۹، ۵۱۰
 امیر شیخ میرزا (پسر حسام السلطنه): ۱۹۵
 امیر کبیر - سلیمان خان قاجار
- امیر کبیر فخرالدوله، محمد حسین خان: ۲۷۵ - محمد حسین خان فخرالدوله
 امیر کبیر، محمد قاسم خان: ۱۳۰ - امیر محمد قاسم خان
 امیر کبیر، میرزا علی (پسر قایم مقام): ۴۳۷ - علی (میرزا)
 امیر کبیر نظام، محمدخان زنگنه: ۴۷۲، ۵۲۶ - محمدخان زنگنه - امیر نظام
 امیرگونه خانه افشار: ۳۲، ۹۱
 امیرگونه خان زعفرانلو (حاکم خوشان): ۵۰
 امیر محمد اکبرخان (پسر دوست محمد خان): ۵۲۹
 امیر محمد خان: ۳۸
 امیر محمد قاسم خان قاجار: ۱۳۰، ۱۳۸، ۱۴۵، ۴۱۲
 امیر محمد ناصر خان ششینگ: ۵۲۹
 امیر نظام، محمدخان زنگنه: ۳۸۳، ۴۲۵، ۴۴۱، ۴۴۲ (حکومت آذربایجان) - محمدخان زنگنه
 امین (تخلص): ۲۲۶ - محمد امین میرزا (پسر فتحعلیشاه)
 امین الدوله، عبدالله خان اصفهانی: ۱۴۶، ۱۷۹، ۲۴۱، ۲۴۶، ۴۱۶
 امین پاشا (سرعسگر دولت روم): ۳۴۳
 امین شاهزاده عبدالعظیمی (میرزا): ۵۶۱
 امین صره همایون: ۳۷۰
 اندرانیس / آندریاس: ۴۹۴
 اندرانیس (فرقه): ۴۹۴
 انزانی: ۳۷۵
 انزلی: ۱۱۰
 انصاف (تخلص): ۲۱۷ - ملک ایرج میرزا
 انطاکیه: ۴۹۴
 انگریز / انگریزیان: ۴۹۵، ۵۲۹ - انگلیس

نمایه عام □ ۶۱۳

ایشک آقاسی باشی گری (منصب): ۲۱۸
 ایشک آقاسی باشی: ۴۲۱ - شاهقلی میرزا
 ایشک آقاسی، محمد حسین خان: ۳۳۲، ۳۶۴ -
 محمد حسین خان زنگنه
 ایشک آقاسی باشی، نوروزخان: ۱۱۳ - نوروزخان
 ایغور: ۳۰۵
 ایل بیگی، مرتضی قلی خان: ۱۷۰ - مرتضی قلی
 خان ایل بیگی
 ایلجدای نوئین: ۴۷۶
 ایلخانی، جعفر قلی خان: ۵۳۱ - جعفر قلی خان
 ایلخانی، محمد علی خان: ۱۷۰ - محمد علی خان
 ایلدرم میرزا (پسرنایب السلطنه): ۳۹۵
 ایروان (دارالملک): ۴۵، ۴۷، ۸۱، ۱۰۴، ۱۰۵،
 ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۵۷ - ۱۵۹ (فتح
 توسط پسقوایج)، ۲۹۲ (تعمیر قلعه)، ۲۹۶،
 ۳۰۵ - ۳۱۰، ۳۱۲، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۱،
 ۳۲۲، ۳۲۵، ۳۲۹، ۳۳۲ - ۳۳۵، ۳۴۰،
 ۳۴۱، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۵۱، ۳۵۴، ۳۵۸،
 ۳۶۵، ۳۷۳، ۳۷۵ - ۳۸۱، ۴۷۲، ۵۳۷
 ایران: ۲، ۸، ۱۰، ۱۲، ۱۳، ۲۲، ۲۷، ۳۶، ۵۰،
 ۵۲، ۵۹، ۶۲، ۶۳، ۷۱، ۷۵، ۷۶، ۱۰۰،
 ۱۱۰، ۱۱۳، ۱۱۶ - ۱۱۸، ۱۲۱، ۱۲۳،
 ۱۳۰، ۱۳۴، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۷، ۱۵۱،
 ۱۵۶، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۸،
 ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۹۰، ۲۰۰، ۲۴۴، ۲۸۹،
 ۲۹۱ (ورود تفنگ)، ۳۲۲، ۳۳۲، ۳۴۲،
 ۳۴۴، ۳۵۵، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۵، ۳۶۶،
 ۳۶۸ - ۳۷۱، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۸، ۳۹۰،
 ۳۹۱، ۳۹۶، ۳۹۷، ۴۰۶ - ۴۱۰، ۴۲۱،
 ۴۲۲، ۴۲۴، ۴۲۹، ۴۳۸، ۴۴۳، ۴۴۶،
 ۴۴۸، ۴۵۳، ۴۷۵، ۴۷۶، ۴۸۲، ۴۸۴

انگلیس / انگریز: ۹۲، ۹۳، ۱۰۵، ۱۱۶ - ۱۱۸،
 ۱۲۳، ۱۳۰، ۱۵۹، ۲۹۱، ۳۵۲، ۴۰۸،
 ۴۵۴، ۴۷۵، ۴۸۳، ۴۹۳ - ۴۹۸، ۵۰۲،
 ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۱۰، ۵۱۱، ۵۱۴، ۵۲۱،
 ۵۲۴، ۵۲۷، ۵۲۹
 انوری ایوردی (حکیم): ۴۵۵
 انوشیروان: ۳۳۰
 انوشیروان میرزا (پسر رکن الدوله علینقی میرزا): ۱۹۶
 انوشیروان میرزا (پسر شهاب السلطنه کیکاوس میرزا):
 ۲۱۷
 انوشیروان میرزا (پسر عبدالله میرزا): ۲۰۰
 اواجق (منزل): ۳۶۵
 اوجان (چمن): ۱۲۰، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۳۰، ۳۴۲،
 ۳۵۵
 اوجان (قصر): ۲۹۲
 اوج کلیسیا: ۱۵۸، ۱۵۹، ۳۰۷، ۳۴۴، ۳۷۹، ۳۸۰
 اورنگ زیب میرزا (پسر حسام السلطنه): ۱۹۴
 اورنگ زیب میرزا (پسر فتحعلشاه): ۱۸۴، ۲۳۹
 اورنگ زیبی (جواهر): ۷۳
 اوزبک / ازبک: ۵۰۳
 اوزلی، سرگور (ایلچی انگلیس): ۱۲۳، ۱۳۰
 اوکتاآن میرزا (پسر شجاع السلطنه): ۱۹۳
 اویس میرزا (پسر اسمعیل میرزا): ۲۱۱
 اویسی: (فرقه): ۲۸۲
 اویماقات فیروز کوئی: ۵۰۲
 اهر: ۳۱۴، ۳۴۹، ۳۵۱
 اهواز: ۵۰۸، ۵۲۳
 ایاران: ۱۵۸ - اباران
 ایرج (منزل): ۴۲
 ایرج میرزا - ملک ایرج میرزا
 ایرملوی (ایل): ۳۴۲

۶۱۴ □ اکسیرالتواریخ

- (مالیات)، ۴۸۵، ۴۹۵ - ۴۹۷، ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۰۶، ۵۱۳، ۵۱۴، ۵۱۶، ۵۱۸، ۵۱۹، ۵۲۵، ۵۲۸، ۵۳۳، ۵۳۹، ۵۷۳، ۵۹۵، ۵۹۶، ۵۹۸ - ۶۰۰
- بابان / بابانیان: ۱۱۲، ۱۴۲، ۳۸۳، ۴۸۵
بابایوسف شاطر: ۷۵
بابامیرزا (پسر ملک آرا): ۱۸۸
بابل: ۴۹۴
باجلان: ۸۴
باخرز: ۱۴۲
بادغیات: ۴۵۸، ۴۶۰، ۴۶۴، ۵۰۱
بادکوبه: ۱۱۰، ۱۱۱ (محاصره)، ۳۱۹، ۳۲۱، (تسخیر)، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۸، ۳۳۹
بادین: ۳۶۴
بارخانه: ۴۶۱، ۴۶۷، ۴۸۴
بارفروش: ۱۷، ۳۰، ۳۱، ۳۴، ۳۵
باروط (ساخت): ۴۰۸
بارون ویردی (پولکونیک): ۱۲ (فرستاده)، ۳۳۹، ۳۴۱
بازارضیّا: ۲۰۵
باسلیان: ۴۸۳، ۴۸۹
باسمه خانه / چاپخانه: ۲۹۱ (اولین بار در ایران)
باش آجوق: ۳۴۲
باغشاه (بروجرد): ۱۹۵
باغشاه (ملایر): ۱۹۸
باغشاه (نهاوند): ۲۰۵
باغ شمال: ۲۹۲
باغ صفا: ۲۹۲
باغ عرش برین: ۶۲
باغ فرمانفرما: ۱۹۲، ۳۳۴
- باغ لاله زار: ۷۲
باغ نظر: ۱۷۱
باغ نگارستان: ۷۲
باقر میرزا (پسر محمد ولی میرزا): ۱۹۰
بالغ لو: ۳۷۲
بام: ۱۳۸، ۱۵۹، ۲۹۴، ۳۸۱
بایزید: ۳۲۲، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۴
بایزید بسطامی: ۵۶۲
بایقرا، سلطان حسین میرزا: ۴۷۷ + حسین میرزا، بایقرا
بتلیس: ۳۶۳
بجنرد / بجنورد: ۴۴۱
بحرا العلوم، آقا سیدمهدی نجفی: ۵۷۰ + مهدی نجفی
بحرعمان (جزایر): ۱۹۱
بخارا: ۵۰، ۵۱، ۴۴۶، ۴۶۷، ۵۰۰، ۵۲۹
بختیاری: ۳۶، ۳۸، ۱۶۳، ۱۸۴، ۱۹۴، ۳۷۸
۴۴۸، ۵۰۴، ۵۱۶، ۵۲۳، ۵۲۶
بخش علی خان قراباغی یوزباشی: ۴۶۴، (یوزباشی غلامان خاصه) ۵۱۰، ۵۱۸، + یوزباشی، بخش علیخان قراباغی
بدیع الزمان میرزا (پسررکن الدوله علینقی میرزا): ۱۹۶
بدیع الزمان میرزا صاحب اختیار (پسر ملک آرا): ۱۵۷، ۴۳۱، ۴۳۵ + صاحب اختیار
بربر: ۴۹۴
بربط (نوا): ۹۵
برج خاکستر: ۴۶۰، ۴۶۲، ۴۶۹، ۴۸۶، ۴۹۰
برج خواجه عبدالمصر: ۴۶۹، ۴۸۳، ۴۹۰، ۴۹۱، ۴۹۸
برج شاه کرم: ۴۶۹، ۴۹۰

- برج فیلخانه: ۴۸۹، ۴۶۹
برده: ۸
برلیان تراشی: ۴۰۹
برنس، اسکندر (از بزرگان انگلیس): ۵۰۸
بروجرد (دار السرور): ۳۸، ۸۷، ۹۷، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۹، ۱۹۴، ۱۹۵، ۲۱۹، ۲۴۲، ۴۰۹
۴۳۶، ۴۳۷، ۴۴۱، ۵۰۴، ۵۳۹
بروجردی: ۴۷
بروگرد: ۵۱۶ - بروگرد
بزچلو (طایفه): ۱۱۹
بسطام: ۳۱، ۳۲، ۱۹۲، ۲۱۰ - ۲۱۲، ۲۱۸، ۳۸۷، ۴۱۷، ۴۳۱، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۵۴
۴۷۱
بسطام (چمن): ۴۵۰
بصره: ۹۸، ۱۰۵، ۴۳۴، ۵۱۰
بغداد (دارالسلام): ۱۹، ۴۲، ۴۸، ۸۲، ۸۴، ۱۱۲ - ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۴۳ (محاصره)، ۱۴۵ - ۱۴۷، ۱۶۳، ۱۸۵، ۲۱۰، ۳۲۹، ۳۶۹، ۳۸۴، ۴۳۴، ۴۸۵، ۵۰۷، ۵۱۰، ۵۱۵، ۵۲۰، ۵۳۰
بلاد مغرب: ۴۹۴
بلبل (چمن): ۲۰۵
بلخ: ۵۱، ۳۹۱، ۵۰۲
بلوچ (فرقه): ۵۱۲، ۵۲۲، ۵۲۵
بلوچستان: ۵۰۱، ۵۱۳
بلیاس: ۱۹، ۸۶
بسم: ۴۴، ۴۵، ۱۰۷، ۱۰۸ (محاصره و قحطی)، ۵۱۸، ۵۰۴
بمبئی / بنبائی: ۱۰۵
بنادر: ۱۷۰
بندشوش: ۸۱
بنده، میرزا محمد رضی: ۲۴۷ - محمد رضی
- بنگاله: ۱۰۶، ۴۹۵، ۵۹۵
بنیاد خان هزاره‌ای: ۱۴۲
بنی عباس: ۳۹۸
بوالغاف: ۳۳۰
بوجهل: ۹۸
بوزرجمهر حکیم: ۴۳۰
بوزه کیوترخان: ۴۵۸
بولومک (سردار روس): ۱۰۹
بهادران (فوج): ۴۲۶، ۴۵۷، ۴۶۰، ۴۶۹، ۴۸۷، ۴۸۹
بهاء الدوله، بهمن میرزا (پسر فتحعلیشاه قاجار): ۱۸۴، ۲۲۳، ۲۲۵ (حکومت سمنان)، ۴۳۰، ۴۴۴، ۴۴۵ (حکومت کاشان)، ۵۰۴، ۵۱۱، ۵۱۹، ۵۲۴ (غزل)
بهادر میرزا (پسر ملک آرا محمد قلی میرزا): ۱۸۸
بهادر میرزا (پسر نایب السلطنه): ۳۹۵
بهبود خان: ۱۵
بهبهان: ۸۴
بهرام میرزا (پسر فتحعلیشاه): ۱۸۴، ۲۱۴ (شرح حال)
بهرام میرزا (پسر نایب السلطنه): ۳۹۵، ۴۲۵ (حکومت کرمانشاه)، ۴۲۹ (حکومت قزوین)، ۴۳۵ (حکومت خوزستان و لرستان)، ۵۰۴ (حکومت قزوین)
بهلول پاشا: ۳۶۰
بهمن میرزا - بهاء الدوله، بهمن میرزا
بهمن میرزا (پسر ملک آرا محمد قلی میرزا): ۱۸۸
بهمن میرزا (پسر نایب السلطنه): ۳۹۵، ۴۲۶، ۴۳۰ (حکومت تهران)، ۴۴۰ (حکومت بروجرد، ملایر، سیلاخور)، ۵۲۹ (حکومت آذربایجان)
بیابان: ۳۸۷

- بیابانک: ۳۸۷
بیات: ۵۳۷
بی بی شروان: ۴۴۴
بیت الله الحرام: ۹۱، ۱۴۲، ۱۹۶، ۱۹۹، ۲۱۴، ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۲۵، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۹، ۴۴۱، ۵۹۶
بیت المقدس: ۴۹۴
بیدگل: ۵۹
بیرام قلی خان قاجار / بیرام علی خان قاجار: ۱۰۶، ۲۷۵
— بیرانوند: ۹۸، ۱۶۸
بیرزا / بیرزاد (چمن): ۱۶۹
بیضا (تخلص): ۲۱۰ - الله ویردی میرزا
بیک جان / بیکی جان: ۱۰، ۲۷۵ - میرمعصوم - شاه مراد
بیگدلی (طایفه): ۷، ۵۱۰
بیگدلی خان: ۷
بیگی جان ازبک: ۲۷۵ - بیک جان
بیلقان: ۲۹۵
پاتنجر: ۵۰۸، ۵۲۹
پادری: ۳۹۷، ۵۳۹
پادشاه: ۳۰
پارچه سربازی: ۴۰۹
پانسقه سازی: ۴۰۹
پتربورغ / پدر بورغ / پطرز بورگ: ۱۶۲، ۳۸۳، ۳۸۴، ۵۰۵، ۵۲۷
پرسکی صاحب (پسر پادشاه له): ۴۸۷، ۴۸۹
پرویز خان چهاردولی: ۴۳۹
پرویز میرزا (پسر فتحعلیشاه): ۱۸۴، ۲۳۷
پسقاویج / پاسکویج (سردار روس): ۱۵۷ - ۱۵۹
- ۱۶۱، ۳۷۶ - ۳۸۱ (محاصره تبریز)، ۳۸۲
پشت ساری: ۳۲۰
پل خدا آفرین: ۴۷، ۳۱۴، ۳۲۴، ۳۲۶، ۳۲۷
پمپور (قلعه): ۵۲۵، ۵۲۶
پناه آباد (قلعه): ۴۷، ۴۸، ۳۱۵، ۳۲۴، ۳۴۷
پناه خان جوانشیر: ۱۹
پنیک: ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۲۲، ۳۴۲، ۳۵۴
پنجاب: ۴۶۷
پولانلوق: ۳۶۳
پیرقلیخان قاجار / پیرقلی خان شامیاتی: ۲۹۵، ۳۰۴، ۳۱۲، ۳۱۶، ۳۱۸، ۳۲۰، ۳۲۹
۳۳۰، ۳۳۲، ۳۳۹، ۳۵۲، ۳۵۳
پیر محمد قاجار: ۸ - امیر پیر محمد قاجار
پیره بازار: ۱۱۰
پیشخدمت باشی: ۳۷۹ - سهراب خان غلام
تاد صاحب: ۵۰۸، ۵۲۹
تاج الدوله (دختر فتحعلی شاه): ۲۰۵
تاج الشعراء: ۵۴۹ - شهاب، میرزا نصرالله
تاج بخش: ۱۹۶، ۴۲۰ - رکن الدوله، علی نقی میرزا
تاج ماه: ۴۹، ۵۳، ۷۳
تاجیک: ۱۴۰، ۵۱۵
تالین (قریه): ۱۰۹، ۳۲۱
تالین (قلعه): ۳۲۲
تازی: ۳۱۳، ۳۹۲
تبریز (دارالسلطنه): ۱۹، ۴۰، ۸۱، ۸۵، ۸۷، ۱۱۰، ۱۱۸، ۱۲۷، ۱۵۳، ۱۵۹، ۱۶۱، ۲۱۵، ۲۱۹، ۲۴۸، ۲۵۹، ۲۸۲، ۲۹۲ (ساخن
حصار)، ۲۹۴، ۳۰۴، ۳۰۶، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۸ - ۳۲۰، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۴، ۳۳۸
تبریز (دارالسلطنه): ۱۹، ۴۰، ۸۱، ۸۵، ۸۷، ۱۱۰، ۱۱۸، ۱۲۷، ۱۵۳، ۱۵۹، ۱۶۱، ۲۱۵، ۲۱۹، ۲۴۸، ۲۵۹، ۲۸۲، ۲۹۲ (ساخن
حصار)، ۲۹۴، ۳۰۴، ۳۰۶، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۸ - ۳۲۰، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۴، ۳۳۸

نمایه عام □ ۶۱۲

- تروناات (قلعه): ۳۴۷، ۳۱۶، ۳۴۵، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۸۱ (محاصره)،
تصوف (رسم): ۱۴۱، ۳۸۴، ۳۸۳، ۴۰۹ (خارابافی)، ۴۱۳، ۴۱۴،
تفلیس: ۴۸، ۴۹، ۵۱، ۱۱۹، ۱۳۰، ۳۰۵، ۳۰۶،
۳۱۱، ۳۱۲، ۳۲۲، ۳۳۲، ۳۳۷، ۳۳۸،
۳۴۰، ۳۴۶ - ۳۴۹، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۷۴،
۳۷۸، ۳۸۱، ۴۹۲
تفنگ: ۲۹۰، ۲۹۱، (ساخت در ایران)، ۴۰۸
تفنگچیان خاصه: ۳۵، ۳۲۱
تقی خان: ۴۴، ۳۸۵
تقی خان (پسر آزاد خان): ۳۶
تقی خان بروجردی: ۸۵
تقی خان زند (سردار سپاه فیروز کوه): ۲۸
تکش میرزا (پسر محمود میرزا): ۲۰۴
تکه (طایفه): ۱۲۰، ۳۸۲، ۵۳۰ - ترکمانان تکه
تل بنکی: ۴۶۸، ۴۷۲، ۴۸۱، ۴۸۳
تنسوقات: ۴۶۷
تنکابی (فوج): ۴۶۸، ۴۸۹، ۴۹۲
توپ: ۲۹۱ (ساخت در ایران)
توپچیان: ۴۷۰، ۴۸۹
توپراق قلعه: ۳۶۰، ۳۶۵
توپ ریزی: ۴۰۸
توپ مروارید: ۴۸۳
توره: ۱۰۶
توکده: ۲۳
توکل خان (برادر اسکندر خان): ۴۸۶ (سرهنگی فوج
خمسه)
تولی خان ابن چنگیزخان: ۳۰۴، ۴۷۶
تومان / تومای: ۴۹۴
تون: ۶۲، ۴۹۸
تویسرکان: ۱۹۷، ۴۴۱، ۵۰۴
تهران (مسجد): ۲۷
- تبریز (فوج دویم): ۴۸۵، ۴۸۴
تخت بلور: ۱۵۳
تخت جمشید: ۵۰۰
تخت طاوس: ۷۳، ۹۷، ۴۲۸
تخت طاوس (منزل): ۳۱۵، ۳۱۷
تخت فولاد: ۶۲، ۶۵، ۱۷۷، ۲۲۴ (مدرسه)
تخت قاجار (عمارت در شیراز): ۷۳
تراب خان بروجردی (حافظ نیشابور): ۹۱
تراکمه / ترکمان / ترکمانان / ترکمانیه: ۷، ۱۰،
۲۰، ۲۲، ۲۳، ۳۶، ۴۵، ۱۲۶، ۱۳۰، ۱۴۲،
۱۵۷، ۱۸۸، ۲۱۱، ۳۵۶، ۳۷۵، ۴۴۳،
۴۴۴، ۴۵۲، ۴۵۳، ۵۰۳، ۵۲۴، ۵۳۱
تربت حیدریه: ۵۸، ۱۳۱، ۳۹۲، ۵۰۲
ترتر (رود): ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۴۶، ۳۵۲
ترشیز (قلعه): ۵۸، ۳۸۷
ترک / ترکان / ترکی: ۸۹، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۴۰،
۳۱۳، ۳۶۰، ۳۶۳، ۳۸۴، ۳۹۲، ۵۱۵،
۵۱۹
ترکستان: ۷، ۸، ۱۳، ۱۱۸، ۱۲۶، ۳۰۵، ۴۵۳،
۴۹۷
ترکستان (قصبه): ۷
ترکمانان دشتی: ۱۲۸
ترکمان چای (عهدنامه): ۳۸۲
ترکمان یموت / ترکمانیکه یموت: ۱۰، ۱۷، ۲۲،
۲۴، ۳۵، ۱۵۷ - یموت
ترکمانیه تکه: ۱۲۰، ۱۴۵ - تکه
ترکمانیه صاین خانی: ۹

۶۱۸ □ اکسیرالتواریخ

- تهران: ۳۴ - طهران
 تیوسلطان (پادشاه دکن): ۹۲، ۴۹۵
 تیربورگش: ۳۴۵
 تیمچه همایون: ۲۰۵
 تیمورشاه ایرانی: ۴۷۸
 تیمور میرزا (پسر حسینعلی میرزا فرمانفرما): ۱۶۵، ۳۸۴
 تیمور میرزا (پسر محمد ولی میرزا پسر فتحعلی شاه): ۱۹۰
 تیمور میرزا (پسر ملک آرا محمدقلی میرزا): ۱۸۸
 جاجرم: ۲۳، ۵۰، ۹۰، ۱۳۸
 جارج [جرح] هشتم (پادشاه انگلیس): ۴۹۶ - چارج
 جارجیان: ۸۲
 جامع عتیق ایروان: ۳۸۱
 جان محمد خان (برادر فتحعلی خان یخاری باش): ۴۱، ۴۲، ۹۱، ۹۷، ۲۹۳
 جانی بیگ شقاقی: ۱۷۰
 جباردار باشی: ۴۰۸، ۴۷۰ - شهاب الملک، حاتم خان
 جبرئیل: ۹۹
 جبرئیل لو (ایل): ۳۲۶، ۳۴۵، ۳۴۶
 جده (مدرسه): ۲۷۴
 جرجان: ۴۴۴
 جرس / چورس: ۱۵۸ - چورس
 جرفادقان: ۲۰۷، ۵۱۶
 جعفر بن محمد الصادق (ع): ۵۱۷
 جعفرخان (پسر نایب السلطنه): ۳۹۵
 جعفر خان زند (حاکم خمه، برادر علی مراد خان زند): ۳۵ - ۳۹ (فوت)
 جعفر خان نیشابوری: ۹۵ - جعفرقلی خان بیات
- جعفر خزاعی (شیخ): ۱۱۴
 جعفرقلی خان / جعفرقلی آقا (پسر محمد حسن خان پسر ابراهیم خلیل خان جوانشیر): ۳۱۳، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۴۶
 جعفرقلی خان افشار: ۳۳ - ۳۵
 جعفرقلی ایلخانی (پسر نجفقلی خان بجنردی): ۴۹۸، ۵۳۱ - ایلخانی
 جعفرقلی خان بیات / جعفرخان نیشابوری: ۵۰، ۹۰
 (حکومت نیشابور)، ۹۱، ۹۶
 جعفرقلی خان دنبلی: ۸۱ (حکومت تبریز و خوی)، ۸۵، ۸۸، ۸۹، ۲۹۴، ۲۹۵
 جعفرقلی خان سرتیب قراچه داغی: ۴۹
 جعفرقلی خان قاجار (برادر آقا محمدخان): ۲۱، ۲۸، ۲۹، ۳۳ (حکومت شاهرود و بسطام)، ۳۷
 (حکومت اصفهان)
 جعفرقلی خان مرندی: ۳۶۶
 جعفرقلی میرزا (پسر شجاع السلطنه): ۱۹۳
 جعفرقلی میرزا (پسر محمد ولی میرزا): ۱۹۰
 جعفرقلی میرزا (پسر ملک ایرج میرزا): ۲۱۶
 جعفرقلی میرزا (پسر نایب السلطنه): ۳۹۵
 جعفر مهندس (میرزا) [مشیرالدوله بعدی]: ۵۱۰
 جعفر نجمی (شیخ): ۲۸۶
 جغتائی (ایل): ۷
 جغتائی خان: ۷
 جلال الدین رومی، مولانا: ۶۲
 جلال الدین میرزا (پسر حسام السلطنه، محمدتقی میرزا): ۱۹۵
 جلال الدین میرزا (پسر شیخ الملوک میرزا): ۱۹۷
 جلال الدین میرزا (پسر فتحعلی شاه): ۱۸۴، ۲۳۹
 جلال الدین میرزا (پسر محمد ولی میرزا): ۱۹۰
 جلال الدین میرزا افغانی / درانی (پسر کامران میرزا

نمایه عام □ ۶۱۹

جهانگیر میرزا (پسر رکن الدوله علینقی میرزا): ۱۹۶
 جهانگیر میرزا (پسر عباس میرزا نایب السلطنه):
 ۳۷۹، ۳۹۵
 جهانگیر میرزا (پسر کامران میرزا درانی): ۵۲۰
 جهانگیر میرزا (پسر محمد ولی میرزا): ۱۹
 جهانگیر میرزا (پسر محمد علی میرزا دولتشاه): ۱۸۵،
 ۴۳۱ (حکومت یزد)، ۴۳۲
 جهان میرزا (پسر محمود میرزا): ۲۰۴
 جهان نما (عمارت): ۷۳
 جیحون: ۸، ۴۶۴، ۴۹۶، ۵۰۱، ۵۰۲
 جیر: ۴۰۸
 جیرفت کرمان: ۵۲۰
 چا پارخانه: ۲۹۱
 چارج / زرر هشتم (پادشاه انگلیس): ۴۵۴
 چاشنی تفنگ: ۴۰۸
 چاقو سازی: ۴۰۸
 چالدران: ۳۶۰
 چال سیاه: (منزل): ۸۷
 چاووشان: ۸۲
 چپوق: ۳۷۰
 چخماق سازی: ۴۰۸
 چخور سعد: ۴۷۲
 چراغعلی خان نوائی: ۸۳
 چرخ تفنگ سازی: ۴۰۸
 چرم سفید: ۴۰۸ - جیر
 چشمه علی طهران: ۷۱
 چعب (قلعه): ۵۲۶، ۵۲۷
 چلدر: ۳۵۱
 چمن - نام محل - بسطام (چمن)
 چناران: ۹۰، ۹۱، ۱۰۴، ۳۸۸

درانی: ۴۶۷، ۴۷۰ (حاکم اسفزار)، ۴۷۱،
 ۴۷۳، ۴۹۸، ۵۲۰
 جلال الدین مینکیرنی (سلطان خوارزمشاهی): ۴۷۶
 جلایر: ۸
 جمال الدین میرزا (پسر محمد رضا میرزا): ۲۰۳
 جمرق (کوه): ۳۱۶، ۳۴۷
 جمشید میرزا (پسر بهاء الدوله بهمن میرزا): ۲۲۳
 جمشید میرزا (پسر محمود میرزا): ۲۰۴
 جمشید میرزا (پسر ملک آرا محمد قلی میرزا): ۱۸۸
 جمشیدی: ۱۹۰، ۳۸۲، ۴۵۸، ۴۶۴، ۴۶۶، ۵۰۲
 جناقچی: ۱۵۳
 جواد (محل): ۳۳۰
 جواد خان قاجار / جواد خان گنجه‌ای (حاکم گنجه):
 ۴۵، ۳۰۶، ۳۱۰، ۳۷۳
 جوانبخت میرزا (پسر همایون میرزا): ۲۰۹
 جورقان: ۴۱۴
 جوکن: ۵۱۳
 جونز، سر هر فرد: ۱۱۷، ۴۹۶ - هر فرد جنس
 جهاد: ۴۸۷
 جهان (تخلص جهان‌شاه میرزا): ۲۲۰ - جهان‌شاه میرزا
 جهان بخش میرزا (پسر سیف الله میرزا): ۲۲۵
 جهاندار میرزا (پسر جهان‌شاه میرزا): ۲۲۰
 جهانسوز شاه، حسینقلی خان (برادر آقا محمد خان
 قاجار): ۲۲ - ۲۴، ۲۷ - حسینقلی خان قاجار
 جهانسوز شاه، حسینقلی میرزا (پسر فتحعلی شاه):
 ۱۸۴، ۲۲۶، ۲۳۹ - حسینقلی میرزا جهانسوز
 شاه
 جهان‌شاه میرزا (پسر فتحعلی شاه): ۱۸۴، ۲۰۴، ۲۲۰
 (تخلص جهان)
 جهانگیر خان (سرکرده سواره نظام، پسر قاسم خان
 قولر آقاسی باشی): ۴۸۴

- چنگیز خان: ۷، ۳۰۵، ۴۷۶، ۴۷۷
چوبین (قلعه): ۱۹۷
چورس / چرس: ۱۵۸، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۷۷، ۳۷۸
چهارباغ: ۲۴۳
چهارده کلانه: ۵۸۸
چهارلنگ (از ایلات بختیاری): ۱۹۴
چهار محال: ۱۷۶، ۲۲۳، ۴۳۲
چهری (قلعه): ۳۵۸
چن: ۳۰۵، ۴۹۵، ۵۰۴
- حاجب (تخلص): ۲۴۶ - آصف الدوله، الله یارخان
حاتم: ۱۴
حاتم خان جبادار باشی، شهاب الملک: ۴۷۰ -
شهاب الملک - جبادار باشی
حاجی آقاخان (وزیر فیروز میرزا): ۱۳۰
حاجی ابراهیم خان: ۲۴۲ - اعتماد الدوله
حاجی جان خان: ۳۰، ۳۱
حاجی خان (پسر شاهقلی میرزا): ۲۱۸
حاجی خان شکی (پسر سلیم خان شکی): ۴۳۹،
۵۲۴، ۵۲۹ (حکومت خوزستان)، ۵۳۰
حاجی خان قراباغی (سرهنگ فوج شقاقی): ۴۲۲،
۴۶۰ (امیربهادر جنگ)، ۴۶۱، ۴۶۴، ۴۹۲
(بست نشینی) - امیربهادر جنگ، حاجی خان
قراباغی
حاجی سلمه الله - حاجی میرزا آقاسی
حاجی فیروز: ۱۳۴
حاجی ملا محمدرضا - کوثر علیشاه
حاجی میرزا آقاسی / [میرزا عباس ایروانی]: ۴۰۷،
۴۰۸، ۴۱۰، ۴۳۸، ۴۴۰، (صدراعظمی)،
۴۵۴ - ۴۵۶، ۴۸۳، ۴۹۹، ۵۱۶، ۵۱۹،
۵۲۸، ۵۳۷ (شرح حال) - ۵۴۰، ۵۹۶
- حافظ شیرازی، خواجه: ۵۵، ۷۳
حافظ علی پاشا (سر عسکر ارزنة الروم): ۳۵۸، ۳۶۵
حبيب الله خان بن علی قلی خان شاهسون
(امیرتوپخانه): ۴۴۸، ۴۴۹، ۵۲۵ -
امیرتوپخانه
حبيب الله خان تنکابنی: ۴۲۹
حجاز: ۹۹، ۳۰۲، ۳۵۹، ۵۱۵
حجة السلطان / حجة السلطنة (از القاب رکن الدوله
علینقی میرزا): ۱۲۸، ۱۹۵ - رکن الدوله
علینقی میرزا
حجة الوداع (سفر): ۵۰۵
حجر الاسود: ۴۲۲
حرمین شریفین: ۵۱۰
حسام الدین میرزا (پسر محمدرضا میرزا): ۲۰۳
حسام السلطنة، سلطان مراد میرزا (پسر نایب السلطنة):
۳۹۵ - سلطان مراد میرزا حسام السلطنة
حسام السلطنة، محمدتقی میرزا (پسر فتحعلی شاه):
۱۶۴ (حکومت بروجرذ)، ۱۶۵، ۱۶۸، ۱۶۹،
۱۸۳، ۱۹۳ - ۱۹۵، ۲۱۵، ۴۳۶، ۴۳۹ -
محمد تقی میرزا
حسام الملک، کلب علی خان افشار: ۴۶۹، ۴۸۲،
۴۸۵ کلب علی خان افشار
حسان المعجم شروانی: ۴۳۹، ۵۵۷ - خاقانی شروانی
حسن (میرزا، پسر میرزا بزرگ قائم مقام): ۳۹۶
(وزارت عباس میرزا)، ۳۹۸
حسن آباد (منزل): ۴۲۷، ۴۵۶
حسن آشتیانی (میرزا، پسر میرزا کاظم آشتیانی): ۴۱۴،
(وزارت همدان)، ۴۴۰ (وزارت استیفا)
حسن ابن ملا علی نوری (میرزا): ۶۰۳
حسناللو (طایفه): ۳۶۳
حسن پاشای چمن اوغلی (حاجی): ۳۶۱

نمایه عام □ ۶۲۱

حسین خان دنبلی (برادر جعفر قلی خان): ۸۸، ۲۹۴
حسین خان دوانلو: ۲۰

حسین خان قاجار / حسین خان سردار ایروان: ۱۰۱
(سردار خراسان)، ۱۰۳، ۱۵۳، ۳۲۶، ۳۲۷،
۳۳۲ (سرداری ایروان)، ۳۳۴ - ۳۳۶، ۳۴۲،
۳۴۴، ۳۶۰، ۳۶۳، ۳۷۳

حسین خان قولر آقاسی: ۸۴، ۹۰ - حسین خان قاجار
حسین صفوی (شاه سلطان): ۱۰، ۴۷۸
حسین علی خان معیر الممالک: ۴۲۰، ۵۶۱ - معیر
الممالک

حسین علیشاه: ۲۷۹، ۲۸۰ (شرح حال)، ۲۸۱،
۲۸۴، ۲۸۵، ۶۰۲

حسینعلی میرزا (پسر سلطان ابراهیم میرزا): ۲۲۵
حسینعلی میرزا (پسر یحیی میرزا): ۲۲۶
حسینعلی میرزا شجاع السلطنه: ۵۳، ۹۱ (ازدواج) -
شجاع السلطنه

حسینقلی خان (بیگلربیگی ارومیه): ۳۲۱
حسینقلی خان (بیگلربیگی بادکوبه): ۱۱۱، ۳۱۹،
۳۲۰، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۳۰، ۳۳۴ (کشتن
سیسیانوف)

حسینقلی خان (پسر اسحق خان قرائی): ۱۳۱
حسینقلی خان (پسر سلطان ابراهیم میرزا): ۲۲۵
حسینقلی خان افشار (برادر زاده محمد قلی خان افشار):
۸۶، ۳۲۴

حسینقلی خان بیک (از اعمام جعفرخان): ۹۰
حسینقلی خان دنبلی (حاکم خوی): ۴۰، ۸۹ (مرگ)
حسینقلی خان جهانسوز (پدر فتحعلی شاه): ۱۲، ۲۱،
۶۹، ۲۹۳

حسینقلی خان عزداتلو قاجار: ۸۱
حسینقلی خان قاجار (برادر فتحعلی شاه): ۲۴، ۴۳
(عروسی)، ۵۰، ۵۳، ۷۵، ۷۷، ۷۹ - ۸۱

حسن خان (پسر حاجی محراب خان افشار): ۴۹۲
(سرهنگی فوج جدید)

حسن خان (پسر محمد ولی میرزا): ۱۹۰
حسن خان (والی فیلی): ۸۵
حسن خان آجودان باشی: ۴۹۱
حسن خان دامغانی (حاجی): ۳۸۰

حسن خان قاجار / حسن خان ساری اصلان: ۱۵۷،
۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۹، ۳۴۴، ۳۵۸، ۳۶۴،
۳۶۷ (لقب سارو [ساری] اصلان)، ۳۷۶، ۳۷۷،
۳۷۹ - ۳۸۱ (اسارات)، ۳۸۹ (حامل خلعت)،
۴۳۳، ۴۴۸، ۴۵۵

حسن خان فیروز کوهی: ۴۹۳ (سرتیپی فوج
سمنانی)

حسن خان قولر آقاسی: ۳۱۰
حسن سو: ۳۱۸
حسن صباح (سیدنا): ۵۱۷
حسن قلعه: ۳۶۱

حسنعلی میرزای شجاع السلطنه: ۱۳۴ -
شجاع السلطنه

حسن میرزا (پسر ملک آرا محمد قلی میرزا): ۱۸۸
حسن میرزا (پسر نیرالدوله فرخ سیر میرزا): ۲۲۷
حسن و حسین (چشمه): ۳۲۶
حسین: ۱۰۴ - حسین خان قاجار (سردار خراسان)
حسین (منزل): ۴۲۷

حسین (میرزا، عم میرزا بزرگ قائم مقام): ۳۹۶
حسین بیک قراموسانلو: ۱۵
حسین پاشا میرزا (پسر شیخ الملوک میرزا): ۱۹۷
حسین خان: ۱۰۳ - حسین خان قاجار (سردار
خراسان)

حسین خان آجودان باشی: ۴۵۴ (سفارت لندن)،
۵۲۴ - آجودان باشی، حسین خان

۶۰۱ - (مداوای نایب السلطنه)، ۶۰۴
 حکیم صاحب انگلیس / [جیمز کمل] [پزشک عباس
 میرزا]: ۱۵۹
 حکیم فروینی (ملا آقای): ۶۰۳
 حلب: ۳۵۹
 حمزه: ۳۵
 حمزه خان انزانی: ۳۸۱ (اسارات)
 حمزه لو (متزل): ۳۵۳
 حمزه میرزا: ۴۴۸، ۴۵۵، ۴۶۳، ۴۸۲، ۴۸۳،
 ۵۰۴، ۵۱۶، ۵۲۰ - حشمت الدوله، حمزه
 میرزا
 حمزه میرزا (پسر رکن الدوله علینقی میرزا): ۱۹۶
 حواریون: ۴۹۲
 حوض بلور: ۱۴۰
 حوض سلطان: ۵۰۷
 حیدرآتلو: ۳۵۸، ۳۷۰
 حیدر علی خان (حاجی، وزیر عباس میرزا): ۳۹۶
 حیدر قلی میرزا (پسر فتحعلی شاه): ۱۳۰، ۱۸۴،
 ۲۰۷
 حیدر قلی میرزا (پسر فرمانفرما): ۴۳۲
 حیدر کرار: ۵۰۷
 حیدر میرزا (پسر محمود میرزا): ۲۰۴
 حیرت افندی: ۱۲۱
 خارابافی: ۴۰۹
 خارای عتابی / خارای مخطط: ۴۰۹
 خارکو (جزیره): ۴۹۷، ۵۰۲، ۵۰۷، ۵۱۴، ۵۲۹
 خاصه (فوج): ۴۶۹
 خاقان: ۳۰۵
 خاقان: ۱۸۰، ۱۸۶، ۴۳۵ - فتحعلی شاه
 خاقان خلد آشیان: ۴۳۷ - فتحعلی شاه

(حکومت شیراز)، ۸۶ (سرکشی)، ۸۸ (عفو)،
 حکومت سمنان)، ۸۹ (حکومت کاشان)، ۹۵،
 ۹۶ (سرکشی)، ۹۸ (عفو)، ۱۹۴، ۳۲۰
 حسینقلی خان قاجار دولو: ۸۴، ۹۷، ۳۲۰ - ۳۲۲،
 ۳۲۸
 حسینقلی میرزا (پسر فتحعلی شاه) جهانسوز شاه:
 ۱۸۴، ۲۲۶، ۲۳۹ - جهانسوز شاه
 حسین کاشفی واعظ (ملا): ۲۹۰
 حسین مازندارانی (ملا): ۵۶ (شرح حال)
 حسین میرزا (پسر احمد علی میرزا): ۲۱۲
 حسین میرزا (پسر فتحعلی شاه): ۱۸۴، ۲۳۹
 حسین میرزا (پسر ملک آرا محمد قلی میرزا): ۱۸۸
 حسین میرزا بایقر (سلطان): ۲۹۰، ۴۷۷
 حشمت (تخلص): ۲۰۹ - همایون میرزا (پسر
 فتحعلیشاه)
 حشمت الدوله، حمزه میرزا (پسر نایب السلطنه):
 ۳۹۵ - حمزه میرزا
 حشمت الدوله، محمد حسین میرزا (پسر محمد علی
 میرزا دولتشاه) ۱۴۵ (حملة به بغداد)، ۱۴۶
 (تصرف مندلیج)، ۱۶۴ و ۱۶۵ (جنگ با حسام
 السلطنه محمد تقی میرزا)، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۸۵،
 ۱۹۳، ۱۹۴، ۴۳۵، ۴۳۹، ۴۵۱ - محمد
 حسین میرزا
 حصار النجیق: ۲۹۲ - النجیق
 حضرت ایشان: ۵۳۰ (فته)، ۵۳۱
 حق و پردوف (ینارال): ۳۵۲
 حکیم الملک، میر محمد مهدی: ۵۵۷
 حکیم باشی، میرزا محمد حسین اصفهانی: ۶۰۴ -
 محمد حسین اصفهانی
 حکیم باشی، میرزا نظر علی: ۲۲۹، ۲۸۲، ۴۳۷،
 ۴۴۲، ۵۰۱، ۵۰۳، ۵۶۲، ۵۹۹ (شرح حال)

نمایه عام □ ۶۲۳

خداداد اصفهانی (از قاتلین آقا محمد خان): ۵۲
 خراسان: ۷، ۹، ۱۱، ۱۴، ۱۶، ۱۷، ۲۰، ۲۱، ۳۱، ۴۵، ۴۹ - ۵۱، ۵۸، ۸۸ - ۹۳، ۹۵، ۱۰۱ -
 ۱۰۳، ۱۰۶، ۱۱۵، ۱۲۰، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۱ - ۱۳۳، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۴۲، ۱۴۸ -
 ۱۵۰، ۱۵۵، ۱۶۶ - ۱۶۹، ۱۷۱، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۵، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۴۴، ۲۴۶، ۲۹۰، ۳۰۵، ۳۵۵، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۹۱، ۳۹۲، ۴۱۱، ۴۱۴، ۴۲۲، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۴۴، ۴۴۶، ۴۵۳، ۴۵۶، ۴۷۶ - ۴۷۸، ۴۹۶، ۴۹۸، ۵۰۱، ۵۰۳، ۵۱۱، ۶۰۲
 خراسانی: ۳۰۹، ۴۵۳
 خراسانی (سیاه): ۴۶۴
 خراسانی (سوار): ۵۳۱
 خرقان بسطام: ۴۱۰
 خرم آباد: ۱۶۳، ۱۶۴
 خزاعه: ۹۹
 خزل: ۸۷
 خسرو پرویز: ۲۱۰
 خسرو خان گرجی: ۳۷ (والی کردستان)، ۳۸، ۱۳۹ (غزل از حکومت گیلان)، ۱۴۶، ۱۶۸ (والی کردستان)، ۴۳۹ (حکومت اصفهان)، ۴۲۸، خسرو محمدپاشا (سرعسکر ارزنة الروم): ۳۵۸، ۳۵۹
 خسرو میرزا (پسر پرویز میرزا): ۲۳۷
 خسرو میرزا (پسر عباس میرزا نایب السلطنه): ۱۶۲ (سفارت روس)، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۷، ۳۹۵
 خسرو میرزا (پسر محمد ولی میرزا): ۱۹۰
 خسرو میرزا (پسر محمود میرزا): ۲۰۴
 خسروی (تخلص): ۱۹۰ - محمدولی میرزا

خاقان سعید: ۳۹۶ - آقا محمد خان
 خاقان شهید: ۵۵، ۶۰، ۷۵، ۷۷، ۸۴، ۲۹۴ - آقا محمد خان
 خاقان مغفور: ۳۹۸، ۴۲۰، ۴۲۴، ۴۴۱، ۶۰۴ - فتحعلی شاه
 خاقانی شیروانی، حسان المعجم ملک الشعر: ۴۳۹، ۵۵۷
 خالصه دیوانی: ۴۰۶
 خالار / خالباز / خالباز: ۳۶۷
 خالو سلمان: ۳۶۷
 خامور (منزل): ۳۶۲
 خان: ۳۰۵
 خاندگار / خداوندگار: ۳۰۵
 نشین: ۳۲۵، ۳۲۶
 گلن گلدیخان: ۲۱۲ - شاه گلدیخان (پسر احمد علی میرزا)
 خانلرخان (پسر ملک ایرج میرزا): ۲۱۶
 خانلرخان (پسر علی مراد خان زند): ۲۱۶
 خانلر میرزا (پسر فتح علیشاه): ۴۴۱ (حکومت یزد)، ۵۱۱ - ۵۱۳، ۵۱۵، ۵۲۹ (حکومت همدان) - احتشام السلطنه
 خاور (تخلص): ۲۰۸ - حیدر قلی میرزا (پسر فتحعلیشاه)
 خاور، محمودخان دنبلی: ۵۴۵ (شرح حال) - محمودخان دنبلی
 خاوری، میرزا فضل الله: ۷۱
 خاوری، میرزا معصوم: ۲۴۷
 خیوشان: ۱۳۸
 ختا: ۴۹۵
 ختن: ۴۹۵
 خدابنده لو (فوج): ۴۶۹

۶۲۲ □ اکسیرالتواریخ

خوزستان: ۱۶۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۳۸۴، ۴۲۵

۴۴۴، ۵۰۸، ۵۲۳، ۵۲۴، ۵۲۹

خوی: ۴۰، ۸۱، ۸۵، ۸۶، ۸۹، ۱۵۷، ۱۵۹

۲۹۴، ۲۹۵، ۳۳۴، ۳۵۹، ۳۶۴، ۳۶۵

۳۶۷، ۳۷۷، ۳۸۰، ۵۴۵

خوی (قلعه): ۲۹۱، ۳۷۹

خوئی (فوج): ۴۸۳

خیابان: ۲۰

خیام (حکیم): ۴۵۶

خیرآباد (منزل): ۴۲۵، ۴۵۴

خیوه: ۴۴۶

دارا (تخلص): ۲۰ ← عبدالله میرزا

دارابجرد: ۴۴

داراب میرزا (پسر بهاء الدوله بهمن میرزا): ۲۲۳

داراب میرزا (پسر حسام السلطنه): ۱۹۵

داراب میرزا (پسر رکن الدوله علینقی میرزا): ۱۹۶

داراب میرزا (پسر ملک آرا محمدقلی میرزا): ۱۸۸

دارالاماره ← رشت ← قم

دارالامان ← قم ← کرمان

دارالخلافة: ۲۷، ۳۹، ۴۵، ۴۶، ۵۰، ۵۱، ۷۶

۷۹، ۸۰، ۸۲، ۸۴، ۹۰، ۹۱، ۹۳، ۹۵ - ۹۸

۱۰۲ - ۱۰۴، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۲۳

۱۲۶، ۱۲۷، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۵، ۱۳۹ -

۱۴۱، ۱۴۵، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۸ -

۱۶۲، ۱۶۷، ۱۶۹، ۱۷۲، ۱۷۴، ۱۷۸

۱۸۹، ۱۹۱ - ۱۹۳، ۱۹۷، ۱۹۹

۲۰۰، ۲۰۴، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۲ - ۲۱۴

۲۱۶ - ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۲۵ - ۲۲۷، ۲۳۶

۲۸۴، ۲۹۶، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۲۰، ۳۳۲

۳۵۵، ۳۷۲، ۳۷۵، ۳۸۰، ۳۸۲ - ۳۸۵

خضر: ۴۷۶

خطاکوف (ینارال): ۳۴۳

خلخال: ۴۹، ۴۲۵

خلعت پوشان: ۲۹۲

خلفای راشدین: ۹۹

خلیل الله (شاه، رئیس فرقه اسمعیلیه): ۵۱۸

خلیل الله میرزا (پسر شاهقلی میرزا): ۲۱۸

خلیل الله میرزا (پسر عبدالله میرزا): ۲۰۰

خلیل خان قزوینی (حاجی): ۱۰۵ (سفارت، مرگ)

خلیفه کندی: ۴۳۷

خمپاره: ۴۶۴، ۴۸۸، ۵۲۵

خمسه (افواج): ۴۱۸، ۴۶۰، ۴۶۸، ۴۸۶، ۴۸۹

۴۹۲

خمسه (ولایت، بلده): ۳۳، ۳۵، ۷۵، ۱۴۵، ۱۷۶

۲۰۰، ۲۰۱، ۴۲۰، ۴۲۵، ۴۲۶، ۵۲۰

۵۵۲

خنوس: ۳۶۴

خواجه ربیع: ۱۲

خواجه عبدالله انصاری: ۲۸۰

خواجه کاسغری: ۱۲۶، ۱۸۸ (فتنه)

خواجه وند: ۳۰۸

خواجه وند عبدالملکی: ۱۵۳، ۳۷۳

خوار: ۴۴۹، ۴۵۰، ۵۰۴

خوارزم: ۱۵۰، ۴۵۰، ۴۶۷، ۵۱۱، ۵۱۶، ۵۲۴

۵۳۱

خوانسار: ۴۴۱، ۵۱۱، ۵۱۶

خوانسار (قصبه): ۱۶۷

خوراسگان: ۸۴

خورشید کلاه / [کاترین دوم امپراطور روسیه]: ۳۳

۵۱، ۳۶

خورنق (قصر): ۲۹۲

نمایه عام □ ۶۲۵

داود میرزا (پسر ظل السلطان علیشاه): ۱۹۹
 داور (تخلص) ۲۰۲ ← سرکشیکچی باشی امام
 ویردی میرزا
 دخامل صاحب (ایلچی روس): ۵۰۵، ۵۱۳، ۵۱۵، ۵۲۷
 دده بیگلو (قریه): ۳۴۹، ۳۵۱
 دربند (باب الابواب): ۳۰۵، ۳۱۹، ۳۲۷
 درزی: ۴۶۶
 درعیه: ۹۹
 درفش کاویانی: ۷۹، ۳۶۶، ۴۲۶
 دره زیدر (متزل): ۴۵۴
 دروازه بغداد: ۴۰۵
 دروازه خشک: ۴۶۴، ۴۶۹، ۴۸۲، ۴۸۳، ۴۹۰
 دروازه خواجه: ۲۳۴
 دروازه عراق: ۴۶۹
 دروازه قندهار: ۴۶۹، ۴۸۳، ۴۹۱
 دروازه ملک: ۴۶۸
 دریای نور: ۴۹، ۵۳، ۷۳
 دزفول: ۱۸۵
 دکن: ۹۲، ۴۹۵
 دلگشا (عمارت): ۲۰۵
 دلشین (عمارت): ۲۰۵
 دماوندی (تفنگچیان): ۱۰۹
 دنبلی: ۱۲۰، ۱۴۴
 دنبلی قوریساول باشی، محمودخان: ۵۱۴ ←
 محمودخان ← قوریساول باشی
 دورمه: ۳۷۰
 دوست محمدخان (سردار کابل): ۴۶۷، ۵۰۱، ۵۲۹
 دوسرسی (کنت): ۵۱۴
 دولاب: ۷۵
 دولت (تخلص): ۱۸۵ ← محمد علی میرزا دولتشاه

۳۸۹ (جشن)، ۴۱۸، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۲
 ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۱ - ۴۳۳، ۴۳۵، ۴۳۷
 ۴۴۱، ۴۴۳، ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۶۷، ۴۷۵
 ۴۸۷، ۴۹۷، ۵۰۴، ۵۰۵، ۵۰۷، ۵۱۱
 ۵۱۲، ۵۱۵، ۵۱۶، ۵۱۹، ۵۲۱ (دولتخانه)،
 ۵۲۷، ۵۲۹، ۵۶۲، ۵۸۸ ← تهران
 دارالدوله: ۱۲۵ ← کرمانشاهان
 دارالسرور: ۱۶۹ ← بروجرد
 دارالسعادة: ۳۷۰
 دارالسلام: ۵۲۰ ← بغداد
 دار السلطنه ← اصفهان ← تبریز ← قزوین
 دارالطباعه: ۵۰۳ ← باسمه خانه
 دارالعباد: ۴۳۲ ← یزد
 دارالعلم ← شیراز
 دارالمرز: ۱۷، ۲۲، ۳۴، ۳۶، ۳۸، ۳۹، ۴۵، ۵۶،
 ۱۳۵، ۱۸۷، ۱۸۸، ۳۰۵، ۴۲۱، ۴۳۰
 ۴۳۵، ۴۴۵، ۴۵۲، ۵۳۰ ← گیلان
 دارالملک: ۹۳، ۵۰۸ ← ایروان ← خراسان ← دامغان
 ← قندهار ← هرات
 دارالمؤمنین ← کاشان ← قم
 داروغگی دفترخانه مبارکه: ۲۷۶
 داش بلاغ (متزل): ۴۲۶
 داغستان: ۵۲، ۳۲۱، ۳۴۷
 داعیان ظاهر: ۵۱۷
 دامغان (دارالملک): ۸، ۲۰، ۲۲، ۲۳، ۳۱، ۲۲۳،
 ۲۲۵، ۲۴۶، ۵۶۱، ۵۸۸
 دامغانی (فوج): ۴۶۰، ۴۶۹، ۴۹۲، ۴۹۳
 دانشکده کشاورزی کرج: ۲۲۱
 داودپاشا: ۱۴۶
 داود میرزا (پسر سلیمان میرزا): ۲۲۱
 داود میرزا (پسر شاهقلی میرزا): ۲۱۸

۲۱۷

ذهاب: ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۲۳، ۱۸۴

رادکان (چمن): ۱۰۱

رازن (یرنال): ۱۵۹، ۳۸۱، ۳۸۲

راست خیابان: ۵۰

رامیان: ۲۳

رامهرمز: ۵۲۷

راور (قلعه): ۳۸۶، ۵۲۲

رای: ۳۰۵

رباط: ۷۱

رحمن قلی توره: ۱۵۵، ۱۵۰

رحیم خان توره: ۱۵۵

رحیم خان دوانلو (بیگلریگی استرآباد): ۳۳

رحیم داد خان (سردار): ۴۶۶

ردیشجوف (سردار روس): ۱۲۷، ۳۴۸، ۳۵۱

۳۵۵، ۳۵۲

رستم خان زند: ۳۵، ۸۴

رستم میرزا (پسر الله ویردی میرزا): ۲۱۰

رشت (دار الاماره): ۱۹، ۴۹، ۹۶، ۱۰۹، ۱۱۰

۱۴۰، ۳۰۵، ۳۱۹

رشتی: ۱۰۹، ۳۱۹

رضا علیشاه هراتی: ۶۱ (شرح حال)

رضاقلی خان (پسر محمد حسن خان قاجار): ۲۱،

۲۸، ۳۱، ۹۴، ۲۹۶، ۳۰۴

رضاقلی خان سرتیب (پسر پیرقلیخان قاجار): ۴۹۲

(سرتیبی فوج دامغانی)

رضا قلی خان قاجار: ۹۴ - رضاقلی خان (پسر محمد

حسن خان قاجار)

رضا قلی خان کرد: ۱۳۸، ۳۸۷، ۳۹۰

رضاقلی خان منشی نوائی (میرزا): ۴۱، ۴۲۰

رضا قلی میرزا (پسر رکن الدوله علینقی میرزا): ۱۹۶

رضا قلی میرزا (پسر عباسقلی میرزا): ۲۳۸

رضا قلی میرزا (پسر محمد رضا میرزا): ۱۷۶، ۲۰۳

رضا قلی میرزا (پسر محمد ولی میرزا): ۱۹۰

رضا قلی میرزا (پسر نادرشاه): ۲۳

رضا میزان آقاسی مهندس باشی: ۵۱۶ - مهندس

دولت آباد: ۱۹۸ - چوبین (قلعه)

دولت خانه مبارکه: ۴۳۰

دولتشاه، محمد علی میرزا (پسرتحعلی شاه): ۱۴۴،

۲۸۲ - محمد علی میرزا (پسر فتحعلی شاه)

دهخوارقان: ۱۵۹، ۳۸۱، ۳۸۲

ده ملا: ۳۲

دیزه (مزل): ۱۱۳

دیوانخانه مبارکه: ۴۰۶

ذات الجنب پهلوی (مرض): ۴۱۸، ۴۴۳

ذبیح الله میرزا (پسر شعاع السلطنه فتح الله میرزا):

۲۲۲

ذوالفقار خان سردار: ۱۲۶، ۱۳۳، ۱۴۲، ۱۴۵،

۲۱۰

ذوالفقار میرزا (پسرشهاب السلطنه کیکاوس میرزا):

باشی

رضای قزوینی، میرزا (سفیر ایران به فرانسه): ۴۹۶

رضائی (شال کشمیرین): ۴۵۳

رضی، میرزا محمد: ۲۵۹

رضی تبریزی (میرزا، خطاط): ۴۰۴

رفیع خان رشتی (میرزا): ۳۵۱

رکن آباد (آب): ۱۶۲

رکن الدوله، علینقی میرزا: ۱۴۸ (لقب حجة

السلطان)، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۷۶ - ۱۸۰، ۱۸۳،

۱۹۳، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۸، ۲۱۸، ۲۲۴

نمایه عام □ ۶۲۷

۱۴۹، ۱۹۸، ۳۸۳، ۴۱۹، ۴۳۹، ۴۴۳

(عفونت هوا)، ۵۰۸

رئیس افندی: ۱۲۱

روئینه دز (قلعه): ۲۰۵

زابل / زابلستان: ۶۱، ۴۹۷، ۵۱۵، ۵۲۲

زاینده رود: ۱۶۷

زردی (قلعه): ۳۲۰

زرقان: ۴۳۴

زره داودی: ۳۰۴

زکم (منزل): ۳۱۸

زکن (منزل): ۳۴۰

زکی خان زند: ۲۹

زمان خان (سردار جمشیدی): ۴۶۶

زمان شاه افغانی / درانی: ۵۱، ۹۲، ۹۳، ۹۵

زنبور (ایلچی): ۴۷۶

زنبورک خانه: ۴۲۷

زنجان: ۸۱، ۲۰۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۳۸۵، ۴۱۰

(معدن آهن و مس)، ۴۲۶

زندقه: ۳۵۸

زندیه: ۳۶، ۴۱ - ۴۳، ۴۵، ۵۵، ۸۳، ۸۴، ۱۰۷

۳۹۶، ۳۹۸، ۴۳۷

زواریان: ۱۶۴

زوبین: ۴۸۸

زیاده: ۵۱۶ - شیعه

زین الدین، شیخ (پدرحسین علیشاه): ۲۸۰

زین العابدین شیروانی (حاجی): ۵۹۵ (شرح حال)

زین العابدین کاشانی (خوشنویس)، میرزا: ۲۸۶

ژبو / موسی ژوبر: ۱۱۳، ۱۱۴، ۴۹۶ - موسی

ژوبر

۳۷۷، ۳۷۸، ۳۸۱، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۲

۴۲۵، ۴۳۸، ۴۵۰، (قراز از زندان)، ۴۵۱

رکن الدوله، میرزا محمدخان قاجار بیگلربیگی:

۱۹۹، ۲۹۶، ۴۰۲، ۴۲۷، ۴۴۱، ۴۲۵

۴۴۸، ۵۰۸ - محمد خان بیگلربیگی قاجار

رنجیدسینگ: ۴۶۷

روح الامین، حاجی: ۹۰

روح الله میرزا (پسر شعاع السلطنه فتح الله میرزا):

۲۲۲

روح الله میرزا (پسر هرمز میرزا): ۲۱۶

روس / روسیه: ۳۳، ۳۶، ۴۷، ۵۱، ۱۰۴، ۱۰۸

۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۹ -

۱۲۱، ۱۲۴، ۱۲۷، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۵

۱۴۰، ۱۵۱ - ۱۵۳، ۱۵۵ - ۱۶۲، ۱۹۶

۱۹۹، ۲۰۲، ۲۱۵، ۲۸۹، ۳۰۵ - ۳۱۰

۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۶ - ۳۱۹، ۳۲۱، ۳۲۲

۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۷، ۳۲۹ - ۳۴۰، ۳۴۲

۳۵۰، ۳۵۲، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۷، ۳۷۳ -

۳۷۷، ۳۷۹ - ۳۸۳، ۴۱۴، ۴۵۰، ۴۵۲ -

(قراولخانه)، ۴۶۷، ۴۸۳، ۵۰۴، ۵۰۵، ۵۱۰

۵۱۳، ۵۱۵، ۵۲۷، ۵۳۹

روس بن یافت ابن نوح: ۳۰۵

روضه متبرکه: ۴۲۰

روم / رومی / رومی: ۸، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۶

۱۴۲، ۱۹۶، ۱۹۹، ۲۰۲، ۲۱۰، ۲۸۵

۲۹۱، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۲۲، ۳۲۹، ۳۳۲

۳۳۹، ۳۴۲، ۳۵۷، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۳ -

۳۶۶، ۴۲۵، ۴۵۳، ۴۹۴، ۵۱۰، ۵۱۱

۵۱۳، ۵۲۳، ۵۳۹

رونق علیشاه، میرزا محمد: ۶۴، ۲۸۰ (شرح حال)

ری: ۱۰، ۳۳، ۳۵، ۵۰، ۷۵، ۹۷، ۱۱۳، ۱۱۴

۲۱۲، ۲۱۴ - ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۲۶

۲۳۶، ۵۴۷ (شرح حال)

سجاس رود: ۲۰۰

سحاب، سید محمد حسینی اصفهانی: ۵۹، ۲۴۹

سحر خیزان: ۴۹۸

سراب: ۴۰، ۸۰، ۸۱

سرتاق نویان: ۷

سرخس: ۴۲۶

سرخای خان لگزی: ۳۱۹

سرخس: ۱۵۰، ۱۷۱، ۳۹۰، ۳۹۱

سرخوش خان افشار (سرهنگ فوج قزوین): ۴۸۵

۴۸۶، ۴۸۹، ۴۹۱ (مرگ)

سرخه ده: ۵۷۲

سردار آباد: ۱۵۹، ۳۷۶، ۳۸۰

سرکشیکچی باشی، امام ویردی میرزا: ۱۳۰، ۱۸۳

۱۹۳، ۱۹۶، ۱۹۸، ۲۰۱، ۲۰۲، ۴۲۱

۴۲۷، ۴۳۹، ۴۵۰ - امام ویردی میرزا -

شریک السلطنه

سرکشیکچی باشی، محمد حسین خان قاجار: ۲۱۴

۲۱۶ - محمد حسین خان قاجار

سرکشیکچی باشی، میرزا محمد خان قاجار [سپهسالار

بعدی]: ۵۱۵ - محمد خان قاجار

سرکشیکچی باشی، نصرالله خان قاجار: ۴۶۲، ۵۱۳

۵۱۵ (حکومت فارس و عمان) - نصرالله خان

سرگوراولی بروت (ایلچی انگلیس): ۳۴۸

سروش، محمد باقر: ۵۷ (شرح حال)

سری سقطی (شیخ): ۲۸۱

سعادت آباد: ۱۷۸، ۱۷۹

سعادت قلی خان: ۱۳۸

سعدی شیرازی: ۱۳، ۲۹۲، ۵۷۱

سعود وهابی: ۹۹، ۱۰۰

سابانویان اتابک آباقان: ۷

ساخلو: ۴۴۴

سادات طباطبائی زواره اردستان: ۲۵۹

سارواصلان، حسن خان قاجار: ۳۶۷ - حسن خان

قاجار

سارون (منزل): ۸۷

ساری: ۲۰، ۲۳، ۲۸، ۳۰، ۳۱، ۳۲۰

ساسان میرزا (پسر بهاءالدوله بهمن میرزا): ۲۲۳

ساعت: ۴۰۹

ساق سلمان: ۴۵۹

سالدات / صالدات: ۱۵۳، ۳۱۲، ۳۱۴، ۳۴۵ -

۳۴۷، ۳۵۲، ۳۷۷، ۵۰۸

سالدات هند: ۱۰۵

سالیان (قلعه): ۱۵۴، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۵۳، ۳۷۳

۳۷۹

سامان: ۴۳۷

سامر (شیخ، والی چعب): ۵۲۶

سام میرزا (پسر ملک آرا محمد قلی میرزا): ۱۸۸

سواجبلاغ: ۲۱۶

ساوه: ۵۰۷، ۵۱۲

ساویج / سمنوویج، غراف (ایلچی روسیه): ۴۶۷،

۵۰۵

سبز علی: ۲۱

سبزوار: ۹۵، ۹۶، ۴۴۹، ۴۵۴، ۴۵۵

سبزه میدان: ۳۲

سبکتکین میرزا (پسر محمود میرزا): ۲۰۴

سپاهان: ۵۱۵ - اصفهان

سپهدار، غلام حسین خان: ۱۶۵، ۱۶۹ - غلامحسین

خان سپهدار

سپهر، محمد تقی: ۱۱۵، ۱۲۰، ۱۳۵، ۱۵۳

۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۲، ۲۰۴، ۲۰۹، ۲۱۱

نمایه عام □ ۶۲۹

سلیمان خان (والی باش آچوق): ۲۴۲
 سلیمان خان افشار: ۴۸۴، ۵۲۰
 سلیمان خان قاجار (عزت الشمس): ۴۵، ۴۷، ۵۰، ۶۰ (شرح حال)، ۸۱ (حکومت رشت)،
 ۸۶، ۸۹، ۹۴، ۱۰۱، ۱۰۴، ۲۹۶
 سلیمان خان قاجار (نظام الدوله): ۹۶ - نظام الدوله
 سلیمان صفوی (شاه): ۵۲۶
 سلیمان میرزا (پسر فرمانفرما): ۴۲۲
 سلیمان میرزا (پسر فتحعلیشاه): ۱۸۴، ۲۲۱، ۴۲۴ (فرار)
 سلیمانیه: ۱۱۳، ۱۸۴، ۴۲۵
 سلیمانیه (عمارت): ۲۲۱، ۴۲۷، ۴۲۸
 سلیم پاشا: ۳۵۱ (والی آخسقه)، ۳۵۸، ۳۶۲ (والی ارمیه) - ۳۶۴
 سلیم خان شکی: ۳۲۴، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۱، ۵۲۹
 سلیم میرزا (پسر فتحعلی شاه): ۱۸۴، ۲۲۱، ۲۲۴
 سمان ارخی (متزل): ۴۲۶
 سمنان: ۳۲، ۳۸، ۸۹، ۹۵، ۱۶۸، ۱۹۰، ۲۲۳، ۲۲۵، ۳۸۷، ۳۹۲، ۴۳۰، ۴۴۹، ۴۵۰، ۵۰۴
 سمنانی (فوج): ۴۶۰، ۴۶۹، ۴۹۲، ۴۹۳
 سمنکان (قریه): ۳۹۲
 سمیرم: ۴۳۲، ۵۴۹
 سنجر میرزا (پسر حسام السلطنه): ۱۹۵
 سنجر میرزا / سلطان سنجر میرزا (پسر شهاب السلطنه): ۲۱۷
 سنجر میرزا / سلطان سنجر میرزا (پسر شیخ الملوک میرزا): ۱۹۷
 سنجر میرزا / سلطان سنجر میرزا (پسر ملک ایرج میرزا): ۲۱۶
 سند: ۵۰۱، ۵۰۲

سعید آقا سیواسی: ۳۶۴، ۳۶۵
 سعید بار فروش (ملا): ۶۰۲
 سعیدیک یوزباشی: ۳۰۶ - یوزباشی
 سلاجقه (سلسله): ۷
 سلجوق بیگ: ۷
 سلسله دوزی: ۴۰۹
 سلطان (تخلص): ۲۳۷ - عضدالدوله احمد میرزا (پسر فتحعلی شاه)
 سلطان آباد: ۷۱، ۱۶۰
 سلطان آقا (پسر ابوالملوک کیومرث میرزا): ۲۱۹
 سلطان احمد میرزا (پسر محمد شاه): ۵۳۵، ۵۳۶ (شرح حال) - احمد میرزا (پسر محمد شاه)
 سلطان البلدان: ۵۵۷ - اصفهان
 سلطان بود: ۳۴۶، ۳۴۷
 سلطان محمد میرزا (حکمران اصفهان): ۱۷۱ - سیف الدوله، سلطان محمد میرزا
 سلطان مراد میرزا: ۵۰۶، ۵۰۹، ۵۲۹ - مراد میرزا (سلطان)
 سلطان میدان (قلعه): ۳۸۷
 سلطانیه: ۱۱۴، ۱۲۴، ۱۵۳، ۲۰۰، ۴۲۶
 سلطانیه (چمن): ۱۰۵، ۱۰۸، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۴، ۱۴۷، ۱۵۰، ۱۵۲، ۳۰۹، ۳۱۳، ۳۳۸، ۳۴۹
 ۳۵۵، ۳۷۲، ۳۷۳، ۵۰۹
 سلطانیه (عمارت): ۴۲۶
 سلماش: ۲۹۵، ۳۵۸، ۳۶۷، ۳۸۱، ۵۴۵
 سلیمان پاشا / کهنیا سلیمان پاشا (والی بغداد): ۴۷، ۴۸، ۱۰۰، ۱۱۳ - ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۲۱
 سلیمان خان (امیر فوج شقاقی): ۳۸۶
 سلیمان خان (پسر امیر محمد قاسم خان قاجار): ۵۳۱ (حکومت استرآباد)

۶۳۰ □ اکسیرالتواریخ

- سنقر: ۱۸۴
سنگ (قلعه): ۳۶۱
سنگباران (چمن): ۳۸
سنگرسلطان: ۳۴۶
سنگ سحاق سازی: ۴۰۹
سنی / سنیان: ۳۵، ۴۷۱، ۵۲۹، ۵۳۰
سواد کوه: ۳۵
سواد کوهی: ۳۷۵
سوباشیان: ۳۶۲
سهراب بیک سرهنگ: ۳۶۳
سهراب خان غلام پیشخدمت باشی: ۳۷۹
سهراب خان گرجی (تحویلدار): ۴۲۳، ۴۲۷
سه شیر حاجی: ۴۸۶، ۴۸۹، ۴۹۰ ← شیر حاجی
سیامک میرزا (پسر ابولملوک کیومرث میرزا): ۲۱۹
سیامک میرزا / سلطان سیامک میرزا (پسر همایون میرزا): ۲۰۹
سیاوش میرزا (پسر رکن الدوله علینقی میرزا): ۱۹۶
سیاوش میرزا (پسر محمود میرزا): ۲۰۴
سیاه دهن (منزل): ۴۲۷
سیبکی: ۳۵۸، ۳۷۰
سیدالشهداء (ع): ۶۴
سیدنا: ۵۱۷ ← حسن صباح
سیستان: ۴۵، ۴۶، ۸۴، ۳۸۹، ۴۴۷، ۴۶۷، ۵۰۱، ۵۰۸، ۵۱۱، ۵۲۰، ۵۲۳
سیستانلو / سیسیانوف: ۳۰۶ ← اشپخدر / ایشخدر
سیف الدوله، سلطان محمد میرزا (پسر فتحعلی شاه):
۱۷۱ (حکمران اصفهان)، ۱۷۶، ۱۸۴، ۲۲۳
(شرح حال)، ۲۲۴، ۴۳۹، ۴۷۰، ۴۸۲
سیف الدوله میرزا: ۱۶۵، ۱۷۰ (حکومت یزد)،
۱۹۸، ۱۹۹، ۳۸۴، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۴۱
(حکومت فارس)
- سیف الدین میرزا (پسر شیخ الملوک میرزا): ۱۹۷
سیف الله میرزا (پسر فتحعلی شاه): ۱۸۴، ۲۲۳
۲۲۵ (شرح حال)، ۴۴۵ (حکومت سمنان)
سیف الملوک میرزا (پسر ظل السلطان علیشاه): ۱۷۰
۱۷۱ (دامادی نایب السلطنه)، ۱۹۹، ۴۲۱
(ولیعهدی)، ۴۴۵ (شورش)
سیلاخور: ۸۴، ۸۵، ۴۴۱
شاپور (تخلص): ۱۹۸ ← شیخ الملوک شیخ علی میرزا
شاپور میرزا (پسر فتحعلی شاه): ۱۸۴، ۲۱۴
شادلو: ۴۵۰
شاده (قریه): ۱۱۵
شاکر افندی (فرستاده عثمانی): ۱۲۱
شال ترمه: ۴۰۹
شال کشمیر: ۴۵۳، ۴۰۹ ← رضائی
شام / شامات: ۸، ۳۷۰، ۴۶۹، ۵۱۰
شاه آباد: ۱۶۴
شاه بزرگ: ۵۲ ← آقا محمد خان
شاه پسند خان (سردار درزی): ۴۶۶
شاهپور میرزا (پسر ملک آرا محمد قلی میرزا): ۱۸۸
شاه چراغ (روضه منوره): ۷۰
شاهرخ افشار: ۲۳، ۵۰، ۸۹، ۹۰
شاهرخ میرزا (پسر محمدولی میرزا): ۱۹۰
شاهرود: ۳۲، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۸، ۴۱۷، ۴۳۱
شاهرود (چمن): ۴۴۴
شاهزاده احمد (مزار کثیر الانوار): ۲۰۵
شاهزاده باشی گری (منصب): ۲۰۳ ← محمد رضا میرزا
شاهزاده پیشخدمت: ۲۳۰ ← محمد حسین میرزا (پسر اعتضاد السلطنه)

نمایه عام □ ۶۳۱

شجاع الدوله میرزا (پسر ظل السلطان علیشاه): ۱۹۹
 شجاع السلطنه، حسنعلى میرزا: ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۳۷،
 ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۵، ۱۴۸ - (حکومت
 خراسان) ۱۵۰، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۶۰ (حکومت
 کرمان)، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۷۱، ۱۸۳، ۱۹۱ -
 (شرح حال) ۱۹۳، ۲۰۰، ۲۰۷، ۲۱۱، ۲۲۱،
 ۲۲۲، ۲۵۹، ۳۸۲، ۳۸۴ (شورش)، ۳۸۵ -
 ۳۸۶، ۴۱۹ (شورش)، ۴۳۱ - ۴۳۴
 (کورشدن)، ۴۳۵، ۴۳۹، ۴۷۸ - حسنعلى

میرزا

شجاع الملک درانی: ۵۰۸، ۵۲۹
 شجاع الملک میرزا (پسر حسام السلطنه): ۱۹۴
 شرر بیگدلی، حسین علی بیگ: ۲۵۱
 شریف پاشا (والی آخسقه): ۳۴۲، ۳۴۳
 شریف مازندرانی (آخوند ملا): ۲۸۶
 شریک السلطنه، امام ویردی میرزا: ۴۲۱ - امام
 ویردی میرزا سرکشیکچی باشی

شطرنج: ۴۳۳

شجاع السلطنه، فتح الله میرزا: ۱۸۴، ۲۲۱ (شرح
 حال)، ۲۲۶، ۴۱۸، ۴۲۶، ۴۴۵ (حکومت
 همدان)، ۵۰۴، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۲۷ (عزل از
 حکومت کاشان)

شفت یرنال روسی: ۱۰۹، ۱۱۰، ۳۱۹، ۳۲۰،

۳۲۳

شفیع، میرزا محمد (صدراعظم): ۱۲۰، ۲۴۷ -
 محمد شفیع (میرزا، صدراعظم)
 شفیع بروجردی (آقاسید): ۶۰۲

شفیع خان راوری: ۳۸۶

شقایق / شقایان: ۷۷، ۸۰، ۴۷۳، ۴۶۲ - ۴۶۴
 شقایق (فوج): ۴۲۲، ۴۶۰ - ۴۶۲، ۴۶۸، ۴۷۳،

۴۹۲

شاهزاده حسین (مزار): ۲۸۲ -

شاهزاده میرآخور: ۲۰۰ - محمد محسن میرزا

شاه زمان درانی: ۴۷۸ - ۵۲۹

شاه سعید: ۲۴۲ - آقا محمدخان

شاهسون: ۱۱۹، ۱۷۹، ۳۰۸، ۳۳۹، ۴۵۴، ۴۵۵،

۴۸۵، ۵۰۹

شاهسون، حبیب الله خان (امیرتوپخانه مبارکه): ۵۲۱

- امیرتوپخانه - حبیب الله خان شاهسون

شاهسون اردبیل: ۱۱۹

شاه علیرضا: ۶۲

شاه قاسم انوار: ۶۳

شاهقلی خان قاجار: ۹

شاهقلی میرزا (پسرفتحعلی شاه): ۱۸۴، ۲۱۸ (شرح

حال)، ۴۲۱ (ایشک آقاسی باشی)، ۵۲۹

(حکومت ملایر)

شاه گلدیخان (پسر احمد علی میرزا): ۲۱۲

شاه محمود درانی (برادر زمان شاه درانی) ۵۱ (والی

هرات)، ۱۴۰، ۴۷۸

شاه مراد خان ازبک: ۵۰، ۹۱، ۱۰۶ - بیک جان -

میرمعصوم

شاه مراد میرزا (پسرشیخ الملوک میرزا): ۱۹۷

شاه منصور میرزا (پسر ملک آرا محمد قلی میرزا):

۱۸۸

شاهنشاه: ۳۰۵

شاهنشاه جهان پناه: ۱۷۳ - ۱۷۵، ۴۱۳ - محمدشاه

شاه نظر (حاجی): ۵۹۹

شاه نعمت الله کرمانی: ۶۰۰

شاهویردی خان (پسرشهاب السلطنه کیکاوس میرزا):

۲۱۷

شاهویردی خان قاجار: ۹

شبستر تبریز: ۴۱۰

ملا ملک احمد: ۵۴۹ (شرح حال)

شهاب السلطنه، کیکاوس میرزا: ۱۸۴، ۲۱۳، ۲۱۷

(شرح حال) ← کیکاوس میرزا

شهاب الملک، حاتم خان جادار باشی: ۴۰۸، ۴۷۰،

← جادار باشی ← حاتم خان

شهبازخان دنبلی: ۵۴۵

شهباز خان نایب ایشک آقاسی: ۵۱۴ ← نایب

ایشیک آقاسی

شهید ثالث میرزا مهدی خراسانی: ۲۸۶

شهربابک: ۵۱۱، ۵۱۹

شهرود: ۲۰۰

شهرزور: ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۷، ۱۲۳ - ۱۲۵،

۴۲۵، ۴۳۹

شهره (تخلص): ۲۱۳ ← علیرضا میرزا

شهریار (بلوک): ۲۱۶

شیور: ۲۹۰

شیخ آویز (قریه): ۲۴۳

شیخ الاسلام خوئی، آقا ابراهیم: ۱۱۶، ۱۱۷ ←

ابراهیم شیخ الاسلام خوئی (آقا)

شیخ الاسلامی (منصب): ۲۸۵

شیخ الملوک، شیخ علی میرزا (پسر فتحعلی شاه):

۱۲۲، ۱۶۴، ۱۸۳، ۱۹۳، ۱۹۷ (شرح حال)،

۳۸۲، ۴۳۶، ۴۳۹ ← شیخ علی میرزا

شیخ الواصلین: ۵۹۶ ← مجذوبعلی شاه

شیخ الواصلین، میرزا ابوالقاسم شیرازی: ۳۵۷، ۵۷۳

← ابوالقاسم شیرازی

شیخ جام (تربت): ۴۶۴، ۴۸۴

شیخ علی خان: ۳۲۷

شیخ علی خان زند: ۲۰، ۲۱

شیخ علی میرزا شیخ الملوک (پسر فتحعلی شاه):

۱۲۲، ۱۶۴، ۱۸۳، ۱۹۳، ۱۹۷ (شرح حال)

شکرالله میرزا (پسر بهرام میرزا): ۲۱۴

شکرالله میرزا (پسر حیدر قلی میرزا): ۲۰۷

شکرالله میرزا (پسر رکن الدوله علینقی میرزا): ۱۹۶

شکرالله میرزا (پسر شعاع السلطنه فتح الله میرزا): ۲۲۲

شکرالله میرزا (پسر محمود میرزا): ۲۰۴

شکر سازی: ۴۰۹

شکسته (تخلص): ۱۹۳ ← شجاع السلطنه، حسنعلی

میرزا

شکسته (خط): ۴۰۴

شکی: ۳۲۵، ۳۳۱، ۳۴۶، ۳۵۳

شکیان: ۱۱۵، ۴۴۸

شمخال / شمخالچی: ۳۸۹، ۴۸۱، ۴۸۶

شمس الدین: ۶۲

شمس الدین خان سردار (افغانی): ۴۴۷، ۴۶۰،

۴۶۲، ۴۹۸، ۵۰۱

شمس الدین محمد جرجانی (ملک): ۴۷۶

شمس المعالی قابوس ابن وشمگیر: ۴۴۴

شمس الملوک آقا محمد خان: ۲۱

شمس تبریزی / شمس الدین تبریزی: ۶۳، ۲۴۸

شمس دانلو / شمس الدین لو: ۳۰۹

شمعون الصفا / شمعون قانونی: ۴۹۴

شمکور: ۳۷۳

شمیران: ۹۸، ۴۳۹، ۵۰۸

شوره گل: ۳۲۲، ۳۵۴

شورین (ده): ۴۱۴

شوشتر: ۱۶۳، ۱۸۵

شوشه (قلعه): ۱۹

شوشی: ۱۵۴ ← شیشه

شوکت (تخلص): ۱۹۵ ← حسام السلطنه

شهاب، میرزا عبدالله: ۵۸ (شرح حال)

شهاب، میرزا نصرالله (پسر ملا علی محمد ابن

نمایه عام □ ۶۳۳

← شیخ الملوک، شیخ علی میرزا

شیخ کاشغری: ۳۵۶ (شورش)

شیخ ویس خان: ۳۴، ۳۵

شیدا، محمد علی: ۵۷ (شرح حال)

شیراز (دارالعلم): ۱۸ - ۲۰، ۲۲، ۲۸، ۳۱، ۳۸،

۳۹، ۴۱-۴۴، ۴۶، ۵۵، ۵۷، ۷۳، ۸۱،

۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۷۱، ۱۹۱-

۱۹۳، ۲۲۱، ۲۴۲، ۲۷۹، ۳۰۲، ۳۷۰،

۳۸۱، ۳۹۷، ۴۲۳، ۴۳۵، ۵۰۰، ۵۰۹،

۵۱۵، ۵۶۳، ۵۸۸، ۵۹۵

شیر حاجی (قلعه): ۴۸۶، ۴۸۹ - ۴۹۱

شیر حاجی سیم: ۴۸۹ - ۴۹۱

شیرخان: ۴۹۲

شیرخان (بزرگ ایل قراچورلو): ۷۵

شیرخان سرهنگ: ۴۹۰ (فوت)

شیردل خان: ۴۷۸

شیرمحمد خان افغان الاکوزه ای [هزاره ای] (والی

قوریان): ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۶۴ - ۴۶۶، ۴۸۳،

۴۸۴، ۴۹۸، ۵۲۱

شیر محمد میرزا (پسر محمدولی میرزا): ۱۹۰

شیروان / شیروانیان: ۳۷، ۴۹، ۱۱۱، ۱۳۸ (قلعه)،

۱۵۴، ۲۲۰ - ۲۲۲، ۳۲۴، ۳۲۷ - ۳۳۱،

۳۴۶، ۳۷۳

شیروان (در خراسان): ۳۸۸

شیشه / شوشی: ۴۸، ۵۱، ۵۲، ۷۴ - ۷۶، ۱۰۸،

۱۰۹، ۱۵۵، ۳۱۳، ۳۱۵، ۳۷۴، ۴۳۹،

۴۹۶

شیهه: ۹۹، ۳۹۱، ۵۱۷، ۵۲۷

صاحب، میرزا محمد تقی ابن میرزا محمدزکی

مازندرانی: ۱۲۶، ۱۸۳، ۱۸۵، ۴۷۹، ۵۵۲،

۵۵۳ ← محمد تقی ابن میرزا محمدزکی

مازندرانی

صاحب اختیار، بدیع الزمان میرزا (پسر ملک آرا):

۱۵۷، ۱۸۸، ۱۹۳، ۴۳۱، ۴۳۵، ۴۳۹

صاحبقران: ۳۷۳ ← فتحعلی شاه

صاحبقران میرزا (امیر توپخانه): ۱۸۴، ۲۲۷، ۴۲۳،

۴۲۷

صادق خان (پسر محمد مهدی میرزا): ۲۱۸

صادق خان شقاقی: ۴۰، ۴۲، ۴۵، ۵۳، ۷۵، ۷۷،

۷۸ (نبرد قزوین) - ۸۱، ۸۵ (عفو)، ۸۶، ۹۰،

۹۱

صادق خان غزدانلوی قاجار: ۳۱۶، ۳۴۴، ۳۵۳

صادق خان یخاری باش: ۲۰

صادق گرجی (از قاتلین آقا محمد خان): ۵۲، ۸۰

صادق مروی (میرزا، وقایع نگار): ۱۱۲ (سفارت

بغداد)، ۱۳۱ ← وقایع نگار

صارم افندی (ایلچی عثمانی): ۵۱۶

صارواسلان: ۱۵۷ ← سارواسلان ← حسن خان

صالح شیرازی (میرزا): ۴۹۸ ← مهندس شیرازی

صالدات: ۱۰۹، ۳۱۹ ← سالدات

صاین قلعه: ۴۲۶

صباحی، حاجی سلیمان: ۲۷، ۴۴، ۵۹ (شرح حال)

صبای کاشانی: ۷۰، ۷۲، ۸۳

صدرالدین قونیوی (شیخ): ۲۸۴

صدرالممالک، میرزا نصرالله: ۶۰۱ (شرح حال) ←

نصرالله صدرالممالک (میرزا)

صدرک (ده): ۳۰۹

صفاریان: ۴۴۷، ۴۶۷

صفاهان: ۱۶۲ ← اصفهان

صفائی، ملا محمد اصفهانی: ۵۵۴ (شرح حال)

صفرخان ابن محمد جعفر خان (پدر مجذوب علیشاه):

۲۸۳

۶۳۴ □ اکسیرالتواریخ

طهران (دار الخلافه): ۲۸، ۲۹، ۳۲، ۳۳، ۳۵ - ۴۰
 ۴۲، ۴۳، ۴۶، ۵۰، ۵۳، ۶۱، ۷۲، ۷۵، ۸۱
 ۸۴، ۹۶، ۱۰۵، ۱۲۰، ۱۲۶، ۱۲۹، ۱۵۵
 ۱۵۶، ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۶۹
 ۱۷۰، ۱۹۰، ۱۹۲، ۱۹۶، ۲۰۳، ۲۰۴
 ۲۰۷، ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۲۱، ۲۲۴، ۲۲۷
 ۲۲۸، ۲۴۲، ۲۸۹، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۵۵
 ۳۵۶، ۳۷۰، ۳۷۶، ۳۸۶، ۳۹۲، ۳۹۳
 ۳۹۵، ۳۹۷، ۴۱۰، ۴۱۲، ۴۱۵، ۴۱۶
 ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۶ - ۴۲۸، ۴۳۰، ۴۵۲
 ۴۸۳، ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۱۰، ۵۹۷

طهرانی (تفنگچیان): ۱۰۹

طهماسب ابن شاه سلطان حسین، شاه: ۱۱

طهماسب خان لاریجانی: ۳۸۰

طهماسب دوم (شاه): ۱۲، ۱۹۲

طهماسب صفوی (شاه): ۱۵

طهماسب قلی خان قزوینی: ۵۱۶ (حکمران قزوین)

طهماسب میرزا مؤید الدوله (پسر محمد علی میرزا

دولتشاه): ۱۶۹، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۳۱ (حکومت

کاشان) - مؤید الدوله

طهماسب میرزا (پسر محمد ولی میرزا): ۱۹۰

طهمورث میرزا (پسر حسام السلطنه): ۱۹۵

ظریف، میرزا محمد حسن: ۲۵۸

ظل السلطان، علی میرزا (علیشاه): ۱۷۰، ۱۸۳

۱۹۶، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۲، ۲۱۰، ۲۱۶ -

۲۱۹، ۲۲۷، ۳۸۴، ۳۸۵، ۴۱۶، ۴۱۷

۴۱۹، ۴۲۰ (جلوس بر تخت): ۴۲۲، ۴۲۶

۴۲۹، ۴۳۲، ۴۳۶، ۴۴۱ (تبعید به همدان)،

۴۵۰ (فرار از زندان)، ۴۵۲

ظهور الحق (ماده تاریخ جلوس محمد شاه): ۴۲۹

صفر علی خان بغایری: ۵۰

صفویه: ۸، ۲۲۴، ۲۵۱، ۴۷۸

صفی صفوی (شاه): ۷۱

صمصام خان ارس (سر تپ فوج): ۴۵۷، ۴۶۰

۴۸۷، ۴۸۹

صوفی اسلام: ۱۱۴، ۱۱۵ (قتل)، ۱۹۰

صوفی افندی (مدرس ارزنة الروم): ۳۶۲

صوفیان: ۵۱۷

صیغور میرزا (پسر سلطان مصطفی میرزا): ۲۲۵

ضیاء السلطنه (دختر فتحعلی شاه): ۴۴۱ (ازدواج

بامیرزا مسعود تبریزی)

طارم (بلوک): ۲۰۱

طاق (منزل): ۱۱۲

طاق کرا / طاق کسری: ۱۴۳، ۱۸۵

طالاش: ۴۰، ۴۷، ۱۵۴، ۳۲۰، ۳۲۹، ۳۳۱

۳۴۹، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۷۲، ۳۷۳، ۴۵۲

طالقان: ۵۹۹

طباطبائی، آقا سید محمد (حجة الاسلام): ۱۵۱

طبرستان: ۸، ۱۸، ۲۰، ۲۱، ۲۹، ۳۲ - ۳۴، ۳۷

۴۵، ۵۰، ۱۰۳، ۲۴۲

طبس: ۴۴، ۴۵، ۴۶۱، ۴۹۸

طرشت ری (قریه): ۴۲۸

طره بازخان افغان: ۹۲، ۹۵

طغرل تکین میرزا (پسر شیخ الملوک میرزا): ۱۹۷

طلعت، آقا محمد اصفهانی: ۲۵۷

طور مصوف (سردار روس): ۱۲۰، ۱۲۱، ۳۳۸ -

۳۴۴

طوس: ۱۶، ۱۳۰

طون: ۴۶۱

طویله شاهی: ۳۷۵

نمایه عام □ ۶۳۵

- عادل: ۱۹۹ - طل السلطان، علیشاه
عادلجواز: ۳۶۴
عادلشاه: ۱۹۸، ۲۲۰ - ظل السلطان، علیشاه
عاشورا: ۹
عالمگیر میرزا (پسر حسام السلطنه): ۱۹۵
عامری: ۵۲۷
عباس (حضرت، بقعه): ۷۱
عباس آباد (قلعه، ازبناهای عباس میرزا): ۱۵۸،
۱۵۹، ۲۹۱، ۳۷۷ - ۳۸۰
عباس آقا (حاکم نهاوند): ۸۵
عباس خان قاجار (بیگریگی استرآباد): ۴۳۰، ۴۴۴
عباس صفوی (شاه): ۹، ۳۹۸، ۴۷۷، ۴۷۸
عباس علی فراش خلوت (از قاتلین آقا محمد خان):
۸۰، ۵۲
عباس قلی خان [برادر آقا محمد خان]: ۲۱
عباس قلی خان (بنی عم کلب علی خان): ۳۲۹
عباس قلی خان (سرکرده لاریجانی): ۱۷۹، ۴۲۰،
۴۶۰
عباس قلی خان ابن محمد حسن خان: ۲۳۸
عباس قلی خان ایروانی: ۴۵۶
عباس قلی خان جوانشیر: ۴۳۹ (حکومت کاشان)،
۵۲۷
عباس قلی میرزا (پسرتحملی شاه): ۱۸۴، ۲۳۰،
۲۳۸
عباس قلی میرزا (پسر محمدولی میرزا): ۱۹۰
عباس میرزا نایب السلطنه (ولیعهد): ۱۳، ۵۳، ۸۹،
۹۱، ۹۴، ۹۶ - ۹۸، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۸ -
۱۱۰، ۱۲۱، ۱۲۴، ۱۴۲، ۱۵۰، ۱۵۸ -
۱۶۱، ۱۶۳، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۷۰ - ۱۷۳،
۱۸۳، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۱۴،
۲۲۴، ۲۳۸، ۲۵۹، ۲۸۱، ۲۸۹ (شرح حال)،
- ۲۹۳ - ۲۹۵، ۳۰۴، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۹،
۳۵۶، ۳۶۶، ۳۶۸، ۳۷۴، ۳۷۶، ۳۷۸،
۳۸۳، ۵۳۸
عباس هزار جریبی: ۴۳۸
عبدالباقی میرزا (پسر محمود میرزا): ۲۰۴
عبدالحسین خان (از اقوام حاجی خان شکی): ۵۳۰
عبدالحمید میرزا (پسر عبدالله میرزا): ۲۰۰
عبدالحی (آقا سید): ۵۹۶
عبدالرحمن پاشا (والی شهرزور): ۱۱۲، ۱۱۳،
۱۱۷، ۱۲۳ - ۱۲۵
عبدالرحمن ملجم مرادی: ۱۲۳
عبدالرحیم خان افشار (پسر قهرمان خان): ۴۹۲
(سرتپی فوج قزوین)، ۵۱۲
عبدالرزاق افندی (سفیر بغداد): ۵۱۵، ۵۲۰
عبدالرزاق بیگ ابو المعالی: ۷، ۲۵۹ - مفتون دنبلی
عبدالرزاق خان (نایب الحکومه یزد): ۳۸۴ - ۳۸۶
عبدالرزاق سمرقندی (میرزا): ۵۵
عبدالرشید میرزا (پسر شیخ الملوک میرزا): ۱۹۷
عبدالرشید میرزا (پسر عبدالله میرزا): ۲۰۰
عبدالصمد خان افغان (فرستاده شاه محمود): ۱۴۰
عبدالصمد همدانی (آخوند، ملا): ۲۸۱ (شرح حال)،
۵۳۷، ۵۳۸
عبدالعزیز (سعودی): ۹۹، ۱۰۰
عبدالعزیز کاشانی (ملا): ۵۲۰
عبدالعظیم / حضرت عبدالعظیم (مزار): ۷۰، ۸۱،
۸۲، ۴۴۸
عبدالله پاشا (والی دار السلام): ۱۲۴، ۱۲۵
عبدالله پیشنماز (ملا): ۴۵
عبدالله خان (سرکرده لشکر دماوندی): ۴۲۷
عبدالله خان ازبک: ۳۹۱
عبدالله خان ارجمندی: ۳۸۰

- عبدالله خان خمسه ای: ۷۵
عبدالله خان دماوندی: ۳۷۳، ۳۸۰
عبدالله خوئی (حاجی میرزا): ۵۱۹
عبدالله مدرس زنوزی (آخوند، ملا): ۶۰۳
عبدالله میرزا (پسر فتحعلی شاه، حکمران خمسه):
۱۲۲، ۱۴۵، ۱۷۶، ۱۸۳، ۲۰۰، ۴۱۸
(شورش)، ۴۲۵، ۴۵۶، ۵۵۲
عبدالله میرزا (پسر ملک آرا): ۱۸۸
عبدالله میرزا (پسر نایب السلطنه): ۳۹۵
عبدالله واعظ کرمانی (ملا): ۶۳
عبداللطیف میرزا (پسر شیخ الملوک میرزا): ۱۹۷
عبدالمجید خان (امپراطور عثمانی): ۵۱۰، ۵۱۱
۵۱۳
عبدالمجید شکسته نویس: ۵۷
عبدالمجید میرزا (پسر عبدالله میرزا): ۲۰۰
عبدالمحمد محلاتی (حاجی): ۴۷۴، ۴۷۵، ۴۹۶
(شرح حال)
عبدالملکی: ۳۰۸
عبدالمؤمن خان ازبک: ۳۹۱
عبدالوهاب مستوفی (میرزا): ۸۴، ۹۸
عبدالوهاب قزوینی (حاجی ملا): ۶۰۲
عبدالوهاب نائینی (حاجی): ۲۷۹، ۲۸۲
عبیدالله خان ازبک: ۴۷۷، ۴۷۸
عتاب (واضع خارای عتابی): ۴۰۹
عتبات عالیات: ۱۸۵، ۱۹۶، ۲۱۰، ۲۱۹، ۲۲۱،
۲۴۶، ۲۷۵، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۴، ۳۷۰
۴۳۹، ۵۱۸، ۵۹۵، ۶۰۴
عثمانی / عثمانیه: ۱۰۰، ۱۱۲، ۱۴۳، ۱۴۶،
۳۴۴، ۳۵۷ - ۳۵۹، ۳۶۲، ۳۶۵، ۳۶۷
۳۷۰، ۳۷۲، ۴۲۵، ۵۱۰، ۵۱۶
عجم: ۱۴۰، ۴۳۰، ۵۰۴، ۵۵۲، ۵۷۰
- عراذه آسیا: ۴۰۹
عراق: ۱۸، ۲۸، ۲۹، ۳۲، ۳۵، ۳۶، ۴۰، ۴۹،
۵۸، ۷۵، ۸۶، ۸۷، ۱۱۲، ۱۷۹، ۳۰۲
۳۲۱، ۳۸۴، ۴۱۳، ۴۲۱، ۴۳۶، ۴۴۳
۴۹۸، ۵۰۹، ۵۱۵
عراق (دروازه): ۴۶۰
عراق (فوج): ۴۶۹، ۴۸۲، ۴۹۱
عراق عجم: ۲۷۵، ۲۸۴، ۴۴۴
عراق عرب: ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۸۵، ۳۶۷، ۴۴۴
۵۱۰، ۵۹۵
عراقین عرب و عجم: ۴۴۴، ۵۰۸، ۵۱۱، ۵۲۴
عراقی: ۱۷۹
عرب: ۱۴۰، ۵۵۲، ۵۷۱
عربستان: ۱۶۸، ۱۹۴، ۵۲۳
عزدانلو / عضدالدین لو: ۲۲
عزیزالله میرزا (پسر احمد علی میرزا): ۲۱۲
عزیزخان مکری (سرهنگ): ۴۶۱
عسکران: ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۲۵، ۳۴۱، ۳۴۷
عشرت، محمد مهدی الحسینی فراهانی: ۵۵۵ (شرح
حال)
عضدالدوله، سلطان احمد میرزا (پسر فتحعلی شاه):
۱۷۶، ۱۸۴، ۲۲۴، ۲۳۶ (شرح حال)
عطاء الله خان شاهسون: ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۴۵
عطاء الله میرزا (پسر محمود میرزا): ۲۰۴
عطار نیشابوری، شیخ فریدالدین: ۴۵۶
عظیم خان (پسر محمد ولی میرزا): ۱۹۰
علی (آقاسید): ۵۹۶
علی (میرزا، پسر قائم مقام): ۴۳۷
علی آبادی، میرزا تقی: ۱۲۶، ۱۸۳، ۱۸۵، ۴۷۹
۵۵۲، ۵۵۳ - محمد تقی علی آبادی -
صاحب

نمایه عام □ ۶۳۷

- علی آبادی، میرزا فضل الله: ۵۲۰ (وزارت فارس) -
 نصیرالملک - فضل الله مستوفی
 علی اصغر خواجه باشی (حاجی): ۴۵۰ - ۴۵۲
 علی اکبر میرزا (پسر حیدر قلی میرزا): ۲۰۷
 علی بروجرودی (آخوند، ملا): ۱۵۳، ۶۰۲
 علی بلاغی (چشمه): ۱۰۳
 علی بن ایطالب (ع): ۱، ۳۸۸، ۵۰۵، ۵۱۷ - امام
 اول
 علی بن احمد لحسائی (شیخ): ۲۸۵
 علی بن موسی الرضا (ع): ۲۷، ۴۹، ۲۴۸، ۳۹۳،
 ۵۲۴ - امام هشتم
 علی بیگ (حاجی): ۳۵۸، ۳۵۹
 علی پاشا (وزیر دار السلام بغداد): ۱۱۲، ۱۱۳،
 ۱۱۵ (قتل)، ۳۲۹
 علی خان (بردار ترشیرخان): ۴۹۲ (سرهنگی فوج
 قراچه داغی)
 علی خان (پسر ملک ایرج میرزا): ۲۱۶
 علی خان (حاکم لار): ۵۲۲
 محمد خان (سرکرده سوار کردبچه) ۴۶۳ (فوت)
 ۴۶۴
 علی خان (والی سالیان): ۳۲۰
 علی خان افشار / علی خان نسقچی باشی (حاکم
 خمه): ۳۳، ۳۷، ۴۲۷ - نسقچی باشی، علی
 خان افشار
 علی خان خمه: ۳۷ - علی خان افشار
 علی خان زنگنه (شیخ): ۵۲۵
 علی خان قاجار: ۳۰۴ - علی خان قوآنلوی قاجار
 علی خان قبه ای (شیخ): ۳۱۹ (حاکم قبه و دربند)،
 ۳۲۰، ۳۲۸، ۳۳۰، ۳۳۸، ۳۴۷
 علی خان قوآنلوی قاجار: ۳۰۴، ۳۱۶، ۳۳۵، ۳۳۷
 علی خان مراغه خوانسالار: ۵۲۷ (حکومت کاشان)
- علی رضا (حاجی میرزا، پسر اعتماد الدوله حاجی
 ابراهیم خان شیرازی): ۳۵۹
 علیرضا پاشا (والی دار السلام بغداد): ۵۰۷، ۵۱۵،
 ۵۳۰
 علیرضا میرزا (پسر فتحعلی شاه): ۱۸۴، ۱۹۰،
 ۲۰۳، ۲۱۲، ۲۸۱ (شرح حال)
 علیشه، ظل السلطان: ۱۰۸ (حکومت زنجان)، ۱۲۶،
 ۱۳۴، ۱۹۸ - ظل السلطان
 علیشه عوض (قلعه): ۷۵، ۷۷
 علیشکر: ۳۳، ۳۷، ۱۶۳
 علی طباطبائی (آقا سید): ۲۸۶
 علیقلی خان ابن محمد حسن خان (برادر آقا
 محمدخان): ۲۱، ۳۱ - ۳۳، ۴۷، ۴۹، ۷۵،
 ۷۷، ۲۲۸
 علیقلی خان شاملو: ۴۷۷
 علیقلی خان شاهسون: ۳۰۷، ۳۱۱، ۳۱۲
 علیقلی خان قاجار: ۳۱۱، ۳۳۸ (فوت)
 علیقلی میرزا [اعتضاد السلطنه بعدی]: ۱۸۴، ۲۲۸
 (شرح حال)، ۵۰۶
 علیقلی میرزا (پسر محمد رضا میرزا): ۲۰۳
 علیقلی میرزا (پسر شیخ الملوک میرزا): ۱۹۷
 علی محمد میرزا (پسر حیدر قلی میرزا): ۲۰۷
 علی محمد میرزا (پسر سرکشیکچی باشی): ۲۰۲
 علی محمد میرزا (پسر منوچهر میرزا): ۲۱۵
 علیمراد خان بختیاری: ۲۹
 علیمراد خان تبریزی: ۴۵۲
 علیمراد خان زند: ۳۱ - ۳۶، ۲۱۶
 علی نقی خان: ۱۷۱
 علی نقی خان (برادر محمدتقی خان): ۵۲۳
 علی نقی خان (سرکرده سواره افشار): ۴۶۳
 علی نقی خان فندرسکی: ۳۴۲

غور: ۴۶۷، ۴۷۷ ← قوریان
غوریساوول باشی، محمود خان دنبلی: ۴۲۰ ← محمود
خان دنبلی ← قوریساوول باشی

فارس: ۱۸، ۲۰، ۳۲، ۳۷، ۴۱، ۴۳، ۴۹، ۵۸،
۸۴، ۸۶، ۸۷، ۱۲۱، ۱۶۲، ۱۷۰، ۱۷۵،
۱۷۹، ۱۹۲، ۲۰۷، ۳۹۷، ۴۰۵، ۴۱۹،
۴۳۱، ۴۳۳، ۴۴۳، ۴۴۵، ۴۹۷، ۴۹۸،
۵۰۷، ۵۰۹، ۵۱۵، ۵۲۰، ۵۲۲،
۵۳۹

فارسینج: ۱۴۵

فاضل خان گروسی، محمد راوی: ۵۹، ۱۹۰، ۱۹۱،
(شرح حال)، ۲۴۶، ۲۵۳ ← محمد راوی

فاضل شاه (پسر جهان‌شاه میرزا): ۲۲۰

فانی لاهیجی، میرزا محمد باقر نواب: ۶۱ (شرح حال)
فتح پاشا: ۱۱۳

فتح آباد (قلعه): ۱۹۵

فتح الله (برادر فتح‌علیشاه): ۲۲۱

فتح الله خان مافی: ۵۱۰، ۵۱۲

فتح خان: ۱۳۵ ← فتحی خان افغان

فتحعلی بیگ (پسر شاهقلی بیگ): ۱۰

فتحعلی بیگ کتول (کوئوال): ۵۱

فتحعلی خان: ۵۰۴

فتحعلی خان (برادر آصف الدوله): ۴۶۵، ۵۲۴

فتحعلی خان (برادر جان محمد خان): ۲۹۳

فتحعلی خان (حاکم راور): ۵۲۲

فتحعلی خان قاجار / فتحعلی بیگ: ۱۰ - ۱۲، ۱۵،
۱۶، ۲۹۲

فتحعلی شاه قاجار: ۱۳، ۲۲، ۲۴، ۳۱، ۳۳، ۴۰

(ولیعهدی)، ۴۲، ۴۴ - ۴۶، ۵۳، ۵۹ (قصیده)

جلوس)، ۶۱، ۶۳، ۷۰ - ۷۲ (ابنیه و آثار)،

علی نقی خان قره گوزلو: ۱۷۰، ۳۸۰
علی نقی فراهانی (میرزا، منشی اسرار خاصه): ۴۷۳
(مرگ)

علی نقی میرزا، رکن الدوله: ۱۴۸ (والی خراسان)،
۱۹۵ ← رکن الدوله

علی نوری (آخوند ملا): ۲۸۵

عمان (دریا): ۳۹۷، ۴۵۴، ۴۹۷، ۵۱۵، ۵۲۰،
۵۳۹

عمامه: ۴۳۹

عیسوی: ۳۸، ۱۰۸

عیسی (ع): ۴۹۴

عیسی خان (پسر محمد قاسم خان افشار): ۴۷۲،
۵۰۴، ۵۱۲

عیسی خان امیر آخور باشی: ۱۳۰

عیسی میرزا (پسر منوچهر میرزا): ۲۱۵

عیشی (تخلص): ۳۹۷ ← قائم مقام، میرزا بزرگ

غاردان چرنال / [ژنرال گاردان]: ۱۱۵، ۱۱۷،
۱۱۸، ۳۳۳، ۴۹۶ ← گاردان

غازیان: ۵۰۳، ۵۰۷

غازی گل: ۴۲۵

غداره سازی: ۴۰۸

غزالی، احمد: ۶۴

غضنفر: ۵۰۸

غضنفر میرزا (پسر همایون میرزا): ۲۰۹

غلامحسین خان سپهدار: ۱۶۵، ۱۶۹، ۲۳۶، ۳۷۳،
۴۱۹، ۴۴۵ (عزل از حکومت عراق) ۱۷

غلامحسین میرزا (پسر اسمعیل میرزا): ۲۱۱

غلامحسین میرزا (پسر ملک ایرج میرزا): ۲۱۶

غلامرضا میرزا (پسر اسمعیل میرزا): ۲۱۱

غلیجائی: ۱۰۷

نمایه عام □ ۶۳۹

فرج الله میرزا (پسر ابراهیم میرزا): ۲۲۵
 فرج الله میرزا (پسر هرمز میرزا): ۲۱۶
 فرخ زاد میرزا (پسر هرمز میرزا): ۲۱۶
 فرخ سیر میرزا: ۱۸۴، ۲۲۴، ۲۲۷ (شرح حال) ،
 ۵۱۶ (دستگیری)، ۵۱۸ - نیرالدوله
 فرودسی طوسی: ۲۵۳، ۲۹۰
 فرمانفرما، حسینعلی میرزا: ۱۶۵، ۱۷۰، ۱۷۱،
 ۱۸۳، ۱۹۱ (شرح حال)، ۲۰۷، ۳۸۱، ۳۸۴،
 ۴۱۶ (شورش)، ۴۳۲ - ۴۳۴، ۴۳۹ (فوت)
 فرننگ / فرننگستان / فرنگیان: ۱۳، ۱۱۴، ۲۱۵،
 ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۹۰، ۳۰۵، ۳۴۷، ۳۸۴،
 ۳۸۹، ۳۹۷، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۸۳، ۴۹۳ -
 ۴۹۵، ۵۳۹
 فرودمیرزا (پسر کامران میرزا): ۲۳۸
 فروغی [بسطامی]، میرزا عباس: ۵۶۱ (شرح حال)
 فرهاد میرزا (برادر محمد شاه، معتمدالدوله بعدی):
 ۳۹۵، ۴۴۸، ۵۱۲، ۵۲۰، ۵۲۲
 فرهنگ، آقا محمد علی ابن آقا ابوطالب: ۵۵۶ (شرح
 حال)
 فریدالدین عطار نیشابوری (شیخ): ۴۱۰ - عطار
 فریدن: ۱۷۶، ۲۲۳
 فریدون میرزا (پسر بهاء الدوله بهمن میرزا): ۲۲۳
 فریدون میرزا (پسر هرمز میرزا): ۲۱۶
 فریدون میرزا، نایب الایاله: ۱۱۴، ۱۱۷ (نایب الایاله
 آذربایجان)، ۱۷۵، ۴۴۱، ۴۴۳، ۴۴۴
 (حکومت فارس)، ۴۹۸، ۵۰۴، ۵۰۹، ۵۱۰،
 ۵۱۸ - نایب الایاله
 فریقان (بولکونیک): ۳۴۸
 فشننگ جنگی: ۴۰۸
 فضل الله مستوفی علی آبادی (میرزا): ۴۳۰، ۴۳۵ -

۷۴، (تولد)، ۷۶ (جلوس)، ۱۱۶، ۱۲۹،
 ۱۳۵، ۱۵۱، ۱۷۵ (فوت)، ۱۸۰، ۱۸۳ و
 ۱۸۴ (اولاد)، ۲۰۵، ۲۱۲، ۲۲۸، ۲۳۶،
 ۲۴۲، ۲۴۷، ۲۸۴ - ۲۸۶، ۲۸۹، ۲۹۰،
 ۲۹۲ (ازدواج) - ۲۹۴، ۲۹۶، ۳۰۲، ۳۰۴،
 ۳۰۶، ۳۱۱، ۳۱۵، ۳۲۹، ۳۴۹، ۳۶۴،
 ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۸۳، ۳۸۶ - ۳۸۸، ۳۹۲،
 ۳۹۶، ۴۱۰، ۴۱۲، ۴۱۷ (مريضی)، ۴۱۸
 (فوت)، ۴۴۷، ۴۷۸، ۴۹۶، ۵۱۸، ۵۲۴،
 ۵۴۵، ۵۷۲
 فتحی خان افغان: ۱۳۵ - ۱۳۷، ۱۹۳، ۴۷۸
 فتحی محمد خان: ۴۴۷
 فتحی خان: ۱۳۵ - فتحی خان افغان
 فخرالدوله (همشیره شعاع السلطنه): ۲۲۶
 فخرالدوله، حاجی محمد حسین خان: ۱۰۶، ۲۷۵ -
 محمد حسین خان
 فخری (تخلص): ۵۴۰ - حاج میرزا آقاسی
 فخری (تخلص): ۲۲۸، ۲۳۱ - علیقلی میرزا
 اعتضاد السلطنه
 فدا، میرزا محمد سعید الحسن الحسینی الاردستانی:
 ۵۵۷ (شرح حال)
 فرات: ۴۰۵
 فرانسه: ۱۱۴، ۱۱۶ - ۱۱۸، ۲۱۵، ۲۱۹، ۳۵۵،
 ۴۸۳، ۴۹۵ - ۴۹۷، ۵۱۴، ۵۶۳
 فراه: ۴۶۷، ۴۷۰، ۴۷۳، ۴۷۸، ۴۹۸
 فراهان: ۱۹، ۳۶، ۳۷، ۷۱، ۸۷، ۹۱، ۶۳۷
 فرج خان (پیشخدمت خاصه): ۴۶۷
 فرج الله خان افشار / فرج الله تخان نسقچی باشی افشار:
 ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۹، ۱۳۳، ۲۰۰، ۳۳۴ -
 ۳۳۶ - نسقچی باشی، فرج الله خان
 فرج الله خان شاهسون: ۱۱۹، ۳۲۴

۶۴۰ □ اکسیرالتواریخ

نصیر الملک

فضل الله میرزا (پسر شیخ الملوک میرزا): ۱۹۷

فضلعلی بیگ (فرزند شاهقلی بیگ قاجار): ۱۰

فضلعلی بیگ جوانشیر: ۳۱۴

فضل علی خان (پسر سرخوش خان): ۴۹۲ (سرهنگی

فوج قدیم)

فضلعلی خان قرا باغی: ۴۲۷، ۴۳۵، ۴۴۵، ۵۰۸

(بیگلریگی اصفهان)، ۵۱۳، ۵۱۵، ۵۱۹ -

۵۲۱ (بیگلریگی کرمان)، ۵۲۷

فطرس / پطرس: ۴۹۴

غفور: ۳۰۵

غفور چین: ۴۹۵

فلیش / فلیس: ۴۹۴

فومن: ۲۱۲

فیان (محال): ۳۲۶

فیروز کوه / فیروز کوهی: ۱۹، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۷۱

فیروز کوه (چمن): ۱۳۷، ۱۴۲

فیروز میرزا (پسر نایب السلطنه): ۱۹۱، ۲۲۳، ۳۹۵

۴۳۰، ۴۳۲ (سرکوبی اصفهان و فارس)، ۴۳۳

۴۳۵، ۴۴۴ (حکومت کرمان)، ۴۴۵، ۴۹۸

۵۰۴، ۵۰۷، ۵۱۸

فیروز میرزا (شاهزاده افغانی): ۸۳، ۱۰۲، ۱۱۴

۱۱۵، ۱۳۰، ۱۳۱، ۴۷۸

فیض (تخلص): ۲۳۸ - عضد الدوله، احمد میرزا

فیض علیشاه: ۶۲ (شرح حال) - ۶۵

فیلی: ۲۰۴

فین: ۷۱، ۱۳۹، ۱۶۲

قاآن میرزا (پسر محمود میرزا): ۲۰۴

قاآنی، میرزا حبیب: ۵۶۳ (شرح حال)

قابوس ابن وشمگیر: ۴۴۴

قاجار (اسم): ۷، ۸

قاجار (ایل): ۲، ۳، ۷، ۹، ۱۲، ۱۴، ۱۵، ۲۰، ۲۲

۲۴، ۳۹، ۶۰، ۷۹، ۸۰، ۱۰۲، ۱۴۶، ۱۸۹

۱۹۱، ۲۰۵، ۲۲۸، ۲۸۹، ۲۹۲، ۳۰۷

۳۰۹، ۳۹۸، ۴۶۲، ۴۷۱، ۵۴۵، ۵۵۲

قاجار خان: ۷

قاجار یوخاری باش: ۲۲، ۴۳

قاجاریه: ۸۱، ۱۰۱، ۳۳۹، ۳۵۷، ۳۶۱، ۳۶۷

۴۲۵، ۴۳۷

قادرخان عرب (حاکم بسطام): ۳۱، ۳۲

قاری قلعه: ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۵۰

قاسم بیگ: ۳۴۲

قاسم خان ترکمان: ۳۶۶

قاسم خان کاشانی قاری، حاجی: ۸۲

قاسم میرزا / ملک قاسم میرزا (پسر فتح علیشاه):

۱۸۴، ۲۱۴، ۲۲۲، ۵۰۷، ۵۲۸

قایم مقام، میرزا ابوالقاسم: ۳۲۹، ۳۵۲، ۳۶۴

۳۶۸، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۸، ۳۹۰، ۳۹۲

۳۹۶ (شرح حال)، ۳۹۸ (وزارت)، ۴۱۴

۴۳۴، ۴۳۷، ۴۳۸ (مرگ)، ۵۳۸، ۵۳۹

۵۵۵

قایم مقام، میرزا بزرگ (نایب الوزاره): ۲۸۹، ۲۹۴

۳۱۳، ۳۲۳، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۷، ۳۹۶

۳۹۷، ۴۳۷، ۵۵۵ - نایب الوزاره

قاین: ۴۵، ۵۹۱، ۴۹۸

قائینی، امیراسدالله خان (حکمران قوریان): ۴۹۸

قباد (از ترکمانان یموت): ۱۵۷

قبه: ۳۱۹، ۳۳۸ -

قیانسان (منزل): ۳۳۵

قدمگاه (منزل): ۴۵۶

قرا باغ: ۹، ۱۹، ۴۰، ۳۰۶، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۲۴

نمایه عام □ ۶۴۱

قزوین (فوج): ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۶۸، ۴۸۵، ۴۸۹، ۵۱۲، ۴۹۲

قزوین (مسجد دارالسلطنه): ۲۷

قسطنطین: ۲۱۰ ← استانبول

قشقائی: ۳۸۱

قصر قاجار: ۷۲

قلعه سفید: ۴۳۵

قلمکار صدرسن: ۴۰۹

قلمکار هند: ۴۰۹

قم (دارالامان، دارالاماره، دارالمؤمنین): ۳۶، ۷۱

۸۸، ۹۷، ۹۸، ۱۲۹، ۱۷۸، ۱۸۰، ۲۰۴

۲۱۰، ۲۱۷، ۲۴۲، ۲۵۱، ۲۷۵، ۴۲۰

۴۳۲، ۴۳۷، ۵۰۷، ۵۱۰، ۵۱۸، ۵۳۰

قمشه: ۴۱، ۴۳۲

قنبر علی خان (سفیر قندهار): ۴۶۶

قنبر علی خان مافی: ۴۴۸، ۵۰۷، ۵۱۷ (سفارت بغداد)

قنبر میرزا (پسر جهان شاه میرزا): ۲۲۰

قندهار (دارالملک): ۱۶، ۱۰۲، ۱۱۲، ۱۳۵

۴۴۷، ۴۷۰، ۴۷۱، ۴۷۸، ۴۹۸، ۵۰۱

۵۰۸، ۵۱۱، ۵۲۱، ۵۲۲، ۵۲۵، ۵۲۹

قندهار (دروازه): ۴۱۵، ۴۶۰

قندسازی: ۴۰۹

قوام الدوله، میرزا تقی آشتیانی: ۴۲۵، ۴۳۵ (وزارت

خوزستان و لرستان)

قوام الدین حسن (حاجی): ۵۵

قوام قزوینی (آقا سید): ۶۰۳

قوچان: ۱۳۸، ۱۷۱، ۳۸۸ - ۳۹۰

قورت صاحب: ۵۱۳

قورخانه: ۳۷۷، ۴۱۰ (ابنیه)، ۴۵۴ (آتش سوزی)،

۴۶۱، ۴۶۴، ۴۶۷، ۴۸۴

۳۲۵، ۳۲۳، ۳۴۱، ۳۴۳، ۳۴۷، ۳۵۱

۳۷۴، ۳۵۲

قرا باغی: ۳۶۳، ۴۰۸ (طرح توپ کشی)

قراپای: ۳۳۵، ۳۳۷

قراجار نویان: ۷

قراچورلو (ایل): ۷۵

قراچه داغ: ۴۰، ۳۲۴، ۳۴۱، ۳۴۹، ۴۱۴

قراچه داغی (فوج): ۴۳۰، ۴۶۴، ۴۶۵

۴۶۹، ۴۹۰، ۴۹۲

قراحصار: ۳۶۱، ۳۶۲

قراخا: ۳۰۵

قراکلیسای پنیک: ۳۴۲

قراگوزلو ← قره گوزلو

قرائی (فوج): ۴۶۹

قربال قلیچ ترکمان: ۱۲۶

قرخ بلاغ: ۳۰۹

قروش: ۳۷۰

قره سو: ۶۲، ۵۹۷

قره قوینلو: ۸

قره گوزلو / قراگوزلو: ۳۷، ۲۸۳، ۴۹۸

قراق: ۱۱۹، ۳۰۹، ۳۱۸

قرل ارسلان (قلعه): ۲۹۲

قرل ارسلان میرزا (پسر شهاب السلطنه کیکاوس

میرزا): ۲۱۷

قرل ارسلان میرزا (پسر شیخ الملوک میرزا): ۱۹۷

قرل ایاغ (سردار روس): ۳۰۵

قزوین (دارالسلطنه): ۱۸، ۱۹، ۲۲، ۳۳، ۴۷، ۷۷

۷۸، ۸۰، ۸۱، ۹۶، ۹۸، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۹۵

۱۹۶، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۴، ۲۸۲، ۴۲۰

۴۲۲، ۴۲۵، ۴۲۷، ۴۴۵، ۴۵۰، ۴۵۶

۴۱۶، ۵۰۴، ۵۱۷، ۵۹۹، ۶۰۰

۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۹، ۴۴۵، ۵۰۴، ۵۱۰،

۵۱۲، ۵۱۸، ۵۱۹، ۵۲۷، ۵۴۷، ۵۹۶

کاشغر: ۱۲۶

کاغذسازی: ۴۰۹

کاظم رشتی (آقا سید): ۶۰۴

کاظمین: ۶۱، ۲۸۵

کالپوش: ۵۰، ۴۴۳، ۴۴۴

کالسکه سازی: ۴۰۹

کامران میرزا (پسر فتح علی شاه): ۱۸۴، ۲۳۷

کامران میرزا درانی (والی هرات): ۸۳، ۹۱، ۱۲۳،

۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۳۷،

۱۵۴، ۱۵۵، ۱۷۳، ۳۹۲، ۴۱۵، ۴۴۶،

۴۶۱، ۴۷۰، ۴۷۱، ۴۷۳، ۴۷۸، ۴۷۹،

۴۸۲، ۴۹۸، ۵۰۱، ۵۰۸، ۵۲۰، ۵۲۱

کامیشوان: ۳۵۰

کاندوریج: ۳۳۴

کائوس (تخت): ۲۸

کتابخانه ملی ایران: ۲۰۶

کتاروسکی (یتارال): ۲۵۲

کتل سیستان: ۳۳۵، ۳۳۷

کجوری (فوج): ۴۶۸

کر (رود): ۳۲۳، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۴۲

کرایلی (شهرک): ۴۴۴

کربلای معلی: ۱۰۰، ۱۵۱، ۲۴۲، ۲۸۰، ۲۸۴،

۵۳۸

کرج (رود): ۲۲۱، ۴۲۷

کرخ: ۴۶۰، ۴۹۳

کرد: ۱۱۲، ۱۲۱

کردبچه (سواره): ۴۶۳

کردستان: ۳۷، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۴۳، ۱۶۸، ۳۶۹،

۴۳۹، ۴۸۵

قورخانه چیان: ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۵۹

قورخانه مبارکه: ۴۵۹

قورق (محل): ۲۰

قوریان / غوریان: ۱۲۸، ۱۳۴، ۴۵۶، ۴۵۸ (فتح)،

۴۶۴، ۴۹۸، ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۲۱

قوریان (قلعه): ۴۱۰، ۴۹۸، ۵۱۱

قوریساول باشی، محمودخان دنبلی: ۴۲۰، ۵۱۴،

۵۴۵ - دنبلی - محمودخان

قولر آقاسی، حسین خان: ۸۴، ۹۰ - حسین خان قاجار

قوما (میرزا): ۵۲۷

قهار قلی میرزا: ۵۰

قهرمان میرزا (پسر ملک آرا محمد قلی میرزا): ۱۸۸

قهرمان میرزا (پسر نایب السلطنه): ۱۷۵ (والی

خراسان)، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۴۲، ۴۵۲، ۵۰۷،

۵۰۹، ۵۲۷ (فوت)

قهیز (چمن): ۳۶

قیروان: ۴۹۴

قیز (چمن): ۳۸۴

قیصر: ۲۱۹، ۳۰۵

قیصر میرزای افغان: ۹۱، ۱۰۲

کابل: ۱۶، ۵۱، ۶۱، ۱۰۲، ۴۴۷، ۴۶۷، ۴۷۸،

۴۹۸، ۵۰۸، ۵۱۵، ۵۲۹

کاخ: ۳۱۸، ۳۵۱

کاخ همایون (باغ): ۲۰۵

کاردان / غاردان (مستر، فرستاده ایلچی انگلیس):

۳۴۸، ۳۴۹

کاسه گران (مدرسه): ۵۵۷

کاشان (دارالمؤمنین): ۳۶، ۵۹، ۸۳، ۸۹، ۹۶، ۹۷،

۱۲۹، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۵، ۲۳۶، ۲۴۲،

۲۴۸، ۲۷۵، ۴۰۸ (اقمشه)، ۴۰۹ (خارا بافی)،

نمایه عام □ ۶۴۳

- کردستانی (سواره): ۴۸۴
 کرفس خان ارس: ۳۳
 کرمان (دارالامان): ۴۳ - ۴۵، ۴۹، ۶۳، ۱۰۷، ۱۵۶، ۱۶۵ - ۱۶۷، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۹۲، ۲۸۰، ۲۸۲، ۲۹۰، ۳۸۴، ۳۸۷، ۴۰۹ (شال
 بـافی)، ۴۱۴، ۴۲۲، ۴۴۱، ۴۴۵، ۴۹۷، ۵۰۲، ۵۰۷، ۵۱۱ - ۵۱۳، ۵۱۵، ۵۱۷ - ۵۱۹، ۵۲۲، ۵۲۵، ۵۲۷، ۵۹۸، ۵۹۹
 کرمانشاهان (دارالدوله): ۷۸، ۹۷، ۱۱۹، ۱۲۵، ۱۶۳، ۱۸۴، ۳۸۳، ۴۲۵، ۵۳۰
 کرمانی: ۴۴، ۱۰۹ (تفنگچیان)، ۵۰۰
 کوروز: ۳۸۲، ۳۸۳، ۴۰۶، ۵۱۶
 کریم (منزل): ۴۱
 کریم خان (پسر محمد مهدی میرزا): ۲۱۸
 کریم خان (پسر نایب السلطنه): ۳۹۵
 کریم خان زند: ۱۶ - ۲۲، ۲۸، ۲۹، ۶۲، ۶۵، ۱۰۷
 کراز: ۷۱
 کربوه: ۳۳۷
 کسری: ۴۳۰ - انوشیروان
 کشمیر: ۱۳۵، ۴۹۹، ۵۰۰
 کشیکچیان: ۸۲
 کشیکچی باشی: ۴۲۱ - امام قلی میرزا
 کعبه: ۱۰۲، ۳۶۹، ۴۷۳
 کفار: ۱۵۱، ۱۵۲، ۳۷۴ - ۳۷۶
 کلات: ۱۱، ۲۴۶، ۳۵۲
 کلارستاقی (فوج): ۴۶۹، ۴۹۲
 کلباسی: ۶۰۲
 کلب علی خان افشار حسام الملک: ۴۳۲، ۴۶۹ -
 کلب علی خان افشار
 کلب علی خان کنگرلو: ۴۵، ۱۰۵، ۳۱۲ (حکومت
 نخجوان، ریاست ایل کنگرلو)، ۳۲۱ (حکومت
 نخجوان) ۳۲۲، ۳۲۹
 کلب علی خان نخجوانی: ۴۵ - کلب علی خان
 کنگرلو
 کلیا (محال): ۲۰
 کلیائی (فوج): ۴۶۹
 کلیسا: ۵۶۱
 کمال افندی: ۴۴۳
 کمره: ۸۸
 کمل (مستر، جراح انگلیسی): ۳۴۴، ۳۵۲
 کنگاور (فوج): ۴۶۹
 کنگرلو: ۳۰۷، ۳۱۲
 کوثر علیشاه همدانی، حاجی ملا محمدرضا: ۲۸۱
 کودختر (قلعه): ۳۲۸
 کورس: ۳۴۴
 کوزه کنان تبریز (قریه): ۲۴۸
 کوسویه (قلعه): ۴۱۴
 کوکلان: ۲۳، ۵۰، ۱۰۳، ۱۲۶، ۴۴۴، ۴۵۰
 کولائی (ایل): ۳۴۳
 کهندل خان (سردار قندهار): ۱۵۰، ۴۴۷، ۴۴۸، ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۷۰، ۴۷۱، ۴۷۸، ۴۹۸
 ۵۰۹، ۵۱۱، ۵۱۹ (حکومت شهربابک)
 کیامرث / کیومرث: ۲۰۵
 کیان میرزا (پسر محمود میرزا): ۲۰۴
 کیخسرو میرزا (پسر فتحعلی شاه): ۱۸۴، ۲۱۳، ۲۱۸
 کیقباد میرزا (پسر فتحعلی شاه): ۱۸۴، ۲۱۳
 کیکاوس میرزا شهاب السلطنه: ۱۸۴، ۲۱۳، ۲۱۷
 (شرح حال)، ۴۲۷ (حکومت قم) - شهاب
 السلطنه
 کیناز [منشیکو / منچیکوف] (ایلچی روس): ۱۵۳

- کیومرث میرزا (پسر ملک آرا محمد قلی میرزا): ۱۸۸
کیومرث میرزا، ابوالملوک: ۱۶۹، ۱۸۴، ۲۱۰،
۲۱۹، ۴۲۳، ۴۲۷، ۴۳۹ ← ابوالملوک
- گاردان، چرنال: ۱۱۵، ۱۱۷ ← غاردان
گجرات: ۴۹۵، ۵۹۵
گدویج (غراف، سردار روس): ۱۱۶، ۱۱۷، ۳۲۲،
۳۳۲، ۳۳۶، ۳۳۸
گریایدوف / گریایدوف (سفیر روسیه): ۱۶۰ (قتل)
- ۱۶۲، ۳۷۹، ۳۸۳ (سفارت ایران)، ۴۵۲
گرجستان: ۳۸، ۱۶۱، ۳۰۶، ۳۱۱، ۳۲۵، ۳۵۱،
۳۵۷، ۴۵۳
گرگان: ۱۰۳، ۱۴۲، ۱۸۷، ۱۸۸، ۴۳۱، ۴۴۶،
۴۵۰، ۵۳۱
گرگان (دشت): ۴۴۴، ۵۳۱
گرگان (رود): ۱۵، ۴۵، ۱۰۳
گرگر (سد): ۱۸۵
گرگین خان (پسر ارکلی): ۳۰۵
گروسی (فوج): ۴۶۹
گل (چمن): ۲۰۵
گلپایگان / گلپایگانی: ۳۶، ۹۷، ۱۶۷، ۲۰۷،
۲۲۷، ۴۴۱، ۵۰۷، ۵۱۱، ۵۱۶، ۵۱۸
گلستانه (چمن): ۱۲۷
گلشن گورسن (کوه): ۳۲۹
گلنبر (چمن): ۳۳۹
گمرکچیان: ۳۵۹
گنبد قابوس: ۴۴۴
گنجه: ۸، ۹، ۱۹، ۴۹، ۱۰۴، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۵۴،
۱۵۵، ۳۰۶، ۳۱۶ - ۳۱۸، ۳۲۲، ۳۲۴،
۳۲۵، ۳۲۷، ۳۲۹، ۳۳۱، ۳۳۹، ۳۴۰،
۳۴۲، ۳۴۳، ۳۷۳، ۳۷۴
- گندمان (چمن): ۴۱
گوران (ایل): ۵۳۰
گورخان: ۳۰۵
گوگچه (چمن): ۳۳۹، ۳۷۲
گونی: ۳۷۲
گیلان / گیلانی (دارالمرز): ۱۱، ۱۹، ۳۳، ۶۰،
۱۳۹، ۱۴۱، ۱۴۷، ۲۰۳، ۲۱۲، ۲۲۶،
۳۱۹، ۴۲۰، ۴۲۶، ۵۱۶
لار: ۵۲۲
لاریجان / لاریجانی: ۲۹ - ۳۲
لباس نظام: ۴۱۰
لر: ۶۲
لرستان: ۱۶۳، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۸۴، ۲۰۴، ۲۰۵،
۲۰۹، ۴۳۷، ۵۰۷، ۵۱۱، ۵۲۳
لشکر نویسان دیوان اعلی: ۴۰۹
لطف الله میرزا (پسر عبدالله میرزا): ۲۰۰
لطف الله میرزا (پسر نایب السلطنه): ۳۹۵، ۵۰۷
لطف علی بروجرودی (میرزا): ۶۰۲
لطفعلی خان (حاکم اتک): ۵۰
لطفعلی خان (پسر محمد مهدی میرزا): ۲۱۸
لطفعلی خان زند: ۳۹ (جلوس)، ۴۱، ۴۲، ۴۴، ۴۶
(کور شدن)، ۵۵
لطفعلی میرزا (پسر ملک آرا محمد قلی میرزا): ۱۸۸
لغزیه: ۳۳۰، ۳۴۷
لندن: ۱۲۳، ۴۵۴، ۴۸۳، ۴۹۴
لنزی صاحب (ایلچی انگلیس): ۲۹۱، ۳۵۲، ۴۲۵،
۴۲۶ (مامور توقف زنجان)، ۴۳۰، ۴۳۲ -
۴۳۴
لنکران (قلعه): ۱۵۴ (فتح)، ۳۵۱، ۳۷۳
لواسان: ۴۳۹

نمایه عام □ ۶۴۵

- لوط (بیابان): ۴۴
لوی قلب [لوی فیلیپ]: ۵۱۴
له / لهستان: ۴۸۷
- مازنداران: ۷، ۸، ۱۵، ۱۷، ۲۰، ۲۸، ۳۳، ۴۳، ۴۷، ۴۹، ۵۰، ۱۵۷، ۴۵۳، ۵۰۹، ۵۷۲
ماسوله: ۴۰
ماکو: ۸۸، ۲۹۵
ماوراءالنهر: ۸، ۱۰۶، ۳۰۲
مایل، محمد علی ابن میرزا محمد کاظم آشتیانی قمی: ۲۷۳
مایوربايوف (ایشک آقاسی): ۳۴۸
مبارک آباد (قلعه): ۹، ۱۰
مبارک میرزا (پسر محمود میرزا): ۲۰۴
مبارزالدين سبزواری (ملک): ۴۷۶
مبشر (قلعه): ۳۶۳
مجهت الشعرا: ۲۵۹ - مجمر اصفهانی
مجد الدين محمد الحسيني: ۴۷۷
مجدوب علیشاه همدانی، حاجی محمد جعفر قره -
گوزلو: ۱۴۱، ۲۰۳، ۲۸۰ - (شرح حال)
۲۸۴، ۵۹۵، ۵۹۶، ۵۹۹، ۶۰۲
مجمر اصفهانی، سید حسین: ۲۵۹
مجنون: ۳۹۸ - قائم مقام، میرزا ابوالقاسم
محب علی خان ماکوئی (امیر خمیس): ۴۸۳، ۴۹۰، ۴۹۳ (لقب امیر خمیس)، ۵۲۳، ۵۲۶ - امیر
خمیس
محتسبان: ۲۹۷
محراب خان افشار (حاجی): ۱۱۷، ۶۰۰
محلات: ۵۰۴، ۵۱۲، ۵۱۸، ۵۹۶
محمد: ۹۸ - عبدالوهاب
محمد (آقا سید، پدر نیاز): ۵۷۰
- محمد (پسر مخدومقلی): ۵۳۱
محمد (میرزا سلطان) / شاه سلیمان ثانی: ۱۶
محمد آقا (پدر سلیمان خان قاجار): ۶۰
محمد آقا (وزیر محمد خان قاجار): ۱۴
محمد آقای قاجار (ناظر شاهی): ۴۴
محمد ابراهیم خوئی (حاجی): ۲۸۵ (شرح حال)
محمد ابراهیم کلباسی (حاجی ملا): ۶۰۲
محمد ابن اسمعیل (پسر اسمعیل بن امام جعفر صادق (ع)): ۵۱۷
محمد ابن شاه نظر (آقا): ۲۸۲
محمد احمد آبادی اصفهانی، ملک الاطباء (میرزا): ۶۰۱ - ملک الاطباء
محمد اخباری (حاجی ملا): ۲۸۴ (شرح حال)
محمد اسمعیل میرزا (پسر ابوالملوک میرزا): ۲۱۹
محمد اسمعیل میرزا (پسر محمدرضا میرزا): ۲۰۳
محمد امین، ملا (پدر کوثر علیشاه): ۲۸۱
محمد امین خان قاجار نسقچی باشی: ۳۷۷، ۳۷۸، ۵۶۱ - نسقچی باشی
محمد امین خواجه ابن الشمس یوسف: ۱۲۶
محمد امین رفوف پاشا: ۳۶۹
محمد امین میرزا (پسر فتح علیشاه): ۱۸۴، ۲۱۸، ۲۲۶
محمد باقر (حاجی سید): ۱۷۷ - ۱۷۹
محمد باقر (حجت الاسلام حاجی سید): ۲۴۶
محمد باقر خان (بیگلریگی دارالخلافه): ۱۹۹، ۲۱۹، ۴۲۷، ۴۴۱، ۴۴۸، ۵۰۴، ۵۱۲
محمد باقر رشتی (حاجی سید): ۶۰۲
محمد باقر میرزا (پسر محمد رضا میرزا): ۲۰۰
محمد بید آبادی، (آقا): ۵۶
محمد بیگ (برادر سلیم پاشا): ۳۶۴
محمد بیگ قاجار افشار (سرهنگ): ۳۴۲، ۳۴۳

محمد حسن کاشی معیر الممالک: ۴۲۱ ← معیر
الممالک

محمد حسن میرزا (پسر همایون میرزا): ۲۰۹
محمد حسن نائینی (حاجی): ۲۸۲ و ۲۸۳ (شرح
حال) ۴۱۰، ۵۹۶

محمد حسن نجفی (شیخ): ۶۰۳
محمد حسین: ۲۸۰ ← حسین علیشاه
محمد حسین اصفهانی حکیم باشی (میرزا): ۶۰۴
محمد حسین خان (پسر سرکشیکچی باشی امام ویروی
میرزا): ۲۰۲

محمد حسین خان (حاجی): ۸۴
محمد حسین خان، حاجی فخر الدوله (پسر بیرام علی
خان قاجار): ۱۰۶، ۲۷۵ ← فخر الدوله
محمد حسین خان زنگنه: ۳۲۲، ۳۶۴، ۴۳۹ ←
ایشیک آقاسی باشی
محمد حسین خان سرتیب فیروز کوهی: ۱۷۹، ۴۲۰،
۴۵۷، ۴۵۸، ۴۶۰

محمد حسین خان قاجار (برادر محمد حسن قاجار،
عموی آقا محمد خان): ۱۵
محمد حسین قاجار دولو: ۱۶
محمد حسین خان قاجار [قوانلو] سرکشیکچی باشی:
۴۷، ۲۱۴، ۲۱۶ ← سرکشیکچی باشی
محمد حسین خان قره گوزلوی همدانی (وزیر
دولتشاه): ۴۰، ۴۱، ۵۱، ۱۰۷، ۴۱۳
محمد حسین میرزا (سلطان سلیم میرزا): ۲۲۴
محمد حسین میرزا (پسر ظل السلطان علیشاه): ۱۹۹
محمد حسین میرزا (پسر کیخسرو میرزا): ۲۱۹
محمد حسین میرزا (پسر منوچهر میرزا): ۲۱۵
محمد حسین میرزا (پسر همایون میرزا): ۲۰۹
محمد حسین میرزا (پسر یحیی میرزا): ۲۲۶

محمد تبریزی (حاجی میرزا، وزیر مراغه): ۴۱۳
محمد تقی براقانی (حاجی ملا): ۶۰۳
محمد تقی خان (سردار ایلات بختیاری): ۵۱۶،
۵۲۳

محمد تقی خان سرتیب (پسر علی خان بیات): ۴۸۴
محمد تقی علی آبادی (میرزا، متخلص به صاحب):
۱۸۵، ۴۷۹، ۵۵۲ صاحب ← علی آبادی
محمد تقی قزوینی (آقاسید): ۶۰۳
محمد تقی کاشانی (حاجی سید): ۵۹۶
محمد تقی مستوفی (میرزا): ۳۶۷

محمد تقی میرزا حسام السلطنه: ۹۷ (حکومت
اصفهان)، ۱۲۶، ۱۳۸، ۱۶۴، ۱۶۹، ۱۸۳،
۱۹۳ - ۱۹۵، ۲۱۵، ۲۱۹ ← حسام السلطنه،
محمد تقی میرزا

محمد جعفر استرآبادی (حاجی ملا): ۱۵۳، ۶۰۳
محمد جعفر رشتی (حاجی): ۶۰۴
محمد جعفر کاشانی (وزیر ظل السلطان): ۱۶۱،
۴۲۱ (صدارت)، ۴۵۲

محمد جعفر میرزا (پسر شیخ الملوک میرزا): ۱۹۷
محمد جعفر میرزا (پسر محمد رضا میرزا): ۲۰۳
محمد حسن (حاجی، امام جمعه اصفهان): ۲۸۶
محمد حسن خان (پدر جعفر قلی خان، برادر ابراهیم
خلیل خان): ۳۱۳

محمد حسن خان (پسر جهانشاه میرزا): ۲۲۰
محمد حسن خان (پسر سرکشیکچی باشی امام ویردی
میرزا): ۲۰۲

محمد حسن خان (پسر صاحبقران میرزا): ۲۲۷
محمد حسن خان سردار ایروانی: ۴۹۳، ۵۱۲، ۵۳۱
محمد حسن قاجار (پدر آقا محمد خان قاجار):
۱۲، ۱۴، ۱۵، ۱۷ - ۲۲، ۲۷، ۳۱، ۶۰،
۲۹۳، ۵۴۵

نمایه عام □ ۶۴۷

طالبش، ۳۷۳، ۴۱۳ (وزارت همدان)
 محمد خان مقصود لو (میرزا): ۳۸۱ (اسارت)
 محمد خان هزاره: ۵۰
 محمد خوارزمشاه (سلطان): ۴۷۶
 محمدراوی فاضل خان گروسی: ۱۹۰، ۱۹۱ -
 فاضل خان گروسی
 محمد رحیم خان (پسر محمد مهدی میرزا): ۲۱۸
 محمد رحیم میرزا (پسر رکن الدوله علینقی میرزا):
 ۱۹۶
 محمد رحیم میرزا (پسر شیخ الملوک میرزا): ۱۹۷
 محمد رحیم میرزا (پسر ملک آرا، محمد قلی میرزا):
 ۱۸۸
 محمد رحیم میرزا (پسر نایب السلطنه): ۳۹۵
 محمد رحیم میرزا (پسر همایون میرزا): ۲۰۹
 محمد رضا خان ماکوئی: ۳۶۶
 محمد رضای قزوینی (وزیر محمد علی میرزا
 دولتشاه): ۱۱۴ (سفارت ایران به فرانسه)، ۱۱۵
 محمد رضا میرزا (پسر رضا قلی میرزا): ۱۷۶
 محمد رضا میرزا (پسر علیرضا میرزا): ۲۱۲
 محمد رضا میرزا (پسر فتحعلی شاه): ۱۳۰، ۱۳۹
 ۱۴۰ (حکومت رشت)، ۱۴۷ (عزل)، ۱۸۳
 ۲۰۲ (شرح حال)، ۴۱۸، ۴۲۳، ۴۷۳، ۴۸۲
 محمد رضی (متخلص به بنده، میرزا): ۲۴۷ - بنده
 محمد رثوف پاشای سرعسکر: ۳۱۷، ۳۶۸
 محمد زکی مازندرانی: ۵۵۲
 محمد زمان بیگ قاجار: ۱۵
 محمد زمان خان قاجار: ۴۳، ۱۲۷، ۱۲۸ (حکومت
 استر آباد، شورش)
 محمد زمان میرزا (پسر رکن الدوله علینقی میرزا):
 ۱۹۶
 محمد زمان میرزا (پسر شیخ الملوک میرزا): ۱۹۷

محمد حسین میرزا (حشمت الدوله بعدی، پسر محمد
 علی میرزا دولتشاه): ۱۶۳ (والی خوزستان و
 لرستان)، ۱۸۵
 محمد حسین میرزا معتضد السلطنه (معروف به
 شاهزاده پیشخدمت): ۲۰۳
 محمد حنیفه: ۴۲۲
 محمد خان (پسر زکی خان زند): ۸۳ - ۸۷، ۲۴۳
 محمد خان / محمد خان قاجار دولو (حاکم کزاز):
 ۸۵
 محمد خان افغان درانی: ۵۸، ۱۰۷ (شورش)، ۴۴۶
 محمدخان بیگلربیگی قاجار (رکن الدوله): ۴۷
 (حکومت تهران)، ۷۵، ۱۹۹، ۲۴۵، ۲۹۶
 ۴۰۲، ۴۲۷، ۴۴۱، ۴۴۸، ۵۰۸ - رکن
 الدوله
 محمد خان تربتی (ولد اسحق خان): ۱۲۸، ۳۹۱
 محمد خان دادو: ۲۳ - محمد کریم خان دادو
 محمد خان زنگنه: ۴۷۲ - امیرکبیر
 محمد خان زیاد اقلی قاجار: ۹
 محمد خان قاجار ایروانی (حاکم ایروان): ۴۵، ۸۱
 (عزل)، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۹، ۳۰۴ - ۳۰۶
 ۳۰۸ - ۳۱۰، ۳۱۲ (حکومت ایروان)، ۳۱۳
 (عزل)، ۴۴۵ (سپهداری عراق)، ۴۶۰، ۴۶۲
 ۴۶۳، ۴۶۹، ۴۸۲، ۴۹۱، ۴۹۳ (فوت)
 محمد خان قاجار سرکشیکچی باشی [سپهسالار
 بعدی]: ۱۵۳، ۳۷۳، ۵۱۵ - سرکشیکچی
 باشی
 محمد خان قرائی: ۱۵۵
 محمد خان قزوینی: ۱۰
 محمد خان قره گوزلو همدانی (حاجی): ۱۱۰ (حاکم
 آذربایجان)، ۳۱۸، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۳۹، ۳۴۵
 (حاکم قراجه داغ)، ۳۴۶، ۳۵۰ (حکومت

محمد زمان میرزا (پسر محمد رضا میرزا): ۲۰۳
 محمد زمان میرزا (پسر محمود میرزا): ۲۰۴
 محمد شاه قاجار / محمد شاه غازی: ۲، ۱۳، ۱۱۸، ۱۵۷، ۱۷۲، ۱۷۴، ۱۷۶، ۱۸۰، ۱۸۷، ۱۹۱، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۶، ۱۹۸، ۲۰۹، ۲۱۸، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۷۳، ۲۸۳، ۲۹۶، ۳۷۴، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۷۹، ۳۸۵، ۳۹۰، ۳۹۲، ۳۹۳ (محاصره هرات، ترک محاصره)، ۳۹۵، ۳۹۸، ۴۰۱ (جلوس سلطنت)، ۴۰۲ (نسبنامه) ۴۰۴ (هنرنقاشی و خطاطی)، ۴۱۰ (ابنیه و آثار)، ۴۱۲ (تولد، نامگذاری)، ۴۱۳ (حکومت مراغه و همدان)، ۴۱۷ (ولیعهدی، لقب نایب السلطنه)، ۴۲۵ (جلوس)
 محمد شریف میرزا (پسر رکن الدوله علینقی میرزا): ۱۹۶
 محمد شفیع صدر مازندرانی (میرزا، صدراعظم): ۵۵، ۷۵، ۹۱، ۹۷، ۱۰۴، ۱۲۸، ۲۰۴، ۲۴۲ (قتل)، ۳۰۴، ۳۰۸، ۳۴۱، ۳۵۶
 محمد شفیع میرزا (پسر همایون میرزا): ۲۰۹
 محمد صادق خان (پسر کیخسرو میرزا): ۲۱۹
 محمد صادق خان (پسر محمد مهدی میرزا): ۲۱۸
 محمد صادق خان (پسر نجفقلی خان گروسی): ۳۵۲
 محمد صادق خان قاجار قوائلو: ۴۴
 محمد صادق مروزی وقایع نگار (میرزا): ۳۷۲ + وقایع نگار
 محمد صالح براقانی (حاجی ملا): ۶۰۳
 محمد صالح خان (فرزند علی محمد خان): ۴۶۴
 محمد صالح کرمانی (آقا سید): ۵۹۸ (شرح حال)
 محمد صفی میرزا (پسر حسام السلطنه): ۱۹۴
 محمد صفی میرزا (پسر محمود میرزا): ۲۰۴
 محمد طاهرخان: ۳۵

محمد طاهر خان قزوینی، وکیل الدوله: ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۵۳، ۴۷۱ (سفارت روسیه)، ۴۷۲ (لقب وکیل الدوله، وزارت دارالمرز)
 محمد طاهر میرزا (پسر شیخ الملوک میرزا): ۱۹۷
 محمد طاهر میرزا (پسر ظل السلطان علیشاه): ۱۹۹
 محمد طباطبائی (آقا سید): ۲۸۶، ۳۷۲
 محمد علی (آقا، پسر آقا محمد باقر بهبهانی): ۶۱
 محمد علی بیگ (خاله زاده مصطفی خان): ۳۲۷
 محمد علی بیگ قاجار یخاری باشی: ۲۲
 محمد علی پاشا (حکمران بصره): ۵۱۰
 محمد علی خان (پسر آصف الدوله): ۴۴۲ (منصب ایشیک آقاسی باشی)، ۴۹۸
 محمد علی خان (پسر شاهقلی میرزا): ۲۱۸
 محمد علی خان ایلخانی: ۱۷۰ + ایلخانی
 محمد علی خان شامیاتی: ۱۱۲
 محمد علی خان غفور: ۵۳۱ (سفارت خوارزم)، ۵۲۴
 محمد علی خان قوائلو: ۲۲، ۸۲، ۸۸ (حکومت فارس)، ۳۱۸
 محمد علی خان ماکوئی سر تپ: ۴۸۴، ۴۸۵
 محمد علی کرمانشاهانی (آقا): ۶۳، ۵۹۷
 محمد علی کرمانی (سید): ۵۹۹ (شرح حال)
 محمد علی گلشن (پدر قآنی): ۵۶۳
 محمد علی مستوفی آشتیانی (میرزا، پسر میرزا کاظم آشتیانی): ۳۴۹، ۳۶۷، ۴۱۳ (وزارت همدان)، ۴۱۴ (عزل از وزارت)
 محمد علی میرزا (پسر ابوالملوک کیومرث میرزا): ۲۱۹
 محمد علی میرزا (پسر یحیی میرزا): ۲۲۶
 محمد علی میرزا دولتشاه (پسر فتحعلی شاه): ۱۰۱، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۳

محمد زمان میرزا (پسر محمد رضا میرزا): ۲۰۳
 محمد زمان میرزا (پسر محمود میرزا): ۲۰۴
 محمد شاه قاجار / محمد شاه غازی: ۲، ۱۳، ۱۱۸، ۱۵۷، ۱۷۲، ۱۷۴، ۱۷۶، ۱۸۰، ۱۸۷، ۱۹۱، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۶، ۱۹۸، ۲۰۹، ۲۱۸، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۷۳، ۲۸۳، ۲۹۶، ۳۷۴، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۷۹، ۳۸۵، ۳۹۰، ۳۹۲، ۳۹۳ (محاصره هرات، ترک محاصره)، ۳۹۵، ۳۹۸، ۴۰۱ (جلوس سلطنت)، ۴۰۲ (نسبنامه) ۴۰۴ (هنرنقاشی و خطاطی)، ۴۱۰ (ابنیه و آثار)، ۴۱۲ (تولد، نامگذاری)، ۴۱۳ (حکومت مراغه و همدان)، ۴۱۷ (ولیعهدی، لقب نایب السلطنه)، ۴۲۵ (جلوس)
 محمد شریف میرزا (پسر رکن الدوله علینقی میرزا): ۱۹۶
 محمد شفیع صدر مازندرانی (میرزا، صدراعظم): ۵۵، ۷۵، ۹۱، ۹۷، ۱۰۴، ۱۲۸، ۲۰۴، ۲۴۲ (قتل)، ۳۰۴، ۳۰۸، ۳۴۱، ۳۵۶
 محمد شفیع میرزا (پسر همایون میرزا): ۲۰۹
 محمد صادق خان (پسر کیخسرو میرزا): ۲۱۹
 محمد صادق خان (پسر محمد مهدی میرزا): ۲۱۸
 محمد صادق خان (پسر نجفقلی خان گروسی): ۳۵۲
 محمد صادق خان قاجار قوائلو: ۴۴
 محمد صادق مروزی وقایع نگار (میرزا): ۳۷۲ + وقایع نگار
 محمد صالح براقانی (حاجی ملا): ۶۰۳
 محمد صالح خان (فرزند علی محمد خان): ۴۶۴
 محمد صالح کرمانی (آقا سید): ۵۹۸ (شرح حال)
 محمد صفی میرزا (پسر حسام السلطنه): ۱۹۴
 محمد صفی میرزا (پسر محمود میرزا): ۲۰۴
 محمد طاهرخان: ۳۵

نمایه عام □ ۶۴۹

محمد میرزا (پسر محمود میرزا): ۲۰۴
 محمد مهدی اصفهانی (آقا میر، امام جمعه طهران):
 ۶۰۳

محمد مهدی خان قاجار (جد قاجاریه): ۲۱۸
 محمد مهدی میرزا (پسر فتحعلی شاه): ۱۸۴، ۲۱۸
 (شرح حال)، ۵۱۹

محمد ناصر خان قاجار: ۵۳۰ (حکومت استرآباد)،
 ۵۳۱ (عزل از حکومت استرآباد)
 محمد نبی (خواهر زاده حاجی خلیل خان): ۱۰۶
 محمد ولی خان: ۵۲۵

محمد ولی خان (پسر فتحعلی خان، برادر زاده آصف
 الدوله): ۵۲۴

محمد ولی خان قاجار (جد فتحعلی شاه): ۱۸۹
 محمد ولی خان دوانلو قاجار: ۱۷، ۱۸، ۲۰، ۵۱،
 ۸۷

محمد ولی میرزا (پسر شیخ الملوک میرزا): ۱۹۷
 محمد ولی میرزا (پسر فتحعلی شاه): ۹۶، ۱۰۳
 (حکومت سمنان)، ۱۰۶، ۱۱۴ (حکومت
 خراسان)، ۱۱۵، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۶، ۱۲۷،
 ۱۲۹ (عزل از حکومت)، ۱۳۰ (حکومت
 خراسان برای بار دوم)، ۱۳۳، ۱۸۳، ۱۸۹
 (شرح حال)، ۱۹۰، ۴۲۹

محمد هادی میرزا (پسر شیخ الملوک میرزا): ۱۹۷
 محمد هادی میرزا (پسر فتحعلی شاه): ۱۸۴، ۲۱۸
 (شرح حال)

محمد هاشم میرزا (پسر جهانشاه میرزا): ۲۲۰
 محمد هاشم میرزا (پسر شاهقلی میرزا): ۲۱۸
 محمد هاشم میرزا (پسر محمد رضا میرزا): ۲۰۳
 محمده: ۴۸۵، ۵۱۰، ۵۱۳، ۵۲۶

محمود / شاه محمود (پسر کامران افغانی): ۱۵۴
 محمود (تخلص): ۲۰۶ ← محمود میرزا (پسر

۱۲۵ (حکومت کرمانشاهان)، ۱۴۳ (مرگ)،
 ۱۶۳، ۱۶۹، ۱۸۳ (شرح حال) - ۱۸۵
 (مرگ)، ۱۹۳، ۱۹۸، ۲۲۴، ۳۶۷، ۳۸۹،
 ۴۱۳، ۴۳۹، ۵۲۳ ← دولتشاه

محمد عمرخان سردار (پسر کهندل خان): ۴۷۱،
 ۴۷۳، ۴۹۸

محمد قاسم بیرانوند: ۹۶
 محمد قاسم خان تبریزی (حاجی): ۴۴۸
 محمد قاسم خان قاجار امیر کبیر: ۱۳۰، ۲۱۴ ←
 امیر کبیر

محمد قلی خان (پسر هادی میرزا): ۲۳۷
 محمد قلی خان افشار (حاکم ارومی): ۴۰، ۸۶
 محمد قلی خان قاجار: ۱۵۳، ۳۷۳

محمد قلی میرزا (پسر ملک ایرج میرزا): ۲۱۶
 محمد قلی میرزا ملک آرا (پسر فتحعلی شاه): ۵۳،
 ۱۲۶ (حکومت طبرستان)، ۴۴۳ (حکومت
 همدان) ← ملک آرا، محمد قلی میرزا

محمد کاظم آشتیانی قمی (پدر مایل): ۲۷۳
 محمد کاظم کرمانی (میرزا): ۶۲

محمد کاظم میرزا (پسر منوچهر میرزا): ۲۱۵
 محمد کریم خان (پسر محمد باقر خان): ۴۴۸
 محمد کریم خان (پسر محمد مهدی میرزا): ۲۱۸

محمد کریم خان دادو: ۲۳
 محمد کریم میرزا (پسر رکن الدوله علینقی میرزا):
 ۱۹۶

محمد کریم میرزا (پسر شیخ الملوک میرزا): ۱۹۷
 محمد کهنیا: ۱۴۳

محمد محسن میرزا (پسر عبدالله میرزا): ۲۰۰
 محمد مصطفی (ص): ۱، ۵۰۵

محمد میرزا (پسر اسمعیل میرزا): ۲۱۱
 محمد میرزا (پسر محمدولی میرزا): ۱۹۰

۶۵۰ □ اکسیرالتواریخ

- فتحعلی شاه)
 محمود (حاجی ملا، معلم ولیعهد): ۴۷۲
 محمود آباد: ۵۰۳، ۵۰۰
 محمود آقا (ریش سفید جبرئیللو): ۳۴۵
 محمود پاشا (پسر عبدالرحمن پاشا): ۱۴۲، ۱۲۳
 (پاشای بابان)، ۱۴۳
 محمود خان (سلطان عثمانی): ۲۱۰، ۳۶۹، ۴۴۳
 ۵۱۳، ۵۱۰، ۴۸۵
 محمود خان دنبلی غوریساوول باشی: ۴۲۰، ۵۱۴
 ۵۴۵ (تخلص خاور) ← قوریساوول باشی ← دنبلی
 محمود خان قره گوزلو: ۴۹۲
 محمود شبستری (شیخ): ۴۱۰
 محمود غلیجائی افغان: ۱۰
 محمود میرزا (پسر فتحعلی شاه): ۱۰۲، ۱۳۰
 ۱۸۳، ۱۹۰، ۱۹۳ (شرح حال)، ۲۰۴، ۲۰۵
 ۲۰۹، ۲۲۰، ۲۴۲، ۴۳۷، ۴۳۹، ۴۵۱
 محمود میرزا (پسر مصطفی میرزا): ۲۲۵
 محمود میرزای افغان (پسر تیمورشاه): ۸۳، ۸۸، ۹۱
 ۱۰۲، ۹۵
 مخدومقلی ترکمان: ۵۳۰، ۵۳۱
 مددوف (سردار روس): ۱۵۵، ۱۵۷ (عزل)، ۳۷۴
 ۳۷۶ -
 مدرسه فقیه: ۷۰
 مدرسه محمودیه: ۲۰۴
 مدن (غراف، سفیر روس): ۵۲۷
 مدینه منوره: ۳۶۹، ۵۵۰
 مراد خان زند: ۳۳، ۳۴
 مراد میرزا / سلطان مراد میرزا (حسام السلطنه بعدی):
 ۴۴۸، ۵۰۴، ۵۰۶، ۵۰۹، ۵۲۹
 مراغه: ۱۹۹، ۴۱۳، ۴۴۱، ۴۵۰
 مراغه (فوج): ۴۶۴، ۴۶۹
- مرتضی شوشتری (شیخ): ۶۰۳
 مرتضی قلی بیگ عزدانلو: ۲۲
 مرتضی قلی خان [برادر آقا محمد خان]: ۲۱- ۲۳،
 ۳۱، ۳۳، ۳۴، ۳۶، ۳۰۵
 مرتضی قلی خان (پسر کیخسرو میرزا): ۲۱۹
 مرتضی قلی خان (حاکم کرمان): ۴۵
 مرتضی قلی خان ایلی بیگی: ۱۷۰ - ایل بیگی
 مرتضی قلی میرزا (پسر حیدر قلی میرزا): ۲۰۷
 مرزاویج (وکیل دولت روس): ۱۵۰، ۳۷۲
 مرشد قلی خان: ۳۹۸
 مرغاب: ۳۹۲
 مرند: ۳۷۹، ۵۴۵، ۶۰۳
 مرو / مروشاهجهان: ۹، ۵۰، ۱۰۶، ۲۴۶، ۲۷۵
 ۳۹۲، ۵۲۴
 مریوس: ۴۹۴
 مزینان: ۹۴، ۴۵۴
 المستنصر بالله اسمعیلی [فاطمی]: ۵۱۷
 مسجد جامع تبریز: ۷۱
 مسجد جامع طهران: ۷۱
 مسجد سمنان: ۷۱
 مسجد شیراز: ۷۱
 مسجد قزوین: ۷۱
 مسجد کاشان: ۷۱
 مسجد کرمان: ۷۱
 مسجد مقام محمود: ۲۰۴
 مسجد یزد: ۷۱
 مسعود گرمودی / مسعود تبریزی (میرزا): ۴۴۱
 (ازدواج با ضیاء السلطنه)، ۵۵۱ (وزیر دول
 خارجه)
 مسعود میرزا (پسر محمدولی میرزا): ۱۹۰
 مسعود میرزا (پسر محمود میرزا): ۲۰۴، ۲۰۵

نمایه عام □ ۶۵۱

سمنانی: ۳۹۱، ۴۶۰، ۴۸۶، ۴۸۹، ۴۹۲، ۵۰۴

مصطفی قلی خان طالش (حاکم رشت): ۸۱ (عزل) - مصطفی خان طالش

مصطفی قلی میرزا (پسر نایب السلطنه): ۳۹۵

مصطفی قمشه ای (ملا): ۸۲

مصطفی میرزا (پسر فتحعلی شاه): ۱۸۴، ۲۱۶، ۲۲۴

مضلا: ۱۶۲

مضرب خان (والی نیمه): ۴۶۶

مطلب خان دامغانی: ۱۳۳، ۱۴۵

مظفر علیشاه، میرزا محمد تقی: ۶۲ (شرح حال)، ۵۹۷

مظفر علی میرزا (پسر ملک آرا محمد قلی میرزا): ۱۸۸

مظفر میرزا (پسر همایون میرزا): ۲۰۹

معتضد السلطنه: ۲۳۰ - محمد حسین میرزا (پسر اعتضاد السلطنه)

معتمدالدوله، منوچهر خان: ۱۴۸، ۱۵۹، ۳۸۳

۴۲۶، ۴۳۰، ۴۳۲، ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۴۳

۵۰۸، ۵۲۱ (حکومت اصفهان)، ۵۲۳

(حکومت عربستان)، ۵۲۶، ۵۲۷

معتمدالدوله، میرزا عبدالوهاب نشاط اصفهانی: ۱۳۶

۱۳۷ (اسارت)، ۲۴۱، ۲۴۳، ۲۵۹، ۲۹۷

معدن (محل): ۳۶۱

معروف کرخی (شیخ): ۲۸۴

معز السلطنه، حسین قلی خان [برادر آقا محمدخان]:

۲۱ - حسین قلی خان قاجار

معصوم علیشاه دکنی (سید): ۶۱، ۶۲ (شرح حال)،

۶۴، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۴، ۵۹۷

معصومه (ع)، بقعه: ۷۰، ۷۱

مسلمان / مسلمانان / مسلمین: ۵۲، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۶۱، ۱۷۳، ۳۱۳، ۳۱۷، ۳۶۰، ۴۱۵

مسلم ایروانی (میرزا، پدر حاجی میرزا آقاسی): ۵۲۶
مسیح: ۹۹ - عیسی (ع)

مسیحا / مسیحیان: ۱۰۸، ۱۶۱

مسیح استرآبادی (حاجی میرزا): ۶۰۳

مشتاقلی شاه اصفهانی: ۶۲، ۶۳ (شرح حال)

مشتاقیه (مزار): ۶۳، ۲۸۰، ۲۸۲

مشری (میرزا، از شعرای عهد ناصری): ۲۲۶

مشکین: ۲۴۹، ۳۷۵

مشورت خانه / پارلمند: ۴۹۴، ۴۹۶

مشهد / مشهد رضا / مشهد مقدس / مشهد شهدا:

۲۳، ۵۰، ۹۰، ۹۱، ۱۰۱ - ۱۰۳، ۱۳۴

۱۴۴، ۱۴۸، ۱۵۵، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۹۸

۳۸۷، ۳۹۰ - ۳۹۲، ۴۰۹ (خارابافی)، ۴۱۵

۴۵۳، ۴۱۶، ۴۶۴، ۵۰۲، ۵۲۴

مشهد (قلعه): ۱۰۲، ۱۰۳

مشیر: ۳۹۸ - مجنون - قایم مقام، میرزا ابوالقاسم مصر: ۸

مصرف افندی: ۱۴۶

مصطفی (سلطان عثمانی): ۱۱۶ (جلوس)

مصطفی خان (حکمران قراچه داغ): ۴۰، ۴۳

مصطفی خان شیروانی: ۴۹، ۱۱۱، ۳۲۰، ۳۲۲ -

۳۲۴، ۳۲۷، ۳۳۰، ۳۷۳

مصطفی خان طالش: ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۸، ۳۳۰ -

۳۳۲، ۳۳۵، ۳۳۸، ۳۴۹ - ۳۵۱

مصطفی خان قاجار دولو: ۴۱، ۴۷، ۴۹

مصطفی قلی خان: ۵۱۰

مصطفی قلی خان (پسر الله قلی خان زنگنه): ۶۲

مصطفی قلی خان [برادر آقا محمدخان]: ۲۱، ۲۲

مصطفی قلی خان سرتیپ (سرکرده فوج دامغانی

۶۰۱ - محمد احمد آبادی اصفهانی
 ملک الشعراء، فتحعلی خان صبا: ۷۰، ۲۴۸ - ۲۵۰،
 ۲۵۲، ۲۵۴، ۲۶۰، ۲۷۵، ۵۴۷ - صبا -
 فتحعلی خان صبا
 ملک الکتاب: ۵۵۵ - عشرت
 ملک الکتاب: میرزا مهدی: ۱۶۲
 ملک ایرج میرزا (پسر فتحعلی شاه): ۱۸۴، ۲۱۶
 (شرح حال)
 ملکم بهادر (ایلچی انگلیس): ۹۳، ۱۰۵، ۱۲۱
 ملیله زرگری (طرح هندسی): ۴۰۹
 ممسنی (طایفه): ۸۴
 ممش خان زعفرانلو (حاکم چناران): ۵۰، ۹۰، ۹۱
 منجم باشی، میرزا موسی: ۸۲، ۸۷، ۱۱۰ - موسی
 منجم باشی
 مندلیج: ۱۴۵ - ۱۴۷
 منستی (بالیوز بصره): ۱۰۵
 منشی الممالک، میرزا محمد تقی (فرزند رضا قلی
 نوائی): ۴۱۹، ۴۲۰، ۵۵۲
 منصور خان فراهانی (سرتهیب): ۴۲۵، ۴۳۰، ۴۳۴
 منصور میرزا / ملک منصور میرزا (پسر فتحعلی شاه):
 ۱۸۴، ۲۱۵، ۲۲۲
 منکنای (حاکم هرات): ۴۷۶
 منگنه: ۴۰۸
 منگنه مشجر (نوعی اقمشه): ۴۰۹
 منگوقاآن: ۷، ۸
 منوچهر میرزا (پسر نایب السلطنه): ۳۹۵، ۴۴۱
 (حکومت گلپایگان و خوانسار)، ۵۰۷، ۵۱۱
 منوچهر میرزا (پسر فتحعلی شاه): ۱۸۴، ۲۱۵
 موجه خورت: ۳۵
 موزه دوز: ۹
 موسی خان (پسر محمد ولی میرزا): ۱۹۰

معصومه (ع)، حضرت: ۱۳۹، ۱۶۰، ۱۶۲، ۱۷۸،
 ۵۰۷
 معیر الممالک، حسین علی خان: ۴۲۰، ۵۶۱ -
 حسین علی خان
 معیر الممالک، محمد حسن کاشی: ۴۲۱ - محمد
 حسن کاشی
 معین الدوله، مهدیقلی خان دولو: ۳۰۶ - مهدیقلی
 خان دولو قاجار
 مغازبرد (قلعه): ۳۶۴
 مغان: ۴۹، ۵۱، ۳۰۵، ۳۲۱، ۳۲۸ - ۳۳۱،
 ۳۳۴، ۳۷۵ (ایلات)
 مغول: ۸
 مفتون دنبلی، عبدالرزاق بیگ ابن نجفقلی خان: ۲۵۹
 - دنبلی
 مقرض سازی: ۴۰۸
 مقل ابن زایده: ۱۴
 مکتیل صاحب (ایلچی): ۴۷۴، ۴۸۱، ۴۸۲، ۴۹۷،
 ۵۲۷، ۵۲۹
 مکه معظمه: ۲۱۸، ۳۷۰، ۵۰۵
 ملاباشی، ملاعلی اصغر: ۵۳، ۹۱
 ملاحظه: ۸
 ملا زگرد: ۳۶۲ - ۳۶۴
 ملا صدرا: ۲۸۵
 ملا عبدالله (قاتل مشتاقعلی شاه): ۶۳
 ملایر: ۱۶۴، ۱۹۷، ۴۳۶، ۴۴۱، ۵۰۴، ۵۲۹
 ملسوف صاحب (نایب ایلچی): ۱۶۱، ۴۵۲
 ملک آرا، محمد قلی میرزا (پسر فتحعلی شاه): ۵۳،
 ۱۲۶ (حکومت لرستان)، ۱۴۲، ۱۵۷، ۱۸۳،
 ۱۸۷ (شرح حال)، ۱۸۸، ۱۹۳، ۳۸۲، ۴۳۰،
 ۴۳۱، ۴۳۵، ۴۳۹، ۴۴۴ (حکومت همدان)
 ملک الاطباء، میرزا محمد احمد آبادی اصفهانی:

- موسی زبو / موسیوژوبر: ۴۹۶ - زبو
موسیقار: ۶۰۴
موسی کاظم (ع)، امام هفتم: ۷۰، ۵۱۷
موسی منجم باشی، میرزا: ۱۱۰ - منجم باشی
موسی نجفی (شیخ): ۱۴۷
موصل: ۱۶، ۶۴
مولود خانه دامغان: ۷۴
مولوی معنوی: ۷۴
مولی: ۳۰۵
مؤیدالدوله، طهماسب میرزا (پسر محمد علی دولتشاه): ۱۸۵، ۳۸۹، ۳۹۰، ۴۳۹، ۴۴۳
(حکومت همدان)، ۴۴۵ (عزل از حکومت)، ۴۸۴ - طهماسب میرزا
مهد علیا (مادر فتحعلی شاه): ۸۷، ۱۰۲
مهد علیا (مادر محمد شاه): ۵۲۸
مهدی / میرزامهدی مشهدی: ۵۰، ۵۷۷
مهدی بالله (از خلفای فاطمی): ۵۱۷
مهدی باجلان: ۸۵
مهدی خان (پسر محمدخان دادو): ۲۳
مهدی خان استرآبادی (میرزا، صاحب جهانگشا): ۱۱، ۱۲
مهدی خان قراپایاغ: ۴۸۲ - ۴۸۴
مهدی خان کلهر: ۱۲۵
مهدی خراسانی - شهید ثالث
مهدی شیرخاه: ۸۵
مهدی طباطبائی (آقا، پسر آقا سید علی): ۲۸۶
مهدی علی خان بهادر حشمت جنگ (سفیر انگلیس): ۹۲
مهدی قاجار یوخاری باش: ۱۲، ۲۹۳
مهد یقلی خان (برادر آقا محمد خان): ۲۱، ۲۸، ۳۱، ۹۱
مهدیقلی خان (پسر بهاءالدوله بهمن میرزا): ۲۲۳
مهدیقلی خان جوانشیر: ۳۷۴
مهدیقلی خان شوشه‌ای: ۳۵۲
مهدیقلی خان قاجار (بیگلر بیگی): ۲۲۳
مهدیقلی خان قاجار دولو: ۱۳۲ (حاکم استر آباد)، ۳۰۴، ۳۰۷، ۳۱۳، ۳۱۶، ۳۲۱ (حاکم ایروان)، ۳۲۲، ۳۲۹ (عزل از حکومت)
مهدیقلی خان قاجار قوانلو: ۳۰۴
مهدیقلی خان قره گوزلو: ۴۹۲
مهدیقلی میرزا (پسر سرکشیکچی باشی امام ویردی میرزا): ۲۰۲
مهدیقلی میرزا (پسر شاهپور میرزا): ۲۱۴
مهدیقلی میرزا (پسر نایب السلطنه): ۳۹۵
مهدیقلی میرزا (پسر محمدولی میرزا): ۱۹۰
مهدی کتبه نویس (آقا): ۲۸۶
مهدی مشهدی (میرزا، علامه العلما): ۱۰۲، ۱۰۴
مهدی ملک الکتاب (میرزا): ۴۲۲، ۴۲۳ - ملک الکتاب
مهدی نجفی بحر العلوم (آقا سید): ۲۸۶، ۵۷۰ - بحر العلوم
مهدی نراقی (ملا): ۲۸۶
مهدیه (سلسله): ۲۸۴
مهربان (چمن): ۳۷۹
مهر علی بیگ (فرزند شاهقلی بیگ): ۱۰
مهر علی خان قاجار داشلو: ۸۴
مهمان خانه: ۲۹۱
مهندس باشی، میرزا رضای میزان آقاسی: ۵۱۱، ۵۱۶ (سفارت خوارزم) - رضای میزان آقاسی
مهندس شیرازی، میرزا صالح (صاحب اختیار باسمه خانه): ۴۹۸، ۴۹۹
میامی: ۴۵۴

۶۵۴ □ اکسیرالتواریخ

- میانج (منزل): ۱۵۷، ۱۵۹، ۲۲۴، ۳۱۳، ۳۷۷، ۴۲۵، ۳۸۱
- میان دشت (منزل): ۴۱۱
- میانه: ۲۹۲
- میرباخرزی (ملا): ۴۷۷
- میر باقر بیگ (برادر مصطفی خان طالشی): ۳۳۰، ۳۳۱
- میر حسن خان طالش (پسر مصطفی خان طالش): ۳۷۳، ۳۴۸
- میرحسین (پدر رونق علیشاه): ۲۸۰
- میرحسین خان طالش: ۱۵۴
- میرحیدر (پسریک جان، میر معصوم): ۱۰۶ -
- میرزا آقا خان وزیر لشکر (ابن میرزا اسد الله خان نوری): ۴۲۰، ۴۹۱، ۵۰۰ - وزیر لشکر
- میرزا بزرگ قائم مقام: ۱۲۱ - قائم مقام، میرزا بزرگ
- میرزا شفیع: ۵۵ - محمد شفیع صدر
- میرزا کوچک: ۵۷۳ - وصال شیرازی
- میرزا مسیح: ۱۶۱
- میرزا مهدی مشهدی (علامة العلماء): ۱۰۲ - ۱۰۴ -
- مهدی مشهدی
- میرزا نظر علی حکیم باشی - حکیم باشی، میرزا نظر علی
- میرعماد (خطاط): ۴۰۴
- میرفتاح: ۳۸۱
- میر معصوم: ۱۰۶ - بیگ جان - شاه مراد
- میزان آقاسی: ۵۱۶ - مهندس باشی - رضای میزان آقاسی
- میژ: ۳۴۶
- میمنه: ۴۶۶، ۴۶۷، ۵۰۱
- مینار: ۴۳۰
- میتوش میرزا (پسر محمود میرزا): ۲۰۴
- نابلتون: ۱۱۴ - ۱۱۸، ۱۱۶، ۳۵۵، ۴۹۵، ۴۹۶
- نادرشاه افشار: ۱۱، ۱۲، ۱۵، ۱۶، ۲۳، ۹۹، ۲۴۷
- ۲۹۲، ۳۰۵، ۴۷۷، ۴۷۸
- نادر میرزا (پسراحمد علی میرزا): ۲۱۲
- نادر میرزا (پسرشاهرخ افشار): ۵۰، ۸۹، ۹۱، ۱۰۱ - ۱۰۴
- نادری (دولت): ۱۷ - افشار / افشاریان
- نادری (سنگر): ۴۵۹
- نادعلی (استاد): ۴۰۹
- ناریاض (بلوک): ۵۱۹
- نارین قلعه: ۳۶۲
- ناصرالدین توره: ۱۰۶
- ناصرالدین میرزا قاجار [شاه بعدی]: ۴۷۲، ۵۰۷، ۵۳۵، ۵۰۹
- ناصرعلیشاه اصفهانی، میرزا احمد (درویش): ۶۵ (شرح حال)
- نایب الایاله، اسکندر میرزا (پسر ملک آرا محمد قلی میرزا): ۱۸۸
- نایب الایاله، فریدون میرزا (پسر نایب السلطنه): ۳۹۵، ۴۲۵ (حکومت آذربایجان)، ۴۴۳ - فریدون میرزا
- نایب السلطنه، عباس میرزا (پسرتحلی شاه): ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۲، ۱۶۴، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۵، ۲۱۲، ۲۱۵، ۲۲۴، ۲۹۱، ۲۹۵، ۲۹۶ (ازدواج)، ۳۰۴، ۳۰۶ - ۳۰۹، ۳۱۲ - ۳۲۴، ۳۲۷ - ۳۳۹، ۳۴۱ - ۳۴۴، ۳۴۶، ۳۴۹، ۳۵۱ - ۳۵۶، ۳۵۸ - ۳۶۸، ۳۷۲، ۳۷۵، ۳۷۷ - ۳۸۰، ۳۸۲ - ۳۸۶ (سفر خراسان) - ۳۹۰ (فتح قوچان)، ۳۹۱ (فتح)

- ۴۷۲، ۳۷۸، ۳۷۷
 نراق: ۵۱۸
 نراقی، آخوند ملا احمد: ۱۵۳
 نرماشیر: ۴۴۴، ۴۵، ۱۰۷، ۱۰۸، ۵۰۴، ۵۱۸
 نریمان (علما): ۳۶۱، ۳۶۲
 نزار (پسر المستضر بالله اسمعیلی): ۵۱۷
 نستعلیق (خط): ۶۰۴
 نسقچیان: ۸۲
 نسقچی باشی، علی خان افشار: ۴۲۷ - علی خان افشار
 نسقچی باشی، فرج الله خان: ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۹
 ۱۳۳، ۲۰۰، ۳۳۴ - ۳۳۶ - فرج الله خان
 نسقچی باشی، محمد امین خان قاجار: ۳۷۸، ۳۷۷
 ۵۱۶، ۵۶۱ - محمد امین خان قاجار
 نشاط، میرزا عبدالوهاب معتمدالدوله: ۷۲، ۲۴۴
 ۲۵۲ - معتمدالدوله
 نشاطی خان، عباس: ۴۳۸، ۵۷۲ (شرح حال)
 نصارا: ۴۹، ۵۳۹
 نصیب بیک شمس دانلو: ۳۰۶
 نصرآباد: ۳۶
 نصرالله اردبیلی (میرزا): ۴۴۰
 نصرالله التفرشی (کاتب اکسیر التواریخ): ۶۰۴
 نصرالله خان زند: ۴۴
 نصرالله خان سرکشیکچی باشی: ۴۶۲، ۵۱۳، ۵۱۵
 (حکومت فارس و عمان)، ۵۲۰ - سرکشیکچی باشی
 نصرالله خان قره گوزلو: ۴۱
 نصرالله صدر الممالک (میرزا): ۶۰۱ - صدر الممالک
 نصرالله میرزا (پسر حیدر قلی میرزا): ۲۰۷
 نصرالله میرزا (پسر رکن الدوله علینقی میرزا): ۱۹۶
 نصرالله میرزا (پسر سیف الله میرزا): ۲۲۵
- سرخس) - ۳۹۳ (فوت)، ۴۱۲، ۴۱۵ (فوت)،
 ۴۳۷، ۴۴۰، ۴۴۷، ۵۲۶، ۵۳۹، ۶۰۰،
 ۶۰۲
 نایب السلطنه، عباس میرزا (پسر محمدشاه): ۵۳۵
 (شرح حال)، ۵۳۶
 نایب الوزاره: ۳۹۸ - قائم مقام، میرزا ابوالقاسم
 نایب الوزاره: ۳۹۶ - قائم مقام، میرزا بزرگ
 نایب ایشیک آقاسی باشی، شهبازخان: ۵۱۴ -
 شهبازخان
 نائین: ۲۷۹، ۲۸۲، ۲۸۳، ۴۱۰، ۵۹۶
 نبی خان علی آبادی (میرزا، امیر دیوانخانه مبارکه):
 ۵۰۹، ۵۱۵ (عزل از حکومت فارس)
 نبی خان قره گوزلو: ۴۶۹، ۴۸۳، ۴۸۵، ۴۹۰
 (زخمی) - ۴۹۲
 نبی خان کرازی: ۳۳۵
 نجف (دروازه): ۲۸۰
 نجف اشراف: ۲۷، ۳۶، ۵۳، ۸۲، ۹۹، ۱۰۲
 ۱۴۴، ۱۹۲، ۲۴۳
 نجف خان زند: ۳۶، ۸۴
 نجف خان قاجار: ۳۰۴
 نجف قلی خان ایلخانی بجنوردی (بجنوردی): ۱۳۸
 ۳۸۹، ۴۴۱، ۴۵۰، ۴۹۸
 نجف قلی خان ایروانی: ۴۲۶
 نجف قلی خان گروسی: ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۷، ۳۳۴
 ۳۴۹، ۳۵۱، ۳۵۲
 نجف قلی میرزا (پسر همایون میرزا): ۲۰۹
 نجفی، شیخ جعفر: ۱۲۵
 نجوم: ۶۰۴
 نحس: ۴۹۴
 نخجوان: ۱۵۹، ۲۹۶، ۳۱۲، ۳۲۹، ۳۳۳ -
 ۳۳۵، ۳۳۷، ۳۳۹، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۶۵

- نصرت الله میرزا (پسر شاهرخ افشار): ۲۳
 نصرت الله میرزا (پسر محمد علی میرزا دولتشاه): ۱۸۵
 نصرت الله میرزا (پسر محمدولی میرزا): ۱۹۰
 نصرت الله میرزا (پسر ملک آرا محمد قلی میرزا): ۱۸۸
 نصرت الله میرزا (پسر هرمز میرزا): ۲۱۶
 نصرت علیشاه، میرزا مسلم: ۵۹۹ (شرح حال)
 نصیر الملک: ۵۲۰ - علی آبادی، میرزا فضل الله
 نصیرخان شاهسون: ۴۵
 نصیر طوسی (خواجه): ۶۰۳
 نظام الدوله، حاجی محمد حسین خان اصفهانی
 (مستوفی دیوان): ۹۷، ۲۴۱ - ۲۴۳ (مرگ)،
 ۲۴۶، ۲۵۸، ۲۷۴ (حکمران اصفهان)
 نظام الدوله، سلیمان خان قاجار: ۲۹۴ - سلیمان خان
 قاجار
 نظر علی میرزا (پسر شیخ الملوک): ۱۹۷
 نظر علی حکیم باشی (میرزا): ۵۹۹ - حکیم باشی،
 میرزا نظر علی
 نظر علی خان باجلان: ۸۴
 نظر علی خان زند: ۴۴
 نظر علی خان شاهسون: ۱۱۹، ۳۳۴، ۳۳۸
 نعمت الله میرزا (پسر محمود میرزا): ۲۰۴
 نعمت الله ولی (سید): ۶۴، ۲۸۴
 نعمت اللهی (سلسله): ۶۲ - ۶۴، ۲۸۰، ۲۸۲
 نقی خان: ۳۸
 نکودار خان: ۹۲
 نگارستان: ۴۲۸ - ۴۳۰، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۱،
 ۴۴۸
 نمرود: ۷۹
 نمسه / اطرایش: ۲۱۵، ۴۸۳
 نوائی، دکتر عبدالحسین: ۲۲۷
 نوح بیگ (پسر سرخای خان لگزی): ۳۲۰
 نوذر میرزا (پسر ملک آرا محمد قلی میرزا): ۱۸۸
 نوز الدهر میرزا (پسر سلیمان میرزا): ۲۲۱
 نور الدین میرزا (پسر محمد علی میرزا دولتشاه): ۱۸۵
 نورالدین میرزا (پسر ملک آرا محمد قلی میرزا):
 ۱۸۸
 نورالدهر میرزا (پسر همایون میرزا): ۲۰۹
 نور العین (جواهر): ۷۳
 نور الله میرزا (پسر اعتضاد السلطنه): ۲۳۰
 نور الله میرزا (پسر حیدر قلی میرزا): ۲۰۷
 نور الله میرزا (پسر شعاع السلطنه فتح الله میرزا): ۲۲۲
 نور الله میرزا (پسر فتح علیشاه): ۱۸۴، ۲۳۰، ۲۳۹
 نوشیروان: ۱۴
 نورعلیشاه اصفهانی: ۶۱، ۶۲، ۶۴ (شرح حال)، ۶۵
 ۲۸۴، ۲۸۱، ۲۸۰
 نورعلیشاهی (سلسله): ۶۴
 نور محمدخان سردار (پسر میرزا محمدخان قاجار)
 ۵۰۸، ۵۲۴ (عزل از حکومت خوزستان)، ۵۲۹
 (حکومت آذربایجان)
 نوروز خان ایشیک آقاسی باشی: ۱۱۲، ۱۱۳ -
 ایشیک آقاسی باشی
 نوروز خان قاجار: ۱۰۷
 نوروز علی خان سمنانی: ۳۷۳
 نهاوند: ۲۰۴، ۲۰۷، ۲۲۰، ۴۳۷، ۵۱۶
 نهاوندی، شیخ ابوالعباس (مزار): ۲۰۵
 نیاز، سید حسین: ۵۷۰ (شرح حال)
 نیالسن (ینارال): ۳۲۵، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۷
 نیرالدوله، فرخ سیر میرزا (پسر فتحعلی شاه): ۱۸۴،
 ۲۲۴، ۲۲۷ (شرح حال)، ۵۱۱، ۵۱۶، ۵۱۸
 - فرخ سیر میرزا
 نیرنجات: ۶۰۴
 نیریز: ۴۴

نمایه عام □ ۶۵۷

وکیل الدوله: ۱۶ - کریم خان زند
وکیل الدوله، محمد طاهرخان: ۴۷۲ - محمد
طاهرخان

ویلزلی، لرد (وزیر انگلیس): ۱۰۵
ولی خان تنکابنی (سر تپ افواج خسته و قزوین):
۳۸۰، ۴۵۶، ۴۵۸ - ۴۶۰، ۴۶۸، ۴۸۲،

۴۷۸، ۴۸۹، ۴۹۲

ولی خان قاجار: ۸۶، ۹۰ (حاکم خراسان)

والی خان ممسنی: ۴۳۵

ولی نعمت: ۱۰۶ - میر معصوم

وهایان: ۱۰۰

ویکتوریا (ملکه انگلیس): ۴۷۴، ۵۰۸ - وکتوریا

هاتف اصفهانی، سید احمد (پدر سحاب): ۲۴۹

هادی میرزا (پسر فتحعلی شاه): ۲۳۷

هادی میرزا (پسر محمد ولی میرزا): ۱۹۰

هارون (جانشین حضرت موسی): ۵۱۷

هاشم خان اصفهانی (جاجی): ۱۴۹

هاشم شیرازی، میرزا: ۵۵

هدایت: ۱۳۵

هدایت، رضا قلی خان: ۵۷۷ (شرح حال)

هدایت الله خان: ۳۷

هدایت خان: ۳۳

هدایت، رضا قلی خان: ۵۷۷ (شرح حال)

هرات: (دارالسلطنه) ۵۰، ۵۱، ۵۸، ۹۰، ۱۰۲،

۱۱۴، ۱۱۵، ۱۲۳، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۳

(محاصره)، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۴۰، ۱۵۴، ۱۵۵،

۱۷۳، ۱۹۶، ۲۱۹، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۴۶،

۳۹۲، ۳۹۳ (محاصره)، ۴۰۵، ۴۱۰، ۴۱۴

(محاصره)، ۴۱۵، ۴۴۶، ۴۴۷، ۴۵۳، ۴۵۶،

۴۵۸، ۴۵۹، ۴۶۰ (محاصره)، ۴۶۱، ۴۶۲،

نیست در جهان خانم: ۳۸۹

نیشابور: ۹۰، ۹۵، ۹۶، ۱۰۳، ۱۵۴، ۲۸۴، ۳۰۲،

۴۱۰، ۴۴۸، ۴۵۴، ۵۱۵

نیک پی: ۴۲۶

نیکلا / نکولا / نیکولای پاولیچ (امپراطور روس):

۱۵۳، ۴۵۳، ۴۷۱

نیم آور (مدرسه): ۵۵۷

نیمروز: ۵۰۸، ۵۲۰، ۵۲۱

والا (تخلص): ۱۹۷ - رکن الدوله علینقی میرزا

واله، آقا محمد کاظم (شاعر): ۲۷۳، ۲۷۴

والهیه (تکیه): ۲۷۴

والی، قهرمان میرزا (پسر نایب السلطنه): ۳۹۵ -

قهرمان میرزا والی (برادر بطنی محمدشاه)

والی (تخلص): ۱۹۰ - محمد ولی میرزا

والیه (دختر خاقان مغفور، حکمران کردستان): ۴۸۵

وبا (مرض): ۳۴، ۱۴۵ (در ارودی عبدالله

میرزا، بغداد)، ۲۲۰ (در سال ۱۲۵۱ هـ ق)،

۳۲۹ (در ایروان)، ۳۷۹ (در سپاه روس)،

۳۹۷ (در آذربایجان)، ۴۳۹

وحشی بافقی: ۵۷۴

وزارت استیفا: ۴۱۴

وزیر، میرزا محمد: ۴۳۷ - محمد (میرزا، پسر قائم

مقام)

وزیر لشکر: ۴۲۰، ۴۹۱ - میرزا آقا خان وزیر لشکر

وصال شیرازی، میرزا محمد شفیع شیرازی: ۵۷۳

(شرح حال)

وقایع نگار، میرزا صادق مروزی: ۱۱۲ (سفارت

بغداد)، ۱۳۱، ۱۵۰، ۲۷۶، ۳۷۲ - صادق

میروزی

وکتوریا / ویکتوریا (ملکه انگلیس): ۴۵۴

هوشنگ میرزا (پسر ابوالملوک کیومرث میرزا):

۲۱۹

یارسینج (چمن): ۱۴۵ ← فارسینج

یاسین تپه: ۱۴۳

یاسین چی زاده / یسین زاده عبدالوهاب افندی
(فرستاده عثمانی): ۱۲۱ ← یسین زاده عبدالوهاب

افندی

یار محمد خان افغان الاکوزه‌ای (وزیر هرات):

۴۵۷، ۳۹۲، ۴۶۱، ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۴

۴۷۸، ۴۷۹، ۴۸۱ - ۴۸۳، ۴۹۸، ۵۰۸

۵۲۹، ۵۲۱

یحیی خان (امیر آخورتایب السلطنه): ۴۵۲

یحیی میرزا (پسر فتحعلی شاه): ۱۸۴، ۱۴۸، ۲۲۶

۵۱۶، ۴۹۴ (مرزبان دار المرزگیلان)

یخاری باش / یوخاری باش: ۲۰، ۲۲، ۲۴، ۲۹۲

۲۹۳

یدالله میرزا (پسر شعاع السلطنه فتح الله میرزا): ۲۲۲

یدی قوت: ۳۰۵

یرمالف (چرنال، سردار روس): ۱۳۵، ۱۵۰، ۳۷۲

یزد (دارالعباد): ۳۸، ۴۴ (الواط)، ۸۳، ۸۸، ۹۱

۱۶۵، ۱۶۶، ۱۷۰، ۱۸۹، ۱۹۲، ۱۹۸

۲۳۳، ۲۴۲، ۲۷۹، ۲۸۲، ۳۸۴، ۳۸۷

۴۰۸ (اقمشه) - (ساعت سازی، شال بافی)

۴۱۰، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۱۴، ۴۴۱، ۵۱۱

۵۱۶، ۵۱۹، ۵۲۱، ۵۲۴، ۵۲۵

یزد آباد نخجوان: ۲۹۱

یزیدی: ۱۹، ۲۹۵، ۳۶۳، ۳۶۷

یساولان: ۸۲

یسین زاده [یاسین چی زاده] عبدالوهاب افندی

(فرستاده عثمانی): ۱۲۱ ← یاسین چی زاده

یعقوب: ۴۹۴

۴۶۶، ۴۶۸ - ۴۷۷، ۴۷۹، ۴۸۱، ۴۸۲

۴۸۷ (بازار)، ۴۸۸، ۴۹۳، ۴۹۷، ۴۹۸

۵۰۱، ۵۰۲، ۵۰۴، ۵۱۰، ۵۱۸، ۵۲۱

۵۲۹

هر فردجنس / هر فورد جونز (ایلچی انگلیس): ۱۱۷

هرمز میرزا: ۱۸۴، ۲۱۴، ۲۱۶، ۴۲۳، ۴۲۷

هری رود: ۴۲۹

هزار جریب: ۳۱، ۳۷۵، ۵۷۲

هزاره / هزاره‌ای: ۱۳۷، ۱۹۰، ۳۸۲، ۴۵۸

۴۶۴، ۴۶۶، ۵۰۲

هزاره‌ای (لشکر): ۴۶۵

هزل نگاری: ۵۷۲

هفت دست: ۱۷۵، ۱۷۷ - ۱۷۹، ۲۰۳، ۲۲۱

۲۲۸، ۴۱۸، ۴۲۷، ۵۱۳

هفت لنگ (ایل بختیاری): ۱۹۴

هلاکوخان: ۸، ۴۷۷

هلاکومیرزا (پسر شجاع السلطنه): ۱۷۱، ۱۹۳

۴۳۱، ۴۳۲

هما، محمد صادق مروزی (شاعر): ۲۷۵

همای خان لگزی: ۳۲۴

همایون میرزا (پسر فتحعلی شاه): ۱۸۴، ۲۰۴، ۲۰۸

۲۰۹، ۲۱۹، ۴۳۶

همدان / همدانی: ۳۸، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۸۴، ۱۸۸

۱۹۹، ۲۲۲، ۲۲۷، ۲۸۳، ۳۸۳، ۳۸۴

۴۱۰ (معدن آهن و مس)، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۴۱

۴۵۰، ۵۰۴، ۵۱۶، ۵۲۹

همدانی (فوج): ۱۷۰، ۴۶۴، ۴۶۹، ۴۹۰، ۴۹۲

هند / هندوستان: ۹۲، ۹۳، ۱۰۵، ۱۱۸، ۱۹۱

۳۰۵، ۴۵۳، ۴۷۵، ۴۹۵ - ۴۹۹، ۵۰۲

۵۰۸، ۵۱۸، ۵۹۵

هودر (قلعه): ۲۹۴

نمایه عام □ ۶۵۹

- یعقوب میرزا (پسر احمد علی میرزا): ۲۱۲
 یعقوب میرزا (پسر عبدالله میرزا): ۲۰۰
 یعقوب میرزا (پسر ظل السلطان علیشاه): ۱۹۹
 یعقوب میرزا (پسر شیخ الملوک میرزا): ۱۹۷
 یغما، میرزا ابوالحسن جندقی: ۵۹۲ (شرح حال)
 یحیوت (طایفه): ۱۰، ۱۰۳، ۱۲۶، ۲۹۳، ۳۸۲
 ۴۴۴، ۵۳۰
 ینجر / [ینی چری]: ۱۲۴ - ینی چری
 ینکی تفلیس (قلعه): ۳۱۸
 ینکی مسلمان (فوج): ۳۹۰، ۴۲۶، ۴۵۷، ۴۷۲
 ۵۰۴ - بهادران
 ینکی امام (منزل): ۴۲۷
 ینگی دنیا: ۴۹۵
 ینی چری: ۱۲۴ - ینجر
 یوحنا: ۴۹۴
 یوزباشی، سعید بیگ: ۳۰۶ - سعید بیگ
 یوزباشی، بخش علی خان قراباغی: ۴۶۴، ۴۶۷
- ۵۱۰، ۵۱۶، ۵۱۸ - بخش علی خان
 یوزباشی غلامان خاصه: ۴۶۴
 یوسف حمیری: ۵۱۷
 یوسف خان: ۱۹
 یوسف خان (امیر توپخانه): ۳۶۰، ۳۷۹، ۳۸۶
 ۳۸۸ (فوت)
 یوسف خان بختیاری: ۸۴
 یوسف خان سپهدار عراق: ۷۱
 یوسف خان سرتیپ، حاجی: ۵۱۲
 یوسف خان گرجی: ۳۶۷
 یوسف مستوفی، میرزا: ۱۱۰
 یوسف میرزا (پسر شیخ الملوک میرزا): ۱۹۷
 یوسف میرزا (پسر منوچهر میرزا): ۲۱۵
 یوسف نبی [نبطی]: ۴۹۴
 یونس یهودی: ۴۹۴
 یهود / یهودیان: ۴۹۴

نمایه کتاب

تبرستان

www.tabarestan.info

بساتین الخاقان: ۱۹۰، ۲۱۳، ۲۸۱

بهرام نامه (مثنوی): ۵۸

بیان المحمود: ۲۰۵

بیع الحکمه: ۶۰۳

پرورده خیال: ۲۰۵

تاریخ عضدی: ۲۲۷، ۲۳۶

تاریخ صاحبقرانی: ۲۰۴، ۲۰۵

تجرید (منظومه): ۶۰۳

تجرید الاصول: ۲۸۶

تحفه الحرمین: ۲۴۸

تحفه السلاطین: ۵۹۸

تحفه شاهي: ۲۰۵

تحفه عباسی: ۲۷۶

تذکره السلاطین: ۲۰۴

تذکره بساتین الخاقان: ۲۸۱ ← بساتین الخاقان

تذکره ریاض العارفین: ۵۸۹ ← ریاض العارفین

تذکره مجمع الفیض: ۵۸۹ ← مجمع الفیض

ترجمه اطواق الذهب: ۵۷۴

تشریح افلاک و ابدان: ۵۹۸

تفسیر سوره بقره (از نور علی شاه): ۶۴

آتشکده: ۲۵۱، ۲۹۳

ارشاد در عبادات: ۶۰۳

اساس الاحکام: ۲۸۶

اشارات جدید: ۶۰۲

اشارات قدیم: ۶۰۲

اصول الدین: ۲۸۶

اطواق الذهب: ۵۷۴

اکمال الاصلاح: ۲۸۶

امامت: ۶۰۳

انجمن خاقان: ۵۹، ۱۹۱، ۲۵۳

انوار الجلیه «شرح حدیث کمیل»: ۶۰۳

انیس العاشقین: ۵۸۸

بوزاسف و بلوهر (منظومه): ۲۳۰

بوستان سعدی: ۲۹۲

بحرالاسرار: ۶۳، ۶۴

بحر الحقایق: ۵۸۸

بحر المعارف: ۲۸۱

براهین الکلام: ۶۰۳

براهین العجم: ۵۴۷

بزم وصال: ۵۷۴

نمایه کتاب □ ۶۶۱

رساله‌ای در فقه: ۲۷۶
 رساله جامع البحار: ۶۳
 رساله حجة مظنه: ۶۰۲
 رساله در ابطال دوازده دلیل بعضی از اجنارین: ۵۹۷
 رساله در اصول: ۲۸۶
 رساله در رد شبهات پادری نصرانی (از کوثر علیشاه):
 ۲۸۲
 رساله در صلوة جمعه: ۶۰۲
 رساله در عبادات (از محمد تقی براقانی): ۶۰۳
 رساله در عبادات (از مسیح استر آبادی): ۶۰۳
 رساله در عقل و جهل و شرک شیطان: ۶۰۲
 رساله رخصت شراب: ۲۹۷
 رساله رد بر شبهات پادری (از قائم مقام، میرزا بزرگ):
 ۳۹۷
 رساله عقاید: ۲۸۴
 رساله عقد گهر: ۵۸
 رساله غرایب: ۶۴
 رساله مقالید: ۶۰۳
 رشحات: ۲۴۹
 روضة البکا: ۲۴۹ ← سحاب البکا
 روضة الشهدا: ۶۴
 روضة الصفا: ۱۳۵
 رؤیای صادق: ۲۰۵
 ریاض العارفین: ۵۸۹
 زهر البارقه (از محمد باقر رشتی): ۶۰۲
 زینت التواریخ: ۲۴۷، ۲۵۹
 زینت المانر: ۲۷۶
 زینت المجاس: ۴۷۷
 زینت المدايح: ۲۷۶
 سحاب البکاء: ۲۴۹
 سفینه المحمود: ۲۰۵

تفسیری بر قرآن (از صالح براقانی): ۶۰۳
 تهذیب: ۵۹۷
 جامع البحار: ۶۴
 جنات الوصال: ۲۸۱، ۶۴
 جواهر الکلام: ۶۰۳
 جواهر منظومه (دیوان اعتضاد السلطنه): ۲۳۱
 جهان آرا: ۲۷۶
 جهانگشای [نادری]: ۱۱، ۱۲
 حاشیه بر شرح تجربه: ۲۸۵
 حاشیه بر شوارق: ۲۸۵
 حاشیه بر قوانین: ۵۹۷
 حاشیه بر کتاب اسفار: ۲۸۵
 حاشیه بر لمعه: ۶۰۳
 حدایق: ۵۹۷
 حدایق السیاحه: ۵۹۶
 حدیقه الشعرا: ۲۲۶
 حیوة النفس: ۲۸۵
 خداوند نامه: ۲۵۴
 خسرو شیرین (از شهاب): ۵۸
 خلاصة العلوم: ۶۳
 دررالمحمود: ۲۰۵
 درر وغرر: ۲۵۹
 دلائل المرام: ۶۰۳
 دلگشا: ۲۴۹
 دیوان شعر احمد نراقی: ۲۸۶
 دیوان قصاید و غزلیات و مدایح: (از فتحعلی خان صبا)
 ۲۵۴
 دیوان مشتاقیه: ۶۳
 رد بر شبهات پادری (از حاجی میرزا آقاسی): ۵۳۹
 رد بر شبهة پادری (از احمد نراقی): ۲۸۶
 رد بر شبهه پادری (از ملاعلی نوری): ۲۸۵

۶۶۲ □ اکسیرالتواریخ

- سفینه النجاة: ۶۰۳
 سلاسل الاحکام: ۶۰۳
 السمة بالنخبة الواقعة: ۵۹۷
 سنبلستان: ۲۰۵
 سؤال و جواب (از محمد باقر رشتی): ۶۰۲
 سؤال و جواب در فقه (از ابوالقاسم قمی): ۲۸۶
 سیف الامة: ۲۸۶
 شارع دین: ۶۰۳
 شاهنشاه نامه: ۲۵۴، ۲۵۳
 شبهات چند در نبوت: ۳۹۷
 شرح اکبر: ۲۸۶
 شرح بر تحریر (از جعفر استرآبادی): ۶۰۳
 شرح بر شرایع (از محمد باقر رشتی): ۶۰۲
 شرح تجرید: ۲۸۶
 شرح حال رجال ایران: ۲۳۰
 شرح دعاء سمات (از آقا محمود): ۵۹۸، ۵۹۷
 شرح دعاء سمات (از مدرس زنوزی): ۶۰۳
 شرح دعاء صباح: ۶۰۳
 شرح دعاء مسا: ۶۰۳
 شرح زیارت جامعه: ۲۸۵
 شرح شرایع: ۶۰۲
 شرح صغیر: ۲۸۶
 شرح کبیر: ۲۸۶
 شرح کفایه: ۶۰۳
 شرح لمعه: ۲۸۴
 شرح متوسط: ۲۸۶
 شرح نهج البلاغه (محمد تقی قزوینی): ۶۰۳
 شرح بر ارشاد (از صالح براقانی): ۶۰۳
 شرحی بر توراة: ۲۸۶
 شرحی بر زیارت جامعه: ۲۸۴
 شرحی بر شرایع (از محمد تقی براقانی): ۶۰۳
- شرحی بر شواهد ربوبیه (از قوام قزوینی): ۶۰۳
 ۶۰۴
 شرحی بر قواعد علامه: ۶۰۳
 شرحی بر مشاعر ملاصدرا (از شیخ احمد لحسائی): ۲۸۵
 شرحی بر نهج البلاغه (میر مهدی اصفهانی امام جمعه): ۶۰۳
 شوانع (از محمد جعفر استرآبادی): ۶۰۳
 شیم علیه / شیم عباسی: ۲۷۶
 صاحب نامه: ۲۰۵
 صنایع و برایع شرح خاقانی: ۵۸۸
 ضوابط در علم اصول: ۶۰۲
 ضیاء المحمود: ۲۰۵
 طرب الاحباب الحق (از فرهنگ): ۵۵۶
 عقاید الاسلام: ۶۰۳
 عوائد الایام (از احمد نراقی): ۲۸۶
 عیون الاصول: ۶۰۳
 عالم آرای عباسی: ۳۹۱
 غنائم: ۲۸۶
 فرهاد و شیرین (از وصال): ۵۷۴
 قرآن / کتاب الله / کلام الله: ۹۹، ۵۵۶، ۵۷۳
 قمارنامه: ۲۲۶
 قواعد الملوک: ۲۷۶
 قوانین: ۲۸۶
 کبرای منطق: ۶۴
 کبریت احمر: ۶۳
 کتاب الله / قرآن: ۵۷۳ - قرآن
 کتاب حدیث: ۲۰۵
 کتاب طلاق: ۶۰۲
 کتابی در اخلاق: ۲۸۶
 کتابی در اصول: ۲۸۶

- کتابی در علم اصول (از شریف مازندرانی): ۲۸۶
کتابی در علم اصول (از مسیح استرآبادی): ۶۰۳
کتابی در علم فقه: ۲۸۶
کشف الغطاء (از جعفر نجمی): ۲۸۶
کشکول (از احمد نراقی): ۲۸۶
کفایت المقصد: ۲۸۴
کلام الله: ۵۵۶ - قرآن
کلام الملوک: ۱۸۳، ۵۵۲
کلیله و دمنه: ۲۳۰
گلستان ارم: ۵۸۸
گلشن خاقان: ۲۴۶
گلشن راز: ۴۱۰
گلشن محمود: ۱۹۰، ۲۰۵
گنجینه: ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۵۴
لطایف: ۵۸۹
لمعات (از مدرس زنوری): ۶۰۳
لمعه (منظومه ، از محمد تقی قزوینی): ۶۰۳
لوامع (از سید کاظم رشتی): ۶۰۴
لوامع (از مهدی نراقی): ۲۸۶
مآثر سلطانی / مآثر سلطانی: ۷، ۲۵۹
مبکی العیون: ۲۰۵
مثنوی مولوی: ۲۴۸
مجمع الاسرار: ۵۸۹
مجمع الفيض (تذکره): ۵۸۹
مجمع المحمود: ۲۰۶
عرق القلوب (از مهدی نراقی): ۲۸۶
محمود نامه: ۲۰۵
مخزن البکاء: ۶۰۳
مخزن المحمود: ۲۰۵
مدارج البلاغه: ۵۸۸
مدارک الاحکام: ۲۸۴
مدائن: ۶۰۳
مراحل السالکین: ۲۸۴
مرآت المحققین: ۲۸۱
مرآت محمدی: ۲۰۵
مرشد الطالیین: ۶۰۳
مرید العارفین: ۶۰۳
مسائل: ۲۸۶
مستند الشیعه: ۲۸۶
مشتاقیه: ۶۴
مشکوۃ الظلام: ۶۰۳
مصایح (احمد نراقی): ۲۸۶
مصایح (مهدی بحر العلوم): ۲۸۶
مصایح الاصول (جعفر استرآبادی): ۶۰۳
مصباح الهدی: ۶۰۳
مصباح محمدی: ۵۴۰
مطامع الانوار (از محمد باقر رشتی): ۶۰۲
مطلع السعدین: ۵۵
مظاهر الاسرار: ۶۰۳
مظاهر الانوار: ۵۸۹
معجون الهی: ۵۹۸
معدن البکاء: ۶۰۳
مبنی الخواص مرشد العوام: ۲۸۶
مفاتیح الاصول: ۲۸۶
مقامات نیاز: ۵۷۱
مقصود جهان: ۲۰۵
ملاذلاتاد: ۶۰۳
مناقب الاولیاء: ۲۲۹
مناهج الاصول: ۲۸۶
مناهل: ۲۸۶
منیع البکاء (از صالح براقانی): ۶۰۳
منتخب المحمود: ۲۰۵

نخبة الاصول (از آقا محمود): ۵۹۷

نخبة در فقه: ۶۰۳

نصيحة المسعود: ۲۰۵

نقل مجلس: ۲۰۵

نهج الهداية (از هدايت): ۵۸۸

وافيه: ۲۸۶

هدايت الطائين: ۵۹۷

يوسف زليخا (از شهاب): ۵۸

يوسف زليخا (از صبا): ۲۵۴

منتظم ناصري: ۱۱۵، ۱۳۵

منظومه (از مهدي بحر العلوم): ۲۸۶

محتاج (از ابوالقاسم قمي): ۲۸۶

محتاج (از محمد ابراهيم كلباسي): ۶۰۳

موائد الاصول: ۶۰۳

مهمات الاصول: ۵۹۷

ناز و نیاز: ۲۵۹

ناسخ التواریخ: ۱۴۵، ۱۶۹، ۵۰۲

نتائج الاصول: ۶۰۲

نجم الهدية: ۶۰۳